

الرحمن  
السلام



سرشناسه: همایش بین‌المللی تاریخ محلی مازندران (نخستین: ۱۳۹۳: ساری)  
عنوان و نام پدیدآور: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی تاریخ محلی مازندران/[برگزارکننده] انجمن تاریخ  
محلی مازندران؛ به کوشش علی رضائی پاچی  
مشخصات نشر: ساری: هاوژین، ۱۳۹۳  
مشخصات ظاهری: ۶۸۸ ص  
شابک: ۱-۳۲-۷۵۴۶-۶۰۰-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
موضوع: مازندران-تاریخ-کنگره‌ها  
شناسه افزوده: رضائی پاچی، علی، ۱۳۵۰-، گردآورنده  
شناسه افزوده: انجمن تاریخ محلی ایران  
رده‌بندی کنگره: ۸۱۳۹۳ هـ-الف/۲۰۵۳ DSR  
رده‌بندی دیویی: ۲۲/۹۵۵  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۵۹۲۹۹

مجموعه مقالات همایش بین‌المللی  
تاریخ محلی مازندران  
علی رضائی پاچی

سروراستار: دکتر زین‌العابدین درگاهی

طراح جلد و صفحه‌آراء: صغری ابراهیمی

چاپ نخست - ۱۰۰۰ نسخه - ۱۳۹۳

چاپ و صحافی: نیما بابلسر

قیمت: ۵۰۰۰۰۰۰ ریال

انتشارات هاوژین

مازندران - ساری. تلفن: ۳۳۳۶۱۲۳۹ - ۰۱۱

Email: havzhin.publish@yahoo.com

این مجموعه مقالات با حمایت شهرداری و شورای اسلامی شهر ساری به چاپ رسیده است.

مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی

# تاریخ محلی مازندران

به کوشش: دکتر علی رضائی پاچی

هاوژیم  
نشر

## تقدیم به روح بزرگ تاریخ نگاران محلی مازندران

ابن اسفندیار  
اولیاء اللہ آملی  
میرظہیرالدین مرعشی  
شیخ علی گیلانی  
میر تیمور مرعشی  
اردشیر برزگر  
اسماعیل مہجوری

## فهرست

- مازندران در مداخل دانشنامه ایرانیکا / ۱۷-۴۲  
مهدی ابوالحسنی ترقی
- بازکاوی رابطه شاه اسماعیل صفوی و خاندان چلاوی در مازندران / ۴۳-۵۴  
دکتر حمید اسدپور، حسین اسکندری
- بررسی صنایع دستی بافندگی و سفالگری در مازندران / ۵۵-۶۸  
زهرا اعلامی زواره
- دریای خزر، طبرستان، گیل و دیلم در نقشه‌های دوره اسلامی / ۶۹-۹۴  
امیر هوشنگ انوری
- بررسی گفتمان قدرت اسکندر چلاوی با روی کرد تطبیقی منابع مرعشی و تیموری / ۹۵-۱۱۴  
رقیه بابازاده طلوتی
- علل و زمینه‌های مهاجرت علویان به تبرستان / ۱۱۵-۱۲۸  
نبی‌اله باقری زاد گنجی
- گاوگیری در مازندران در سال‌های دهه ۱۳۰۰ ش / ۱۲۹-۱۴۲  
محمد حسن پورقنبر
- تأثیر حملات عثمانی به قلمرو شاه‌عباس و ساخت شهرهای جدید در مازندران / ۱۴۳-۱۵۴  
زینت تاج علی
- درآمدی بر ریخت‌شناسی محلی‌نگاری در تاریخ معاصر ایران / ۱۵۵-۱۷۴  
ابوالفضل حسن آبادی
- تأثیر حزب توده بر نهاد آموزش در مازندران ۱۳۳۲-۱۳۲۰ / ۱۷۵-۱۹۸  
زمانه حسن نژاد

معرفی آثار شهرنگاری ایالت مازندران در دوره قاجار / ۱۹۹-۲۳۴  
عبدالمهدی رجایی

بررسی تطبیقی «تاریخ طبرستان» و «محاسن اصفهان» / ۲۳۵-۲۵۲  
سید ابوالفضل رضوی، محمدحسین فروغی

واکاوی زمینه‌های شکل‌گیری حکومت علویان تبرستان ... / ۲۵۳-۲۶۸  
سجاد رضانی

بررسی ورود نواب صفوی به مدرسه‌ی ایراندخت ساری / ۲۶۹-۲۸۴  
رحیم روح‌بخش‌الله‌آباد

بررسی علل تیرگی روابط مازیارین کارن و طاهریان / ۲۸۵-۲۹۸  
عباس زارعی مهرورز

از مکتب تا مدرسه (نگاهی به نخستین آموزشگاه‌های بابل ...) / ۲۹۹-۳۱۲  
مهدی زمانی

طرح پیشنهادی ساخت کارخانه کاغذسازی در ایران (مازندران و دورود) / ۳۱۳-۳۲۸  
مولود ستوده

مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تبرستان با دستگاه خلافت عباسی / ۳۲۹-۳۴۶  
رضا شجری قاسم‌خیلی، آناهیتا پیری

بررسی روابط تجارتهی ایالت مازندران با روسیه ... / ۳۴۷-۳۶۴  
بهناز قائدشرقی، مینا معینی، بتول سلیمانی

عوامل مؤثر بر گسترش تشکیلات و محبوبیت حزب توده در مازندران / ۳۶۵-۳۸۴  
یاسر صابری

مسجدی نویافته از دوره آل‌بویه در مرکز شهر قدیم پریم / ۳۸۵-۴۰۲  
مهدی عابدینی عراقی، ابوالفضل نیکوبیان، الهام شیرزادی آهودشتی

نقش دریای مازندران و ایالت‌های جنوبی آن در تجارت خارجی عصر صفویه / ۴۰۳-۴۱۸  
باقرعلی عادل‌فر، رضاعلی باقری‌زاد فیروزی

روی‌کردی جغرافیایی - تاریخی به شهر «میله» / ۴۱۹-۴۳۲  
وحید قربانی

- جایگاه سیاسی، اقتصادی آشوراده برای روسیه ... / ۴۳۳-۴۴۲  
حسن کهنسال، عباس پناهی، ثریا حداد عراقی
- بررسی آداب و رسوم مردم مازندران از دیدگاه سیاحان خارجی ... / ۴۴۳-۴۵۸  
معصومه گودرزی
- بررسی تحلیلی مقاومت مردم طبرستان در مقابل اعراب مسلمان / ۴۵۹-۴۷۰  
نجم‌الدین گیلانی
- آبسکون بزرگ‌ترین بندر کرانه جنوبی دریای خزر / ۴۷۱-۴۸۰  
محمد محمودپور
- حکومت داعی کبیر در طبرستان و دوگانگی در برخورد با مخالفان / ۴۸۱-۵۰۴  
مصطفی معلمی
- بررسی عملکرد و اقدامات حزب توده در استان مازندران / ۵۰۵-۵۲۶  
مینا معینی، بهناز قائدشرقی، صفورا سلیمانی
- حکمرانی ظهیرالدوله بر مازندران در دوره استبداد صغیر / ۵۲۷-۵۴۸  
ابوالفتح مؤمن
- بازتاب شخصیت‌های تاریخی در افسانه‌های مازندران / ۵۴۹-۵۷۰  
خدیدجه نامدار جویباری
- تأثیرات صنعت نساجی بر تحولات شهرستان شاهی ... / ۵۷۱-۵۹۰  
مریم نجف‌پور، الهه محجوب
- مؤلف مرزبان‌نامه تبری کیست؟ / ۵۹۱-۵۹۸  
محمدعلی نوری خوش رودباری
- پیشنهادی برای بازسازی دیوار و دروازه قاجاری شهر ساری ... / ۵۹۹-۶۲۰  
محمد یاری

**Abstract** / 621-653

**Mazandaran in Russian sources** / 654-671

Elena Andreeva

**Mazandarani Studies In Georgia – the Past...** / 672-684

NikolozNakhutsrishvili, George Sanikidze

## اعضای شورای سیاست گذاری نخستین همایش بین المللی تاریخ محلی مازندران

- پژوهشکده ساری شناسی، دکتر حسین اسلامی
- استانداری مازندران، استاد لطف الله آجدانی
- اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری مازندران، دکتر دلاور بزرگ نیا
- نماینده انجمن تاریخ محلی ایران، آقای علی رستم نژاد
- دانشگاه فرهنگیان مازندران (دبیر علمی همایش)، دکتر علی رضائی پاجی
- دانشگاه مازندران، دکتر مسعود روحانی
- صدا و سیما مرکز مازندران، آقای علی صادقی
- شهرداری ساری، آقایان مهدی عبوری و ناصر معیل
- دانشگاه پیام نور ساری، دکتر حسن مبینی
- مرکز اسناد و کتابخانه ملی مازندران، آقای لطف الله محمدنژاد
- انجمن تاریخ محلی ایران، استاد دکتر مرتضی نورایی
- شورای شهر ساری، آقای کوروش یوسفی



## اعضای کمیته علمی همایش بین‌المللی تاریخ محلی مازندران

- نورائی مرتضی، دکتری تاریخ محلی
- منتظرالقائم اصغر، دکتری تاریخ اسلام
- اسلامی حسین، دکتری تاریخ - پژوهشگر تاریخ مازندران
- حسنی سید رحمان، دکتری تاریخ
- خلعتبری لیماکی مصطفی، دکتری فولکلور
- درگاهی زین‌العابدین، دکتری زبان و ادبیات فارسی
- رازقی نادر، دکتری جامعه‌شناسی
- راعی حسین، دکتری شرق‌شناسی
- رجایی لیتکوبی عبدالله، دکتری تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی
- رزاقی رحمت‌الله، دکتری تاریخ
- رستم‌نژاد علی، دانشجوی دکتری تاریخ محلی
- رمضانی پاچی علی، دکتری تاریخ (دبیر علمی همایش)
- سورتیچی سامان، دکتری باستان‌شناسی
- شجاعی حسن، دکتری ایران دوره اسلامی
- شهابی سیف‌الرضا، پزشک و پژوهشگر تاریخ معاصر
- صیقل رمضانعلی، دکتری تاریخ ایران
- ططری علی، دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی
- عنایتی علی‌اکبر، دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی
- کلاتر علی‌اصغر، دکتری تاریخ تحلیلی و تطبیقی هنر
- لطفی نوذری جواد، دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی
- ملایی محلی ابوالقاسم، دکتری تاریخ اسلام
- موسوی سید رحیم، دکتری تاریخ علوم
- نوری مصطفی، پژوهشگر مرکز اسناد و کتابخانه ملی

## تاریخ محلی در یک نگاه

سنت تاریخ‌نگاری محلی در جهان، جهان اسلام و ایران سابقه دیرینه‌ای دارد. این شق از تاریخ‌نگاری اسباب پاینده‌سازی مناطق مختلف را فراهم آورده است. کتب تاریخ‌هایی محلی نشان‌دهنده این است که این گروه از مورخان با فراغ‌بال بیشتری توانسته‌اند چشم‌اندازهای مختلف حیات اجتماعی گذشته را زنده نگه‌داشته و برای نسل‌های بعد ذکر خبر کنند. بدین صورت برخی معتقدند که محلی‌نگاری بستر تاریخ اجتماعی را فراهم کرده و موجبات روشن‌بینی اجتماعی را ایجاد نموده است، چنان‌که ف. روزنتال معتقد است تاریخ‌نگاری محلی آزادی عمل گسترده‌ای در اختیار تاریخ‌نگار می‌گذارد و تنوع شکلی و محتوایی بیشتری نسبت به تاریخ‌نگاری تحلیلی عرضه می‌کند (Melville, 2000, 12). آن‌لمپتون نیز در مبحث کارکرد تاریخ محلی بیان می‌کند که تواریخ محلی حاوی روایت ممتعی از چستی و چگونگی محلیت locality بحث دارد. چراکه روایت محلی‌نگار حاوی نگرش طولی و عرضی از زمان گذشته بوده، متمرکز در عرصه مکانی خاص است که پیوسته درگیر تغییر و تحول است (Melville, 2000, 13). محلیت بر وزن فعلیت نشان‌دهنده آن است که مکانی موضوع و موضع قرار گرفته و برجسته می‌شود. این مکان از آن جهت که مورد مراد مردم واقع می‌گردد نشان از فعلیت اسکان و باروری دارد. باروری از این جهت که ساکنان در دادوستد با آن مرهون مکان شده، تمدن‌بیار می‌آورند. خواست‌های آن‌ها در توپوگرافی topography منطقه قابل تحقق و تحصیل است. افزون بر این محلیت خود نماد حس وابستگی افراد بنا بر دلایل مختلف به مکانی خاص است. (rifin, 1997: 7).

از سوی دیگر پیوسته محلیت در مثلث انسان، طبیعت و تقسیمات اداری در حال تغییر است. عناصر ذاتی انسانی مانند قومیت، آئین، زبان، طبیعت مانند مناطق جغرافیایی، کوهپایه‌ای، کویری، کوهستانی، آبرفتی و تقسیمات اداری - سیاسی مانند خطوط مرزی، تقسیمات استانی، شهرستان، بخش و روستا. با غلبه اراده بشری آنچه امروز نقش اساسی در ایجاد تمایزات مکانی بازی می‌کند تقسیمات کشوری است. تحت تاثیر این تقسیمات برای مثال از ابتدای دوره پهلوی تاکنون پیوسته منطقه مازندران روبه تقلیل یا ادغام رفته و

استان‌های جدیدی از آن زاده شده‌اند. این تقلیل می‌تواند به منظور اثرمندسازی اداری بوده، که خود اسباب ایجاد حس تمایز گشته است. از سوی دیگر چنین تقلیلی خود رفته‌رفته مایهٔ تغلیظ درونی هم می‌شود. بسیاری از روستاها به بخش، فرمانداری و یا شهرستان ارتقا یافته، به همان میزان نظام اداری دچار گستردگی بیشتری می‌شود. از این رو چنین تصمیماتی خود در طول تاریخ، محلیت را دچار تغییر و تحول (درونی و بیرونی) کرده، به تبع تاریخ محلی نیز متکثر گردیده‌است.

به نظر می‌رسد متقدم‌ترین نگرش دقیق نسبت به تاریخ محلی در ایران دورهٔ معاصر از مرحوم علامه قزوینی در مقدمه تاریخ بیهق ۱۳۰۸/۱۹۲۷ باشد. وی بر آن است که «این نوع تواریخ محلی که در هر عصر و زمان علمای مسلمین شکرالله مساعیهم به قصد حفظ آثار قدما و تخلید مآثر معاصرین هریک راجع به مسقط‌الرأس خصوصی خود تالیف نموده‌اند...» بسیار است (ابن فندق، ۱۳۶۱: ی). شاهد این مطلب در واقع همانا **تخلید مآثر معاصرین** است که بسیار فشرده و نغز رسالت مورخ محلی را در باب **مسقط‌الرأس** وی بر ملا می‌سازد. دایرهٔ مهم این مسؤلیت در واقع بعد مکانی و زمانی نزدیک مورخ است و هیچ‌گونه تنگنایی در این رسالت ندارد. این است که مورخ محلی در گذشته‌نگاری خود بی‌قید و شرط و آزادانه عمل می‌کند.

بی‌تردید این است که در روند تکاملی تاریخ‌نگاری محلی می‌توان دوره‌های متفاوتی ترسیم کرد. به طور عمده امروزه دو دوره قدیم و جدید برای آن قایلند. چرخش ضرورت‌ها در دنیای پس از جنگ جهانی باعث شد که این شعبه از تاریخ‌نگاری در عرصه توسعهٔ ملی و ترقیق خرده هویت‌ها به نفع هویت ملی خودنمایی بیشتری داشته باشد. در سنت قدیم بیشتر مدار و پاشنه تاریخ‌نگاری محلی بر فضایل نویسی و برتری‌های محلی می‌چرخید. در این راستا انتظار آن بود متن محلی‌نگار بر هویت منفرد و برتری مکانی خاصی اصرار داشته باشد. چنین اندیشه‌ای در جغرافیای سیاسی ملی مانند ایران با نگرش تغلیظی، راه را برای پراکندگی ملی بازنگه‌می‌داشت. در حالی که در نگرش مدرن فشار بر ترقیق هویت محلی (خرده هویت‌ها) در نگرش انبساطی، موجب همراهی و دیده شدن در قالب سهیم شدن در مشارکت سیاسی در بدنهٔ توسعه ملی و کم و بیش هم‌رنگی با هویت ملی شد. در این صورت هر منطقه / محلی به فراخور استعداد خود می‌تواند و باید بر عهده گیرنده نقش مثبت در پیکره مشارکت

ملی باشد. از این رو مورخان محلی سعی در یافتن، آشکارسازی و شرح و بسط توانایی‌های بالقوه منطقه مورد تحقیق خود شدند.

بی‌شک نشست‌هایی از این دست و در راستای چنین بینش و نگرشی می‌تواند در بردارنده کشف و اختراع باشد. هم‌اندیشی محلی در نگرش جدید بر آن است تا در عرصه گذشته‌نگاری دست به اکتشافات وسیع زده، ضمن به کارگیری نیروهای جوان و خلاق، ادبیات نوینی در مشارکت تاریخی و لامحاله مشارکت اجتماعی و سیاسی را فراهم سازد، از سوی دیگر راهنما و راه‌گشایی برای مردان عمل (سیاست‌مداران و مسولان) فراهم می‌کند. از سوی دیگر هم‌اندیشی محلی به هم‌افزایی و اختراع‌ساز و کارهای نوینی منجر می‌شود که پیش از این از دید اهل نظر مخفی و غایب بود. در تجمیع اکتشافات و اختراعات می‌توان انتظار داشت که منظر هندسی در نگاه محلی جهت برنامه‌ریزان علمی و عملی ظهور یابد. به بیان دیگر، اختراع نخست آن است که حرکت جوامع و انتظارات آن‌ها در روشن‌بینی و روشن‌سازی از عهده روش‌ها و شیوه‌های سنتی علوم حاصل نمی‌شود و باید به سمت و سوی خلق مبانی میان‌رشته‌ای *interdisciplinary* پیش رفت.

امروزه مبحث میان‌رشته‌ای در عرصه کشف و اختراع بیان‌گر نمادی ارجمند در حل و فصل پیچیدگی‌های اجتماعی است. چنان‌که تاریخ بما هو تاریخ در عرصه راه حل در انسداد بحران‌ها، دست به نسخه‌نویسی و یا نسخه‌برداری (کپی) از گذشته می‌زند. گذشته‌ای که شاید تاب زمان حال نداشته و در گذشته است. بنا بر این در راستای به‌روز شدن علوم انسانی ناگزیر از حرکت به سمت همراهی شاخه‌های آن و تولید روش‌شناسی نوین است. این بستری است که تاریخ محلی با رویکرد نوین مبلغ آن است. این در ابتدا در مکتب آنال در دهه دوم قرن بیست ظهور کرد که اندیشه‌های اجتماعی و اقتصادی در دالان تاریخ معطوف به کشف سازو کارهایی شدند که به هر جهت توانست پروسه بالنده‌ای را برای مورخان نمایان سازد. از همین شاخه بود که در دنیای پس از جنگ مورخان توانستند به تعریف مجدد خود پردازند.

در این میان نخله‌های تاریخی رنگارنگی زاده شد که هر کدام محصول ضرورت زمانی بودند. تاریخ محلی در این مصاف با پرسش‌های اساسی روبه‌رو شد. چنان‌که مسئله مهاجرت‌ها در حین جنگ و پس از آن شهرها و روستاها را دچار دگرگونی اساسی کرده بود. عزم جمعیتی به سمت بهره‌مندی بهتر و بیشتر شد. از این رو شهرها و روستاهای فراوانی

حتی متروک شدند. بدین جهت سؤال این شد که آیا مناطق متروک مستعد پاسخ‌دهی به نیازهای جمعیتی خود نخواهند بود؟ و یا برعکس ازدحام در مناطق و شهرهای دیگر برای چیست؟ به‌روی پاسخ هر دو پرسش دوروی یک سکه بود که لزوم کار تاریخی، آن هم از نوع عملیاتی practical history آن را می‌طلبد. بنا بر این پاشنه‌محلی‌نگاری همانند مکتب آنال بر پاسخ اقتصادی در قالب محلیت چرخید. به بیان دیگر برای مورخان محلی این مسجل بود که همه مناطق دارای استعدادهایی هستند که نیاز به بازگشت نزدیک immediate history زمانی برای پژوهش در بازیابی و بازسازی آن‌ها وجود دارد. این نیاز در درجه اول یافتن استعدادها و باروری اقتصاد محلی در راستای توسعه بود.

حجم گسترده مقالات ارسالی از یک سو، تنوع موضوعات، تخصص‌ها و بیشتر از همه حضور قشر جوان فرهیخته که معمولاً فرصت مبادله آرا کمتر به‌دست می‌آورند، برای این نشست نشان داد که این اهداف در این همایش در دسترس قرار گرفته است. این خود می‌تواند حاوی انرژی مثبت برای آینده حیات علمی مازندران و کشور باشد. الگویی که پیش از این امتحان خود را در شاداب‌سازی فضای علمی نشان داده است. به نظر می‌رسد در نگاهی اندامواره‌ای به موضوع‌های ارسالی به این همایش، بتوان به شدت و ضعف‌هایی در عرصه نمایه‌سازی جهت آینده تحقیقات پی‌برد. معمولاً یکی از دستاوردهای مهم از نشست‌های تاریخ‌نگاری محلی، ایندکس‌سازی موضوعات است که در آینده، در فرصت مقتضی به آن پرداخته شود. بدین وسیله باید گفت کلنگ محلی‌نگاری فنی زده‌شده، اکنون دست اندرکاران فرهنگ مازندران می‌توانند نقشه راه توالی نشست‌های تخصصی را در باب هر موضوع زیر زره‌بین برده و بدین شکل تداوم تحقیقات را تشویق و ترغیب نمایند.

**دکتر مرتضی نورائی**  
**استاد گروه تاریخ**  
**دانشگاه اصفهان**

## منابع

- ابن فندق، تاریخ بیهق، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۶۱.
- Griffin, J. & T. Lomas, Exploring Local history, London, 1997.
- Melville, Ch., Parisian Local Histories: Views from the Wings, pp. 7-14, in Iranian Studies, Vol. 33, No. 1-2, 2000.

## به نام خدا

ما فقط در تاریخ مدون و مکتوب ۲۵۰۰ ساله در این آب و خاک بیش از ششصد طار جنگ دیدیم، اغلب به ما حمله شد، بیش از پانصد پادشاه در این کشور آمدند و رفتند که عمر متوسط سلطنت آنها پنج سال است. در مدارس خودمان درس تاریخ نداشتیم، عمر درس تاریخ در ایران حدود صد سال است که از مدرسه تربیت سیاسیون در وزارت خارجه شروع شد.

تا پیش از کشف خط میخی به وسیله دیگران!!! می گفتیم این خط اجنه است!! به آرامگاه کوروش بیش از هزار سال می گفتیم قبر مادر حضرت سلیمان است. باور نداشتیم که یک آرامگاه این چینی می توانستیم بسازیم. نزدیک پاسارگاد یک مجموعه آثار تاریخی باستانی را به نام مَش رجب که در آن جا قهوه خانه داشت نامیدیم و هنوز هم می گوئیم نقش رجب!!!

چون نمی دانستیم که سلسله ساسانی هم داشتیم، مجسمه سواره شاپور ساسانی را گفتیم رستم است و آن را نقش رستم نامیدیم، چون خیلی بزرگ بود. هزار سال بعد از فروپاشی ساسانی کشوری به نام ایران نداشتیم، ایرانستان بود. هنوز هم استکان و نعلبکی و قوری به شکل قدیم درست می کنیم با عکس ناصرالدین شاه که ننگ تاریخ ماست و قاتل امیر کبیر، که حتی در ویتترین بعضی سفارتخانه‌ها و خانه‌های ما از این قماش اجناس پیدا می شود. همه و همه برای این است که ما تاریخ نخواندیم و نمی خواندیم و آنچه را می خواندیم، تاریخ مردم نبود، تاریخ شاهان بود، تاریخ سفارشی دربارها بود برای اینکه تاریخ محلی نداشتیم که تاریخ واقعی مردم است، تاریخ محلی یعنی تاریخ واقعی، تاریخ بی نقاب، تاریخ مردم، و باز هم خیلی دیر شروع کردیم. از استاد دکتر نورائی سپاسگزارم که در دانشگاه اصفهان این چراغ را روشن کردند و ما امسال از این چراغ در مازندران روشنائی گرفتیم. بی تردید در ادامه راه به جاهای خوب خواهیم رسید که آیندگان انشا... ما را از رهروان ابوالفضل بیهقی خواهند دانست، انشا...

حسین اسلامی ساروی

اسفند ۹۳ - ساری

## بسمه تعالی

جهان سر به سر حکمت و عبرت است چرا بهره ما همه غفلت است

(فردوسی)

نخستین بهره‌گیری‌های بشر از نگارش، تاریخ‌نگاری بود که نشانه‌تمایلات جاودانگی آدمیان است. کهن‌ترین دست‌نوشته‌های بر جای مانده از تمدن گذشته گواه این مدعاست. تاریخ‌نگاری نیز از همان آغاز با نگرشی سلطه‌طلبی و فضائل‌نویسی متولد شد. سنت تاریخ‌نگاری ایران با کتیبه‌های داریوش اول هخامنشی آغاز می‌شود که رویکرد آن در تاریخ‌نگاری همانند سنت‌های میان‌رودان است. پس از ورود دین مبین اسلام به ایران، شیوه‌های تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری تحول اساسی یافت. اگرچه سنت فضایل‌نویسی فراموش نشد.

در این دوره علاوه بر آثار تاریخ عمومی و سلسه‌ای، به دلایلی چون تعلق خاطر به جغرافیا و قومی خاص و یا سفارش حکومت محلی مورخان به نگارش تاریخ محلی روی آوردند که آثار فراوانی در گوشه و کنار سرزمین ایران در دوره اسلامی پدید آمد. مازندران از جمله مناطقی است که در آن تاریخ‌نگاری محلی از نقطه نظر توالی زمانی از ابتدای قرن هفتم تا دوره صفویه وجود داشت. مورخان محلی مازندران وارث سنت‌های تاریخ‌نگاری محلی نویسان ایران بودند و به روایت تاریخ تبرستان از دوره‌های اسطوره‌ای تا شکل‌گیری شهرها تا زمان خود پرداختند.

تاریخ‌نگاری محلی در عصر حاضر دچار تحول اساسی در نگرش و تحلیل شد. رویکرد نوین تاریخ‌نگاری محلی عبارت است از بررسی سهم و جایگاه مناطق و اقوام در ساختار تاریخ منطقه‌ای، ملی و جهانی. از طرفی چشم‌انداز غایی تاریخ‌نگاری محلی مبتنی بر بهره‌گیری این سهم و جایگاه در توسعه اقتصادی - اجتماعی منطقه مورد نظر است. مورخان محلی در این نگرش با بررسی جزئی وقایع گذشته با هدف آینده‌پژوهی یعنی شکل‌دهی آگاهانه به آینده‌ای مطلوب می‌پردازند.

اولین همایش بین‌المللی تاریخ محلی مازندران / پنجمین نشست تاریخ محلی ایران گامی است به سوی رویکرد نوین تاریخ‌نگاری محلی معاصر. در مهر ماه ۱۳۹۳ پوستر فراخوان به سراسر کشور ارسال شد که ۱۷۳ چکیده مقاله و در نهایت ۱۲۵ اصل مقاله از

۱۲ استان داخلی و کشورهای آمریکا، آلمان، روسیه و گرجستان به دبیرخانه ارسال شد. پس از ارزیابی مقالات، ۳۴ مقاله برای چاپ در مجموعه مقالات جلد اول به چاپ رسید. بقیه مقالات که هر کدام از آنها در جای خود کتاب باارزشی می‌باشد، پس از ارزیابی نهایی در جلد دوم به چاپ خواهد رسید.

بر خود فرض می‌دانم از حامیان این همایش: نماینده محترم ولی فقیه در مازندران (حضرت آیت‌الله طبرسی)، استاندار فرهیخته مازندران (دکتر ربیع فالاح)، رئیس انجمن تاریخ محلی ایران (استاد مرتضی نورائی)، رئیس محترم پژوهشکده فرهنگی ساری‌شناسی (دکتر حسین اسلامی)، معاون محترم سیاسی - امنیتی (آقای علیرضا یونسی رستمی)، مدیر کل محترم میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری (دکتر دلاور بزرگ‌نیا)، رئیس مرکز اسناد و کتابخانه ملی مازندران (آقای لطف‌الله محمدنژاد)، رئیس محترم دانشگاه مازندران (دکتر اصغری آقامشهدی) و معاون محترم پژوهشی دانشگاه مازندران (دکتر منصور لکورج)، شهردار محترم ساری (آقای مهدی عبوری) و معاون محترم فرهنگی - اجتماعی شهرداری ساری (آقای ناصر معیل)، مدیر کل محترم بودجه معاونت برنامه‌ریزی و اشتغال استانداری مازندران (آقای ایرج ولی‌پور)، رئیس محترم دانشگاه پیام‌نور ساری (دکتر حسن مبینی)، نماینده شورای شهر ساری در همایش (آقای کوروش یوسفی)، مسئول محترم سایت مازند نومه (آقای علی صادقی)، اعضای محترم کمیته داوران و مشاوران علمی همایش (آقایان دکتر زین‌العابدین درگاهی، دکتر سید رحیم موسوی، علی رستم‌نژاد)، پژوهشگر فرهنگ مردم (آقای علی حسن نژاد)، مسئول محترم دبیرخانه (اعظم خورشیدی) و همکاران دیگر دبیرخانه (آقای محمد مهدی کریمی سلیمی، خانم‌ها الهام مهری دیوکلائی، ساجده سیه‌چهره) و همکاران مرکز اسناد و کتابخانه ملی مازندران، تمامی نویسندگان محترم مقالات و از مدیرمسئول محترم انتشارات هاوژین (خانم‌ها سمانه السادات خاتمی و صغری ابراهیمی) و مسئول محترم چاپ نیما بابلسر (آقای مجتبی کرباسچی) کمال تشکر و قدردانی دارم که اگر نبود همکاری و مساعدت این عزیزان این کار به سرانجام نمی‌رسید.

**دبیر همایش**

**دکتر علی رمضانی پاچی**



## مازندران در مداخل دانشنامه ایرانیکا

مهدی ابوالحسنی ترقی \*

### چکیده

دانشنامه ایرانیکا معتبرترین مرجع تاریخ تمدن و فرهنگ اقوام ساکن در گستره ایران زمین است که به زبان انگلیسی منتشر می‌شود. این مجموعه غنی و ارزشمند از ابتدای دهه ۱۹۷۰ میلادی به همت و زیر نظر احسان یارشاطر و تلاش جمع وسیعی از نویسندگان و پژوهشگران ایرانی و خارجی به طور مرتب و منظم منتشر شده است. هم‌اکنون مجلات چاپی ایرانیکا به شماره ۱۵ رسیده است. افزون بر این، بیش از ۸۰۰ مقاله نیز به صورت آنلاین در دسترس عموم قرار دارد. طبق آخرین بررسی در ۴۸۲ مداخل از این مرجع بزرگ علمی به تناسب موضوع، از مازندران ذکری به میان آمده است. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آن را در دسته‌های: مشاهیر علم، ادب، سیاست و تاریخ، سلسله‌های حکومت‌گر، اقوام و طوایف بومی و غیربومی، فرقه‌های مذهبی، عرفانی و دینی، تنوع زبان و گویش، آداب و رسوم، اسطوره‌ها و افسانه‌ها، مناطق و نواحی شهری، روستایی و عشایری، مطبوعات، تحقیقات تاریخی، جغرافیایی و ادبی، حدود و مرزهای جغرافیایی، گونه‌های گیاهی و جانوری و محصولات کشاورزی جای داد. تحقیق حاضر بر آن است تا ضمن معرفی مداخل‌ها و موضوعات مربوط با تاریخ محلی مازندران در دانشنامه ایرانیکا، ادوار تاریخ محلی شکل گرفته بر این اساس را نیز نشان دهد. لازم به ذکر است این نوشتار بیشتر محورهای عمومی نخستین نشست بین‌المللی تاریخ محلی مازندران را مد نظر قرار می‌دهد.

---

\* دکتری تاریخ، مدرس تاریخ، دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید باهنر اصفهان، پست الکترونیک:

m.abolhasanitarqi@gmail.com

## مقدمه

دانشنامه ایرانیکا به مطالعه تمدن ایرانی در خاورمیانه، قفقاز، آسیای مرکزی و شبه‌قاره هند می‌پردازد. طرحی علمی که بر روی ابعاد مختلف فرهنگ و تاریخ ایران مانند زبان، ادبیات و سایر مطالعات ایرانی از باستان‌شناسی تا علوم سیاسی متمرکز شده است. ایرانیکا یک طرح بین‌المللی است که بنیان آن در دانشگاه کلمبیا در شهر نیویورک نهاده شده است. احسان یارشاطر به عنوان سرپرستار و تیم ویراستاران متشکل از دانشمندان و محققان مطالعات ایرانی همکاری نزدیکی با یکدیگر دارند. ایرانیکا از دهه ۱۹۷۰ میلادی از حمایت‌های مالی نهادها و مؤسسات علمی برخوردار بوده است. با این وجود، دست‌اندرکاران بنیاد دانشنامه ایرانیکا مدعی استقلال داخلی آن هستند.

نخستین نسخه چاپی دانشنامه ایرانیکا در سال ۱۹۸۲ و نخستین نسخه وب آن در سال ۱۹۹۶ با همکاری شرکت Electric Pulp به بازار عرضه شد که تا سال ۲۰۱۰-۲۰۰۹ با هدف دسترسی و مشارکت بیشتر کاربران، توسعه و گسترش یافت. به طور متوسط هر چهار ماه یک‌بار یک مدخل و هر ۱۸ ماه یک مجلد به این مجموعه اضافه و منتشر شده است.<sup>۱</sup> این دانشنامه نه تنها مورد توجه دانشمندان و پژوهشگران، بلکه طیف وسیعی از دانشجویانی است که به‌طور آکادمیک و علمی تحقیق می‌کنند. مردم‌شناسی، باستان‌شناسی، تاریخ، قوم‌شناسی، تاریخ مذهبی، اقتصاد، فلسفه، اسطوره‌شناسی، تاریخ علم، فولکلور، توسعه کشاورزی، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، گیاه‌شناسی و تاریخ دیپلماسی، محورهای اساسی دانشنامه ایرانیکا را تشکیل می‌دهند.<sup>۲</sup> بیش از ۱۳۰۰ دانشمند و محقق با آن همکاری دارند و مقالات متعددی را در زبان‌های انگلیسی، روسی، فارسی، ترکی و چینی ارائه می‌کنند. تنها برای نگارش جلد نخست این دانشنامه، ۲۸۵ نویسنده با آن همکاری داشته‌اند.<sup>۳</sup>

در طول تاریخ، سرزمین واقع در شرق گیلان (از دلتای سفیدرود تا جنوب شرقی دریای خزر) را تبرستان و سپس مازندران می‌نامیدند. گرچه پیش از اسلام، قسمت شرقی آن جزو هیرکانیا محسوب می‌شد، اما در زمان جغرافی‌نویسان عرب، سرحد بین تبرستان و گرگان به فاصله کمی در قسمت غربی استرآباد امتداد یافته بود. در این

سرزمین از غرب به شرق به ترتیب آماردها و تپورها سکونت داشتند، اما به تدریج زمین‌های آماردها به تصرف تپوران درآمد. نام تپورستان (تبرستان) در سکه‌های دوره ساسانیان و اوایل فتح اسلام مشاهده می‌شود.<sup>۴</sup> واژه «طبر» در زبان بومی به معنی کوه و طبرستان به معنی ناحیه کوهستانی است. ظاهراً از قرن هفتم و عصر مغول، اسم تبرستان از کاربرد افتاد و کلمه مازندران جای آن را گرفت. تبرستان بر تمامی نواحی کوهستانی و زمین‌های پست ساحلی و واژه مازندران بر اراضی پست ساحلی (از دلتای سفیدرود تا جنوب شرق دریای خزر) اطلاق می‌شد. سپس تمام نواحی کوهستانی و ساحلی را مازندران خواندند.<sup>۵</sup>

از میان ۴۸۲ مدخلی که به نوعی از مازندران در آن ذکری به میان آمده است، ۱۵۷ مورد را می‌توان تشخیص داد که تاریخ مازندران را به طور عام و تاریخ محلی مازندران را به طور ویژه و خاص مورد توجه قرار داده است. این عنوان‌ها و مدخل‌ها در دسته‌بندی زیر جای می‌گیرند:

- ۱- دوران اساطیری و تاریخی
- ۲- حکومت‌ها و رجال سیاسی
- ۳- مناطق جغرافیایی و تاریخی، شهرها و مناطق روستایی
- ۴- اقوام و طوایف
- ۵- فرق و مذاهب
- ۶- زبان‌ها و گویش‌ها
- ۷- مشاهیر علم، ادب و هنر
- ۸- گزارش‌های خارجی

بر اساس تقسیم‌بندی ذکر شده، می‌توان تاریخ محلی مازندران را در ادوار اساطیری، باستان، قرون نخستین اسلامی، ایران میانه، قرون جدید و ایران معاصر ترسیم کرد. این چارچوب، راهنمایی مناسب برای انجام پژوهش‌های بنیادی در تاریخ محلی این سرزمین پهناور خواهد بود. از این رو شرح و توضیح مطالب بر اختصار نهاده شده است.

## دوران اساطیری و باستانی

دریای مازندران یا دریای کاسپین نخستین و پرکاربردترین واژه‌ای است که در سراسر دانشنامه ایرانیکا درباره‌ی مازندران آمده است. دریایی کهن و کاملاً ایرانی که همواره حد شمالی طبرستان، مازندران یا تپورستان بوده است.<sup>۶</sup> دریای مازندران در سراسر تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران زمین حضور دارد. نکته آنکه تقریباً هیچ رویداد تاریخی را نمی‌توان یافت که به نوعی با این دریا در ارتباط نبوده باشد.

با گذشتن از آثار ماقبل تاریخ متعلق به دوره پالئوتیک (حجر قدیم) در فلات ایران و در دشت مازندران،<sup>۷</sup> باید به سراغ اسطوره‌ها و داستان‌ها درباره‌ی تاریخ مازندران رفت. متون منظوم و منثور اساطیری، مازندران را مسکن و ماوای دیو، اژدها و اقوام شروری می‌دانند که قهرمانان ایرانی با آنها روبه‌رو می‌شدند. در شاهنامه فردوسی، سرزمین مازندران مسکن دیوها نامیده شده است.<sup>۸</sup> هوشنگ، نیای ایرانیان پیشدادی و نخستین پادشاه قهرمان کسی است که با دیوان (خدایان دروغین) مازندران درافتاد.<sup>۹</sup> در زمان منوچهر، اژدهای دریایی یا مازنی دوره اژدهاک پیدا شد.<sup>۱۰</sup> کاووس شاه ایران به مازندران یورش برد و رستم پهلوان حماسی، دیو سفید را اسیر کرد. دسته دیگر موجودات اهریمنی در این سرزمین، دوال‌پایان بودند. در داستان‌های شاهنامه، دوال‌پایان حیوانات اسطوره‌ای مربوط به پادشاهی کیکاووس هستند و کیکاووس با آنان نبردها کرد.<sup>۱۱</sup> نام بزگوش‌ها نیز به عنوان ایل و قومی افسانه‌ای در مازندران در کنار نام چرم‌پایان و دوال‌پایان آمده است. این قوم افسانه‌ای در پادشاهی گرشاسب می‌زیستند.<sup>۱۲</sup> در میان کتاب‌هایی که به اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن مازنی اشاره دارند، باید از بخشی از یک افسانه تاریخی با عنوان کوس‌نامه نام برد (نگارش یافته سال‌های ۵۰۱ تا ۵۰۴ ق در دوران غیاث‌الدین ملک‌شاه حکمران سلجوقی) که به سرنوشت کوس فیل‌گوش، برادرزاده ضحاک اشاره دارد. در این کتاب نیز از رستم در جنگ مازندران و از سرزمین «نوبیا» به عنوان مازندران یاد شده است.<sup>۱۳</sup> از مازندران در شاهنامه فردوسی و منابع دیگر مانند ثعالبی با عنوان نام‌آوران نام برده شده است. هفت خان اسفندیار، فرزند گشتاسب پادشاه کیانی، به هفت خان رستم در مازندران شباهت و به هفت کوه مازندران اشاره دارد.<sup>۱۴</sup> برزین گرشاسب، قهرمان ایرانی از نسل جمشید، از زمان نوذر تا

کیکاووس می‌زیست و در نبرد هام‌آوران بخشی از مازندران را تصرف کرد. از سوی دیگر، جهن‌برزین، از اهالی دماوند، نخستین دهقانی است که از سوی فریدون مأمور پرستش تاج و تخت و حکمران آمل و ساری شد.<sup>۱۵</sup> در میان اسطوره‌های دینی در یکی از نسک‌های گمشده اوستا، در بخشی از چیهرداد نسک، شرحی از پیروزی فریدون بر ضحاک و تصرف مازندران سخن به میان آمده است.<sup>۱۶</sup>

هم‌جواری مرزهای مازندران تاریخی با مرزهای شمالی خراسان و سرزمین فرارود موجب شد تا علاوه بر روایات و اسطوره‌های ایرانی در بخشی از افسانه‌های ترکان نیز نام این سرزمین به چشم می‌خورد. در «روایات آغازخان»، مجموعه توصیفات اسطوره‌ای مربوط به فتوحات آغازخان شخصیت افسانه‌ای قبایل اغز، پس از ذکر انساب وی به فتوحات او در سرتاسر جهان از هندوستان تا اروپا و از جمله به فتوحات او در گیلان و مازندران اشاره دارد. برای نخستین مرتبه از این منبع در کتاب جامع‌التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی ذکر می‌شود که این گونه داستان‌ها تا قرون نخستین اسلامی هم‌چنان در میان مردم رواج داشت.<sup>۱۷</sup>

تنها در دشت گرگان ۲۳۳ تپه (پشته) به عنوان جایگاه و نشانه‌های ماقبل تاریخ این سرزمین شناسایی شده است. آثار «تپه قلعه خندان» و «شاه‌تپه» (مربوط به عصر برنز)، نمونه‌هایی از این دوران هستند. در کتیبه‌های ایران باستان، هیرکانیان باستان ایالتی در گوشه جنوب شرقی دریای کاسپین و متشکل از دو شهرستان گرگان و گنبد کاووس (دشت گرگان) است. در کتیبه بیستون از آن ناحیه با عنوان «ورکانه» یاد شده است. در عهد هخامنشی زیرمجموعه ایالت پارت بود و به گفته هرودوت، هیرکانی‌ها بخشی از نیروی نظامی خشایار را در حمله به یونان تشکیل می‌دادند.<sup>۱۸</sup> مازندران، تیورستان یا همان سرزمین تیورها بود. بر اساس کتیبه‌های آشوری متعلق به آسورهدون، پادشاه آشور ۶۸۰-۶۶۹ پ.م، شرق مازندران را پدیش‌خوارگر می‌گفتند.<sup>۱۹</sup> آمل شهری بر ساحل مازندران در طبرستان مرکزی و بر ساحل رود هراز در ۱۲ مایلی دریا، در دوره سلوکی مسکن اقوام آمارد بود و در زمان پارتیان و ساسانیان توسعه یافت. از سوی دیگر، آمل یا آمویه شهری واقع در سه مایلی ساحل چپ رودخانه جیحون (آمودریا)، بخشی از ایالت چهارجوی در ترکمنستان است. این واژه از کلمه آمل (آمارت) گرفته

شده است. این شهر به آمل شط، آمل جیحون و آمل زم معروف بوده است.<sup>۲۰</sup> در ۱۹۴۸م در منطقه کلاردشت، یک تکه پارچه ابریشمی منقوش به چهره شاهان ساسانی پیدا شد. افزون بر این، بخشی از سکه‌های عرب ساسانی مربوط به شاهزادگان منسوب به حکومت ساسانی در مازندران به دست آمده است.<sup>۲۱</sup>

### قرون نخستین اسلامی و ایران میانه

پس از حمله اعراب مسلمان به ایران زمین و تا سال ۱۴۴ق سلسله اسپهبدان طبرستان با نام دابویه بر مازندران حکومت و فرمانروایی داشتند.<sup>۲۲</sup> از پایان قرن دوم هجری سلسله حکومتی «آل باوند» [از نسل باو از نوادگان کاووس]<sup>۲۳</sup> و «علویان طبرستان، دیلمان و گیلان» از ۲۵۰ هجری تا ابتدای دوره صفوی در آمل، ساری، رویان و دیگر مناطق حکم راندند. حکومت‌های مختلف از باوندیان گرفته تا تکش خوارزمشاه به علویان بارها حمله کردند.<sup>۲۴</sup> در قرن ششم علاءالدوله حسن بن رستم رهبر شاخه اسپهبدیه حکومت محلی باوندیان، از دیگران معروف‌تر بود.<sup>۲۵</sup> بادوسپانان سلسله حکمرانان منطقه رویان و رستم‌دار در پایان قرن پنجم هجری بودند.<sup>۲۶</sup>

شمس‌الدین جوینی وابسته به خاندان دیوانی دولت‌مردان سلجوقی و خوارزمشاهی و صاحب دیوان بهاء‌الدین محمد در حکومت ارغون بر خراسان و مازندران در خدمت او بودند.<sup>۲۷</sup> چین‌تمور در زمان جوجی پسر چنگیز در سال ۶۱۶ق نخستین حکمران خراسان و مازندران<sup>۲۸</sup> و چرماغون فرمانده نظامی و حاکم مغول در ایران (۶۳۹ق) در عهد اکتای قآن دیگر حکمرانان مغول خراسان و مازندران بودند.<sup>۲۹</sup> اباق‌خان مغول پسر ارشد هلاکو، هنگام مرگ پدر در سال ۶۶۳ حاکم خراسان و مازندران بود.<sup>۳۰</sup> در عهد او خاندان دیوان‌سالار و شاعر افتخاریان قزوین که نسب به خلیفه ابوبکر می‌رساندند، در رأس قدرت بودند. عمادالدین محمد از معاریف این خاندان بود.<sup>۳۱</sup> ابوسعید بهادرخان شاهزاده مغول و نهمین ایلیخان ایران، نایب‌السلطنه خراسان و مازندران در زمان الجایتو به سال ۷۱۸ق سر به شورش برداشت.<sup>۳۲</sup> آی تیمور فرمانده و حاکم سربداری نیز مدتی در سال ۷۴۳ق. بر مازندران حکومت داشت.<sup>۳۳</sup> در مازندران عهد ایلیخانان، صنعت چاپ در سال ۶۹۳ق و پول کاغذی (چاو) در حکومت غازان خان رواج یافت. در زمان الجایتو

یکی از ضرابخانه‌های مغولان در مازندران بود و در دوران صفوی به ویژه هنگام اصلاحات مالی تهماسب اول، ضرب سکه شاهی و نقره تنگه و نیم تنگه، در ساری، آمل، بارفروش (بابل) تا پایان سلطه افغانه ادامه داشت.<sup>۳۴</sup>

بابر ابوالقاسم میرزا پسر بایسنقر و نواده شاهرخ تیموری، هنگام مرگ شاهرخ در سال ۸۵۰ مدتی کوتاه به حکومت مازندران رسید.<sup>۳۵</sup> در این هنگام رکن‌الدین میرزا علاءالدوله جای او را گرفت و رقیبان خود از جمله ابوالقاسم بابر حاکم مازندران را به اسارت در آورد.<sup>۳۶</sup> آل افراسیاب (کیا) نیز حکومتی شیعی در سواحل مازندران و پیش از تشکیل دولت صفویه بود.<sup>۳۷</sup> بقاع متبرک و امامزادگان به عنوان تجلی تشیع در مازندران، در شهرهای ساری، بابل، آمل، بابلسر و نور مشاهده می‌شوند.<sup>۳۸</sup>

### قرون جدید و معاصر

در دوران حکومت صفوی در زمان میرزاعلی کیا، غرب مازندران در قلمرو سادات کیا بود. حکام محلی مازندران شاه‌اسماعیل را در کسب قدرت یاری رساندند.<sup>۳۹</sup> دورمیش خان عبدی‌بیک تاواچی شاملو امیرقدرتمند قزلباش در عهد اسماعیل اول و تهماسب اول و برادرزاده شاه اسماعیل، شورش حکمرانان محلی مازندران را سرکوب کرد.<sup>۴۰</sup> خلیفه‌سلطان سید علاءالدین حسین وزیر شاه عباس اول و شاه عباس دوم، از سادات مرعشی مازندران و از نسل قوام‌الدین میر بزرگ حکمران مازندران در قرن ۱۴ م بود.<sup>۴۱</sup> از سوی دیگر فرهادخان قرامانلو رکن‌السلطنه، از نسل بایران‌بیگ قرامانلو از بزرگترین سرداران شاه‌اسماعیل اول و فرمانده نظامی شاه عباس اول که به دستور وی در سال ۱۰۰۷ اعدام شد، ملازم حمزه میرزا پسر شاه عباس و مأمور سرکوب ازبکان در سال ۱۰۰۵ ق بود که منطقه هزارجریب و جنگل‌های آمل را محاصره کرد و سیدمظفر یکی از حکام محلی را شکست داد.<sup>۴۲</sup> در حمله به گرجستان بین سال‌های ۱۰۲۵-۱۰۲۳ ق هزاران نفر گرجی را شاه‌عباس اول اسیر کرد و بخشی از آنان را در فرح‌آباد مازندران سکونت داد.<sup>۴۳</sup> در زمان شاه عباس تفنگچیان اصفهان و مازندران شهرت فراوان داشتند.<sup>۴۴</sup> ساروتقی وزیر گیلان و مازندران بود.

با غروب آفتاب صفویان، میرزامهدی خان استرآبادی منشی دربار و تاریخ‌نگار نادرشاه، در زمان صفوی از استرآباد به اصفهان آمد.<sup>۴۵</sup> علی‌قلی میرزا، عادل‌شاه افشار برادرزاده و جانشین نادر برای سرکوب قاجارهای تحت امر آقامحمدخان، پنج‌ماه در مازندران به سربرد.<sup>۴۶</sup> استرآباد یا گرگان، موطن و زادگاه بخشی از قاجارهای مدعی قدرت بود. فتح‌علی خان قاجار رئیس طایفه اشاقه‌باش قاجار در اواخر حکومت صفوی در استرآباد زاده شد.<sup>۴۷</sup> آقامحمدخان قاجار سرسلسله این حکومت نیز در سال ۱۱۵۵ق در استرآباد به دنیا آمد.<sup>۴۸</sup> مریم خانم سی و نهمین همسر فتح‌علی شاه و مادر ضیاءالسلطنه و محمودمیرزا از یهودیان مازندران و در ابتدا همسر آقامحمدخان قاجار بود.<sup>۴۹</sup> محمدعلی میرزا دولتشاه پسر ارشد فتح‌علی شاه در سال ۱۲۰۳ق در روستای نوا در مازندران متولد شد.<sup>۵۰</sup>

سرگذشت این خطه پنهان در زمان قاجارها روشن‌تر است. فهرست دقیقی از حاکمان و دیوانیان قاجاری در مازندران در دست است، زیرا منطقه نور و علی‌آباد در مازندران از مهمترین مناطق تربیت مستوفیان عهد قاجار بود.<sup>۵۱</sup> عباس‌قلی میرزا قاجار پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و نواده فتح‌علی‌شاه، در سال ۱۲۴۳ق شورش را علیه عباس میرزای ولیعهد در مازندران شکل داد.<sup>۵۲</sup> ابوطالب فرخ‌خان غفاری (امین‌الدوله) از خاندان مشهور غفاری در ۱۲۵۲ق از سوی محمدشاه برای سرکوب شورش به مازندران فرستاده شد.<sup>۵۳</sup> اردشیرمیرزا نهمین پسر عباس میرزا، شاعر و نویسنده، در زمان فتح‌علی شاه و ناصرالدین‌شاه حاکم مازندران بود و در سال ۱۲۸۳ق وفات یافت.<sup>۵۴</sup> با مرگ محمدشاه قاجار در سال ۱۲۶۴ق، چندین ماه احتشام‌الدوله فرزند هفدهم عباس میرزا حکمران مازندران شد.<sup>۵۵</sup> بهرام میرزا معزالدوله دومین پسر عباس میرزا در سال ۱۲۹۰- ۱۲۸۹ دوره کوتاهی حاکم مازندران بود.<sup>۵۶</sup> علیرضاخان قاجار (عضدالملک)<sup>۱</sup> در ۱۳۰۲ق مهرداد و حاکم مازندران شد.<sup>۵۷</sup>

عباس‌بن‌رضاقلی خان نوری خطاط و پیش‌خدمت دولتی در «تاکر» نور مازندران تولد یافت و در دربار امام‌وردی میرزا پسر فتحعلیشاه قاجار در مازندران به شهرت و

۱. فرزند موسی‌خان پسر سلیمان‌خان قاجار (اعضادالدوله) و نخستین پسر عمومی مهد علیا متولد ۱۲۶۳، غلام‌بچه، وزیر

دربار و اندرونی و غلام‌باشی دربار.



ثروت رسید.<sup>۵۸</sup> عزیزخان مکرری معروف به سردار کل در سال ۱۲۸۶ق از سوی شاه قاجار به حکومت مازندران منصوب شد.<sup>۵۹</sup> خانواده میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله)، فرزند میرزا اسدالله، همواره از حاکمان محلی نور و فرماندهان نظامی منطقه بودند.<sup>۶۰</sup> نظام‌الدین غفاری (مهندس الممالک) از رجال عصر ناصری و همراه شاه در سفر به اروپا از سوی وی مأمور ساخت راه تهران به آمل شد.<sup>۶۱</sup> این مهم به آلبرت شوزف کاستیگر افسر مهندس اتریشی<sup>۱</sup> به همراه ۱۶۰۰ متخصص و کارگر سپرده شد. در این طرح ۲۷ دهنه پل و نخستین تونل احداث شد.<sup>۶۲</sup> محمدحسن خان مراغه‌ای (اعتمادالسلطنه) نویسنده روزنامه سفر مازندران در ۱۳۰۰ق است. میرزا محمدحسین فروغی (ذکاءالملک) از جمله دستیاران او در نگارش کتب جغرافیای تاریخی بود که در سال ۱۳۱۱ق ضمن نگارش سالنامه، کتاب التدوین فی احوال جبال شروین را نوشت.<sup>۶۳</sup>

پس از ناصرالدین شاه، در ده سال زمامداری مظفرالدین شاه قاجار ابتدا عبدالمجید میرزا عین‌الدوله، در زمان صدارت امین‌السلطان،<sup>۶۴</sup> میرزا احمدخان علاءالدوله پسر رحیم‌خان علاءالدوله در سال ۱۳۱۹ق<sup>۶۵</sup> سرانجام مجدالملک دوم<sup>۲</sup> فرزند حاج میرزا محمدخان سینکی لواسانی و برادر میرزا علی‌خان امین‌الدوله حکمرانی مازندران را در دست داشتند.<sup>۶۶</sup> پس از فتح تهران و تبعید محمدعلی شاه، پیرم خان ارمنی فرمانده ژاندارمری با ۲۰۰ جنگجوی ارمنی برای مقابله با نیروهای محمدعلی شاه در مازندران اعزام شد و او را در نزدیکی آمل شکست داد.<sup>۶۷</sup> در زمان احمدشاه، فرج‌الله آق‌اولی (رئیس انجمن آثار ملی متولد ۱۲۶۶ در اصفهان، فرزند دکتر امان‌الله دارای تخصص در تاریخ و جغرافیا از مدرسه نظامی و منشی سفارت فرانسه در ایران) فرمانده پادگان آذربایجان در سال ۱۹۱۱ به مدت چهار سال در سمت ژاندارمری برای برقراری امنیت در مازندران مأمور شد.<sup>۶۸</sup> فتح‌الله اکبر نخست‌وزیر احمدشاه معروف به بیگلربیگی، سالار افخم، سالار اعظم و سالار منصور در ۱۲۹۹ش فرمانده سپاه گیلان و مازندران بود.<sup>۶۹</sup> احسان‌الله خان دوستدار

۱. سازنده دارلفنون و مهندس تمامی ساختمان‌های نظامی و شهری از ۱۸۸۶-۱۸۶۰ م.

۲. دانشمند علوم دینی، فیلسوف، خطاط، حکاک ماهر و شاعر.

دومین شخصیت مهم در حکومت سوسیالیستی ایران در جنبش جنگل، پیش از آن، علی‌آبادی مازندرانی نام داشت و در خانواده‌ای بهایی متولد شد.<sup>۷۰</sup>

در زمان رضاشاه، محمدحسین خان آیرم با ملیت قفقازی، رئیس پلیس کشور و دستیار رضاخان در نیروی قزاق بود. و نقش مهمی در کسب ثروت برای شاه به ویژه در مازندران داشت.<sup>۷۱</sup> حسین دادگر (۱۳۴۹-۱۲۹۹) نماینده مجلس از شهرستان بابل در مجلس سوم، رئیس مجلس و عضو کابینه و ثوق‌الدوله و عضو حزب دموکرات بود.<sup>۷۲</sup>

در خرداد ۱۳۰۷ مالکیت اشخاص حقیقی و حقوقی در مازندران با راه‌اندازی مجله رسمی ثبت (مجله وزارت عدلیه یا دادگستری) تثبیت و مشخص شد.<sup>۷۳</sup> ابوالحسن عمیدی نوری، نماینده و حقوقدان مازندرانی در مجلس شورای ملی، روزنامه «داد» را از مهر ۱۳۲۱ تا فروردین ۱۳۴۰ در تهران منتشر می‌کرد.<sup>۷۴</sup> سرانجام آن که ایرج اسکندری از رهبران حزب توده ایران، نماینده ساری در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بود.<sup>۷۵</sup>

### مناطق جغرافیایی و تاریخی، شهرها و مناطق روستایی

مناطق جغرافیایی و جغرافیای تاریخی مازندران، از جمله موضوعاتی است که مورد توجه نویسندگان دانشنامه ایرانیکا قرار دارد. در این دانشنامه حدود جغرافیایی، وجوه تسمیه و گونه‌های گیاهی و جانوری، جغرافیای طبیعی، رویدادهای تاریخی در ادوار مختلف و اماکن تاریخی مازندران شرح داده شده است. بادوسپان، منطقه‌ای کوهستانی در شمال ایران در ساحل دریای کاسپین در طبرستان و در جنوب ساری، متشکل از روستاهای فراوان و مهمتر از همه منصوره و اورام‌خواست (خان‌نشین) بوده است.<sup>۷۶</sup>

کجور، کلارستاق<sup>۷۷</sup> یا کلاردشت، بادوسپان و فرح‌آباد، از جمله مناطق تاریخی مازندران است که به بخش‌ها، شهرها و دهستان‌های فراوانی تقسیم می‌شوند: دلارستاق (دلاروستاق) بخش اداری از شهرستان آمل (بخش لاریجان)،<sup>۷۸</sup> فندر سک در شرق مازندران از توابع گنبد قابوس،<sup>۷۹</sup> نوشهر، شهر بندری در غرب مازندران که در قرن ۲۰ در محل روستای حبیب‌آباد و به نام حبیب‌الله‌خان سردار خلعتبری پدر سپهدار اعظم تنکابنی ساخته شد.<sup>۸۰</sup> بابل یا بارفروش در مازندران مرکزی و نزدیک رود بابل، در اوایل حکومت صفوی شاه‌عباس در محل شهر قدیمی «مامطیر» باغ‌شاهی بناکرد و

در دوره قاجار توسعه یافت و با اسکان بهائیان در دوره پهلوی به نهایت توسعه اقتصادی و جمعیتی دست یافت.<sup>۸۱</sup> گرگان یکی از قدیمی‌ترین شهرهای مازندران، در زمان ساسانیان شکل گرفت.<sup>۸۲</sup> در دره عمیق هراز، شهر دماوند<sup>۸۳</sup> و در غرب مازندران، در شهرستان نوشهر و در دهانه رود چالوس به فاصله هشت کیلومتر از دریا، چالوس قرار دارد.<sup>۸۴</sup> فرح‌آباد در انتهای جاده شاهی از اصفهان به مازندران و بخشی از برنامه عمرانی صفویه شامل بهشهر، عباس‌آباد (کاخ قره‌تپه)، بندر شاه و میان‌قلعه در منطقه خلیج گرگان بود.<sup>۸۵</sup>

جزیره آبسکون در جنوب غربی گرگان<sup>۸۶</sup> و بندر گز در ساحل جنوبی استرآباد، تا نیمه قرن ۱۹ مسکونی نبود و با اسکان روس‌ها در جزایر آشوراده پس از ۱۸۳۷ اهمیت استراتژیکی پیدا کرد.<sup>۸۷</sup> رودسر، شهری در شرق گیلان و جداکننده آن از مازندران است.<sup>۸۸</sup> مرزهای سیاسی مازندران از زمان صفویه و با زیاده‌خواهی روس‌ها بارها دگرگون شد. در عهدنامه ۱۱۳۵ق، تهماسب دوم، دربند باکو، گیلان، مازندران و استرآباد را به روسیه واگذار کرد. طبق عهدنامه رشت در سال ۱۱۴۴ق، استرآباد و مازندران به ایران برگردانده شد. روس‌ها جزایر سه‌گانه آشوراده را در ۱۲۵۳ق تصرف کردند.<sup>۸۹</sup>

وجه تسمیه و سرگذشت ساخت و توسعه هریک از شهرهای مازندران، نمایان‌گر بخشی از تاریخ محلی این سرزمین است. اشرف یا بهشهر در سال ۱۰۲۱ق و در عهد شاه عباس اول شکل گرفت. در ایرانیکا تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و جمعیتی اشرف تا حکومت رضاشاه و تغییر نام اشرف به بهشهر ذکر شده است.<sup>۹۰</sup> مشهدسر نیز در قرن ۹ هجری پدید آمد و در زمان نادرشاه مرکز نیروی دریایی ایران و بندری تجاری بود، بعدها عنوان بابلسر گرفت.<sup>۹۱</sup>

## اقوام و طوایف

مازندران تاریخی محل اسکان اقوام و طوایف مختلف بوده است. سرگذشت ایلات و عشایر بومی و غیربومی در مازندران داستان مفصلی است که با تاریخ محلی این سرزمین و رویدادهای آن در قرون جدید و معاصر پیوندی نزدیک دارد. ایلات و

طوایف غیربومی در سه گروه قومی ترک، کرد و لر جای می‌گیرند. ترک‌ها شامل: افشار، عمران‌لو، عبدالملکی، گرائیلی، گوکلان و کردها شامل: مُدانلو، قُجانلو و جهانبگلو هستند، در حالی که تنها ایل کاکاوند تباری لر دارد.

یک پنجم افشارها (حدود ۵۰۰۰ خانوار) در مازندران ساکن هستند.<sup>۹۲</sup> عمران‌لو از ایلات ترک در پایین روستای گلوگاه در ۲۷ کیلومتری شهر بهشهر ساکن بودند و تا سال ۱۹۱۳ جمعیت قابل توجهی داشتند.<sup>۹۳</sup> عبدالملکی‌ها در زمان شاه عباس اول و بر اثر فشار ایلات قشقایی، از غرب به شمال شرقی و به دره گز و کلات نادری مهاجرت کردند. آنان در رکاب لطفعلی‌خان زند به رهبری سران خود نبردها کردند و سرانجام آقامحمدخان قاجار آنان را از شهریار به نور و کجور در مازندران کوچاند. در سال ۱۸۵۵ میرزا آقاخان نوری برای مقابله با ترکمن‌ها، آنان را در میان تیره‌های فرهادوند، کلوند، شیخوند و زینوند جای داد.<sup>۹۴</sup> گرائیلی‌های ترک‌تبار ساکن گرگان و مازندران از نسل کرائیت‌های مغول و پیش از آن در دره گز و سرخس ساکن بودند. میرزاعلی‌خان گرائیلی در زمان شاه تهماسب صفوی و علی‌یارخان در عهد شاه عباس اول از مشهورترین سرداران ایل گرائیلی بوده‌اند. در دانشنامه ایرانیکا، وضعیت این ایل تا پایان دوره قاجار مشخص شده است.<sup>۹۵</sup> گوکلان اتحادیه ایلات ترکمن منطقه گرگان، در زمان شاه تهماسب از سواحل شمالی اترک در بخش قره‌قلعه و منطقه کیوا در ترکمنستان، به این مناطق آمدند. جمعیت آنان در دوره قاجار به ۱۲ هزار خانوار می‌رسید. ترکمن‌های مازندران به زبان ترکمنی سخن می‌گویند، در حالی که ترکمن‌های خراسان چنین نیستند.<sup>۹۶</sup>

ایل جهانبگلو از ایلات کرد، منشعب از ایل مورکی ساوجبلاغ (مهاباد)، میان روستاهای اشرف و ساری ساکن بودند و آقامحمدخان آنان را برای مقابله با ترکمن‌ها به شمال خراسان کوچ داد. اینان همراه با دیگر ایلات کرد مدانلو، اصانلو و گرائیلی اتحادیه کرد و ترک را در جنگ جهانی اول تشکیل دادند. جهانبگلوها تا سال ۱۹۲۲ زبان خود را حفظ کردند.<sup>۹۷</sup> مُدانلوها در شمال ساری ساکن بودند. نادرشاه<sup>۹۸</sup> قُجانلو از اقوام کرد را به مازندران کوچاند. بخشی از آنان را کریم‌خان زند به گروس و کردستان بازگرداند و سرانجام آقامحمدخان برای دومین مرتبه آنان را به مازندران فرستاد. نقش

این ایل در سپاه محمدعلی شاه و در تلاش وی برای باز پس گیری سلطنت قابل توجه است.<sup>۹۹</sup>

کاکاوند از ایلات لر وابسته به گروه دلفان ساکن در پیشکوه لرستان هستند که تیره‌هایی از آنان در مرزهای مازندران قشلاق و ییلاق می‌کنند.<sup>۱۰۰</sup> آقامحمدخان قاجار تعدادی قبایل عرب را در شرق مازندران اسکان داد. از اینرو زبان عربی در شرق مازندران (گرگان و فندرسک) رواج یافت. پیشینه حضور سادات در این منطقه، به حکومت شاه تهماسب اول صفوی باز می‌گردد.<sup>۱۰۱</sup> جدای از اقوام مذکور، کولی، کابلی یا غربتی از جمله اقوامی هستند که در چندین روستای کوهستانی نزدیک فیروزکوه مازندران زندگی می‌کنند و زبان آنها در گروه زبانی جیپ‌سی (مصری- قبطی) قرار دارد.<sup>۱۰۲</sup> در کوهستان‌های جاده سمنان- فیروزکوه به مازندران، گویشی طبری به نام افتری دیده می‌شود که متعلق به جمعیتی بالغ بر ۱۲۰۰ نفر است.<sup>۱۰۳</sup> گرجی‌ها در سال ۱۰۲۴ق به مازندران مهاجرت کردند. ارمنی‌ها نیز گروه کوچکی را در مازندران تشکیل می‌دهند و از سال ۱۳۱۹ش همراه با ارامنه تهران خلیفه‌گری مشترک به وجود آوردند. نادرشاه<sup>۱۰۴</sup> بخشی از غلزایی‌های افغان را به مازندران کوچاند و با وجود استحاله نژادی، هم‌چنان به عنوان اخلاف غلزایی معروف هستند.<sup>۱۰۵</sup>

## فرق و مذاهب

یکی دیگر از نکات مهم در بازاریابی تاریخ محلی مازندران، توجه به حضور مذاهب و فرق مختلف مذهبی است. بررسی زندگی و آثار این گروه‌های مذهبی به ویژه رهبران آن، می‌تواند در روشن‌تر کردن تاریخ محلی مازندران مؤثر باشد. نجم‌الدین کبری صوفی بزرگ سده ۷-۶ هجری و رهبر فرقه کبرویه، مسافرت‌هایی به خراسان، مازندران و آذربایجان داشت. در مدت اقامت او در مازندران، فرزندش صدرالدین در آمل به دنیا آمد.<sup>۱۰۶</sup> در این میان، مطالب مربوط به فرقه باییه و بهاییه به نسبت زیاد است... محمدعلی بارفروشی مهم‌ترین شخصیت بابی در اوایل تاریخ بابیت در دوره فتحعلی شاه است. که عنوان روحانی قدوس را داشت.<sup>۱۰۷</sup> باب‌الباب عنوان روحانیت شیخیه و رهبران محلی فرقه باب و سازمان‌دهنده شورش بابی بود و ملامحمدحسین

بشرویی روحانی شیخی، رهبری قیام در خراسان و مازندران را طی سال‌های ۱۸۴۹-۱۸۱۴ برعهده داشت.<sup>۱۰۸</sup> ملامحمد مهدی اشرفی رهبر مذهبی بهایان ۱۳۱۵-۱۲۳۵ از اهالی بهشهر بود.<sup>۱۰۹</sup> آرامگاه جان‌باختگان بابی در بارفروش مازندران نزدیک آرامگاه شیخ طبرسی و در نور مازندران قرار دارد. افزون بر این، تعدادی از زیارتگاه‌های بهایی در منازل شخصیت‌های شاخص مازندران در این دوران قرار دارد که هر کدام تاریخ و سرگذشتی مخصوص به خود دارد.<sup>۱۱۰</sup>

### مشاهیر علم، ادب و هنر

مازندران محل زایش و رشد مشاهیر فراوانی در عرصه‌های مختلف علمی و ادبی در دوره‌های مختلف بود و در سرگذشت هریک از ایشان، نکات بسیار مهمی درباره‌ی تاریخ محلی مازندران نهفته است. علما و دانشمندان، ستاره‌شناسان، شاعران، هنرمندان، نویسندگان و مورخان را می‌توان در این فهرست مشاهده کرد. یکی از نام‌آوران ایشان، امیر پازواری (امیری)، (پازوار در نزدیک بابلسر) شاعر نیمه‌افسانه‌ای مازندرانی، سراینده مشهور دوبیتی‌های محلی است.<sup>۱۱۱</sup> پس از او در تاریخ میانه ایران، ابوسهل کوهی (قوهی) ریاضیدان و منجم متولد ۳۶۰ق اهل «کوه» در کوهستان‌های مازندران، معاصر با احمد بن محمد سجزی در دربار آل بویه،<sup>۱۱۲</sup> ابوسهل عیسی بن یحیی مسیحی جرجانی فیزیک‌دان، فیلسوف، ریاضی‌دان و منجم (م: ۹۲۵ م) متولد جرجان و نویسنده کتاب «تعبیر الرؤیا» برای خوارزمشاه مأمون بن محمد و معاصر ابن سینا و ابوریحان بیرونی<sup>۱۱۳</sup> و ابوجعفر زین‌الدین محمد (ابن شهر آشوب) متولد ساری و متوفی دمشق از علمای شیعه در اواخر دوره سلجوقیان بزرگ،<sup>۱۱۴</sup> قابل ذکر هستند. اولیاءالله آملی نویسنده تاریخ رویان در سال ۷۶۰ق،<sup>۱۱۵</sup> ظهیرالدین ابوالفضل طاهر فاریابی شاعر ترک‌زبان دربار عضدالدین طغان‌شاه که مدتی در سال ۵۸۵ق تحت حمایت باوندیان طبرستان (اسپهبد حسام‌الدوله اردشیر) بود<sup>۱۱۶</sup> و بهاء‌الدین محمد بن اسفندیار متولد آمل و نویسنده نخستین تاریخ مازندران به سال ۶۰۳ق. دیگر خادم حسام‌الدوله اردشیر<sup>۱۱۷</sup> را نیز باید به فهرست فوق افزود.

در عهد صفویان، علی بن شمس الدین لاهیجی نویسنده کتاب تاریخ خانی، به شرح تاریخ ایالت‌های دریای کاسپین از شروان تا استرآباد پرداخت.<sup>۱۱۸</sup> محمدعلی جله‌رودی در ۱۰۴۵ق در دربار عبدالله قطب‌شاه، مجموعه داستان «جامع‌التمثیل» را نگاشت.<sup>۱۱۹</sup> بابایی بن لطف شاعر کاشانی نیمه اول قرن یازده هجری، صاحب کتاب «انوشی» و اشعار کوتاه با عنوان «مناجات‌نامه» در مدح الیاس پیامبر، کتابی تاریخی به زبان عبری دارد (وی در ابتدا یهودی بود و سپس اسلام آورد) که در بخشی از آن به ساخت فرح‌آباد به دستور شاه‌عباس اول و اسکان یهودیان و گرجیان در آن می‌پردازد و اهمیت فراوانی دارد.<sup>۱۲۰</sup> سیدمحمد طالب آملی شاعر غزل‌سرا در اوایل قرن ۱۱ق، برادرزاده یکی از رجال شاه تهماسب اول بود که در کاشان و اصفهان رشد و نمو یافت.<sup>۱۲۱</sup> آذربئیگدلی، شاعر عصر شاه سلیمان متعلق به شاخه بیگدلی ایل شاملو در اصفهان به دنیا آمد، اما همزمان با حمله افغانه، پدرش از سوی نادر حکمران فارس بود. آذر، نادرشاه را در لشکرکشی به مازندران و عراق عجم همراهی کرد.<sup>۱۲۲</sup> محمدطاهر کاظم بسطامی تاریخ‌نگار محلی، خطاط و شاعر عهد شاه‌عباس اول صاحب «تاریخ مجمل فتوحات فریدونیه» شرح جنگ‌های فریدون‌خان چرکس امیرالامرای استرآباد یا دارالمرز شاه، حاکم لار و سواحل فارس بود.<sup>۱۲۳</sup> در شرح حال صائب تبریزی شاعر دربار شاه‌صفی، شاه‌عباس دوم و شاه سلیمان، به قلم شاگردش اشرف مازندرانی، شرح مفصلی از مازندران آن دوره به چشم می‌خورد.<sup>۱۲۴</sup> در این دوران، دیوان اشعار با عنوان ساقی‌نامه مانند ساقی‌نامه صدقی استرآبادی و ساقی‌نامه صوفی مازندرانی شهرت فراوان داشت.<sup>۱۲۵</sup> فروغی بسطامی فرزند آقا موسی، حسابدار آقامحمدخان قاجار متولد کربلا بود. او در ۱۶ سالگی هنگام بازگشت به ایران مدتی در مازندران اقامت داشت.<sup>۱۲۶</sup> محمدخلیل ابن حسین معروف به عجیب مازندرانی از اهالی بابل، شاعر دربار محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار بود.<sup>۱۲۷</sup> کاشف‌السلطنه حاج محمدمیرزای قاجار معروف به چای‌کار، متولد تربت‌حیدریه، کشت چای را در دو مزرعه در گیلان و مازندران (تنکابن) آغاز کرد.<sup>۱۲۸</sup> رضاقلی خان هدایت سیاستمدار، مورخ و شاعر عهد قاجار فرزند محمدهادی خان از پیشخدمتان و رهبران ایل قاجار در مازندران بود.<sup>۱۲۹</sup> در

میان چهره‌های روحانی مازندران می‌توان به شیخ فضل‌الله نوری متولد روستای لاشک در بخش گُجور،<sup>۱۳۰</sup> شیخ عبدالله مازندرانی روحانی و حامی جنبش مشروطه، متولد آمل<sup>۱۳۱</sup> و محمدجواد فاضل لاریجانی فرزند میرزا ابوالحسن اشاره کرد.<sup>۱۳۲</sup>

در دهه‌های اخیر باید از نصرت‌الله کاسمی فیزیک‌دان، شاعر، نویسنده، خطیب و سیاستمدار معروف فرزند میرزا اسدالله‌خان کاسمی افسر دربار و فئودال اهل مازندران،<sup>۱۳۳</sup> صادق کیا آموزگار واژه‌شناس و مدیر دومین آکادمی زبان فارسی (فرهنگستان زبان ایران)،<sup>۱۳۴</sup> مهری راسخ<sup>۱</sup> استادیار گروه روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران،<sup>۱۳۵</sup> پرویز خانلری<sup>۲</sup> زبان‌شناس، ادیب، شاعر، استاد دانشگاه و بنیان‌گذار مجله «سخن» و سناتور انتصابی در سال ۱۳۳۵ ش نام برد.<sup>۱۳۶</sup> سرگذشت و خاطرات هریک از این شخصیت‌ها منبعی مهم و ارزشمند در بازنمایی تاریخ محلی مازندران است.

به جز مشاهیر مازندرانی، بسیاری از محققان و پژوهشگران ایرانی و غربی، به مطالعه و تحقیق در ابعاد و جنبه‌های مختلف تاریخ، فرهنگ و تمدن سرزمین پهناور مازندران پرداخته‌اند. مطالعه این آثار علاوه بر ابهام‌زدایی از بخشی از تاریخ مازندران، زوایای فرهنگی آن را نیز روشن می‌سازد. احمد کسروی پس از مرگ همسر خود در سال ۱۳۰۰ ش، به عنوان قاضی محکمه در مازندران، چهار ماه در ساری خدمت کرد. کسروی پس از بازگشت به تهران [نقد] تاریخ [تواریخ] مازندران را نوشت که به صورت هفتگی در مجله نوبهار منتشر می‌شد. همچنین بر روی زبان و گویش‌ها در مازندران تحقیقات جامعی انجام داد.<sup>۱۳۷</sup> ژاله اصفهانی متولد ۱۳۰۰ در اصفهان، شاعر و فعال سیاسی همسر شمس‌الدین بدیع‌تبریزی از اعضای حزب توده، پس از ۳۰ سال تبعید و بازگشت به ایران، تجربه زندگی خود در دو سال اقامت پس از انقلاب در شیراز و مازندران را به نگارش در آورد.<sup>۱۳۸</sup> جوهانس آلبرشت برنهارد (دورن) زبان‌شناس

۱. فرزند مسیح رئیس اداره پست استان مازندران و متعلق به خاندانی بهایی.

۲. متولد شهر کوچک نائل فرزند میرزا ابوالحسن خان اعتصام‌الممالک اهل بابل، نواده میرزا احمد مازندرانی معروف به خانلر خان اعتصام‌الممالک.



آلمانی (۱۸۸۱-۱۸۰۵م) از ایران، افغانستان و روسیه دیدن کرد و بر روی جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران و مناطق پیرامون تحقیقاتی صورت داد.<sup>۱۳۹</sup> ژاک دمورگان باستان‌شناس و زبان‌شناس فرانسوی، مدتی بر روی لهجه‌های شمال ایران تحقیق کرد.<sup>۱۴۰</sup> پژوهش‌های والتین الکسی وویچ زو کووسکی درباره زبان فارسی، گردآوری اشعار کردی، بختیاری، مازندرانی و آهنگ‌های محلی و تصنیف‌های مازندرانی از دیگر مطالعات قابل توجه است.<sup>۱۴۱</sup>

در عرصه هنر به ویژه موسیقی، هنرمندان معروفی با خاستگاه مازندرانی به چشم می‌خورند. عماد رازی (عمادی) معاصر راوندی و خادم عمادالدوله فرامرزین رستم حاکم مازندران در ۱۵۱۵ق،<sup>۱۴۲</sup> عماد رام خواننده و نوازنده چیره‌دست (۱۳۸۲-۱۳۱۰ش)،<sup>۱۴۳</sup> لطف‌الله مجید نوازنده تار متولد ۱۲۹۶ش در ساری،<sup>۱۴۴</sup> مشهورترین آنها هستند. عصمت باقرپور پنبه‌فروش (دلکش) خواننده توانای زن ۱۳۰۳ش در بابل به دنیا آمد و در ۱۳۸۳ در تهران فوت کرد.<sup>۱۴۵</sup> علی‌نقی وزیری استاد مسلم موسیقی، پسر موسی خان میرپنجه، طی سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۰۹، به عنوان نیروی امنیتی گیلان و مازندران منصوب شد.<sup>۱۴۶</sup> ابوالحسن خان صبا فرزند ابوالقاسم کمال‌السلطنه پزشکی، موسیقی‌دان و شاعر متولد ۱۲۸۱ش استاد و نوازنده موسیقی، در سال ۱۳۰۹-۱۳۰۸ش هنگام اقامت در رشت به گردآوری آهنگ‌های محلی گیلان و مازندران اقدام کرد.<sup>۱۴۷</sup> بخشی از خاطرات بهجت صدر پیانویست، نقاش، آموزگار و فعال در جنبش زنان در دوران مصدق، به سرگذشت خاندان او در مازندران اختصاص دارد.<sup>۱۴۸</sup> منوچهر شیبانی شاعر، نقاش، فیلمساز و داستان‌نویس متولد ۱۳۰۳ش متولد کاشان و دانش‌آموخته مدرسه صنعتی قائم‌شهر مازندران بود.<sup>۱۴۹</sup> از قرون باستان استفاده از برخی آلات موسیقی در این سرزمین رواج داشته است. در میان نقوش موجود بر روی یک جام نقره مکشوفه در کلاردشت از دوره ساسانیان، نقش «چغانه»<sup>۱</sup> دیده می‌شود.<sup>۱۵۰</sup> واژه‌ی «گرنا»، نام اطلاق شده بر سه نوع آلت موسیقی از جنس طلا، نقره، چوب و فلزات دیگر در گیلان و مازندران، درازنای نام دارد.<sup>۱۵۱</sup>

۱. نامی که به چهار نمونه ساز موسیقی اطلاق می‌شود.

## گزارش‌های خارجی

جغرافیای تاریخی، تاریخ و فرهنگ مردم مازندران، در میان یادداشت‌های سفیران، مسافران و سیاحان خارجی نیز بازتاب یافته است. نظام‌الدین خورشاه‌بن قباد حسینی سفیر و مورخ دربار حیدرآباد (قطب‌شاهیان دکن)، همزمان با شورش القاص میرزا، در ایالت‌های مازندران (در منطقه سوادکوه) و گیلان اقامت داشت.<sup>۱۵۲</sup> در دوره پادشاهی شاه‌عباس، ژان وان هاسلت هنرمند آلمانی ساکن اصفهان نقاشی کاخ اشرف در بهشهر مأمور شد.<sup>۱۵۳</sup> کتاب «مسافرت در ایران تا ۱۹۱۷»، گزارش باارزش تاریخی از روابط ایران و روسیه، نخستین گزارش شناخته‌شده روسی [از مازندران است] که نیکیتین از بازرگانان روس در ۱۴۶۶م آن را نوشت. وی از شروان به مازندران آمد.<sup>۱۵۴</sup> بخشی از سفرهای شاردن در ایران به توصیف مازندران اختصاص دارد.<sup>۱۵۵</sup> واسیلیوس واتاترس دانشمند، بازرگان، سیاح، کاشف و دیپلمات یونانی در ۱۷۲۷-۱۷۲۸ از مسکو به آستاراخان، دریاچه آرال، بخارا، خراسان، مازندران (ساری و بارفروش) و گیلان (رشت) آمد و برای نخستین مرتبه، نادرشاه را ملاقات کرد.<sup>۱۵۶</sup> از میان مسافران انگلیسی در ایران، یوهانس هانوی در سال ۱۷۴۵-۱۷۴۴ به مازندران و گیلان مسافرت کرد.<sup>۱۵۷</sup> موضوع بخشی از خطابه‌های قرن ۱۸ جهانگردان و میسیونرهای فرانسوی مانند ترزل، شرح دوران فترت پس از سقوط صفویه، ظهور نادرشاه و وضعیت ایالت‌های گیلان و مازندران است.<sup>۱۵۸</sup>

در دوران حکومت قاجار (۱۳۴۴-۱۲۱۰ ق)، مطالعات باستان‌شناسی ایگنس خاویر موراند (هومر دِه‌ل) مهندس، سیاح و جغرافیادان فرانسوی<sup>۱</sup> در سواحل شمالی ایران مهم است.<sup>۱۵۹</sup> لئونید کنستانتینوویچ آرتامنوف کاشف آسیا و آفریقا، در ۱۸۸۹ از طریق آذربایجان به مازندران، سمنان و شمال خراسان و الکساندر واسیلیوویچ ایسیو پزشک روسی در ۱۸۹۲ به خراسان، گیلان و مازندران آمد. لوم نیتسکی مهندس روس بود که در ۱۹۰۰ درباره سواحل مازندران به تحقیق پرداخت.<sup>۱۶۰</sup> مطالعات بریتانیایی‌ها درباره ایران و مطالعات ایران‌شناسی رایینو درباره مناطق ساحلی خزر مانند مازندران و استرآباد در نیمه دوم قرن ۱۹ چشمگیر و مشهور است.<sup>۱۶۱</sup> گرچه مسافران ژاپنی‌ها در ایران از

۱ در زمان محمدشاه قاجار به ایران آمد و از سوی او مأمور انتقال آب شاهرود به ساوجبلاغ شد.

دوره حکومت شوگان‌ها ۱۸۶۷-۱۶۰۳ م مشاهده می‌شوند، اما پس از دوره میجی روابط آنان با دنیای خارج گسترش چشمگیری یافت. « کاکو اوبا» که در ۱۹۱۰ به ایران آمد، در بازگشت خود به تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۱۱، از راه مشهدسر به مرو، بخارا و سمرقند سفر کرد.<sup>۱۶۲</sup>

## کلام آخر

۱۵۷ مداخل از دانشنامه ایرانیکا به قلم نویسندگان و پژوهشگران ایرانی و خارجی، درباره ابعاد گوناگون جغرافیا، تاریخ و فرهنگ سرزمین مازندران نوشته شده است. ۱۱۷ مداخل چاپ شده و دیگر مداخل بر روی شبکه جهانی اینترنت در دسترس است. حضور ۶۰ محقق خارجی با ملیت‌های متفاوت در کنار پژوهشگران ایرانی، از اهمیت و وسعت تحقیقات مربوط به ایران و مازندران در جهان حکایت دارد. در میان مستشرقین، Pierre Oberling و Wilfred Madelung به ترتیب با ۱۰ و ۷ و عباس امانت با چهار مقاله علمی بیشترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند. شناخت و معرفی تحقیقات مذکور نه تنها جایگاه مازندران را در این مجموعه علمی نشان می‌دهد، بلکه می‌تواند در طراحی تحقیقات جامع تاریخ محلی مازندران یاری‌رسان باشد. در این زمینه، در سرتاسر مداخل معرفی شده، اجزا و عناصر تاریخ محلی این خطه پهناور از درون روایات افسانه‌ای و تاریخی تا اوایل دوره محمدرضاشاه پهلوی، بازنمایی و بازکاوی شده است. هریک از دسته‌بندی‌های دوران اساطیری و تاریخی، حکومت‌ها و رجال سیاسی، مناطق جغرافیایی و تاریخی، شهرها و مناطق روستایی، اقوام و طوایف، فرق و مذاهب، زبان‌ها و گویش‌ها، مشاهیر علم، ادب و هنر و گزارش‌های خارجی به طریقی تاریخ محلی مازندران بزرگ را به تصویر کشیده‌اند. ارائه‌ی نکات تاریخی ناب و منابع دور از دسترس محققین داخلی درباره تاریخ مازندران از دیگر مزایای این مقالات علمی است. آنچه بیان شد از یک سو طرح و الگویی برای تدوین کتابی مستقل و از سوی دیگر، شناخت تاریخ محلی دیگر مناطق و بخش‌های ایران‌زمین خواهد بود و زمینه را برای اصلاح اشتباه‌های این مداخل فراهم خواهد کرد.

بی‌نوشت:

1. [http://www.iranicaonline.org/pages/about\(17/8/1393\)](http://www.iranicaonline.org/pages/about(17/8/1393)).
2. [http://www.iranicaonline.org/pages/audience\(17/8/1393\)](http://www.iranicaonline.org/pages/audience(17/8/1393)).
3. [http://www.iranicaonline.org/pages/about-authors\(17/8/1393\)](http://www.iranicaonline.org/pages/about-authors(17/8/1393)).
4. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، و. بارتولد، حمزه سردادور، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۶، سوم، صص ۱۴۲، ۱۷۱، ۲۳۳.
5. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، گای لسترنج، محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، دوم، ص ۳۹۴.
6. DARYĀ-YE MĀZANDARĀN, CASPIAN SEA, Guive Mirfendereski, Last Updated: July 20, 2004.
7. PALEOLITHIC AGE IN IRAN, Frank Hole, Last Updated: July 28, 2008.
8. DĪV, Mahmoud Omidasalar, Vol. VII, Fasc. 4, pp. 428-431.
9. HŌŠANGA, Shapur Shahbazi, Vol. XII, Fasc. 5, pp. 491-492.
10. AŽDAHĀ "dragon, J.R. Russell, Vol. III, Fasc. 2, pp. 191-205.
11. DAVĀL-PĀY, Hūšang A'lam, Vol. VII, Fasc. 2, pp. 128-129.
12. BOZGŪŠ, Djalal Khaleghi-Motlagh, Vol. IV, Fasc. 4, p. 425.
13. KUŠ-NĀMA, Jalal Matini, Last Updated: December 15, 2008.
14. ESFANDĪĀR, Ehsan Yarshater, Vol. VIII, Fasc. 6, pp. 584-592.
15. BARZĪN, Dj. Khaleghi-Motlagh, Vol. III, Fasc. 8, p. 841..
16. ČIHRDĀD NASK, D. N. MacKenzie, Vol. V, Fasc. 5, p. 560 and Vol. 5, Fasc. 6, p. 561.
17. OĠUZ KHAN NARRATIVES, İlker Evrım Binbaş, Last Updated: April 15, 2010.
18. GORGĀN, PRE-ISLAMIC HISTORY, A. D. H. Bivar, Vol. XI, Fasc. 2, pp. 151-153.
19. ARAB-SASANIAN COINS, M. Bates, Vol. II, Fasc. 3, pp. 225-229 & ASSARHADDON, J. A. Delaunay, Vol. II, Fasc. 8, pp. 803-805.
20. ĀMOL, C. E. Bosworth, S. Blair, E. Ehlers, Vol. I, Fasc. 9, pp. 980-982.
21. ARAB-SASANIAN COINS, M. Bates, Vol. II, Fasc. 3, pp. 225-229.
22. DABUYIDS, Wilfred Madelung, Vol. VI, Fasc. 5, pp. 541-544.
23. ĀL-E BĀVAND, W. Madelung, Vol. I, Fasc. 7, pp. 747-753.
24. ALIDS, W. Madelung, Vol. I, Fasc. 8, pp. 881-886.

25. 'ALĀ'-AL-DAWLA ḤASAN B. ROSTAM, W. Madelung, Vol. I, Fasc. 7, pp. 772-773.
26. BADUSPANIDS, W. Madelung, Vol. III, Fasc. 4, pp. 385-391.
27. JOVAYNI(JOVEYNI), Hashem Rajabzadeh, Vol. XV, Fasc. 1, pp. 61-63.
28. ČĪN TĪMŪR, Peter Jackson, Vol. V, Fasc. 6, p. 567.
29. ČORMĀGŪN, Peter Jackson, Vol. VI, Fasc, 3, p. 274.
30. ABAQA, Peter Jackson, Vol. I, Fasc. 1, pp. 61-63.
31. EFTEKĀRĪĀN, François de Blois, Vol. VIII, Fasc. 3, p. 246.
32. ABŪ SA'ĪD BAHĀDOR KHAN, P. Jackson, Vol. I, Fasc. 4, pp. 374-377.
33. AY TĪMŪR, J. M. Smith, Jr. Vol. III, Fasc. 2, p. 126.
34. ČĀP, Willem Floor, Vol. IV, Fasc. 7, pp. 760-764.
35. BĀBOR, M. E. Subtelny, Vol. III, Fasc. 3, pp. 319-320.
36. 'ALĀ'-AL-DAWLA, ROKN-AL-DĪN MĪRZĀ, J. Woods, Vol. I, Fasc. 7, p. 771.
37. ĀL-E AFRĀSĪĀB, C. E. Bosworth, Vol. I, Fasc. 7, pp. 742-743.
38. EMĀMZĀDEH, PARVĪZ VARJĀVAND, Vol. VIII, Fasc. 4, pp. 400-412
39. ESMĀĪL I ŠAFAWĪ, Roger M. Savory, Ahmet T. Karamustafa Vol. VIII, Fasc. 6, pp. 628-636.
40. DŪRMEŠ, KHAN, Roger M. Savory, Vol. VII, Fasc. 6, p. 597.
41. KALIFA SOLṬĀN, Rudi Matthee, Vol. XV, Fasc. 4, pp. 382-384.
42. FARHĀD KHAN QARAMĀNLŪ, ROKN-AL-SALṬĀNA, Rudi Matthee, Last Updated: December 15, 199.
43. GEORGIA, Pierre Oberling, Vol. X, Fasc. 5, pp. 496-497.
44. **ARMY** iii. Safavid Period, M. Haneda, Vol. II, Fasc. 5, pp. 503-506.
45. ASTARĀBĀDĪ, MAHDĪ KHAN, J. R. Perry, Vol. II, Fasc. 8, pp. 844-845.
46. ĀDEL SHAH AFŠĀR, J. R. Perry, Vol. I, Fasc. 5, p. 452.
47. FATH-'ALĪ KHAN QĀJĀR, 'ABD-AL-ḤOSAYN NAVĀĪ, Vol. IX, Fasc. 4, pp. 406-407.
48. ĀĠĀ MOḤAMMAD KHAN QĀJĀR, J. R. Perry, Vol. I, Fasc. 6, pp. 602-605.
49. MARYAM KHANOM, Dominic Parviz Brookshaw, Originally Published: August 15, 2006.
50. DAWLATŠĀH, MOḤAMMAD-'ALĪ MĪRZĀ, Abbas Amanat, Vol. VII, Fasc. 2, pp. 147-149.
51. KOJUR, Habib Borjian, Last Updated: June 26, 2013.

52. 'ABBĀS-QOLĪ MĪRZĀ QAJAR, H. Busse, Vol. I, Fasc. 1, p. 85.
53. AMĪN-AL-DAWLA, FARROḶ KHAN ĠAFFĀRĪ, F. Gaffary, Originally Published: December 15, 1984.
54. ARDEŠĪR MĪRZĀ, Ḥ. Maḥbūbī Ardakānī Vol. II, Fasc. 4, p. 383.
55. EḤTEŠĀM-AL-DAWLA, ḶĀNLAR KHAN, Kambiz Eslami, Originally Published: December 15, 1998.
56. BAHRĀM MĪRZĀ, MO'IZZ-AL-DAWLA, 'A. Navā'ī, Vol. III, Fasc. 5, p. 524.
57. 'AŽOD-AL-MOLK, 'ALĪ REŽĀ KHAN, Ḥ. Maḥbūbī Ardakānī, Vol. III, Fasc. 3, pp. 271-272.
58. 'ABBĀS B. REŽĀ-QOLĪ KHAN NŪRĪ, P. P. Soucek, Vol. I, Fasc. 1, p. 84.
59. 'AZĪZ KHAN MOKRĪ, J. Calmard, Vol. III, Fasc. 3, pp. 261-263 .
60. E'TEMĀD-AL-DAWLA, ĀQĀ KHAN NŪRĪ, Abbas Amanat, Vol. VIII, Fasc. 6, pp. 658-662.
61. ĠAFFĀRĪ, NEŽĀM-AL-DĪN, Kambiz Eslami, Vol. X, Fasc. 3, pp. 251-252.
62. GASTEIGER, ALBERT JOSEPH, HELMUT SLABY, Vol. X, Fasc. 3, pp. 320-321.
63. E'TEMĀD-AL-SALTĀNA, Abbas Amanat, Vol. VIII, Fasc. 6, pp. 662-666.
64. 'AYN-AL-DAWLA, 'ABD-AL-MAJĪD, J. Calmard, Vol. III, Fasc. 2, pp. 137-140.
65. 'ALĀ'-AL-DAWLA, MĪRZĀ AḤMAD KHAN, Ḥ. Maḥbūbī Ardakānī, Vol. I, Fasc. 7, pp. 769-770.
66. MAJD-AL-MOLK II, M. Dabirsiāqi, Originally Published: July 20, 2002.
67. EP'REM KHAN, Aram Arkun, Vol. VIII, Fasc. 5, pp. 513-515.
68. ĀQEVLI, FARAJ-ALLĀH, Bāqer 'Āqeli, Last Updated: August 10, 2011.
69. AKBAR FATḤALLĀH, Ḥ. Maḥbūbī Ardakānī, Vol. I, Fasc. 7, p. 713.
70. EḤSĀN-ALLĀH KHAN DŪSTDĀR, Cosroe Chaqueri, Vol. VIII, Fasc. 3, pp. 267-268.
71. ĀYROM, M. Amanat, Vol. III, Fasc. 2, pp. 152-153.
72. DĀDGAR, ḤOSAYN, Bāqer 'Āqelī, Vol. VI, Fasc. 5, pp. 555-556.
73. MAJALLA-ye RASMI-e ṬABT, Nassereddin Parvin, Last Updated: July 20, 2005.
74. DĀD, Nassereddin Parvin, Vol. VI, Fasc. 5, pp. 545-546.
75. ESKANDARĪ, ĪRAJ, Cosroe Chaqueri, Vol. VIII, Fasc. 6, pp. 604-606.
76. BĀDŪSPĀN, X. de Planhol, Vol. III, Fasc. 4, p. 385.

77. KALĀRESTĀQ, Habib Borjian, Last Updated: April 20, 2012.
78. DELĀRESTĀQB, ernard Hourcade, Vol. VII, Fasc. 3, pp. 233-234
79. FENDERESK, Mīnū Yūsofnežād, Vol. IX, Fasc. 5, pp. 503-504
80. NOWŠAHR, Habib Borjian, Originally Published: October 17, 2013.
81. BĀBOL, X. de Planhol, S. Blair, Vol. III, Fasc. 3, pp. 317-319.
82. GORGĀN, C. Edmund Bosworth, Vol. XI, Fasc. 2, pp. 153-154.
83. Ibid.
84. ČĀLŪS, Bernard Hourcade, Vol. IV, Fasc. 7, pp. 720-722.
85. FARAḤĀBĀD, Wolfram Kleiss, Originally Published: December 15, 1999.
86. ABASKŪN, C. E. Bosworth, Vol. I, Fasc. 1, pp. 69-70.
87. BANDAR-E GAZ, X. De Planhol, Vol. III, Fasc. 7, p. 688.
88. RUDSAR, Marcel Bazin, Last Updated: June 11, 2012.
89. ĀŠŪRĀDA, J. Qā'em-Maqāmī, Vol. II, Fasc. 8, pp. 876-877.
90. Ašraf, Eckart Ehlers, Vol. IV, Fasc. 2, p. 113.
91. BĀBOLSAR, X. de Planhol, Vol. III, Fasc. 3, p. 319.
92. AFŠĀR, P. Oberling, Vol. I, Fasc. 6, pp. 582-586.
93. AMRANLU, P. Oberling, Vol. I, Fasc. 9, pp. 995-996.
94. 'ABD-AL-MALEKĪ, P. Oberling Vol. I, Fasc. 2, pp. 128-129.
95. GERĀYLĪ, Pierre Oberling, Vol. X, Fasc. 5, p. 498.
96. GUKLĀN, Pierre Oberling, Vol. XI, Fasc. 4, pp. 392-393.
97. JAHĀNBEGLU, Pierre Oberling, Vol. XIV, Fasc. 4, p. 375.
98. **KURDISH TRIBES**, PIERRE OBERLING, Last Updated: July 20, 2004.
99. KĀJAVAND, Pierre Oberling, Originally Published: July 20, 2004.
100. KĀKĀVAND, Pierre Oberling, Vol. XV, Fasc. 4, pp. 355-356.
101. IRAN vii. NON-IRANIAN LANGUAGES (9) Arabic, Gernot Windfuhr, Vol. XIII, Fasc. 4, pp. 401-404.
102. GYPSY, Gernot L. Windfuhr, Vol. XI, Fasc. 4, pp. 415-421.
103. AFTAR, G. L. Windfuhr, Vol. I, Fasc. 6, pp. 592-593.
104. **ARMENIA AND IRAN**, vi. Armeno-Iranian Relations in the Islamic Period, H. Papazian, Vol. II, Fasc. 5, pp. 467-478.
105. ĠILZĪ, M. Jamil Hanifi, Vol. X, Fasc. 6, pp. 670-672.
106. KOBRAWIYA, Hamid Algar, Last Updated: July 15, 2009.
107. BĀRFORŪŠĪ, MOḤAMMAD-'ALĪ, D. M. MacEoin, Vol. III, Fasc. 8, p. 794 & QODDUS, Nosrat Mohammad-Hosseini, Last Updated: July 15, 2009.
108. BOŠRŪ'Ī, Mollā Moḥammad-Ḥosayn, Denis, M. MacEoin, Vol. IV, Fasc. 4, pp. 383.
109. AŠRAFĪ, A. Hairi, Vol. II, Fasc. 8, pp. 798-799.
110. BAHAISM, J. Walbridge, Vol. III, Fasc. 5, pp. 464-465.

111. AMIR PĀZVĀRI, Habib Borjian and Maryam Borjian, Originally Published: April 7, 2008.
112. ABŪ SAHL KŪHĪD, David Pingree, Vol. I, Fasc. 4, pp. 370-371.
113. 'ISĀ B. YAḤYĀ MASIḤI JORJĀN I, David Pingree, Vol. XIII, Fasc. 6, pp. 609-61.
114. EBN ŠAHRĀŠŪB, Mohammad Ali Amir-Moezzi, Vol. VIII, Fasc. 1, pp. 53-54.
115. AWLĪĀ'ALLĀH ĀMOLĪ, W. Madelung, Vol. III, Fasc. 2, pp. 120-121.
116. FĀRYĀBĪ, ṢAḤĪR-AL-DĪN ABU'L-FAṢL ṬĀHER, J.T.P. de Bruijn, Vol. IX, Fasc. 4, pp. 382-383.
117. EBN ESFANDĪĀR, BAHĀ'-AL-DĪN MOḤAMMAD, Charles Melville, Vol. VIII, Fasc. 1, pp. 20-23.
118. ALĪ B. ŠAMS-AL-DĪN, W. Madelung, Vol. I, Fasc. 8, p. 854.
119. JĀME' AL-TAMṬIL, Ulrich Marzolph, Vol. XIV, Fasc. 5, pp. 461-462.
120. BĀBĀ'Ī BEN LOṬF, Amnon Netzer, Vol. III, Fasc. 3, pp. 297-298.
121. ṬĀLEB ĀMOLI, Paul Losensky, Last Updated: July 20, 2004.
122. ĀṢAR BĪGDELĪ, J. Matīnī, Vol. III, Fasc. 2, p. 183.
123. KĀDEM-E BEṢṬĀMI, Kioumars Ghereghlou, Vol. XV, Fasc. 3, pp. 325-326.
124. ŠĀ'EB TABRIZI, Paul E. Losensky, Originally Published: July 20, 2003.
125. SĀQI-NĀMA, Paul Losensky, Originally Published: July 15, 2009.
126. FORŪGĪ BEṢṬĀMĪ, 'ABBĀS Heshmat Moayyad, Vol. X, Fasc. 2, pp. 116-117.
127. 'AJIB MĀZANDARĀNI, M. Dabirsiāqi, Vol. I, Fasc. 7, p. 702.
128. KĀŠEF-AL-SALṬANA, Ranin Kazemi, Vol. XV, Fasc. 6, pp. 653-656.
129. HEDĀYAT, REZĀQOLI KHAN, Paul E. Losensky, Vol. XII, Fasc. 2, pp. 119-121.
130. NURI, FAṢL-ALLĀH, Vanessa Martin, Originally Published: June 19, 2014.
131. 'ABDALLĀH MĀZANDARĀNĪ, SHAIKH, H. Algar, Vol. I, Fasc. 2, pp. 200-202.
132. FAZEL, Javad, Ḥasan Mir'ābedini, Last Updated: January 28, 2011.



133. KĀSEMI, NOṢRAT-ALLĀH, Mostafa Alamouti and Elr, Vol. XV, Fasc. 6, pp. 661-663.
134. KIĀ, ṢĀDEQ, Habib Borjian, Last Updated: January 2, 2013.
135. RASSEKH, MEHRI, Cyrus Alai, Last Updated: June 6, 2013.
136. KHANLARI, PARVIZ, Abd-al-Ḥosayn Āḍarang and Elr, Last Updated: January 6, 2014.
137. KASRAVI, AḤMAD, Ali Reżā Manafzadeh, Vol. XVI, Fasc. 1, p. 87-92.
138. ESFAHANI, Jaleh, Shadab Vajdi, Originally Published: July 20, 2009.
139. DORN, JOHANNES ALBRECHT BERNHARDN, L. Luzhetskaya, Vol. VII, Fasc. 5, pp. 511-513.
140. DE MORGAN, Pierre Amiet, Vol. VII, Fasc. 2, pp. 175-177.
141. ZHUKOVSKIĪ, Valentin Alekseevich, Firuza Abdullaeva, Last Updated: August 15, 2009.
142. 'EMĀDĪ RĀZĪ, Taqi Pūr-Nāmdārīān, Vol. VIII, Fasc. 4, pp. 385-386.
143. RAM, Emad, Morteżā Ḥoseyni Dehkordi, Originally Published: December 10, 2010.
144. MAJD, Loṭf-Allāh, Morteżā Ḥoseyni Dehkordi and Elr, Last Updated: July 20, 2005.
145. DELKAŠ, Erik Nakjavani, Originally Published: July 20, 2005.
146. VAZIRI, Ali-Naqi Hormoz Farhat, Last Updated: July 20, 2003.
147. ṢABĀ, ABU'l-ḤASAN, Hormoz Farhat, Last Updated: March 7, 2012.
148. SADR, BEHJAT, Hengameh Fouladvand, Last Updated: October 25, 2013.
149. SHEYBANI, MANUCHEHR, Saeid Rezvani, Last Updated: July 1, 2013.
150. ČAGĀNA, Ḥosayn 'Alī Mallāḥ, Vol. IV, Fasc. 6, p. 613.
151. KARNĀ, Stephen Blum, Vol. XV, Fasc. 6, pp. 588-590.
152. ḶORŠĀH B. QOBĀD ḤOSEYNI, NEZĀM-AL-DIN, Kioumars Ghereghlou, Last Updated: October 18, 2013.
153. **DUTCH-PERSIAN RELATIONS**, Willem Floor, Vol. VII, Fasc. 6, pp. 603-613.
154. RUSSIA iv. TRAVELERS IN PERSIA TO 1917, Elena Andreeva, Last Updated: July 20, 2005.
155. CHARDIN, John Emerson, Vol. V, Fasc. 4, pp. 369-377.

156. VATATZES, Vasilios Evangelos Venetis, Last Updated: May 29, 2012.
157. Great Britain vii. British Travelers to Persia, Denis Wright, Vol. XI, Fasc. 3, pp. 246-252.
158. FRANCE viii. TRAVELOGUES OF THE 18TH-20TH CENTURIES, Nader Nasiri-Moghaddam, Vol. X, Fasc. 2, pp. 146-150.
159. HOMMAIRE de HELL, IGNACE XAVIER MORAND, Jacqueline Calmard-Compas, Vol. XII, Fasc. 4, pp. 439-440.
160. RUSSIA iv. TRAVELERS IN PERSIA TO 1917, Elena Andreeva, Last Updated: July 20, 2005.
161. Great Britain vii. British Travelers to Persia, Denis Wright, Vol. XI, Fasc. 3, pp. 246-252.
162. Japan iii. Japanese Travelers to Persia, Tadahiko Ohtsu and Hashem Rajabzadeh, Vol. XIV, Fasc. 5, pp. 556-558.

## باز کاوی رابطه شاه اسماعیل صفوی و خاندان چلاوی در مازندران

حمید اسدیپور\*

حسین اسکندری\*\*

### چکیده

یکی از مقاطع مهم و تأثیرگذار در تاریخ ایران، دوره صفویه است و یکی از مناطق مهم در این دوره، مازندران است. بررسی مناسبات و روابط مازندران با حکومت صفویه موضوعی است که از چند زاویه قابل بازخوانی و بازشناسی است.

با این دیدگاه این پژوهش درصدد آن است که جایگاه مازندران در سیاست‌ها و اقدامات شاه اسماعیل را بررسی کرده، مناسبات خاندان‌های دارای نفوذ هم‌چون خاندان چلاوی را با نخستین پادشاه صفوی، از زوایای جدید بررسی کند. شباهت‌ها و مشترکات بین این دو (شاه اسماعیل و چلاوی) در ابعاد مختلف قابل بررسی است. گرایش‌های شیعی و تلاش برای کسب مشروعیت مذهبی و سیاسی از جمله موارد قابل بحث می‌باشد. شناخت کیفیت و کمیت مناسبات این دو، مسأله اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد و بر این فرض استوار است که تلاش خاندان چلاوی برای حفظ استقلال در برابر قدرت نوین‌یاد صفوی، متکی بر موقعیت تاریخی و جغرافیایی مازندران، گرایش‌های مذهبی این خاندان و توان اقتصادی این منطقه است.

**کلید واژه‌ها:** مازندران، شاه اسماعیل صفوی، چلاوی، مشروعیت.

asad pour22@gmail.com

hoes1355@gmail.com

\*استادیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس

\*\* دانشجوی دکتری دانشگاه خلیج فارس

## مقدمه

تاریخ ایران مشحون از حوادث و تحولات گوناگون است. ورود آریایی‌ها، حمله اسکندر، سقوط ساسانیان، ورود اعراب مسلمان به ایران و در ادامه، حملات مغولان همه گواه این ادعاست. در این میان ظهور خاندان صفویه و تشکیل حکومت آنان، از تحولات قابل تأمل تاریخ ایران است. بدون تردید ظهور خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و تشکیل حکومت صفویه و در تداوم آن رسمی شدن مذهب تشیع در ایران، از حوادث مهمی است که بر ایران و جهان اسلام تأثیر بسیار داشت. اگرچه گسترش تشیع اثنی‌عشری و تصوف، مرهون حوادث سیاسی و اجتماعی ادوار قبل از تشکیل حکومت صفویه است، ولی تشیع در این دوره آن‌چنان استحکامی یافت که حوادث پس از تشکیل حکومت صفویه نتوانستند ارکان آن را به ضعف و زوال بکشانند.

شاه اسماعیل پس از تشکیل حکومت خود با تکیه بر نیروی قزلباشان، با رقیبانی سرسخت در داخل کشور روبه‌رو شد. این رقبا با تکیه بر مسائل سیاسی و مذهبی، به مخالفت با حکومت نوپای صفویه پرداختند. یکی از این رقیبان، امیر حسین کیاچلاوی است که مازندران تا سمنان را زیر نفوذ خود داشت. او با دراختیارداشتن قلمروی مهم از نظر جغرافیایی، سیاسی، هم‌چنین با وجود توانمندی‌های اقتصادی و گرایش‌های شیعی، رقیبی سرسخت برای شاه اسماعیل به حساب می‌آمد.

این پژوهش تلاشی برای بررسی مناسبات بین خاندان چلاوی و شاه اسماعیل صفوی و علل برخورد شدید شاه اسماعیل با این رقیب سیاسی مذهبی و پیامدهای این برخورد است. به نظر می‌رسد که شاه با توجه به گرایش‌های شیعی خاندان چلاوی و اهمیت منطقه تحت نفوذش از نظر اقتصادی، به او به‌عنوان یک رقیب سیاسی مذهبی توجه خاصی داشت.

در مورد برخورد چلاوی و شاه اسماعیل، در منابع دوره صفوی و پژوهش‌های معاصران مطالب فراوانی یافت نمی‌شود و در اثر مستقلی به این موضوع پرداخته نشده است. در آثاری مانند «ایران عصر صفوی» و «در باب صفویان» از راجر سیوری، «شاه اسماعیل» اثر غلام سرور، «تاریخ دوهزارساله ساری» حسین اسلامی، «مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی» تالیف هاشم آقاچری و «ظهور و زوال

صفویان» اثر رسول جعفریان، به صورت مختصر به این موضوع پرداخته‌اند، تنها به شورش چلاوی و برخورد شاه اسماعیل با او بدون پرداختن به علل و پیامدهای موضوع اشاره شده است.

## خاندان چلاوی

این خاندان نام خود را از منطقه‌ای در مازندران به نام چلاو گرفته است. چلاو نام یکی از دهستان‌های مرکزی آمل است. این دهستان در جنوب آمل و در دره‌های کوهستانی جنگلی واقع شده است (دهخدا، ۱۳۳۸: ۲۷۷).

زمان قدرت‌گیری خاندان چلاوی، در مازندران آل‌باوند حکومت داشتند و مرعشیان نیز در حال نفوذ و کسب قدرت بودند. افراسیاب چلاوی پس از قتل فخرالدوله باوندی، بر مسند حکومت نشست. او به علت نفوذ میرقوام‌الدین مرعشی در ظاهر به او اظهار ارادت کرد، ولی پس از مدتی از ترس نفوذش او را زندانی کرد. پس از آزادی مرعشی، خاندان چلاوی با حمله‌های مرعشیان و مریدانشان روبه‌رو شدند. در این جنگ کیا افراسیاب و کیا فخرالدین چلاوی کشته شدند (مرعشی، ۱۳۶۳: ۳۰۳). با قتل تعداد زیادی از این خاندان، اسکندر چلاوی به حاکم هرات پناهنده شد، در حمله تیمور به خراسان و عراق همراه او بود. او با کمک تیموریان حاکم بخش غربی مازندران شد (اسلامی، ۱۳۷۲: ۲۰۳). اسکندر چلاوی پس از مدتی علیه تیموریان عصیان کرد و با حملات آن‌ها به فرماندهی رستم بن عمر بن شیخ روبه‌رو شد. او پس از شورش به سمت تنکابن رفت، ولی با تهدیدهای تیموریان، سید هادی کیا (حاکم تنکابن) اسکندر چلاوی را دستگیر کرد و سرش را با هدایایی زیاد برای تیموریان فرستاد (گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۳).

## شاه اسماعیل و مازندران

حکومت صفویه با تلاش‌های قزلباشان پس از غلبه بر مدعی قدرتمندی مانند آق قویونلو، تشکیل شد. این حکومت با ادغام مذهب و سیاست پایه‌گذاری شد. شاه اسماعیل هم به عنوان رهبر سیاسی و هم به عنوان رهبری مذهبی و معنوی بود. علامت

ایمان افراد، اعتقاد به مذهب و وفاداری به دولت بود و کشته‌شدن در راه آن سعادت محسوب می‌شد. صفویان از آغاز نشان دادند که حکومت و مذهب در سلطنت آن‌ها جدایی‌ناپذیر است (آقاجری، ۱۳۸۹: ۶۲).

از همان آغاز شاه اسماعیل در راه پیشبرد اهداف سیاسی و مذهبی تلاش کرد که مدعیان قدرت را از میدان به‌در کند و در این راه به خوبی از نیروی معتقد و تازه‌نفسی مثل قزلباشان بهره برد. از مهم‌ترین مدعیان قدرت در برابر او سلطان مراد در عراق عجم، محمد کره در یزد، سلطان حسن میرزا در خراسان، مشعشیان در خوزستان و خاندان چلاوی در مازندران بودند. حسین کیا چلاوی در منطقه رستم‌دار، کجور، دماوند، حبله‌رود، فیروزکوه و سمنان قدرت زیادی یافته بود.

شاه اسماعیل پس از پیروزی‌هایی در عراق عجم، از طریق اصفهان عازم فارس شد که خبر شورش چلاوی را شنید. به همین علت الیاس بیگ از سرداران قدرتمندش را برای مقابله با چلاوی فرستاد (سرور، ۱۳۷۴: ۵۵). در این جا به دلایل عصیان چلاوی می‌پردازیم، سپس برخورد شاه اسماعیل با او را بیان می‌کنیم. در مخالفت چلاوی با صفویان، دلایل سیاسی، مذهبی، اقتصادی و جغرافیایی مورد توجه است:

۱- اوضاع سیاسی ایران آن‌گونه بود که هنوز شاه اسماعیل بر همه کشور تسط کافی نداشته، مدعیانی در گوشه و کنار وجود داشتند. از سویی کشور ایران با حمله عثمانی و ازبکان در غرب و شرق روبرو بود و چلاوی تصور می‌کرد که با این وضعیت سیاسی بتواند قدرت خود را در منطقه وسیعی حفظ کند.

۲- چلاوی سپاهیان بسیار زیاد از مازندران و نواحی اطراف آن داشت که در جنگ جویی و مقاومت شهره بودند و خود او نیز جنگ‌جویی کارآمد بود. چنانچه درباره او گفته‌اند: «حسین کیا چلاوی دم از پهلوانی می‌زد و در روز جنگ و پیکار و هنگام رزم و گیر و دار رستم و اسفندیار را به نظر نمی‌آورد» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۳۹). او شجاعت بسیار داشت: «در میدان جنگ رستم دستان و سام نریمان را غاشیه کش خود می‌دانست» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴۷۷)؛ «پیوسته ده‌هزار پیاده و سوار داشته، قادر بود او‌باش را جمع‌آوری نموده، به تسخیر قلاع پردازد» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۳۹).

۳- از دیگر عوامل شورش، وضعیت جغرافیایی منطقه تحت سلطه چلاوی بود. این منطقه کوهستانی و با قلعه‌های بسیار محکم بود که هر کدام می‌توانست موجب مقاومت باشد.

۴- عامل دیگر در این شورش، وضعیت اقتصادی این ناحیه است. اقتصاد خودکفای مازندران در طول تاریخ نوعی استقلال را برای آن به همراه داشته است. چنان‌که حتی پس از حملات ویران‌گر مغول، بازهم تولیدهای مازندران به‌ویژه ابریشم و پارچه‌بافی ادامه داشته است (رایینو، ۱۳۶۵: ۹۲). آب و هوای معتدل، خاک حاصل‌خیز و بارش فراوان باعث رونق کشاورزی و دام‌پروری شده، به صورتی که نه تنها به محصولات مناطق دیگر نیاز نداشته، بلکه صادرکننده بود (رایینو، ۱۳۶۵: ۲۲، ۲۴). استقلال اقتصادی این ناحیه به گونه‌ای است که اگر مدتی طولانی محصولی به آنجا وارد نمی‌شد، نیازی به محصولات بیرونی نداشت (مستوفی، ۱۳۸۹: ۱۶۰). چلاوی با اتکا به این وضعیت در برابر شاه اسماعیل می‌توانست مقاومت کند.

### چگونگی برخورد شاه اسماعیل با چلاوی

چنان‌که ذکر کردیم، شاه اسماعیل پس از خبر شورش چلاوی، الیاس بیگ را برای دفع او فرستاد. عبدی بیگ شیرازی برخلاف نظر دیگر منابع، الیاس بیگ را حاکم ری می‌داند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۲). بیشتر منابع دوره صفویه معتقدند که الیاس بیگ برای جلوگیری از شورش چلاوی رفته بود و چون در برابر تعداد زیاد سپاهیان او نتوانست مقاومت کند، به قلعه ورامین پناهنده شد. چلاوی پس از آن که موفق به تصرف سریع قلعه نشد، با فرستادن افرادی نزد الیاس بیگ که از صلح و امنیت او سخن گفتند، وی را به خارج از قلعه کشاند و به قتل رساند (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴۷۵؛ روملو، ۱۳۵۸: ۱۰۱). شاه اسماعیل پس از شنیدن خبر قتل الیاس بیگ، عازم جنگ با چلاوی شد. زمان برخورد با او فصل بهار بود. این مساله به دو دلیل دارای اهمیت است:

- ۱- شاه اسماعیل زمانی را برای حمله انتخاب کرد که کمتر با مشکلات سخت کوهستانی این منطقه روبه‌رو شود.
- ۲- شرکت مستقیم خود شاه در این جنگ، از قدرت سیاسی و مذهبی این رقیب و اهمیت او نشان دارد. شاه اسماعیل ابتدا به طرف قلعه گل‌خندان حرکت کرد که از

قلعه‌های بسیار محکم آن ناحیه بود. قزلباشان این قلعه را محاصره کردند، ولی مدافعان با تیراندازی و پرتاب سنگ، به شدت مقاومت کردند (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴۷۶).

سرانجام گروهی از قزلباشان با ایجاد نقب در اطراف قلعه آن‌را فتح کردند و ساکنان آن را قتل‌عام کردند (قمی، ۱۳۵۹: ۸۲). سپاه صفوی پس از آن متوجه قلعه فیروزکوه شدند که از قلاع اصلی و مستحکم و در اختیار خاندان چلاوی بود. تصرف این قلعه به علت قرارداشتن در ارتفاعات صعب‌العبور و موقعیت جغرافیایی، بسیار مشکل بود. محاصره این قلعه پانزده‌روز به طول انجامید. سرانجام قزلباشان به رهبری محمودبیگ قاجار پس از عبور از خندق اطراف قلعه، با حمله به برج و باروی آن به قلعه دست یافتند (قمی، ۱۳۵۹: ۸۳). امیرعلی کیا ضمان‌دار حکومت قلعه پس از تسلیم قلعه با وساطت امیرنجم از کشته‌شدن نجات یافت، ولی بقیه افراد قلعه قتل‌عام شدند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۲). چلاوی پس از ازدست‌دادن قلعه‌های مهم، به قلعه استراتژیک خود، اُستا پناه برد.

این قلعه در کنار حبله‌رود واقع شده بود و این رودخانه به مانند خندقی از قلعه محافظت می‌کرد. راه محاصره قلعه نیز بسیار تنگ و باریک بود و جای مانور سریع سپاهیان در آن منطقه وجود نداشت، به ویژه تاختن و حرکت سوارکاران بسیار دشوار بود (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۴۰). پس موقعیت جغرافیایی قلعه و دسترسی به آب تا مدت‌ها می‌توانست محاصره‌شدگان را در برابر سپاه صفوی ایمن نگاه دارد.

چنان‌که اصفهانی اشاره کرده است: «چون خاطر محصوران از آب و آذوقه اطمینان تام داشت، از لشکر منصور کاری ساخته‌نبود» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۴۱)؛ حتی شجاع‌ترین و موفق‌ترین فرماندهان صفوی مانند عبدی‌بیگ تواجی و بهرام‌بیگ، در تلاش برای محاصره قلعه زخمی و تعداد زیادی از شاملوها که در سپاه صفویه بودند، به قتل رسیدند. سرانجام پس از یک ماه محاصره، به دستور شاه اسماعیل آب حبله‌رود را که به قلعه راه داشت قطع کردند. این تغییر مسیر آب برای ساکنان قلعه دشواری ایجاد کرد.

پس از جنگی خونین، امیرحسین کیا چلاوی، جهان‌شاه‌لو و ساتل‌میش‌بیگ ترکمان به اسارت درآمدند و جهان‌شاه‌لو و بعضی افراد ترکمان را قزلباشان «به جای آهو خورده، استخوان‌هایشان را سوزاندند» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۴۲؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۳).



چلاوی پس از زندانی شدن در قفس آهنین، با زخمی که بر خود وارد کرد، کشته شد. استخوان‌هایش را صفویان سوزاندند (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶۸؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۸). این برخورد شدید شاه اسماعیل با یک مدعی شیعه بود. چلاوی شیعه‌مذهب به سرسپردگی خود به خاندان ائمه اطهار (ع) و پیامبر (ص) افتخار می‌کرد (سیوری، ۱۳۸۰: ۴۷؛ ۱۳۷۴: ۳۴). به همین علت به عنوان یک رقیب سیاسی مذهبی خطرناک برای شاه اسماعیل تلقی می‌شد. زیرا شاه اسماعیل در نزد پیروانش مرشد کامل، رهبر شیعه و شخصیتی نیمه‌خدایی داشت. بنابر گزارش‌های سفرنامه‌نویسان ونیزی، پیروان شاه، بدون زره به نبرد می‌پرداختند و اعتقاد داشتند شاه آن‌ها را حفظ می‌کند. شعار آن‌ها «لا اله الا الله، اسماعیل ولی الله» بود و او را جاویدمی‌دانستند (سفرنامه ونیزیان، ۱۳۴۶: ۲۲۸). چنانچه برخوردهای شاه اسماعیل با دیگر مخالفان سیاسی مذهبی بررسی شود، مشخص می‌شود که شاه اسماعیل نمی‌توانست رقیبی سیاسی و مذهبی را تحمل کند و هرگونه مخالفتی با شاه، به جرم صوفی‌نبودن سرکوب می‌شد و «صوفیان صفوت‌قرین فرموده‌های آن حضرت را به منزله وحی مُنزَل می‌شمردند» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۳۵).

یکی از این رقیبان سیاسی مذهبی، مشعشعیان بودند که مانند قزلباشان به غلو در تشیع شهرت داشتند. هر چند خاستگاه آن‌ها مانند صفویان نبود، ولی تشیع و تصوف زیربنای اعتقاد آن‌ها بود (رنجبر، ۱۳۸۲: ۳۹۸). در همان زمان سید فیاض حاکم مشعشعیان بود و پیروانش برای او الوهیتی قائل بودند و بر آن بودند که کارد و شمشیر بر او اثر نمی‌کند (دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۰: ۳۴). شاه اسماعیل با شدت هر چه تمام‌تر با آن‌ها برخورد کرد و سید فیاض و گروهی از پیروانش قتل‌عام شدند (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴۹۷؛ کسروی، ۱۳۷۸: ۷۱). از دیگر برخوردهای شاه اسماعیل با افراد بانفوذ شیعه‌مذهب، به مسأله شاه طاهر پسر رضی‌الدین می‌توان اشاره کرد که اجدادش در زمان حسن صباح به ایران آمده بودند. شاه طاهر در کاشان فقط به تدریس و موعظه قناعت کرده بود، ولی بسیار بانفوذ و مورد توجه مردم بود. شاه درصدد تعقیبش برآمد که او با آگاهی از این مسأله، به سمت هند رفت و در نزد نظام‌شاه دکن در تبلیغ تشیع کوشید (نوابی، ۱۳۷۷: ۴۲). از سوی دیگر به نظر می‌رسد که شاه اسماعیل با برخورد شدید با چلاوی و سوزاندن جسد او، موجب ترس دیگر مدعیان و جلوگیری از عصیان آن‌ها شد. چنان‌که

در برخورد با محمد کره حاکم ابرقو و یزد، پس از محاصره طولانی یزد، وی را دستگیر کردند و به طرز فجیعی در اصفهان سوزاندند و حتی این عمل را در مورد مردان و زنان همراه او نیز انجام دادند (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۶۲؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۴؛ جعفریان، ۱۳۷۸: ۴۳). این برخورد در حضور سفیر عثمانی انجام شد و شاه قدرت دولت صفوی را نشان داد (سرور، ۱۳۷۴: ۶۲).

مسئله مهم دیگر در برخورد شدید صفویان با خاندان چلاوی، پناهنده شدن تعدادی از آق‌قویونلوها به چلاوی است. این موضوع چنان مهم بود که حتی برخی از مورخان مخالفت چلاوی با صفویان را به تحریک همین پناهندگان آق‌قویونلو دانسته‌اند (ترکمان، ۱۳۳۴: ۲۹؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۱۳۷)، تا آن‌جا که سران آق‌قویونلو تصور می‌کردند که با کمک چلاوی قدرت از دست‌رفته را می‌توانند به دست آورند. حمله‌های اولیه گروهی از صفویان به قلمرو چلاوی به کمک آق‌قویونلوها دفع شد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۱۳۵). وجود افرادی مانند جهان‌شاه‌لو، ساتلمش و دیگر سران آق‌قویونلو در قلعه آستا از تعداد زیاد آنان در میان چلاویان حکایت دارد. محمد کره نیز از حامیان آق‌قویونلو بود که به هنگام حکومت آن‌ها داروغه ابرقو شده بود (ترکمان، ۱۳۴۴: ۳۰). علت دیگر در برخوردهای شاه اسماعیل با مخالفانی مانند چلاوی، حمایت‌های قاطع قزلباشان از صفویان و اتکای آنان بر این حمایت‌های فراوان بود. این حمایت دو جنبه اعتقادی و سیاسی داشت:

از جهت اعتقادی قزلباشان اطاعت از مرشد کامل را وظیفه خود می‌دانستند؛ چنان‌که شاه اسماعیل خود را امام عادل می‌نامید و این مسئله در باورهای قزلباشان چنان تقدیسی به همراه داشت که شاه در برابر رقبای شیعه‌مذهب از آن بهره می‌گرفت (بنانی، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

از جهت سیاسی مسئله امنیت قدرت قزلباشان مهم بود که این امنیت در گرو حمایت از صفویان تضمین می‌شد؛ زیرا طوایف قزلباش در برابر جمعیت زیاد ایرانی و حتی در مقایسه با عشایر ایران عده ناچیزی به شمار می‌رفتند. اوایل دوره صفوی جمعیت ایران ده میلیون نفر بود که در سه بخش عشایری، روستایی و شهرنشینی قرار گرفته بودند. از این جمعیت ۳۳ درصد قبایل و عشایر، ۱۵ درصد شهرنشینان (فوران، ۱۳۸۳: ۵۲، ۶۰) و ۵۲ درصد در بخش روستایی سکونت داشتند. از این ارقام می‌توان نتیجه گرفت که

۳۳۰۰۰۰۰ نفر را قبایل و عشایر، ۱۵۰۰۰۰۰ نفر شهرنشین و ۵۲۰۰۰۰۰۰ نفر روستاییان تشکیل می‌دادند. در اکثر منابع دوره صفوی آمارهای مربوط به قزلباشان در جنگ با دشمنان را بین هفت تا بیست هزار نفر ذکر کرده‌اند.

تعداد سپاه صفوی را در جنگ با سلطان مراد ۱۲۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند (قمی، ۱۳۵۹: ۷۷).  
استرآبادی تعداد سپاه آق‌قویونلو را در این جنگ ۷۰۰۰ نفر می‌داند (استرآبادی، ۱۳۵۸: ۳۶).  
امیر محمود در جنگ صفویان با شروان شاهان تعداد سپاه صفوی را ۷۰۰۰ نفر و تعداد لشکریان دشمن را ۳۰۰۰۰ نفر می‌داند (محمود بن خواندمیر، ۱۳۷۰: ۵۴).  
خواندمیر تعداد آن‌ها را در چالدران ۱۰۰۰۰ نفر ذکر می‌کند که تعداد دیگری نیز به آن‌ها اضافه شده‌اند (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۴۵).

اکثر منابع تعداد صفویان را در چالدران ۲۰۰۰۰ نفر دانسته‌اند (ترکمان، ۱۳۳۴: ۴۱).  
حال اگر تعداد قزلباشان را همان ۲۰۰۰۰ نفر و هر نفر را نماینده یک خانواده هفت نفره بدانیم، نزدیک به ۱۴۰۰۰۰ قزلباش بودند. این جمعیت در برابر جمعیت ایلات و عشایر ایران، نزدیک ۴ درصد جامعه عشایری ایران و ۱/۵ درصد کل جمعیت ایران بود حتی اگر به آمارهای فاروق سومر هم توجه کنیم و مهاجرت ۱۵۰۰۰ نفر از تکلوها را به ایران را بپذیریم (فاروق سومر، ۱۳۷۱: ۵۸) این عدد را در مورد هفت قبیله بزرگ قزلباشان تکرار کرده، به تعداد بیشتری از عدد ذکر شده در مورد قزلباشان برنمی‌خوریم. دلاواله که سال‌ها بعد از ایران دیدن کرده بود، تعداد قزلباشان را ۷۰۰۰۰ نفر می‌داند که در قبایلی مختلف بین ۵۰۰ تا ۱۲۰۰۰ نفره قرار گرفته بودند. (دلاواله، ۱۳۸۰: ۷۶۷). هر چند در دوره‌ای که دلاواله از ایران دیدن کرد، به علت کاهش قدرت قزلباش‌ها در حکومت شاه عباس، جمعیت آنان کمتر بود؛ ولی چنانچه این عدد را نیمی از جمعیت قزلباشان بدانیم، باز هم به عدد ذکر شده در آغاز می‌رسیم. حال با این جمعیت کم، به ناچار برای حفظ امنیت قدرت سیاسی و اقتصادی خود باید به خشونت هر چه تمام‌تر در برابر مخالفان صفوی دست می‌زدند.

مسئله‌ای که در برخورد شاه اسماعیل با چلاوی کمتر مورد توجه مورخان واقع شده، مسئله اقتصادی است. چلاوی حکومت مناطقی را در دست داشت که از مهم‌ترین

مناطق اقتصادی به حساب می‌آمد. مازندران همیشه یکی از قطب‌های کشاورزی ایران بوده است. به علاوه در قلمرو حکومت چلاوی شهرهای مهم ری و سمنان ارتباط‌دهنده مناطق تجاری ایران بودند. شهر ری حلقه اتصال راه‌های تجاری جنوب به شمال، هم‌چنین راه تجاری به سمت تبریز و کرمانشاه بود. مورخان و جغرافی‌دانان به این شهر از قدیم توجه کرده‌اند؛ چنان‌که ابن‌حوقل آن را آبادتر از نیشابور و مهم‌ترین شهر در شرق پس از بغداد می‌داند (ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۱۱۱). مستوفی نیز آن را ام‌البلاد خواند و مردم را شیعه‌مذهب دانسته، کشاورزی آن را بااهمیت خواند (مستوفی، ۱۳۸۹: ۵۲). راه‌های درون مازندران نیز جهت دسترسی به مناطق مرزی ایران مهم بود. از آمل یک راه به سمت استرآباد و از آن‌جا به خراسان و راه دیگری به ری منتهی می‌شد (ترکمنی آذر، ۱۳۸۰: ۱۱۳). تسلط مخالفان بر این شاهراه‌های تجاری برای صفویان بسیار خطرناک می‌توانست باشد.

### پیامد سرکوب چلاوی

شاه اسماعیل با سرکوب چلاوی منطقه وسیعی را تحت فرمان خود توانست درآورد و برخورد شدید او در برابر این شورش، باعث اطاعت بسیاری از حکام دیگر شد و زمینه شورش‌های دیگر را تا حدود زیادی از بین برد. پس از این واقعه محمدحسن میرزا حاکم نواحی شرق و کیاسلطان حسن حاکم گیلان اظهار اطاعت کردند (قزوینی، ۱۳۶۳: ۳۹۹). امیر سهراب چلاوی حاکم مناطق اطراف ساوجبلاغ و دیگر حکام نواحی اطراف آن‌جا برای اطاعت از شاه اسماعیل به اردوی او آمدند (روملو، ۱۳۵۷: ۱۰۹). از سوی دیگر شاه با تسلط بر این مناطق وسیع موفق به ایجاد امنیت در قلمرو حکومتی خود شد، سپس به مسئله برخورد با دشمنانش در مرزهای ایران پرداخت (تاج‌بخش، ۱۳۷۲: ۶۵). زیرا شاه با دو دشمن خطرناک ازبک و عثمانی مواجه بود و بدون امنیت و آرامش در درون کشور به مقابله با آن‌ها نمی‌توانست بپردازد. هم‌چنین نابودی چلاوی به معنای نابودی کامل قدرت آق‌قویونلوها نیز به حساب می‌آمد.

## نتیجه

برخورد شدید شاه اسماعیل با خاندان چلاوی نشان داد که صفویان برای ایجاد امنیت در ایران و تثبیت پایه‌های حکومت نوپایشان با همه مخالفان به شدت برخورد کردند. این برخورد به ویژه در رویارویی با رقبایی که گرایش‌های شیعی داشتند، با شدت بیشتری همراه بود. شاه اسماعیل به دلایل سیاسی، مذهبی و اقتصادی به برخورد شدید با عصیان امیرحسین کیا چلاوی دست زد. او علاوه بر از میان برداشتن رقیبی سیاسی مذهبی قدرتمند، از نتایج و پیامدهای اقتصادی این مسأله نیز سود برد. سرکوب این شورش باعث تسلط صفویان بر منطقه‌ای وسیع و ارزشمند از نظر اقتصادی و نظامی و در اختیار گرفتن شاهراه‌های بسیار مهم شد. این برخورد باعث ایجاد آرامش برای صفویان در درون مرزهای ایران و اطاعت بسیاری از حکام از شاه اسماعیل و زمینه‌ساز مقابله قدرتمندانه‌تر او با دشمنان خارجی شد.

## کتاب‌نامه

- ۱- آقاجری، سید هاشم (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: طرح نو.
- ۲- ابن حوقل (۱۳۴۵)، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳- اسلامی، حسین (۱۳۷۴)، تاریخ دوهزارساله ساری، قائم‌شهر: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۴- بنانی، امین و دیگران (۱۳۹۰)، صفویان، ترجمه دکتر یعقوب آژند، تهران: مولی.
- ۵- تاج‌بخش، احمد (۱۳۷۲)، تاریخ صفویه، شیراز: نوید.
- ۶- ترکمان، اسکندریبگ (۱۳۳۴)، عالم‌آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ۷- ترکمنی آذر، پروین و صالح پرگاری (۱۳۸۰)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان طبرستان، تهران: سمت.
- ۸- جعفریان، رسول (۱۳۷۸)، صفویه از ظهور تا زوال، تهران: مؤسسه دانش و اندیشه معاصر.
- ۹- حسینی استرآبادی، سید حسین بن مرتضی (۱۳۵۸)، از شیخ صفی تا شاه صفی، تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی.
- ۱۰- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰)، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: گستره.
- ۱۱- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۳۳)، حبیب‌السیر، ج ۴، تهران: خیام.

- ۱۲- دانشگاه کمبریج (۱۳۸۰)، تاریخ صفویان، پژوهش و ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- ۱۳- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۸)، لغت نامه، ج ۱۷، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۴- دلاواله، پیتر و (۱۳۸۰)، سفرنامه دلاواله، ج ۱، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: قطره.
- ۱۵- رایینو، ه. ل (۱۳۴۳)، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۶- رنجبر، محمدعلی (۱۳۸۲)، مشعشعیان، تهران: آگه.
- ۱۷- روملو، حسن‌بیگ (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، ج ۳، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- ۱۸- سرور، غلام (۱۳۷۴)، تاریخ شاه اسماعیل، ترجمه محمدباقر آرام و عباس قلی غفاری، تهران: نشر دانشگاهی.
- ۱۹- سفرنامه ونیزیان در ایران (۱۳۴۹)، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
- ۲۰- سومر، فاروق (۱۳۷۱)، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: گستره.
- ۲۱- سیوری، راجر (۱۳۷۳)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- ۲۲- (۱۳۸۰)، در باب صفویان، ترجمه رمضان روح‌الهی، تهران: مرکز.
- ۲۳- شاملو، ولی‌قلی‌بن داوودقلی (۱۳۷۱)، قصص الخاقانی، تصحیح سیدحسن سادات‌ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۴- شیرازی، عبدی بیگ (۱۳۶۹)، تکمله الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نی.
- ۲۵- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۳)، تاریخ جهان‌آرا، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: حافظ.
- ۲۶- فوران، جان (۱۳۸۳)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- ۲۷- قزوینی، یحیی بن عبدالطیف (۱۳۶۳)، لب التواریخ، تهران: بنیاد گویا.
- ۲۸- قمی، قاضی احمد (۱۳۵۹)، خلاصه التواریخ، ج ۱، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۹- کسروی، احمد (۱۳۷۸)، مشعشعیان، تهران: فردوس.
- ۳۰- گیلانی، شیخ علی (۱۳۵۲)، تاریخ مازندران، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳۱- مرعشی، میرظهیرالدین (۱۳۶۳)، تاریخ طبرستان رویان و مازندران، به اهتمام برنهاردان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- ۳۲- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۹)، نزه القلوب، تصحیح گای لسترنج، تهران: اساطیر.
- ۳۳- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۷)، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت.
- ۳۴- واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۷)، خلد برین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

## بررسی صنایع دستی بافندگی و سفالگری در مازندران از ابتدای دوره اسلامی تا پایان عصر صفوی

زهرا اعلامی زواره\*

### چکیده

هنر و صنایع دستی یکی از ارزنده‌ترین سرمایه‌های هر کشوری محسوب می‌شود و نمایانگر هویت و احساس مردم یک سرزمین است. مناطق مختلف ایران از گذشته‌های دور تا زمان حال در تولید آثار و صنایع دستی شهرتی عالم‌گیر داشته‌اند. ایالت مازندران یا طبرستان یکی از مناطق شمالی سرزمین ایران است که به خاطر استعدادهای خاص طبیعی، جغرافیایی و انسانی خود، هم در دوره قبل از اسلام و هم پس از ورود اسلام به ایران از نظر تولید آثار هنری و صنایع دستی، موقعیت ممتازی داشته است. از ابتدای دوره اسلامی تا پایان عصر صفوی، هنرها و صنایع دستی مازندران همچون بافندگی، صنایع چوبی، سفالی و فلزی، همراه با فراز و نشیب‌های خاص تاریخی، رونق و تداوم داشتند؛ اما پس از دوره صفویه، بیشتر صنایع دستی ایران و از جمله مازندران، اهمیت پیشین خود را از دست دادند. صنایع دستی بافندگی و سفالگری از مهم‌ترین صنایع مازندران به شمار می‌رفتند. پژوهش حاضر بر آن است تا به روش توصیفی و تحلیلی پس از بیان مقدمه‌ای از بحث، به معرفی این صنایع در فاصله آغاز دوره اسلامی تا پایان عصر صفوی بپردازد.

**کلیدواژه‌ها:** مازندران، صنایع دستی، سفالگری، بافندگی.

## مقدمه

مازندران که در گذشته طبرستان نامیده می‌شد، قسمتی از سرزمین ایران است که بر طبق شواهد و یافته‌های باستان‌شناسان، یکی از قدیمی‌ترین سکونت‌گاه‌های بشری به‌شمار می‌رود. این منطقه با داشتن توانمندی‌های مناسب طبیعی و زیستی، همواره مورد توجه فرمانروایان و قدرت‌طلبان بود. پس از گسترش اسلام به سمت سرزمین‌های شرقی، به دلیل شرایط سخت طبیعی و وجود کوه‌ها و جنگل‌ها، مدتی طول کشید تا این خطه فتح شود (ریاحی، ۱۳۸۰: ۹). ایالت مازندران یا طبرستان در طول تاریخ، جایگاه ویژه‌ای در خلق آثار هنری و صنایع دستی داشت و بنابر استعدادهای محلی و منطقه‌ای و ویژگی‌های جغرافیایی و انسانی خود، در تولید برخی از صنایع دستی، مقام ممتازی بوده است. از مهم‌ترین صنایع دستی مازندران می‌توان به بافت گلیم، گلیمچه، جاجیم، حصیر، چوخاب، سوزن دوزی، سفالگری، فرآورده‌های پوست و چرم و هنرهای مرتبط با چوب و فلز اشاره کرد. بر اساس نگاه‌های مورخان و جغرافی‌دانان اسلامی، ناحیه طبرستان از نظر تولید صنایع دستی همچون انواع بافندگی، سفالگری و صنایع چوبی، بسیار مشهور بوده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۹، ۳۶۷؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۷۲). از نکات برجسته کتاب‌های محلی مازندران نیز اشاره به صنایع دستی این منطقه می‌باشد (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۷۶، ۸۰).

پژوهش حاضر به طور اجمال به بررسی دو نمونه از مهم‌ترین صنایع دستی مازندران: بافندگی و سفالگری از آغاز اسلام تا پایان عصر صفوی می‌پردازد.

## بافندگی

در اکتشافات سال ۱۹۵۰م. در غار «کمر بند» بهشهر، وسایل و نشانه‌هایی از بافندگی با پشم گوسفند و موی بز پیدا شد و تاریخ آن ۶۵۰۰ سال قبل از میلاد تعیین شد (روح فر، ۱۳۸۰: ۲؛ جزایری، ۱۳۷۰: ۷). میرظهیرالدین مرعشی و ابن‌اسفندیار ضمن توصیف چگونگی بنای شهر آمل اشاره کرده‌اند که در دوره باستان هم در مازندران بافندگی رونق داشت و لباس‌های ابریشمین (برای زمستان) و لباس‌های کتان (برای تابستان) بافته می‌شد (مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۷؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۷۰). منسوجات ابریشمی ایران در



اوایل دوره اسلامی به سبک دوره ساسانی بافته می شدند (دیماند، ۱۳۳۶: ۲۴۳). در قرون اولیه اسلامی، بافت پارچه های ابریشمی، پشمی، پنبه ای و کتانی و... در طبرستان رونق زیادی داشت (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۲۳؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۸۷؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۲۶). در آمل علاوه بر پارچه های ابریشمی، فرش های طبری نیز بافته می شد (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۷۷) و نوعی پارچه کتانی نازک به نام خیش جزء صادرات مازندران به شمار می رفت (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۳۶).

بنابراین در قرون اولیه اسلام، طبرستان یکی از مراکز فعال پارچه بافی محسوب می شد. این اهمیت در دوره سلجوقیان هم حفظ شد و پیشرفت هایی در تکنیک و تنوع در رنگ و نقش صورت گرفت (روح فر، ۱۳۸۰: ۱۱). حمله ترکان سلجوقی به ایران در ۴۲۹ق در صنعت نساجی تأثیر فراوان داشت. در این دوره، صنایع و حرف و فنون رونق گرفتند و دچار تغییر و تنوع شدند (دیماند، ۱۳۳۶: ۲۴۴). علت پیشرفت پارچه بافی در دوره سلجوقی این بود که ایرانیان به واسطه سلجوقیان، بسیاری از سبک های چینی را فراگرفتند و گستردگی قلمرو سلجوقیان موجب ترکیب بسیاری از سبک ها و روش ها شد (محمدحسن، ۱۳۶۶: ۲۳۱).

حمله چنگیز به ایران تا مدتی یک دوران رکود هنری را در ایران به وجود آورد. با حمله مغول بسیاری از مراکز پارچه بافی که تا آن زمان فعال بودند، به دلیل ویرانی شهرها اهمیت خود را از دست دادند (روح فر، ۱۳۸۰: ۲۹). پارچه بافی نواحی کرانه دریای خزر نیز از حمله مغولان، صدمه بسیار دید (پوپ و اکرم، ۱۳۸۷: ۱۳۶۱/۵). با این وجود، حمله مغول سهم به سزایی در نوآوری هنرمندان در طراحی و فن بافت پارچه ایرانی داشت و در دوره مغول، تأثیر سبک ها و روش های هنری چین در صنعت نساجی ایران رو به افزایش نهاد (محمدحسن، ۱۳۶۶: ۲۳۴). بافت پارچه ای به نام «ایکات» یا دارایی - نوعی پارچه راه راه رنگی با تار و پود نخ ابریشم - در این دوره رواج داشت. پارچه ایکات با واژه ترکی «الجه» یا «الاجه» به معنای رنگارنگ شناخته شده بود. پس این شیوه به احتمال زیاد می توانست مربوط به ترکستان باشد. طبعاً مغولان شیوه ترکستان را همراه خود آوردند و ایکات را در ایران رواج دادند. پارچه ایکات در نقاشی های مینیاتور سده هشتم هجری نشان داده شده است (یاوری، ۱۳۸۹: ۱۰۲؛ پوپ و

اکرم، ۱۳۸۷: ۵/ ۲۳۶۲). کلمهٔ ایکات از زبان مالایی گرفته شده و به معنای بستن و گره‌زدن است. در این روش، نقوش پارچه، توسط بستن و گره‌زدن نخ‌های تار، بود و یا هر دو به وجود می‌آمد (کشاورزینیا، ۱۳۸۸: ۲۳۰). گونه‌ای از دست‌بافت‌های مازندران «چادرشب» نامیده می‌شد. چادرشب، پارچه‌ای بود که زنان مازندرانی به دور کمر خود می‌بستند و در بافت آن از نخ ابریشم استفاده می‌شد؛ معروف‌ترین آن چادر شب «دارایی» بود که رنگ‌های متنوع به ویژه طیف‌های گوناگون رنگ قرمز داشت که جاذبهٔ بیشتری نسبت به رنگ‌های دیگر دارد (وولف، ۱۳۷۲: ۱۸۴؛ یآوری، ۱۳۸۹: ۱۰۳). ایلخانان به هنرها و صنایع از جمله پارچه بافی توجه نشان دادند و در زمان تیموریان این هنر به رشد و شکوفایی رسید (روح‌فر، ۱۳۸۰: ۳۱). در دوره تیموریان انواع پارچه‌های ابریشم، زربفت و مخمل بسیار ظریف و مرغوب تولید می‌شدند. کارگاه‌های بافندگی در بسیاری از شهرها از جمله مازندران فعال شدند و از هنر پارچه‌بافی ایران حمایت بسیاری صورت گرفت. دورهٔ صفویه را از نظر بافندگی و نساجی ایران، می‌توان عصر طلایی نامید (دیماند، ۱۳۳۶: ۲۴۶؛ روح‌فر، ۱۳۸۰: ۳۹، ۶). در فاصلهٔ میان سال‌های ۱۷۴۶ و ۱۷۵۶ م. / ۱۱۵۹ و ۱۱۷۰ ق. حدود ۶۰ نوع پارچهٔ مختلف از طریق آستاراخان از ایران به روسیه صادر شد. این آمار بر اساس حساب پارچه‌هایی است که در دربار تزار نگهداری می‌شد. بسیاری از این پارچه‌ها مربوط به یک دورهٔ ده ساله در پایان قرن ۱۱ ق است؛ یک قرن یا بیشتر از زمانی که عظمت هنر ایران رو به کاستی گذاشت. بدون تردید این پارچه‌ها مربوط به اواخر سدهٔ ۱۷ م. / ۱۱ ق. هستند که در کارگاه‌های پارچه‌بافی ایران بافته شدند و نشانهٔ ابتکار و ذوق هنرمندان این دورهٔ رو به زوال هستند. در دورهٔ صفوی پارچه‌ای به نام «بیاض» تقریباً در سرتاسر ایران از جمله مازندران بافته می‌شد و به روسیه، گرجستان، دربند و باکو و شماخی صادر می‌شد. البته به این نوع پارچه، «بافت» هم می‌گفتند که در بازار تجارت شرق در سدهٔ ۱۷ م. / ۱۱ ق. به نوعی پارچهٔ زیبای نخی اطلاق می‌شد. نوعی دیگر از این پارچه‌ها معروف به «مقالی» بود؛ یک پارچهٔ نخی ساده (چیت) و سفید بدون نقش که در بافت آن از الیاف ضخیم استفاده شده بود. تولیدات این پارچه در مازندران نسبت به اصفهان نامرغوب بود. نوعی پارچهٔ نخی که به منظور صادرات، به رنگ قرمز لعابی تهیه می‌شد، به «بُرمَت» یا «بُرمه» معروف بود که در

زبان ترکی به معنای تاییده است و گمان می‌رود خود نخ را رنگرزی می‌کردند. این پارچه در مازندران هم بافته و صادر می‌شد. پارچه‌های کتانی «کنوات» نیز برای روسری و چادرشب در مازندران تولید می‌شدند (پوپ و اکرم، ۱۳۸۷: ۵/ ۲۴۷۹-۲۴۷۳).

یکی از اقسام دیگر بافندگی رایج در مازندران، قلاب دوزی بود. اسنادی در دست است که نشان می‌دهد در سال‌های نخستین پس از ظهور اسلام به موازات بافت پارچه‌های پشمی و ابریشمی، نوعی قلاب‌دوزی بسیار خوب در طبرستان (مازندران) رواج داشته است. این هنر مانند سایر هنرها در دوره سلجوقی مورد توجه خاص قرار گرفت. در دوره صفویه تا قاجاریه، این هنر به انتها درجه شکوفایی خود رسید (صبا، ۱۳۷۰: ۱۲۸). علاوه بر این، قیطان‌دوزی که دوخت و اتصال نوعی نخ ضخیم به نام قیطان بر روی پارچه بود و معمولاً نیز طرحی را نشان می‌داد، در مازندران رواج داشت (صبا، ۱۳۷۰: ۲۳۸).

گلیم‌بافی و جاجیم‌بافی از دیگر صنایع دستی و سنتی مازندران در حوزه بافندگی محسوب می‌شدند. استفاده از اشکال لوزی و شیوه طراحی هندسی، رنگ‌های شاد و زنده و مکمل رنگ‌های موجود در طبیعت، بهره‌گیری نمادین از محیط زندگی، به هم پیوستگی نقوش و عدم ایجاد فضای خالی از مهم‌ترین ویژگی‌های گلیم‌ها و گلیمچه‌های مازندران به شمار می‌رفتند. در میان دست‌بافت‌های روستایی، جاجیم اهمیت زیادی داشت و برای کاربردهایی نظیر زیرانداز، پشتی، سجاده، رختخواب پیچ، مفرش، پتو، رویه کرسی و... استفاده می‌شد. جوراب‌بافی و موج‌بافی نیز یکی از صنایع دستی رایج و بومی منطقه بود. ماده اولیه موج‌بافی که به نام‌های «رختخواب پیچ» و «ایزار» نیز معروف است، پشم بود. به همین دلیل ارزان و قابل شستشو، مستحکم، نرم و سبک بود (حسینی و دیگران، ۱۳۸۷: ۱/ ۵۶؛ اعظم‌زاده، ۱۳۸۵: ۳/ ۲۳). در مازندران سفره‌های ظریف و پرازش نیز بافته می‌شد. دلاواله، سیاح عصر صفوی در توصیف کاخ‌های شهر اشرف و پذیرایی آن به گستردن سفره هشت گوش زردوزی شده زیبایی با ریشه‌های طلایی و رنگ‌های مختلف اشاره کرده است (دلاواله، ۱۳۸۰: ۱/ ۶۴۵).

در گذشته از پارچه‌های پشمی «چوغا» یا «چوخا» و «باشلق» برای دوخت عبا و پالتو استفاده می‌شد. چوخا، پارچه‌ای کرکی یا پشمین بود که با آن جامه‌ای خشن می‌بافتند و

بر روی دیگر لباس‌ها می‌پوشیدند و به آن چوخه نیز می‌گفتند (حسینی و دیگران، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۲۱). دلاواله ضمن توصیف شهر اشرف و غلامان و خدمتکاران کاخ‌ها، از لباس‌های مازندرانی و کلاهی از پوست و پارچه به نام «بورک» سخن می‌گوید و بیان می‌کند که غلامان، جامه‌های رنگارنگ پوشیده بودند. در پارچه بسیاری از لباس‌ها طلا و نقره به کار رفته بود و تنوع رنگ و جنس در جوراب‌ها و کفش‌ها نیز به چشم می‌خورد (دلاواله، ۱۳۸۰: ۱/ ۶۴۵).

یکی از قدیمی‌ترین محصولات صنایع دستی مازندران، نمدمالی بود که به‌خاطر دسترسی آسان به مواد اولیه (دام) جزو مهم‌ترین محصولات صنایع دستی این استان محسوب می‌شد. جنس نمد مازندران بسیار مرغوب بود. نمدمالی در بیشتر مناطق استان مازندران به خصوص در منطقه کجور و روستاهای اطراف رامسر رواج داشت. ماده اصلی نمد، پشم گوسفند بود و به رنگ‌های طبیعی مانند سفید و سیاه و قهوه‌ای بافته می‌شد. برای نقش‌اندازی آن از پشم‌های رنگ‌شده شیمیایی بهره می‌جستند. نمد برای فرش منزل و پوشش چهارپایان کاربرد داشت (شایان، ۱۳۳۶: ۱/ ۹۵؛ نصرتی، ۱۳۷۸: ۱۵۵/ ۳۲). در مازندران کنف از نوع مرغوب به دست می‌آمد و برای تهیه طناب و نخ و غیره مصرف می‌شد. از کتان هم شمد، پارچه‌های شیرپنیر و تافته تولید می‌کردند (شایان، ۱۳۳۶: ۱/ ۹۴، ۵۱).

مازندران را از نظر بافت قالی نمی‌توان با شهرهایی همچون تبریز، کرمان، کاشان و... مقایسه کرد، اما در بخش‌هایی از این منطقه نظیر کلاردشت، قالی‌بافی هم انجام می‌گرفت. این قالی با مهاجرت اقوام کرد کرمانشاه در این منطقه رواج یافت و معروف‌ترین قالی کلاردشت در روستای مکارود بافته می‌شد. قالی کلاردشت از قالی‌های درشت‌بافت و پشمی بوده و به قالی خرسک نیز معروف است. نقوش قالی کلاردشت عمدتاً ذهنی و بدون نقشه هستند. در نقش‌های قالی کلاردشت گویی طبیعت زیبا و در عین حال سخت کوهستانی متجلی شده است (مجابی و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۴؛ شایان، ۱۳۳۶: ۹۵). پرداختن به نقوش و طرح‌های قالی کلاردشت بحث مفصلی را می‌طلبد که در این پژوهش مجال آن نیست.

## سفال گری

قدیمی ترین سفال های دوران نوسنگی یا غارنشینی در غار «هوتو» نزدیک بهشهر فعلی شناسایی شد و قدمت آن ها را در حدود ۵۴۰۰ ق.م تخمین زدند (ستوده، ۱۳۷۵: ۶۹۸-۷۰۰؛ توحیدی، ۱۳۷۹: ۴۶). حوزه مازندران یکی از حوزه های معروف سفال خاکستری بود (توحیدی، ۱۳۷۹: ۱۴۷، ۱۴۱).

با فتح ایران از سوی اعراب، تغییرات بزرگ و ناگهانی در صنایع ایران به وجود نیامد. اگر چه تغییرات اجتماعی به تدریج صورت گرفت، اما هنرمندان و صنعتگران از روی نمونه های گذشته به ساختن ادامه دادند و به تدریج روش های جدیدی هم به وجود آوردند. سفال گری دوران اسلامی در سه قرن اولیه، دقیقاً ادامه هنر سفال گری دوره ساسانی بود (توحیدی، ۱۳۷۹: ۲۵۷). در سده نهم و دهم میلادی/سوم و چهارم قمری، نفوذ هنر چینی در سفال گری دیده می شود. «تینگک یائو» چینی اصیلی با لبه های دندانهای و بریده بریده بود و به خاطر رنگ های مینایی متعددی که سطح ظرف را می پوشاند، ممتاز بود. مسلمانان در تقلید از این نوع چینی مهارت فوق العاده داشتند؛ به طوری که در مرحله اول بازشناختن چینی اصل از آنچه تقلید شده بود، دشوار می نمود. سفال سازان ایرانی سبک چینی را با کوشش و مهارت خویش بهبود بخشیدند و به سلیقه و ذوق خود نزدیک کردند و هنری را به وجود آوردند که به «گرافیتو» مشهور شد (محمدحسن، ۱۳۶۶: ۱۸۵؛ وولف، ۱۳۷۲: ۱۳۱). سفال نقش کنده در اوایل دوره اسلامی روی سفال های بدون لعاب و سپس در اواخر قرن سوم هجری با نقش خطوط ساده هندسی و اسلیمی ارائه شد؛ اما از قرن چهارم به بعد، با نقوش انسان و حیوان تزئین شد. کشف گروه قابل توجهی از این سفال ها (سفال لعاب دار قرن پنجم با نقش نقش کنده در زیر لعاب) در آمل و برخی مناطق دیگر ایران با ویژگی های محلی از لحاظ انتخاب رنگ و طرح نقوش به محققان اجازه داد که نوعی طبقه بندی برای آن ها ارائه دهند (توحیدی، ۱۳۷۹: ۲۶۶، ۲۶۳). نوع سفال به دست آمده در سواحل خزر و غرب ایران با شیوه گرافیتو به لحاظ روش کنده کاری که ظاهراً ظروف لعاب خورده و پخته شده را مجدداً با تراش لعاب و ایجاد نقش، تزئین کرده و سپس بار دیگر به کوره برده اند، مرغوب تر به نظر می رسد. تکامل شیوه نقش کنده زیر لعاب در اواخر دوره

سلجوقی و اواسط قرن ششم، با روش سفال لکابی که نوعی خمیر سفیدرنگ داشت و بیشتر ظروف بشقاب مانند و کاسه را شامل می‌شد، به اوج خود رسید. نقوشی که روی این نوع سفالینه‌ها ترسیم و حکاکی می‌شد، نقش انسان، حیوان، پرندگان و طرح‌های مارپیچی از لعاب لاجوردی یا سبز تند بر روی زمینه سفید بود (توحیدی، ۱۳۷۹: ۲۶۹). نام تجاری سفال گرافیتو، «گبری» است (دیماند، ۱۳۳۶: ۱۵۹). در ایران، مهرپرستان را گبر می‌نامیدند و بازرگانان آثار باستانی تصور می‌کردند این نوع سفال از صنایع این فرقه است که پیش از انتشار دین اسلام در ایران به این صنعت اشتغال داشتند؛ به همین خاطر آن را گبری نامیده‌اند. شاید علت این نسبت، اشکال و تصاویر آتشکده و حیوانات و پرندگان حقیقی یا افسانه‌ای از قبیل شیر، گاو، شتر، ابوالهول، باز، طاووس و سیمرغ باشد که روی این نوع سفال دیده می‌شود و انتظار نمی‌رفت که مسلمانان آن‌ها را استفاده کرده باشند. به علاوه، بعضی از عوامل و عناصر تزئین این سفال‌ها شباهت به تزئینات برجسته‌ای دارد که در دوره ساسانی بر روی ظروف نقره مرسوم بود (محمدحسن، ۱۳۶۶: ۱۹۲). این شباهت عجیب نیست، زیرا مذهب زرتشتی تا سده یازدهم میلادی در مازندران دوام داشت (وولف، ۱۳۷۲: ۱۳۱). یکی از موارد قابل توجه در سفال گبری، مظاهر حیات و قوت تعبیری است که در اشکال آن نمایان است. این نوع سفال با سفال‌هایی که برای دربار و امرا و رجال دولتی ساخته می‌شد، تفاوت دارد. بنابراین بیش از فنون درباری، اصول و روش‌های سنتی و موروثی را حفظ می‌کند. بیشتر این نوع سفال‌ها در مازندران و کردستان به دست آمده‌اند و از ابتدای امر از لحاظ زیبایی ترسیمات، تناسب توزیع آن‌ها در قاعده و دیوارهای ظرف، ابداع در رنگ آمیزی و خوش‌رنگی آن‌ها خصوصاً رنگ سبز، مورد توجه قرار گرفته‌اند (محمدحسن، ۱۳۶۶: ۱۹۳، ۱۸۶).

معروف‌ترین سفال‌های مازندران، سه نوع سفال منسوب به سه شهر ساری و آمل و اشرف است. ظروف منسوب به ساری را از صنایع اواخر قرن چهارم و قرن پنجم هجری دانسته‌اند و بیشتر آن‌ها از نوع قلع است. اشکال و رسوم آن‌ها، بیشتر پرنده‌های افسانه‌ای است که بر روی زمینه سفیدرنگی زیر لایه لعابی قرار گرفته و با رنگ‌های متعدد و زیبا رنگ آمیزی شده‌اند (همان: ۱۹۴).

در مجموعه موزه متروپولیتن قطعه‌ای از یک ظرف بزرگ دوره سامانی وجود دارد که طرح متشابکی که منتهی به شکل برگ نخلی می‌شود، به رنگ سیاه روی آن نقش شده است. سفال نقاشی شده متعلق به دوره سامانی در نواحی غرب ایران و بیشتر در آمل و ایالت مازندران پیدا شده است. تزئینات چندرنگ آن‌ها شامل شکل پرندگان و برگ و نوشته به خط کوفی و شکل ترنجی مدور در وسط به رنگ ارغوانی و قرمز و سبز زیتونی است (دیماند، ۱۳۳۶: ۱۶۴). در ظروف آمل نقوش کنده روی لعاب‌های رنگی مانند سبز و زرد و ارغوانی انجام گرفته و سپس قسمت‌های خاصی از ظرف نقاشی شده است. هدف از این کار، مهار کردن حد و مرز رنگ‌ها یا لعاب‌های رنگی است و بدین وسیله سفال گران سعی کرده‌اند تکنیک نقش کنده زیر لعاب، متفاوت باشد. در مجموع، سفال آمل علاوه بر مرزبندی رنگ‌ها به وسیله نقوش هندسی و ایجاد نقش‌هایی که با رنگ‌های ارغوانی و سبز تزئین شده است، شفافیت نیز دارد که حاصل تالو لعاب سرب است (توحیدی، ۱۳۷۹: ۲۶۷).

ظروف به دست آمده از آمل بر دو نوعند: یک نوع اشکال هندسی و تزئینات نقطه‌ای یا لکه‌دار دارد و نوع دیگر اشکال پرنده و حیوان مثل غاز، مرغابی، ماهی، حیوانات درنده، آهو و طاووس با طرحی عجیب روی آن‌ها نقش شده است. تقریباً همه ظروف آملی، از نوع دوری‌های بزرگ و سنگین وزند و خمیره آن‌ها متمایل به سرخی است و روکشی دارند که غالباً سفید یا زرد کم‌رنگ است. این نوع سفال گبری آمل اگرچه تزئینات مفصل دارد، ولی معمولاً برای استفاده طبقه روستایی ساخته می‌شد. لعاب این ظروف، بی‌رنگ ولی با طرح‌های تزئینی به اسلوب ظروف ساخت چین دوره تانگ به رنگ زرد قهوه‌ای و سبز و ارغوانی نقش شده است. تاریخ ساخت آن‌ها نیز مختلف است. در بدو امر، آن‌ها را متعلق به اواخر قرن ۷ و ۸ م. و ۱/۲ ق می‌دانستند، در حالی که مطلعان دیگر با توجه به نوع تزئینات، تاریخ ساخت آن‌ها را قرن ۱۱ و ۱۲ م. / ۵ و ۶ ق می‌دانند. برخی تعبیرات مانند شکل پرنده پیروی از اسلوب ساسانی است و بعضی از اشکال و رسوم طوری مرتب شدند که بیننده را به یاد پارچه‌ها و مصنوعات فلزی دوره ساسانی می‌اندازند. بسیاری از ظروف آمل از لحاظ شکل و ساخت و طرز پایه و... حاکی از تکامل این صنعت است و باید آن‌ها را متعلق به دوره متأخرتری مثلاً

قرن دهم دانست. در برخی موارد به خصوص وقتی که طرح تزئینی ظروف، اسلوب دوره سلجوقی دارد، تاریخ آن‌ها را باید قرن ۱۱ و ۱۲م به شمار آورد (دیماند، ۱۳۳۶: ۱۶۱، ۱۷۴؛ محمدحسن، ۱۳۶۶: ۱۹۵). در مجموعه دکتر علی پاشا ابراهیم، قدحی از این نوع وجود دارد که اساس اشکال آن، مناطق دایره‌شکل متحدالمرکز است و در وسط آن‌ها تصویر پرنده‌ای قرار دارد. سوداگران آثار باستانی ایران، یک نوع سفال را که چندان مرغوب نیست، به شهر اشرف (بهشهر) نسبت می‌دهند. این سفال با سفال‌های شهر آمل رابطه دارد، اما از آن ضخیم‌تر است و لعابی زردرنگ و اشکال ساده‌سبزرنگی دارد که تقریباً در لبه‌های ظرف قرار گرفته و در وسط آن ترنج‌هایی زیر لایه لعابی قلم‌زنی شده است. احتمال قوی می‌رود این سفال‌ها ساخت آمل و اشرف و مربوط به قرن ۷ و ۸ق / ۱۳ و ۱۴م باشد (محمدحسن، ۱۳۶۶: ۱۹۶). نوع دیگری از سفال لعابدار قرن پنجم و ششم، سفال لعاب یک‌رنگ بود که به لحاظ سادگی کار، تاریخچه استفاده از این روش به گذشته‌های دور می‌رسید. اوج استفاده از این روش در دوره اشکانیان و ساسانیان بود و در قرن پنجم هجری، بار دیگر این روش مورد توجه سفالگران قرار گرفت. ازدیاد جمعیت، تولید انبوه، سرعت عمل و زیبایی‌های لعاب فیروزه‌ای، عامل عمده استفاده از تزئین لعاب یک‌رنگ بود (توحیدی، ۱۳۷۹: ۲۶۹).

ایجاد نقش به روش گرافیتو یا نقوش برجسته قالبی یا نقوش خطی و اسلیمی و طرح‌های سوزنی، عموماً در زیر تک‌رنگ لعاب و شفافیت شیشه‌ای آن با رنگ‌های فیروزه‌ای، شیری، سفید، لاجوردی، فیروزه‌ای مایل به سبز و فیروزه‌ای مایل به آبی، جلوه خاصی به ظروف سفالی می‌داد. استفاده گسترده از این شیوه را در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان می‌توان دید (توحیدی، ۱۳۷۹: ۲۷۰). تصرف ایران توسط ترکان سلجوقی در نمو و توسعه صنایع اسلامی در ایران اهمیت بسیار داشت. شاهان سلجوقی از حامیان بزرگ صنعت بودند و هنرمندان و صاحبان حرفه را در دربارهای خود گرد می‌آوردند. در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان، سفال‌سازان ایران، ظروف سفالی عالی می‌ساختند که آن‌ها را می‌توان در زمره بهترین و زیباترین کارهای این صنعت به شمار آورد. بسیاری از طرح‌ها و شیوه‌های دوره قبل از سلجوقی توسط سفال‌سازان قرن ۱۲ و ۱۳م تکمیل شد (دیماند، ۱۳۳۶: ۱۷۱). در عهد سلجوقی و در پی روابط بازرگانی ایران



و چین می‌توان تأثیر هنر چین را در هنر ایرانی مشاهده کرد. این تأثیر در شیوه سفالگری هم مؤثر افتاد. به کارگیری گل سفید یا خاک چینی که نوعی کائولین است، امکان ساخت کاسه و پیاله‌های بسیار زیبا و سبک و ظریفی را فراهم می‌ساخت که در اصطلاح هنر سفالگری به بدل چینی معروف بود. بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که سفالگران برای تهیه خمیر این نوع سفال از گل نرم یا خاک چینی، خمیر شیشه و خاکستر استفاده می‌کردند و آمل هم از مراکز عمده تهیه این نوع سفال به شمار می‌رفت (یاوری، ۱۳۸۹: ۳۲؛ توحیدی، ۱۳۷۹: ۲۷۰).

همواره سقوط خوارزمشاهیان و حمله مغول به ایران با ویرانی و خشونت و افول فرهنگ و هنر شناخته می‌شود؛ در حالی که مغولان پس از مدتی کوتاه از ویرانی دست کشیدند. جانشینان چنگیز به هنر و صنعت، عنایت ویژه‌ای نشان دادند. از سوی دیگر، تشکیل امپراتوری مغول، تبادلات فرهنگی ایران و چین را افزایش داد. صنعت سفالگری در دوره سلجوقی و ایلخانی به تکامل رسید. هنرمندان ایرانی در این دوران در تمام روش‌های فنی و عناصر تزئینی ظروف سفالی مهارت کامل یافتند. هم‌چنین قلم‌زنی را فرا گرفتند و اشکال مختلف را بر روی ظروف پدید آوردند. آمل از مراکز معروف ساخت سفال در دوران ایلخانان محسوب می‌شد. در دوره تیموری نیز تأثیر صنایع چین بر ایران، بسیار قوی بود (دیماند، ۱۳۳۶: ۱۹۶).

## نتیجه

منطقه طبرستان یا مازندران از دیرباز جزو کانون‌های فعال تولید آثار و صنایع دستی بوده است. از مهم‌ترین این صنایع می‌توان به بافت انواع پارچه‌ها، گلیم و حصیر، تولید صنایع چوبی و فلزی و سفالگری اشاره کرد. تولید این صنایع از پیش از اسلام در طبرستان رواج داشت. پس از ورود اسلام به ایران، باز هم این منطقه اهمیت خود را در تولید صنایع دستی حفظ کرد. کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی مربوط به قرون اولیه اسلامی به تولید مصنوعات دستی از جمله بافت پارچه‌های ابریشمی، پشمی و کتانی، گلیم و جاجیم، تولید ابزارهای چوبی و حصیری و سفال‌های زیبا در این ناحیه اشاره‌های فراوان کرده‌اند. بسیاری از این مصنوعات به نقاط دیگر هم صادر می‌شدند. یکی از مناطق اصلی تولید نوعی سفال ایرانی به

نام سفال گبری یا گرافیتو، مازندران به ویژه شهرهای آمل و ساری بود که تأثیر هنر دوره ساسانی هم در سفال این ناحیه دیده می‌شد، زیرا در مازندران به دلیل موقعیت طبیعی و دوری از مرکز خلافت اسلامی تا قرن‌ها آداب و رسوم ایران دوره ساسانی پا برجا ماند. پس از تشکیل امپراتوری سلجوقیان در قرن پنجم هجری، تأثیر هنر چین بر هنر ایران به خصوص در سفال‌گری و طراحی نقوش پارچه‌ها مشهود شد که این مساله در تولیدات سنتی مازندران هم قابل مشاهده بود. ارتباط و تأثیرپذیری از هنر چین در دوره ایلخانان مغول، تیموریان و صفویان ادامه یافت. شیوه‌های سفال‌گری در مازندران از عصر سلجوقی تا پایان دوره ایلخانان، کامل‌تر شد. صنایع دستی مازندران در قرون ششم تا یازدهم هجری نیز از رونق و اهمیت فراوان برخوردار بود. هر چند که در دوره تیموری، خراسان و در عصر صفوی، اصفهان، مقام اول را از لحاظ تولید آثار هنری و صنایع مختلف داشتند، باز هم خلق آثار و صنایع دستی و هنری در مازندران رواج داشت و به ویژه این منطقه در زمان شاه عباس اول صفوی، بسیار مورد توجه و در خور اهمیت بود. با سقوط سلسله صفویه و آشفتگی‌های پس از آن و سپس افزایش ورود کالاهای اروپایی به ایران که رکود صنایع دستی را در همه نقاط ایران در پی داشت، مازندران رونق صنایع دستی خود را از دست داد و دیگر هم‌چون قرون گذشته به دست نیاورد.

### کتاب‌نامه

- ۱- ابن‌اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رضائی، ج ۱، تهران: اساطیر.
- ۲- ابن‌حوقل (۱۳۴۵)، صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳- ابن‌رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵)، الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ۴- ابن‌فقیه، ابوبکر احمد بن اسحاق همدانی (۱۳۴۹)، البلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، ج ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۶- اعظم‌زاده، محمد (۱۳۸۵)، «نگاهی به نشانه‌های تصویری در گلیم و گلیمچه‌های مناطق شرق استان مازندران»، فصلنامه علمی پژوهشی انجمن علمی فرش ایران، ش ۳، ۲۴-۱۱.
- ۷- بار تولد، و. (۱۳۷۲)، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سر دادور، ج ۳، تهران: توس.

- ۸- پوپ، آرتور و فیلیس اکرم (۱۳۸۷)، سیری در هنر ایران، ترجمه نجف دریابندری و دیگران، چ ۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- توحیدی، فائق (۱۳۷۹)، فن و هنر سفالگری، تهران: سمت.
- ۱۰- ثعالی، ابو منصور عبدالملک (۱۳۶۸)، لطائف المعارف، ترجمه علی اکبر شهابی خراسانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۱- جزایری، زهرا (۱۳۷۰)، شناخت گلیم، تهران: سروش.
- ۱۲- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸)، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۳- حسن بیگی، م. (۱۳۶۵)، مروری بر صنایع دستی ایران، بی جا: بی نا.
- ۱۴- حسینی، حبیب و هادی بهنود و غلام حسین براتعلی (۱۳۸۷)، دایره المعارف عمومی رشته های صنایع دستی ایران، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۵- دلواله، پیتر و (۱۳۸۰)، سفرنامه، ج ۱، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: قطره.
- ۱۶- دیمانند، م. س. (۱۳۳۶)، راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریار، تهران: بی نا.
- ۱۷- روح فر، زهره (۱۳۸۰)، نگاهی بر پارچه بافی دوران اسلامی، تهران: سمت.
- ۱۸- ریاحی، وحید (۱۳۸۰)، مازندران، چ ۲، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۱۹- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱)، تاریخ مردم ایران، ج ۲، تهران: امیر کبیر.
- ۲۰- ستوده، منوچهر (۱۳۷۵)، از آستارا تا استارباد، تهران: آگاه.
- ۲۱- شایان، عباس (۱۳۳۶)، مازندران، جغرافیای تاریخی و اقتصادی، تهران: علمی.
- ۲۲- صبا، منتخب (۱۳۷۰)، نگرشی بر روند سوزن دوزی های سنتی ایران، تهران: صبا.
- ۲۳- کشاورزیا، نگین (۱۳۸۸)، «نقش صنایع دستی و ارتباط آن با توسعه گردشگری با مطالعه موردی صنعت دستی ایکات بافی شهر یزد»، در مجموعه مقالات همایش ملی صنایع دستی و ارتباط آن با صنعت توریسم دانشگاه اصفهان.
- ۲۴- لسترنج، گای (۱۳۷۳)، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۵- مجابی، سید علی و سید بشیر عابدینی و زهرا فنایی (۱۳۸۶)، «طبقه بندی طرح ها و نقش مایه های فرش کلاردشت»، نشریه گلجام، ش ۸، ۴۲-۲۳.
- ۲۶- محمد حسن، زکی (۱۳۶۶)، تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام، ترجمه محمد علی خلیلی، تهران: اقبال.

۲۷- مرعشی، میرظهیرالدین (۱۳۶۳)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، تهران: گستره.

۲۸- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

۲۹- نصرتی، مسعود (۱۳۷۸)، شیوه ساخت نمد، ابزار و تولیدات آن در غرب مازندران، مجله کیهان فرهنگی، ش ۱۵۵، ۳۳-۳۲.

۳۰- وولف، هانس ای. (۱۳۷۲)، صنایع دستی کهن ایران، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران: انقلاب اسلامی.

۳۱- یاورى، حسین (۱۳۸۹)، شناخت صنایع دستی ایران، تهران: مهکامه.

## دریای خزر، طبرستان، گیل و دیلم در نقشه‌های دوره اسلامی

امیر هوشنگ انوری\*

### چکیده

نوشتار پیش‌رو پژوهشی درباره چگونگی رسم دریای خزر و استان‌های کنونی گلستان، مازندران و گیلان در کرانه جنوبی این دریا در نقشه‌های دوره اسلامی است. نقشه‌هایی که مسلمانان عموماً بین سده‌های سوم تا دهم و در موارد کمتر تا سیزدهم هجری در فضای سرزمین‌های اسلامی فراهم آوردند. پژوهش ما نشان داده که این نقشه‌ها کهن‌ترین اسناد مصور جغرافیایی موجود از این نواحی هستند. هم‌چنین ارائه‌کننده اطلاعات مستندی درباره جغرافیای تاریخی آن از هزار سال پیش است که در منابع دیگر مشابه آن را نمی‌توان یافت. اطلاعاتی که گذشتگان ارائه کرده‌اند مانند نام‌های کهن جغرافیایی و تطور آن‌ها، چگونگی رسم عوارض طبیعی، موقعیت و وضعیت شهرها و آبادی‌ها، مسیر راه‌های باستانی، قلمروهای سرزمینی و... است.

نقشه‌های مقاله از نسخه‌های خطی قدیمی گرفته شده‌اند و برخی از آن‌ها برای نخستین بار است که معرفی و منتشر می‌شوند. از این رو بررسی حاضر را پژوهشی کاملاً بومی و متکی بر مطالعه و معرفی اسناد و منابع اصیل کمتر شناخته‌شده در تمدن اسلامی و ایران قدیم می‌توان دانست.

**واژگان کلیدی:** دریای خزر، مازندران، طبرستان، گیلان، دیلم، نقشه‌های جغرافیایی.

## مقدمه

**طرح مسئله:** امروزه مطالعات منطقه‌ای که به‌طور تخصصی مسائل گوناگون یک گسترهٔ جغرافیایی مشخص را هدف پژوهش کرده‌اند، جایگاه ویژه‌ای در حوزه‌های مختلف علوم، اعم از علوم تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... دارند. دریای مازندران با کرانه و پس کرانهٔ زیبای خود، یکی از مناطق پراهمیتی است که همواره موقعیت ژئوپولیتیکی برجسته‌ای داشته است. با توجه به این که ثروت سرشار و موقعیت جغرافیایی مهم آن همواره این دریا را در کانون توجه سیاست‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای قرار داده، بنابراین توجه و تمرکز همه جانبهٔ ایران بدان سو اجتناب‌ناپذیر است. در این راستا اعتنا به منابع و دانش بومی بی‌گمان دستاوردهای ارزشمندی به دنبال می‌تواند داشته‌باشد. به‌ویژه آن که میراث کهن و غنی تمدن و فرهنگ ایرانی، مطالعهٔ روی منابع بومی را برای پژوهشگر ایرانی جذابیت بیشتری داده است. این مقاله کوششی است برای بررسی دقیق‌تر دریا و خط ساحلی جنوبی آن در نقشه‌های دورهٔ اسلامی. نقشه‌های به‌جای‌مانده از دانش جغرافیای اسلامی که سهم و نقش جغرافی‌شناسان مسلمان ایرانی در آن قابل توجه است و باید انبوه موجود آن‌ها را در ردیف دیگر اسناد و مدارک و متون در شمار منابع بومی دانست.

ساختار مقاله مبتنی است بر مقدمه و طرح مسئله و روش تحقیق، بدنهٔ مقاله نیز بر اساس نحوهٔ رسم و شکل نقشه‌ها، با دو بخش اصلی نقشه‌های جهان‌نما و منطقه‌ای متمایز شده؛ همچنین با نتیجه پایان پذیرفته است. تصویر نقشه‌ها هم در پیوست گنجانده شده، به درک بهتر مطلب کمک خواهد کرد.

**پرسش‌های تحقیق:** دریای خزر و کرانهٔ جنوبی آن در نقشه‌های دورهٔ اسلامی چگونه نمود یافته‌است؟ چه اطلاعات و دستاوردهای جدیدی در مطالعهٔ نقشه‌ها به ویژه در مقایسه با متون هم‌دوره می‌توان به دست داد؟ نقشه‌های دورهٔ اسلامی در مطالعات منطقه چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟

**روش تحقیق:** از آن‌جا که امروز فقط نقشه‌هایی در دسترس هستند که در نسخه‌های خطی از گزند آسیب محفوظ مانده‌اند، تمرکز اصلی پژوهش بر مطالعهٔ کتابخانه‌ای استوار است. بررسی نقشه‌ها با توجه به تاریخ زندگی نقشه کش تنظیم شده؛

چه این که عموماً نقشه‌ها بازرسمی از نمونه اصلی هنگام استنساخ نسخه قدیمی تر، اما بر اساس همان اطلاعات و شکل هستند که در این صورت مبنای قرار دادن زمان، رسم ما را دچار خطا خواهد کرد. نگارنده در مطالعه نقشه‌ها رویکرد توصیفی پیش گرفته و تحلیل را به زمانی پس از تکمیل شدن اطلاعات کافی در این حوزه سپرده است.

پیش‌تر علی بیگدلی مقاله قابل‌اعتنایی درباره نقشه‌های دریای خزر دارد (بیگدلی، ۱۳۸۲). غیر از آن پژوهش مستقلی در این موضوع نیافتم. هرچند در برخی کتاب‌های مربوط به تاریخ دریای خزر قسمت‌هایی به نقشه‌های جغرافیایی اختصاص یافته است (بنگرید به: مفخم پایان، ۱۳۷۵).

با توجه به پیوستگی جغرافیای طبیعی نوار کرانه جنوبی دریای خزر، بررسی طبرستان، گیل و دیلم منطبق با سه استان آگلستان، مازندران و گیلان بر اساس نقشه‌های دوره اسلامی به صورت یک‌جا موضوع مقاله قرار گرفت. در غیر این صورت بیان راه‌های قدیمی و تمایزهای قلمرویی با سرزمین‌های هم‌جوار با دشواری مواجه بود و موجب عقیم شدن تحقیق می‌شد. علت این که در نقشه‌های منطقه‌ای دوره اسلامی و سایر نقشه‌ها نواحی، پیش‌گفته در یک نقشه نمایش داده شده است، همین پیوستگی و شباهت طبیعی منطقه است.

### دریای باستانی در نقشه‌های کهن

دانش جغرافیایی دنیای قدیم، جهان شناخته شده را با چهار دریا می‌شناخت: دریاهای پارس (دریای عمان و خلیج فارس)، اریتره (سرخ = خلیج عربی)، روم (مدیترانه) و هیرکانی یا کاسپی (خزر) که همراه با سه قاره قدیم، یعنی آسیا، اروپا و آفریقا (شامل نیمه شمالی آفریقای کنونی) با اقیانوس (دریای محیط) دربر گرفته شده بودند. به این ترتیب دریای خزر در زمره نواحی باستانی است که از دیرگاه در اسناد و متون جغرافیایی نمود یافته است. از جمله وقتی یونانی‌ها برای نخستین بار دانش جغرافیایی عهد خود را تدوین می‌کردند، در متون و نقشه‌ها به ثبت و رسم دریای خزر نیز پرداختند. از جمله در نقشه‌های مربوط به هکاتوس میلتی<sup>۱</sup> (۵۰۹-۴۷۲ ق.م) و هرودوت

---

1. Hecataeus of Milet

(۳۴۷-۲۸۵ ق.م) یا اراتوستن اهل اسکندریه<sup>۱</sup> (۲۴۷-۱۹۵ ق.م). تا پیش از کلادیوس بطلمیوس (قرن اول و دوم میلادی)، یونانی‌ها خزر را دریایی بسته تصور می‌کردند، اما بطلمیوس که در بلندای اوج دانش نجوم و جغرافیای قدیم نشسته بود، از رود ولگا نام برده، افسانه‌ی ارتباط دریای خزر با دیگر دریاها، از جمله انشعابی از اقیانوس یا مرتبط با دریای سیاه را پایان بخشید (اولسن، بی‌تا: ۴۹).

آشنایی مسلمانان با منطقه از همان دهه‌های نخست هجری در جریان یورش سعید بن العاص در سال ۳۰ق به تمیشه صورت گرفت (مرعشی، ۱۳۹۱: ۱۵). بعدها در جریان رویکرد مسلمانان به دانش جغرافیا از سوی سفرنامه‌نویسانی چون ابن فضلان (نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری) تکمیل شد (بنگرید به: ابن فضلان، ۱۳۵۵). نقشه‌های دوره اسلامی ضمن ارائه اطلاعات دست اولی درباره این دریا و مناطق کرانه‌ای آن، سیر تاریخی تکوین اطلاعات مسلمانان از این منطقه را نیز نمایش داده‌اند. پیش از ورود در تحقیق بهتر است گفته شود که منظور از نقشه‌های دوره اسلامی آن دست اسناد جغرافیایی مصور است که جغرافی دانان و رسامان مسلمان در فضای سرزمین‌های اسلامی در سده‌های سوم تا دهم و در موارد کمتری تا سده سیزدهم هجری تهیه کرده‌اند. رویکرد دانشمندان مسلمان به ویژه در قرون سوم تا ششم به تولید نقشه‌های جغرافیایی با اقبال زیادی روبه‌رو بود و در میان نقشه‌کش‌ها به نام‌های پرآوازه‌ای چون محمد بن موسی خوارزمی، ابوزید بلخی، ابوریحان بیرونی، خواجه نصیرالدین طوسی و... برمی‌خوریم که نشان از اهمیت و توجه عالمان مسلمان به نقشه‌ها و جغرافیا دارد. شمار فراوان نقشه‌کش‌ها، انبوه نقشه‌های تولید شده و کانون‌های متعدد و متنوع نقشه‌کشی با توجه به گستردگی سرزمین‌ها و فراوانی شهرها در مراکز مختلف علمی، به طور طبیعی موجب برآیند شیوه‌ها و روش‌های جدیدی در ترسیم نقشه‌ها شد که در برخی موارد از آن‌ها تحت عنوان مکتب یاد شده است (برای آگاهی درباره تاریخ و شیوه‌های فنی نقشه‌نگاری دوره اسلامی بنگرید به: گنجی و انوری، ۱۳۹۰؛ تشنر و مقبول، ۱۳۷۵).

---

1 - Eratosthen of Alexandria



هرچند شکل نقشه‌ها با موقعیت‌های واقعی فاصله دارد و فقدان مقیاس درک آن‌ها را با دشواری روبه‌رو کرده‌است، اما نظر به این که به ارائه اطلاعات دست اول - آن‌هم با ماهیت تصویری که موجب مزیت آن نسبت به متن است - از جغرافیای تاریخی منطقه پرداخته، در شرایطی که ما در قرون ۳-۸ هجری (۹-۱۵ میلادی) اساساً نقشه‌ای جز نقشه‌های اسلامی از این مناطق نداریم، بسیار مهم است. پیوستگی زمانی نقشه‌ها در این چند قرن، ضمن نخستین نمود برخی از شهرها و آبادی‌ها روی اسناد جغرافیایی در نقشه‌های دوره اسلامی بر ارزش مطالعاتی آن‌ها دو چندان افزوده است. نقشه‌های دوره اسلامی بنابه شکل و ماهیت آرایه اطلاعات با دو دسته نقشه‌های جهان‌نما و نقشه‌های منطقه‌ای متمایز می‌شوند.

### نقشه‌های جهان‌نما

نقشه‌های جهان‌نما به نمایش جهان شناخته‌شده قدیم پرداخته‌اند. بیشتر آن‌ها به نشانه‌کروی و یا بسته‌بودن جهان دایره‌ای هستند، اما در نمونه‌های نادری به شکل مستطیل یا بیضوی نیز ترسیم شده‌اند.

رشد و گسترش دانش جغرافیا و نقشه‌کشی در میان مسلمانان به طور طبیعی موجب پیدایش مکتب‌های چندی شد که هر یک روش به نسبت متفاوتی را برای نمایش جهان برگزیدند. بهتر است به منظور آرایه پژوهشی روشمند منطقه مورد نظر مقاله را در قالب سه شیوه اصلی و رایج نقشه‌ها بررسی کرد.

**نقشه‌های جهان‌نمای شیوه هفت اقلیم:** الگوی اصلی این روش از دانش جغرافیایی یونان برگرفته، که با اطلاعات مسلمانان تکمیل و به شکل کاملتری از مکتب یونانی پرداخته شده است. به این ترتیب که جهان شناخته شده از جنوب به شمال با هفت کمربند طول جغرافیایی بر اساس ویژگی‌های آب و هوایی درجه‌بندی شده است. هر یک از این نوارهای طولی را یک اقلیم نام گذاشته‌اند. اقلیم اول از خط استوا آغاز و تا اقلیم هفتم، نزدیک قطب شمال امتداد یافته است. مطابق موقعیت‌های کنونی نقطه غربی همه اقلیم‌ها اقیانوس اطلس در مغرب شمال آفریقا و غرب اروپا و نقطه شرقی، اقیانوس آرام در شرق چین و شرقی‌ترین قسمت روسیه است (برای آگاهی از نام و

مفهوم اقلیم بنگرید به: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل اقلیم؛ برای آگاهی درباره شیوه هفت اقلیم بنگرید به: بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۱۲-۱۱۰؛ گنجی و انوری، ۱۳۹۰).

**نقشه ۱:** یکی از قدیمی‌ترین نقشه‌های موجود اسلامی است که طبق شیوه هفت اقلیم تهیه شده و براساس نمونه نقشه مشهور به مأمونیه با طرح یعقوب کندی (۲۶۰ - ۱۷۸ ق / ۸۷۳ م) و احمد بن طیب سرخسی (۲۸۶ - ۲۱۸ ق / ۸۹۹ - ۸۳۳ م) و ترسیم علی بن سعید مغربی (درگذشت ۶۸۵ ق / ۱۲۸۶ م) فراهم آمده است. اطلاعات ما از نقشه مبتنی بر شرح عربی دوطرف آن است که موجب غنا و ارزش دو چندان آن شده است. براساس همین متن عنوان آن «نقشه زمین و دریا و اقیانوس اطراف و رودخانه‌های جاری در آن و اقلیم هفت گانه» است (Galichian, ۲۰۰۴: ۱۲۱). اصل نقشه در نسخه خطی جغرافیا در کتابخانه بادلیان آکسفورد و ترسیم سال ۹۷۷ ق / ۱۵۷۰ م محفوظ است (MS.laud. Or. ۳۱۷ ff ۹۷ - ۱۰۲) به شماره آرشیو (البته اطلاعات نقشه متعلق به قرن سوم هجری است).

برای درک درست و بهتر نقشه باید آن را افقی در دست گرفت، به گونه‌ای که حاشیه عربی آن در بالا و پایین قرارگیرد. در این سند کهن دریای خزر با عنوان «بحر الخزر» (با مرکب قرمز درون دریا نوشته شد) در نیمه پایینی نقشه اندکی زیر خط عطف نسخه خطی به شکل یک مستطیل قابل تشخیص است. دو جزیره بی‌نام نیز در دریا نشان داده شده است که در ادامه درباره آن‌ها خواهیم گفت. محدوده مورد نظر ما با عنوان «الدیلم» در جنوب دریا ثبت است.

اکنون این پرسش پیش رو است که مراد نقشه از دیلم کجاست. نویسنده ناشناس کتاب حدود العالم که در زمره منابع ارزشمند جغرافیای جهان در سده ۴ ق / ۱۰ م است، نوشته: «ناحیتی بسیارست با زبان‌ها و صورت‌های مختلف، کی به ناحیت دیالم باز خوانند. مشرق این ناحیت خراسان است، جنوبش شهرهای جبال است، مغربش حدود آذربادگان است و شمالش دریای خزران» (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۸۳: ۳۹۳). بنابراین دیلمان در این متن منطبق با سه استان شمالی ایران در ساحل دریاست.

**نقشه ۲:** نمونه دیگری است که بر اساس شیوه هفت اقلیم طراحی شده، خطوط تمایز بخش اقلیم با مرکب قرمز به خوبی در آن پیداست. متعلق به محمد بن محمد بن

عبدالله ادریسی مشهور به شریف ادریسی (۵۶۰-۴۹۳ ق/۱۱۶۷-۱۱۰۰ م) است که در شهر بست در مراکش متولد شده است. نقشه‌کشی ادریسی پیرو روش هفت اقلیم یونانی-اسلامی پدید آمد و کامل‌ترین نمونه آن بود. ادریسی منابع مهم پیش از خود مانند کتاب‌های ابن خردادبه، احمد بن عمر عذری (۴۷۸-۳۹۳ ق)، ابن حوقل، احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، قدامه بن جعفر را از میان مسلمانان و بطلمیوس و ارسئوس انطاکی را از یونانی‌ها دیده بود. با این حال ارزش آثار جغرافیایی او بدان سبب است که وی در دربار راجر دوم پادشاه سیسیل به مدت پانزده سال متخصص‌های زبده و با تجربه را از سراسر دنیا دعوت کرد و اطلاعات جغرافیایی آنان را گرد آورد؛ همچنین گروه‌های اکتشافی برای مشاهده و ثبت موقعیت و وضعیت‌های جغرافیایی به اقصی نقاط دنیا ترتیب داد. وی تمامی این اطلاعات را بر روی نقشه‌های منطقه‌ای و کره‌ای از جنس نقره به وزن ۱۴۲ کیلوگرم تصویر کرد، به این صورت که «تصویر» اقلیم‌های هفت گانه را با تمام کشورها، شهرها، سرزمین‌ها، روستاها، آبراهه‌ها، خلیج‌ها، دریاها، رودخانه‌ها و زمین‌های آباد و بایر و راه‌ها و مسافت‌های موجود بین شهرها و بندرگاه‌ها را بر روی آن حک کرد (ادریسی، ۱۳۸۷: ۳ مقدمه).

در بررسی نقشه‌ها و کتاب نزهه‌المشتاق، در واقع با یک اطلس کامل طرف هستیم؛ اطلسی که فقط به نقشه‌ها محدود نیست و توصیف‌های آن نیز در کنار نقشه‌ها قرار گرفته‌اند. از آن جا که ادریسی جهان شناخته شده آن روز را به هفت اقلیم و هر اقلیم را به ده بخش تقسیم کرد و از هر بخش نقشه‌ای فراهم آورد، در نتیجه هفتاد نقشه منطقه‌ای از او در دست داریم که به علاوه نقشه جهان و نقشه هفت اقلیم، مجموع ۷۲ نقشه از او موجود است. در بخش نقشه‌های منطقه‌ای چگونگی رسم منطقه مورد نظر خود را دنبال خواهیم کرد.

در شرح کلی این نقشه بسیار مهم که یکی از ویژگی‌های برجسته آن این بود که کریستف کلمب در سفر دریایی ماجراجویانه خود بر پهنه اقیانوس اطلس به سمت غرب آن را راهنما قرار داد (حمدانی، ۱۳۸۰: ۴۷۸-۴۷۲)؛ برای آگاهی بیشتر بنگرید به: کراچکوفسکی، (۱۳۸۳)، باید گفت نقشه را بر اساس آبراهه میانی آن با دو نیمه متفاوت می‌توان شناخت، نیمه بالایی که جنوب جهان و نیمه پایینی که پهنه شمالی است. نیمه

مسکون و آباد زمین پهنه شمالی است و نیمه جنوبی را به سبب ناآشنایی با آن خالی از زندگی می‌دانستند. در مرکز نقشه دو آبراهه دیده می‌شود؛ آن که از سمت مشرق (سمت چپ) به درون خشکی نفوذ کرده، اقیانوس هند (بحرالهند) است و آبراهه غربی (سمت راست) دریای مدیترانه (بحرالروم) است. تقریباً در مرکز نیمه شمالی (پایینی) نقشه دایره مانندی به رنگ آبی کبود که نماد آب‌ها است دیده می‌شود. این دایره با نام «بحرالخرز» دریای مورد مطالعه ماست. در سمت چپ آن نیز واژه «طبرستان» را می‌توان تشخیص داد. ادیسی در کتاب نزه‌المشاق نوشته: «دریای طبرستان همان دریای خزر است و از دیگر دریاها منقطع و به هیچ دریای دیگری متصل نیست» (ادیسی، ۱۳۸۷: ۱۰۲). مطابق با شیوه هفت اقلیم، دریای طبرستان از انتهای اقلیم چهارم تا ابتدای اقلیم ششم کشیدگی عرض جغرافیایی دارد.

**نقشه‌های مکتب بلخی:** شیوه معمول دیگری که در نقشه‌نگاری اسلامی سهم و رواج زیادی داشت، روش ابوزید احمد بن سهل بلخی (ح ۲۳۵ - ۳۲۲ق / ۸۴۹ - ۹۳۴م) است. شیوه‌ای که می‌بایست در تقابل با یونانی‌گرایی جغرافیدانان مکتب هفت اقلیم فراهم آمده باشد. توضیح دقیق درباره مکتب جغرافیایی بلخی (استفاده از عنوان مکتب برای روش بلخی به سبب ویژگی‌های کار او و تداوم روشش از سوی گروهی از پیروان رایج است، از جمله: کراچکوفسکی، ۱۳۸۳: ۱۵۸، ۱۶۵؛ تشنر و احمد مقبول، ۱۳۷۵: ۸؛ گنجی و انوری، ۱۳۹۰: ۱۰۷؛ علایی، بی تا: ۹۵) را باید در نوشته‌های پیروان او جستجو کرد. مقدسی در احسن‌التقاسیم، بلخی را در زمره پیشگامان جغرافیا دانسته و نوشته است: «... او در کتاب خود به نمونه‌آوری و نقشه‌کشی زمین توجه ویژه می‌داشته، کتاب را بر بیست جزء بخش نموده، هر نقشه را کوتاه گزارش داده است» (مقدسی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۲). اصطخری در المسالک و الممالک آن‌جا که درباره علت تألیف کتابش نوشته است، توضیح گویاتری دارد: «مراد ما از تصنیف این کتاب آن است که اقلیم‌های (اقلیم نه در معنای رایج و لغوی آن، کمربندی با درجات طول جغرافیایی مشخص، بلکه در مفهوم مناطق یا نواحی گسترده‌ای که می‌توان برای هر یک هویت سرزمینی مشخصی در نظر گرفت) روی زمین یاد کنیم. آن‌چه دایره اسلامی بدان محیط است و قسمت این چنین ساختیم که هر موضعی معروف را اقلیمی نهادیم و

هر چه بآن حدود پیوندند، با آن یاد کنیم از شهرها و نواحی و کوه‌ها و رودها و دریاها، و بیابان‌ها، جمله در آن اقلیم گفته شود». او تأکید می‌کند «و سیاحت این کتاب نه بر وضع هفت اقلیم نهادیم تا معلوم باشد، و اگر کسی خواهد کی کیفیت هفتم اقلیم بدانند در کتاب‌های دیگر به اخبار می‌آید، معلوم توان کردن.» (اصطخری، ۱۳۴۷: ۳).

تأکید مکتب بلخی بر جغرافیای جهان اسلام است. بنابراین اصطخری تصریح کرده است: «و دایرهٔ اسلام را بر بیست اقلیم بخش کردیم. نخست از دیار عرب در گرفتیم و آن را اقلیمی نهادیم به حکم آن کی خانهٔ خدای تعالی آن جاست، و خانهٔ کعبه ناف زمین است و خدای عزوجل آن را در قرآن ام‌القری خواندست و ام‌القری قصبه‌ای باشد که دیگر نواحی را به آن خوانند» (همان: ۶۴).

**نقشهٔ ۳:** نقشه‌ای که متعلق به نسخهٔ خطی مسالک و ممالک، محفوظ در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورا به شمارهٔ نگهداری ۱۴۰۷ و تاریخ کتابت ۱۳۱۶ ق است و گرداگرد جهان را آب فرا گرفته است. نقشه با مرکزیت مکه رسم شده و این دست نقشه‌ها بنابه سنتی کهن، جنوب را به نشانهٔ احترام و تقدس در بالای نقشه ترسیم می‌کردند. دریای خزر بی ذکر نام در نیمهٔ پایینی سمت چپ (روی نقشه نیمهٔ شمال شرقی) نشان داده شده است. رود «اتل» (ولگا) از شمال با انحنا به سمت شرق به دریا پیوسته است. در نیمهٔ جنوبی ساحل دریا سرزمین «دیلم» به خوبی قابل تشخیص است.

**نقشهٔ جهان نمای بیرونی:** برای کسانی که علاقه‌ای به تماشای نام قوم بیگانهٔ «خزر» بر روی اسناد و متون کهن ندارند (برای آگاهی دربارهٔ خزرها بنگرید به: کستلر، ۱۳۶۱؛ برای برخی مخالفت‌ها دربارهٔ استفاده از نام خزر روی دریا در ایران بنگرید به: مرادعلی بیگی، ۱۳۷۵: ۲۹؛ برای مطالعهٔ یک تحقیق علمی و به دور از استدلال‌های غیرعلمی رایج در این باره بنگرید به: ورجاوند، ۱۳۸۲: ۱۱۳) نقشهٔ جهان‌نمای ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۴۴۲ - ۳۶۲ ق / ۱۰۴۸ - ۹۷۳ م) سندی جالب خواهد بود.

**نقشه ۴:** نقشه بسیار ارزشمندی است محفوظ در برگگی از کتاب بزرگ «الفهیم لاوائل صناعةالتنجیم» شاهکار دانشمند برجسته مسلمان، ابوریحان بیرونی. تاریخ کتابت این نسخه ۵۳۸ق است، یعنی زمانی کمتر از یک قرن با حیات مولف. از همین رو چندی پیش به عنوان بخشی از میراث مکتوب بشر در یونسکو به ثبت رسید (خبرگزاری فارس ۹۲/۰۵/۲۲). این نسخه گران بها در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به شماره آرشيو ۲۱۳۲ نگاه‌داری می‌شود. در این نقشه ارزشمند و کهن «دریا گرگان» در قالب دایره‌ای در نیمه پایینی ثبت شده است.

**نقشه‌های جهان‌نمای شبکه‌دار:** آخرین ابتکار جغرافی دانان مسلمان در تهیه و ترسیم نقشه‌های شبکه‌دار محمد بن نجیب بکران نویسنده کتاب مهم جهان‌نامه در ۶۰۵ق / ۱۲۰۹م و دو پیروی برجسته از شیوه او حمدالله مستوفی (۷۵۰ - ۶۸۰ق / ۱۳۴۹ - ۱۲۸۱م) مؤلف آثار متعدد از جمله «نزهة القلوب» در جغرافیا (تألیف ۷۴۰ق / ۱۳۳۹م) و شهاب‌الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (۸۳۴ - ۷۶۳ق / ۱۴۳۱ - ۱۳۶۲م) مؤلف کتاب جغرافیا است. این روش تلفیقی از دو مکتب هفت اقلیم و بلخی به شمار می‌رود که سطح نقشه با شبکه‌هایی که هریک پنج درجه طول و عرض را نشان می‌دهد، مجهز شده است. در هر شبکه یک یا چند مفهوم بر اساس موقعیت قرارگیری آن در عرض و طول جغرافیایی مربوطه گنجانده شده است.

**نقشه ۵:** نمونه‌ای از نقشه‌های مستطیل شکل حمدالله مستوفی است که در نسخه خطی نزهة القلوب محفوظ در کتابخانه مجلس شورا به شماره ۷۱۷۱ با اندازه ۲۱/۵ در ۴۲/۵ سانتی‌متر (دو برگ) و ترسیم سال ۱۰۹۲ق / ۱۶۸۱م موجود است. «بحر خزر» در پایین نقشه (شمال) با مرکب قرمز رنگ در گستره‌ای که با خط مشکی رنگ مشخص شده، قابل تشخیص است. در این سند قرن هشتمی از راست به چپ (غرب به شرق) این شهرها در کنار دریا ثبت شده اند: «باب الابواب (در بند)، باکویه (باکو)، آمل، ساری، استار (استرآباد) و جرجان (گرگان)».

پس از نقشه‌های شبکه‌دار مکتب بکران، دانش جغرافیا و نقشه‌نگاری نیز مانند دیگر علوم عقلی در تمدن اسلامی رو به افول گذاشت. این شیوه هرچند بیشتر ترکیب روش‌های پیشینیان بود، اما عاری از خلاقیت نیز به نظر نمی‌رسید. ازین پس

کمتر شاهد نوآوری در رسم نقشه‌ها هستیم و آنچه بیشتر پیش روی ماست، نمونه‌پردازی و تکرار کارهای گذشتگان است. رسم نقشه‌ها به سیاق شیوه‌های معمول دوره اسلامی در برخی از سرزمین‌های اسلامی چون عراق و ایران و ایالت‌های مسلمان‌نشین هند حتی تا قرن سیزدهم هجری دوام آورد. در حالی که در مناطق غربی جهان اسلام مانند عثمانی، از ابتدای قرن دهم نقشه‌های جدید مطابق کارتوگرافی نوین اروپایی تهیه می‌شد.

### نقشه‌های منطقه‌ای

نخستین نقشه‌های منطقه‌ای از سوی جغرافی‌شناسان مسلمان هم‌زمان با رسم نقشه‌های جهان‌نما صورت پذیرفت. در نتیجه امروز در تنها نسخه خطی موجود از محمد بن موسی خوارزمی (۲۳۳ - ۱۶۴ق) با عنوان «صورة الارض» چهار نقشه منطقه‌ای به عنوان نخستین نقشه‌هایی از این گونه در اختیار داریم. اما کهن‌ترین و برجسته‌ترین نقشه‌های منطقه‌ای در مکتب ابوزید بلخی رخ می‌نماید. پس از آن نقشه‌های منطقه‌ای ابو عبدالله ادریسی است که به درستی باید آن‌ها را اثرگذارترین نقشه‌های سرتاسر سده‌های میانه در تاریخ کارتوگرافی بشر دانست.

**نقشه‌های منطقه‌ای بلخی و پروانش:** بلخی جهان اسلام را به بیست اقلیم تقسیم و برای هر یک نقشه‌ای تهیه کرد: ۱- دیار عرب ۲- دریای پارس ۳- زمین مغرب ۴- دیار مصر ۵- شام ۶- دریای روم ۷- دیار جزیره ۸- دیار عراق ۹- دیار خوزستان ۱۰- دیار پارس ۱۱- دیار کرمان ۱۲- بلاد سند و هند ۱۳- آذربایجان ۱۴- کوهستان (جبال) ۱۵- طبرستان و گیل و دیلمان ۱۶- دریای خزر ۱۷- بیابان میان پارس و خراسان ۱۸- سیستان ۱۹- خراسان ۲۰- ماوراءالنهر. این بیست نقشه به اضافه نقشه جهان او، مجموعه‌ای از نقشه‌ها را ترتیب داده که نزد مستشرقان به اطلس اسلام معروف است. این تقسیم‌بندی که به نظر کراچکوفسکی با تغییراتی ریشه در نظام ایالتی شاهنشاهی ساسانی داشت (کراچکوفسکی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). بر اساس ویژگی‌های طبیعی و اهمیت‌های سیاسی شکل گرفته است. به این معنا که هر منطقه‌ای که از هویت سرزمینی به نسبت مشخصی برخوردار بوده، در یک نقشه

مستقل گنجانده شده است. گاه ممکن است مانند نقشه سرزمین‌های آذربایجان و اران و ارمنستان، چند منطقه در یک نقشه واحد آورده شود؛ یا طبرستان و گیل و دیلم. در مواردی نیز هر نقشه به یک منطقه مربوط است؛ چون فارس یا کرمان یا خراسان. در این میان دریای خزر در چهار نقشه منطقه‌ای این مکتب نمود یافته است. یک نقشه اختصاصی از دریا و هنگام نمایش منطقه‌های آذربایجان، کوهستان (جبال)، طبرستان و گیل و دیلم.

**نقشه ۶:** برگرفته از نسخه خطی بسیار کهن و شگفت کتاب صورالاقالیم بلخی است که به اهتمام نگارنده (و با همکاری محقق ارجمند آقای احمد خامه‌یار و بعثه مقام رهبری در مدینه) یافت شده و این نقشه برای نخستین بار در جهان در این مقاله معرفی شده است. طبق شناسنامه، نسخه متعلق به قرن سوم هجری هم‌زمان با حیات بلخی است. نسخه ۱۱۲ برگ ۲۱ سطری به اندازه ۳۱/۳۱۵ در ۲۱/۵ سانتی‌متر و ۱۹ نقشه جغرافیایی دارد و به شماره ۴۳۵۴ در مجموعه عارف حکمت متعلق به مکتبه (دانشگاه) آل سعود در مدینه منوره نگهداری می‌شود. در صفحه مقابل نقشه عنوان: «و هذه صورة بحر الخزر» است. دریا به نشانه بسته‌بودن، گرد کشیده شده و رنگ سبز تیره در آن نشانه عوارض طبیعی مانند آب‌ها و کوه‌ها است. شهرها نیز با مرکب مشکی درون کادری قرمز رنگ نشان داده شده‌اند. خوانش نقشه از سمت چپ (مغرب) به جهت پایین (جنوب) بدین شرح است: «نهر اتل (رود ولگا)، بلاد سریر (منطبق با قسمت کوهستانی داغستان امروز (برای آگاهی درباره سریر بنگرید به: یکتایی، ۱۳۵۰: ۳۳۵)، «باب الابواب (در بند)، الران = اران = نواحی جنوبی جمهوری آذربایجان)، بحر الخزر، سالوس (چالوس)، الهم (عین الهم = علمده = رویان) (حجازی کناری، ۱۳۷۲: ۲۱؛ برای تطبیق مفاهیم جغرافیایی نقشه‌های دوره اسلامی با موقعیت‌های امروز بنگرید به: انوری، ۱۳۹۱: ۳۸۲)، آمل، ساری، استراباد، آبسکون (بندرگاه شهر مهم گرگان. نوبان، ۱۳۷۶: ۱۳). افزون بر نام شهرها، نقشه به عوارض طبیعی نیز پرداخت؛ از جمله: «جبال الدیلم» (رشته کوه البرز) در کرانه جنوبی (پایینی) دریا، «جبل سیاهکوه» و دو جزیره «سیاهکوه» (کوه و جزیره



سیاه کوه منطبق با شبه جزیره کوهستانی منقشلاق قدیم و مانگیشلاک کنونی در کرانه جنوب شرقی دریا متعلق به جمهوری قزاقستان) و «الباب» در دریا.

**نقشه ۷:** از ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری معروف به کرخی (وفات ۳۴۰ق/ ۹۷۱م) است. نظر به اهمیت کتاب و ارزش نقشه‌های او، می‌توان وی را برجسته‌ترین جغرافی دان مکتب بلخی بدانیم. خوشبختانه بر خلاف کتاب بلخی از کتاب مسالک و ممالک اصطخری شمار زیادی نسخه در دست است. نقشه زیبای حاضر برگرفته از نسخه خطی مسالک و ممالک، محفوظ در موزه و کتابخانه ملک به شماره (۱۲/۱۰۱۲ق/ ۱۶۰۳م) و به شماره آرشیو (۵۹۹۰) است. عنوان آن چنان چه در سر صفحه آمده «صورت طبرستان و دیلم» است. «دریای خزر» در گوشه سمت راست به شکل یک نیم‌دایره طوسی که رنگ آب‌ها در نقشه است، پیداست. رودی که به دریا ریخته، سفیدرود است که از پیوستن دو رود شاهرود و قزل‌اوزن تشکیل شده و نقشه در محل پیوست گاه آن‌ها نوشته «دو رود این جا بهم‌اند».

در این نقشه نفیس کوه‌ها به رنگ بنفش نمود یافته‌اند. «کوه دماوند» به شکل مثلی به نشانه قله بلندش قابل تشخیص است. رشته کوه البرز نیز با کشیدگی شرقی - غربی در جنوب دریای خزر رسم شده است. ترسیم درست و منطبق با واقعیت موجود این رشته کوه، مایه ارزش نقشه و اعتبار دانش و آگاهی جغرافی شناس مسلمان و ایرانی ماست. از مشرق به سمت مغرب (از پایین به طرف بالا) روی نقشه عبارت‌اند از: «دهستان، جرجان، استراباد، همیشه (تمیشان کنونی بین ساری و بهشهر)، لمراسک (اکنون نام روستایی در استان مازندران)، مهربان (شرق شهرستان نکا)، ساریه (ساری)، ترجی (با حفاری‌های باستان‌شناسی اخیر نشان از اهمیت کهن این منطقه دارد)، میله (روستای میله در بخش شرقی آمل) و آمل». آمل در هزار سال پیش (تاریخ حیات نقشه کش) مانند امروز مرکز تقسیم راه‌ها بود، چنان‌که راهی از طریق «ناتل و کیلان» به سوی جنوب رفته و مسیر دیگری به سمت شمال غرب و «سالوس» (چالوس) رسیده است. طبق این سند کهن طبرستان و دیلم منطبق با استان‌های ساحلی گلستان و مازندران و گیلان است. شمال طبرستان و دیلم

دریای خزر، جنوب آن رشته کوه البرز، شرق آن نواحی بیابانی مشرق دریا و غرب آن «آران و آذربایجان» است.

**نقشه‌های منطقه‌ای ادریسی:** در میان نقشه‌کش‌های مسلمان نقشه‌های منطقه‌ای ابو عبدالله ادریسی به جهت تعداد و هم‌چنین ثبت تمامی جهان شناخته شده قدیم، رتبه نخست را دارد. بیهوده نیست که نقشه‌های او را اوج نقشه‌نگاری دوره اسلامی دانسته‌اند. پیش‌تر گفتیم ادریسی پیرو شیوه هفت‌اقلیم یونانی - اسلامی، جهان قدیم را از استوا تا قطب به هفت نوار طول جغرافیایی تقسیم و هر یک از این نوارها یا اقلیم‌ها را از غرب به شرق به ده قسمت بخش کرد. در نتیجه هفتاد بخش به وجود آمد که او برای هر بخش نقشه‌ای ترسیم کرد. به این ترتیب که جنوب غربی‌ترین بخش جهان مطابق با محدوده استوایی غرب آفریقا در ساحل اقیانوس اطلس، بخش اول از اقلیم اول تا شمال شرقی‌ترین بخش مطابق با شمال شرقی روسیه امروز در اقیانوس کبیر، بخش دهم از اقلیم هفتم عنوان‌گذاری شد. در این نظام جغرافیایی، دریای خزر و کرانه جنوبی آن در بخش‌های هفتم از اقلیم‌های چهارم و پنجم نمود یافته است. دو نقشه برگزیده از ادریسی در این مقاله برگرفته از نسخه خطی بسیار ارزشمندی محفوظ در مرکز اسناد و کتابخانه مجلس شورا هستند.

**نقشه ۸:** «صورة الجزء السابع من الاقليم الرابع» (نقشه بخش هفتم از اقلیم چهارم) است و «جبل دماوند» به روشنی در نقشه دیده می‌شود. دریای خزر بی ذکر نام در گوشه سمت چپ پایین نقشه قابل تشخیص است. «امل، ویمه، استراباد، شلمبه و جرجان» مفاهیم مورد نظر روی نقشه هستند.

**نقشه ۹:** ادامه نقشه قبلی در یک اقلیم بالاتر است که «عین‌الهم (حدود رویان)، آبسکون (بندرگاه گرگان)، جرجان و دهستان» در نزدیکی دریا ثبت شده است. نام دو جزیره نیز ثبت است؛ «سیاه‌کوه» و «سهیلان» که این سهیلان به نوشته ادریسی، جزیره‌ای سنگلاخی و بزرگ بود (ادرسی، ۱۳۸۷: ۱۰۳). در حاشیه نقشه نام دریا با عنوان «بحیره طبرستان» آمده است.

آخرین نقشه متعلق به میرزا محمدصادق مینای آزادانی اصفهانی (۱۰۶۱ - ۱۰۱۸ق / ۱۶۵۱ - ۱۶۰۹م) مشهور به صادق مینا، نویسنده و دانشمند ایرانی مقیم

هندوستان است. آزادانی اصفهانی، نقشه خود را در «شاهد صادق» رسم کرد. کتاب در ۱۰۵۴ق/۱۶۴۴م نگاشته شد. کتاب از آنجا که نویسنده به منابع هندی دسترسی مناسبی داشت، ارزش ویژه‌ای دارد. نقشه او بر گرفته از نسخه خطی شاهد صادق محفوظ در کتابخانه و مرکز اسناد ملی ایران، با شماره (۱۵۵۹ ف)، به اندازه ۱۴/۵ در ۲۷ سانتی متر و ترسیم سال ۱۰۵۹ق/۱۶۴۹م است.

**نقشه ۱۰:** نکته دارای اهمیتی را ارائه کرده است. در این سند قدیمی که اطلاعات سده یازدهم هجری را در اختیار ما قرار داده، شرح قابل اعتنایی وجود دارد. در حاشیه سمت چپ نقشه در درون محیطی که دریای شمال ایران را نمایش داده، آمده است: «بحر گیلان و آن را بحر طبرستان و بحر مازندران و بحر باب‌الابواب و بحر خزر و بحر روس و بحر گرگان نیز خوانده‌اند و عوام قلم گویند».

### نتیجه

نظر به این که مدتی است در راستای رویکردی درست، اسناد و منابع بومی مورد توجه پژوهشگران ایرانی قرار گرفته است، مطالعه نقشه‌های دوره اسلامی می‌تواند دست مایه مناسبی برای مطالعات جغرافیای تاریخی و تاریخ ملی و محلی فراهم آورد. این اسناد مصور و کهن دقیقاً در دوره زمانی که دانش کارتوگرافی بشر در ایستایی و تاریکی قرون میانه اروپا قرار گرفته بود، اطلاعات جغرافیایی ارزشمندی از جهان شناخته شده قدیم ارائه کردند. به این معنا که در مورد خاص دریای خزر و نواحی کرانه‌ای آن، بین سده‌های سوم تا نهم هجری (نهم تا پانزدهم میلادی) تنها نقشه‌های جغرافیایی موجود و دسترس هستند. این ویژگی انحصاری افزون بر این که موجبی بر ارزش علمی فزاینده آن‌هاست، دلیلی محکم بر رواج و گسترش علم و دانش در جهان اسلام طی زمان پیش گفته است. اکنون پاسداشت و معرفی این میراث گران‌بها و وظیفه محققان مسلمان خواهد بود.

برآیند موقعیت و اطلاعات دریای خزر و کرانه جنوبی آن بر اساس این نقشه‌ها که مبتنی بر شیوه‌ها و روش‌های مختلف (دست کم سه شیوه متفاوت نقشه‌نگاری که نشان از رونق این دانش نزد مسلمانان دارد) فراهم آمده‌اند، بدین شرح است:

- نام دریا بیشتر با اسامی خزر، گرگان (جرجان)، طبرستان و گیلان ثبت شده است. هرچند نام‌های دیگری چون باب‌الابواب و ماشبه آن نیز در موارد کمتر روی نقشه‌ها آمده است. این اسامی بیشتر برگرفته از نام اقوام مؤثر در تجارت دریایی و حاکمیت سیاسی، مانند خزرها و یا شهرها و بندرگاه‌های مهم که مقصد آمد و شد کشتی‌ها بودند، چون گرگان و باب‌الابواب (در بند) بوده، یا از سرزمین‌های کرانه‌ای چون دیلم و طبرستان گرفته شده است. در سرآغازهای نقشه‌نگاری نزد مسلمانان و در نخستین نقشه‌هایی که اکنون در دست است، یکی نقشه جهان‌نمای محمدبن موسی خوارزمی است که از عنوان بحر جرجان استفاده شده (برای مشاهده این نقشه و برخی دیگر از نقشه‌های این مقاله در قطع بزرگ به همراه شرح آن‌ها بنگرید به: انوری، ۱۳۹۱) و در نقشه کندی - سرخسی (نقشه ۱) از نام خزر بهره گرفته شده است. بنابراین این دو نام در میان نقشه‌های اسلامی قدیمی‌ترین نام‌ها هستند. اهمیت گرگان در سده‌های نخست اسلامی از سویی و مسئله قوم خزر که تا مدتی یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی مسلمانان بود و منجر به رشته نبردهای نفس‌گیری میان سپاه اسلام و این اقوام شد، باید دلایل اصلی این نام‌گذاری‌ها باشد. چه این که واژه خزر در بین نقشه‌های یونانی و رومی پیش از اسلام، هرگز استفاده نشده و نام‌های کاسپی و هیرکانی را روی دریا شاهد هستیم.

- در نقشه‌های جهان‌نمای مکتب هفت‌اقلیم به اقتباس از نظام جغرافیایی بطلمیوس دریا به شکل مستطیل و با کشیدگی شرقی - غربی (عکس موقعیت واقعی دریا که عرض آن بیشتر از طول جغرافیایی است) کشیده شده. حال آن که در روش بلخی و پیروانش، دریا به نماد بسته‌بودن دایره نموده شده است.

- در نقشه‌های منطقه‌ای افزون بر عوارض طبیعی مانند دو جزیره (سیاه‌کوه در مشرق و الباب در مغرب) و کوه‌های دیلم (البرز) و قفقاز و قلّه دماوند و سفیدرود شمار زیادی شهر و بندر نیز ثبت شده است؛ از قبیل: دهستان، جرجان، استراباد، تمیشه، لمراسک، مهربان، ساریه (ساری)، ترجی، میله، آمل، سالوس (چالوس)، کلار (کلاردشت)، ناتل، کیلان.

- نقشه‌های منطقه‌ای مکتب بلخی (نقشه ۷) راه‌های باستانی منطقه را نیز نمایش داده اند که از این جهت بسیار پراهمیت هستند. آمل محل تقسیم مسیرها در کرانه جنوبی دریای خزر است، به ترتیبی که خط کناره را از جنوب با ایالت جبال و از شمال غرب با آذربایجان مربوط می کند.

- در نقشه‌های دوره اسلامی طبرستان، دیلم و گیل با استان‌های کنونی گلستان و مازندران و گیلان منطبق است.

### کتاب‌نامه

- ۱- ابن فضلان، احمد (۱۳۵۵)، سفرنامه، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: شرق.
- ۲- ادریسی، ابوعبدالله (۱۳۸۷)، نزهة المشتاق، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تصحیح و حاشیه امیر هوشنگ انوری، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- ۳- اصطخری، محمد بن ابراهیم (۱۳۴۷)، مسالك و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- ۴- انوری، امیر هوشنگ (۱۳۹۱)، وصف ایران و مناطق آن در برخی نقشه‌های دوره اسلامی، ۵- تطبیق و مقایسه نقشه‌ها فاطمه فریدی مجید، مقدمه حسن حبیبی، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- ۶- اولسن (بی تا)، تاریخ اکتشافات جغرافیایی، تهران: بی نا.
- ۷- بیگدلی، علیرضا (۱۳۸۲)، «دریای خزر در نقشه‌های دیرین»، راهبرد، بهار، ش ۲۷، ۴۰۰-۳۸۹.
- ۸- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲)، التفهیم الاوائل صناعة التنجیم، با تجدیدنظر و مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۹- تشر، فرانتز و احمد مقبول (۱۳۷۵)، تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و محمدحسن گنجی، تهران: بنیاد دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۰- حجازی کناری (۱۳۷۲)، پژوهشی درباره نام‌های باستانی مازندران، تهران: روشنگران.
- ۱۱- حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۸۳)، با مقدمه بارتولد و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه، تهران: الزهرا.
- ۱۲- حمدانی، عباس (۱۳۸۰)، «پیشینه‌ای اسلامی برای سفرهای اکتشافی»، ترجمه محمدتقی اکبری، تهران: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- ۱۳- حموی، یاقوت (۱۳۸۳)، معجم البلدان، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: میراث فرهنگی.
- ۱۴- علایی (بی تا)، «طلوع و غروب نقشه‌نگاری در جوامع سنتی اسلامی»، تهران: ایران‌شناسی.

- ۱۵- کراچکوفسکی، ایگنیاتی (۱۳۸۳)، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی، ترجمه ابوالقاسم پاینه، تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۶- کستلر، آرتور (۱۳۶۱)، خزران، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
- ۱۷- گنجی، محمدحسن و امیرهوشنگ انوری (۱۳۹۰)، «نقشه و نقشه‌نگاری در تمدن اسلامی»، مطالعات تاریخ اسلام، تابستان، ش ۹، صص ۹۷-۱۲۶.
- ۱۸- گنجی، محمد حسن (بی‌تا)، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ذیل واژه «اقلیم»
- ۱۹- گنجی، محمدحسن و دیگران (۱۳۸۶)، وصف خلیج فارس در نقشه‌های تاریخی، زیر نظر حسن حبیبی، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
- ۲۰- مرادعلی‌بیگی، عبدالله (۱۳۷۵)، «بحر خزر یا دریای مازندران»، گزارش، شهریور، ش ۶۷، ۳۰-۲۹.
- ۲۱- مرعشی، میرظهیرالدین بن نصیر (۱۳۹۱)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق
- ۲۲- مفخم پایان، لطف‌الله (۱۳۷۵)، دریای خزر، رشت: هدایت.
- ۲۳- مقدسی شامی، ابو عبدالله (۱۳۶۳)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران: بنیاد نشر و ترجمه کتاب.
- ۲۴- نوبان، مهرالزمان (۱۳۷۶)، نام مکان‌های جغرافیایی در بستر زمان، تهران: ماد.
- ۲۵- نیستانی، جواد و عابد نقوی (۱۳۸۹)، «مکان‌یابی پادگان‌های نظامی طبرستان در صدر اسلام»، دانشنامه علوم اجتماعی، زمستان، دوره ۱، ش ۴، ۱۳.
- ۲۶- ورجاوند، پرویز (۱۳۸۲)، «دریای مازندران یا خزر»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، فروردین، ش ۱۸۷-۱۸۸، ۱۱۳-۱۰۸.
- ۲۷- یکتایی، مجید (۱۳۵۰)، «پیشینه تاریخی سرزمین داغستان»، بررسی‌های تاریخی، فروردین و اردیبهشت ش ۳۱.
- ۲۸- خبرگزاری فارس ۹۲/۰۵/۲۲.

29-Galichian, Rouben (2004), *Historic Maps of Armenia: the Cartographic Heritage*. London; New York: I. B. Tauris, 2004

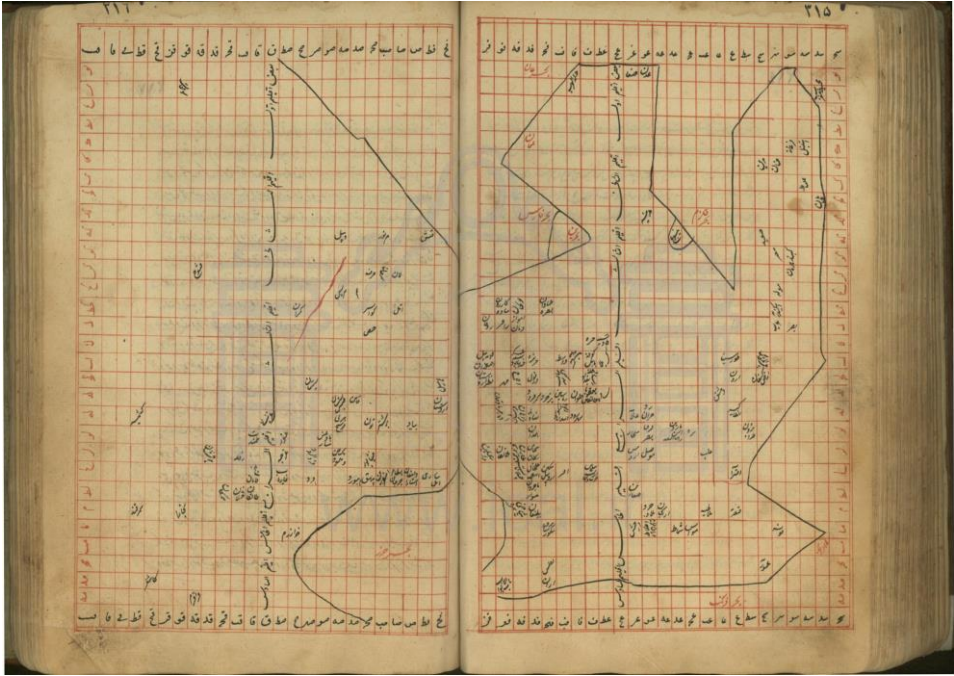


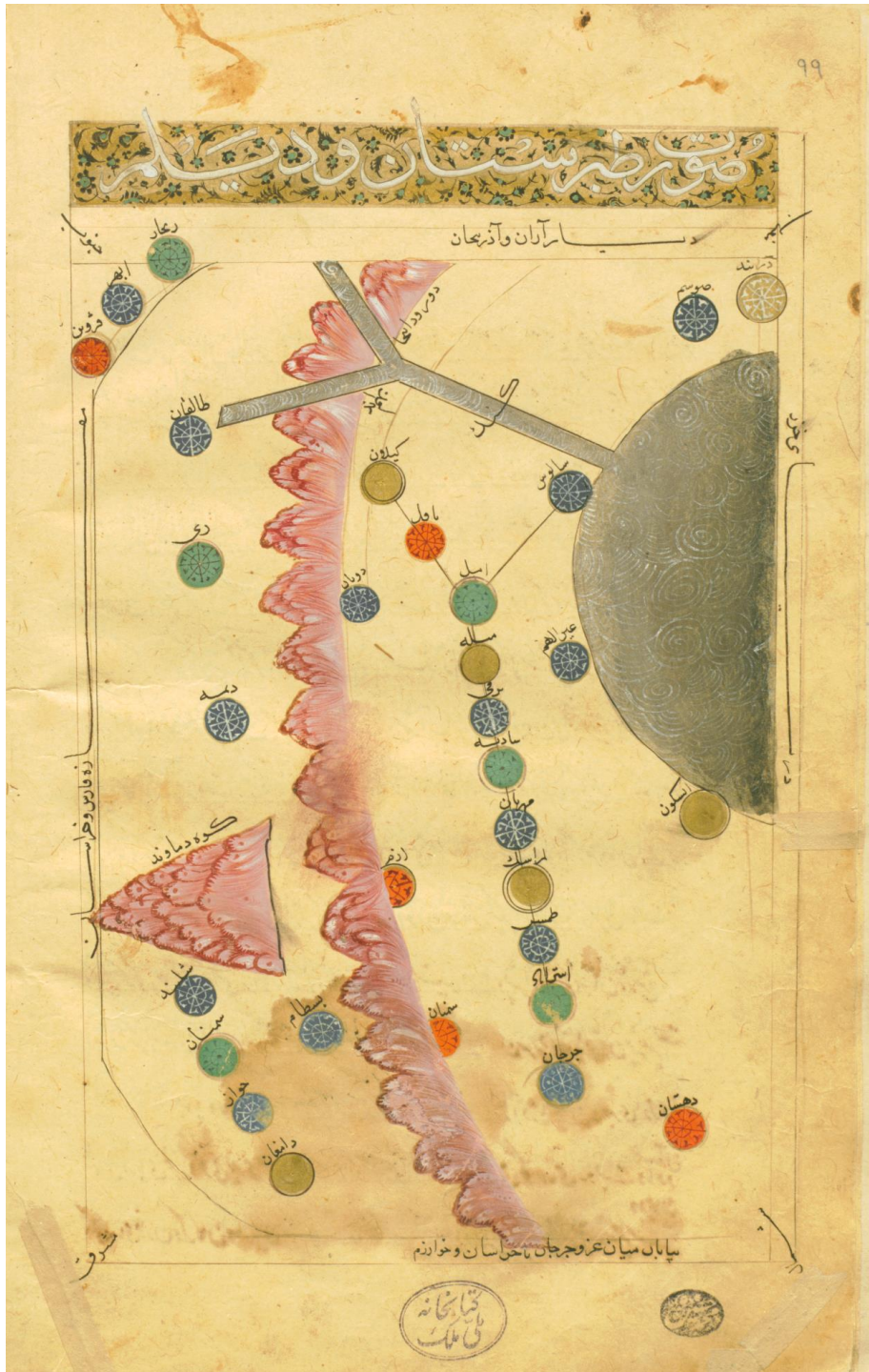




و او را بنا بر آن زمین خوانند که رلب او باشند و لکن خزر معروفست  
 و بیشتر بیکان او را بکرکان خوانند که بطلمیوس او را دریا  
 ارفایا خواند و هیچ دریا بیوندند و اندر معمر که بطیاح و آب  
 کیرها و بسبب راست و کادگاه برخی را از آن دریا که خوانند  
 جوز دریا که آفامیه و از طبریه و از عرجمند نام و چون  
 دریا که خوارزم و ایستکول نزدیک سخان و این صورت است <sup>نقشه</sup>









ان هذا الجزء الرابع من الاقليم الرابع ضمن بقا اسن من الجبال وبلاد الخا  
 وبلاد قوستا ان الحارورة الكبرياء وبعض من بلاد خراسان وبلاد قوس  
 وبلاد الديلوم وطفلة من جهرستان في زردان ذكرنا بجهت اسن الطراسن  
 والساقا حتى قطع ولبها جعل الله تعالى  
**الطريق من الري الى الصنهاج** من الري الى المدينة دره وجاهه ثمانية  
 فرسخ ومنها الى بخص وجاهه ثمانية ومنها الى قزوين وجاهه ثمانية منها  
 الى مدينة قم نصف مائة ليلة احد عشر فرسخا ومن مدينة قم الى قزوين  
 اليمينية كما ان جواتان الى مدينة الجبور وجاهه ومنها الى مدينة كاسا ان اجهة  
 الثانية هي من القزوين ستة فرسخا ورفقنا ان الى مدينة الصنهاج جهات اربع  
**الطريق من الري الى نينجا** من الري الى نينجا ثمانية فرسخ ومنها  
 الى نينجا مائة وستة فرسخ ومنها الى مدينة خراسان ستة فرسخ ثم الى  
 فرسخ ثم الى قزوين مائة وستة فرسخ ومنها الى مدينة خراسان ثمانية فرسخ  
 اول مدن قوس ومنها الى خوار الجنوبية هي مدينة خراسان ثمانية فرسخ ومنها  
 ثمانية فرسخ ثم الى مدينة خراسان ثمانية فرسخ ومنها الى مدينة خراسان  
 فرسخا ومنها الى مغان ثمانية فرسخ ومنها الى مدينة خراسان ثمانية فرسخا  
 ثم الى مدينة خراسان ثمانية فرسخ ومنها الى مدينة خراسان ثمانية فرسخ

بدریای خزر در این زمان به این نام خوانده می‌شدند

۵۳

والا بدان وجه در اصل بهر کوه که در این زمان بهر ساحل بهر بیخ زان را از این جهت خوانند  
 و در این زمان را از این جهت خوانند که در این زمان بهر ساحل بهر بیخ زان را از این جهت خوانند

### صفحه الجوزاناج من القبله الثالث



بقیة بحر طبرستان

انکه هذا الخط المار من الافاق المثلثة من قسطنطينية الى كبرية من البحر المتوسط  
 طبرستان هذا ليس كخط الطول لكنه يرد من الاستاذ واطلع  
 عينا من طبرستان الى باب الاربعة سبعة مجاری  
 سبعة مجاری وتصل به موجة الشرقة عرض  
 ومرتبان نصف ما بينها من لسا ووزن الطریق  
 مسكونة فيها  
 بحول الله فتح **سافست** من جبالنا الى السلجوق ومن  
 السلجوق مدينة دهستان ستم اجل مخرج من نجا ومن مینا بنیامند اول  
 الایواب اربعون ازم وک ناک من مینا بنیامند اول  
 ویرمیکه بر طبرستان وچیر و خوار و خوزستان و امرو و لال مقدر  
 کرها الى اربع ده طراس شرفین ویا و الذی بهن السلجون و بلاد الجوز  
 بحر طبرستان فریح و ریاج الاربعة من مینا بنیامند ام ۴



## بررسی گفتمان قدرت اسکندر چلاوی با روی کرد تطبیقی منابع مرعشی و تیموری

رقیه بابازاده طلوتی \*

### چکیده

اسکندر چلاوی بعد از سقوط حکومت محلی چلاویان (با قدرت یافتن مرعشیان ۷۶۲ ه.ق)، مدت‌ها در خراسان نزد حکام سربداری و آل کرت زیست و سال ۷۸۳ ه.ق به تیمور پیوست. اسکندر در سال ۷۹۰ ه.ق از سوی تیمور به حکومت فیروزکوه رسید و بعد از شکست مرعشیان در جنگ ماهانه‌سر (۷۹۴ ه.ق) به حکومت آمل دست یافت. او پس از آن هم تحت فرمان تیمور بود، ولی سال ۸۰۶ ه.ق بنا به دلایل نامعلومی شورش کرد و سرکوب شد. دیدگاه منابع مرعشی و تیموری در بسیاری از موارد درباره زندگی‌نامه و روند قدرت یافتن اسکندر چلاوی متناقض است؛ مرعشی کینه شدیدی نسبت به خاندان چلاویان نشان می‌دهد و آن‌ها را عامل سقوط دولت هفت‌صد ساله باوندی، بروز هرج و مرج در منطقه و مسبب حمله تیمور به مازندران و سقوط دولت مرعشیان می‌داند، در حالی که از نظر منابع تیموری، قدرت‌طلبی، اختلافات مذهبی و دیپلماسی نادرست مرعشیان موجب هجوم تیمور به این منطقه شد. اقتباس نادرست و یک‌جانبه مورخان و محققان از مطالب مرعشی موجب ایجاد ذهنیت منفی نسبت به اسکندر و بروز اشتباه‌های متعدد در ثبت وقایع تاریخی شده است. در این مقاله با روش تحلیلی - تاریخی سعی می‌شود شخصیت و جایگاه واقعی اسکندر چلاوی در تاریخ مازندران مشخص گردد.

**کلیدواژه‌ها:** اسکندر چلاوی، مازندران، تیمور، مرعشیان

## مقدمه

برخی از خاندان‌های محلی نقش مهمی در تاریخ مازندران ایفا کردند که از جمله آن‌ها کیانیان چلاوی یا کیاچلاویان در قرن هشتم ه.ق بودند. آن‌ها از منطقه چلاوی آمل برخاستند. کیااسکندر یکی از افراد برجسته این خاندان بود. پدرش، کیاافراسیاب، رئیس خاندان چلاوی با بهره‌گیری از نفوذ اقتصادی، نظامی و سیاسی خود حکومت هفت صد ساله باوندی را در سال ۷۵۰ ه.ق توانست ساقط کند و حکومت چلاوی را در آمل تأسیس نماید. وی پس از یک دهه قدرت را با قیام مرعشیان به رهبری سیدقوام‌الدین مرعشی از دست داد. از آن پس بازماندگان چلاوی از جمله کیااسکندر، برای تصاحب مجدد قدرت اقدام‌های زیادی انجام دادند.

در این مقاله زندگی‌نامه اسکندر شیخی چلاوی (۸۰۶-۷۶۰ ه.ق) با تطبیق منابع تیموری و مرعشی بررسی می‌شود. برخی از مورخان تیموری مانند حافظ ابرو، یزدی، شامی، ابن عربشاه، خوافی و معینی نطنزی، معاصر اسکندر چلاوی بودند و بعضی از جمله میرخواند و سمرقندی، نیم قرن بعد از مرگ اسکندر می‌زیستند.

سیدظهیرالدین مرعشی که کتاب خود «تاریخ طبرستان و مازندران و رویان» را حدود هفتاد سال بعد از مرگ اسکندر نوشت (۸۸۱ ه.ق) به دلایل مختلف از جمله تعصبات خانوادگی با کینه شدید از چلاویان یاد می‌کند (مرعشی، ۱۳۶۳: ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۶۲، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۴۵، ۴۴۶).

با مطالعه منابع تیموری و مرعشی در باره زندگی‌نامه اسکندر با پرسش‌هایی روبه‌رو می‌شویم:

۱- چرا در بسیاری از موارد میان مطالب منابع تیموری و مرعشی درباره اسکندر چلاوی تفاوت‌های عمیق و گاه متضاد وجود دارد؟

۲- چرا سیدظهیرالدین مرعشی با نگاه کینه‌توزانه از چلاویان یاد می‌کند؟

متأسفانه درباره شخصیت اسکندر تاکنون تحقیقی صورت نگرفته است و هدف از پژوهش حاضر روشن ساختن بخشی از تاریخ سیاسی مازندران با بهره‌گیری از منابع مختلف می‌باشد.



### زندگی‌نامه اسکندر (تا قبل از آشنایی با تیمور)

اسکندر چلاوی که گاه جلابی (ابن عربشاه، ۱۳۸۱: ۴۴) و در اکثر منابع به نام اسکندر شیخی یاد می‌شود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲/۵۶۳، ۵۹۹، ۶۷۴ و...؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۵۰۱، ۵۴۳، ۶۹۱ و...؛ شامی، ۱۳۶۳: ۸۴، ۹۴، ۲۵۵ و... و ی هشتمین و آخرین فرزند کیاافراسیاب از منطقه چلاوِ آمل بود (مرعشی، ۱۳۶۳: ۳۵۲). سال تولد اسکندر مشخص نیست. عنوان «شیخی» را به دلیل گرایش کیاافراسیاب چلاوی به طریقت سیدقوام‌الدین، به فرزندان کیاافراسیاب دادند (مرعشی، همان: ۱۲۱، ۳۴۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۳۸؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۳۷۱؛ گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۲) و برخی درباره علت این انتساب به خطا رفته‌اند (رک: برزگر، ۱۳۸۰: ۲/۳۶۰).

مورخان تیموری نسب اسکندر را به بیژن شاهنامه می‌رسانند که پدرش گیو و مادرش بانو گشنسب، دختر رستم دستان بود (یزدی، همان: ۱/۵۰۱ و ۲/۱۲۴۵؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۱۰۳۶، ۱۰۴۲؛ خواندمیر، همان: ۳/۵۲۵). یکی از محققان معاصر به غلط، اسکندر چلاوی را فرزند بانو گشنسب، دختر رستم دانسته است (برزگر، همان: ۲/۳۵۹). به طور یقین ساخت نسب‌نامه‌های جعلی که در تاریخ ایران بسیار هم مشاهده می‌شود، درباره اسکندر هم به کار رفته است.

رابینو درباره نسب اسکندر دچار اشتباه شد؛ وی از یک سو کیاافراسیاب، پدر اسکندر را «کیاافراسیاب بن چلاوی» معرفی می‌کند (رابینو، ۱۳۴۳: ۲۱۴) و از سوی دیگر کیایان چلاوی را از نوادگان «کیاجمال‌الدین احمد اجل» می‌داند (رابینو، ۱۳۱۹: ۸۳)، در حالی که کیاافراسیاب به دلیل انتساب به زادگاهش به چلاوی معروف شد. به علاوه «کیاجمال‌الدین احمد جلال»، احمد اجل، رئیس خاندان جلالیان نبود که رابینو وی را بزرگ دودمان چلاوی ذکر کرد (آملی، ۱۳۴۸: ۱۸۳، ۱۸۵؛ مرعشی، همان: ۱۰۸). بعضی کیایان جلالی را همان کیایان چلاوی قلم‌داد کردند (ساسان‌پور، ۱۳۸۰: ۴۱)، در حالی که آن دو خاندان، رقیب سیاسی یک‌دیگر در زمان ملک فخرالدوله حسن باوندی بودند (آملی، همان: ۲۰۱؛ مرعشی، همان: ۱۱۸، ۲۶۷).

کیاافراسیاب، پدر اسکندر، از زمین‌داران بزرگ چلاو بود و پس از مدتی به منصب سپهسالاری دست یافت. وی سپس با خاندان حاکمه آل‌باوند رابطه خویشاوندی

برقرار کرد (مرعشی، همان: ۳۳۷) و به تدریج درصدد حذف حکومت هفت‌صد ساله باوندی (۷۵۰-۴۵۰ ه.ق) برآمد. او بعد از فراهم شدن زمینه‌ها (مرعشی، همان: ۲۶۸؛ گیلانی، همان: ۵۱) ملک فخرالدوله حسن (حک: ۷۵۰-۷۳۶ ه.ق) آخرین حاکم آل باوند را در محرم ۷۵۰ ه.ق به قتل رسانید و حکومت آمل را به دست گرفت (آملی، همان: ۲۰۲؛ مرعشی، همان: ۲۶۸). سپس برای کسب مقبولیت و مشروعیت در نزد عامه، به دامان طریقتِ درویشی سیدقوام‌الدین دست زد (مرعشی، همان: ۳۴۱-۳۴۰). همین امر سبب گرایش اکثر مردم آمل به این آیین شد. به تدریج نفوذ سیدقوام‌الدین و درویش در منطقه افزایش یافت و همین مسئله منجر به بروز اختلاف و جنگ «جلالک مار پرچین» میان چلاویان و مرعشیان شد (همان: ۳۴۵-۳۴۲). در پی آن کیای چلاوی به قتل رسید و حکومت مرعشیان شکل گرفت (همان: ۳۴۹).

درباره چگونگی قتل کیا فراسیاب میان منابع اختلافاتی وجود دارد؛ برخی از مورخان تیموری کشتن وی را حيله و نقشه‌ای از قبل طراحی شده سیدقوام‌الدین دانستند که برای رسیدن به قدرت، سردار چلاوی را که فقط برای عرض ارادت به نزدش رفته بود، سال ۷۶۱ ه.ق به قتل رساند و حکومت را به دست گرفت (حافظ ابرو، همان: ۳۱۳/۱؛ نیز رک: سمرقندی، همان: ۱/۳۳۶؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۶۱۲/۷). اما سیدظهيرالدین مرعشی از نوه‌های سیدقوام‌الدین معتقد است که کیا فراسیاب با مشاهده اقتدار رو به گسترش سیدقوام‌الدین درصدد قتلش برآمد، ولی در جنگ با سی صد تن از درویش سال ۷۶۰ ه.ق کشته شد (مرعشی، همان: ۳۴۹؛ نیز رک: خواندمیر، همان: ۳۳۹/۳؛ سلطان هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۲۳؛ پطروشفسکی، ۱۳۵۱: ۱۰۶؛ مجد، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۸؛ آژند، ۱۳۸۴: ۲۳۸؛ بارتولد، ۱۳۷۵: ۱۰۶؛ قزوینی، همان: ۱۸۰؛ روحانی، ۱۳۶۹: ۱۰۳؛ میرجعفری، ۱۳۸۳: ۲۳؛ ساسان‌پور، همان: ۴۲).

به نظر می‌آید مطالب مورخان تیموری درباره موضوع فوق با واقعیت مطابقت بیش‌تری دارد، زیرا بر اساس منابع تیموری و مرعشی، کیا فراسیاب فقط با فرزندان و تعداد اندکی از همراهانش برای ملاقات با سیدقوام‌الدین به سمت روستای دابویه آمل حرکت کرد (حافظ ابرو، همان: ۳۱۳/۱؛ نیز رک: سمرقندی، همان: ۳۳۶/۱؛ تتوی و

قزوینی، همان: ۴۶۱۲/۷؛ در حالی که در همان روز سی صد تن از درویش مهیای جنگ در کنار سیدقوام‌الدین بودند (مرعشی، همان: ۳۴۹-۳۴۷). به گفته اولیاءالله آملی نزدیک‌ترین منبع به واقعه نوکران سیدقوام‌الدین دابویی کیاافراسیاب را روز چهارشنبه ۲۸ اردیبهشت ۷۶۲ ه.ق به قتل رساندند (همان: ۲۰۵). آملی درباره علل و چگونگی این واقعه مطلبی بیان نکرد. مؤلف «تاریخ الفی» بعد از آوردن نظر هر دو گروه، بر صحت منابع تیموری تأکید دارد (تتوی و قزوینی، همان: ۴۶۱۲/۷). شیخعلی گیلانی با این جمله که سیدقوام‌الدین برای رسیدن به «سلطنت خروج نمود» (گیلانی، همان: ۵۴) تا حدودی نظر مورخان تیموری را تأیید می‌کند.

به این ترتیب با مرگ کیاافراسیاب، حکومت مرعشیان در منطقه شکل گرفت. او هشت پسر داشت که سه تن از آنها قبل از پدرشان و چهار تن دیگر در جنگ جلالک مار پرچین کشته شدند. اسکندر به دلیل سن کم در این جنگ حضور نداشت (مرعشی، همان: ۳۴۹-۳۵۱).

### اسکندر چلاوی در خراسان

متأسفانه سرنوشت اسکندر به مدت پانزده سال (۷۷۷-۷۶۲ ه.ق) چندان مشخص نیست. به علاوه اطلاعات منابع تیموری و مرعشی در این زمینه در خیلی از موارد با یکدیگر متناقض است؛ مطابق نوشته‌های مورخان تیموری، چلاویان پس از قتل کیاافراسیاب، مدتی در چلاو به سر بردند، ولی با مشاهده برتری سیاسی - نظامی مرعشیان، چلاو را ترک کردند و به فیروزکوه رفتند. پس از آن اسکندر جوان به خراسان رفت. او در آنجا با رقابت سیاسی میان گروه‌های شیخیه (طرفداران افکار شیخ حسن جوری) و سربداریه (گروه سیاسی حاکم) روبه‌رو شد و سال ۷۷۷ ه.ق در زمان حکومت خواجه‌علی مؤید (حک: ۷۸۴-۷۶۶ ه.ق) با درویش رکن‌الدین، رهبر شیخیان، متحد شد و به مخالفت با گروه حاکم برخاست (حافظ ابرو، همان: ۳۱۴/۱، ۵۰۲؛ سمرقندی، همان: ۳۳۶/۱؛ تتوی و قزوینی، همان: ۴۶۱۲/۷).

خواجه‌علی مؤید درصدد دفع مخالفان برآمد، اما درویش رکن‌الدین با سی صد نفر به فارس نزد شاه شجاع مظفری رفت و اسکندر با هزار نفر به ملک غیاث‌الدین پیرعلی، از ملوک آل کرتِ هرات پیوست و در آنجا مورد احترام واقع شد (همان: ۵۰۲/۱). در پی همکاری وی با حاکم هرات در بهار ۷۷۷هـ.ق، نیشابور به تصرفشان درآمد و ملک غیاث‌الدین حکومت آنجا را به اسکندر سپرد (همان: ۵۰۲/۱؛ نیز رک: سمرقندی، همان: ۴۸۱/۲؛ تتوی و قزوینی، همان: ۴۷۰۲/۷؛ خواندمیر، همان: ۳۶۶/۳).

درویش رکن‌الدین نیز با حمایت شاه شجاع در سال ۷۷۹هـ.ق با سپاهی از شیراز به خراسان رفت و در اویش زیادی به وی پیوستند. اسکندر چلاوی نیز به او ملحق شد و به اتفاق به سبزوار لشکرکشی کردند (حافظ ابرو، همان: ۵۱۵/۱). که در پی آن حاکم سربداری به گرگان نزد امیرولی پناه برد و سبزوار و نیشابور به دست درویشان افتاد. درویش رکن‌الدین پس از این فتح، از یک سو با ارسال پیش‌کش‌هایی نزد شاه شجاع اطاعت خود را نشان داد و از سوی دیگر نسبت به حاکم هرات اظهار نافرمانی کرد که اسکندر نیز در این سیاست با وی همراهی نمود (همان: ۵۱۶/۱؛ سمرقندی، همان: ۴۹۱/۲؛ خواندمیر، همان: ۳۶۶/۳؛ تتوی و قزوینی، همان: ۴۷۰۶/۷).

حاکمیت اسکندر چلاوی و درویش رکن‌الدین بر خراسان دوام چندانی نیافت؛ زیرا در سال ۷۸۱هـ.ق حاکم گرگان با همراهی شاه منصور مظفری که در این زمان به خاطر اختلاف با عمویش، شاه شجاع، در استرآباد می‌زیست (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۳۱۹/۲؛ کتبی، ۱۳۶۴: ۱۰۶؛ حافظ ابرو، همان: ۵۵۳/۲؛ خواندمیر، همان: ۳۸۸/۳) به کمک خواجه‌علی مؤید برخاستند (حافظ ابرو، همان: ۵۵۴/۲؛ خوافی، همان: ۱۱۵). در همین حال، ملک غیاث‌الدین کرتی نیز به نیشابور لشکر کشید. این جنگ‌ها به شکست اسکندر و درویش رکن‌الدین انجامید و هر یک به طرفی گریختند؛ اسکندر بار دیگر به ملک غیاث‌الدین پیوست، اما حکومت نیشابور را از دست داد (حافظ ابرو، همان: ۵۵۲-۵۵۴/۲؛ سمرقندی، همان: ۵۲۲/۲؛ تتوی و قزوینی، همان: ۴۷۲۹/۷؛ شبانکاره‌ای، همان: ۳۳۲-۳۳۴/۲).

روایت سیدظهيرالدین مرعشی درباره سرگذشت اسکندر به صورت دیگری است. او بدون اشاره به زمان وقوع روی دادها اظهار می‌کند، چلاویان بعد از قتل

کیاافراسیاب، برای حفظ جانشان به مناطق کوهستانی چلاو رفتند، اما پس از مدتی به دلیل عدم امنیت به لاریجان مهاجرت کردند. در آن جا به آن‌ها بی‌مهری شد. ناگزیر به حاکم رستم‌دار پناه بردند. چلاویان با فرا رسیدن فصل بهار و کمبود منابع درآمدی، رستم‌دار را ترک کردند و به شیراز نزد شاه منصور مظفری رفتند. پس از مدتی اسکندر که به سن جوانی رسیده بود، با مشاهده فشار حکومت آل مظفر که پیشنهاد رفتن به خراسان را مطرح می‌کرد، به اجبار فارس را ترک و به خراسان رفتند (مرعشی، همان: ۳۵۲؛ خواندمیر، همان: ۳۳۹/۳؛ مجد، همان: ۷۹؛ برزگر، همان: ۳۶۰/۲). کیااسکندر در سبزواری مورد توجه خواجه‌علی مؤید قرار گرفت، اما پس از آگاهی از اختلاف میان خواجه و ملک حسین کرتی مخفیانه با حاکم هرات رابطه برقرار کرد و بدان جا رفت. به تدریج قدرت اسکندر در دربار آل کورت افزایش یافت تا این که تیمور به هرات حمله کرد و اسکندر در این زمان به تیمور پیوست (مرعشی، همان: ۳۵۳؛ برزگر، همان: ۳۶۰/۲؛ میرجعفری، همان: ۲۳).

هر دو دسته از منابع یاد شده، درباره رفتن اسکندر به خراسان متفق‌القولند، ولی درباره مطالب مرعشی باید به این نکات توجه داشت: اولاً در هیچ یک از منابع تیموری و خصوصاً مظفری از رفتن چلاویان به شیراز یاد نشده است؛ ثانیاً در آن زمان شاه منصور مظفری اصلاً قدرتی نداشت و نزد پدر بزرگش (امیر مبارزالدین محمد) و عمویش (شاه شجاع) می‌زیست؛ ثالثاً حکومت شیراز از سال ۷۶۰ ه.ق تا ۷۸۶ ه.ق در اختیار شاه شجاع قرار داشت (کتبی، همان: ۸۱). شاه منصور فقط پس از مرگ شاه شجاع در شعبان ۷۸۶ ه.ق (کتبی، همان: ۱۱۸؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۲۳؛ سمرقندی، همان: ۵۵۸/۲) توانست به قدرت‌نمایی پردازد (حافظ ابرو، همان: ۶۶۹/۲؛ کتبی، همان: ۱۲۶). که از قضا در همین ایام اسکندر نزد تیمور به سر می‌برد که در جای خود به آن اشاره می‌شود؛ رابعاً زمانی که اسکندر به هرات رفت، حاکم این شهر، ملک غیاث‌الدین بود نه پدرش، ملک حسین در ذی‌قعدة ۷۷۱ ه.ق فوت کرده بود (حافظ ابرو، همان: ۴۴۶/۱؛ حاجی خلیفه، ۱۳۷۶: ۱۳۵). بدین ترتیب در این قسمت از نوشته‌های مرعشی، اشتباه‌های تاریخی بسیاری مشاهده می‌شود.

## پیوستن اسکندر به تیمور

تیمور در اواخر سال ۷۸۲ ه. ق اولین حمله خود به ایران را به بهانه خودداری ملک غیاث‌الدین کرتی از حضور در سمرقند آغاز کرد. حاکم هرات وقتی با همکاری نکردن مردم در محافظت از شهر روبه‌رو شد، ناچار تن به مصالحه داد و پسر بزرگش را همراه اسکندر نزد تیمور فرستاد. ملک غیاث‌الدین به پیشنهاد اسکندر که در هر محله و کوچه چند نفر را به دار آویخت تا مردم بترسند و به دفاع از شهر برخیزند، توجهی نکرده بود (حافظ ابرو، همان: ۵۶۲/۲؛ سمرقندی، همان: ۵۲۷/۲؛ تتوی و قزوینی، همان: ۴۷۳۳/۷). تیمور از اسکندر دربارهٔ اوضاع هرات پرسید: «و بر قضایای اندرونی چنان که بود، اطلاع یافت» (شامی، همان: ۸۱-۸۴؛ نیز رک؛ یزدی، همان: ۵۰۰/۱؛ حافظ ابرو، همان: ۵۶۲/۲؛ نظری، همان: ۲۳۹؛ میرخواند، همان: ۱۰۳۶؛ خواندمیر، همان: ۴۳۱/۳). بعد از مدتی در محرم ۷۸۳ ه. ق هرات بدون جنگ تحت تصرف تیمور درآمد (یزدی، همان: ۵۰۲/۱؛ حافظ ابرو، همان: ۵۵۹/۲؛ نظری، همان: ۲۳۷؛ میرخواند، همان: ۱۰۳۶؛ تتوی و قزوینی، همان: ۴۷۳۳/۷؛ خوافی، همان: ۱۱۷؛ سمرقندی، همان: ۵۲۴/۲، ۵۲۷؛ خواندمیر، همان: ۴۳۱/۳؛ حاجی خلیفه، همان: ۱۳۷).

مرعشی به اشتباه سال فتح هرات را ۷۸۰ ه. ق دانست که اسکندر در آن وقت به تیمور پیوست و از آن پس وی را به تصرف طبرستان تشویق می‌کرد (مرعشی، همان: ۴۲۰؛ میرجعفری، همان: ۲۳). در حالی که این واقعه در اوایل ۷۸۳ ه. ق روی داد. از آن پس اسکندر در خدمت تیمور بود؛ از جمله در شوال ۷۸۵ ه. ق وی به عنوان یکی از فرماندهان سپاه تیمور در تصرف قندهار حضور داشت (نظری، همان: ۲۴۷؛ شامی، همان: ۹۴؛ یزدی، همان: ۵۴۴/۱؛ سمرقندی، همان: ۵۵۱/۲؛ تتوی و قزوینی، همان: ۴۷۵۰/۷).

تیمور در سال ۷۸۶ ه. ق به دلیل نافرمانی امیرولی به گرگان حمله برد و حاکم گرگان به رستمدار فرار کرد (یزدی، همان: ۵۵۱/۱؛ حافظ ابرو، همان: ۶۰۳-۶۰۵/۲؛ میرخواند، همان: ۱۰۴۲). تیمور در بهار ۷۸۷ ه. ق در تعقیب امیرولی به رستمدار رفت و به غارت آن‌جا پرداخت (یزدی، همان: ۵۵۳-۵۵۶/۱)، سپس از راه کوهستان رستمدار به آمل و ساری رفت. حکام این مناطق، سیدرضی‌الدین و سیدکمال‌الدین، فرزندان

سیدقوام‌الدین مرعشی نزد تیمور رفتند و با ضرب سکه، اطاعت خود را نشان دادند و تیمور از آن‌جا به سمرقند بازگشت (حافظ ابرو، همان: ۶۲۸/۲؛ یزدی، همان: ۵۵۶/۱؛ شامی، همان: ۹۶؛ میرخواند، همان: ۱۰۴۳). جالب این‌که سیدظهیرالدین هیچ مطلبی در این زمینه ذکر نکرده است.

### واگذاری حکومت فیروز کوه به اسکندر

تیمور در سال ۷۸۸ ه.ق یورش سه ساله به ایران داشت (یزدی، همان: ۵۵۹/۱). او زمانی که به فیروز کوه رسید، با استقبال سیدکمال‌الدین مرعشی، حاکم ساری، مواجه شد که به نشانه اطاعت پسرش (سیدغیاث‌الدین) را به ملازمت تیمور فرستاد (حافظ ابرو، همان: ۶۵۲/۲؛ شامی، همان: ۹۸؛ میرخواند، همان: ۱۰۴۳). تصرف لرستان (حافظ ابرو، همان: ۶۵۳/۲)، اصفهان و کشتار هفتاد هزار تن از مردم آن منطقه در شوال ۷۸۹ ه.ق و تحت اطاعت درآمدن حکام مظفری فارس، کرمان و خوزستان (حافظ ابرو، همان: ۶۶۷-۶۶۹/۲؛ شامی، همان: ۱۰۵؛ یزدی، همان: ۵۸۵/۱، ۵۹۰) از نتایج این تهاجم بود. تیمور در اواخر محرم ۷۹۰ ه.ق به طرف سمرقند حرکت کرد (یزدی، همان: ۵۹۷/۱). او در حین بازگشت حکومت «فیروز کوه و خوار» را به اسکندر سپرد و به حاکم ری دستور داد؛ هر سال مبالغی از مالیات ری را برای تهیه غلات در اختیار اسکندر قرار دهد (حافظ ابرو، همان: ۶۷۴/۲؛ نیز رک: سمرقندی، همان: ۶۰۲/۲؛ تتوی و قزوینی، همان: ۴۷۸۱/۷؛ میرخواند، همان: ۱۰۵۰). این امر خود نشان‌دهنده حضور اسکندر در جنگ‌های تیمور بود، گرچه منابع نامی از وی به میان نیاوردند. بدین ترتیب اسکندر پس از گذشت تقریباً سی سال از مرگ پدرش به حکومت بخشی از مازندران رسید.

### حملة تیمور به مازندران از نگاه منابع تیموری و مرعشی

تیمور یورش پنج ساله خود به ایران را در رمضان ۷۹۴ ه.ق آغاز کرد (حافظ ابرو، همان: ۷۴۴/۲). از نگاه برخی سال «نکبت سادات قوامیه مازندران» بود (حاجی خلیفه، همان: ۱۴۰). سیدغیاث‌الدین، پسر سیدکمال‌الدین مرعشی، در بیستم شوال در گرگان نزد تیمور رسید و از اطاعت حکام مرعشی مازندران خبر داد (حافظ ابرو، همان:

۷۴۴-۷۴۶/۲؛ یزدی، همان: ۶۸۷/۱؛ میرخواند، همان: ۱۰۶۰)، اما برخلاف انتظار، سیدکمال‌الدین در مخالفت با تیمور، ساری را ترک کرد و به قلعه «ماهانه‌سر» در آمل پناه برد (حافظ ابرو، همان: ۷۴۶/۲). این قلعه مستحکم از یک سو به دریا و از سه سمت دیگر به گودال و باتلاق‌هایی متصل بود که آب دریا در آن می‌ریخت و علاوه بر مرعشیان، بزرگان و تجار نیز به آنجا پناه برده بودند (یزدی، همان: ۶۸۸-۶۸۹/۱؛ نیز رک: مرعشی، همان: ۴۲۴، ۴۳۴). تیمور به بهانه اختلاف مذهبی وارد آمل شد و به محاصره قلعه پرداخت و از مرعشیان خواست تا تسلیم شوند (یزدی، همان: ۶۸۸/۲؛ نیز رک: مرعشی، همان: ۴۳۰)، اما آن‌ها نپذیرفتند.

در اواخر ذی‌قعدة ۷۹۴ ه.ق میان دو طرف جنگ درگرفت (حافظ ابرو، همان: ۷۴۷/۲) که موجب کشته شدن فرزند شیخ‌علی، از فرماندهان سپاه تیمور، گردید (یزدی، همان: ۶۸۹-۶۹۰/۱). برخی به اشتباه اظهار داشتند که خواجه‌علی در این نبرد به قتل رسید (مجد، همان: ۱۱۷). تیمور با مشاهده وضعیت، گروهی را از طریق دریا با کمک «رعاندان‌ازان و نطف‌اندازان» مأمور تصرف حصار ماهانه‌سر کرد که آن‌ها این مأموریت را با موفقیت به پایان رساندند (یزدی، همان: ۶۹۱/۱؛ حافظ ابرو، همان: ۷۴۷/۲؛ نطنزی، همان: ۲۶۳؛ میرخواند، همان: ۱۰۶۱؛ مرعشی، همان: ۴۲۹). در پی آن در هفته اول ذی‌حجه ۷۹۴ ه.ق سادات مرعشی تسلیم شدند (حافظ ابرو، همان: ۷۴۸/۲؛ سمرقندی، همان: ۶۵۴/۲؛ خواندمیر، همان: ۳۴۵/۳؛ یزدی، همان: ۶۹۱/۱؛ تنوی و قزوینی، همان: ۴۸۲۴/۷). تیمور در ابتدا مرعشیان را تهدید به مرگ کرد، اما عاقبت آن‌ها را به سبب سیادت‌شان مورد توجه قرار داد و به ماوراءالنهر تبعید کرد (یزدی، همان: ۶۹۱/۱؛ حافظ ابرو، همان: ۷۴۸/۲). تیمور گرچه در جنگ کشتار زیادی می‌کرد، ولی همیشه حرمت سادات را نگه‌می‌داشت (یزدی، همان: ۸۹۴/۱، ۹۱۲، ۹۱۶؛ نطنزی، همان: ۲۲۴؛ ابن عربشاه، همان: ۱۷۱). بعد از جدایی سادات از دیگران، همه «بدکیشان» به قتل رسیدند (یزدی، همان: ۶۹۲/۱؛ حافظ ابرو، همان: ۷۴۸/۲؛ میرخواند، همان: ۱۰۶۱). در این واقعه، شیخ‌علی برای انتقام خون فرزندش و اسکندرچلاوی به دلیل قتل



بستگانش به فرمان درویشان سید قوام‌الدین، کشتار بسیاری کردند (یزدی، همان: ۶۹۲/۱؛ سمرقندی، همان: ۶۵۵/۲؛ تتوی و قزوینی، همان: ۴۸۲۵/۷).

اما نظر سیدظهیرالدین درباره این وقایع در برخی موارد متفاوت از منابع تیموری است؛ او اسکندر شیخی را عامل اصلی حمله تیمور به مازندران معرفی می‌کند (مرعشی، همان: ۴۲۲؛ نیز رک: خواندمیر، همان: ۳۴۴/۳؛ ابن قباد، ۱۳۷۹: ۲۲۶؛ مجد، همان: ۱۱۶؛ میرجعفری، همان: ۲۵)، هرچند تیمور، خود تمایل زیادی به این امر داشت و این فرصت بعد از شکست امیرولی به دست آمد، زیرا مرعشیان به نزد تیمور نرفتند و این مسئله موجب رنجش وی گردید (مرعشی، همان: ۴۲۰؛ آژند، همان: ۲۳۹؛ میرجعفری، همان: ۲۴). به گفته مرعشی، تیمور در سال ۷۹۲ ه.ق از سمرقند به سمت ایران حرکت کرد و مرعشیان، سیدغیاث‌الدین را همراه هدایایی نزد تیمور فرستادند، اما او توجهی به آن‌ها نکرد و حتی سیدغیاث‌الدین را زندانی کرد (مرعشی، همان: ۴۲۲-۴۲۱؛ آژند، همان: ۲۳۹؛ میرجعفری، همان: ۲۴-۲۵).

مرعشیان پس از آن به ساخت قلعه ماهانه‌سر و انتقال اموالشان به آن‌جا پرداختند. در ۲۶ ذی‌قعدة ۷۹۴ ه.ق در صحرای قراطغان، در شرق مازندران، میان دو طرف جنگی رخ داد که مرعشیان شکست خوردند و به قلعه ماهانه‌سر آمل گریختند (مرعشی، همان: ۴۲۷-۴۲۵؛ خواندمیر، همان: ۳۴۵/۳). تیمور با راهنمایی اسکندر و عده‌ای از بومیان به آمل رفت و قلعه ماهانه‌سر را محاصره کرد (مرعشی، همان: ۴۲۸؛ خواندمیر، همان: ۳۴۵/۳) که دو ماه و شش روز به طول انجامید (مرعشی، همان: ۴۲۹؛ خواندمیر، همان: ۳۴۵/۳) و سپس مرعشیان تسلیم شدند. سیدظهیرالدین مرعشی تاریخ جنگ قراطغان را ۲۶ ذی‌قعدة ۷۹۴ ه.ق می‌داند (مرعشی، همان: ۴۲۵). تصرف قلعه ماهانه‌سر را دوم شوال ۷۹۵ ه.ق ذکر کرد (همان: ۴۳۰؛ میرجعفری، همان: ۲۶؛ ساسان‌پور، همان: ۴۳).

اسکندر بعد از تسلیم سادات مرعشی، تقاضای قصاص کرد که با مخالفت تیمور روبه‌رو گردید (مرعشی، همان: ۴۳۱؛ خواندمیر، همان: ۳۴۵/۳؛ گیلانی، همان: ۵۵). او سپس جدایی سادات از سایرین را دستور داد و اجرای این مأموریت را به دلیل آشنایی اسکندر با خاندان‌های منطقه به وی سپرد. او برای انتقام از سادات، عمداً تعدادی از آن‌ها را غیر سید معرفی کرد که با واکنش منفی تیمور روبه‌رو شد. در نتیجه نتوانست به

هدفش برسد. پس از آن، به دستور تیمور تمام اسرای غیر سید را به قتل رساندند (مرعشی، همان: ۴۳۳).

از نتایج واقعه ماهانه سرقت هزار تن از مردم مازندران، غارت اموال، ویرانی قلعه ماهانه سر و خانه‌های مردم، تبعید سادات به ماوراءالنهر، مهاجرت تعداد زیادی از مردم به نواحی دیگر و مرگ افراد بسیاری بر اثر بروز قحطی و گرسنگی بود (مرعشی: ۴۳۷-۴۳۵؛ خواندمیر: ۳/۳۴۵).

یادآور می‌شویم برخی از مطالب مرعشی با منابع تیموری سنخیت ندارد. به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱- مورخان تیموری از آغاز یورش پنج‌ساله تیمور به ایران در رجب ۷۹۴ ه. ق خبر می‌دهند (یزدی: ۱/۶۸۴؛ نطنزی: ۲۶۳؛ حافظ ابرو: ۲/۷۴۴؛ حاجی خلیفه: ۱۴۰) که اولین اقدامش حمله به مازندران بود، در حالی که مرعشی به اشتباه سال ۷۹۲ ه. ق را ذکر کرد (مرعشی: ۴۲۱).

۲- هر دو گروه به فرستادن سیدغیاث‌الدین نزد تیمور معترفند، ولی منابع تیموری می‌گویند که وی مورد توجه تیمور واقع شد (حافظ ابرو: ۲/۷۴۵؛ یزدی: ۱/۶۸۷؛ میرخواند: ۱۰۶۰)، اما مرعشی می‌گوید که وی محبوس و تحت نظر قرار گرفت (مرعشی: ۴۲۲-۴۲۰).

۳- هر دو دسته معتقدند که اولین درگیری در تاریخ ۲۶ ذی‌قعدة ۷۹۴ ه. ق بین دو سپاه روی داد. ولی به گفته مورخان تیموری این جنگ در اطراف قلعه ماهانه سر به وقوع پیوست (حافظ ابرو: ۲/۷۴۷؛ یزدی: ۱/۶۸۹)، ولی از دیدگاه مرعشی این واقعه در صحرای قراطغان در شرق مازندران روی داد که مرعشیان پس از شکست، به قلعه ماهانه سر عقب نشستند (مرعشی: ۴۲۵؛ خواندمیر: ۳/۳۴۵).

۴- هر دو گروه، مذهب را دستاویز تیمور برای حمله به مازندران دانستند (یزدی: ۱/۶۸۹؛ میرخواند: ۱۰۶۱؛ مرعشی: ۴۳۰، ۴۳۴)، در حالی که علاقه تیمور به جهان‌گشایی و جمع‌آوری ثروت از اصلی‌ترین انگیزه‌های وی در این واقعه محسوب می‌شود (یزدی: ۱/۶۸۹؛ حافظ ابرو: ۲/۷۴۶؛ مرعشی: ۴۳۴؛ تتوی و قزوینی: ۷/۴۸۲۵).

۵- مورخان تیموری مدت محاصره و فتح قلعه ماهانه سر را در مدت یک هفته و ماه ذی حجه ۷۹۴ ه.ق نوشتند (یزدی: ۶۹۱/۱؛ حافظ ابرو: ۷۴۸/۲؛ خوافی: ۱۳۴؛ سمرقندی: ۶۵۴/۲؛ خواندمیر: ۳۴/۳؛ تتوی و قزوینی: ۴۸۲۴/۷؛ حاجی خلیفه: ۱۴۰)، اما مرعشی آن را دو ماه و شش روز می‌داند: او روز پنج‌شنبه دوم شوال ۷۹۵ ه.ق را روز فتح قلعه ماهانه سر ذکر کرد (مرعشی: ۴۳۰-۴۲۹؛ خواندمیر: ۳۴۵/۳؛ نیز: بارتولد: ۱۱۶؛ بطروشفسکی: ۱۰۸؛ آژند: ۲۳۹؛ رایینو، ۱۳۴۳: ۷۰؛ برزگر: ۴۲۳؛ مجد: ۱۱۷؛ میرجعفری: ۲۶). بنا به گفته وی تیمور از ذی‌قعدة ۷۹۴ تا شوال ۷۹۵ ه.ق یعنی ده ماه در جنگ با مرعشیان بود (مرعشی: ۴۲۷-۴۲۵؛ خواندمیر: ۳۴۵/۳) در حالی که اگر دو ماه زمان درگیری طول کشید باید از شوال تا ذی‌حجه می‌نوشت نه برعکس. با توجه به ایرادهایی که در تاریخ‌نگاری مرعشی دیده می‌شود و با استناد به منابع سال ۷۹۴ ه.ق و محاصره دو هفته‌ای قلعه ماهانه سر صحیح می‌باشد (نطنزی: ۲۶۴؛ کتبی: ۱۳۶؛ حافظ ابرو: ۷۶۳/۲-۷۶۰؛ خوافی: ۱۳۵؛ حاجی خلیفه: ۱۴۰).

۶- هیچ یک از منابع تیموری، اسکندر را عامل تهاجم تیمور به مازندران نمی‌دانند. حافظ ابرو که خود شاهد فتح قلعه ماهانه سر بود (همان: ۷۴۸/۲)، نامی از اسکندر در این قضیه نمی‌برد (همان: ۷۴۹-۷۴۶)، اما مرعشی تحریکات اسکندر را در این میان پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر نشان می‌دهد و او را مسبب قتل مردم و ویرانی شهرهای مازندران معرفی می‌کند (مرعشی: ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۳؛ خواندمیر: ۳۴۵/۳؛ برزگر: ۴۲۳/۲، ۳۶۰؛ مجد: ۱۱۶؛ رایینو، ۱۳۶۴: ۷۰؛ بارتولد: ۱۱۵؛ میرجعفری: ۲۵). در حالی که در همان زمان حکام رستم‌دار، هزارجریب و گیلان با اتخاذ سیاست مناسب و با ارسال پیش‌کش نه تنها از حمله تیمور به قلمروشان جلوگیری کردند، بلکه موقعیت سیاسی خود را نیز حفظ نمودند (میرخواند: ۱۱۱۵؛ ابن قباد: ۲۴۹؛ یزدی: ۵۷۰/۱).

### حکومت اسکندر بر آمل

تیمور پس از تصرف مازندران و غارت آن‌جا، حکومت آمل را در محرم ۷۹۵ ه.ق به دلیل خدمات اسکندر و دشمنی میان چلاویان و مرعشیان به وی واگذار کرد (یزدی: ۶۹۳/۱؛ نیز رک: مرعشی: ۴۳۷؛ خواندمیر: ۳۴۶/۳؛ میرخواند: ۱۰۶۱؛ گیلانی:

۵۳، ۵۵). اسکندر که با سرزمینی مخروبه و ویران روبه‌رو شده بود، بلافاصله به بازسازی آمل پرداخت (مرعشی: ۴۳۷). در کنار آن به دلیل دشمنی با مرعشیان مقبره سیدقوام‌الدین را تخریب کرد که موجب ناراحتی آملی‌ها شد (همان: ۴۳۸)، هم‌چنین شورش یکی از سادات حسنی به نام سیدعزالدین رکابی، داماد سیدقوام‌الدین را سرکوب کرد (مرعشی: ۴۴۰).

مطابق منابع تیموری، اسکندر پس از به دست گرفتن حکومت آمل (۷۹۵ه.ق)، هم‌چنان تابع دولت مرکزی بود؛ برای مثال وی در سرکوب شورشی در یزد در سال ۷۹۹ه.ق شرکت داشت که در این واقعه سی هزار نفر از مردم آن شهر کشته شدند (نطنزی: ۲۷۳؛ حافظ ابرو: ۲/۸۱۴-۸۱۱؛ یزدی: ۱/۸۳۵). به علاوه اسکندر در یورش هفت ساله تیمور که در محرم ۸۰۲ه.ق (نطنزی: ۲۷۶؛ یزدی: ۱/۹۹۷) برای تسخیر «عراقین، آذربایجان، روم و شام» آغاز شد، حضور یافت و همیشه مورد توجه تیمور بود (مرعشی: ۴۴۰؛ یزدی: ۲/۱۱۳۹؛ حافظ ابرو: ۲/۹۶۱؛ سمرقندی: ۲/۹۱۸؛ تتوی و قزوینی: ۷/۴۹۴۲). این لشکرکشی تیمور نیز با موفقیت همراه بود و حتی سال ۸۰۴ه.ق منجر به شکست سلطان بایزید عثمانی شد (نطنزی: ۲۸۶-۲۸۵، ۲۸۹؛ نیز رک: یزدی: ۲/۱۱۴۷، ۱۱۸۱؛ تتوی و قزوینی: ۷/۴۹۴۵؛ حاجی خلیفه: ۱۴۲). با اتمام این مرحله از جنگ‌ها در سال ۸۰۶ه.ق در قشلاق قراباغ خبر طغیان اسکندرچلاوی که با موافقت تیمور به مقر حکومتش بازگشته بود، به امیر گورکانی رسید (یزدی: ۲/۱۲۲۷؛ سمرقندی: ۲/۹۹۳؛ مرعشی: ۴۴۱).

### شورش اسکندر علیه تیمور

منابع چندان از علل این شورش سخن نمی‌گویند «کفران نعمت» (حسینی منشی: ۳۷۲؛ نیز رک: یزدی: ۲/۱۲۴۶) و «برگشتگی بخت پریشان» (ابن قباد: ۲۲۶) برخی از دلایل کلی این واقعه محسوب می‌شود. به گفته نطنزی، تیمور در بهار سال ۸۰۶ه.ق به همه حکام دستور داد تا یکی از نزدیکانشان را به عنوان گروگان در اردوگاهش قرار دهند. حکام رستمدار به سبب تکیه بر جغرافیای طبیعی منطقه سرکشی کردند، اما

«همه به یاساق رسیدند». اسکندر در آمل تحت تأثیر رستم‌داری‌ها، علیه دولت مرکزی شورید و تیمور چند بار با مدارا با وی رفتار کرد، ولی سودی نداشت (نطنزی: ۲۹۰).

ابن عربشاه که اسکندر را فردی قد بلند و تنومند با پیشانی گشاد و اندامی همانند آهن توصیف کرد، از مراسم جشنی خبر می‌دهد که در آن روز تیمور از اسکندر پرسید: در صورت ضعف شاهزادگان تیموری، چه کسی قدرت براندازی آن‌ها را دارد؟ اسکندر در مستی پاسخ داد: «آن کس که فرزندان تو را از میان برگیرد، نخست منم». تیمور در آن موقعیت، متعرض اسکندر نشد، ولی منتظر فرصتی برای حذف وی بود. به همین سبب اسکندر از اردوی تیمور گریخت (ابن عربشاه: ۴۴).

بر اساس منابع تیموری و مرعشی روند سرکوب شورش اسکندر را می‌توان به این صورت دسته‌بندی کرد:

۱- حضور تیمور در قره‌باغ و اطلاع از شورش اسکندر چلاوی در رمضان ۸۰۶ ه.ق (یزدی: ۱۲۲۷/۲؛ سمرقندی: ۹۹۳/۲؛ مرعشی: ۴۴۱).

۲- ارسال سپاه از طرف تیمور به فیروزکوه که حفاظت از آن در دست کیاحسین، پسر اسکندر بود و این سپاه بعد از بیست روز محاصره آن‌جا موفقیتی کسب نکردند و به سمت رستم‌دار رفتند (یزدی: ۱۲۳۷/۲؛ حافظ ابرو: ۱۰۲۰/۲؛ سمرقندی: ۱۰۰۳/۲-۹۹۴؛ میرخواند: ۱۱۱۵؛ مرعشی: ۴۴۱؛ خواندمیر: ۵۲۳/۳-۵۲۰؛ تتوی و قزوینی: ۴۹۷۱/۷).

۳- دست‌گیری ملک کیومرث رستم‌داری، رئیس قلعه نور و دشمن اسکندر، از سوی سران تیموری و فرستادن ملک کیومرث نزد اسکندر برای دل‌جویی و فریب وی. باوجود افکار آن‌ها اسکندر با کیومرث صلح کرد. تیمور با شنیدن این خبر سپاهی از خراسان و سپاهی از میانه به ری اعزام نمود (یزدی: ۱۲۳۷/۲؛ حافظ ابرو: ۱۰۲۰/۲؛ سمرقندی: ۱۰۰۴/۲؛ خواندمیر: ۵۲۳/۳؛ تتوی و قزوینی: ۴۹۷۲/۷).

۴- فرستادن سپاهی دیگر به رستم‌دار که به همراه سایر گروه‌ها بیست روز برای یافتن اسکندر تلاش کردند، ولی موفق نشدند (یزدی: ۱۲۳۹/۲؛ سمرقندی: ۱۰۰۵/۲؛ مرعشی: ۴۴۱؛ تتوی و قزوینی: ۴۹۷۲/۷). مورخان تیموری به شجاعت اسکندر در جنگ‌ها اذعان داشتند (یزدی: ۱۲۴۵/۲؛ تتوی: ۴۹۷۴/۷).

۵- رسیدن تیمور به فیروزکوه و تصرف قلعه آن با استفاده از ده منجیق و برگرداندن راه ورودی آب قلعه. در پی آن، پسر اسکندر تسلیم شد و تیمور از قتل وی و دیگران صرف نظر کرد (حافظ ابرو: ۱۰۲۱/۲؛ یزدی: ۱۲۴۰/۲؛ سمرقندی: ۱۰۰۷/۲؛ خواندمیر: ۵۲۳/۳؛ تتوی و قزوینی: ۴۹۷۳/۷؛ نطنزی: ۲۹۰).

۶- رفتن تیمور به مناطق جنگلی چلاو و محاصره اسکندر (یزدی: ۱۲۴۵/۲-۱۲۴۲؛ سمرقندی: ۱۰۱۰/۲-۱۰۰۷؛ میرخواند: ۱۱۱۷؛ حافظ ابرو: ۱۰۲۲/۲؛ نطنزی: ۲۹۱؛ خواندمیر: ۵۲۴/۳)، در حالی که راهنمایی سپاه تیمور بر عهده سادات مرعشی بود (یزدی: ۱۲۴۵/۲؛ سمرقندی: ۱۰۱۰/۲؛ میرخواند: ۱۱۱۷) و آن‌ها تلاش بسیاری در یافتن و قتل اسکندر داشتند (مرعشی: ۴۴۳).

۷- شکست اسکندر و فرار وی، اسارت خویشان و غارت اردوگاهش (حافظ ابرو: ۱۰۲۵/۲-۱۰۲۳؛ نطنزی: ۲۹۱؛ یزدی: ۱۲۴۷/۲-۱۲۴۶).

۸- رفتن اسکندر به درون جنگل‌ها و دست نیافتن سران تیموری، با وجود تلاش بسیار و تأکید زیاد تیمور (یزدی: ۱۲۴۹/۲-۱۲۴۷؛ سمرقندی: ۱۰۱۲/۲؛ تتوی و قزوینی: ۴۹۷۵/۷). «بعضی گفتند که به زی فقرا درآمده صورت فقر و غربت را حصار جان افکار ساخت و جمعی گفتند در آن بیشه‌ها جان شیرین به تلخی سپرد» (یزدی: ۱۲۴۷/۲؛ نیز رک: ابن عربشاه: ۴۴؛ سمرقندی: ۱۰۱۲/۲؛ حافظ ابرو: ۱۰۲۵/۲-۱۰۲۳؛ ابن قباد: ۲۲۶).

۹- ناامیدی تیمور از یافتن اسکندر و واگذاری حکومت آمل به مرعشیان به سبب دشمنی میان آن‌ها و چلاویان (یزدی: ۱۲۴۹/۲-۱۲۴۷؛ نیز رک: حافظ ابرو: ۱۰۲۵/۲-۱۰۲۳؛ سمرقندی: ۱۰۱۴/۲-۱۰۱۲؛ میرخواند: ۱۱۱۷).

۱۰- منابع تیموری وقوع شورش اسکندر را در سال ۸۰۶ ه.ق می‌دانند (یزدی: ۱۲۳۵/۲، ۱۲۴۱-۱۲۴۰؛ حافظ ابرو: ۱۰۱۷/۲، ۱۰۲۲-۱۰۲۱؛ سمرقندی: ۹۹۳/۲، ۱۰۰۷؛ نطنزی: ۲۹۰؛ میرخواند: ۱۱۱۵؛ خواندمیر: ۵۲۰/۳؛ تتوی و قزوینی: ۴۹۷۳/۷-۴۹۷۱؛ حسینی منشی: ۳۷۲).

## وجه افتراق مرعشی با مورخان تیموری

۱- مرعشی، اعتقادی به تصرف فیروز کوه در مرحله اول حمله تیمور ندارد (مرعشی: ۴۴۳).

۲- با وجود تأکید مورخان تیموری بر نامشخص بودن سرنوشت اسکندر، مرعشی از قتل وی در جنگل‌های کلاردشت و بردن سرش نزد تیمور خبر می‌دهد (مرعشی: ۴۴۵؛ نیز رک: گیلانی: ۵۳).

۳- از دیدگاه مرعشی، تیمور دستور فرستادن سر اسکندر نزد حسین کیا در فیروز کوه را داد، همین امر موجب تصرف قلعه فیروز کوه بدون جنگ گردید (مرعشی: ۴۴۵؛ مجلد: ۱۲۴).

۴- مرعشی، وقوع شورش و قتل اسکندر را در سال ۸۰۵ ه. ق می‌داند (مرعشی: ۴۴۶). او هیچ اشاره‌ای به طول مدت شورش اسکندر نمی‌کند، در حالی که این روی داد از رمضان تا اواخر ذی‌قعدة ۸۰۶ ه. ق زمان برد.

مرعشی به دلیل عداوت شدید با چلاویان به خوانندگانش چنین القا می‌نماید که اسکندر جایگاه چندانی در جامعه نداشت، در حالی که شدت عمل تیمور و فرماندهانش در تنبیه مردم مازندران به دلیل همراهی با شورش اسکندر تا حدی بود (آملی: ۲۰۵) که دو قرن و نیم بعد (۱۰۵۶ ه. ق) هم‌چنان در گفتار مردم در قالب یک ضرب‌المثل به کار می‌رفت (گیلانی: ۵۶). به علاوه تلاش مرعشیان برای سرکوب اسکندر و ترساندن تیمور از قدرت یافتن وی، خلاف سخنان مرعشی را نشان می‌دهد. او که پیامدهای زیان‌بار واقعه ماهانه‌سر و سقوط مرعشیان را ثبت کرد، این بار هیچ اشاره‌ای حتی گذرا به اوضاع منطقه نمی‌کند. به احتمال به این خاطر که در صورت آشکار شدن موضوع، سادات مرعشی به سبب همکاری با تیمور مورد سرزنش قرار می‌گرفتند.

بدین ترتیب با سرکوب شورش اسکندر، حکومت آمل بار دیگر به مرعشیان واگذار شد و فرزندان اسکندر بعد از مرگ تیمور (۸۰۷ ه. ق) کوهستان‌های فیروز کوه و دماوند را تحت اختیار خود درآوردند (ابن قباد: ۲۳؛ گیلانی: ۵۳؛ برزگر: ۳۶۳/۲).

## سخن پایانی

با روی کرد تطبیقی منابع تیموری و مرعشی زوایای مختلف و گاه متفاوتی در باره شخصیت اسکندر چلاوی آشکار می‌گردد. منابع گرچه در برخی از موارد، مطالب مشابه‌ای در این مورد دارند، اما در بسیاری از جهات، به‌ویژه در زمینه نقش اسکندر در سقوط مرعشیان و پیامدهای آن با یک‌دیگر تناقضاتی دارند.

نوشته‌های مورخان تیموری به دلایل مختلف از جمله فاصله زمانی اندک با وقایع، حضور در صحنه روی دادها و عدم تعصبات قومی، به واقعیت نزدیک‌ترند. آن‌ها به دور از غرض‌ورزی به کشتار مردم، غارت مناطق، نقاط ضعف سپاه ترک در آشنا بودن با جغرافیای طبیعی مازندران و... اشاره می‌کنند، اما مرعشی به دلیل تعصبات خانوادگی، سادات مرعشی را منزله از هر نوع خطا جلوه می‌دهد و عامل همه بدبختی‌های مردم منطقه را خاندان چلاوی معرفی می‌نماید. همین نگاه متعصبانه سبب خدشه‌دار شدن تاریخ‌نگاری او می‌شود. بسیاری از مورخان و پژوهشگران نیز با استناد به مرعشی به قضاوت درباره اسکندر چلاوی پرداختند که موجب اعتبار اندک پژوهش‌های آن‌ها می‌شود.

## کتاب‌نامه

- ۱- آژند، یعقوب (۱۳۸۴)، ایلخانان، مولی، تهران.
- ۲- آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳- ابن عرب‌شاه، احمد بن محمد (۱۳۸۱)، زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- ابن قبادالحسینی، خورشاه (۱۳۷۹)، تاریخ ایلچی نظام‌شاه، مصحح محمدرضا نصیری و کوئیچی هاندها، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۵- بارتولد، و.و.و. (۱۳۷۵)، جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، ترجمه لیلا ربن‌شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۶- برزگر، اردشیر (۱۳۸۰)، تاریخ تبرستان، ۳ جلد، تصحیح و پژوهش محمدشکری فومشی، تهران: رسانش.



۷- پطروشفسکی، ای.پ. (۱۳۵۱)، نهضت سرداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، چ ۴، تهران: پیام.

۸- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، ۸ جلد، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی.

۹- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله چلبی (۱۳۷۶)، ترجمه تقویم التواریخ، مترجم ناشناخته، مصحح میرهاشم محدث، تهران: احیاء کتاب.

۱۰- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰)، زبده التواریخ، ۴ جلد، مصحح سید کمال حاج سیدجوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۱- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵)، ریاض الفردوس خانی، مصحح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

۱۲- خوفی، فصیح الدین احمد بن جلال الدین محمد (۱۳۳۹ش)، مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ، مشهد: کتاب فروشی باستان.

۱۳- خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السیر، ۴ جلد، تهران: خیام.

۱۴- رایینو، ه.ل. (۱۳۱۹)، دودمان علوی در مازندران، ترجمه سید محمد طاهری شهاب، بی جا: بی نا.

۱۵- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۳)، سفرنامه مازندران و استراباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۶- روحانی، سید کاظم (۱۳۶۹)، انعکاس نهضت سرداران در جهان اسلام، کیهان اندیشه، ش ۳۰، خرداد و تیر، ۱۲۰-۹۵.

۱۷- ساسان پور، شهرزاد (۱۳۸۰)، گذری بر حکومت محلی سادات مرعشی مازندران، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۴۶ و ۴۷، مرداد و شهریور، ۴۴-۴۱.

۱۸- سلطان هاشم میرزا، زبور آل داوود (۱۳۷۹)، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب.

۱۹- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳)، مطلع سعیدین و مجمع بحرین، ۴ جلد، مصحح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۰- شامی، نظام الدین (۱۳۶۳)، ظفرنامه تیموری، مصحح پناهی سمنانی، تهران: بامداد.

۲۱- شبانکاره ای، محمد بن علی (۱۳۸۱)، مجمع الانساب، ۲ جلد، مصحح میرهاشم محدث، تهران: امیر کبیر.

۲۲- کتبی، محمود (۱۳۶۴)، تاریخ آل مظفر، مصحح عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر.

۲۳- گیلانی، شیخ علی (۱۳۵۲)، تاریخ مازندران، مصحح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۲۴- مجد، مصطفی (۱۳۸۰)، مرعشیان در تاریخ ایران، تهران: رسانش.

- ۲۵- مرعشی، سیدظهیرالدین (۱۳۶۳)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح برنهارد دارن، مقدمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- ۲۶- میرجعفری، حسین (۱۳۸۳)، حمله تیمور به مازندران و عوامل سقوط مرعشیان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش ۳۶ و ۳۷، بهار و تابستان، ۱۷-۳۶.
- ۲۷- میرخواند، محمدبن خاوندشاه بلخی (۱۳۷۳)، روضه الصفا، تلخیص عباس زریاب خویی، تهران: علمی.
- ۲۸- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳)، منتخب التواریخ معینی، مصحح پروین استخری، تهران: اساطیر.
- ۲۹- وحید قزوینی، میرزامحمدطاهر (۱۳۸۳)، تاریخ جهان‌آرای عباسی، تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۳۰- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷)، مصحح سیدسعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، ۲ جلد، تهران: کتاب‌خانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

## علل و زمینه‌های مهاجرت علویان به تبرستان

نبی‌اله باقری‌زاد گنجی \*

### چکیده

سرزمین تبرستان با ویژگی‌های جغرافیایی و طبیعی خود گرچه ورود اعراب را به این منطقه دشوار ساخته بود، اما همین ویژگی عاملی اساسی در جذب افراد و گروه‌هایی شد که به دلایلی با هیئت حاکمه زمان خود به مخالفت برخاسته بودند. علویان از جمله گروه‌هایی بودند که به دلایلی از جمله مسئله خلافت با امویان و عباسیان درگیری داشتند، عمده این درگیری‌ها که به شکست علویان انجامید، سبب شد که آنان مجبور به مهاجرت شوند منطقه تبرستان با توجه به ویژگی‌های طبیعی، دوری از مرکز خلافت و نارضایتی از حضور والیان عرب خصوصاً در عصر عباسی موقعیت ممتازی پیدا کرد. تحقیق حاضر بر آن است تا علل و زمینه‌های ورود علویان به تبرستان را از دو بعد عوامل درونی و بیرونی بررسی کند، هرچند که این دو عامل به طور مجزاً بررسی نشده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** علویان، تبرستان، اعراب مسلمان، زیدیه، دیلم

## مقدمه

اولین نشانه‌های حضور اعراب در تبرستان به سال ۲۲ هجری در دوره خلیفه دوم بازمی‌گردد. در دوره خلافت عثمان، سعید بن عاص به دشت تبرستان حمله کرد و توانست رویان و دماوند را فتح کند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۲۶). نکته مهم در هر دو لشکرکشی که منجر به ورود اعراب به تبرستان شد، ورود به صلح اعراب بوده است. مسلماً دوری تبرستان از مرکز خلافت، وجود موانع طبیعی و دل‌بستگی به دین زرتشتی از عواملی بود که ورود و حضور اعراب را به منطقه تبرستان به شکل مفتوح‌العنوه منتفی می‌ساخت.

در زمان امویان معاویه، مصقله بن هبیره را بر تبرستان گماشت (همان). سلیمان بن عبدالملک در زمان خلافت خود، یزید بن مهلب را بر عراق گمارد. یزید در راه خراسان و جرجان برای «تحصیل اموال» به تبرستان رفت و طی جنگ با اسپهبد تبرستان با او بر هفت هزار درهم صلح کرد و توانست مازندران و رویان را فتح کند (همان: ۳۲۸). مسئله فتح به صلح که در دوره خلفای راشدین درباره تبرستان مطرح بود در سراسر دوره امویان نیز جریان داشت.

اعراب مسلمان در زمان منصور عباسی، به تبرستان لشکرکشی کرده، توانستند آن را فتح کنند (همان: ۳۳۰). یعقوبی این فتح را به سال ۱۴۲ هجری ذکر کرده است (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۳۶۳/۲). مسلماً ورود اعراب به تبرستان طی دوره خلفای راشدین، امویان و بنی عباس زمینه را برای نشر اسلام در این سرزمین فراهم ساخت. برای فتوحات مسلمانان در صدر اسلام انگیزه دینی را عاملی اساسی در گسترش فتوحات می‌توان به حساب آورد، اما مسلماً این انگیزه در عصر اموی و عباسی جای خود را به عوامل دیگری به ویژه علل اقتصادی داده بود. از این رهگذر می‌توان عامل و انگیزه اصلی فتوحات مسلمانان در عصر اموی و عباسی را همان کسب غنایم و به دست آوردن منابع مالی جدید دانست. بی‌شک اگر فکر واقعی آن‌ها رونق اسلام بود با برداشتن خراج از مردم بومی پیشرفت این کار را فراهم می‌کردند. همراه ورود اعراب مسلمان به تبرستان، این سرزمین شاهد حضور گروه‌های متعددی از علویان در خود، اما قطعاً با انگیزه‌های متفاوت بود؛ حضور آن‌ها در

تبرستان نه به دلیل اقتصادی، بلکه به دلایل کاملاً سیاسی و مذهبی بود. هرچند نشانه‌هایی از حضور علویان در تبرستان در عصر اموی و قبل از آن در دست نیست، اما در عصر عباسی این حضور رو به افزایش نهاد و شاخه‌های مختلف علوی خصوصاً علویان زیدی مذهب در این منطقه به فعالیت پرداخته‌اند. از این رو تحقیق حاضر در پی آن است که ضمن معرفی مراحل ورود علویان به تبرستان به دلایل و انگیزه‌های ورود آن‌ها نیز بپردازد.

### علل مهاجرت علویان به تبرستان

در بررسی علل مهاجرت علویان به تبرستان باید به سلسله حوادث به وجود آمده در حوزه عربی خلافت که رقابت بین امویان و عباسیان با علویان را سبب شد، اشاره کرد. مسلماً نقطه آغازین این رقابت را باید همان جریان سقیفه دانست؛ رقابتی که با گذر زمان غبار فراموشی و کهنگی به خود نگرفته، هر بار تحت تأثیر عاملی و به اشکال گوناگون ظهور و بروز یافته است. اما با روی کار آمدن امویان به عنوان خلفای جامعه اسلامی که سرزمین‌های اسلامی را به زیر سلطه خود درآورده بودند، رقابت بین آنان و علویان شکل جدیدی به خود گرفت؛ بدین معنی که رقیب اموی با داشتن مقام خلافت و جغرافیای حکومتی با علویانی به رقابت پرداخت که سرزمین و قلمرویی مستقل در اختیار نداشته‌اند. از این رو، در صورت اختلاف بین آن‌ها این شخص علوی بود که می‌بایست سرزمین و فضایی برای مقابله و احیاناً ادامه زندگی فراهم سازد. مسئله مهاجرت از این زمان موضوعیت پیدا می‌کند که مهاجرت به ایران از گزینه‌های اصلی این جریان بود.

در ابتدا لازم است تا شیوه مقابله علویان با امویان و عباسیان به عنوان عنصری مهم در بحث مهاجرت روشن شود؛ به دنبال برکناری امام حسن (ع) از خلافت و در پی آن قدرت یافتن معاویه، دو جهت اصلی در شیوه مقابله علویان با رقبای خود مطرح بود:

شاخه‌ایی که با پیروی از استراتژی امام حسن (ع) سیاست تهاجم را کنار گذاشته، به استراتژی نرمش و تدافع روی آورد (ولوی، ۱۳۸۰: ۱۵۷). امام حسن (ع) مصلحت

را در ترک مخاصمه دید تا فرصت بهره‌برداری از حربه‌های نو را فراهم آورد. هر چند این سیاست در واقعۀ کربلا به شکل نظامی آن بروز کرد. اما بعد از این واقعه این سیاست با جدیت تمام از سوی امام سجاد(ع) و ائمهٔ بعدی ادامه یافت. این نوع مقابله که می‌توان از آن به «قیام به قلم» یاد کرد، برای ائمهٔ شیعه این فرصت را فراهم آورد تا بتوانند به فعالیت‌های فرهنگی بپردازند و اقدامات آن‌ها به مقابله نظامی با حاکمیت وقت نینجامد، بنابراین مسئلهٔ مهاجرت و ترک وطن برای این دسته از علویان - جز امام رضا(ع) - موضوعیت پیدا نکرد.

شاخهٔ دوم که زیدبن علی را می‌توان بزرگ‌ترین نمایندهٔ این جریان دانست، با پیروی از سیاست تهاجم و تفکر «قیام بالسيف» زمینهٔ مقابله خود با حاکمیت وقت را فراهم آورد که نتیجهٔ آن کشته شدن سران آن و ترک وطن و مهاجرت به دیگر سرزمین‌ها بود. بنابراین عمدهٔ علویانی که به مهاجرت دست زدند، آنانی بودند که از تفکرات زید تأثیر پذیرفته بودند و از شاخهٔ علویان زیدی به شمار می‌آمدند.

با وجود تمامی فشارهایی که به علویان و شیعیان در دورهٔ امویان وارد آمده بود، اما تقریباً تا سال‌های پایانی دولت اموی قیامی علیه آنان از سوی علویان صورت نگرفت. شاید بارزترین این قیام‌ها قیام «زیدبن علی» در کوفه باشد، فرزندش «یحیی» نیز با همان انگیزهٔ پدر به مقابله با امویان پرداخت. اقدام یحیی در مهاجرت به ایران را از اولین نشانه‌های مهاجرت علویان به ایران می‌توان دانست و بعد از او راه مهاجرت به ایران گشوده شد.

مدتی بعد یکی از طالبیان به نام «عبدالله بن معاویه» خلع بنی‌امیه از خلافت و بیعت با یک شخصیت هاشمی را که برگزیدهٔ آل هاشم باشد تبلیغ می‌کرد و شعار او «الرضا من آل محمد» بود. او که در آغاز مردم را به یک شخصیت برگزیده از آل هاشم فرامی‌خواند با به‌دست آوردن قدرت، مردم را مستقیماً به بیعت خود می‌خواند. حرکت عبدالله بن معاویه تا حدود زیادی به نشر افکار شیعی در ایران می‌توانست کمک کند. آمدن او به ایران که با اشارهٔ بعضی از مردم کوفه در رفتن به شرق و فارس صورت گرفته، نشانهٔ وجود زمینه‌ای برای نشر افکار شیعی بود،

زمینه دیگری برای مهاجرت عده‌ای از بنی‌هاشم به اصفهان را فراهم ساخته است (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ۱۵۷).

بدون شک تمایل ایرانیان به ائمه شیعه با حوادث عصر خلفای اموی ارتباط تنگاتنگ دارد؛ حوادثی از قبیل حادثه کربلا، واقعه حرّه و سوزاندن کعبه نمونه بارزی از عواملی است که سبب شد تا ایرانیان که در عراق اکثریت داشتند، نمی‌توانستند از آن خشنود باشند و به همکاری همراهی با کسانی می‌پرداختند که به مخالفت با دولت اموی برمی‌خاستند. در واقع هدف عمده ایرانیان از این ارتباط آن بود که بنیاد دولت اموی و در آینده دولت عباسی به دست علویان کنده شود تا ایران به استقلال خود برگردد، به ویژه دیلمیان که دشمنی شدیدی با اعراب داشته، آرزو می‌کردند که بنیاد خلافت اسلامی به هر دستی برانداخته شود (کسروی، ۱۳۵۳: ۳۴).

از این زمان به بعد ایران پناهگاه مخالفان حکومت رسمی شده بود و مسلماً تبرستان یکی از گزینه‌های مناسبی بود که می‌توانست مخالفان بسیاری خصوصاً از علویان را به سمت خود جذب کند. علویان نیز با اطلاع از دلیری و مردانگی دیلمیان این فرصت را غنیمت شمرده، رو به سوی تبرستان و دیلم نهادند.

با توجه به این که علویان و خصوصاً شیعیان حسنی در پیروزی نهضت عباسیان نقش بارزی داشتند، انتظار داشتند که پس از پیروزی سهم به‌سزایی در امور سیاسی داشته باشند، اما با وجود این انتظار عباسیان از همان آغاز نسبت به آنان خشونت نشان داده، در قلع و قمع آنان از هیچ تلاشی دریغ نکردند. این فشارها که از زمان منصور آغاز شده بود. در دوره متوکل به اوج رسید. از آنجایی که علویان فریب خورده بودند، عباسیان را غاصب حق خود می‌شمردند. بنابراین کشمکش بین آنها از همان آغاز خلافت عباسیان شروع شد؛ بارزترین نمونه این تفکر را می‌توان در قیام «محمد نفس زکیه» یافت. او خلافت را حق خود می‌دانست، او که در «شورای ابواء» مرکب از عباسیان و علویان پیش از نهضت عباسیان به عنوان خلافت دست یافته بود، با رسیدن عباسیان به منصب خلافت، مخالفت خود را از همان آغاز با عدم حضور به نزد سفاح و منصور - که با محمد در شورای ابواء بیعت کرده بودند -

نشان داد (اصفهانی، همان: ۱۸۵؛ ابن الطقطقی، ۱۴۱۸: ۱۶۲). او حتی فرزندش را به مصر فرستاد تا برای او و خلافتش دعوت و تبلیغ کند (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۵/۵۲۲).

سفاح و منصور سعی داشتند که مبانی حکومت خود را با تسلیم محمد و برادرش ابراهیم تحکیم بخشند، که البته این درگیری با کشته شدن محمد و ابراهیم به سال ۱۴۵ به پایان رسید. با وجود عدم موفق نشدن محمد نفس زکیه و ناکام ماندن قیام او عباسیان از نتایج این قیام در امان نماندند، زیرا محمد گروهی از مبلغان خود را به ولایات فرستاده بود و آنان توانستند موفقیت‌های چشم‌گیری به دست آورند.

حرکت دیگری که در راستای کسب خلافت علویان در دوره عباسیان صورت گرفت، قیام «حسین بن علی» (شهید فخر) بود. او از مدت‌ها پیش در صدد به دست آوردن خلافت بود و آن را حق خاندان علوی می‌دانست، بنابراین در پی ظلم و ستم هادی، خلیفه عباسی، قیام خود را در مدینه آغاز کرد که این قیام در منطقه فخر از سپاه عباسی در هم شکست و خود او نیز به قتل رسید (اصفهانی، همان: ۳۶). تلاش علویان برای به دست گرفتن خلافت یک بار دیگر ناکام ماند.

از مجموع آنچه که گفته شد چنین برمی‌آید که مسئله خلافت مهم‌ترین عامل اختلاف بین علویان با امویان و عباسیان بود که در اواخر خلافت امویان به درگیری نظامی انجامید، با شدت بیش‌تری در دوره عباسیان به حرکت خود ادامه داد. عمده این قیام‌ها که با شکست روبه‌رو شده بود، محکوم به عقب‌نشینی و فرار از منطقه عربی خلافت به اطراف بود. از آن پس این زمان به بعد شاهد حضور هرچه بیش‌تر علویان در ایران را به‌ویژه در مناطقی چون قم، ری، خراسان و تبرستان شاهد هستیم. ورود «یحیی بن عبدالله» برادر نفس زکیه به تبرستان از اولین نشانه‌های حضور رسمی علویان به این منطقه به‌شمار می‌رود. او که داعی برادرش محمد در ری و تبرستان بود با شکست قیام شهید فخر به همراه گروهی از یاران زیدی خود به سال ۱۷۵ به دیلم روی آورد (یعقوبی، همان: ۴۱۲/۲).

هرچند حضور یحیی بن عبدالله در شرق و مرکز تبرستان با استقبال روبه‌رو نشد، اما او با حمایت حاکم جُستانی دیلم توانست عده بسیاری را به بیعت با خود فراخواند. فعالیت یحیی بن عبدالله در جذب مردم دیلم به منزله شورش علیه خلافت



عباسی تلقی می‌شد. از این رو فضل بن یحیی برمکی مأموریت یافت تا شورش او را بخواباند. فضل توانست حاکم جستانی دیلم را به قطع حمایت از یحیی راضی گرداند. یحیی به ناچار تسلیم فضل شد و به نزد هارون الرشید رفت (اصفهانی، همان: ۳۸۸). با وجود امان‌نامه‌ایی که هارون برای یحیی نوشته بود، ولی مدتی بعد او را به قتل رساند. اما قتل او نه تنها از نفوذ علویان در دیلم و گیلان نکاست، بلکه زمینه‌ی مناسبی را برای تأسیس اولین دولت مستقل شیعی در قلمرو خلافت عباسی، یعنی علویان تبرستان فراهم ساخت.

بر اساس نظر مادلونگ از آنجایی که مردم دیلم در این زمان هنوز به کیش اسلام نپیوسته بودند، چندان مشخص نیست که اقامت کوتاه یحیی در این منطقه پیش از آن که به فضل بن یحیی برمکی تسلیم شود موجب نفوذ فعال کیش زیدی در این ناحیه شده باشد (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۴۱). اما با توجه به این که مردم دیلم با شور و شوق دعوتش را پذیرفتند و با وی بیعت کردند و او را فرمان‌روای دیلم خواندند (طبری، ۱۳۸۷: ۲۴۲/۸) می‌توان فعالیت یحیی را در این منطقه به منزله‌ی معرفی مذهب زیدی در برابر دعوت عباسیان دانست. و مأموریت یافتن شخص مهمی چون فضل بن یحیی در این راستا نیز دلیل قاطعی بر این مسئله است که حضور یحیی در دیلم به سود عباسیان نبود، خصوصاً که یحیی را در این سفر گروهی از زیدیه همراهی می‌کردند که از آن جمله می‌توان به حسن بن صالح اشاره کرد که از مذهب زیدی «بتری» پیروی می‌کرد (اصفهانی، همان: ۳۹۲).

یحیی بن عبدالله نتوانست در دیلم بنای نهضتی را پی‌ریزی کند. ابوالفرج اصفهانی دلیل این امر را صمیمیت و وفادار شدن یاران و همراهان یحیی می‌داند و این که اصحابش با او اختلاف بسیار داشتند (همان: ۳۹۳). شاید بنای سخن مادلونگ بر این که معتقد است یحیی موفق به نفوذ «فعال» کیش زیدی در این منطقه نشد، بر این اساس باشد.

حرکت یحیی بن عبدالله که می‌توان آن را اولین قیام شیعی در دیلم و سرآغاز مهاجرت سادات به این دیار دانست، نخست نشان داد که منطقه‌ی دیلم از نظر جغرافیایی و سیاسی می‌توانست برای یک نهضت شیعی آمادگی داشته باشد

(جعفریان، ۱۳۸۶: ۲۳۵)؛ امری که کم‌تر از هشتاد سال پس از یحیی با موفقیت انجام گرفت. دیگر این که تعدادی از علویان در تبرستان حضور داشتند و این که دیلمیان توجهی خاص به این افراد داشتند و عاملی که سبب وحدت بین آنان می‌شد همان دشمن مشترک، یعنی خلافت عباسی بود.

فعالیت مأمون به منظور نزدیکی به علویان که منجر به مسافرت امام رضا(ع) از مدینه به خراسان شد، باعث شد تا عده‌ای از سادات به طرف ایران روی آورند. میرظهیرالدین مرعشی این سادات را یک دسته ۲۱ نفری می‌داند که وقتی به ری رسیدند از شهادت امام رضا(ع) مطلع شدند، بنابراین برای حفظ جان خود به کوهستان دیلم و تبرستان پناه بردند (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲۷). علاوه بر این علویانی نیز امام رضا(ع) را در سفر خراسان همراهی کرده بودند (شیخ مفید، ۱۴۱۴: ۲۵۹) که بعد از شهادت ایشان به اطراف از جمله تبرستان پراکنده شدند. در این پناهندگی شیوه زندگی و حُسن سلوک آنان سبب جذب و گرایش مردم به آنان شد؛ ابن اسفندیار در این باره می‌گوید: «به هر وقت، ساداتی را که به نواحی ایشان نشسته بودند می‌دیدند، زهد و علم و ورع ایشان را اعتقاد می‌کردند و می‌گفتند: آنچه سیرت مسلمانی است با سادات است» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۸).

علاوه بر این باید به این نکته اشاره کرد که چون خاندان‌های محلی مازندران (اسپهبدان مازندران) بنا به گفته میرظهیرالدین مرعشی «در اوایل که اسلام قبول کرده بودند شیعه بودند و با اولاد رسول علیه السلام حُسن اعتقاد داشتند، سادات را در این ملک مُقام آسان‌تر بود» (مرعشی، همان: ۱۲۷). بنابر گفته مولانا اولیاءالله آملی «بنا بر آن که اصفهبدان مازندران و ملوک باوند از قدیم الأیام که در اسلام درآمدند متشیع بودند و معتقد سادات و ایشان هیچ وقتی جز امامی المذهب نبوده‌اند، سادات را در این ملک مقام بهتر از جای‌های دیگر بودی» (اولیاءالله آملی، ۱۳۴۸: ۸۴). باید پذیرفت که یک سوی حضور علویان در تبرستان به پذیرش مردم و حاکمان محلی برمی‌گردد و دلیل اصلی آن - همان‌طور که قبلاً گفتیم - وجود دشمن مشترک، یعنی خلافت عباسی بود.

گرچه می‌توان برخورد مسالمت آمیز مأمون را با علویان دلیل حضور آنان در ایران دانست، اما این معادله چندان به طول نینجامید و در دوره متوکل آنچه که سبب پناهندگی علویان به ایران شد، سخت‌گیری شدید متوکل نسبت به علویان بود. ابن‌اسفندیار در این باره می‌گوید: «چون متوکل به خلافت نشست هم‌چنان که کسی را به هوس شکار و سایر ملاهی میل باشد او را میل بدان بود که سادات آل رسول را هلاک کند» (ابن‌اسفندیار، همان: ۲۲۴).

هرچند سخت‌گیری‌های عصر متوکل امکان هرگونه مخالفتی را از علویان گرفته بود، اما مرگ متوکل این فرصت را برای علویان فراهم آورد تا به قیام دست بزنند. از این رو بعد از خلافت کوتاه مدت منتصر و در دوره مستعین «یحیی بن عمر» به سال ۲۴۹ هجری در کوفه قیام کرد. او که به «الرضا من آل محمد» دعوت می‌کرد خلافت را حق خود می‌دانست (اصفهانی، همان: ۵۰۶). قیام او رامحمدبن عبدالله بن طاهر سرکوب کرد. او بر مذهب زیدی بود و ادعای امامت داشت و از این که او را در گیلان یحیی می‌خواندند (مرعشی، همان: ۱۲۷) چنین برمی‌آید که او فعالیت‌هایی هرچند غیر مستقیم در گیلان داشت. دلیل دیگر این مدعا پناهندگی سادات علوی و یاران یحیی به ری، تبرستان و دیلم در پی سرکوب قیام او است (برزگر، ۱۳۸۰: ۱۷۵).

از طرفی واگذاری منطقه کلار و چالوس به عنوان اقطاع به محمدبن عبدالله بن طاهر دلیل بر این نکته است که یحیی در این مناطق فعالیت‌هایی داشته است؛ خلیفه عباسی خواسته بود با این انتصاب مانع فعالیت پیروان یحیی در این منطقه گردد و در عوض به نشر مذهب موافق خلافت عباسی از طریق طاهریان سنی مذهب پردازد. اما واقعیت این است که این انتصاب نه تنها برای طاهریان سودی نداشت، زنگ خطری برای خلافت عباسی به حساب می‌آمد؛ از آن رو که قتل یحیی بن عمر کینه شدید علویان را نسبت به آن‌ها در پی داشته است. چنان که ابن‌اسفندیار می‌گوید: «طالبیه با اولاد طاهربن‌الحسین همیشه بد بودند به سبب کشتن محمدبن عبدالله طاهر یحیی بن عمر رضی‌الله عنه را به کوفه» (ابن‌اسفندیار، همان: ۲۳۸). بنابراین اگر تاکنون دشمنی با خلافت عباسی عامل وحدت علویان و سران تبرستان بود از این

زمان به بعد دشمنی با طاهریان نیز بر آن افزوده شد و طبیعی بود که علویان در صورت شورش مردم تبرستان و دیلم علیه طاهریان، با توجه به این دشمنی به کمک آنان بشتابند.

اکثر حکامی که در دوره عباسیان بر تبرستان و دیلم حکم‌رانی می‌کردند، از ظلم و تعدی بر مردم دریغ نمی‌کردند، این مسئله بعد از قیام یحیی بن عمر که سبب پناه آوردن عده‌ای از علویان به تبرستان شد، وضعیت بحرانی به خود گرفت. سلیمان بن عبدالله که کارگزار طاهریان در تبرستان بود، محمد بن اوس را بر تبرستان گماشت. انتصاب محمد بن اوس که با انگیزه‌های سیاسی و مذهبی صورت گرفته بود، نشان از رقابت خاندان‌های ایرانی برای کسب قدرت بود که متأسفانه از سوی دستگاه خلافت عباسی رهبری می‌شد. «عمده مأموریت محمد بن اوس با توجه به گسترش نفوذ علویان و توجه عامه مردم به آنان، معطوف به جلوگیری از دعوت شیعیان از یک سو و مبارزه با قدرت روزافزون صفاریان از سوی دیگر بود» (خضری، ۱۳۷۹: ۱۰۰).

محمد بن اوس با افزایش مالیات و با تملک اراضی بسیاری، موجبات نارضایتی مردم غرب تبرستان را فراهم آورد که این مسئله عکس‌العمل ملوک کلار و چالوس را در پی داشت. آن چه که در این مقطع قابل بررسی است این که تمایل مردم تبرستان و حتی حاکمان محلی آن به سادات علوی، چهره حقیقی به خود می‌گیرد و نقش فعال و بارز آنان در این منطقه شروع می‌شود. ناراضیان از حاکمیت محمد بن اوس برای دفع ستم او به دور یکی از سادات به نام محمد بن ابراهیم جمع شده، از او خواستند که رهبری قیام آن‌ها را بر عهده بگیرد (ابن اسفندیار، همان: ۲۲۸). محمد بن ابراهیم عدم توانایی و آمادگی خود را برای همراهی و رهبری قیام با بیان این که اهلیت این کار را ندارد، اعلام می‌کند. از این رو معترضان را به حسن بن زید که در ری حضور داشت، فراخواند و از او به عنوان شخصی شجاع، عالم و با تجربه جنگی یاد می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد که حسن بن زید را به رهبری قیام خود برگزینند (مرعشی، همان: ۱۲۹). مسلماً بد سیرتی حکام طاهری و در برابر آن سابقه حسن سیرت سادات علوی طی چند دهه در تبرستان و دیلم می‌توانست انگیزه کافی

برای معترضان باشد که از آنان برای رهبری قیام یاری بخواهند. در کنار آن خواست و ارادهٔ مردم و روحیهٔ عدالت‌خواهی آن‌ها از انگیزه‌های اصلی ورود سادات علوی به تبرستان به‌شمار می‌رود.

در واقع «جذب نیرو برای قیام علیه دستگاه خلافت از دلایل مهاجرت علویان به مناطقی مثل تبرستان بود» (جعفریان، همان: ۲۳۴) و علویان با اطلاع از این مسئله «برای زمینه‌سازی نهضت تا نیمهٔ قرن سوم هجری اعتماد عمومی مردم را نسبت به خویش جلب و تکیه‌گاه و پیوندهای اجتماعی مستحکمی به وجود آورده بودند» (خلعت‌بری لیمایی، ۱۳۸۲: ۱۸). از این رو، وقتی نیاز بود که مردم بخش‌های مختلف رویان در مقابل دشمن مشترک خویش، طاهریان، دست اتحاد به یک‌دیگر بدهند، نقش بی‌بدیل علویان به مثابه عامل وحدت‌دهنده ایشان آشکار گردید. به‌نظر می‌رسد که «مردم در این حرکت بیش‌تر انگیزهٔ سیاسی داشتند و با دست‌یابی به وحدت، رهایی از ستم مضاعف طاهریان، دفع سلطهٔ ایشان، کسب استقلال و نیل به عدالت اجتماعی را تعقیب می‌کردند» (همان: ۱۹).

از آن‌جا که تقاضای اصلی معترضان از محمدبن ابراهیم دفع ظلم و اجرای عدالت بوده، حسن‌بن زید به درخواست کسانی که از طرف محمدبن ابراهیم برای به‌دست گرفتن رهبری معترضان به ری آمده بودند، بی‌درنگ پاسخ مثبت داد؛ درخواستی که آنان سال‌ها برای آن برنامه‌ریزی و تبلیغ کرده بودند. با آمدن حسن‌بن زید به تبرستان مردم رویان و کلار و چالوس به تاریخ ۲۵ رمضان سال ۲۵۰ هجری در روستای «سعیدآباد» در نزدیکی کلار با حسن‌بن زید بر اقامهٔ کتاب خدا و سنت رسول خدا و امر به معروف و نهی از منکر بیعت کردند (مرعشی، همان: ۱۳۰).

ورود حسن‌بن زید به منطقهٔ رویان را می‌توان گامی بسیار مهم و اساسی در هرچه بیش‌تر علویان به تبرستان و ترویج تشیع زیدی در این مناطق دانست؛ او بعد از تسلط بر تبرستان برای تبیین حکومت دینی خود مبلغان و داعیانی را به شهرهای اطراف روانه کرد تا مردم را به قیام و نهضت او دعوت کنند (اصفهانی، همان: ۴۹۰) و هم‌چنین کارگزارانی را برای شهرهای مختلف انتخاب کرد (ابن‌اسفندیار، همان: ۲۴۰).

پایه‌گذاری حکومت علویان تبرستان وحشتی خاص در بغداد به وجود آورد، از آن رو که قیام‌های متعددی توسط علویان در این ایام علیه خلافت عباسی صورت گرفته بود. یحیی بن عمر در کوفه قیام کرد که قتل او تأثیر روانی شدیدی در بین مردم به جای گذاشت؛ محمد بن جعفر علوی در ری به سال ۲۵۰ هجری و احمد بن عیسی در ری با دعوت به الرضا من آل محمد و حسین بن محمد معروف به کرکی در قزوین با بیرون راندن عامل خلیفه از آن‌جا دست به قیام زدند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۵۵۸/۲). واز این بین تأسیس دولتی زیدی در حوزه جهان اسلام با توجه به وضعیت بحرانی دستگاه خلافت که غلبه امیران ترک بر آن، نمونه بارز آن بود، در نزد خلفای عباسی تهدیدی اساسی به شمار می‌رفت.

با تأسیس دولت زیدی علویان تبرستان و با توجه به تبلیغات مذهبی بانیان آن علاوه بر این که مردم این منطقه به کیش زیدی درآمدند، از طرفی دیگر سبب جذب دیگر علویان و سادات از سراسر جهان اسلام به این منطقه شد. چنان که به سال ۲۵۲ هجری در پی مساعدت جُستان بن وهسودان، امیر دیلم، سادات و علویان از حجاز و شام و عراق به تبرستان روی آوردند. ابن اسفندیار می‌نویسد: «در این وقت، به عدد اوراق اشجار، سادات علویه و بنو هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند. در حق همه مبرّت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت پای در رکاب آوردی، سی صد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد او بودند» (ابن اسفندیار، همان: ۲۴۳).

با روی کار آمدن ناصر کبیر روند پذیرش تشیع زیدی سرعت گرفت. او که سال‌ها به تبلیغ مذهب زیدی در غرب تبرستان و گیلان پرداخته بود، با به دست گرفتن قدرت به سال ۳۰۱ هجری توانست خود را به عنوان یکی از ائمه زیدی مطرح سازد.

### نتیجه

گرچه حضور اولیه اعراب در تبرستان به دهه سوم هجری بازمی‌گردد اما این امر فقط در زمان منصور عباسی امکان تحقق کامل یافت. او که توانست دماوند و

تبرستان را فتح کند، اولین حاکمان عرب مسلمان را بر این سرزمین گماشت و مردم تبرستان از این به بعد شاهد حاکمانی عرب بر خود بودند. در کنار حضور حاکمان عرب، این منطقه شاهد حضور گروه‌هایی از سرزمین‌های خلافت عربی در خود بود. این گروه علویانی بودند که به علت درگیری با خلافت اموی و عباسی به این سرزمین پناهنده شدند. مهاجرت یحیی بن عبدالله به این سرزمین راه را برای مهاجرت‌های بعدی علویان هموار ساخت. به علت نارضایتی مردم تبرستان از حاکمان عرب و در عوض حُسن سلوک علویان، آن‌ها مورد پذیرش ساکنان منطقه قرار گرفتند. عواملی مانند وجود دشمن مشترک عباسی و طاهری و سامانی سبب وحدت هرچه بیش تر مردم تبرستان با علویان گردید که این وحدت، خود را در درخواست مردم از علویان برای مقابله با حکام طاهری نشان داد و ظهور حسن بن زید و تشکیل حکومت علویان تبرستان که خود سبب گرد آمدن بسیاری از سادات در نواحی تبرستان و دیلم شد، نتیجه این نیاز دو طرفه بود.

### کتاب‌نامه

- ۱- آملی، مولانا اولیاءالله (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر.
- ۳- ابن الطقطقی، محمد بن طباطبا (۵۱۴۱۸ه.ق)، الفخری فی الاداب السلطانیة والدول الاسلامیه، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت: دارالقلم العربی.
- ۴- ابن نعمان، محمد بن محمد (۱۴۱۴ه.ق)، الارشاد، بیروت: دار المفید للطباعة و النشر و التوزیع.
- ۵- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران پدیده خاور.
- ۶- اصفهانی، ابوالفرج (بی تا)، مقاتل الطالبیین، تحقیق سیداحمد صقر، بیروت: دار المعرفه.
- ۷- برزگر، اردشیر (۱۳۸۰)، تاریخ تبرستان، تصحیح محمد شکر فومشی، تهران: رسانش.
- ۸- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی (۱۹۸۸م)، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال.

- ۹- جعفریان، رسول (۱۳۸۶)، تاریخ تشیع در ایران، تهران: علم.
- ۱۰- خضری، سیداحمدرضا (۱۳۷۹)، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران: سمت.
- ۱۱- خلعت‌بری لیماکی، مصطفی (۱۳۸۲)، سیری در تاریخ علویان غرب مازندران، تهران: رسانش.
- ۱۲- طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۷)، تاریخ طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.
- ۱۳- کسروی، احمد (۱۳۵۳)، شهریاران گمنام، تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- مادلونگ (۱۳۷۷)، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: اساطیر.
- ۱۵- مرعشی، سیدظہیرالدین (۱۳۴۵)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مقدمه محمدجواد مشکور، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- ۱۶- مسعودی، ابوالحسین (۱۳۷۴)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۷- نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۸۱)، فرق الشیعہ، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۸- ولوی، علی محمد (۱۳۸۰)، سیاست و دیانت در قرون نخستین اسلامی، تهران: دانشگاه الزهراء.
- ۱۹- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.



## گاوگیری در مازندران در سال‌های دهه ۱۳۰۰ش

محمدحسن پورقنبر\*

### چکیده

این مقاله به منظور ارائه تصویری روشن از یک صفحه ناشناخته تاریخ مازندران، بر روی یک موضوع اجتماعی - اقتصادی در دوره معاصر متمرکز است. اهالی مازندران در دهه ۱۳۰۰ش (به‌ویژه در سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۰۴ش) با بروز و شیوع آفت دامی مهلکی در دیار خود روبه‌رو شدند، مرضی که به خاطر نابودی تعداد زیادی از گاوها در شمال (و البته نواحی مرکزی و شمال غربی) ایران، موسوم به «گاوگیری» شد. ظهور این روی داد شوم و گسترش آن در مازندران (و البته برخی مناطق دیگر)، پیامدهای بسیار مخربی برای مردم این منطقه و حتی کشور داشت، چنان که نه تنها شرایط زندگی ساکنان مازندران را با چالش روبه‌رو کرد، بلکه به یک معضل جدی و محسوس برای اقتصاد ایران تبدیل شد و مسئولان کشور را به تکاپو واداشت. در این مقاله سعی بر آن است، بسیار مختصر به روند بروز و شیوع گاوگیری در گستره مازندران اشاره شود، سپس به پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی این آفت دامی توجه شود.

**کلیدواژه‌ها:** مازندران، گاوگیری، دهه ۱۳۰۰ش، بحران اجتماعی - اقتصادی

## مقدمه

در طول تاریخ تا قبل از دوره مدرن، یکی از معضلات مهمی که تداوم زیست مردم ایران از جمله مازندران را با چالش روبه‌رو می‌کرد، بروز بیماری‌های متعدد و متنوع در کشور بود، مسئله‌ای که نه تنها مستقیماً با ابتلای انسان‌ها به این امراض، زندگی آنان را در معرض تهدید قرار داده، بلکه به صورت غیر مستقیم نیز حیات و معاش افراد را به خطر می‌انداخت، چنان که شیوع امراض در میان حیوانات اهلی و دام‌ها، زندگی و معیشت تعداد قابل توجهی از توده‌های مردم، به‌ویژه اقشار کشاورز و دام‌دار را فلج می‌کرد. در این مقاله به عنوان یک کار پژوهشی در زمینه تاریخ اجتماعی سعی شده، تا با اشاره به پدیده مرگ‌ومیر گاوها در ایران طی سال‌های میانی دهه ۱۳۰۰ش بر روی آثار و پیامدهای این روی داد نامیمون در منطقه مازندران متمرکز شود. ناگفته پیداست که این حیوان نه تنها به طور مستقیم (گوشت، شیر، پوست و...) فواید زیادی برای انسان‌ها دارد، بلکه در مناطق روستایی و کشاورزی نیز تا قبل از صنعتی شدن و اختراع و رواج ماشین‌آلات، یکی از ابزارهای کلیدی در اقتصاد زراعی بود، ازین رو، نقش و کارکرد این حیوان اهلی در زندگی مردم مازندران به عنوان ساکنان یک منطقه کشاورزی، در طول تاریخ، غیر قابل انکار است. با توجه به موضوع خاص مقاله و با نظر به این که هیچ پژوهشی درباره این موضوع و یا حتی مرتبط با چنین زمینه‌ای، تاکنون به تحریر در نیامده است، ازین رو، می‌توان چنین عنوان نمود که مقاله پیش رو، بدیع و حاوی مطالب تازه و قابل توجهی است که گوشه پنهان و ناشناخته‌ای از تاریخ اجتماعی قسمتی از سرزمین ایران را در دوره معاصر روشن می‌کند. سؤالی که این مقاله بر مبنای آن به رشته تحریر در آمد، این است که: بروز آفت دامی و مرگ‌ومیر ناشی از آن در میان گاوهای اهلی در منطقه مازندران در دهه ۱۳۰۰ش، توأم با چه نتایج و پیامدهایی در عرصه محلی و ملی بود؟

## چگونگی بروز و شیوع

قبل از آن که به پیامدها و نتایج «گاو‌میری» (اصطلاحی که در همان زمان، برای این معضل رایج شد) در دوره زمانی مورد نظر پرداخته شود، برای تبیین و درک بهتر این پدیده، توضیحی مختصر در مورد علت آن، حوزه زمانی، گستره مکانی و هم‌چنین میزان تلفات‌اش ارائه می‌شود. بر اساس گزارش‌ها دو بیماری طاعون گاوی و شاربن (سیاه‌زخم) در زمینه تلفات گاوها نقش اصلی را داشتند، جدای از شیوع مرگ‌ومیر دام‌های اهلی در مقاطع زمانی مختلف تاریخ ایران و در نقاط گوناگون این سرزمین، ظهور موج جدیدی از تلفات حیوانات اهلی به خصوص گاو در ایران، سال ۱۲۹۷ ش به وقوع پیوست، چنان که اولین علائم حاکی از هشدار در مورد این واقعه، در اواسط این سال گزارش شد. بعد از آن تا یک سال بعد، یعنی اواخر سال ۱۲۹۸ ش، به تدریج بر میزان وخامت شرایط مذکور افزوده شد (نک: فلاحت و تجارت، ۱۲۹۷: ۱۹ و ۲۰/ ۳۴۴-۳۴۲؛ همان، ۱۲۹۸: ۹/ ۳۲۵-۳۲۱). با این وجود روایتی که حاکی از بروز بیماری مذکور در مازندران طی دوره زمانی مورد نظر باشد، مشاهده نشد. تا آن که با ظهور دور جدید گاو‌میری از اوایل سال ۱۳۰۱ ش در مهرماه همین سال، خبری مبنی بر مرگ سه هزار رأس گاو در غرب استان مازندران منتشر شد (ایران آزاد، ۱۳۰۱: ش ۲/۱۰۴) اما به نظر نمی‌رسید نواحی مرکزی و شرقی این منطقه، چندان درگیر این معضل شده باشند، چون روایتی در این زمینه منتشر نشد.

اما سومین و مهیب‌ترین موج گاو‌میری از اوایل سال ۱۳۰۴ ش آغاز شد که به مدت بیش از دو سال، نیمی از خاک ایران را فراگرفت. خبری در بهمن‌ماه ۱۳۰۴ ش، مبنی بر نابودی بیش از چهار هزار گاو در منطقه بارفروش (بابل) و نواحی مرکزی مازندران منتشر شد (شفق سرخ، ۱۳۰۴: ش ۲/۴۴۰)، این یکی از نشانه‌های شدت وخامت اوضاع بود. در شهریور خبر منتشر شده از نور در مازندران بدین ترتیب بود: «مدت‌هاست مرض گاو‌میری در آن حدود رو به شدت گذارده، فقط به چند قصبه تاکنون بروز نموده، در کجور و دهات و... از محال نور که هر یک دارای سی صد الی پانصد گاو بودند بیش از یکی دو رأس باقی نمانده» (ستاره ایران، ۱۳۰۵: ش ۳/۳۵). شدت تلفات در مازندران که به نظر می‌رسد همراه با آذربایجان، در رأس هرم خسارات ناشی از گاو‌میری قرار داشته، بسیار چشم‌گیر بود تا آن‌جا که رضاشاه در میانه سال ۱۳۰۵ ش، به

مازندران آمد، تعداد تلفات را متجاوز از صد و پنجاه هزار رأس گاو روایت کرد (رضاشاه پهلوی، ۱۳۵۵: ۴۵). یکی از نمایندگان مازندران در مجلس ملی ششم، از نابودی دویست هزار گاو در مازندران و صد و پنجاه هزار رأس نیز در گیلان صحبت به میان آورد (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم، جلسه ۵۴، ۲۵ دی ۱۳۰۵).

### تهدید معیشت مردم

شیوع آفت دامی و نابودی گاوها تأثیر مستقیمی بر روی زندگی و معیشت مردم، به‌ویژه جوامع روستایی داشته، نه تنها بر شدت شرایط رقت‌بار مردم در آن مقطع زمانی افزود، بلکه حتی تداوم حیات مردم را نیز به خطر افکند. تلگرافی از سوی وزارت داخله به دفتر نخست‌وزیر، مقارن با اواسط سال ۱۳۰۵ ش ارسال شد: «مطابق راپرت‌های واصله مرض گاومیری در اغلب نقاط ایران به شدت بروز کرده و به واسطه عدم وسایل جلوگیری دایره مزبور روزبه‌روز وسیع‌تر شده رعایا و زارعین را که سرمایه آن‌ها منحصر به یک یا چند رأس گاو است به فلاکت و بدبختی تهدید می‌کند. از وزارت فوائد عامه نیز به خاطر نداشتن اعتبار مکفی، اقدام مؤثری که رفع نگرانی از اهالی بکند به عمل نیامد. زارعین و دهاقین فوق‌العاده متوحش و با حالت اسف‌آوری دست از کسب و کار کشیده و منتظر اقدام دولت هستند» (اطلاعات، ۱۳۰۵: ش ۱/۲۷).

در آمل شرایط به حدی رو به وخامت گرایید که اهالی، با ارسال نامه‌ای به مجلس ملی، ملتسانه درخواست کمک کردند: «به امام عصر(ع) و به تمام مقدسات عالم قسم که اهالی آمل و ۴۰۰ قریه حومه در آتیه قادر به اداره وسایل فلاحتی نبوده و دچار قحط و مجاعه خواهند شد...» (آرشیو اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره بازیابی ۱۳۹/۱/۱۵/۶۷۳ ج۶).

توصیف اوضاع نامساعد مردم در اثر پدیده گاومیری به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه سخت‌گیری‌ها و حتی در برخی مواقع نیز زیاده‌ستانی مالیاتی از سوی عناصر حکومتی، بیش از پیش شرایط زندگی را برای توده مردم روستایی وخیم‌تر کرده و آنان را به سوی فلاکت سوق داد. تلگرافی که اهالی بندپی (ناحیه کوهپایه‌ای در جنوب بابل) که به طور هم‌زمان برای دفتر نخست‌وزیر، وزرای جنگ، مالیه و داخله فرستادند، ضمن آن

که از شرایط نامطلوب اقتصادی اهالی آن مناطق، به خاطر گاو‌میری و آفت‌های دیگر کشاورزی سخن به میان آمد، سخت‌گیری و انعطاف‌ناپذیری مأموران مالیاتی مورد اشاره قرار گرفته، از دولت درخواست مساعدت شد (آرشیو اسناد مجلس شورای اسلامی، شماره بازیابی ۷/۱۵۱/۳۳/۱/۲۱ ج).

گاو‌میری فقط جوامع روستایی را در معرض چالش جدی قرار نداد، بلکه معاش جامعه مصرفی شهر، به خصوص انبوه ساکنان پایتخت ایران را هم، تا حدودی تهدید می‌کرد. این مطلب راجع به مناطق زراعی حاصل‌خیز مجاور تهران، دور از واقعیت نیست. حتی رضاشاه نیز در سفرنامه مازندران، این نکته را مورد توجه قرار داد که پدیده گاو‌میری در مازندران «نه تنها از حیث فلاحت به خود ایالت مزبور صدمه وارد گردیده، بلکه قسمت اعظم لبنیات تهران نیز که از مازندران حمل می‌شده، از میان رفته و این مال‌التجاره داخلی نقصان کلی پذیرفته است» (رضاشاه، ۱۳۵۵: ۴۵).

### اختلال در امور زراعی

گاو نه فقط در شیوه تولید دام‌پروری، بلکه در زندگی روستایی و اقتصاد کشاورزی نیز به عنوان یک ابزار کلیدی زراعت، نقشی مهم در جامعه ایران، پیش از عصر مدرن، ایفا می‌کرد. ازین رو فقدان این حیوان اهلی سودمند برای اقشار روستایی و کشاورز توأم با خسارات زراعی هنگفت می‌توانست باشد، و معیشت آنان را دچار چالش و بحران جدی کند. یکی از نمایندگان مازندران در مجلس ملی ششم، در راستای ترسیم شرایط وخیم این منطقه از کشور و آوردن ادله به منظور توجه بیش از پیش و فوری مجلس و دولت به کشاورزان بحران‌زده مازندرانی، بعد از اشاره به سفر مشترک خود و وزیر فواید عامه به مازندران، به این نکته اشاره کرد: «ما چه دیده‌ایم؟ در تمام صحنه مازندران دیگر گاو نمانده و همه گاوها مرده‌اند، بالاخره چند تایی هم که مانده است چون منطقه مسموم است آنها هم به تدریج می‌میرند. مردن این گاوها چه تأثیری دارد؟... در باطلاق و شالی‌زار و این‌ها جز با گاو نمی‌شود زراعت کرد و بالاخره این هم حال‌شان است که می‌بینید» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم، جلسه ۲۹، ۲۲ آبان ۱۳۰۵).

مطابق با خبری از منطقه نور «اهالی برای خرمن کوبی و شخم کاری سنه آتیه متحیرند که به چه وسیله رفع احتیاجات از خود بنمایند» (ستاره ایران، ۱۳۰۵: ش ۳/۳۵). مسئله قابل تأملی که در این جا باید به آن اشاره کرد، این است عاملی که بیش از پیش در رابطه بین نابودی گاوها (به عنوان یک عنصر کلیدی در شیوه تولید دام‌پروری) با نابه‌سامانی در شیوه تولید زراعی تأثیر گذاشت و موجب خسارات هنگفتی در اقتصاد کشاورزی شد، روی کرد محافظه کارانه روستاییان مبنی بر استفاده از ابزار سنتی و قدیمی زراعت و مهم تر از آن نیز عدم توجه مسئولان کشوری به روند مدرنیزاسیون، بهره‌مندی از صنایع مدرن کشاورزی و ترویج آن در میان روستاییان بود، نکته‌ای که مورد انتقاد برخی مطبوعات نیز قرار گرفت (شفق سرخ، ۱۳۰۴: ش ۴/۳۲۱).

### بروز امراض انسانی

یکی از اثرات نامطلوب گاو‌میری در مازندران این بود که به خاطر رعایت نکردن مسائل بهداشتی، سلامت و تندرستی افراد جامعه را نیز به خطر انداخت. برخی از پزشکان اداره صحیه ایالتی در مازندران که به منظور تشخیص نوع بیماری فراگیر در میان اهالی مشهدسر (بابلسر) حاضر شده بودند، در گزارش خود عنوان کردند که: «مرض اسهال خونی و یرقان است که در نتیجه عفونت و مملو بودن رودخانه از اجساد گاو‌هایی مرده و مریض است که زندگانی عامه را تهدید می‌نماید و طیب هم در مشهدسر نیست، کثافات فعلی بندر هم به واسطه انحلال بلدیة خطرناک است طیب‌ها اظهار می‌دارند که اگر به فوریت لاشه‌ها دفن و رفع عفونت نشود منجر به تلفات عمده خواهند شد» (ستاره ایران، ۱۳۰۵: ش ۳/۱۹۴).

### مذاکرات در مجلس ملی

بروز بحث‌های متعدد از سوی نمایندگان مازندران در مجلس ملی چهارم، پنجم و ششم در باره گاو‌میری و ارائه راه‌کارهایی برای مقابله با آن را یکی دیگر از پیامدهای آفت دامی مورد نظر می‌توان محسوب کرد.

درخواست‌های برخی نمایندگان از رئیس مجلس و دولت به منظور توجه به شرایط پیچیده مردم حوزه انتخابیه خود در اثر پدیده گاوگیری، همانند توصیف شرایط تأثیربرانگیز مردم بارفروش از سوی نمایندگان این شهر (دادگر و شریعت‌زاده) در مجلس ششم نکته‌ای قابل توجه است: «آیا تا کی باید قضایا بماند و بماند... بالاخره در آن‌جا به بنده گفته‌اند و از من خواسته‌اند که بگویم و من هم نمی‌توانم لااقل از گفتن دریغ و مضایقه بکنم... حتی آخرین گاوشان هم دارد می‌میرد... من از رئیس مجلس و نمایندگان می‌خواهم به این قضیه توجهی بکنند، چون این قضیه یک قضیه نیست که بماند قوت لایموت یک عده مردم است... این عده که معیشت‌شان منحصر به گاو است که از شیرش باید بیاشامند و از خودش زمین را شخم کنند همه تمام می‌شوند و می‌رود پی کارش...» (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم، جلسه ۲۹، ۲۲ آبان ۱۳۰۵).

بررسی و توجه جدی در سطح کلان برای مواجهه با این چالش در جلسات و ادوار مختلف مجلس شورای ملی، در دستور کار نمایندگان قرار داشت. اولین مذاکرات حائز اهمیت در این زمینه که نمایندگان مازندران یا منتسب به این منطقه نیز در آن ایفای نقش نمودند، به مجلس پنجم شورای ملی برمی‌گردد. در جلسه هفتاد از این دوره، طرح ارائه شده از سوی نماینده بوشهر، اخگر - که اصالتاً مازندرانی بود، اما به علت اقامت طولانی در جنوب ایران، به عنوان نماینده بوشهر در مجلس ملی حضور داشت - در راستای مواجهه با پدیده گاوگیری و دیگر خسارات وارد شده به محصولات کشاورزی، به منظور ممانعت از احتمال قحطی، از سوی مجلس تصویب گردید. طرح مذکور بدین صورت بود که یک کرور تومان، با بهره هفت درصد و وثیقه قرار دادن املاک خالصه از بانک شاهنشاهی قرض گرفته شود و با همان میزان بهره به زارعان و ملّاکان اهدا شود، تا این که سال بعد مسترد گردانند. این پیشنهاد پس از بحث‌های فراوان و باوجود رأی منفی افرادی مثل مصدق و رأی ممتنع سلیمان‌میرزا، مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله که آن را منافی با استقلال ملی می‌دانستند، مورد قبول اکثریت نمایندگان مجلس قرار گرفت (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، جلسه ۷۰، ۲۷ میزان ۱۳۰۳). در یکی دیگر از جلسات همین دوره پنجم مجلس شورای ملی با حضور وزیر فواید عامه در میان نمایندگان، لایحه پرداخت مبلغ بیست هزار

تومان از سوی وزارت مالیه به فوائد عامه برای توسعه شعب سازمان دفع آفات حیوانی (حفظ الصحه حیوانات) و فراهم کردن تدارکات لازم برای گسترش عملیات واکسیناسیون گاوها در همه نقاط کشور مورد بحث قرار گرفت، با این تبصره که قسمتی از هزینه واکسن هر گاو را از صاحب آن دریافت کنند، تا نیمی از هزینه‌های دولتی در این زمینه جبران شود، به وزارت مالیه برگردانده شود. این موضوع با مخالفت افرادی مثل تجدد (نماینده ساری و تنکابن)، یاسایی (نماینده دامغان و سمنان)، انوار شیرازی (نماینده شیراز) و فرمند (نماینده همدان) روبه‌رو شد، چراکه آن‌ها به واکسیناسیون رایگان اعتقاد داشتند، ولی در آن سو، وزیر فوائد عامه، ضمن این که معتقد بود این اقدام به نفع مردم است، از وضعیت نامساعد خزانه کشور و نداشتن بودجه کافی برای انجام رایگان واکسیناسیون سخن به میان آورد (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، جلسه ۲۳۱، ۳ دی ماه ۱۳۰۴).

در یکی از جلسات دوره ششم مجلس ملی مطابق با آبان ۱۳۰۵ ش که وزیر مالیه در صحن مجلس حضور داشت، نماینده وقت ساری و تنکابن (سنگ) بحث مهم دیگری را طرح کرد که ناشی از قصور و تعدی عناصر وزارت مالیه در قبال مردم مصیبت‌زده بود. او بعد از اشاره به وضع قانونی مبنی بر گرفتن مالیات از مراتع و گاوها در چند سال قبل از آن، بر روی این مسئله تأکید کرد که با وجود تشدید روند مرگ و میر گاوها در اواسط دهه ۱۳۰۰ ش، همان روال سابق دریافت مالیات از سوی مأموران دولتی تداوم یافته، این اقدام به دور از انصاف و حتی غیرقانونی است، چراکه: «صاحبان این مراتع ملک خودشان را به گاودارها اجاره می‌دادند و از این راه استفاده می‌کردند و استفاده مالک مربوط به عایدی او بود... در صورتی که گاومیری شده و مراتع را اجاره نداده‌اند و پولی هم نگرفته‌اند و دولت حقاً نباید از آن‌ها عشریه مطالبه کند... یکی دیگر این که از گاو مرده مالیات می‌خواهند! نمی‌دانم چطور شد که از سه چهار سال قبل گفتند گاوها باید مالیات بدهند و قرار هم این شد که هر سه سال یک مرتبه ممیزی کنند و مالیات بگیرند. سال اول و دوم هم مطابق ممیزی که کردند مالیات گرفتند، امسال هم گاوها مرده‌اند همان‌طور مالیات می‌خواهند» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم، جلسه ۳۰، ۲۴ آبان ۱۳۰۵).



یکی از برجسته‌ترین و به نوعی مهم‌ترین موضوع مورد بحث در مجلس شورای ملی، مربوط با گاو‌میری به یکی از جلسات بهمن ۱۳۰۵ش برمی‌گردد، زمانی که با حضور معاون وزیر فواید عامه در میان نمایندگان، او از تأخیر دو ماهه مجلس در تصویب لایحه افزایش اعتبار مالی، به منظور توسعه مؤسسه دفع آفات حیوانی، آن هم در شرایطی که در همان برهه زمانی، گاو‌میری به اوج خود رسیده بود، ابراز نارضایتی کرد. در واقع مسئله چالش برانگیز در این لایحه، مربوط به استخدام یک بیطار (دام‌پزشک) و ملیت او بود. در حالی که وزارت فواید عامه بر استخدام یک دام‌پزشک از ایالات متحده اصرار داشت و حتی کمیسیون بودجه مجلس، استخدام یک دام‌پزشک امریکایی را به خاطر شناخت و هماهنگی آن با دیگر متخصصان امریکایی اداره فلاح و هم‌چنین سرعت عمل و سهولت در استخدام و ورود به ایران، سودمند تلقی کرد. از سوی دیگر کمیسیون خارجه مجلس که محمد مصدق نیز از اعضای کلیدی آن بود، با استخدام یک دام‌پزشک امریکایی مخالفت کرد، با این استدلال که دولت باید در استخدام نیروهای خارجی، به جذب متخصصان از ملیت‌های مختلف توجه داشته باشد، زیرا افزایش تعداد کارشناسان خارجی از کشوری واحد در ایران، از بُعد سیاسی مثبت نیست. با این اوصاف و از آن‌جا که در آن مقطع زمانی، تعداد نیروهای امریکایی در ایران، قابل توجه و رو به افزایش بود، کمیسیون خارجه استخدام متخصص از کشور دیگری را پیشنهاد کرد.

در حالی که نمایندگان برخی مناطق کشور که به خاطر گاو‌میری، در شرایط بسیار پیچیده‌ای به سر می‌بردند، هم‌چون عدل‌الملک دادگر (بارفروش)، شریعت‌زاده (بارفروش)، عدل (تبریز)، یاسایی (دامغان و سمنان) بر استخدام فوری یک دام‌پزشک حتی از امریکا تأکید داشتند، انوار (شیراز) به عنوان یکی از مخالفان سرسخت این لایحه چنین اظهار کرد: «به رعیت بی‌چاره چقدر خسارت وارد شده است و چقدر پریشان شده‌اند معلوم است. ولی یک موضوعی است و آن این است که تمام این‌ها فدای حکومت و اقتدارات ما و آن‌چه که اقتدارات ما را حفظ می‌کند باید مرعی شود و باید یک ترتیبی واقع شود و تمام آقایان اتفاق کنند راجع به این امر» (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم، جلسه ۵۷، ۴ بهمن ۱۳۰۵).

## نقصان منابع داخلی عایدات دولت

از عواقب پدیده گاومیری نارسایی در اقتصاد کلان کشور و خسارت مستقیم، یعنی مرگ و میر چندصد هزار گاو در مدت ده سال، هم‌چنین ضربه غیر مستقیم به ساختار اقتصادی کشور ناشی از کاهش درآمدهای مالیاتی دولت بود. با وجود برخی تلاش‌ها از سوی دولت برای برآوردِ صدمات ناشی از گاومیری (آرشیو اسناد کتاب‌خانه ملی ایران، شناسه سند ۶۷۳/۲۴۰)، آمار مشخص و حتی به نسبت دقیقی از کل میزان خسارات در این دهه وجود ندارد، اما با توجه به اظهارات افراد مطلع و دست‌اندرکار به صورت تقریبی از این خسران مالی می‌توان آگاهی پیدا کرد. یکی از نمایندگان مجلس ششم به نقل از آرتور میلسپو (رئیس خزانه‌داری ایران)، میزان لطمات اقتصادی در منطقه مازندران را بالغ بر ده کرور قران (معادل دو میلیون و پانصد هزار قران، به عبارت دیگر دو بیست و پنجاه هزار تومان) آن هم فقط تا اوایل بهمن ۱۳۰۵ش برآورد کرد.

نکته دیگر تنزل مداخل مالیاتی دولت از بخش اقتصاد کشاورزی و دام‌پروری بود. طبیعی است که زارعان و دام‌داران با این شرایط دشوار اقتصادی، استطاعت پرداخت مالیات به حکومت را نداشته باشند. هم‌چنان که ایل گردنژاد عبدالملکی، مستقر در شرق مازندران، با ارسال تلگرافی به مجلس شرایط اسفناک خود را ترسیم کردند، خواستار معافیت مالیاتی شدند (نک: نوری، ۱۳۸۹: ۱۷۶-۱۷۴). در کنار مالیات زراعی یا همان خراج، نوعی دیگر از مالیات به نام «عشریه» نیز وجود داشت که مربوط به علف‌زارها و مراتع بود، حکومت از مالکان این چراگاه‌ها که املاک خود را به صاحبان احشام اجاره می‌دادند، مالیات می‌گرفت. حتی در این زمینه به‌خاطر گاومیری، دولت با یک چالش جدی روبه‌رو گردید (نک: مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم، جلسه ۳۰، ۲۴ آبان ۱۳۰۵). مسئولان ایالت مازندران نیز دی‌ماه ۱۳۰۴ش در گزارشی به وزارت داخله، از ناتوانی رعایا در پرداخت عشریه به حکومت، در نتیجه بروز گاومیری خبر دادند (شفق سرخ، ۱۳۰۴: ش ۲/۴۳۱). حتی برخی مراتع که در زمره اراضی ملی بود و دولت از عایدات اجاره آن برای تأمین هزینه‌های امور کشور استفاده می‌کرد، از

سوی دام‌داران به‌خاطر شدت تلفات گاوی به اجاره گرفته نشد (آرشیو اسناد مطالعات تاریخ معاصر، شماره راهنما ۱۷-۱۲۶۹-۱۱م).

### آسیب به اقتصاد تجاری

نتایج مخرب ناشی از مرگ‌ومیر گاوها، در زمینه اقتصاد بازرگانی، به عبارتی دقیق‌تر بخش صادرات نیز تأثیرگذار بود، چنان‌که کالاهای صادراتی مربوط به احشام هم‌چون پوست، روده و پشم در اواسط دهه ۱۳۰۰ش با کاهش روبه‌رو شد. خبری ازسوی روزنامه «ستاره ایران» مهرماه ۱۳۰۲ش منتشر شد، که کنسول‌گری روسیه در مازندران به مقامات مازندران اطلاع داد که تجار ایرانی کالاهای تولید شده از حیوانات (مانند پشم، چرم و...) را نمی‌توانند به روسیه صادر کنند، مگر آن‌که: «تصدیق‌نامه در دست تاجران باشد که این اجناس در محلی تهیه شده که حیوانات آن‌جا دچار مرض مسری نبوده‌اند» (ستاره ایران، ۱۳۰۲: ش ۲/۳۸).

### تحلیل هزینه به بودجه کشور

اثر و نتیجه دیگری که از بروز گاو‌میری در مناطق مختلف ایران از جمله مازندران پدیدار شد، به هزینه‌هایی مربوط می‌شود که از سوی دولت برای کمک به مردم خسارت‌دیده و مهم‌تر از آن به کارگیری نیروهای انسانی و تهیه تجهیزات پزشکی برای مقابله با این آفت حیوانی صرف شد.

هنگامی که میزان تلفات گاوی در مازندران به نقطه اوج خود رسیده بود (مقارن با اواسط سال ۱۳۰۵ش)، اهالی آمل به رئیس مجلس ملی نامه نوشته، بعد از اشاره به شرایط نامساعد خود و این‌که به دلیل گرانی کرایه گاو، بیش‌تر زارعان، هیچ ابزاری برای کشاورزی در اختیار ندارند، چنین درخواست کرد که: «کمپانی در ایران تشکیل و امور زراعتی این نقطه را اداره نماید. چنان‌چه این مسئله عملی به نظر نمی‌رسد دولت کمک نماید که لااقل رعایا از گرسنگی تلف نشوند» (ستاره ایران، ۱۳۰۵: ش ۳/۱۰۰). در نهایت وضعیت تأثیربرانگیز توده مردم زارع، مقامات دولتی را واداشت تا به ارائه قرضه‌های بیش‌تری مبادرت ورزند، چنان‌که در میانه سال ۱۳۰۶ش لایحه‌ای با تأیید

نخست‌وزیر، وزیر فوائد عامه و وزیر مالیه به مجلس ششم ملی ارسال شد که در آن اعتبار مالی برای تأمین زراعت نواحی آسیب دیده، به‌ویژه مازندران و آذربایجان، تقاضا گردید که با قید فوریت از سوی مجلس نیز تصویب شد (آرشیو اسناد مجلس، شماره بازیابی ۱۶۳۶/۳۹۷/۳۸/۶۶ق).

در پی بروز شرایط وخیم در سال‌های میانی دهه ۱۳۰۰ش مقامات کشوری بیش از پیش به تکاپو افتادند و در اوایل سال ۱۳۰۵ش مبادرت به اقداماتی اساسی کردند. یکی از این فعالیت‌ها ایجاد شعب مؤسسه دفع آفات حیوانی در مناطقی مثل مازندران، گیلان و آذربایجان بود، به علاوه تأمین بودجه و مذاکرات به منظور خرید سیرم از هندوستان منجر شد (ستاره ایران، ۱۳۰۵: ش ۳/۱۸۳). هم‌چنین با رایزنی‌های انجام شده بلافاصله یک مستشار کشاورزی به نام هسکل از امریکا استخدام شد. در حالی که وی، مدتی بعد از حضورش در ایران و مشاهده اوضاع بحرانی، به فقدان یک دام‌پزشک خیره اشاره کرد و بر به کارگیری یک متخصص خارجی در این زمینه تأکید داشت (ستاره ایران، ۱۳۰۵: ش ۲/۱۰۸)، برخی مطبوعات در داخل کشور او را در نوک پیکان حملات لفظی خود قرار داده، مقصر اصلی قلم‌داد می‌کردند: «هشت ماه است که مستشار فلاحت ما از امریکا وارد شده، مشغول کار گردید است... هر ماه دولت هزار دلار حقوق داده، مخارج منزل داده، مخارج گزاف برای مسافرت به اطراف داده، اتومبیل داده و بالاخره در ظرف این هشت ماه قریب ۱۲ هزار تومان پول این ملت بدبخت و همان رعیت بی‌چاره که امروز از هستی ساقط گردیده است خرج مستشار کل فلاحت گردیده است... مرض گاومیری سرتاسر شمال را آتش زده، فلاحت دارد از بین می‌رود، معلوم نیست این مستشار چه می‌کند؟» (اطلاعات، ۱۳۰۵: ش ۱/۱۳۰).

با نگاهی منصفانه و دقیق‌تر می‌توان منشأ عدم موفقیت در مواجهه با گاومیری و بروز شرایط دشوار در سال ۱۳۰۵ش را در دو علت اصلی جست‌وجو کرد:

عامه مردم برای استفاده از تکنولوژی مدرن واهمه داشته، چنان که مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه هدایت در خاطراتش به مازندران در اواسط سال ۱۳۰۵ش، به عنوان وزیر فوائد عامه در کابینه مستوفی‌الممالک، این گونه روایت کرد: «دنباله مسافرت به ساری، اشرف و استرآباد کشید... در ساری مؤسسه دفع آفات دایر بود سرم می‌ساختند رعایا از

استفاده، تحاشی داشتند. بین ساری و بندرگز در صحرا لاشه گاو فراوان دیده شد» (هدایت، ۱۳۴۴: ش ۳۷۱).

در کنار این معضل، کمبود تجهیزات پزشکی نیز بیش از پیش بر مشکلات در این زمینه دامن می‌زد، چنان که بر اساس خبری در تیرماه ۱۳۰۵ ش، با وجود تلاش فراوان اعضای شعبه مؤسسه دفع آفات حیوانی در مازندران، به خاطر نداشتن بودجه، این شعبه قادر به بسط عملیات تلقیح سرم در تمام نواحی مازندران نبود، در مقابل شدت گاو‌میری در مازندران و وجود تقریباً یک و نیم میلیون رأس گاو اقدامات مؤسسه، تأثیر چندانی نداشت (ستاره ایران، ۱۳۰۵: ش ۲/۲۰۹). هم‌چنین مطابق با خبر دیگر مقارن با دی‌ماه همان سال: «آقای مرتضی‌خان گل‌سرخ‌ی که مأمور تشکیل مؤسسات دفع آفات مازندران بودند اخیراً به مرکز وارد شدند. به طوری که کسب اطلاع شده به قدری گاو‌میری در مازندران و نقاط مختلفه استرآباد ضرر و خسارت وارد آورده است جبران آن خالی از اشکال خواهد بود و با هفت هزار تومان اعتباری که مؤسسات آن ناحیه داشته، فقط چهارده هزار گاو را توانسته‌اند سرم تلقیح کنند، در صورتی که تلقیح گاوهای آن نقطه از صد هزار و یک کرور زیادتر خواهد بود» (همان: ش ۲/۱۰۸).

با این اوصاف بود که نه تنها اعتبار مالی مربوط به گاو‌میری در سال ۱۳۰۵ ش نسبت به سال قبل از آن تقریباً دو برابر شد و به صد هزار تومان افزایش یافت، بلکه مجوز استخدام یک دام‌پزشک امریکایی نیز صادر گردید و مقرر شد تا این متخصص به مدت سه سال و با حقوق سالیانه شش هزار و پانصد تومان به استخدام ایران درآید (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم، جلسه ۶۲، ۲۴ بهمن ۱۳۰۵). در تداوم پی‌گیری‌های مسئولان کشور برای مقابله با معضل گاو‌میری و تکاپوهای آنان برای حل این چالش بود که در اوایل سال ۱۳۰۶ ش به منظور تجهیز مؤسسه دفع آفات در تهران و شعب آن در برخی نقاط کشور، آلات و ادوات فنی خریداری و به ایران وارد شد (شفق سرخ، ۱۳۰۶: ش ۲/۷۲۷). مطابق با اخباری دیگر مربوط به همان زمان: «از طرف وزارت فوائد عامه چهل صندوق سرم هندوستان و شش صندوق سرم طهران برای جلوگیری و تلقیح حیوانات مریض به جهت استرآباد و مازندران ارسال گردید» (ستاره ایران، ۱۳۰۶: ش ۳/۱۷۴).

## نتیجه

پدیده شوم گاو‌میری، چگونه به عنوان یک معضل بزرگ و مهم از یک سو، زندگی مردم بسیاری از مناطق کشور (از جمله مازندران) را دچار نابه‌سامانی کرد، از طرف دیگر اقتصاد ایران را به چالش کشید، حتی در زمینه سیاسی نیز تأثیرگذار بود. فقر و فلاکت بخش قابل توجهی از زارعان و دام‌داران مازندرانی، بروز و شیوع امراض انسانی در جامعه، صدمه به اقتصاد زراعی کشور، افت درآمد مالیاتی دولت، آسیب به اقتصاد تجاری ایران، صرف هزینه فراوان از سوی دولت برای مقابله با این معضل در مازندران و نقاط دیگر، مذاکرات متعدد از سوی نمایندگان مازندران و برخی حوزه‌های انتخابیه دیگر در صحن مجلس شورای ملی، به چالش کشیدن اقدامات دولت از سوی برخی نمایندگان مناطق آسیب دیده از جمله نمایندگان مازندرانی، در زمره پیامدهای اصلی پدیده گاو‌میری در دهه ۱۳۰۰ ش بود.

## کتاب‌نامه

- ۱- پهلوی، رضاشاه (۱۳۵۵)، سفرنامه مازندران (۱۳۰۵)، بی‌جا: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- ۲- نوری، مصطفی (۱۳۸۹)، اسناد مازندران در دوره رضاشاه، تهران: کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی.
- ۳- هدایت، مهدی‌قلی‌خان (۱۳۴۴)، خاطرات و خطرات، تهران: زوار.

## نشریات

- ۱- اطلاعات، سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۵.
- ۲- ایران آزاد، سال ۱۳۰۱.
- ۳- ستاره ایران، سال‌های ۱۳۰۳-۱۳۰۲ و ۱۳۰۶-۱۳۰۵.
- ۴- شفق سرخ، سال ۱۳۰۴.
- ۵- فلاح و تجارت، سال‌های ۱۲۹۸-۱۲۹۷.

## اسناد

- ۱- آرشیو اسناد کتاب‌خانه ملی ایران.
- ۲- آرشیو اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۳- آرشیو اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ۴- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، ادوار پنجم و ششم.

## تأثیر حملات عثمانی به قلمرو شاه‌عباس و ساخت شهرهای جدید در مازندران

زینت تاج علی \*

### چکیده

شاه‌عباس (۱۰۳۸-۹۹۶هـ.ق/۱۶۲۹-۱۵۸۷م) به هنگام جلوس بر تخت سلطنت با درک الویت‌ها در حل مشکلات داخلی و پایان بخشیدن به حملات دشمنان خارجی، ارکان سیاسی، اقتصادی، تجاری و نظامی جامعه را به گونه‌ای استوار ساخت که به دنبال آن دوره‌ای از آسایش و رفاه نسبی در جامعه حاکم گشت. در این دوره برآیند شرایط موجود، زمینه را برای رشد و توسعه شهرسازی در مازندران فراهم کرد. این مقاله درصدد است با بررسی تأثیر حملات عثمانی بر جامعه عصر صفوی، نتایج آن را در ساخت شهرهای جدید مازندران ارزیابی کند. این نوشتار نشان می‌دهد در کنار عوامل گوناگونی مانند جغرافیای مازندران، رونق تجارت ابریشم، حضور کشورهای اروپایی در خلیج فارس و نقش تجاری آنان، حملات عثمانی نیز از عوامل مؤثر در ساخت شهرهای جدید مازندران دوره شاه‌عباس بود.

**کلید واژه‌ها:** شاه‌عباس، عثمانی، مازندران، قرن یازدهم هجری

## مقدمه

تشکیل دولت صفوی علاوه بر ایجاد تغییرات اساسی در مناسبات داخلی سرآغاز فصلی نوین در روابط سیاسی، اقتصادی و تجاری با ملل دیگر محسوب می‌گردد. در این میان دوره شاه‌عباس با ایجاد تحولات بنیادی در عرصه روابط داخلی و خارجی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. او با درک الویت‌ها در حل مشکلات داخلی و رفع حملات خارجی زمینه را برای توسعه روابط تجاری از طریق صدور ابریشم فراهم کرد. مناسبات دیپلماتیک و تجاری شاه‌عباس با کشورهای اروپایی، روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی با کشورهای همسایه، اهمیت تجارت و صدور ابریشم، ایجاد زیرساخت‌های عمرانی مانند جاده، کاروان‌سرا و شهرهای جدید نشان‌دهنده دایره وسیع مناسبات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی اوست. وجود مطالعات متعدد که به جنبه‌های مختلف این مناسبات می‌پردازد، از یک سو به اهمیت این دوره و از سوی دیگر به لزوم ادامه پژوهش‌ها دلالت دارد.

پژوهش حاضر تأثیر حملات عثمانی به قلمرو شاه‌عباس را در عمران و آبادانی کشور مورد بررسی قرار می‌دهد. در این راستا کوشش شده است به تأثیر حملات عثمانی به عنوان یکی از موانع رشد تجارت پرداخته شود. در این مقاله اقدامات شاه‌عباس در رفع این مانع تجاری که به ایجاد راه‌های جایگزین و ساخت شهرهای جدید در مازندران انجامید با توجه به داده‌های منابع، نتایج پژوهش‌های جدید و یافته‌های باستان‌شناسی مورد ارزیابی قرار گیرد.

## بررسی عوامل اختلافات میان صفویه و عثمانی

با روی کار آمدن سلسله صفویه، علاوه بر تشکیل اولین حکومت ملی و مرکزی ایران پس از اسلام و رسمیت یافتن شیعه در صفحات داخلی نجد ایران، واکنش دولت عثمانی در قالب حملات نظامی به این دولت تازه تأسیس ظاهر شد، که ریشه آن را باید در ماهیت هر دو حکومت جست‌وجو کرد.

آنچه بیش از هر چیز جلوه می‌کند، اختلافات مذهبی است، شهرت شاهان صفوی مبنی بر ایجاد حکومت نیمه الهی (سیوری، ۱۳۷۲: ۳۲) عثمانیان را که در صدد به دست



آوردن خلافت اسلامی و سودای سیادت و خلافت بر تمام جهان اسلام بودند (شهریاری، ۱۳۸۶: ۱۱۸)، به مقابله نظامی با صفویه رهنمون ساخت. اعلام دارالحرب بودن ایران، اخذ فتاوایی مبنی بر کافر و مرتد بودن ایرانیان (عابدینی، ۱۳۸۸: ۱۰۲) و نیز وجوب جهاد و گسیل نیروهای رزمی به سوی صفویه (دهقانی، ۱۳۸۸: ۸۹) ریشه در همین ادعا داشت. از سوی دیگر پیوند طوایف و ایالات مرزی با میراث تبلیغی صفویان (رضا دهقانی، ۱۳۸۸: ۹۱) و مهاجرت آنان به قلمرو صفویه که کاهش درآمد عثمانی را به دنبال داشت (حسینی، ب-۱۳۸۹: ۵۴-۸) از جمله عوامل اقتصادی دخیل در منازعات سیاسی میان این دو دولت بود. علاوه بر آن سیاست توسعه‌طلبی ارضی باب عالی در شرق، تلاش برای تصرف راه‌های بازرگانی (حسن‌نیا، ۱۳۸۷: ۶۶) و مراکز عمده آن، انحصار تجارت شرق به غرب (دهقانی، ۱۳۸۸: ۹۳) و نیز دخالت‌های صفویه در امور داخلی عثمانی (شهریاری، ۱۳۶۸: ۱۲۳) را می‌توان از عوامل ایجاد مناقشه میان این دو دولت به شمار آورد. پناهندگی شاه‌زاده‌ها (حسینی، الف - ۱۳۸۹: ۲۵)، نقض پیمان‌ها که گاه منجر به انجام اعمال غیر انسانی می‌شد (نوابی، ۱۳۷۷: ۲۹) نیز راه منازعات سیاسی را هموار می‌کرد.

### تأثیر حملات عثمانی بر قلمرو شاه‌عباس

هنگام جلوس شاه‌عباس، سپاهیان عثمانی بخش‌هایی از ولایات غربی و شمال غرب را تحت اشغال داشتند، آنان از ۹۹۵-۹۸۵ ه.ق مناطقی مانند گرجستان، همدان، دربند، شروان، اران و بخش‌هایی از آذربایجان از جمله تبریز، همدان و نهاوند (اسکندر بیگ، ۱۳۸۲: ۶۳۲؛ آقاجری و مشفق، ۱۳۸۹: ۸) و مناطقی از خوزستان و بغداد (رویمر، ۱۳۸۴: ۸۲) را تصرف کردند.

عثمانی با تصرف این مناطق که عموماً بر سر راه‌های تجاری و «غنی‌ترین ولایات ایران» (سیوری، ۱۳۷۲: ۸۸) بودند، خزانه دولت صفوی را از عواید آن بی‌بهره ساخت. علاوه بر لشکرکشی‌های متعدد و دست به دست شدن مناطق که عبور کاروان‌های تجاری را با موانع جدی مواجه می‌کرد، عثمانی با تسلط به مناطق ساحلی دریای مدیترانه آن را به دریای داخلی مبدل ساخته و انحصار تجارت شرق به غرب را به دست

گرفته بود (دهقانی، ۱۳۸۸: ۹۳). بدین ترتیب تجارت و صناعت به شدت آسیب دید و سطح زندگی مردم پایین آمد (رویمر، ۱۳۸۴: ۷۸).

مشکلات داخلی و بحران‌های ناشی از آن، با حملات هم‌زمان اوزبکان و عثمانی در شرق و غرب، شاه‌عباس را مجبور به هدف‌گذاری و الویت‌بندی صحیح در استراتژی نظامی و محاسبات دقیق مدیریتی کرد (آفاجری و مشفق، ۱۳۸۹: ۱). اولویت‌های شاه‌عباس بدین ترتیب بود: نخست امنیت داخلی و قانون و نظم تجدید سازمان سپاه و اصلاح نظام مالی، دوم بیرون راندن ازبکان از خراسان، سوم باز پس گرفتن سرزمین‌های تحت اشغال عثمانی (سیوری، ۱۳۷۲: ۷۴). بنابراین به اقدام دردناک اما قاطعانه امضای پیمان صلح استامبول با عثمانیان دست زد (۹۹۸هـ.ق) که برخی از غنی‌ترین ولایات ایران را به دشمن واگذار می‌کرد. آذربایجان، قراباغ، گنجه، قراجه‌داغ و بخش‌هایی از گرجستان، لرستان و کردستان (سیوری، ۱۳۷۲: ۷۵).

اهمال عثمانی در نگاه‌داری شهرها و مناطق متصرفه از جمله تبریز، ویرانی، تخریب و مهاجرت‌های متعدد (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۶۳۹) تلفات انسانی و غارت اموال (پورمحمدی املشی، ۱۳۸۸: ۱۶) را به همراه داشت. علاوه بر آن‌ها بهره‌برداری از زمین، احداث و لای‌روبی قنوات، تعمیر شبکه‌های آبیاری، تجارت و صناعت مختل شد و میزان درآمد دولت صفوی از این نقاط کاهش یافت.

عثمانی با ممنوعیت صدور احجار کریمه به ایران و تأکید بر تجارت پایاپای پارچه به جای ابریشم و ایجاد صنعت دولتی برای جای‌گزینی تجارت با ایران در اندیشه تقویت اقتصادی خود و تضعیف اقتصاد ایران بود و مستقیماً عایدات ایران را کاهش داده و به طور غیر مستقیم با محروم کردن آن از قدرت خرید مواد استراتژیک بر قدرت سیاسی صفویه لطمه وارد می‌کرد (فریر، ۱۳۸۴: ۲۳۳).

### اقدامات شاه‌عباس در مقابله با عثمانی

شاه‌عباس با رفع مشکلات داخلی و تثبیت مرزهای شرقی و برقراری امنیت داخلی در صدد باز پس‌گیری نقاط واگذاری برآمد. پیش‌تر او با ایجاد توپ‌خانه (اشراقی، ۱۳۷۶: ۱۴۱)، تعلیم سپاه و سازماندهی جدید ارتش (سیوری، ۱۳۷۲: ۷۸-۷۶) و ایجاد

روابط گسترده دیپلماتیک با کشورهای اروپایی زمینه‌باز پس‌گیری مناطق از دست رفته را فراهم آورده بود. با تصرف تبریز (۱۰۱۲هـ.ق/۱۰۶۳م)، ایروان و شروان، شاه‌عباس با استفاده از دیپلماسی فعال و تحرکات جنگی، کلیه سرزمین‌های واگذار شده در معاهده استانبول (۹۹۸هـ.ق) را در ۱۰۲۱هـ.ق باز پس گرفت (نوایی، ۱۳۷۷: ۳۰). تسلط بر این مناطق که غالباً قطب تولید ابریشم (فریر، ۱۳۸۴: ۲۳۲) محسوب می‌شدند، علاوه بر تقویت روحیه نظامی شاه و سپاهیان و آسایش مردمان مناطق متصرفه، از سرگیری دوباره فعالیت‌های اقتصادی به نفع دولت صفوی نیز محسوب می‌گردید.

از آنجایی که جریان تجارت جنوب تحت نظارت پرتغالی‌ها و راه‌های تجاری شرق در اختیار ازبکان و صلح با عثمانی در اغلب موارد زودگذر بود، شروع مجدد درگیری‌ها در ۱۰۲۴هـ.ق/۱۶۱۴م بنابراین شاه‌عباس با درک این نکته که تجارت ابریشم می‌تواند تراز مالی او را در مقابل کشور عثمانی بهبود بخشد (فریر، ۱۳۸۴: ۲۳۲) خروج از محاصره اقتصادی را سرلوحه کار خود قرارداد. برای این منظور او درصدد حذف عثمانی از مسیر کاروان‌های تجاری (دل‌واله، ۱۳۸۱: ۲۲۵) و استفاده از راه‌های جایگزین برآمد. این امر که از دوره شاه تهماسب به وسیله کمپانی روسی انگلیسی‌ها شروع شد (نوایی، ۱۳۷۰: ۱۷۵-۸۲؛ شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۱۰۱) و خواستار تغییر جهت بخشی از تجارت ایران از محور شرقی - غربی به محور شمالی - جنوبی و جلوگیری از تسلط ترکان بر جاده‌های ترانزیتی و صادراتی بود (فریر، ۱۳۸۴: ۲۲۳)، می‌توانست سرمشق مناسبی برای او باشد.

جالب این که با توجه به نقش ابریشم در اقتصاد کشور (فلسفی، ۱۳۵۲: ۲۲۹) و منابع درآمد دولت مرکزی (سلطانیان، ۱۳۹۰: ۸۵)، شاه‌عباس درصدد بود با حفظ تجارت با کشورهای غربی که مسیر ورود فلزات گران‌بها عموماً از آن سو بود (متی، ۱۳۸۲: ۱۰۸) گذرگاهی امن با حاشیه اطمینان بیش‌تر ایجاد کند که مناقشات سیاسی - نظامی عثمانی تجارت آن را مخاطره‌آمیز نسازد. بنابراین صادرات از دریای مازندران به عنوان راهی جایگزین به هنگام جنگ با عثمانی و ضربه زدن به اقتصاد آن از طریق متروک کردن راه تجاری مدیترانه (فریر، ۱۳۸۴: ۲۲۳) بخشی از اهداف شاه‌عباس در صدور ابریشم را تأمین می‌کرد. به‌ویژه آن که نواحی ابریشم‌خیز ایران عمدتاً در سواحل و یا نزدیکی

دریای مازندران قرار داشت (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۳۲۰؛ شاردن، ۱۳۵۰: ۳۶۸). مکاتبات و روابط دیپلماتیک شاه‌عباس مبین این نکته است که او می‌خواست از سواحل این دریا به عنوان پایگاه حمل و نقل و مرکز ثقل تجارت با روسیه استفاده کند (پورمحمدی املشی، ۱۳۸۴: ۵۹-۶۰؛ پارسادوست، ۱۳۸۸: ۷۳۷). در واقع تجارت با روسیه که خود منبع ورود فلزات گران‌بها به ایران محسوب می‌شد (متی، ۱۳۸۲: ۱۰۸) ارتباط با سایر کشورهای اروپایی را نیز به دنبال داشت.

بدین ترتیب ساخت شهرهای جدید در مازندران با هدف ایجاد و توسعه ترابری دریایی (تقوی و هاشمی، ۹۱: ۱۰۴) و نیز اتصال به راه‌های مواصلاتی زمینی، آغاز شد. شاه‌عباس در دست‌یابی به اهداف فوق که مسیری جز راه‌ها، شهرها و بنادر عثمانی (فلسفی، ۱۳۵۲: ۲۳۴) برای صدور ابریشم را در اختیار او قرار می‌داد، ساخت شهرهای جدید در مازندران (تقوی، ۱۳۸۸: ۹-۵۸)، ارتباط آن با مراکز اصلی تجارت منطقه‌ای و بین‌المللی (بلان، ۱۳۷۵: ۲۳۷) را در دستور کار خود قرارداد.

از نحوه ساخت، اسکان و کوچ جمعیت در شهر فرح‌آباد (اسکندریبیک، ۱۳۸۲: ۸۵۰؛ دلاواله، ۱۳۸۱: ۱۳۹) توسعه و تبدیل قصبه اشرف به شهری بزرگ (اسکندریبیک، ۱۳۸۲: ۸۵۵-۶۰) بنای دهکده میانکاله (دلاواله، ۱۳۸۱: ۱۳۴)، ساخت بناهای شهری و باغات در آمل، ساری و بارفروش ده (اسکندریبیک، ۱۳۸۲: ۸۵) آگاهی‌هایی در دست است. علاوه بر داده‌های منابع مبنی بر ارتباط تجاری با هشترخان (دلاواله، ۱۳۸۱: ۱۴۵) احداث خیابان‌های عریض و طویل، جاده کمربندی (دلاواله، ۱۳۸۱: ۱۴۲-۳)، ساخت پل، کاروان‌سرا، مساجد، حمامات و جاده سنگ‌فرش (اسکندریبیک، ۱۳۸۲: ۸۵۰ و ۹۹۰)، یافته‌های باستان‌شناسان نیز بر تحول ساختار سیمای شهرهای شمالی به عنوان مراکز فعالیت‌های تجاری و اقتصادی با کشور روسیه تزاری تأکید می‌کند (تقوی، ۱۳۸۷: ۵). این یافته‌ها فرح‌آباد را شهرکی بندری با نقش اصلی در فرآیند تجارت و ساری را به عنوان محل خرید و فروش مبادلات تجاری با نقش واسطه‌ای مورد ارزیابی و صدور کالا با کشتی‌های کوچک لنج مانند از طریق رودخانه تجن را مورد تأکید قرار می‌دهند (همان).

اگرچه منابع از تعلق خاطر شاه‌عباس به سرزمین مادری (دلواله، ۱۳۸۱: ۱۳۷) علاقه‌مندی به شکار، تفریح، آب و هوا و جغرافیای مازندران (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۸۵۰) به عنوان عوامل مؤثر در ساخت شهرهای جدید یاد می‌کنند، اما اهتمام ویژه او در «وسعت شوارع و همواری راه‌ها» (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۹۹۰) گویای تعیین الویت‌ها در مقاصد اقتصادی و سیاسی بلندمدت اوست.

شاه‌عباس با توجه به اهمیت ارتباط در فرایند توسعه و نقش راه‌ها در تجارت خارجی و چرخه اقتصاد داخلی، راه‌سازی در مازندران را به شرح زیر در دستور کار خودش قرار داد:

۱- ساخت جاده سنگ‌فرش فرح‌آباد به ساری به طول چهار فرسنگ (دلواله، ۱۳۸۱: ۱۳۷).

۲- احداث راه سوادکوه: «اعظم شوارع مذکور راه سوادکوه است که به الکاء خوار و هلوود و فیروزکوه به مازندران می‌رود و تردد مترددین اردوی معلی از آن راه است و تا فرح‌آباد قریب هشت نه مرحله است و هر مرحله تخمیناً پنج فرسخ بلکه زیاده است» (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۹۹۰). این جاده سنگ‌فرش به وسیله میرزاتقی وزیر طبرستان و همراهی مردم مازندران و «تعیین اجرت واقعی از خالص مال خاصه» (اسکندریک، ۱۳۸۲: ۹۹۰) در ۱۰۳۱ ه.ق به انجام رسید.

این راه شمالی - جنوبی (که خیابان نامیده می‌شد) و فرح‌آباد را به پل سفید در سوادکوه متصل می‌کرد با جاده باریکی از گردنه گدوک به فیروزکوه و سپس تهران می‌رسید (Kazembeyki, ۲۰۰۳: ۵).

۳- جاده سنگ‌فرش دیگری از جاجرم به دشت مغان کشیده شد که از میان تمام ولایات ایران واقع در سواحل جنوبی دریای مازندران عبور می‌کرد (رابینو، ۱۳۶۵: ۳۰). این جاده علاوه بر اتصال مراکز ساحلی به یک‌دیگر، آن‌ها را به ایالات هم‌جوار متصل می‌کرد (Kazembeyki, ۲۰۰۳: ۵). در واقع این شاه‌راه که از گسکر یعنی از منتهی‌الیه غربی گیلان آغاز می‌شد و با عبور از شهرهای ایالت گیلان، مازندران و استراباد از راه بسطام به خراسان می‌رسید (ستوده، ۱۳۸۹: ۱۰۲)، حدود پانصد کیلومتر از سواحل دریای مازندران را در خود داشت (Matthee, ۱۹۹۹: ۷۶).

این راه‌ها علاوه بر ارتباط مراکز تولید ابریشم در ایران با یکدیگر، مازندران را که تا آن زمان از مسیر راه‌های اصلی تجاری ایران دور افتاده بود، به راه‌ها و جاده‌های کاروان‌رویی که از فلات ایران می‌گذشتند متصل می‌کرد (Kazembeyki, ۲۰۰۳: ۵).

کوچ اقوام متعدد از قبیل ارامنه، گرجیان، یهودیان و مسلمانان به شهر فرح‌آباد، اشرف و دیگر نقاط مازندران، علاوه بر اهمیت توسعه تجارت در این منطقه، پیوستگی آن به مناطق شمال غرب، گرجستان و شروان را به همراه داشت. تصرف مناطق اخیر توسط شاه‌عباس (۱۰۱۵هـ.ق/۱۶۰۷م) که در واقع تسلط بر تمام مناطق تولید ابریشم در غرب دریای مازندران بود (Matthee, ۱۹۹۹: ۷۶)، او را به توسعه روابط تجاری با روسیه و از آن طریق با ملل دیگر اروپایی قادر می‌ساخت. به‌ویژه آن که تصرف مناطق ارمنستان، گرجستان و دسترسی به بنادر دریای سیاه گذرگاهی امن برای صدور ابریشم ایران ایجاد می‌کرد. دانستی است جلب همکاری شاه‌عباس توسط دلاواله نیز توجیه تجارت از این طریق بود (دلاواله، ۱۳۸۱: ۲۲۶).

در کنار ساخت شهرها و جاده‌های جدید، شاه‌عباس از اقداماتی نظیر احداث پل (ستوده، ۱۳۶۶: ۴۰۳، ۵۸۸) و کاروان‌سرا (ثواقب، ۱۳۸۵: ۴۸)، خدمات راه‌داری (صادقی، ۱۳۷۸: ۸۴)، بهره‌برداری از جامعه تجار ارمنی (متی، ۱۳۹۳: ۴۳)، سیاست انحصار ابریشم (سلطانیان، ۱۳۹۰: ۸۷-۹۰)، روابط دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی با کشورهای اروپایی نیز در نیل به اهداف خود سود می‌جست.

## نتیجه

حملات عثمانی به قلمرو شاه‌عباس علاوه بر کشتار، ویرانی، تخریب و جدایی قسمت‌هایی از مناطق حاصل‌خیز غرب و شمال غرب، او را با مسدود شدن راه‌های سنتی تجاری ایران در غرب - که عموماً از عثمانی می‌گذشت - مواجه کرد. شاه‌عباس برای مقابله با این حملات علاوه بر اقدامات سیاسی - نظامی و دیپلماتیک متعدد درصدد ایجاد یک مسیر امن و جای‌گزین - خارج از قلمرو عثمانی - به دریای مازندران و سواحل آن با قابلیت بالا و پتانسیل تولید و صدور ابریشم توجه کرد. او با تکیه بر نقش سواحل دریای مازندران به عنوان مناطق تولید ابریشم، ساخت شهرهای جدید در این منطقه و

اتصال آن‌ها به جاده‌های اصلی را در دستور کار خود قرار داد. بدین ترتیب به هنگام جنگ با عثمانی علاوه بر ادامه تجارت و صدور ابریشم از راه دریای مازندران به هشتراخان، راه زمینی جاجرم به دشت مغان را نیز در اختیار داشت. راه اخیر که خراسان، استرآباد، مازندران و گیلان را به عنوان تولیدکنندگان ابریشم به هم متصل می‌کرد از یک سو به مناطق داخلی فلات ایران متصل بود و از طرف دیگر با عبور از مناطق متصرفه ارمستان و گرجستان، بنادر دریای سیاه را به عنوان پایگاه صدور ابریشم در اختیار شاه‌عباس قرار می‌داد. بدین ترتیب حذف عثمانی از مسیر راه‌های تجاری ایران در غرب امکان‌پذیر می‌شد.

## کتاب‌نامه

### منابع فارسی

- ۱- اسکندر بیگ منشی (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، زیر نظر ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ۲- اشراقی، احسان (۱۳۷۶)، «اهمیت تجارت ابریشم در زمان صفویه»، ایران شناخت، ش ۵.
- ۳- اولتاریوس، آدام (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه احمد بهپور، تهران: میعاد.
- ۴- آقاجری، سیدهاشم و مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۹)، «تحلیل استراتژی نظامی ایران و مؤلفه‌های آن در عصر شاه‌عباس بزرگ (۱۰۳۸-۹۹۶)»، پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، س ۱، ش ۴.
- ۵- بلان، لوسین لویی (۱۳۷۵)، زندگی شاه‌عباس، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر.
- ۶- پارسادوست، منوچهر (۱۳۸۸)، شاه‌عباس اول پادشاهی با درس‌هایی که باید فراگرفت، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۷- پورمحمدی املشی، نصرالله (۱۳۸۸)، «اوضاع اجتماعی و اقتصادی تبریز در عهد صفوی»، تاریخ اسلام و ایران، ش ۱، پیاپی ۷۵.
- ۸- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، «تأملی در کتاب اسناد پادریان کرملی بازمانده از عصر شاه‌عباس صفوی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، س ۸، ش ۹۱.
- ۹- تقوی، عابد (۱۳۸۸)، «بازخوانی تحولات تجاری صنعت فرش در عصر صفوی»، فصل‌نامه گلجام، ش ۱۲.

- ۱۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، «نقش متغیرهای محیطی در شکل‌گیری و توسعه و تخریب بافت کهن شهر فرح‌آباد عصر صفوی»، اولین کنفرانس بین‌المللی منطقه خزری ۳ تا ۸ شهریور ۱۳۸۷، دانشگاه مازندران.
- ۱۱- تقوی، عابد و هاشمی زرج‌آباد، حسن (۱۳۹۱)، «حیات اجتماعی مجموعه شهری فرح‌آباد ساری در عصر صفوی از شکل‌گیری تا فروپاشی»، نامه باستان‌شناسی، ش ۳، دوره دوم.
- ۱۲- ثواب، جهان‌بخش (۱۳۸۵)، «سیاست‌های شاه‌عباس در رونق تجارت»، پژوهش‌نامه تاریخ، س ۱، ش ۲.
- ۱۳- حسینی، سیدحمید (۱۳۸۹الف)، «عوامل سیاسی - اجتماعی تنش میان صفویه و عثمانی»، سخن تاریخ، س ۴، ش ۹.
- ۱۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹ب)، «عوامل اقتصادی تنش بین صفویه و عثمانی»، سخن تاریخ، س ۴، ش ۱۰.
- ۱۵- دل‌واله، پی‌ترو (۱۳۸۱)، سفرنامه، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۶- دهقانی، رضا (۱۳۸۸)، «روابط ایران و صفوی به مثابه الگوی شرقی - اسلامی»، فرهنگ ویژه تاریخ، ش ۷۱.
- ۱۷- رابینو، هل (۱۳۶۵)، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۸- رویمر، هر (۱۳۸۴)، «برآمدن صفویان»، تاریخ ایران دوره صفوی پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- ۱۹- ستوده، منوچهر (۱۳۶۶)، از آستارا تا استارآباد، ج ۴، بخش اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، البرزکوه، تهران: موقوفات افشار.
- ۲۱- سلطانیان، ابوطالب (۱۳۹۰)، «کارکرد ابریشم و نقش بازرگانان ارمنی در اقتصاد و سیاست صفویان (از دوره شاه‌عباس یکم تا پایان حکومت صفویان)»، پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی، س ۴۴، ش ۲.
- ۲۲- سیوری، راجر (۱۳۷۲)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- ۲۳- شاردن، ژان (۱۳۵۰)، سفرنامه، ترجمه محمد عباسی، ج ۴، تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- شوستر والسر، سیبلا (۱۳۶۴)، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان (پژوهشی در روابط سیاسی و اقتصادی ایران ۱۷۲۲-۱۵۰۲م)، ترجمه و حواشی غلامرضا وره‌رام، تهران: امیرکبیر.
- ۲۵- شهریار، محمدعلی (۱۳۸۶)، «پیامدهای سیاسی و اقتصادی جنگ‌های ایران و عثمانی و تأثیر آن در سقوط دولت صفویه»، پژوهش‌نامه تاریخ، ش ۸.



- ۲۶- صادقی، مقصودعلی (۱۳۷۸)، «راه‌داری در روزگار صفویه و چند سند منتشر نشده»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۱۷۱.
- ۲۷- عابدینی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، قراردادهای صلح ایران و عثمانی و کاهش تنش‌های مذهبی بین دو کشور در عصر صفوی و افشاریه»، تاریخ ایران، ۶۰/۵.
- ۲۸- فریر، رانلد (۱۳۸۴)، «تجارت در دوره صفویان»، تاریخ ایران دوره صفوی پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
- ۲۹- فلسفی، نصرالله (۱۳۵۲)، زندگی شاه‌عباس اول، ج ۵، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۴۲)، سیاست خارجی ایران، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی ایران.
- ۳۱- متی، رودی (۱۳۸۲)، «تجارت طلا در اواخر عصر صفوی بین و سورات»، ترجمه حسن زندیه، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، س ۶، ش ۶۸، ۶۹.
- ۳۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳)، ایران در بحران زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- ۳۳- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۰)، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، ج ۱، تهران: مؤسسه نشر هما.
- ۳۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت.

### منابع غیر فارسی

- 1- Kazembeyki, M. A. (2003), *society, Politics and Economics in Mazandaran, Iran, 1848-1914*, London.
- 2- Matthee Rudloph, P. (1999), *The politics of trade in Safavid Iran: silk for silver 1600-1730*, Cambridge University Press.



## درآمدی بر ریخت‌شناسی محلی‌نگاری در تاریخ معاصر ایران

ابوالفضل حسن‌آبادی \*

### چکیده

در این مقاله به بررسی ریخت‌شناسی محلی‌نگاری دوره معاصر پرداخته می‌شود و بر اساس تعریف دو مؤلفه شاکله تاریخ‌های محلی و انواع موضوعات مطرح در کتاب‌های تاریخ محلی سعی می‌شود تا شمایی از وضعیت تاریخ‌نگاری محلی و آن‌چه در ذیل آن دسته‌بندی شده، ارائه شود. روش این پژوهش توصیفی بوده و از محتوای کتاب‌ها برای تبیین تقسیم‌بندی‌های انجام شده استفاده می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که انواع تاریخ‌های محلی را می‌توان در ذیل تاریخ‌های شهری، تاریخ آثار و اماکن تاریخی، تاریخ رجالی و موضوعات تخصصی دسته‌بندی کرد و محتوای اکثر تاریخ‌های محلی معاصر در واقع بیش از آن که متناسب با نیازهای تاریخی جوامع باشد ادامه سنت محلی‌نگاری قدیم است.

**کلید واژه‌ها:** تاریخ محلی، ریخت‌شناسی، تاریخ معاصر، سنت محلی‌نگاری

## مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در تاریخ‌های محلی در دوره معاصر، موضوعات و مباحثی است که در ذیل کتاب‌ها و مقالات محلی آورده شده است. بررسی این مباحث ما را به چگونگی محلی‌نگاری در دوره معاصر و نگاه مورخان محلی در هر دوره با توجه به محل مورد نگارش رهنمون می‌سازد و کمک می‌کند تا میزان تغییرات محتوایی این منابع در دوره‌های گذشته و تطابق آن با نیازهای تاریخی آن دوره مشخص شود.

هدف از نگارش این مقاله، دسته‌بندی محتوای نگارش شده در ذیل کتاب‌های تاریخ محلی و ترسیم از وضعیت تاریخ‌نگاری محلی در تاریخ معاصر می‌باشد. بررسی پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که به مبانی تاریخ محلی در دوره معاصر کم‌تر پرداخته شده است. مقالاتی که در سه کارگاه آموزشی تاریخ محلی که در گروه تاریخ دانشگاه اصفهان در سال‌های ۱۳۸۸، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۱ برگزار شد، حاوی برخی نکات تازه درباره تاریخ محلی معاصر است. برخی از سخنرانی‌های ارائه شده در این دو کارگاه مانند تاریخ محلی و جغرافیای تاریخی، فلسفه تاریخ محلی، حیطه‌های تاریخ‌نگاری محلی نوین، تاریخ‌نگاری محلی؛ از دیروز تا امروز، تاریخ‌نگاری محلی ایران؛ سنت قدیم؛ انگیزه‌ها و روش‌ها، تاریخ‌نگاری محلی سنتی؛ انگیزه‌ها و روش‌ها، تاریخ‌نگاری محلی در دوره قاجار، توپوگرافی و اهمیت آن در تاریخ محلی، اطلاعات مفیدی درباره تاریخ محلی دارد. سه ویژه‌نامه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا در شماره‌های ۱۳۸۰/۴۶-۴۵، ۱۳۹۱/۱۶۸ به تاریخ محلی به عنوان یک روش تاریخ‌نگاری پرداخته شده است. در این ویژه‌نامه‌ها بیش‌تر بر مقالات معرفی کتاب تکیه شد، اما دو مقاله از خیراندیش تحت عنوان صورت‌شناسی تاریخ‌های محلی و صالحی تحت عنوان کتاب‌شناسی توصیفی تاریخ‌های محلی نگاه‌های متفاوتی درباره تاریخ محلی ارائه کرده است. در سومین ویژه‌نامه در اردیبهشت ۱۳۹۱ نگاه تخصصی‌تری به تاریخ محلی شده است. مقالاتی مانند «چند و چون» تاریخ محلی: رودگر، «سویه‌های تاریخ محلی» در گفت‌وگو با نورائی و موسی‌پور، «شایست‌ها و نشایست‌ها در مطالعات محلی»: موسی‌پور، «تاریخ محلی در دوره معاصر»: حسن‌آبادی، «نقش و جایگاه تاریخ و تاریخ‌نگاری محلی»:

عاروان در این ویژه‌نامه آمده است. در چهارمین نشست تخصصی تاریخ محلی که در ۱۳۹۲ در مشهد برگزار شد نیز مباحثی در زمینه تاریخ محلی معاصر مطرح شد. روش پژوهش بر اساس توصیف و تحلیل محتوای انواع کتاب‌های تاریخ محلی نگارش یافته در تاریخ محلی معاصر و دسته‌بندی آن‌ها برای ارائه شاخصه‌های محلی‌نگاری است. مهم‌ترین پرسش‌های مقاله عبارت است از شاکله نگارشی کتاب‌های تاریخ محلی بر چه اساس می‌باشد و مهم‌ترین موضوعات مطرح در تاریخ محلی معاصر چیست؟ برای پاسخ به سؤالات ابتدا کتاب‌های تاریخ محلی محتواسنجی شده، سپس بر اساس تقسیم‌بندی در ذیل تاریخ‌های شهری، تاریخ آثار و اماکن تاریخی، تاریخ‌های رجالی و تاریخ‌های موضوعی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### شاکله تاریخ‌های محلی

بررسی کتاب‌های نگارش یافته در زمینه تاریخ محلی معاصر بیان‌گر آن است که بیشتر آن‌ها در ذیل چند عنوان کلی نوشته شده است:

#### - تاریخ‌های شهری

تاریخ‌های شهری بدون شک مهم‌ترین وجه تاریخ‌های محلی ایران از آغاز شکل‌گیری نوشتاری آن تا زمان معاصر است. بررسی تاریخ‌های محلی نگاشته شده در دوره معاصر به لحاظ شکلی، موضوعی و ساختاری نشان می‌دهد که تاریخ‌های شهری هنوز هم مهم‌ترین شکل نگارش تاریخ‌های محلی می‌باشند و محتوای آن‌ها با توجه به سلیقه مورخ محلی و علایق وی متفاوت می‌باشد. دلایل، انگیزه‌ها و محتوای این تاریخ‌ها تا حدود زیادی با کتاب‌های نگاشته شده در سده‌های پیشین مشابه می‌باشد. طرز تفکر، نگاه و بینش افرادی که تاریخ‌های محلی شهری را در دوره معاصر نوشته‌اند، تفاوت چندانی با مورخان قرون اولیه نداشته به نحوی که این تکرارگرایی در بررسی محتوای اغلب کتاب‌های نوشته شده چنان بدیهی است که به نظر می‌رسد در نگارش آن روش و ساختار خاصی مد نظر بوده است. بررسی نگارش تاریخ‌های شهری نشان می‌دهد که این تاریخ‌ها در چند شکل کلی نگارش یافته است:

## - تاریخ‌های شهری منفرد

در تاریخ سمنان به کلیات تاریخ شهر در دوره‌های مختلف تاریخی، اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، آثار باستانی، مردم‌شناسی، نژاد و طوایف پرداخته شده است (حقیقت، ۱۳۴۱). در بناها و شهر دامغان مطالبی درباره تاریخ گذشته دامغان، شاخه‌های اقتصادی، آب و هوا، زندگی شهری، کارخانجات تولیدی آورده شده است (جعفرپور، ۱۳۶۸). آذرنوش اسدی در کتاب نگاهی به گرمسار، سرزمین خورشید ساختار دایره‌المعارفی در نظرش بود. در کتاب از گذشته تاریخی و جغرافیایی تا وضعیت کشاورزی، جنگل‌ها، مراتع، راه‌ها، نقشه‌ها، طوایف و گروه‌ها، ایلات، زبان و لهجه‌ها و آمار سرشماری، مطالبی آورده است (اسدی، ۱۳۷۸).

کتاب دو جلدی فرهنگ مردم شاهرود شامل تاریخ، ادبیات و آداب و رسوم است و از حیث پرداختن به فرهنگ یک منطقه در شمار کتاب‌های خوب در ایران به شمار می‌رود. افسانه‌های محلی، ضرب‌المثل‌ها، ازدواج، تعزیه، جشن‌های تاریخی با استفاده از اسناد مکتوب و شفاهی در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است (شریعت‌زاده، ۱۳۷۱). در این شهرها نویسندگان محلی کم‌تر بر ماهیت تاریخی و بیش‌تر به ماهیت فرهنگی و اجتماعی شهرهای خود توجه داشته‌اند. وضعیت فعلی شهرها از جمله آمارهای سرشماری، مشاغل، ساختارهای شهری و تا حدی مظاهر جدید تمدنی با استفاده از اطلاعات رسمی و غیر رسمی توضیح داده شده است. هیچ‌کدام از نویسندگان این تاریخ‌ها مورخ نیستند. به همین خاطر کتاب محتوای توصیفی داشته و تحلیل در آن کم‌تر به کار رفته است.

غلامحسین قراگوزلو در کتاب از هگمتانه تا همدان نمونه‌ای از یک کتاب تاریخ محلی با محتوای کامل توصیفی را به نمایش گذاشته است، از تاریخ و جغرافیا در گذشته گرفته تا محلات، وضع شعر در دوره معاصر، آثار باستانی، بزرگان و رجال، شعرا، خطاطان، طوایف و ایلات، آداب و رسوم اجتماعی، ورزش، شکارگاه‌ها، بازی‌های محلی، افسانه‌ها، پزشکی سنتی جدید و قدیم و حتی اختلافات مذهبی را آورده است (قراگوزلو، ۱۳۷۳). در همدان‌نامه یا بیست گفتار اذکایی نیز که سابقه کار

پژوهشی قبلی درباره شهر همدان را دارد، سعی کرده تا با دسته‌بندی موضوعی آن چه را که در ذیل تاریخ همدان قرار می‌گیرد، بیان کند (اذکایی، ۱۳۸۰).

فرهادی در تاریخ کمره با نگاه تاریخی و جغرافیایی و با استفاده از اسناد، سرشماری‌ها، جدول‌های آماری و مستندسازی میدانی سعی کرده به طور دقیق به تاریخ کمره بپردازد. با توجه به این که شهر وسعت زیادی نداشته و سابقه تاریخی دارد، نویسنده سعی کرده بر ساختار کشاورزی، دامداری تاریخی و اطراف آن تمرکز بیش‌تری کند (فرهادی، ۱۳۶۹).

ایازی در آیینة سنج حاصل ۵۰ سال تحقیق، دیده‌ها و شنیده‌های خود را در چهارجلد درباره حدود شهر، آداب و رسوم، محلات، رجال و علما، هنرمندان، ادارات و مراکز آورده است. محتوای کتاب بر رجال‌نگاری و آداب و رسوم متکی است و ماهیت تاریخی آن کم‌تر به چشم می‌آید (ایازی، ۱۳۷۱). مدت زمان گذاشته شده برای نگارش کتاب که به گفته نویسنده بیش از چهار دهه طول کشیده است، توقع نگارش کتاب دقیق‌تر و کامل‌تری را به وجود می‌آورد. با توجه به کردبودن مردم منطقه و علاقه نویسنده برای برجسته کردن تاریخ قومی و نه شهری، کم‌توجهی به موضوعات شهری قابل توجیه است.

ریاحی در تاریخ خوی که زادگاه وی محسوب می‌شود، با آگاهی از اهمیت تاریخ محلی و اثرگذاری آن بر هویت شهری کتاب خود را تألیف کرده است. او در زمره معدود نویسندگان تاریخ محلی است که تحصیلات علمی مرتبط داشته، نسبت به باید و نبایدهای نگارش تواریخ محلی آگاه است. تحصیلات دانشگاهی و زندگی کردن وی در خارج از زادگاه، تکیه وی را بر منابع کتاب‌خانه‌ای و آرشیوی بیش‌تر کرده است (ریاحی، ۱۳۷۲). نویسنده تاریخ مراغه با پرداختن به وضعیت جغرافیایی، آب و هوا، کشاورزی، رجال، آموزش و پرورش، زبان، جمعیت و نژاد هر آن چه را که می‌دانسته و می‌توانسته در ذیل تاریخ شهر مراغه خود آورده است (مروارید، ۱۳۶۰). در تاریخ تکاب که ماهیت ایلی و طایفه‌ای دارد نویسنده با این پیش‌فرض که تاریخ شهر وی گمنام است سعی کرده تا آوردن اطلاعات متنوعی مانند وضعیت جغرافیایی، شهرها، آب و هوا، بارندگی، آب‌های معدنی، جانوران، ایلات، مهاجران، شهرسازی، راه‌ها تا

اهمیت تاریخی، اماکن، رجال و بزرگان، آداب و رسوم را به صورت دایره‌المعارف اطلاعاتی بیاورد (محمدی، ۱۳۷۶). این دو کتاب بیان‌گر تفاوت دید یک مورخ دانشگاهی با یک نویسنده محلی می‌باشد. اولی محتوای مستندتر به همراه ارجاعات علمی ارائه می‌دهد، در حالی که دومی اطلاعات محلی بر اساس دیده‌ها و شنیده‌های خود ارائه می‌دهد.

مشایخی در کتاب نگاه همه‌سویه به تنکابن با نگاه دایره‌المعارفی مجموعه‌ای از اطلاعات جغرافیای طبیعی، سدها، رودها، کارخانه‌ها، کوهستان و جنگل، دام، پوشاک، کشاورزی، تاریخی و پیدایش شهر تنکابن، تاریخ علماء، مدارس، رجال را در کتابش ذکر می‌کند. او در زمره معدود مورخان است که نگاه انتقادی نیز به تاریخ محلی دارد و از جمله در بحث برنج تحلیل انتقادی جالبی می‌آورد (مشایخی، ۱۳۸۱: ۳۶۲-۳۶۰). تاریخ تمدن و فرهنگ سیرجان نیز مشحون از اطلاعات تاریخ و جغرافیا، مؤسسات فرهنگی، آموزش و پرورش و جنگ تا انقلاب اسلامی است. بدون طرحی برای ارائه منظم و صرفاً جمع‌آوری مطالبی از آنچه مورد نظر نویسنده بوده است (وثوقی رهبری، ۱۳۸۰). روح‌الامینی در تاریخ کوه‌بنان بیش‌تر با نگاهی مذهبی به اهمیت رجال کوه‌بنانی پرداخته است. و با این شعر:

کوه‌بنان ماوای مردان خداست / موطن جمع کثیر از اولیاست

بر اهمیت مذهبی شهر تأکید بیش‌تری داشته است (روح‌الامینی، ۱۳۸۱: ۳). از این قبیل کتاب‌های تاریخ محلی که معمولاً تنها مأخذ در دسترس درباره شهر نگاشته شده می‌باشد در دوره معاصر زیاد نوشته شده است. از نگاهی به تاریخ ابرقو گرفته (اسفندآبادی، ۱۳۸۰) تا تاریخ داراب (نحوی، ۱۳۷۳) تاریخ آبادان (عزیزیان، ۱۳۷۷) تاریخ اجتماعی ورامین دوره قاجاریه (امینی، ۱۳۶۸) تاریخ کاشمر (خسروی، ۱۳۷۲) اسفراین دیروز و امروز (توحیدی، ۱۳۷۴) تاریخ نیشابور (گرایلی، ۱۳۵۷)، همه این کتاب‌ها با وجود تنوع موضوعی و محتوایی از ساختار یکسانی پیروی می‌کنند. کلیات جغرافیایی، کوه‌ها، رودها، جنگل و مراتع، رجال و بزرگان، آثار و اماکن تاریخی، کلیات تاریخی (سرگذشت و حوادث تاریخی)، به تناسب سلیقه نویسندگان و میزان اطلاعات در دسترس در همه آن‌ها آمده است. این



کتاب‌ها فاقد تحلیل محتوایی یا ساختار انتقادی بوده و توصیف وضع گذشته و اندکی زمان حال، هدف اولیه نویسندگان آن‌هاست. نویسنده گمان می‌برد که هرچه اطلاعات بیش‌تری بتواند در کتاب خود بیاورد برای اطلاع خوانندگان مفیدتر می‌باشد. نویسندگان تازه‌کاری که پیشه آن‌ها مورّخی نبوده و صرف احساس دین، وظیفه نوشتن یک کتاب را درباره شهر خود هدف قرار داده و از هیچ کوششی در راه نوشتن آن کوتاهی نورزیده‌اند.

در کنار این تاریخ‌های شهری منفرد برخی تاریخ‌های شهری وجود دارد که سابقه تاریخی دارند. این شهرها شخصیت محلی‌نگاری داشته و معمولاً بیش از یک اثر برای آن‌ها نوشته شده است. تاریخ قم، کاشان، شوشتر، قوچان و نیشابور از این جمله‌اند. قم یکی از شهرهایی است که همواره تاریخ‌نگاری محلی پربراری داشته است. از کتاب حسن قمی در قرون اولیه گرفته تا تاریخ قم محمدتقی ارباب (ارباب، ۱۲۹۵) و کتاب افضل‌الدین کرمانی تاریخ گذشته آن را به خوبی مستند کرده‌اند. در دوره معاصر نیز تاریخ قم پربرار بوده است و می‌توان به تاریخ قم (ناصرالشریعه، ۱۳۵۰) اشاره کرد. علاوه بر تاریخ قم، کاشان نیز پیشینه تاریخی مستندی دارد و محلی‌نگاری آن شخصیت خاص خود را پیدا کرد. از تاریخ کاشان ضرابی در دوره قاجاریه تا کتاب‌هایی که درباره نایب حسین خان کاشی نوشته شده و تاریخ اجتماعی کاشان (نراقی، ۱۳۶۵) تاریخ محلی پربراری را برای این شهر رقم زده است.

از شهرهایی که با وجود کوچک‌بودن با توجه به اهمیت خاندان‌های علمی، تاریخ محلی قوی دارند، شوشتر است. تحفه‌العالم و ذیل‌التحفه شوشتری (شوشتری، ۱۳۶۳) فردوس در تاریخ شوشتر و برخی مشاهیر آن (حسین شوشتری، ۱۳۵۲) و شوشتر در گذر تاریخ (تقی‌زاده، ۱۳۸۱) به مستندسازی تاریخ شهر کمک کرده‌اند. در این میان شهرهایی هستند که پیشینه تاریخی قوی دارند، اما تاریخ محلی معاصر آن کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. نیشابور با وجود اهمیت تاریخی آن، یک مورّخ محلی مطرح بیش‌تر ندارد و به‌نظر می‌رسد گذشته تاریخی این شهر تاریخ معاصر آن را تحت‌الشعاع قرار داده است.

گاهی حوادث طبیعی بر ساختار محلی‌نگاری یک شهر تأثیرگذار می‌باشد. قوچان در زمره شهرهایی است که به علت زلزله، بافت قدیمی آن تخریب شده و هویت

دیگری با شهر جدید پیدا کرده است. این شهر به دلیل داشتن نویسندگان محلی علاقه‌مند یکی از مستندترین تاریخ‌های معاصر شهری در ایران را دارد. تاریخ قوچان (افشار، ۱۳۲۵) اترک‌نامه (شاکری، ۱۳۶۵) دو جلد و به خصوص آثار محمد جابانی درباره تاریخ قوچان یکی از نمونه کارهای بارز در تاریخ محلی معاصر می‌باشد که در چند جلد در موضوعاتی مانند تاریخ روستاها و خانواده‌های قدیمی نگاشته شده است و می‌تواند نمونه خوبی برای نویسندگانی باشد که می‌خواهند به صورت موضوعی و دسته‌بندی به کار بپردازند.

تاریخ مراکز استان‌ها و شهرهای بزرگ برخی ویژگی‌های خاص در تاریخ‌نگاری محلی خود دارد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد. این تاریخ‌های محلی را به دو دسته جداگانه می‌توان تقسیم کرد:

### - تاریخ‌های شهری مراکز استان‌ها

این شهرها که مهم‌ترین شهر استان خود نیز هستند، غالباً توجه محلی‌نگاران را به خود جلب کرده، باعث تمرکز محلی‌نگاری در مرکز و حتی باعث غفلت از تاریخ‌نگاری شهرهای اطراف خود می‌شوند. این تمرکزگرایی به حدی است که گاهی تا ۹۰ درصد تاریخ‌های محلی نوشته شده در استان درباره آن شهر می‌باشد. تمرکز مقالات و کتاب‌ها در مورد شهر اصفهان بیش از ۸۰ درصد است و موجب شده تا شهرهای اطراف آن در محلی‌نگاری نمود چندانی نداشته باشند. دیگر از این شهرها کرمان است. کرمان یکی از پیوسته‌ترین و غنی‌ترین تاریخ‌نگاری محلی از قرن پنجم تا زمان حال را دارد. مهم‌ترین کتاب‌هایی که درباره آن به نگارش درآمده با نام تاریخ کرمان می‌باشد. تذکره صفویه کرمان (مشیزی، ۱۳۶۹) فرماندهان کرمان (کرمانی، ۱۳۶۲) تاریخ کرمان سالاریه (وزیری کرمانی، ۱۳۵۲) وادی هفت‌واد یا بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان، تمدن‌های نخستین کرمان (ماهری، ۱۳۷۹) این تاریخ‌ها به تناسب نیاز زمانی اطلاعاتی فراتر از شهر کرمان آورده، گاهی هم در محدوده شهر کرمان محدود شده‌اند. برخی مواقع نویسنده توجهی نکرده که تاریخ استان یا شهر را می‌نویسد و ناخودآگاه بین دو حوزه درگیر است.

تاریخ محلی در تهران نیز ویژگی‌های خاصی دارد و اغلب کتاب‌هایی که در دوره معاصر برای تهران نوشته شده، درباره تهران دوره قاجاریه است. این علاقه‌مندی به دوره قاجار باعث غفلت از تاریخ معاصر شهر شده است. تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم (شهری، ۱۳۶۷) تهران عهد ناصری (نجمی، ۱۳۶۷) تهران قدیم (نجمی، ۱۳۷۱) دارالخلافه تهران (نجمی، ۱۳۵۰) تهران در گذرگاه تاریخ ایران (ملکی، ۱۳۷۰) تهران پایتخت دو بیست ساله (شهريار عدل، ۱۳۷۵) از این دست می‌باشد که فقط کتاب آخر به تهران در دوره معاصر پرداخته است. درباره تاریخ نگاری محلی تهران نکته دیگری نیز قابل توجه است که در این شهر کم‌تر به تاریخ سیاسی به صورت موردی و خاص پرداخته شده و بیش‌تر بر تاریخ اجتماعی و محلی تهران تأکید شده است، به نحوی که بیش‌ترین کتاب در زمینه تاریخ اجتماعی یک شهر درباره تهران نگارش یافته است. نمونه دیگر از این شهرها یزد می‌باشد که تاریخ‌های محلی آن به اسم تاریخ یزد نوشته شد، اما گاهی دامنه دربرگیری آن فراتر از یزد است. تاریخ یزد در دوره معاصر تحت تأثیر تاریخ‌نگاری ایرج افشار قرار دارد و مدیون تلاش‌های وی است. یکی از بهترین کتاب‌های تاریخی محلی نوشته شده در دوره معاصر یادگارهای یزد در دو جلد می‌باشد که به موضوعات کوچکی مانند آب‌انبارها، خانه‌های قدیمی، حسینیه‌ها، باغات، سقاخانه‌ها، آسیاب‌ها، حمام‌ها و محلات قدیمی پرداخته است (افشار، ۱۳۴۸).

### - تاریخ‌های شهری و استانی

تعداد تاریخ‌نگاری‌های شهری در برخی استان‌ها به نسبت مساوی بین استان، مرکز استان و شهرستان‌ها تقسیم شده است. تاریخ تبریز و آذربایجان از مهم‌ترین این نمونه‌ها می‌باشد. اکثر تاریخ‌هایی که برای تبریز و آذربایجان نوشته شده، برای هر دو موضوع مطلب آورده‌اند. در کتاب تبریز در گذر تاریخ (نیکنام و ایوب ذوقی، ۱۳۷۴) ابتدا به تاریخچه آذربایجان و سپس به تبریز، محلات، بازار و مؤسسات و راه‌های آن پرداخته شده است. در تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان ابتدا به تاریخچه آذربایجان و گذشته آن و سپس تاریخ تبریز پرداخته شده است. محمدجواد مشکور در کتاب تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری ابتدا به تاریخ آذربایجان و سابقه آن اشاره و سپس به شهر

تبریز پرداخته است (مشکور، ۱۳۵۲). برعکس در کتاب‌هایی هم که دربارهٔ ایالت آذربایجان نوشته شده مانند آذربایجان در سیر تاریخ ایران (رشیدنیا، ۱۳۶۸) آذربایجان و نهضت ادبی - علمی (فقیه، ۱۳۴۶) یادی از سرزمین آذربایجان (خاماجی، ۱۳۵۲) از تبریز نیز به عنوان مهم‌ترین شهر آذربایجان نیز اطلاعاتی آورده است.

از دیگر نمونه‌های بارز این نوع توازن محلی‌نگاری، خراسان و مشهد می‌باشد. خراسان که مانند آذربایجان اهمیت تاریخی دارد و تاریخ آن با شهر مشهد که مرکز آن می‌باشد ارتباطی دوجانبه دارد. کتاب‌هایی که دربارهٔ تاریخ مشهد نوشته شده از دورهٔ قاجاریه تا دورهٔ معاصر به تاریخ خراسان اشاره، فصلی در تاریخ خراسان دارد و کتاب‌هایی هم که دربارهٔ تاریخ خراسان نوشته شده، مباحث مهمی از آن به مشهد اختصاص یافته است.

در کنار تاریخ‌های شهری، یکی از موضوعاتی که می‌تواند مورد توجه نویسندگان محلی قرار بگیرد، اما کم‌تر به آن توجه شده است، تاریخ‌های محلی کوچک و یا روستایی است. مهم‌ترین پژوهش‌های روستایی آثار رجایی زفره‌ای می‌باشد که سال‌های بسیاری را صرف پژوهش بر روی روستای خود زفره کرده است. وی بیش از ۲۰۰ مقاله و یک کتاب در این زمینه به نگارش در آورده است که بیان‌گر ارزش کارهای تک‌نگاری می‌باشد. دیگر از پژوهش‌هایی که بیش‌تر در دههٔ ۴۰ و ۵۰ کم‌تر در ۶۰ و ۷۰ مد نظر بوده، تک‌نگاری‌هایی است که در مورد روستاها در قالب پایان‌نامه در دانشگاه‌ها انجام شده است. این مونوگرافی حاصل ایده‌های افرادی است که در دوره‌ای در دانشگاه به موضوعات تاریخ و جغرافیای محلی علاقه‌مند بودند. این آثار هرچند نگاه تاریخی ضعیفی دارد، اما اطلاعات با ارزشی را به صورت خام جمع‌آوری کرده که می‌تواند مورد استفادهٔ سایر پژوهشگران قرار گیرد. پایان‌نامه‌های کار شده در دانشگاه فردوسی مشهد در دههٔ ۴۰ و ۵۰ و پایان‌نامه‌هایی در مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران از این دست می‌باشد. هنوز هم به صورت موردی مونوگرافی‌هایی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران انجام می‌گیرد که نسبت به گذشته کم‌تر می‌باشد. چنین متونی در زمرهٔ منابع تاریخی قرار نمی‌گیرند، اما گذر زمان رفته‌رفته این تحقیقات را در طبقهٔ تاریخ قرار می‌دهد.

## - جغرافیای تاریخی

علاوه بر تاریخ‌های شهری که درباره شهرهای کوچک نوشته شد و غالباً تعداد آن یک یا دو مورد در هر شهر بیش‌تر نمی‌باشد، تعدادی کتاب در ذیل جغرافیای تاریخی در دوره معاصر نوشته شد که ارتباط نزدیک محتوایی با تاریخ محلی دارد. جغرافیای تاریخی مبحثی است که کم‌تر به صورت علمی به آن در تاریخ معاصر پرداخته شده است. بررسی کارهای انجام‌شده در ذیل جغرافیای تاریخی نشان می‌دهد که از موضوعاتی مانند محیط جغرافیایی و طبیعی، معاریف و بزرگان، حکما و دانشمندان، اسامی روستا، جمعیت، وجه تسمیه، جغرافیای سیاسی و اقتصادی، آداب و رسوم، آثار تاریخی، مذهب، فرهنگ گرفته تا معاریف و بزرگان، حکما و دانشمندان، اسامی روستا، جمعیت، جغرافیای سیاسی و اقتصادی، آداب و رسوم در این کتب به نگارش درآمده جغرافیای تاریخی گنجانده شده است. تاریخ محلی و جغرافیای تاریخی در بررسی‌های منطقه‌ای می‌توانند تعامل دوجانبه‌ای با یک‌دیگر داشته باشند، به‌ویژه زمانی که گستره مکانی موضوع محدود و گستره زمانی آن تا زمان حال کشیده شود، اثرات مثبتی بر بازسازی ساختارهای جغرافیایی گذشته در زمان حال و اثرات دوجانبه انسان و محیط می‌تواند داشته باشد. اکثر آثاری که به نام جغرافیای تاریخی نگارش یافته، در واقع همان تاریخ‌های شهری هستند که نام آن‌ها تغییر یافته است. مانند تاریخ و جغرافیای گناباد (تابنده، ۱۳۴۸)، جغرافیای تاریخی ایوان غرب (محمدی، ۱۳۷۶) و جغرافیای تاریخی شیروان (مقیمی، ۱۳۶۹).

## - تاریخ‌های منطقه‌ای

شکل دیگری از نگارش تاریخ‌های محلی و آوردن اطلاعات محلی، تاریخ منطقه‌ای است. بررسی تاریخ‌های به نگارش درآمده در ذیل تاریخ‌های ایالتی یا منطقه‌ای نشان می‌دهد که نویسندگان‌شان تفاوت‌چندانی بین محتوای آن‌ها با هم قائل نیستند در حالی که نگارش آن‌ها سازوکارهای خاص خود را دارد. در برخی از مناطق کشور شکل‌گیری تاریخ محلی آن‌ها بر اساس تاریخ منطقه‌ای است. در کتاب‌هایی مانند تاریخ رویان (آملی، ۱۳۴۸) تاریخ طبرستان، رویان و مازندران (مرعشی، ۱۳۳۱) تاریخ

تبرستان پس از اسلام (برزگر، ۱۳۲۹) به تاریخ مناطق شمالی کشور پرداخته شد. از مناطق دیگری که سمت و سوی تاریخ‌نگاری آن از گذشته تا زمان حال تحت تأثیر تاریخ‌نگاری منطقه‌ای بوده، خلیج فارس است. چهار ضلع تاریخ‌نگاری محلی، ایالتی، منطقه‌ای و عامل خارجی بر تاریخ‌های نوشته شده در آن تأثیر داشته است. محتوای کتاب‌هایی مانند خلیج فارس در استعمار (وادالا، ۱۳۵۶) کلید خلیج فارس (مقتدر، ۱۳۳۳) سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان (سدیدالسلطنه بندرعباسی، ۱۳۸۶) نشان می‌دهد که آوردن اطلاعات محلی در ذیل تاریخ یک منطقه که شامل چند شهر و گاهی یک شهر با چند محل جغرافیایی مختلف می‌باشد، شکل عمده تاریخ‌نگاری است.

در مجموع کارهایی که در ذیل تاریخ‌های شهری محلی در دوره معاصر نوشته شده در واقع ادامه تاریخ‌های محلی گذشته است، ممکن است به تناسب اهمیت موضوعی شهر و قابلیت‌های آن میزان اطلاعات آورده شده و منابعی که جمع‌آوری شده، متفاوت باشد، اما کلیه آثار محتواهای مشابهی دارند. گاهی تاریخ محلی شهرها آن قدر کوچک می‌شود که به تاریخ روستایی می‌ماند (عمادی‌پور، ۱۳۸۰). گاهی آن قدر بزرگ که تاریخ یک استان را پوشش می‌دهد. محتوای کلی تاریخ‌های محلی در واقع ادامه‌دهنده سنت تاریخ‌نگاری قدیم می‌باشد و برای خواننده معلوم نیست که چرا موضوعاتی که درباره تاریخ یک شهر کوچک مطرح می‌شود عیناً درباره یک شهر بزرگ نیز مطرح است؟ آیا نیازهای تاریخی مردم آن‌ها یکسان است؟ آیا ظرفیت‌های تاریخی مناطق مختلف با هم برابر است؟

### - تاریخ آثار و اماکن تاریخی

یکی از مهم‌ترین موضوعات مطرح در تاریخ محلی، آثار و اماکن تاریخی است. در بسیاری از موارد در ذیل تاریخ هر شهر اماکن و آثار تاریخی آن نیز توضیح داده می‌شود. در برخی موارد به علت اهمیت تاریخی، شهر یا استان برای آن‌ها کتاب‌های جداگانه‌ای نوشته می‌شود. این گونه آثار به روش‌های مختلفی نگارش می‌یابند. گاهی کتاب‌ها مختص یک اثر تاریخی نوشته می‌شوند که دربرگیرنده یک اثر مهم یا تحقیق

عمیق برای یک بنای تاریخی است مانند تخت جمشید که با توجه به اهمیت آن کتاب‌های زیادی درباره آن نوشته شده است. برخی اوقات درباره یک بنا و تاریخچه آن کتابی نوشته می‌شود که می‌توان آن را در ذیل تاریخ محلی محسوب کرد مانند تاریخ ساختمان و شرح آثار تاریخی و هنری مسجد جامع عتیق شیراز (بهروزی، ۱۳۴۰) در این کتاب‌ها درباره تاریخچه و معماری اطلاعاتی آمده است.

شیوه دیگر نگارش کتاب پرداختن به آثار باستانی یک شهر است مانند آثار و بناهای تاریخی توس (یاحقی، ۱۳۷۳) خاطرات کاوش‌های باستانی شوش (دیولافوا، ۱۳۷۶) و یا کتاب‌هایی که هنرفر درباره آثار باستانی اصفهان نوشته است که معمولاً اطلاعات محلی و معماری در هم آمیخته شده است. در مواردی آثار باستانی یک منطقه کوچک از استان مورد بررسی قرار می‌گیرد مانند بناهای تاریخی و هنری جلگه شیراز (بهروزی، ۱۳۵۴) آثار باستانی جام درباره جنوب خراسان (مولوی، ۱۳۵۴) و در مواردی آثار باستانی یک استان مد نظر می‌باشد مانند آثار باستانی و تاریخی لرستان (ایزدینه، ۱۳۶۳) بناهای تاریخی خراسان (مقری، ۱۳۵۹) و در نهایت گاهی کتاب به آثار باستانی یک منطقه تاریخی بزرگ می‌پردازد مانند آثار باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان (اقتداری، ۱۳۴۸). در مجموع آثار و ابنیه تاریخی جزء لاینفک تاریخ محلی است و معمولاً نویسندگان محلی علاقه‌مند به تاریخ شهر خود انگیزه زیادی به معرفی آثار و ابنیه تاریخی دارند. تا زمانی که هدف معرفی آثار ارزشمند محلی و ارتباط بین عنصر زمان، مکان و انسان باشد، در زمره موضوعات مورد توجه محلی‌کاران است اما زمانی که به محتوای تخصصی با رویکرد معماری گرایش پیدا کند، در زمره باستان‌شناسی محسوب می‌شود.

## - تاریخ‌های رجالی

توجه به بزرگان و مشاهیر همواره مورد توجه نویسندگان بومی بوده است. حس تفاخر نسبت به بزرگان شهر باعث شده تا کتاب‌های مرتبط با رجال در زمره قدیمی‌ترین و با ارزش‌ترین تاریخ‌های محلی محسوب شود. تاریخ نیشابور ابو عبدالله حاکم نیشابوری، تاریخ اصفهان ابونعیم حافظ در این زمره می‌باشد. این رویه در دوره

معاصر نیز مورد توجه بوده است. در بسیاری از موارد رجال و مشاهیر ذیل تاریخ هر شهر معرفی شده‌اند و کم‌تر به معرفی جدای آن‌ها پرداخته شده است. کتاب‌هایی که درباره تاریخ رجال نوشته شده گاهی تحت عنوان مشاهیر یک منطقه یا استان می‌باشد مانند مشاهیر آذربایجان (سرداری نیا، ۱۳۷۰) رجال آذربایجان (طباطبایی مجد، ۱۳۷۳) دانشمندان آذربایجان (تربیت، ۱۳۷۳) رجال شرق خراسان (زنکنه، ۱۳۷۰) مزارات خراسان (شانه‌چی، ۱۳۴۵). گاهی درباره رجال یک شهر می‌باشد مانند رجال قم و بحثی در تاریخ آن (مقدسی‌زاده، ۱۳۳۵) تاریخ نویسندگان فارس (میرهادی، ۱۳۴۰) دانشوران بجنورد (عباسیان، ۱۳۷۲) بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قائنات و قهستان (آیتی، ۱۳۲۷) و اصفهان یا دارالعلم شرق (مهدوی، ۱۳۸۶). این کتاب‌ها نگاه محلی داشته، هدف برجسته کردن رجال یک شهر در آن می‌باشد و حس تفاخر بیش‌تری در آن‌ها دیده می‌شود. گاهی کتاب‌های رجال به سمت سیاسی گرایش می‌کند مانند خراسان و حکمرانان آن (افشار آراء، ۱۳۸۰) و برخی اوقات دید مذهبی در نگارش کتاب به کار رفته است. مانند تربت پاکان قم (جواهر کلام، ۱۳۸۲) که در چهار جلد و شرح مدفونین در حرم حضرت معصومه (س) است و مجموعه شش جلدی مدفونین در حرم حضرت رضا(ع) که بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی در دهه ۸۰ به چاپ رساند.

صورت دیگری از تاریخ رجال محلی، تاریخ‌های خاندانی است که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. این تاریخ‌ها، گاه خاندان‌های سادات و گاه خاندان‌های حکومت‌گر را در برمی‌گیرد. یکی از بهترین کتاب‌های خاندانی شجره طیبه محمدباقر رضوی می‌باشد که شرح حال کاملی از سادات رضوی مشهد و مشاغل و شجره آن‌ها آورده است (رضوی، ۱۳۵۲). خاندان علم در جنوب خراسان نمونه خاندان‌های حکومت‌گر می‌باشد که در زمره تاریخ‌های محلی محسوب می‌شود.

کتاب تاریخ خاندان ثقه‌الاسلام و چندین کتاب چاپ نشده خاندانی از مصلح‌الدین مهدوی، کتاب اصفهان ویژه هنرمندان اصفهان را تبدیل به شهری کرده که تاریخ رجال آن تا حد زیادی مستند شده است. کتاب حکومت و مردم قوچان ویژه خاندان‌ها در قوچان به لحاظ محتوا، محلی‌ترین کتاب رجالی محسوب می‌شود که تاریخ خانواده‌های یک شهر را مستند کرده است و می‌تواند الگویی برای محلی‌نگاری



خانوادگی باشد. شکل دیگر پرداختن به تاریخ رجال، ویژه‌نامه‌هایی است که تحت عنوان یادنامه منتشر می‌شود. مانند جشن‌نامهٔ مدرس رضوی (سجادی، ۱۳۵۶)، پروین گنابادی (ابوالقاسمی، ۱۳۵۴) و فرخ در مجلهٔ آینده در دههٔ ۶۰.

### - موضوعات تخصصی

تعداد زیادی از کتاب‌های مرتبط با تاریخ محلی در ایران در ذیل تاریخ‌های شهری، جغرافیای تاریخی و کلیات قرار می‌گیرند و کم‌تر از جنبه‌های جزئی و موضوعی به تاریخ محلی نگریسته شده است. مگر در مواردی که یک موضوع آن‌چنان برجسته و بزرگ باشد که تاریخ یک محل، شهر و یا منطقه را در یک دورهٔ تاریخی تحت تأثیر خود قرار داده باشد. شکل عمدهٔ موضوع نگاری در تاریخ محلی معاصر ایران متأثر از این نوع نگاه می‌باشد و کم‌تر محلی‌کاران وقت خود به استخراج موضوع از بطن جامعه و پرداختن به آن کرده‌اند. میزان توجه به محلی‌نگاری موضوعی بسته به موقعیت منطقه و یا حوادث رخ داده متفاوت است به نحوی که باعث شده گرایش برخی مناطق به موضوع نگاری و نوع مباحث مورد علاقهٔ محلی‌کاران با جاهای دیگر داشته باشد. به طور مثال موضوعات مطرح شده در محلی‌نگاری خراسان با آذربایجان یا اصفهان و نگاه محلی‌کاران آن‌ها متفاوت است. در خراسان حوادث سیاسی در محلی‌نگاری موضوعی پررنگ است، وقایعی مانند توپ‌بندی حرم، شورش پسیان، شجاع‌الدوله، لهاک خان، واقعهٔ گوهرشاد مد نظر مورخان کتاب‌نویس و مقاله‌نویس بوده است. در حالی که در اصفهان سمت و سوی محلی‌نگاری به سمت موضوعات شهری و آثار تاریخی گرایش بیش‌تری داشته است. در آذربایجان و گیلان، مشروطه و حوادث بعد از آن بر تاریخ نگاری اثرگذاری مستقیم داشته است. در استان‌هایی مانند کردستان، خراسان، آذربایجان، چهارمحال و بختیاری و کرمانشاه موضوع قومی و نژادی رونق بیش‌تری داشته است. گاهی یک حادثه و واقعه آن‌چنان مهم است که علاوه بر این که مورد توجه نویسندگان بومی قرار گرفته، نویسندگان غیر بومی نیز به آن علاقه‌مند بوده‌اند؛ مانند سرداران در سبزوار، شورش نایب حسین کاشی در کاشان، دادشاه در بلوچستان.

موضوع‌نگاری در تاریخ محلی اهمیت زیادی دارد. در واقع موضوعات محلی که مورد بررسی نویسندگان قرار می‌گیرد می‌تواند پیونددهنده تاریخ محلی با تواریخ منطقه‌ای و ملی و یا تاریخ منطقه‌ای با ملی و جهانی باشد. در موضوعاتی مانند شورش شجاع‌الدوله در قوچان موضوع ارزش محلی و منطقه‌ای دارد، اما در قیام پسیان محلی، منطقه‌ای و ملی می‌باشد. در شورش شیخ خزعل در خوزستان به علت دخالت خارجی‌ها موضوع حالت منطقه‌ای، ملی و جهانی پیدا می‌کند. به همان نسبت بعضی موضوعات تاریخی، یک محل را به ناگاه از گمنامی در آورده و جنبه‌های جدیدی از اهمیت را به آن اضافه می‌کند. حادثه حمله آمریکا به طبرستان در زمرة این وقایع است که در اوایل انقلاب ناگاه طبرستان را در کانون اهمیت قرار داد. برخی موضوعات تاریخی جنبه سیاسی، بعضی سیاسی - اجتماعی و برخی سیاسی، اجتماعی و مذهبی دارند که به تناسب اهمیت آن‌ها و تأثیر بر محل وقوع اثرگذاری آن‌ها متفاوت است. در شورش لهاک خان در خراسان (بیات، ۱۳۶۴) اهمیت محلی و سیاسی مهم است. در مسأله پسیان اهمیت سیاسی، منطقه‌ای و اجتماعی سه ضلع را تشکیل می‌دهد، زیرا وی اصلاحاتی را در خراسان ایجاد کرد که در زمان خود مورد توجه قرار گرفت. بعضی موضوعات اهمیت سیاسی، اجتماعی، مذهبی و منطقه‌ای دارد. از مهم‌ترین این حوادث می‌توان به قیام میرزا کوچک خان اشاره کرد که بررسی میزان اثرگذاری قیام وی در گیلان در مقایسه با پسیان در خراسان که هر دو تقریباً در یک زمان بوده است، نشان می‌دهد اثرگذاری عنصر مذهبی و اقبال مردمی می‌تواند در ماندگاری یک موضوع محلی چه مقدار اثر داشته باشد. علاوه بر آن گاهی ارتباط بین محل و انسان بر تاریخ‌نگاری تأثیر دارد. گاهی محل از انسان مهم‌تر است و گاهی فرد از محلی که در آن واقعه رخ داده، اهمیت بیش‌تری دارد.

در کنار این‌ها نوع نگاه حکومت‌های سیاسی به موضوعات محلی و اثر آن در مطرح شدن یک واقعه نیز مهم می‌باشد. واقعه گوه‌رشاد که در سال ۱۳۱۴ در مشهد رخ داد بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مورد توجه عمومی قرار گرفت. یا قیام میرزا کوچک خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی که بعد از انقلاب مورد توجه ویژه قرار گرفت. گاهی این اهمیت‌های چندجانبه سبب می‌شود یکی از اضلاع حادثه مورد توجه قرار نگیرد. در بسیاری از موارد اهمیت محل در ذیل اهمیت منطقه‌ای، ملی و حتی جهانی آن کم‌رنگ شده و باعث می‌شود اصل مسئله که تبیین موضوع محلی از جهات

مختلف است، کم‌تر مورد توجه قرار گیرد. میزان پرداختن نویسندگان محلی یا غیر محلی به موضوعات، بیان‌گر اهمیت یک محل، مسائل مختلف مطرح شده در آن و اثرگذاری مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر دوره بر آن محل است. این که چه مقدار از این موضوعات به گذشته دور یا نزدیک یک شهر برمی‌گردد و یا به مسائل مطرح در جامعه می‌پردازد بر غنا یا ضعف تاریخ‌نگاری آن محل می‌افزاید.

## نتیجه

تاریخ محلی در دوره معاصر نسبت به سده‌های پیشین در حوزه‌هایی پیشرفت و در زمینه‌هایی تغییر نکرده است. در برخی زمینه‌ها مانند تاریخ‌های شهری، آثار باستانی و تاریخ‌های رجالی و خاندانی پیشرفت‌های محسوسی صورت نگرفته است. کتاب‌های نگارش یافته با اندکی تغییر محتوایی در واقع ادامه‌دهنده سنت محلی‌نگاری قدیم بوده و کم‌تر از شیوه‌های جدید نگارشی بهره گرفته‌اند. در زمینه موضوعات سیاسی ساختار نگارشی با توجه به استفاده از اسناد مکتوب و غیر مکتوب تا حدی تغییر کرده است. پایگاه مورخان تاریخ محلی به نسبت گذشته در جامعه گسترده‌تر شده، از حالت درباری و یا سفارشی به انگیزه‌های شخصی تبدیل شده است، به گونه‌ای که علایق شخصی بیش‌ترین سهم را در نگارش کتاب‌ها دارد، هرچند که حمایت‌های سازمانی و مقطعی نیز در برخی سال‌ها در انتشار کتاب‌ها مؤثر بوده است. بررسی منابع تاریخ محلی که در مناطق مختلف کشور نگارش یافته نشان می‌دهد که جریان محلی‌نگاری پیرو شرایط سیاسی، اجتماعی، مذهبی، جغرافیایی و قومی حرکت متفاوتی داشته است. در برخی مناطق به سمت منطقه‌گرایی نزدیک شده (خلیج فارس و شمال)، در برخی مناطق دیگر ماهیت استانی دارد (خراسان و آذربایجان)، در اصفهان و کرمان به سمت تاریخ شهری و در کردستان به تاریخ قومی گرایش پیدا کرده است.

در مجموع تاریخ محلی در دوره معاصر متناسب با تغییرات محیطی، خواست‌ها و نیازهای تاریخی جوامع تغییر نکرده و بیش‌تر در چنبره گفتمانی سنت قدیم محلی‌نگاری باقی‌مانده است. تأکید بر استفاده از روش‌های جدید در تاریخ محلی و توجه به شخصیت محلی‌نگاری هر منطقه می‌تواند این نخله تاریخ‌نگاری را به سمت کاربردی‌تر شدن در جامعه رهنمون سازد.

## کتاب‌نامه

- ۱- آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- آیت‌الله محمدی (۱۳۷۶)، جغرافیای تاریخی ایوان غرب، قم: بی‌نا.
- ۳- اذکائی، پرویز (۱۳۸۰)، همدان‌نامه (بیست‌گفتار دربارهٔ مادستان)، همدان: مادستان.
- ۴- ارباب، محمدمهدی (۱۳۴۲)، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، تصحیح و تحشیه- منو-چهر- ستوده، اصفهان: تأیید و تهران: امیرکبیر.
- ۵- اسدی، نوش‌آذر (۱۳۷۸)، نگاهی به گرمسار: سرزمین خورشید درخشان مجموعه‌ای از اوضاع جغرافیایی، تاریخ، اجتماعی و اقتصادی، تهران: پازینه.
- ۶- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، مطلع‌الشمس (۱۳۵۲)، تاریخ ارض اقدس و مشهد مقدس: در تاریخ و جغرافیای مشروح بلاد و اماکن خراسان، تهران: پیشگام.
- ۷- افشار، ایرج (۱۳۴۸)، یادگارهای یزد، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۸- افشارآرا، محمدرضا (۱۳۸۰)، خراسان و حکمرانان یا تاریخ استان‌داری خراسان از آغاز تا پایان عصر قاجاریه، مشهد: محقق.
- ۹- اقتداری، احمد (۱۳۷۲)، کاروان عمر، خاطرات سیاسی فرهنگی هفتاد سال پرماجرایی عمر، تهران: احمد اقتداری.
- ۱۰- امام، محمدکاظم (۱۳۴۸)، مشهد طوس؛ یک فصل از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان، تهران: کتاب‌خانه ملی.
- ۱۱- امینی، محمد (۱۳۶۸)، تاریخ اجتماعی ورامین در دورهٔ قاجاریه، ورامین: چاپ‌خانهٔ ۱۷ شهریور.
- ۱۲- ایازی، برهان (۱۳۷۱)، آئینهٔ سندی، سنندج: برهان ایازی.
- ۱۳- برزگر، اردشیر (۱۳۲۹)، تاریخ تبرستان پیش از اسلام، تهران: تابان.
- ۱۴- برزگر، علی (۱۳۷۰)، گذر سرزمین ایزد: دگرگردی بجزستان و بجزستانیان، تهران: آویژه.
- ۱۵- بلاغی، عبدالحجه (۱۳۶۹)، تاریخ نائین، تهران: اثر.
- ۱۶- بیات، کاوه (۱۳۷۵)، قیام نافرجام شورش لهاک‌خان سالار جنگ خراسان تیرماه ۱۳۰۵، تهران: پروین.
- ۱۷- تابنده، سلطان‌حسین (۱۳۴۸)، تاریخ و جغرافیای گناباد، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۸- تجلی سبزواری، ابراهیم (۱۳۲۷)، تاریخ انقلاب خراسان یا بنای مشروطیت، مشهد: چاپ سنگی.
- ۱۹- توحیدی، کلیم‌الله (۱۳۶۶)، حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۲۰- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴)، اسفراین، دیروز، امروز، مشهد: واقفی.

- ۲۱- جابانی، محمد (۱۳۷۵)، سرزمین و مردم قوچان: تاریخ خاندان‌های قوچان، تهران: اطلس.
- ۲۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵)، سرزمین و مردم قوچان، مشهد: محقق.
- ۲۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰)، سرزمین و مردم قوچان: گذری به روستاها، تهران: سخن گستر.
- ۲۴- جعفری‌پور و دیگران (۱۳۶۸)، بناها و شهر دامغان، تهران: فضا.
- ۲۵- جواهر کلام، عبدالحسین (۱۳۸۲)، تربت پاکان قم، قم: انصاریان.
- ۲۶- حسینی شوشتری مرعشی، علاء‌الملک (۱۳۵۲)، فردوس در تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۲۷- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۵۲)، تاریخ سمنان، تهران: فرمانداری کل.
- ۲۸- خاماچی، بهروز (۱۳۵۲)، یادی از سرزمین آذربایجان، تبریز: بی‌نا.
- ۲۹- خسروی، محمدرضا (۱۳۷۲)، تاریخ کاشمر، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۳۰- رضوی، محمدباقر (۱۳۵۲)، شجره طیبه، تهران: بی‌نا.
- ۳۱- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲)، تاریخ خوی (سرگذشت سه هزار ساله منطقه پرحادثه شمال غرب ایران)، تهران: توس.
- ۳۲- زنگنه قاسم‌آبادی، ابراهیم (۱۳۷۰)، تاریخ و رجال شرق خراسان، مشهد: خاطره.
- ۳۳- سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۵۶)، جشن‌نامه استاد مدرس رضوی، تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.
- ۳۴- شاکری، رضمانعلی (۱۳۴۶)، جغرافیای تاریخی قوچان، مشهد: اداره کل فرهنگ و هنر خراسان.
- ۳۵- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۵)، اترک‌نامه تاریخ جامع قوچان، تهران: امیرکبیر.
- ۳۶- شریعت‌زاده، سیدعلی‌اصغر (۱۳۷۱)، فرهنگ مردم شاهرود، تهران.
- ۳۷- شمس اسفندآبادی، حمیدرضا (۱۳۸۰)، با من به ابرکوه بیاید، تهران: پاسارگاد.
- ۳۸- شوشتری، میرعبداللطیف (۱۳۶۳)، تحفه العالم و ذیل التحفه، به اهتمام صمد موحد، تهران: طهوری.
- ۳۹- شهری، جعفر (۱۳۶۷)، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، تهران: اسماعیلیان، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۴۰- طباطبایی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳)، رجال آذربایجان (ادب، تاریخ و هنر)، تبریز: ابو.
- ۴۱- عمادی‌پور، محمد (۱۳۸۰)، صدخرو خاستگاه فرهنگ، تهران: عابد.
- ۴۲- فرهادی، مرتضی (۱۳۶۹)، نامه کمره، تهران: امیرکبیر.
- ۴۳- قراگوزلو، غلامحسین (۱۳۷۳)، هگمتانه تا همدان (سرگذشت قرن‌ها در قدیمی‌ترین شهر ما)، تهران: اقبال.
- ۴۴- گرایلی، فریدون (۱۳۵۷)، نیشابور شهر فیروزه، مشهد: دانشگاه فردوسی.

- ۴۵- ماهری، محمودرضا (۱۳۷۹)، تمدن‌های نخستین کرمان، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- ۴۶- محمدی، علی (۱۳۷۶)، تاریخ تکاب، تهران: ایمان.
- ۴۷- مروارید، یونس (۱۳۶۰)، مراغه (افرازه رود) از نظر اوضاع طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، تهران: چاپ‌خانه آراین.
- ۴۸- مشایخی، حبیب‌الله (۱۳۸۱)، نگاهی همه‌سویه به تنکابن، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۴۹- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۲)، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۵۰- مشیزی بردسیری، محمدسعید (۱۳۶۹)، تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علم.
- ۵۱- مقتدر، غلامحسین (۱۳۳۳)، کلید خلیج فارس، تهران: بی‌نا.
- ۵۲- مقری، علی اصغر (۱۳۵۹)، بناهای تاریخی خراسان، مشهد: اداره کل فرهنگ خراسان.
- ۵۳- مقیمی، محمداسماعیل (۱۳۶۹)، جغرافیای تاریخی شیروان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۵۴- مهدوی، مصلح‌الدین (۱۳۸۴)، دانشمندان و بزرگان اصفهان، تحقیق، تصحیح و اضافات رحیم قاسمی و محمدرضا نیل‌فروشان، اصفهان: گلدسته.
- ۵۵- میرنیا، علی (۱۳۶۹)، پژوهشی در شناخت ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان و نقش سیاسی رؤسای ایل‌های بزرگ در امور کشور، و روابط آن‌ها با حکومت‌ها و استعمارگران، تهران: نسل دانش.
- ۵۶- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۶)، طوایف ترکمان در دشت گرگان و خراسان، مشهد: اطلس.
- ۵۷- ناصرالشریعه، محمدحسین (۱۳۵۰)، تاریخ قم، با مقدمه علی دوانی، قم: دارالفکر.
- ۵۸- نجمی، ناصر (۱۳۷۱)، تهران قدیم، تهران: جان‌زاده.
- ۵۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲)، دارالخلافه تهران، تهران: همگام.
- ۶۰- نحوی، سیف‌الله (۱۳۷۳)، سیمای داراب، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۶۱- نراقی، حسن (۱۳۶۵)، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- ۶۲- نیکنام، لاله و ایوب ذوقی، فریبرز (۱۳۷۴)، تبریز در گذر تاریخ (شناسنامه تاریخی تبریز) نگاهی به تاریخ و سرزمین آذربایجان، تبریز: یاران.
- ۶۳- وادالا (۱۳۵۶)، خلیج فارس در عصر استعمار، مترجم جواد شفیع، تهران: کتاب‌سحاب.
- ۶۴- وزیری کرمانی، احمدعلی (۱۳۵۲)، تاریخ کرمان (سالاریه)، مقدمه و تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: ابن‌سینا.

## تأثیر حزب توده بر نهاد آموزش در مازندران

۱۳۳۲-۱۳۲۰

زمانه حسن نژاد \*

### چکیده

حزب توده به عنوان نماینده اندیشه‌های کمونیستی وابسته به دولت شوروی در فضای سیاسی و اجتماعی ایران در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، نقشی برجسته داشت. حضور و نفوذ احزاب چپ‌گرا در شمال ایران طی دوران جنگ سرد، از جمله مباحث محلی است که با سیاست‌های ملی و بین‌المللی پیوند می‌یابد. مازندران در سال‌های پس از جنگ جهانی به دلیل تحول اقتصادی - طبقاتی و شرایط جغرافیایی، به یکی از مراکز تجمع هواخواهان حزب توده تبدیل شد و رشد تفکرات کمونیستی در بین اقشار مختلف مازندران در این دوران قابل مشاهده بود.

در این بین، نهاد آموزش محلی، سهم فراوانی در تشدید این شرایط داشته است. نهاد محلی آموزش به محوریت مدارس و هنرستان‌ها به مرکز تبلیغات و جذب هواخواهان حزب توده تبدیل شد. حجم گسترده‌ای از اسناد ملی و محلی به جای مانده، این فرضیه را تأیید می‌کند و اطلاعاتی درخور از تأثیر حزب توده بر نهاد محلی آموزش در مازندران دارد. این نوشتار با اتکا بر شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای به تحلیل این وضعیت خواهد پرداخت.

**کلید واژه‌ها:** کمونیسم، حزب توده، مازندران، نهاد آموزش.

## مقدمه

سقوط پهلوی اول و حضور متفقین در ایران پس از شهریور ۱۳۲۰، زمینه‌ساز رونق تفکرات سیاسی متعدد در ایران دهه ۲۰ خورشیدی بود. نفوذ گرایش‌های چپ به واسطه حزب توده در مؤسسات و نهادهای مختلف این دوران، امری است که اسناد و تحقیقات به طور مکرر به آن اشاره می‌کنند. بخشی از فعالیت و نفوذ حزب توده در سطح نهادها و مؤسسات محلی، یعنی در ایالات و شهرستان‌ها تمرکز یافت. نهاد آموزش از جمله این نهادها بود که در سال‌های مورد بحث، مورد هجمه و نفوذ تفکرات کمونیستی فعالان حزب توده قرار گرفت.

در دهه بیست، تمایل مریبان و دانش‌آموختگان نهاد آموزش و پرورش در مازندران به تفکرات کمونیستی و همراهی با سیاست‌های حزب توده در این استان، امری قابل بررسی است. در این سال‌ها بخشی از مریبان شاغل در نهاد آموزشی، مروج تفکر کمونیستی در بین دانش‌آموزان و هنرجویان و به دنبال آن بخشی از طبقات اجتماعی در مازندران بودند. با سقوط دولت دکتر مصدق و کودتای ۱۳۳۲، جریانی از پاک‌سازی فکری در مؤسسات و نهادهای دولتی از جمله آموزش و پرورش رخ داد، اما پاره‌ای از عوامل چون کمبود نیروی انسانی تحصیل‌کرده، نیاز فنی نهادهای محلی به دانش‌آموختگان و نبود متخصصان بومی در امر آموزش، موجب بازگشت دوباره این افراد را در امر آموزش شد. با توجه به مقدمه، مقاله بر محور فرضیه‌های زیر مطرح می‌شود:

- خانه فرهنگ شوروی و سازمان دانش‌آموزان حزب توده در مازندران نقشی عمده در جذب دانش‌آموزان به حزب توده داشتند.

- کمبود نیروی تحصیل‌کرده بومی از عوامل حفظ وابستگی به حزب توده پس از سال ۱۳۳۲ در مازندران بود.

## جغرافیای سیاسی مازندران

مازندران در دوره مورد بحث از نظر تقسیمات اداری فراتر از حدود امروزی آن بود و استان گلستان امروزی و بخش‌هایی از سمنان را شامل می‌شد (فرهنگ آبادی‌های کشور، ۱۳۴۸: ۵/۱۲)، در مکاتبات اداری دوره پهلوی از مازندران با عنوان استان دوم



یاد شده است (ساکما، ۵۱۷۹۴۱۷). این ایالت به واسطه شرایط متفاوت زیست‌بوم در مقایسه با دیگر نقاط جغرافیای ایران همواره مورد توجه حکومت‌های ایرانی بود، یا به بیانی حاکمان ایران آن را ملک طلق یا تفریحگاه خویش می‌پنداشتند. این امر از عصر صفوی با انتخاب فرح‌آباد به عنوان تختگاه دوم صفویه آغاز شد و با انتخاب تهران به پایتختی سلسله قاجار شدت بیشتری یافت و در دوره پهلوی و با برخاستن این سلسله از همین ناحیه به اوج رسید.

هرچند پاره‌ای از عوامل چون قرارداد داشتن زادگاه رضاخان سوادکوهی در این ناحیه و علاقه وی به خاستگاهش و یا نزدیکی به استرآباد (مرکز قاجارها) را دلیل تعلق خاطر حکومت‌های ایرانی به این ناحیه در دوران معاصر دانسته‌اند، اما پاره‌ای از عوامل سیاسی چون مجاورت با همسایه قدرتمند شمالی در روسیه، منابع نفتی دریاچه خزر و وابستگی تهران؛ پایتخت سیاسی به منابع طبیعی و انسانی این ناحیه در گسترش این سیاست یا تفکر موثر بود. استان دوم از نظر مرزی و جغرافیایی در منطقه حساسی قرار داشت. وجود کارخانجات و کارگران در این ناحیه، موجب توسعه سیاسی حزب توده شد (شهابی، ۱۳۹۰: ۱۲۰).

از دوره ضعف و انحطاط دولت صفوی و مطرح شدن همسایه شمالی به عنوان یک قدرت منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در زمان پتر کبیر و کاترین، سیاست‌های این دولت در دست‌یابی به آب‌های گرم خلیج فارس و اقیانوس هند سبب شد هرازگاهی دست‌اندازی‌هایی به ایالت شمالی ایران و همسایه جنوبی خویش داشته باشد. برای نمونه پس از سقوط صفویه تا برخاستن نادر، قوای روس نواحی گیلان و مازندران را به طور کامل تصرف کردند (نصیری، ۱۳۶۴: ۶). سیاحان و سیاست‌مداران روس گزارش‌هایی از شرایط طبیعی، انسانی و اقتصادی این نواحی برای تزار روس جمع‌آوری کردند که موجبات آشنایی بیشتر روس‌ها با شرایط محلی این نواحی شد.

در دوره قاجار با ضعف نظامی قاجار و مصادف شدن با رقابت قدرت‌های بزرگ و عصر امتیازات، این شرایط اوج یافت. در این دوره روس‌ها شمال ایران از جمله مازندران را به عنوان حوزه نفوذ و حتی فراتر از آن، حیاط‌خلوت خویش برگزیدند. آنان در ۱۹۱۶م یک بریگارد قزاق را در این ناحیه اسکان دادند (سپهر، ۱۳۳۶: ۱۲۰).

وجود بانک استقراضی روس و کنسول‌گری‌های روس در شهرهای مختلف مازندران، دلیلی بر این مدعاست. از این پس پیوندی عمیق در سطح اجتماعی و سیاسی بین اهالی این نواحی و روس‌ها ایجاد شد که تا به امروز در برخی جنبه‌های اقتصادی دوام یافته است. حتی در دوره جنگ جهانی اول دولت‌های روسیه و انگلستان در قرارداد ۱۹۲۱م. تقسیماتی بین خود انجام دادند و شمال ایران به روس‌ها واگذار شد.

با سقوط روسیه تزاری و تاسیس دولت اتحاد جماهیر شوروی، مشی کمونیستی در مازندران رشد یافت. روس‌ها با ترویج شعارهای برابری خواهانه موفق به جذب برخی اقشار مازندران به این تفکر شدند. حتی مازندران در زمره برنامه بلندمدت انترناسیونالیسم و تشکیل دولتی کمونیستی وابسته به شوروی قرار گرفت. در این میان احزابی با گرایش‌های مارکسیست - لنینیستی به ویژه پس از جنگ جهانی دوم و حضور نیروهای روس در شمال ایران تشکیل یافتند. حزب توده ایران در زمره این احزاب بوده که مازندران را به عنوان یکی از حوزه‌های محلی نفوذ خویش در ایران برگزید و برخی از شخصیت‌های برجسته این حزب چون احسان طبری خود به همین ناحیه تعلق داشتند و تلاش‌های فراوانی در ترویج مرام توده‌ای در مازندران انجام دادند (طبری، ۱۳۶۶: ۵۸).

### تحول طبقاتی در مازندران

با روی کار آمدن دولت پهلوی، سیاست‌های مدرن‌سازی در زمینه اقتصادی و آموزشی شکل تازه‌ای گرفت (فوران، ۱۳۹۰: ۳۳۲)، از جمله اصلاحات مدنی در نظام آموزشی رخ داد که نتیجه آن افزایش تعداد مدارس و دانش‌آموزان در مقاطع مختلف تحصیلی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۸۰). در برنامه‌های نوسازی و ایجاد بسترهای فرهنگی و اقتصادی پهلوی اول و دوم، مازندران جایگاه ویژه‌ای داشت، به گونه‌ای که در پایان دوره پهلوی این استان در سطحی متفاوت از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در مقایسه با بسیاری از ایالات و ولایات ایران قرار گرفت. عبور خط آهن از بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ مازندران، نوسازی ساختارهای شهری، ایجاد بنادر (هرچند کوچک و کم‌رفت و آمد)، تأسیس کارخانجات دولتی و غیردولتی نساجی،

پنبه پاک‌کنی، صابون‌سازی، چوب‌بری، کنسروسازی و...، به یک‌باره چهره این استان را تغییر داد.

از جمله تأثیرهای این تحول که به نظر می‌رسد از سوی برنامه‌ریزان این عصر نادیده گرفته شد، بحث نیروی انسانی و کمبود نیروی کار بود. کمبود کارگر زمینه‌ساز مهاجرت کارگران صنعتی از سایر ایالات به مازندران شد (ساکما، ۱۳۷۰: ۷۱۸۲۳۰). از جمله این ایالات گیلان و آذربایجان بودند که خیل عظیمی از کارگران صنعتی را روانه مازندران کردند (یوسفی‌نیا، ۱۳۷۰: ۶۱۰). پیدایش طبقه کارگران صنعتی از جمله تحولات طبقاتی بود که مازندران و حتی دولت مرکزی را به ناگاه با خود مواجه کرد. جمع این کارگران کارخانه‌ها بستر مناسبی برای ترویج افکار کمونیستی و چپ را در مازندران فراهم کرد (ساکما، ۱۳۹۲: ۴۰). با وجود تعلق خاطر بومیان، به‌ویژه زمین‌داران و خرده‌مالکان و روستاییان بومی به حکومت، حضور این مهاجران به یک‌باره چهره تفکرات و ایده‌آل‌های سیاسی را در مازندران تغییر داد. اوج این تغییرات را پس از شهریور ۱۳۲۰ و حضور متفقین در مازندران می‌توان دید.

حزب توده در سال ۱۳۲۷ در شهرهای مطرح شمال‌شعباتی داشت و به دلیل فعالیت‌های متمادی، در روستاهای مازندران طرفداران فراوانی داشت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۸۹).

مازندران همواره ایالتی کشاورزی به شمار می‌رفت و با غلبه زمین‌داران، بیشتر جمعیت آن روستایی بودند. بر اساس آمارها در سال ۱۳۴۵، تنها ۲۴ درصد جمعیت مازندران شهرنشین بودند (فرهنگ آبادی‌های کشور، ۱۳۴۸: ۵/۱۲). اما از این دوره، انقلاب اقتصادی و طبقاتی به مرور چهره این ایالت را دگرگون کرد و در نهایت به شکل امروزی یعنی با درصد قابل ملاحظه‌ای از جمعیت شهری تبدیل شد که خود از پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی و بیانگر تحول طبقاتی در سطح محلی است. تحول در عرصه اقتصاد محدود نشد و به تبع خود نهاد آموزش را تحت تأثیر قرار داد. بهبود شرایط اقتصادی و ظهور طبقه متوسط جدید چون کارمندان ادارات، کارگران کارخانه‌ها (انصاری، ۱۳۷۷: ۱۴۳)، افزایش کارگران آگاه به هویت طبقاتی، موجب افزایش علاقه‌مندی به تحصیلات در مازندران شد؛ به گونه‌ای که در پایان دوران پهلوی بخش قابل ملاحظه‌ای از فرزندان روستاییان در نهاد آموزش مشغول به تحصیل بودند.

رشد نهاد آموزش در سطح محلی موجب شد حزب توده در فاصله سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ و پس از آن احزاب چپ‌گرا تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در مراکز آموزشی مازندران که عمدتاً شامل مدارس و هنرستان‌های وابسته به کارخانه‌ها بوده، نفوذ یابد. پس از جنگ جهانی دوم مراکز آموزشی مازندران به عرصه‌ای در نزاع طبقاتی و سیاسی بین هواخواهان حزب توده و سلطنت‌طلبان تبدیل شد (ساکما، ۲۱۵۳۰۴۵؛ ۲۸۰، ۲۶۷).

گروه اول عموماً از مهاجران و فرزندان کارگران، طبقه متوسط و اصناف و دسته دوم از فرزندان مالکان، خرده‌مالکان و روستاییان وابسته به آنان تشکیل یافته بودند. حزب توده در این سال‌ها با نفوذ در نهاد آموزشی، مراکز آموزشی مازندران را به مرکزی تبلیغاتی و مکان جذب اهالی این استان به تفکرات کمونیستی تبدیل کرد.

تغییرات طبقاتی در مازندران دوره پهلوی از عوامل جدی نفوذ اندیشه‌های کمونیستی در مازندران بود. تاسیس کارخانجات صنعتی، کمبود نیروی کارگر صنعتی در مازندران، زمینه‌ساز سیاست انتقال و مهاجرت نیروهای کارگری از گیلان، آذربایجان و جمعی از فراریان قفقازی به شهرهای مختلف مازندران از جمله چالوس، شاهی و بهشهر شد. در کنار کارگران، بخشی از معلمان و نیروهای آموزشی نیز از گیلان به عنوان مربی و معلم به مازندران راه یافتند. بیشتر این مهاجران از افراد فعال و ماجراجوی سرزمین اولیه خود بودند و پس از استقرار در مازندران بر اهداف استقلال‌خواهی خویش اصرار می‌ورزیدند. این مهاجران به واسطه حزب توده اعلام هویت می‌کردند (یوسفی‌نیا، ۱۳۷۰: ۶۱۰). در آینده فرزندان این کارگران مهاجر و معلمان مهاجر با کسب جایگاه اجتماعی و وجهه در نظام آموزشی، موفق شدند و در نظام آموزش محلی و مدارس مازندران نفوذ کنند و هواخواهانی به‌دست بیاورند.

از نظر تاریخی از دوره پهلوی شرق و غرب مازندران به لحاظ گرایش‌های سیاسی، طبقاتی و روشن‌فکرانه تفاوت‌هایی داشته‌اند. تبلیغات کمونیستی در غرب مازندران با محوریت شهرهایی چون شهسوار، چالوس و رامسر که عمدتاً با نام منطقه ثلاث شناخته می‌شد، بنابر بافت طبقاتی و نفوذ اندیشه‌های کمونیستی از گیلان، قوت بیشتری داشت. اما در مرکز مازندران به محوریت شهرهایی با پیشینه تجاری و سرمایه‌داری چون آمل، بابل و ساری و هم‌چنین مناطقی که تعلق خاطر جدی به خاندان پهلوی داشتند، در سوادکوه و

نواحی اطراف آن، وضعیت به گونه‌ای دیگر بود. با این وجود در شهرهای شاهی، چالوس و بهشهر به واسطه حضور کارگران مهاجر و مشغول به کار در کارخانه‌ها، حزب توده نفوذ بیشتری داشت. آشفته‌گی اوضاع اقتصادی و نارضایتی طبقات پایین، به گونه‌ای رقم خورد که در دهه ۱۳۳۰ بخش قابل توجهی از روستائیان بی‌زمین، کارگران شهری و طبقات متوسط شهری به حزب توده و افکار کمونیستی متمایل شدند.

### آموزش و پرورش در مازندران

تأسیس مدارس به سبک جدید پس از انقلاب مشروطه در شهرهای مهم مازندران چون ساری، بارفروش و آمل به‌ویژه از سوی روشن‌فکران و اقلیت‌های دینی دنبال می‌شد؛ برای نمونه برخی از بازرگانان و روشن‌فکران بارفروش از اعضای جامعه آدمیت، طرفدار و حامی جدی تعلیم و تربیت جدید بودند. این گروه اعتقاد داشتند تمامی افکار جدید در قرآن یافت می‌شود. در دوره قاجار و پس از آن روشن‌فکران محلی در کنار اقلیت‌های دینی چون یهودیان، مسیحیان و بهائیان طرفدار تأسیس مدارس بزرگ در مازندران بودند (انوشه، ۱۳۷۹: ۳۰۶).

در کنار بازرگانان، روشن‌فکران و اقلیت‌های بومی، روس‌ها که شمال ایران و مازندران را حیاط‌خلوت خویش می‌دیدند، حامی جدی تأسیس مدارس برای تربیت نیروهای فیلوروس در سطح محلی بودند. نفوذ فرهنگ و زبان روسی در مازندران با تأسیس شیلات شمال و بانک استقراضی روس آغاز شد و رفته‌رفته فرهنگ و زبان روسی به زبان تجاری و زبان دوم فرهیختگان محلی در مازندران تبدیل شد. روس‌ها پس از قرارداد ۱۹۰۷م که به موجب آن شمال ایران، رسماً به حوزه نفوذ روس‌ها تبدیل شد، با حمایت‌های نیکلای گرگوییچ؛ فرمانده روس‌ها در دریای خزر در یکی از محلات مرکزی شهر بارفروش، دبستانی پسرانه تأسیس کردند که مدرسه ایران - روسی بارفروش نام داشت. بانک استقراضی روس حمایت مالی این مدرسه را عهده‌دار بود (همان: ۳۲۰). حضور رسمی مدارس بیگانه در مازندران با تأسیس سلسله پهلوی پایان یافت.

در دوره پهلوی با تصویب قانون معارف، نظام آموزشی نوین و با تقسیمات مشخص در سراسر کشور رونق یافت. هرچند تأسیس مدارس از سوی بیگانگان در ایران ممنوع

و ملیت وجه مشخصه نظام آموزشی شد، اما نفوذ و حضور افکار روسی، این بار در لباس کمونیسم و چپ‌گرایی در نظام آموزشی و مدارس محلی در سطح مرییان، هنرجویان و دانش‌آموزان تداوم یافت. این شرایط به‌ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰، سقوط پهلوی اول، دوران ملی‌شدن صنعت نفت و حاکمیت دکتر مصدق، در نظام آموزش محلی مازندران به چشم می‌خورد. در این سال‌ها تماس کنسول شوروی با دانش‌آموزان به واسطه تأسیس انجمن فرهنگی شوروی در شهرهای مختلف مازندران، موجب حساس‌شدن مقامات محلی بود (شهابی، ۱۳۹۰: ۱۱۷-۱۱۵). هنرستان‌های وابسته به مراکز صنعتی و مدارس متوسطه در این سال‌ها مرکز توجه و عرض‌اندام نیروهای هواخواه حزب توده و مخالفان آنان بود. اسناد به‌جامانده از سال‌های مذکور، بیانگر حضور اقشار و طبقات مختلف اجتماعی در کشاکش‌های سیاسی این دوران در مازندران است. نیروهای هواخواه دولت شوروی از جمله حزب توده با تکیه بر هواخواهان محلی و حامیان طبقاتی در نظام آموزش محلی رسوخ کرده و موفق شدند تعداد قابل توجهی از اقشار محلی را جذب اندیشه‌های چپ کنند.

با وقوع جنگ جهانی دوم و حضور متفقین، مازندران به اشغال نیروهای دولت شوروی درآمد و روس‌ها از مشی کمونیستی در این ناحیه حمایت نظامی می‌کردند، اما حدود قانونی که پهلوی اول در نظام آموزشی جاری کرده بود، مانع از تأسیس یا حضور مستقیم نیروهای خارجی در نظام آموزش محلی در مازندران بود.

در این سال‌ها تفکر کمونیستی از طریق هواخواهان توده‌ای شوروی به واسطه اقداماتی چون تأسیس انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در شهرهای شمسوار، ساری، گرگان، شاهی نمود پیدا کرد که عمدتاً با نام خانه فرهنگ شناخته می‌شد. عمده فعالیت‌های خانه فرهنگ شوروی در مازندران جذب دانش‌آموزان برای مطالعه، بازی ورزشی و نمایش فیلم بود (همان: ۱۱۵). این دانش‌آموزان خود عامل تبلیغ و واسطه فرهنگی شوروی در مدارس مازندران بودند و در برخی از موارد نیز به فعالان آینده حزب توده در مازندران تبدیل می‌شدند.

نخستین نشانه‌های آشفستگی نظام آموزشی در مازندران و نفوذ حزب توده و هواخواهان کمونیسم شوروی در نهاد آموزش محلی در سال ۱۳۲۱ با وقوع یک

آتش سوزی مشکوک در هنرستان نساجی در شهر شاهی رخ داد. حزب توده پس از این حادثه در بیانیه‌ای خطاب به وزیر پیشه و هنر، عامل این اتفاق را بی‌کفایتی و بی‌سوادی مدیر هنرستان شاهی که فردی به نام شفیع خورشیدی بود، معرفی کرد (ساکما، ۴۷۲۵۴۸۹). هرچند نماینده بیمه ایران نفوذ آتش از بخاری به چوب لبه شیروانی را عامل آتش سوزی می‌دانست (ساکما، ۶۱۰۶۶۱۳)، اما مشکوک بودن آتش سوزی و تبلیغات حزب توده در باب بی‌کفایتی خورشیدی، مدیر هنرستان، افکار عمومی را به سمتی هدایت کرد که مردم مازندران خواهان عزل خورشیدی شدند (ساکما، ۲۹۴۷۴۸۷). این واقعه نخستین جرقه در اثبات نفوذ و قدرت غیررسمی حزب توده و هواخواهانش در نظام آموزشی مازندران و افکار عمومی در این استان به‌ویژه طبقه کارگر و طبقه متوسط جدید (کارمندان ادارات تازه تأسیس) بود.

سال ۱۳۲۴ سال تأسیس سازمان دانش‌آموزان حزب توده مازندران، نقطه عطفی در فعالیت‌های چپ دانش‌آموزی در این استان است. تا پیش از سال ۱۳۲۴، فعالیت‌های دانش‌آموزی در مازندران با وجود پویایی، سازمان‌یافته نبود. در این سال دانش‌آموزان مازندران با صدور بیانیه‌هایی آزادی‌خواهانه در اعتراض به فساد و رکود حاکم بر نظام آموزشی، خواهان تحول در نظام آموزشی خشک ایران شدند و دانش‌آموزان ایران را با ترغیب به الگوپذیری از دانش‌آموزان چک و اسلواکی به برپایی جنبشی اعتراضی ضد استبداد، روحانیت و تشکیل سازمان دانش‌آموزان دعوت کردند. شهرانی مازندران صدور این بیانیه‌ها را به وزارت کشور اطلاع داد.

در این بیانیه نظام آموزشی ایران به این شکل توصیف شده: «در زمان رضاخان به ما درس بندگی می‌دادند، امروز درس درویشی، بی‌حالی و لابلالی‌گری می‌دهند، رشوه‌خواری در دستگاه فرهنگ ما راه یافته و اسناد ذی‌قیمت تحصیلی با چند تومان پول معامله می‌شود (ساکما، ۱۲۸۸۷۶۰، ۲۰۹۹۲). این بیانیه به وضوح روشنگر وضعیت حاکم بر نظام آموزشی ایران در آشفته‌بازار پس از جنگ جهانی دوم در ایران می‌باشد. چه بسا این آشفتنگی و فساد، در ساختار آموزش محلی شدت بیشتری داشت.

سازمان دانش آموزان هواخواه حزب توده در مازندران، نقشی جدی در جذب دانش آموزان این استان به گرایش‌های کمونیستی و فراهم کردن زمینه تجمعات و راهپیمایی‌ها در شهرهای مازندران تا سال ۱۳۳۲ داشت.

اوج فعالیت‌های کمونیستی در بین دانش آموزان در فاصله سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ بود. شهربانی مازندران گزارش‌هایی از فعالیت دانش آموزان وابسته به سازمان جوانان حزب توده در شهرهای بابل، ساری، آمل و شهسوار را به وزارت کشور مخبره کرد (ساکما، ۱۱۱۶۹۹۱؛ ۱۵۲۷۹۰۷). شهربانی به روشنی از آنان نام برده و فعالیت آنان را علنی دانست. مهم‌ترین فعالیت این دانش آموزان که سنی حدود ۱۶ تا ۱۸ سال داشتند، پخش نشریه سازمان جوانان و روزنامه توده‌ای «مردم» در مدارس مازندران بوده است (ساکما، ۷۹۴۳۸۴). شهربانی این دانش آموزان را مفسده‌جو دانسته و اداره فرهنگ مازندران را در باب مراقبت و تعقیب این افراد مسئول دانست (ساکما، ۱۵۲۷۹۰۷). به نظر می‌رسد بیشتر دانش آموزان هواخواه حزب توده، از پایگاه طبقاتی پایین و متوسط شهری بودند و پایگاه اجتماعی و طبقاتی دانش آموزان در گرایش‌های سیاسی آنان موثر بوده است.

در مقابل دانش آموزان هواخواه حزب توده، گروه‌هایی نیز در حمایت از سلطنت پهلوی تشکیل شدند. بیشترین فعالیت گروه‌های طرفدار سلطنت در مدارس، در شهر بابل بود و به نظر می‌رسد دانش آموزان وابسته به این طیف، به طبقات متنفذ و ممتاز شهر وابسته بودند. این جمعیت دانش آموزی در مخالفت با توده‌ای‌ها، بیانیه‌ای با عنوان «تخت و تاج محمدرضا پهلوی برقرار باد» منتشر و میتینگی ۹۰ نفره در حمایت از حکومت مرکزی برقرار کردند (ساکما، ۲۸۶۱۰۰۳؛ ۲۱۵۳۰۴۵۰). این میتینگ‌ها در هواخواهی از سلطنت در مدارس، به شدت با حملات طرفداران حزب توده مواجه می‌شد. هم‌چنین کم‌بودن اسناد و مدارک از طرفداران جدی سلطنت در مازندران در مقایسه با هواخواهان حزب توده، بیانگر قوت و برتری نفوذ توده‌ای‌ها در مدارس مازندران است.

بیانیه‌های مخالفان حزب توده در مازندران هرچند از حیث فزونی در اقلیت قرار دارد، اما بیانگر آشفتگی اوضاع مازندران، نفوذ توده و حامیان چپ‌گرای آن در



مازندران است. در یکی از این بیانیه‌ها اشاره شده که تصور می‌شد به‌زودی شمال ایران و مازندران به یاری کارگران تحت سلطه و نفوذ عمال بیگانه (شوروی) قرار گیرد (ساکما، ۷۲۶۳۷۲). این آشفتگی‌ها در تمامی سطوح و نهادها با نفوذ حزب توده و حمایت نیروهای روس ساکن در مازندران همراه بود و نهاد آموزش نیز از این امر مستثنی نشد. در سال‌های مورد بحث زلزله و فساد در نظام آموزشی موجب ضعف و اعتراض در سطوح مختلف دانش‌آموزان و معلمان شد. این شرایط شکلی غیرمرتبط و مستقل به نظام آموزش محلی تحمیل کرد که زمینه‌ساز نفوذ و تسلط حزب توده در نظام آموزش محلی بود و حزب توده از مدارس به عنوان مکانی مناسب جهت تبلیغ و انتشار اندیشهٔ کمونیستی و طبقاتی در مازندران بهره می‌برد.

نفوذ حزب توده و فعالیت‌های سیاسی منتسب به تفکرات چپ در مازندران، به شدت تحت تأثیر معلمانی بود که در مدارس مازندران، پیرو مشی کمونیستی بودند. بخش قابل ملاحظه‌ای از معلمان مدارس در نظام آموزشی از مهاجران ایالت همسایه و هم فرهنگ، گیلان بودند. تفکرات کمونیستی و هواخواهی از حزب توده در گیلان سابقه و عمق بیشتری داشت. در سال‌های مورد بحث به دلیل کمبود معلمان بومی، بسیاری از معلمان با این پایگاه قومی و متعلق به طبقات پایین، در مدارس مازندران فعال بودند و دانش‌آموزان و هنرجویان را به این تفکرات ترغیب می‌کردند.

پس از کودتای سال ۱۳۳۲ پاک‌سازی سیستم‌های اداری از هواخواهان حزب توده در ایران و از جمله در مازندران رواج یافت که اغلب با ندامت‌خواهی و بازگشت به نظام اداری همراه بود. از جمله مشهورترین این قضایا، وضعیت دبیری توده به نام مجدی از آموزش و پرورش شهر ساری بود. وی در سال ۱۳۳۲ از آموزش و پرورش اخراج شد و در ۱۳۳۳ پس از ندامت‌خواهی در روزنامهٔ اطلاعات آذرماه ۱۳۳۳ و اظهار تنفر از حزب توده و ادای سوگند در محضر حجت‌الاسلام پیشنهادی مبنی بر وفاداری نسبت به شاهنشاه و میهن، وزارت فرهنگ موافقت خود را با اشتغال مجدد وی اعلام کرد (ساکما، ۲۱۸۷۴۰۷). هم‌چنین گزارش‌هایی به ادارهٔ فرهنگ در باب هفت تن از معلمان توده‌ای فعال در شهر شاهی می‌رسد و کمیسیونی برای بررسی وضعیت این

هفت تن و عدم صلاحیت آنان برای ادامه خدمت تشکیل می‌شود (ساکما، ۱۵۰۱۷۱۸؛ ۱۳۵۷۶۵). موارد مشابه در آموزش و پرورش مازندران در این سال‌ها بسیارند. از نکات قابل توجه این که کمیسیون تجدیدنظر با نگاهی آسان‌گیرانه تقریباً با بازگشت همگی این متهمان به نظام آموزشی موافقت کرد و در مواردی محل خدمت آنان تغییر کرد، یا برای کار در سایر وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات دولتی فرستاده شدند (ساکما، ۱۲۱۹۲۹۹). به نظر می‌رسد کمبود نیروی تحصیل‌کرده و معلم در نظام آموزشی در پذیرش ندامت این دبیران مؤثر بود.

### نتیجه

در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ خورشیدی نهاد آموزش محلی در مازندران با حمله وسیع تبلیغات و جذب اندیشه‌های کمونیستی در سطح معلمان و دانش‌آموزان مواجه بود. مازندران در سال‌های مورد نظر به دلیل اصلاحات اقتصادی، تأسیس کارخانجات و مهاجرت کارگران از دیگر ایالات، با تحول طبقاتی روبه‌رو شد. این امر در کنار حضور نظامی و سیاسی نیروهای شوروی در این ناحیه، بر تمام نهادهای عمومی در سطح محلی تأثیر گزار بود.

در سال‌های مورد نظر، نهاد آموزش که مدارس و هنرستان‌های مازندران را پوشش می‌داد، تحت تأثیر دو عامل، پذیرای تبلیغات تفکر کمونیستی در مازندران بود. علاوه بر زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی، چند عامل نقشی جدی در تبلیغ و جذب جوانان به حزب توده و کمونیسم داشت. مهاجرت کارگران از ایالات گیلان و آذربایجان به مازندران، این استان را با حجم قابل ملاحظه‌ای از کارگران صنعتی و متمایل به مرام کمونیستی مواجه کرد. در کنار این امر بازگشایی خانه فرهنگ شوروی و تأسیس سازمان دانش‌آموزان حزب توده در شهرهای مختلف مازندران زمینه‌ساز جذب دانش‌آموزان به مرام کمونیستی و حزب توده بود. در این سال‌ها به دلیل کمبود نیروی تحصیل‌کرده بومی در نهاد آموزش، بیشتر معلمان کمونیست پس از کودتا و محاکمه بر جایگاه قبلی خویش باقی ماندند.


### کتاب‌نامه

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: مرکز.
- ۲- انصاری، ابراهیم (۱۳۷۷)، نظریه‌های قشریندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- ۳- انوشه، حسن (۱۳۷۹)، بابل شهر بهار نارنج، ویراستار کاظم فرهادی، تهران: چشمه.
- ۴- سپهر، احمدعلی (۱۳۳۶)، ایران در جنگ بزرگ، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.
- ۵- شهبایی، سیف‌الرضا (۱۳۹۰)، احزاب سیاسی مازندران ۱۳۳۲-۱۳۲۰، تهران: رسانش.
- ۶- طبری، احسان (۱۳۶۶)، کژراهه؛ خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران: امیرکبیر.
- ۷- فرهنگ آبادی‌های کشور (۱۳۴۸)، مرکز آمار ایران. ج ۱۲.
- ۸- فوران، جان (۱۳۹۰)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، چ ۱۱، تهران: رسا.
- ۹- نصیری، محمدرضا (۱۳۶۴)، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران دوره افشاریه، گیلان: جهاد دانشگاهی.
- ۱۰- یوسفی‌نیا، علی‌اصغر (۱۳۷۰)، تاریخ تنکابن، تهران: قطره.

### اسناد

اسناد موجود در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما):

- |                   |                    |
|-------------------|--------------------|
| - شماره، ۵۱۷۹۴۱۷. | - شماره، ۱۵۲۷۹۰۷.  |
| - شماره، ۷۱۸۲۳۰.  | - شماره، ۷۹۴۳۸۴.   |
| - شماره، ۴۰۱۱۹۹۲. | - شماره، ۱۵۲۷۹۰۷.  |
| - شماره، ۲۱۵۳۰۴۵. | - شماره، ۲۸۶۱۰۰۳.  |
| - شماره، ۲۶۷۰۲۸۰. | - شماره، ۲۱۵۳۰۴۵۰. |
| - شماره، ۴۷۲۵۴۸۹. | - شماره، ۷۲۲۶۳۷۲.  |
| - شماره، ۶۱۰۶۶۱۳. | - شماره، ۲۱۸۷۴۰۷.  |
| - شماره، ۲۹۴۷۴۸۷. | - ساکما، ۱۵۰۱۷۱۸.  |
| - شماره، ۱۲۸۸۷۶۰. | - شماره، ۱۱۳۵۷۶۵.  |
| - شماره، ۲۰۹۹۲.   | - شماره، ۱۲۱۹۲۹۹.  |
| - شماره، ۱۱۱۶۹۹۱. |                    |

  
 شماره ۲۹۳۹  
 تاریخ ۳۰ ۵ ۸  
 بیروت  
 وزارت کشور  
 محفله تنظیم  
 استناداری استان دوم

**غیب گزینان در استان دوم**

با اشاره به این نکته که مشرفان در مازندران سابقاً در غایت که غایت است در تقسیم و دست انداختن بعضی از این سرزمین  
 است و بعضی خوشتر است که این سرزمین موجوده در مازندران است که در تاریخ معلوم و ۲۵۰۰۰ نفر از مازندران که در مازندران  
 و قریب به بیست درصد این سرزمین را در گذشته به غیر خود مازندران را در مازندران زود کرده و حاضرین مازندران  
 حاضرین مازندران می باشد از این مابعد و فرزند شماره ۴۲۰۲ - ۲۶ - ۲۶۹۲۶۹۲۶ - ۴۲۸۲۲۶۹۲۶ - ۲۶۹۲۶۹۲۶ - ۴۹۸۰۰۲۶۹۲۶ -

۱ - ۲۶۹۲۶۹۲۶ - ۵۶۰۸۱ - ۲۶۹۲۶۹۲۶ - ۵۸۳۶ - ۱۶ - ۲۶۹۲۶۹۲۶ - ۲۱ - ۱۱ - ۳۰۰۲۰ - ۱۷۸۲ - ۲۰ - ۳۰۰۲۰ - ۱۸۵۶ -

۲ - غایب گزینان در استان دوم و حرکت ابراهیم و فرزندان او در مازندران که در استان دوم گزینان است .

۳ - غایب گزینان در استان دوم و حرکت ابراهیم و فرزندان او در مازندران که در استان دوم گزینان است .

۴ - غایب گزینان در استان دوم و حرکت ابراهیم و فرزندان او در مازندران که در استان دوم گزینان است .

۵ - غایب گزینان در استان دوم و حرکت ابراهیم و فرزندان او در مازندران که در استان دوم گزینان است .

۶ - غایب گزینان در استان دوم و حرکت ابراهیم و فرزندان او در مازندران که در استان دوم گزینان است .

(ساکما، ۵۱۷۹۴۱۷)

نوع مسوده .....  
 موضوع مسوده .....  
 پیوند .....  
 مسئول یا کنویس .....  
 شماره عمومی ۱۲۱۷



وزارت کشور

فرماندار اصفهان  
دایره شعبه

شماره عمومی ۱۲۱۷  
 شماره خصوصی .....  
 جزوه دان .....  
 پرونده .....  
 ثبت

پاکنویس  
تحریر ۱۳۳۱ خراج ماه ۱۳۱

محمد دهم  
محمد ابراهیم

ردیف نامه ۱۱۷/۸۴ ، ۱۴۴/۹۹ الله

بسم الله الرحمن الرحیم  
 در این خصوص که از شما رسیدگی شود و بعد از آن در این باره  
 گزارش دهید و در صورت لزوم اقدامات لازم را انجام دهید  
 و نتیجه را به این دفتر اعلام کنید  
 این در صورتی است که در این خصوص هیچگونه تغییری  
 در این باره ایجاد نشده باشد  
 به ( )





اداره.....

وزارت کشور

روزنوشت شماره ۷۰۴۷ مورخه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۲ که اصل آن بشماره ..... ثبت شد

گزارش - محترمابعضی مریز - ساعت ۱۴ روز ۱۰ ماه چهرمده اردیبهشت آموزان دبیرستان  
 شهر که تعداد آنها در حدود ۹ نفر بوده اند در این دبیرستان حضور بهم رسانیده پس از شنیدن خبر  
 اردیبهشت آموزان فریح فریاد - علی شهبازی دانش آموزان سال ۲ - ابراهیم حسن تحقیق دانش آموزان سال ۴  
 ۳ - حسین پور دانش آموزان سال ۴ - ۵ - نو شمر دانش آموزان سال ۱ - ۵ - عباس دانش آموزان سال اول  
 ۶ - نوروز پور دانش آموزان سال ۱ - ۷ - جمال بداهرد دانش آموزان سال ۴ - ۵ - رمضان برستند دانش  
 آموزان سال ۲ - ۹ - منوچهر ولی پور دانش آموزان سال ۲ - ۱۰ - اسدلی دانش آموزان سال ۲ - با گزارش  
 تمثال انصاری - ۱۲ - مونی جواد دانش آموزان نامبروگان سخنرانی در موردشهادت و ستم و مهن پیرایه  
 و همچنین حسین پور در اطراف وقایع مکتب با سرب و مجروح شدن سردان گل محمدرضا و همچنین  
 که هم در تاجم ماجرا جریان واقع شدند اظهار تنفر نموده سخنرانی آنها ساعت ۱۶ ر ۳۰ خاتمه  
 پیدا کرده و ما مورین جبهه انطباق در محوطه دبیرستان انجام وظیفه نمودند و در وقت عصر  
 گزارش عرض - رئیس کلاس مریز - سردان ناصر - امضا ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۲  
 روزت برابر با روزت گذر شده اداری است - رئیس دفتر با طهرانی امضا و صدیقی  
 روزت برابر با روزت یکسان است - صدر

۳۵  
۴

روز شنبه ۱۳ آبان ماه ۱۳۰۵ هجری قمری  
 شیخ نورمحمدی مدیر سابق هنرستان شاهای

در وقت مأموریت خود در شاهای مشغول کسب و تجارت بودم و دست شخصی بر اثر آن غایب در مسافرت بود و در این حین حاکم قریب و حاکم مازندران شاهای هنرستان نساجی شاهای را که آثار خرابه های آن الساعه حاضر است طعمه جنسی بر اثر آن مبالغ زیادی بدولت خسارت رسانیده و باید امری تحقیق واقع نشده و با اینکه بر اثر پیروی زیاد و سن زیاد برادران خود دست نیست و باقی تا حال متقاعد شده باند بخلاصه این شخص اسامی نامند که در محلیات وحشی سواد نارس هم ندارند از قرار یکی از شخصیات وزارتخانه مشغول کار است استطای عاجزانه دارم که بفرمایند بخدمت اسامی مشغولهای بیحال وی سواد خاتمه دهند تا بدگر بول این ملت بد بخت بکشمه این اشخاص فرود.

زب توده مازندران

آره طهارت در راه داران

دوره: پارسی ۱۳۰۵  
۱۵۱۳۱  
۳/۵/۷

۱۱۸۵۱  
شماره  
۳۸۷/۴۹۳  
۴۱

(ساکما، ۴۷۲۵۴۸۵) (ساکما، ۶۶۱۳۰۶۱)

تجران جناب اجل آقای و زهر بازگانی و پیشه هنر روز شنبه جناب اجل آقای و زهر دارایی روز شنبه آقای و دکتر میسبو • آقای شیخ نورمحمدی مدیر سابق هنرستان نساجی شاهای در مدت مأموریت خود در شاهای خدمت برای دولت انجام داده و در مدت مشغول کسب و داد و ستد و انجام امور شخصی خود بوده و در این بیخلافی و غفلت از کارهای هنرستان زهر بازگانی آثار خرابه های آن الساعه حاضر ناظر است لعمه حریق ساخته و در نتیجه آن چندین هزار تومان بدولت خسارت رسانیده و با اینکه بعلمت کمرس و پیروی باید تا حال قانو نامتقاعد شده باشد بوسیله پارتهای خود در روزی است پیشه و هنر مشغول کار مخصوص مایکسال است جمعا شین آلات هنرستان رایج تهرانی بهمانه و آلت دست خود قرار داده بگرفتن حقوق و هزینه سفر فوق العاده هنگفتی از وزارتخانه در شاهای مشغول میباشد مازندران است و ما را از آنکه بخدمت این پسر فرزند شاهان خاتمه و بیست و بیست و نه هزار و آنرا هالی مازندران کوتاه فرمایند تا پیش از این بول ملت بیچاره بکشمه این مفت خور و بی سواد و بیحال فرود

زب توده مازندران

دوره: پارسی ۱۳۰۵  
۱۳۰۵  
۱۳۰۵

۱۳۰۵  
۱۳۰۵

(ساکما، ۲۹۴۷۴۸۷)



اداره اطلاعات  
 تاریخ ۲۴/۱/۱۸  
 شماره ۱۳۶۵۲/۱۵۰۵۹  
 پست ۲۴  
 موضوع (محرمانه)

وزارت کشور  
 شهر بانی گل کشور

وزارت کشور  
 محترماً با ستحضار میرساند . طبق گزارش شهرداری گرگان  
 از طرف حزب توده و دانش آموزان مازندران در گرگان و -  
 بندرگز و فتره بیانیه منتشر گردیده که دوبرگ از آن بشمیه  
 جهت ملاحظه تقدیم میگردد .  
 رئیس شهرداری گل کشور - سرپا من سیف .

۱۳۲۹  
 ۲۴/۱/۱۸

(ساکما، ۱۲۸۸۷۶۰)

شماره ۱۳۳ تاریخ ۱۳۳۰ پست ۱۳۳

وزارت کشور  
 ژاندارمری گل کشور  
 اداره ۱۳۳

محترماً معروض میگردد .  
 گزارش ها و مدارک و اسنادی مازندران حاکی است با زیرس نالامی بمشاور  
 رسیدگی بد پرونده های اطفال منقسم به خوب متعلقه فرد و اما ایت آنها  
 در محسوار چند نفر از آنها نیز از جوان مشهم را با مدبر فر اردر شهرداری  
 با زدا ایت روی این اطفال در محیط دبیرستان تشنجی ایجاد گردیده چرمان  
 بعد ی از هفت میوز استقام نتیجه متما فید بعرض خوا هد رسید .  
 فرمائده و ا مدارکی کل کشور - سرشدرو شید

۲۲۹۴۱  
 ۱۳۳۰

۱۳۳۰  
 ۱۳۳۰

وزارت کشور  
 اداره ۱۳۳

(ساکما، ۱۱۱۶۹۹۱)

(ساکما، ۷۹۴۳۸۴)

تاریخ  
شماره  
پیوست

وزارت کشور  
استانداری استان مازندران

جناب آقای استاندار استان مازندران

مخبراً: پیرو گزارش ۱/۲۳۷/۲۲ + ۲۸/۱۲/۲۲ صبق گزارش شهرتاریخی امل با استحضار  
میرساند. مسعود مشرفی دانش‌آموز ۱۷ ساله و محمد میرابراهیمی دانش‌آموز ۱۶ ساله  
دبیرستان پهلوی امل که با تهیه بخش نشریه سازمان جوانان دویز نام مردم در شب ۱۰ -  
اسفند ۲۸ تحت تعقیب قرار گرفته بودند پس از تکمیل تحقیقات با پرونده ۹۸ - ۱۲/۲۸/  
۲۸ و مشتمل بر فرمانداری نظامی شاهنشاهی تسلیم شدند.

رئیس شهرتاریخی استان مازندران. سرهنگ مجاب

۲۳  
۱۳۳۹

رونوشت بالا در تعقیب نامه شماره ۵۰۵ - ۲۸/۱۲/۲۹ جهت استحضار بوزارت کشور ایفاد  
میگردد.

کلیل استانداری استان - مازندران

وزارت کشور

(ساکما، ۱۵۲۷۹۰۷) (ساکما، ۲۸۶۱۰۰۳)

وزارت کشور  
شهرتاریخی کل کشور  
قسمت  
اداره ..... دائره ..... شعبه

رونوشت از تاریخ ۲۲/۱۱/۲۹ شماره ۳۲۹۰

موضوع: گزارش از اقدامات انجام شده در جهت تقویت تاریخ محلی مازندران

جناب آقای استاندار - اداره کل کشور: مستطین که این امر رسیده و جهت تقویت تاریخ محلی مازندران در استان  
شهرتاریخی مازندران به ریاست آقایان آقایان ... که با همکاری و مساعدت ... در  
در استان مازندران و در جهت تقویت تاریخ محلی مازندران ...  
۵ تحقیق کرده و نتیجه آن را در تاریخ ... و در تاریخ ...  
در تاریخ ... و در تاریخ ...  
۱۱ در تاریخ ... و در تاریخ ...  
خود به دست قرار گرفته و مستطین ...  
برای تقویت تاریخ محلی مازندران و در جهت تقویت تاریخ محلی مازندران ...  
تسلیت با ...  
و چون به جهت طلب عدت ...  
حاکم ...  
اقدامات ...  
شخص ...



اداره .....

وزارت کشور

رونوشت گزینش شماره ۷۰۲۷ مورخه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۲ هیئت که اصل آن بشماره ثبت شد

گزارش - محترم بعضی برساند - ساعت ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۲ ماه جاری عمده از دانش آموزان دبیرستان  
 شهر که تعداد آنها در حدود ۹ نفر بوده اند در این دبیرستان حضور بهم رسانده پس از شنیدن خبر  
 از دانش آموزان شمع زبیرا - علی شهابی دانش آموز سال ۲ - ابراهیم حسن تحقیق دانش آموز سال ۴  
 ۳ - حسین پرورد دانش آموز سال ۴ - ۴ - فرشته دانش آموز سال ۵ - ۵ - عباس دانش آموز سال اول  
 ۶ - نوروز پرورد دانش آموز سال ۷ - ۷ - جمال بدایهر دانش آموز سال ۴ - ۸ - رمضان پرستار دانش  
 آموز سال ۲ - ۹ - منوچهر ولی پرورد دانش آموز سال ۲ - ۱۰ - ساسانی دانش آموز سال ۲ - ۱۱ - محمد اردون  
 مثال اعتراف - مایونی جعفر دانش آموزان نامبرودگان سخنرانی در مورد شهادت و سیرت و مهربانی پیرامون  
 و سخن قاسم حسین پرورد اطراف واقع مکتب باسرو و مجروح شدن سردان گل محمد و کینه پیمان  
 که مورد تهاجم باجراجران واقع شدند اظهار تمسخر نموده سخنرانی آنها ساعت ۳۰ در ۱۶ خاتمه  
 پیدا کرده و مامورین جنبه اشکانات در محوطه دبیرستان انجام وظیفه نمودند و بحسب بجهت انعقاد  
 گزارش عرض - رئیس کلاس سرگز - سردان ناصر - امضاء ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۲  
 روزت برابر روزت گواهی شده اداری است - رئیس دفتر مامورین امضاء و مایخی  
 روزت بار روزت مایخی است - صدر

## «مازندران بیدار است»

مازندران در مقابل بیگانه پرستان و دشمنان مهربان و ملت ایستاده است.

دستهای پلید و اهریمنی در مقابل قدرت توانای مردم مازندران در مابعد و ناتوان و داه و فرسوده شده است. هر گونه دساست و تحریکات دشمنی و کینه توزی و تخریب و ناسد که از طرف ما میست و ننکنین بیکان طرح شده بود در مازندران در حال ایران باشکست و ناگامی انجام شده است. آنه که افتخار ما داشته در شمال ایران هر ج و مرج و ناامنی ایجاد نمایند و محیط را آشفته و بیمنع اجنبی استفاده کنند سرشکسته و ناگام بیچ روز بون و این امور محترم مازندران نتیجه نگرفتند سخت آهفته و بریشان شده چون آسانتشار بیک سلسله کاذب نامه رده ای دست زده اند که هر فرد شرافتمندی از بیدار آن ظاهر و مشتمل میگردد. مردم مازندران بوظیفه خطیر جدا ایستادند اما گمانند. وبه جنایات بی حرمانه دشمنان بر بیغشرا اگاهی دارند.

آنکه که یک روز چشم نه دسترنج و اموال مردم دوخته بودند. آنات که یک روز دین و مذهب و شرافت و وجدان و نوامیس اجتماعی و اخلاقی را کوب کرده بودند. امروز از شکست و ناگامی خویش ناله کرده زوزه کشیده و دشنام میدهند. دشمنان ایران و نو کران بیست اجنبی باید بداند این تنها جناب آقای سیاح نیستند که در مقابل تحریکات و خرابکاری آنها ایستادگی کرده اند. باید بداند که این ملت ایران این مردم مازندران هستند که بوزنه آنرا بخاک مالیده اند و دندانهای زهر آلود و چنگالهای مرگبار آنها را خرد و خونی کرده اند. مردم مازندران دیگر گوش به ازهای زندانیا نمیدهند و برای حفظ استقلال و ملیت دست در دست هم میزنند. دست هر گون نفدکاری آماده اند. مردم مازندران آن کشتارهای نجیم و بیرحمانه آن جاه های آدمکش شاهی را فراموش نکرده اند.

**مردم مسلمان مازندران دیگر اجازه نمی دهند که خدای یابم قرآن و محمد (ص) را در دهتهای ناباکسی چون اراذل و بیکس و بیگانه و بیگانه بگردد**

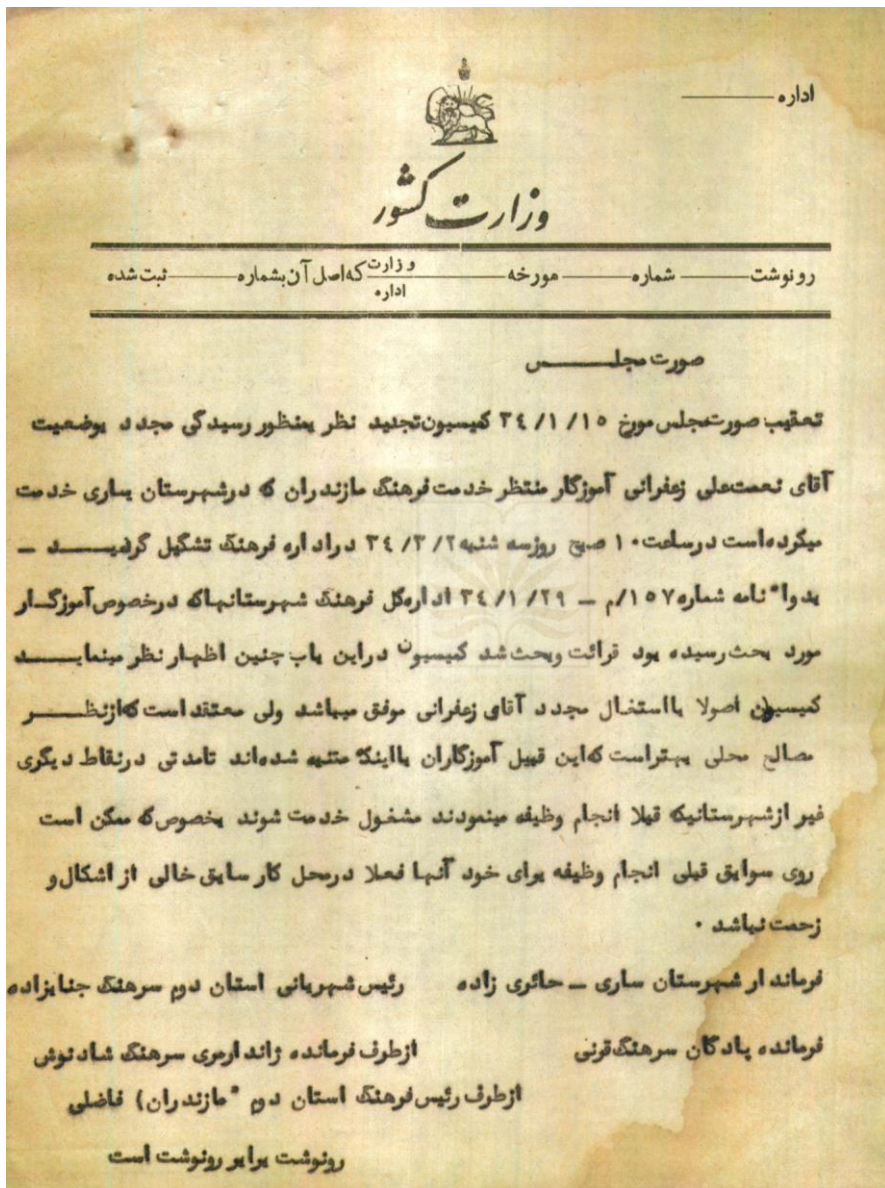
**مردم مازندران دیگر اجازه نمی دهند در صحنه های خونین شهان شمشیرهای مذهبی و اجتماعی و غارت مسلمانان اسب تازی و سوزن کشی اجانب و آبادی آنان در مسجد جامع و کوچه و خیابان تکرار گردد**

**مردم مازندران برای حفظ امنیت و حمایت از اولیای امور آماده اند و تحریکات جلالتان در وطن هرگز نتیجه نبرده اند و فرد اهالی مازندران از جناب آقای دکتر مصدق خواستار در این بوق خطرناک که بیرون مازندران سلسله راطر بیگانه از دستهای دشمنان ملو که از روس و ای اجنبی چار گریه بسیل آورند**

**مردم مازندران تنگرمه به خود را با انتشار کاذب پروپاگاندای سالها در راه های بیگانه اعلام میکنند مردم مازندران از جناب آقای سیاح خواستار نه که این اجنبی برستان زشت حیرت و جاش را که چون مار گزخم آلود بیچ تاب میخورند امان ندهند. زنده باد مبارزه مردم مازندران که دشمن را چنین لاشه و عاجز سکرده و بشجه و دندان آورده اند**

**این مازندران است که میتواند با سر بلندی و افتخار در مقابل نقشهای خادمان سوزگینه توزان برای همه ملت ایران درس عبرت و سوره شتی پروزی باشد.**

(ساگما، ۷۲۲۶۳۷۲)



۱-ل  
دو جواب مرسله حروف و  
اعداد مییزه که متمم شماره  
است با شماره ذکر شود



وزارت کشور  
شهر بانی کل کشور  
۱۰۹۹  
۱۳۲

اداره اطلاعات

دائرة

تاریخ ۲۰ / ۱۰ / ۶۴

شماره ۵۷۲۸۸ / ۱۵

پیوست

موضوع

(محرمات)

۱  
ر

وزارت کشور

گزارش شهرداری مازندران با استناد به گزارش شهرداری شاهی

حاکم است. روز ۱۰ / ۱۰ / ۳۴ میسیون رسیدگی بوضع کارکنان

و آموزگاران منتسب بحزب منحل شده فرهنگ مازندران در فرمانداری

محل تشکیل و بوضع هفت نفر از آنان رسیدگی و عدم صلاحیت آن سه

خدمت آنها را در فرهنگ مزبور تأیید نموده است. لذا هفت برگ

رونوشت صورت جلسه میسیون مزبوره از شهرداری مربوطه و اصل

گردیده به جهت مزید استحضار پیوست ایفاد میگردد.

از طرف رئیس شهرداری کل کشور. مهرداد برغفاری

وزارت کشور  
۱۰۹۹  
۱۳۲

## معرفی آثار شهرنگاری ایالت مازندران در دوره قاجار

عبدالمهدی رجایی \*

### چکیده

مرزهای طبیعی که به دور سه ایالت گیلان، مازندران و گرگان کشیده شده است، موجب می‌شد این سرزمین بتواند به لحاظ سیاسی راهی مستقل از باقی فلات ایران را در پیش بگیرد. به همین خاطر نیز سابقه حکومت‌های محلی در این جا قوی‌تر و طولانی‌تر از بقیه فلات ایران است. این امکانات موجب می‌شد آثار زیادی در زمینه تواریخ محلی در این ایالات به نگارش در آید. تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، (قرن هفتم) و آثار ظهیرالدین مرعشی (قرن نهم) و نیز تاریخ خانی لاهیجی و تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی (عصر صفوی) نمونه‌هایی از این کارنامه درخشان هستند.

تاریخ‌نگاری محلی حاشیه جنوبی دریای خزر در عصر قاجار، اگر چه آن رونق سابق را نداشت، اما به لحاظ بهره‌گیری از اذهان دانشمندان خارجی مانند ملگونوف و رابینو واجد زوایای تازه‌ای شد. از سوی دیگر پادشاهان و درباریان قاجاری هر ساله بار سفر شمال را می‌بستند تا از آن آب و خاک خرم استفاده کنند. آثار برجای مانده از این سفرها، شهرنگاری شمال کشور را رونق فراوان داده است. از یاد نبریم پیوند خوردن تاریخ این سرزمین با ناحیه گرگان، و اهمیت ژئوپولیتیک آن برای حکام قاجار، موجب توجه بیش از پیش بدین خطه می‌شد. هجوم هر روزه ترکمانان و چشم طمع داشتن همسایه شمالی به آن منطقه، سردمداران تهران را واداشته بود از وقایع آن خطه بی‌خبرنمانند. از آن سو نیز همسایه شمالی می‌خواست

دریابد در جنوب دریای مازندران چه می‌گذرد. فضای روزگار آن که همسایه جنوبی نیز سعی داشت بفهمد رقیب روسی در آن‌جا چه می‌کند و چه طرح‌های بلندمدت و کوتاه‌مدتی را در دست اجرا دارد. حاصل همه کوشش‌ها و کشش‌ها حدود ۴۰ اثر شهرنگاری<sup>۱</sup> است که در این‌جا به معرفی آثار مربوط به ایالت مازندران به ترتیب زمانی می‌پردازیم. این فهرست به ما می‌گوید یک پژوهشگر تاریخ محلی ایالت مازندران باید چه منابعی را مد نظر خویش بگیرد تا دوره قاجار این منطقه را پوشش داده باشد.

### **کلید واژه‌ها:** ایالت مازندران، دوره قاجار، شهرنگاری

---

۱. شهرنگاری نامی است که صاحب این قلم به مجموعه آثار تاریخ محلی و سفرنامه‌های یک منطقه نهاده است. این مقاله نیز بخشی است از کتاب «شهرنگاری‌های عصر قاجار» به قلم نگارنده که توسط انتشارات جهاددانشگاهی اصفهان (۱۳۹۲) به چاپ رسیده است.



## سفرنامه مازندران

این مطلب اثر الیوت داریسی تاد است. او از نظامیان انگلیسی بود که در زمان محمدشاه و به سال ۱۸۳۴م/۱۲۵۰ق از هندوستان وارد ایران شد. دو سال بعد در تبریز منشی سرهبری لیندسی شد. الیوت سال بعد یعنی ۱۲۵۱ سفری به مازندران کرده که سفرنامه حاضر گزارش این سفر است. در ماجرای محاصره هرات (۱۲۵۳) او از سوی سفیر انگلستان، مک‌نیل، مأمور مذاکره با هراتی‌ها شد. بعد از این مأموریت بود که به شبه قاره هند بازگشت و در ارتش بریتانیا ادامه خدمت داد.

گروه آن‌ها که شامل چند انگلیسی وابسته به سفارت این کشور بود، به تاریخ ۱۷ ذی‌حجه ۱۲۵۱ از تهران خارج شده و به سمت جاجرود می‌روند. چنان که اول سفرنامه آورده است، وی در آن زمان «سرکرده توپخانه قاهره علیه ایران» بوده که «به رخصت شاهنشاه رفته‌ام و دیده و در محل خود هر چیزی را ثبت کرده که مبادا فراموش شود یا تحریف به آن راه یابد. اکنون به خاک پای واقفان حضور عرضه می‌دارد» (الیوت داریسی، ۱۳۸۸: ۴۱). پس هدف از این سفر یک مأموریت رسمی بوده است. آن‌ها از بومهن، رودهن، دماوند، فیروزکوه و سوادکوه عبور کرده، به شهر ساری که مرکز ایالت مازندران بود وارد می‌شوند. پس از آن گروه شهرهای بارفروش (بابل) مشهدسر (بابلسر) و آمل را بازدید کرده، از راه امامزاده هاشم به تهران باز می‌گردند. تصاویری که او از شهرهای بین راه ارائه داده است، معمولاً کوچک اما منحصر به فرد است، بدین سبب که این سفرنامه مربوط به اولین سال‌های حکومت محمدشاه می‌باشد، یعنی زمانی که آثار مکتوب اندکی از این دست راجع به شهرهای کشورمان باقی مانده است.

مقرر بود گزارش سفر وی به دست مقامات دولتی ایران حتی خود شاه نیز برسد. پس او از همان جاجرود وقتی به رودخانه‌ای می‌رسند با ملایمت پیشنهاد ساختن پلی بر روی آن را ارائه می‌دهد: «درحین عبور به خاطر گذشت که اگر شاهنشاه عادل بر این آب پلی بسازند، تا متردد و مسافر، سواره و پیاده به سلامت بگذرند، البته باعث مزید عمر و دولت و نام نیک خواهد بود» (همان: ۴۴). اندکی بعد آن‌ها به رباطی از عهد فتح‌علی‌شاه می‌رسند که به واسطه زلزله ویران شده بود. الیوت دوباره نوشت: «باز در خاطر خطور کرد که اگر شاهنشاه ایران احیای رسم جد بزرگوار فرموده، این رباط را

آباد فرمایند، موجب ثنای جمیل و اجر جزیل خواهد بود» (همان: ۴۵). بر همین قیاس در جای جای مسیر این گونه اشاره‌ها و پیشنهادها مشاهده می‌شود.

موضوع دیگری که این سفرنامه‌نویس بر آن دقت نظر دارد، ترمیم راه‌ها و استعداد عبور توپ از میان آن‌هاست. با گذشت زمان اندکی از جنگ‌های ایران و روسیه هیچ بعید نیست این نظامی انگلیسی در خدمت ارتش ایران، مأموریت داشته است تا بررسی کند در صورت حمله روس به شمال ایران، چگونه می‌توان توپ‌ها را بدان ظرف حرکت داد. علاوه بر آن نگاه خارجی او باعث شده است که استعدادهای منطقه را شناخته، بر آن‌ها انگشت گذارد. مثلاً در منطقه لاریجان او با مشاهده آثار معادن آهن و ذغال سنگ می‌گوید: «بسیار افسوس است که معدن آهن با این که ذغال سنگی در پهلوی اوست و خرج چندانی ندارد، معطل است و بی‌حاصل. اهل مازندران بلکه اغلب ایران آهن از ولایات بیگانه می‌خرند و پول می‌دهند» (همان: ۹۴). در آخر هم که طی چند صفحه مروری دارد بر ایالت مازندران، پیشنهاد می‌کند: «هرقدر توجه در آبادی مازندران و تربیت اهل آن مبذول افتد، به جا و سزاست و زیاده گنجایش دارد. از دریا و صحرا سرحد است و به دشمن نزدیک» (همان: ۱۰۱).

چنان که دیدیم، این سفرنامه به لحاظ زمانی در موقعی است که آثار کمی در شناخت شهرهای ایران باقی مانده، یعنی عصر محمدشاه که شاید چند سفرنامه معدود از خارجی و داخلی برای ما بیش باقی نمانده باشد. بنابر این همین سفرنامه شصت صفحه‌ای را باید قدر دانست. این سفرنامه در کتاب سفرنامه‌های خطی فارسی جلد نخست به چاپ رسیده است.

### سفرنامه ساحل خزر

در سال ۱۸۸۴م / ۱۲۶۰ق ویلیام ریچارد هولمز، کنسول انگلیس در خاک عثمانی، سفری به شمال کشورمان کرده و خاطرات و مشاهدات خود را به ثبت رسانده است. معلوم نیست آن چه تحت سفرنامه از وی به چاپ رسیده است، همان گزارش رسمی باشد که برای دولت متبوع خویش فراهم کرده است یا خیر. اما در این کتاب تلاش وی برای جمع آوری آمارهای مختلف مشهود است: «آستارا گمرک ندارد و گزارش‌های

معاملات در صورت وجود، بی‌قاعده و نا منظم نگه‌داری می‌شوند. بنابر این طبق آن‌چه قبلاً ذکر شد، ما برای به دست آوردن حساب‌ها به اردبیل مراجعه کردیم» (هولمز، ۱۳۹۰: ۲۳). ارزش این سفرنامه علاوه بر مشاهدات دقیق و توصیف زیبایی که از زندگی و معیشت مردم منطقه به دست می‌دهد، آن است که سفر در ابتدای حکومت محمدشاه قاجار واقع شده است. زمانی که هنوز عصر آرامش ناصرالدین شاهی فرا نرسیده و اسناد زیادی از خاطرات و سفرنامه‌های اروپاییان تولید نشده است.

به هر حال این مسافر انگلیسی در جمادی الاول ۱۲۶۰ از راه آستارا وارد گیلان شد و پس از عبور از انزلی به رشت وارد شد. پس از اقامتی ۱۲ روزه این شهر را به مقصد مازندران ترک کرد و در مسیر خود از شهرهای لاهیجان، لنگرود و رودسر نیز عبور کرد. قسمت مازندران سفر در این کتاب نیامده است. اطلاعاتی که مؤلف راجع به طرز زندگی و معیشت مردم به دست می‌دهد، بسیار تازه و ناب است. او چند صفحه‌ای را به تشریح پرورش کرم ابریشم و توصیف توستان‌های گیلان ارائه داده است (همان: ۹۲-۸۵). تلاش او برای جمع‌آوری اطلاعات در موضوع جمعیت آبادی‌ها بسیار جالب توجه است: «هر زمان که من میزان جمعیت را در یک مکان یادداشت کرده‌ام، نه صرفاً از حدسیات خودم، بلکه از میانگینی بوده است از اظهارنظرهای متنوع کسانی که از آن‌ها در این باره تحقیق کرده‌ام» (همان: ۱۱۳). راجع به بازار رشت این سیاح انگلیسی با بدبینی نوشت: «به طور کلی چیز برجسته و قابل توجهی در بازار به چشم نمی‌خورد، دکان‌ها به طرز بدی مفروش و مسقف شده‌اند و در برخی قسمت‌ها در حال فرو ریختن هستند. با این حال این‌جا و آن‌جا ممکن است ردیف زیبایی از مغازه‌ها دیده شود» (همان: ۸۳).

سفرنامه ویلیام ریچارد هولمز اگر همراه با گزارش رسمی و منظم به آمار و اطلاعات تجاری، کشاورزی و اقتصادی بود که احتمالاً وی برای دولت متبوع خویش تهیه کرده است، ارزش صدچندانی می‌یافت. کاری که حدود هفتاد سال بعد رابینو انجام داد و به معرفی آن خواهیم پرداخت. سفرنامه هولمز حدود ۱۵۰ صفحه است.

## کرانه‌های جنوبی دریای خزر

در سال ۱۸۶۰م / ۱۲۷۶ق یکی از دانشمندان روسی به نام گریگوری ملگونوف از سوی دولت این کشور مأموریت یافت به کرانه‌های جنوبی دریای خزر رفته و اطلاعات جغرافیایی و لابد نظامی از آن‌جا تهیه کند. مؤلف در ابتدای سفرنامه‌اش آورد: «در سپتامبر ۱۸۶۰ از سوی حکومت قفقاز به من امر شد به استان‌های شمالی ایران، جایی که سابقاً چند سالی در آن‌جا در خدمت شرکت ماوراءخزر بسر برده بودم، سفر کنم. در همان وقت دانشمندی به نام آقای فون دورن وارد تفلیس شده بود و قصد داشت در پی درخواست شعبه قفقاز مؤسسه جغرافیایی، مسافرتی علمی به همین استان‌ها انجام دهد» (ملگونوف، ۱۳۷۶: ۲۷). پس ملگونوف بلد راه بود و فون دورن دانشمند این مسیر که خوشبختانه سرانجام شخص اخیر یادداشت‌های خویش را به ملگونوف داد و حاصل آن یک کتاب جغرافیای تاریخی راجع به سه استان شمالی کشورمان شده است.

از آن‌جا که این متن به وسیله مأموران دولت روس نوشته شده، پس به مسائل و ملاحظات این دولت راجع به این سه استان خصوصاً موضوع جزیره آشوراده، روابط با ترکمانان و طرح‌های تجاری - سیاسی این دولت نزدیک شده‌اند. راجع به منابع و محتوای تحقیق در این سفرنامه آمده است: «چنان‌که می‌دانیم تاریخ نوشته شده ایران هنوز با اشکالاتی همراه است، لذا در بررسی‌های خود آن را مورد توجه قرار ندادم. یادداشت‌های سفر من بیشتر منحصر به دو استان گیلان و مازندران است و نکاتی چند از یادداشت‌هایم را در سال ۱۸۵۸ درباره استرآباد و شاهرود بر آن افزوده‌ام. آقای فون دورن که من از ابتدا بنا به توصیه او مطالب را یادداشت کرده‌ام، و در انجام این کار سهم عمده‌ای دارد، برای تکمیل آن‌ها، نه تنها دست‌نویسی را در زمینه بررسی‌هایم، بلکه هم چنین مطالبی را که خود وی طی چندین سال گرد آورده بود، در اختیار من گذاشت. به آثار مسافران و دانشمندان اروپایی هم مراجعه کردم» (همان: ۴۶). راجع به مشکلات کار نیز سخن دیگر سیاحان اروپایی را تکرار کرده است که: «به علت بی‌تفاوتی عمومی ایرانیان نسبت به منافع کشورشان، معمولاً دریافت اطلاعات آماری بسیار دشوار است. زیرا آن‌ها معمولاً حتی از تعداد ساکنان روستاهای خود نیز بی‌اطلاعند... اما من تعداد اهالی شهر و محله‌ها را به دست آورده‌ام» (همان: ۴۷).

کتاب یک مقدمه دارد و چند فصل. مقدمه شرح داستان مسافرت آنهاست از تفلیس به باکو و سپس نشستن در کشتی و پیاده شدن در بندر گز و رفتن به شهر اشرف (بهشهر) و از آنجا به ساری و بارفروش (بابل). بدون ذکر جزئیات شهرها و شهرنگاری‌ها. قسمت تاریخی کتاب با «تاریخ طبرستان» آغاز می‌شود که از منابع کهن تاریخ محلی ایران است و با دشواری زیاد سلسله‌های محلی و نام پادشاهان و نیز مدت و سال سلطنت آنها را آورده است. در فصل «آشوراده و ترکمن‌ها» موضوع ایجاد تأسیسات روسی در این جزیره ایرانی و کیفیت این تأسیسات و اقدامات آنها و نیز رابطه ترکمن‌ها را با آنها بازگفته است. در این میان قبایل و تیره‌های ترکمن نیز بازشمرده شده‌اند.

پس از آن در سه فصل ایالات استرآباد (۴۰ صفحه)، مازندران (۷۵ صفحه) و گیلان (۶۰ صفحه) شرح و توصیف شده‌اند. در این قسمت متن به صورت سفرنامه نیست، بلکه حالت یک گزارش علمی را دارد که در ابتدا موقعیت جغرافیایی ایالت و محصولات و رودهای آن برشمرده شده، بعد بلوکات و سپس شهرهای مهم و نیز در ذیل هر شهر آبادی‌های آن آورده می‌شود. در معرفی شهرها سرگذشت و تاریخ شهر و نیز ابنیه باستانی آن (اغلب متعلق به عصر شاه عباس) بسیار مورد توجه هستند. در عین حال آماری از تعداد خانه‌ها، میزان مالیات و ذکر نام محلات، مساجد، دروازه‌ها و دیگر تأسیسات شهری، مکمل شهرنگاری‌های این کتاب هستند. فصلی نیز دارد به نام «گیاهان و جانوران» که در پنج صفحه اسامی درختان، میوه‌ها و جانورانی را که در کرانه‌های جنوبی دریای خزر وجود دارند ذکر کرده است. اطلاعات خوبی نیز در زمینه تجارت منطقه، خصوصاً ابریشم گیلان می‌توان از این کتاب دریافت کرد. از سوی دیگر مؤلف توانسته است با زحمت زیاد آماری کلی از وضعیت ایالت را به دست دهد: «تعداد ارباب‌ها و ملاک‌های مازندران را تقریباً یک‌هزار نفر می‌داند. در آمد دولت در سال ۱۲۷۷/۱۸۶۱ ق برابر ۹۹۴۷۷ تومان و یک قران و ۸ شاهی تعیین کرده‌اند» (همان: ۲۵۸).

درباره ایالت استرآباد به همان شهر استرآباد (گرگان) پرداخته است که تنها شهر مهم آن جاست، اما راجع به ایالت مازندران، شهرهای اشرف، ساری، بارفروش و آمل، هر کدام چندین صفحه مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. در ایالت گیلان نیز شهرهای

لاهیجان، لنگرود، رودسر، رشت، فومن، ماسوله، رودبار و انزلی مورد توجه مسافر بودند. داده‌های راجع به این شهرها تقریباً نمایی کامل از شهر و مردمش را ارائه می‌دهد. اگر چه زیاد راجع به مردم شهر، مشاهیر و علمای آن‌جا سخنی نرفته است. فقط گاهی راجع به عقاید و فرق مذهبی حدسیاتی زده است، مثلاً راجع به پیدایش و دعوای فرق حیدری و نعمتی (همان: ۲۸۰) یا در شهر بارفروش ماجرای قیام بابی‌های این شهر آمده است (همان: ۲۱۸). هم چنین کتاب از افسانه‌ها و حکایات محلی راجع به بنای شهرها یا عمارات خالی نیست. از موضوعات انسانی که در کتاب فراوان دیده می‌شود، خصوصاً راجع به ایالت استرآباد و مازندران، مسألهٔ تهاجم قبایل ترکمن است؛ هم چنین توصیف راه‌های بین آبادی‌ها قسمت‌های زیادی از کتاب را به خود اختصاص داده است. به عنوان نمونه بخشی از توصیف او از شهر رشت را می‌آوریم: «به گفتهٔ اهالی، مرکز گیلان در سال ۹۰۰ هجری یعنی ۱۴۰۴ تا ۱۴۰۵ میلادی بنا شده... رشت در دوران شاه عباس و در زمان کریم‌خان زند و آغا محمدخان به عنوان یک شهر بازرگانی شهرت داشت. کاروان‌هایی از هندوستان، بخارا، ترکیه و سایر کشورها به آن‌جا می‌آمدند و در همان زمان نیز صدور ابریشم گیلان به بنادر دریای مدیترانه و خلیج فارس آغاز شد. بنا به گفتهٔ مسافران، رشت سابقاً دارای ۵۰ کاروانسرا بوده است و از شهرت بسیار نیکی برخوردار بوده و ساختمان‌های آن نیز به شکوه و جلال مخصوص شهرت داشتند... بیشترین بخش شهر را بازارهای آن اشغال کرده‌اند. خانه‌های رشت کلاً با آجر بنا شده و سقف آن‌ها از سفال است. در اینجا ساختمان‌هایی که نمای آن‌ها ممتاز باشد وجود ندارد. زیباترین عمارت شهر ساختمان کنسولگری روسیه است. کوچه‌ها تنگ و با قلوه سنگ مفروش شده‌اند...» (همان: ۲۷۵).

اثر ملگونوف که بیشتر یک گزارش جغرافیایی مفصل است تا یک سفرنامه، مدت کمی پس از انتشار از سوی مراکز علمی اروپایی مورد تشویق فراوان قرار گرفت. این اثر سیصد صفحه‌ای تا پیش از آثار رایینو (۶۰ سال بعد) می‌تواند جامع‌ترین کار راجع به کرانه‌های جنوبی دریای خزر محسوب شود. این سفرنامه در همان عصر ناصرالدین شاه توسط میرزا پتروس، مترجم دولتی، به فارسی برگردانده شده، تقدیم شاه قاجار شد.

با این توضیح مترجم که «الحق گردآورنده نامه در سیاحت خویش رنجی بسیار برده و در کتابت خود زحمتی بی‌شمار کشیده، تا به اکنون تاریخی به این جامعیت و سیاحت‌نامه‌ای به این افادت، کمتر نگاشته کلک سیاحان و مورخین گردیده» (همان: ۸۲). این ترجمه در کتاب «سفرنامه ایران و روسیه» به چاپ رسیده است.

### سفرنامه شمال

این سفرنامه را چارلز فرانسس مکنزی، نخستین کنسول انگلیس در رشت و به سال ۱۲۷۶ق به رشته تحریر در آورده است. او در سفر خویش که از رشت آغاز کرده، به استرآباد ختم می‌کند، تقریباً از کلیه شهرها و آبادی‌هایی که گذر کرده است، اطلاعات ذی‌قیمتی ارائه می‌دهد. این اطلاعات بیشتر جنبه اقتصادی داشته و معطوف به قیمت محصولات، میزان مالیات، نوع تجارت و کلاً اقتصاد منطقه می‌باشد. البته در همه جا نگاه دقیقی به فعالیت‌های رقیب یعنی روسیه دارد و کوشش می‌کند راه‌های گسترش بازار اجناس انگلیسی را در منطقه بیابد.

یک نمونه راجع به بار فروش (بابل): «با وجود این که بطور عمده بندر کالاهای روسی است که به خراسان، تهران، یزد و کرمان صادر می‌شود، مقدار زیادی نیز اشیاء انگلیسی به چشم می‌خورد. ولی طبق معمول نتوانستم از مقدار فروش سالیانه آن‌ها اطلاعاتی کسب کنم» (مکنزی، ۱۳۵۹: ۹۹). پس ادامه می‌دهد: «اکنون اگر چه چای و کله‌قند که همه دهقانان ایرانی از آن استفاده می‌کنند، بیشتر از انگلیس وارد می‌شود. ورود این دو کالا از روسیه تقریباً متوقف شده است، ولی ما می‌توانیم مقدار بیشتری از این دو کالا را بفروشیم. برای ساعت و کارد و چنگال ارزان قیمت نیز بازار محدود هست» (همان: ۹۹).

از نظر شهرنگاری اثر مکنزی حائز اهمیت است. به عنوان نمونه او راجع به شهر استرآباد حدود ده صفحه سخن گفته، بلوکات آن را برشمرده، نیز مطالبی دارد تحت عنوان درآمد ایالت استرآباد، قوای پیاده نظام استرآباد (همراه با ذکر تعداد نفرات و نام فرمانده)، ضرابخانه استرآباد، تجارت استرآباد. او همچنین احصائیه محلات، مساجد،

خانه‌ها، حمام‌ها و... نیز قیمت مواد غذایی در این شهر را آورده است. راجع به جمعیت‌شناسی این شهر و موقعیت ایل قاجار در آن‌جا می‌خوانیم: «جمعیت استرآباد از لحاظ نژادی مخلوط است و مردم در عقاید مذهبی خود بسیار متعصبند... خانواده سلطنتی قاجار سه‌الی چهارصد خانه در استرآباد و حوالی آن شهر دارند. این قوم اکنون پخش شده‌اند و بسیار منفور می‌باشند و مردم معمولی بدون ترس آنان را بنی‌امیه می‌نامند» (همان: ۱۹۴).

گفتنی است سال ۱۲۷۶ که مکنزی به استرآباد رفت، ترکمانان منطقه مشغول غارت و حمله به مردم منطقه (ایران و روس) بودند، به حدی که به مناطق شهری نیز تجاوز می‌کردند. او راجع به همین شهر استرآباد می‌گوید: «مدتی که در استرآباد به سر می‌برم. ترکمن‌ها بسیار جسور شده بودند و روزی نمی‌شد که گاوی نذرند. یک شب حتی دزدان بی‌باک از دیوار عبور کرده وارد شهر شدند» (همان: ۱۸۲). به همین خاطر مکنزی قصد داشت به میان قبایل ترکمن رفته، تحقیقی از احوال آن‌ها به عمل آورد، ولی بعد پشیمان شده، آن را موکول به سال آینده کرد (همان: ۱۹۴). مکنزی سرانجام در آشوراده با یک کشتی روسی خود را به غرب دریای خزر یعنی بندرانزلی رسانیده و به مقر مأموریت خود یعنی رشت بازگشت. مطالبی که مکنزی تحت عنوان سفرنامه می‌نوشت، در واقع یک گزارش اداری بود. او در پایان سفر می‌گوید قصد دارد به تهران رفته، «گزارش مفصل خود را در آن‌جا به کمک پنج تن نویسنده اروپایی به اتمام برسانم تا دولت علیا حضرت زودتر این گزارش را دریافت کند» (همان: ۱۹۲).

سفرنامه مکنزی چند پیوست مهم نیز دارد که بدین قرارند: مختصری از گزارش سابق من، گزارش درباره ماهی‌گیری خزر، گزارش درباره ترکمانان قره قلعه، گزارش درباره حمله جعفرقلی خان ایلخان حاکم استرآباد به ترکمانان، لیست اتباع روس در گیلان، گزارشی درباره شرکت جدید روس و چند گزارش دیگر که هر کدام یک صفحه تا دو صفحه می‌باشند. سفرنامه مکنزی و گزارش‌های الحاقی آن مجموعاً حدود ۲۰۰ صفحه رقی می‌باشد.



## سفرنامه بهلر

مسیو بهلر فرانسوی از مستخدمان دولت ایران بود و از اولین معلمان دارالفنون که سال‌ها در ارتش ایران خدمت کرد. او بین سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۷ سفری رسمی به شمال کشورمان کرده و سفرنامه‌ای گزارش‌گونه برای دربار ناصری از خود به جای گذاشته است.

مأموریت او بررسی سرحدات شمالی کشورمان و رصد فعالیت روس‌ها در آن حدود بود. نیز قصد داشت بداند معضل حملات و غارتگری‌های ترکمانان را چگونه می‌توان علاج کرد. در واقع او برای بررسی آمادگی ایران در مقابل یک دشمن بالقوه (روسیه) و یک دشمن بالفعل (ترکمان) به شمال کشورمان سفر کرد. سفرنامه او حاوی اطلاعاتی راجع به شهرهای بین راه است، اما قسمت عمده مطلب او بررسی امکانات دشمن و راه‌های مقابله با آن می‌باشد. بهلر از تهران حرکت کرده، به سمت قزوین و رشت رفت. سپس راه شرق را پیش گرفت و تا استرآباد پیش رفت. گزارش او از وضعیت روس‌ها در آشوراده از نکات ممتاز سفر است.

بهلر در ابتدای گزارش خود آورد: «این مختصری است از تفصیل حصول و نتایج تفتیشات نظامی و...» که نشان می‌دهد مطلب یک گزارش نظامی است که بنا بر سنت آن زمان مشاهدات جغرافیایی نیز در آن قید می‌شد. او حتی ثبت دیده‌های خود را از راه بین تهران - قزوین آغاز کرده است. اطلاعاتی در حد چند بند راجع به شهرهای بین راه یعنی قزوین، رشت، انزلی، لاهیجان، رودسر، محمودآباد، بابلسر، بابل و بهشهر تا استرآباد به دست می‌دهد. این داده‌ها در حد تعداد جمعیت بر اساس خانوار و نیز معرفی حاکم است و نوع بیان سلوک او با مردم تابع. در این شهرها ملاحظات نظامی را بیشتر مد نظر دارد و وضعیت راه‌های منطقه را که اغلب باتلاق و خراب بودند. البته اطلاعاتی که او راجع به شهر رشت بیان می‌دارد، فراتر از این‌هاست و شامل نوع پوشش گیاهی، بیان انواع حیوانات، برشمردن بیماری‌های منطقه و نشان دادن میزان بارندگی آن‌جا و... نیز می‌شود. قدرت او آن‌قدر بود که وقتی در بندرانزلی مشاهده کرد در حال ساخت یک سربازخانه بدون رعایت نکات مهندسی هستند، دستور توقف ساخت آن را صادر کرد (بهلر، ۱۳۹۰: ۴۶).

او در نقد حکومت منطقه گرفتار بند و بست‌های قاجاری نشد و با آزادی مکنون قلبی خود را نوشته است مثلاً در بازدید از قورخانه انزلی مشاهده کرد که هیچ چیز سرجایش نیست، پس با عصبانیت نوشت: «این اغتشاش و بی‌نظمی در آن‌جا همیشگی و دائمی است. زیرا که حاکم گیلان به واسطه بعضی مداخلات و ملاحظات، به هیچ وجه مواظبت در امور آن‌جا ندارد و سرحددار آن‌جا آدمی نیست که بتواند از عهده محافظت آن‌جا برآید» (همان: ۴۹). همو در بخشی جداگانه «استحکامات مورد نیاز در ولایت رشت و سرحدات آن‌جا» را نوشته است که اگر دولتی قصد حمله بدان‌جا را داشت، باید چندین قلعه با تعیین محل در آن‌جا ساخته شده و نیز چندین فوج سرباز و توپخانه در آن‌جا حاضر باشد (همان: ۵۰). او به جزیره آشوراده رفته و استحکامات و مستغلات روس‌ها را در آن‌جا برشمرده است. او بیان می‌دارد که روس‌ها چرا در آشوراده سکونت دارند و لوازم زندگی و ذغال‌سنگ کشتی‌های خود را از حاجی‌طرخان می‌آورند. با ذکر حمایت دولت روس از تجارتش در شمال کشور و این که قصد دارد کل نیمه شمالی کشورمان را زیر نفوذ تجاری خود درآورد، یاد آور می‌شود که «پولتیک آن دولت این است که هر قدر تجار او در ایران زیاد بشود، البته قوت او در آن دولت بیشتر و تسلطش زیادتر خواهد شد» (همان: ۷۶). اما موضوع فوری‌تر برای دولت قاجار حملات مکرر ترکمن‌ها به آبادی‌ها و قوافل بود. وی پیشنهادات مفصلی که شامل ساخت چندین و چند قلعه در جاهای مختلف است، به همراه قشون مستقر در آن‌ها و استعداد درخواستی در گزارش خود آورده است (همان: ۷۲).

چنان که دیدیم، گزارش بهلر یک گزارش نظامی از وضعیت منطقه و همراه با پیشنهاداتی برای مقابله با روس‌ها و ترکمانان بود. از آن‌جا که وضعیت نظامی و جنگ و گریز جزوی از تاریخ شرق دریای خزر بوده است، به حدی که همین شخص گزارش می‌دهد در آن‌جا به واسطه حضور ترکمانان شهرهای جرجان، گنبدقابوس و آق‌قلعه خالی از سکنه و ویران شده‌اند، بنابر این گزارش بهلر جزوی از تاریخ منطقه در عصر

قاجار می‌باشد. این گزارش پنجاه صفحه می‌باشد و در کتاب «سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه / نامه مازندران» به چاپ رسیده است.

### سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و...

این سفرنامه را میرزا ابراهیم نامی که اطلاعات بیشتری از او در دست نداریم، به سال ۱۲۷۷ برای ژنرال دُرُن نوشته است. در آخر سفرنامه آمده است: «به حسب‌الفرمایش جناب جلالت و نبالت نصاب... جنرال برنهارد دارن<sup>۱</sup> تحریر شد سنه ۱۲۷۷» (میرزا ابراهیم، ۱۳۵۵: ۲۱۹) علت این سفارش و نگارش معلوم نیست. از همان جمله نخست سفرنامه می‌فهمیم مسیر سفر و نگاه او چه بوده است: «اسامی بلد و بلوکات عرض راه از دارالخلافت طهران از راه سمنان، دامغان و شاه‌رود و استرآباد. مع سکنه طوایف ترکمانیه و مازندران و گیلان الی آستارا سرحد دولت روسیه» (همان: ۱). راجع به انگیزه سفارش این سفرنامه می‌توان حدس زد در دوره پیشروی‌های همه‌جانبه روس‌ها به سمت جنوب و چشم‌اندازی این دولت به ایالات شمالی کشورمان، رقیب آن دولت یعنی انگلستان سعی داشت تصویر دقیقی از ایالت‌های مذکور به دست آورد. پس دستور تدوین سفرنامه مذکور را داده است. سفرنامه از نوع تصویربرداری از زمین و شهرهاست بدون آدم‌ها، موضوع جمعیت و مالیات و نیز وضعیت کشاورزی و زمین‌داری هم چنین قیمت اجناس بسیار مورد توجه میرزا ابراهیم بوده است. در مراکز شهری نیز او به دقت تعداد خانه‌ها، دکان‌ها، مدارس، مساجد، تکیه‌ها، کاروان‌سراها، حمام‌ها و امامزاده‌های هر شهر را برشمرده است.

میرزا ابراهیم ۲۹ رمضان ۱۲۷۶ تهران را به قصد سمنان ترک کرد. در بین راه ورامین و منطقه خوار را توصیف کرده و وارد سمنان می‌شود. در چهارصفحه وضعیت سمنان و

---

۱. برنهارد درن ایران‌شناسی آلمانی‌الاصل و روسی‌المسکن بود که در سال ۱۸۰۵زاده و در ۱۸۸۱ در روسیه بدرود زندگانی گفت. او گذشته از چاپ و نشر تواریخ محلی گیلان و مازندران، تمام مطالب پراکنده مربوط به این دو استان را نیز از تواریخ عمومی ایران، عرب و ترک بیرون نویسی کرده و در کتابی به نام «انتخاب البهیة» در سال ۱۲۷۴ق در سن‌پترزبورگ به چاپ رسانید. در بخش زبان‌شناسی شمال ایران و دیگر نواحی ایران و دو سوی دریای خزر، آثار گران‌بهایی به صورت چاپی و خطی برجای نهاده است... نوشته‌های متنوع رابینو در زمینه تاریخ استان‌های گیلان و مازندران بر فراهم آورده‌های برنهارد درن استوار است» (رابینو، ۱۳۶۴، مقدمه از دکتر رضا مدنی)

خانه‌ها و محلات آن را برشمرده و آمارهای همیشگی را راجع به این شهر درج می‌کند، سپس به سوی دامغان و شاهرود حرکت می‌کند. از شاهرود به سمت شمال تغییر جهت داده از استرآباد سردر آورد. در استرآباد علاوه بر اطلاعات کلی به قشون نیز سری زده و آمار دقیقی از قشون آن‌جا به دست می‌دهد. هم در این جاست که موضوع قبایل و طوایف ترکمان را به دقت رصد کرده و آمار و اطلاعات دقیقی از تعداد خانوارها و اسامی آن‌ها مذکور کرده است. علاوه بر اطلاعات جغرافیایی در بخشی به شرح جنگ و ستیزهای حکام محلی و مردم منطقه در مقابل حملات ترکمن‌ها اختصاص داده است. نکته درخور توجه آن که خود نیروهای مردمی نیز در این پیکار نقش داشته‌اند. او از مجتهد استرآباد نام می‌برد که با جمعی از جوانان خاص و اطرفیان خود «در زمان حرکت و شرارت ترکمان می‌روند، در سر راه‌ها و گذرها و جنگل‌ها کمین می‌کنند و شر آن‌ها را از سر اهالی بلد دور می‌گردانند» (همان: ۶۹). البته بر این امر نیز واقف است که حملات مکرر ترکمن‌ها تا حدودی به خاطر تحریکات حکام منطقه نیز می‌باشد (همان: ۷۰). در همین استرآباد بنابه مناسبت باقی‌مانده ایل قاجار شمه‌ای از قدرت‌گیری ایل مذکور را از زمان نادرشاه آورده است. مسافر سپس راهش را به سمت غرب کج کرده، وارد خطه مازندران می‌شود. به شهر اشرف (بهشهر) می‌رسد و عمارت‌های عصر صفوی این شهر را توصیف می‌کند. سپس به شهر ساری رفته، حدود دوازده صفحه راجع به این شهر و بلوکات آن سخن به میان می‌آورد. نرخ حدود سی کالای اساسی را بیان کرده، راجع به مردم این شهر تنها بیان می‌کند که چهار مجتهد در آن‌جا ساکن هستند و نام آن‌ها را می‌آورد. راجع به شهر بارفروش (بابل) نیز به همین حدود مطلب اکتفا می‌کند؛ با این اضافه که یک صفحه را به کارخانه شکر این شهر و مدیریت آن اختصاص داده است. بعد با این شروع که «در اکثر کوچه‌های بارفروش از جهت دعوی بابی‌ها، دروازه گذاشته‌اند»، موضوع خروج بابی‌ها را پیش کشیده، پنج صفحه را به تاریخچه خروج و ادعای این پیامبر دروغین اختصاص داده است.

پس از عبور از آمل و توصیف این شهر و روستاهای بین راه، به شهر لاهیجان وارد شده، از آن‌جا به رشت می‌رود، جایی که مرکز دارالمرز گیلان است. راجع به این

شهر نیز فصلی باز کرده، «تفصیل محلات و گذر و امامزاده‌ها و تکایا و مساجد و مدارس و مکتب‌خانه‌ها و حمام و کاروان‌سرا و دکاکین و غیره» این شهر را می‌آورد (همان: ۱۹۷). علمای رشت را نیز نام برده، خصوصاً از ملا محمد رفیع زیاد تعریف می‌کند که همت کرده، از شاه درخواست کرد تعمیر پل منجیل تعمیر شود و این پل آماده شد و مردم رشت از راه بسیار بد عراق عجم آسوده شدند (همان: ۱۶۹). توصیفی در حد یک یا دو صفحه نیز از شهرهای آستارا، فومن و انزلی و بلوکات اطراف می‌کند. هم در این مسیر است که راجع به حاکم گرگان‌رود آورد: «بسیار جبر و تعدی به رعایا می‌رساند و رعیت داد و بیداد دارند که به دست شداد نمرود گرفتار آمده‌ایم و کسی نیست که به داد ما برسد» (همان: ۲۱۳). او بر این سنت قدیمی و ظالمانه خرده می‌گیرد که در آن ولایت «هر رعیت که بخواهد زن بگیرد مبلغ سه تومان پول مهر به حاکم می‌دهند» (همان: ۲۱۶). در آستارا است که سفرنامه به پایان می‌رسد.

چنان‌که دیدیم سفرنامه میرزا ابراهیم شرح مسافرتی کامل به سه ایالت شمالی کشورمان است. مسافرتی که نگاه مسافر به زمین است و ثبت دیده‌هایش. او در این سفرنامه بسیار کم از خود و حوادث بین راه سخن گفته است و کل این ۲۲۰ صفحه حاصل مشاهدات اوست. شاید هم دلیل اصلی آن باشد که مطلب را به سفارش یک نظامی خارجی به قلم می‌آورد، پس دلیلی نداشت از خود و همراهان احتمالی بنویسد. سفرنامه میرزا ابراهیم حدود پنجاه سال پیش از آثار رایینو به نگارش درآمده و بدین سبب درخور توجه بسیار است. با مقایسه این دو سفرنامه می‌توان تحولات ایالات شمالی کشورمان را دریافت.

نکته مهم راجع به این سفرنامه مطلبی است که خانم دکتر اتحادیه، مترجم سفرنامه شمال، دریافت کرد. بدین قرار که میرزا ابراهیم در واقع مستخدم و گماشته مکنزی، نویسنده سفرنامه شمال بوده و همراه او این مسیر را طی کرده است. سپس می‌پرسد: «جالب توجه این است که مکنزی می‌نویسد برادر میرزا ابراهیم به نام میرزا محمد رشتی قبلاً در استخدام روس‌ها بوده. امکان دارد که میرزا ابراهیم نسخه‌ای از سفرنامه خود را به روس‌ها داده باشد و یا مکنزی از نسخه سفرنامه وی استفاده نموده؟» (همان: مقدمه).

## روزنامه سفر مازندران

ناصرالدین شاه قاجار در طول دوره سلطنتش بیش از ده بار به مازندران سفر کرد. از آن میان تنها یک سفرنامه مستقل مربوط به سال ۱۲۹۲ق از او باقی مانده است (به آن خواهیم رسید).

یکی از سفرهای او به مربوط به سال ۱۲۸۲ق می‌باشد که از ذی‌قعدة این سال تا اوایل محرم سال بعد به طول انجامید. گزارش این سفر به صورت پاورقی شش سال بعد در روزنامه ایران به چاپ رسید (از شماره ۱۳، ۲۵ صفر ۱۲۸۸ تا شماره ۶۶، ۸ ذیقعدة ۱۲۸۸). یوسف الهی مجموعه این پاورقی‌ها را به همراه شرح مسافرتی دیگر، جمع‌آوری کرده و به شکل کتاب مستقلی تدوین کرده است. با این کار بدیع در واقع متنی دیگر بر منابع مازندران‌شناسی افزوده است.

روزنامه ایران در ابتدای سفرنامه، مقدمه‌ای افزوده است بدین قرار که شاه در سفرهای خود «روزنامه سفر ملوکانه را مشحون به ملاحظات جغرافی و هیأت و طبیعت ارضی و متضمن فواید سایر به دستخط مبارک مرقوم می‌دارند... روزنامه ایران ان‌شاءالله در نمره‌های آینده به نگارش فصلی از روزنامه سفر مازندران، که به خط همایون شاهنشاهی نوشته شده، تشریف خواهد جست» (ناصرالدین شاه، ۱۳۸۹، ص ۱۷) این مقدمه را «رئیس کل دارالطباعة ممالک محروسه» اعتمادالسلطنه امضا کرده است.

اصل مطلب با دست خط شاه شروع می‌شود که «این دفعه می‌خواستم روزنامه را مختصر بنویسم، اما مطول شد. روز چهارشنبه هفدهم شهر ذی‌القعدة الحرام سنه ۱۲۸۲ بارس نیل، یعنی پانزده روز از عید نوروز گذشته است، به عزم حرکت به طرف مازندران و ساری و اشرف و غیره در طهران، صبح از خواب برخاستم» (همان: ۱۹). داستان مسافرت مثل همیشه با نگاه اول شخص مفرد نوشته شده است. ذکر همراهان و سپس رفتن به دوشان تپه، رودهن، دماوند و فیروزکوه بعد از آن ورود به خطه شمال که با شهر ساری آغاز شده به اشرف، فرح آباد و آمل می‌رسد. در میان راه نیز آبادی‌ها و قصبات بزرگ و کوچک معرفی می‌شوند. شاه در معرفی و توصیف شهرها بسیار به اختصار گذرانیده است، یک دلیل آن که اصولاً حتی شب‌ها نیز در باغ‌های اطراف شهر بیتوته می‌کرد. بزرگان و حکام نیز در همان جا به زیارتش می‌رفتند، چنان‌که در همین

سفر وقتی به ساری رسید، در باغ ملک آرا سکنی گزید که «از دروازه شهر صد قدم دورتر است» (همان: ۸۷). در اشرف نیز به باغ شاه عباس وارد شد (همان: ۱۲۱).

شاه آن قدر ساده، صادقانه و با ذکر جزئیات نوشته است که از خلال نوشته‌های او می‌توان تا حدودی به زندگی روزانه یک پادشاه دست یافت. نکته بعد آن که یادداشت‌های سفر را به صورت روزانه می‌نوشت؛ چنان که در ۲۳ ذی‌حجه می‌خوانیم: «امروز قدری روزنامه وقایع دیروز را یادداشت کرده، نوشتیم.» (همان: ۱۵۳). چنان که گفتیم، توصیفات شاه از شهرها معمولاً مختصر و بدون ذکر جزئیات است. راجع به ساری در این سفرنامه می‌خوانیم: «از میان شهر گذشتیم. شهر را بسیار پاک رفته و با صفا، خالی از کثافات نگاه داشته بودند. کوچه‌ها سنگ فرش، درخت‌های نارنج و لیمو سر از خانه‌ها بر آورده، الحق شهر نهایت آراستگی و پیراستگی را داشت. مساجد و مدارس و کاروان‌سرای خوب معتبر دارد و دکاکین از هر صنف دایر و معمور. خانه‌های خوش‌وضع، خوش‌اسلوب. میرزا مسیح بنیاد کاروان‌سرای نهاد، هنوز ناتمام است» (همان: ۱۰۰). البته از کسی که در طول سفر هزار و یک گرفتاری کوچک و بزرگ دارد و بخشی از آن دیدار با علما و بزرگان هر منطقه است، نباید انتظار داشت، نام یک‌یک مساجد و مدارس و ابنیه را ذکر کند.

روزنامه سفر مازندران حاوی دانسته‌ها و آگاهی‌هایی است که برای یک محقق منطقه می‌تواند مفید باشد. خصوصاً آنکه حکام و ضباط و نیز علمای شهر را یک‌یک معرفی کرده است. این سفرنامه حدود دویست صفحه است که با حواشی و پاورقی‌های روشن‌گر مصحح، تکمیل شده است. گفتنی است این سفرنامه در کتاب «سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه / نامه مازندران» از صفحه ۱۰۳ تا ۱۹۴ نیز آمده است.

موکب همایونی (گزارش سفر ناصرالدین‌شاه به مازندران در ۱۲۸۹ق)

هفت سال بعد از سفر فوق‌الذکر، دوباره موکب همایونی راهی دیار سرسبز مازندران شد. این سفر را اعتمادالسلطنه نوشته است و شامل مجموعه اخباری است که راجع به سفر مذکور در روزنامه ایران (شماره ۱۰۸، ۴ جمادی الاول ۱۲۸۹ تا شماره ۱۲۴، ۱۹ رجب ۱۲۸۹) به چاپ می‌رسید. این اخبار تا حدودی پراکنده هستند، اما بعضی داده‌های جغرافیایی و فرهنگی را می‌توان از دل آن خارج کرد. خصوصاً ده

صفحه آن اختصاص دارد به «صورت یادگاری‌ها که در بقعه صالحان نوشته‌اند» (۲۸۲-۲۷۲) که مجموعه‌نوشته‌ها و اشعاری از اوایل صفویه تا یک قرن بعدش می‌باشد. در این سفر چهل‌روزه، کاروان شاهی از تهران به سمت نور و کجور رفته، چالوس را بازدید کرده، از راه کلاردشت و مرزن آباد به دارالخلافت باز می‌گردد.

اطلاعات داده شده در این سفرنامه نیز در حد ذکر آبادی‌های بین راه و یادکرد بزرگان ملاقات شده در طی مسیر راه است. با این حال گاهی اعتمادالسلطنه گریزی به تاریخ هم می‌زند. او به کجور که می‌رسد، می‌نویسد: «کجور از نواحی معروف و مستقل مازندران است و در تاریخ طبرستان این ناحیه را از اصول مراکز مازندران شمرده‌اند. حالا قصبه آن چندان عمارت ندارد. یعنی از صورت شهری عاری است، لکن قراء و بلوک آن همه آباد و مسکون است» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۲۶۹).

چنان که گفتیم زیباترین قسمت این سفرنامه آن است که وقتی کاروان به شهر کجور می‌رسد، به منطقه صالحان رفته و در امامزاده آن جا مطلب جالبی می‌بینند: «منشی حضور که به ملاحظه این بقعه و اطراف آن رفته بود، از جمله چیزها که مشاهده و ثبت کرده بود، بعضی یادگارها است که سیصدسال بیشتر در دیوار و در بقعه نوشته بودند. چون حکایت از عقاید و طبایع و اسامی و مذاق مردم آن عصر می‌کند، خالی از تازگی نیست که در این روزنامه ثبت شود» (همان: ۲۷۱). همین نکته نشان از تیزی و ژرف‌نگری اعتمادالسلطنه، نویسنده گزارش‌ها دارد.

«موکب‌همایونی» یک سفرنامه پیوسته نیست، بلکه مجموعه‌خبرها و گزارش‌هایی است از یکی از سفرهای شاه به مازندران که در روزنامه ایران به چاپ می‌رسید. با این حال موضوع مشترک آن (سفر شاه به آن خطه) و حوادثی که در این زمینه اتفاق افتاده است، می‌تواند آن را به صورت یک سفرنامه واحد در آورد. این سفرنامه چهل صفحه‌ای به همراه «روزنامه سفر مازندران» در یک کتاب گرد آمده‌اند.

## جغرافیا و تاریخ دره لار

سفرهای متعدد شمال برای ناصرالدین شاه شکار بود و تفریح و برای اعتمادالسلطنه زمینه‌ای برای یک پژوهش تازه. در سال ۱۲۹۰ق که شاه عازم لار شد، او پس از



توصیف رودخانه لار و حیات طبیعی آن‌جا موضوع جالبی را بیان می‌دارد. بدین قرار که در منطقه «خوشی‌خانه» تپه‌ای بود که مردم محلی از آن‌جا کاشی‌ها و خشت‌های قدیمی به در آورده و در ساخت منازل خود استفاده می‌کردند. خبر به شاه رسیده و شاه اعتمادالسلطنه و امین‌الملک را مسئول حفاری آن‌جا کرد. پس از یک ماه کاوش معلوم شد «این عمارت تفرج‌گاه و محل نزهت و تفریح بوده و ملک‌های رویان و رستمدر آن را به جهت ییلاق خود بنا کرده بوده‌اند» (همان: ۱۷۰).

در این جاست که می‌توان ملاحظات دقیق و درک خوب باستان‌شناسی اعتمادالسلطنه را دریافت. مثلاً با توجه به این شعر که بر روی یک تکه کاشی درج شده بود: «به کام تو بادا همه کار تو / خداوند بادا نگهدار تو»، نتیجه می‌گیرد که اطلال مذکور مقبره یا امامزاده نبوده است (همان: ۱۶۹). یا با دیدن کاشی‌های زرنشان برجای مانده می‌فهمد: «خوشی‌خانه قصر معتبر و محل ییلاق شخص بزرگی بوده» (همان: ۱۷۱). بخش آخر رساله شرح ایلاتی است که به لار می‌آیند و در آخر نیز نوبت به «تواریخ متعلقه به لار» می‌رسد. این رساله بیست صفحه‌ای ابتدا در روزنامه ایران (شماره ۴۶۴ تا ۴۸۶) به چاپ رسیده است. سرانجام نیز میرهاشم محدث آن را در «رسایل اعتمادالسلطنه» درج کرد.

### سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران

این کتاب شرح مسافرت سال ۱۲۹۲ق ناصرالدین شاه به مازندران است. این سفرنامه هم مانند دیگر سفرنامه‌های ناصرالدین شاه، بیشتر شرح مناظر بین راه و حوادثی است که برای کاروان سلطنتی اتفاق افتاده بود. قسمت اعظم کتاب هم به ذکر ماجرای شکارهای شاه اختصاص یافته است. گفتنی است سفرنامه‌های شاه را اغلب کسان دیگر می‌نوشتند. این سفرنامه را نیز اعتمادالسلطنه نوشته است (ناصرالدین شاه، ۱۳۵۶: ۲). متن سفرنامه مذکور ابتدا به صورت چاپ عکسی در سال ۱۳۵۶ش منتشر شد. حدود سی سال بعد هارون وهومن آن را تصحیح کرده و به صورت کتابی چاپ کرد. هم او راجع به فواید این سفرنامه یک‌صد صفحه‌ای نوشت: «علاوه بر این که نام آبادی‌ها در سال ۱۲۹۲ق ثبت شده، اطلاعات خوبی از آثار تاریخی (قلعه، کاخ،

امامزاده، راه، مسجد...) و حتی باستان‌شناسی به روایت مردم، (غار دیوسفید) ارائه شده که در نوع خود جالب و کم‌نظیر می‌باشد» (ناصرالدین شاه، ۱۳۸۸: ۱۶۵). علاوه بر این سفرنامه فوق‌الذکر در کتاب «سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه/ نامه مازندران» صفحه‌های ۲۱۳ تا ۲۷۴ آمده است.

### مختصر جغرافیای نمارستاق

نمارستاق نام منطقه‌ای کوهستانی در بخش لاریجان شهرستان آمل در استان مازندران است. اعتمادالسلطنه در زمانی که ناصرالدین شاه عازم سفر این منطقه بود، به سال ۱۲۹۴ق، شاید به دستور شاه تصمیم گرفت مختصری راجع به آن‌جا بنویسد که در واقع راهنمای سفر شاه و ملتزمان باشد: «در این اوان که رای مهرضیا بر این قرار گرفت که آن ساحت مینونصرت را به مقدم بهجت‌شیم مزین فرمایند، چاکر روزنامه نگار که ملتزم رکاب اعلی بود، لازم دانست که شرحی به رسم جغرافی‌نگاران از نمارستاق نگاشته، در روزنامه دولتی درج نماید» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۱: ۱۳۹). او پس از توصیف راه منطقه، راجع به آبادی آن‌جا یعنی قریه نمارستاق، این آگهی را می‌دهد که آن‌جا پنجاه خانوار سکنه دارد و دویست نفر جمعیت. «خانه‌های نمارستان و سایر قرا به وضع خانه‌های مازندران است. در جلو اتاق‌ها ایوان ستون‌دار مرتفع قرار داده‌اند و در هر خانه حوضی کوچک و باغچه‌های متعدد است» (همان: ۱۴۱). او در این رساله شش صفحه‌ای به توصیف منطقه و چشمه‌ها و کوه‌های آن پرداخته است. اعتمادالسلطنه مدیر روزنامه ایران بود، پس برایش سخت نبود که این سفرنامه را در شماره ۳۲۷ به چاپ برساند. این رساله نیز در کتاب «رسایل اعتمادالسلطنه» انتشار یافته است.

### سفرنامه اعتضادالسلطنه به لاریجان

علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه، فرزند فتح‌علی شاه، از شاهزادگان دانشمند روزگار خود بود که بدین سبب به وزارت علوم و ریاست مدرسه دارالفنون هم رسید. او به سال ۱۲۹۷ق سفری دوماهه به لاریجان کرده و حاصل آن سفرنامه‌ای بود که به یادگار نهاده است. راجع به انگیزه سفر، چنان که خود گفته، سبب آن بود که مزاجش عفونی شده و

نیز «مرض روحانی» در وی پیدا شده بود، پس به توصیه پزشکان برای استفاده طبی از آب گرم آن جا، به لاریجان سفر کرد. او به همراه مسیو ریشارد و چند نفر دیگر از معلمین دارالفنون راهی بومهن شده و پس از عبور از چندین قصبه که به شرح آن‌ها پرداخته است، به اسک رسید. جایی که دارالحکومه منطقه لاریجان بود و پانصد خانوار جمعیت داشت (اعتضادالسلطنه، ۱۳۹۰: ۳۲۵). آن‌ها در توقف منطقه از آب‌های معدنی سود جسته و نیز از غارها و تونل‌های طبیعی و بشر ساز آن‌جا بازدید کردند. نگاه مهندسی او و ریشاردخان گزارش علمی جالبی از منطقه به دست داده است. در بازگشت نیز آن‌ها از لواسان بزرگ گذشته و قبرستان و امامزاده آن‌جا را به توصیف نشسته است. او چند صفحه را به بازخوانی کتیبه‌های امامزاده و نیز بیان شرح حال مدفون از کتب پیشین اختصاص داد. این سفرنامه چهل صفحه‌ای در کتاب «سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه/ نامه مازندران» به چاپ رسیده است.

### شرح بعضی منازل و سفر سوادکوه

این رساله که در سال ۱۲۹۶ق انتشار یافته، با تذکر مهمی شروع می‌شود که: سفرنامه‌های ملوکانه آن قدر ارجمند است که هیچ نوشته‌ای یارای برابری کردن با آن‌ها را ندارد! «این که بنده روزنامه‌نگار گاهی به اجازه ملوکانه به نوشتن شرح محلی مبادرت می‌نماید، نه این است که آن سبک و طریقه سنیه را مقتداست، بلکه یادداشتی است که در مواقع تذکر به کار آید؛ چنان که در این سفر آخر سوادکوه بعضی تواریخ عمارات و آثار کهنه و جغرافیای بعضی منازل عرض راه را با ارتفاعات اماکن و درجه هوای هر مکان ثبت کرده، محض مزید بصیرت مطالعه کنندگان روزنامه مبار که ایران، در این محل درج می‌نماید» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۹۱: ۲۶۱).

این نوشته یک سفرنامه نیست، بلکه تحقیقی است که شاید بیشتر حاصل مطالعات شخصی نویسنده و بعد اطلاع گرفتن از اهل خبر باشد. او منازل مسیر سوادکوه را یک‌یک شمرده و موقعیت و آمایش زمین آن‌جا را بازگو می‌کند. افجه منزل دوم است که «قریه‌ای است که هشتصد نفر جمعیت و چهار محله دارد... این قریه را یک باب

حمام است و مسجد بزرگی دارد که محل رتق و فتق کلیه امور شرعی آن‌جا از قبیل قسم دادن و قسم خوردن وغیره می‌باشد» (همان: ۲۶۲). او شرحی از کاروان‌سرای شاه عباسی پلور به دست داده، شعر کتیبه آن را بازنویسی می‌کند. سپس وارد «اسک» می‌شود که دارالملک لاریجان است: «اهالی اسک دوهزار رأس گوسفند و یک صد رأس گاو و سیصد رأس اسب و قاطر دارند معدن آهن و ذغال سنگ در اسک یافت می‌شود. نان خود را به آب معدنی خمیر می‌کنند و می‌گویند این نان خوشمزه‌تر است از نانی که از آب رودخانه خمیر می‌شود» (همان: ۲۷۰). مطلب بعدی علمای اسک و سپس طوایف آن‌جا است که به برشمردن آن‌ها پرداخته است. این رساله ۱۲ صفحه‌ای ابتدا در روزنامه ایران شماره ۳۹۴ درج شد و سپس در کتاب «رسائل اعتمادالسلطنه» آورده شده است.

### کلاردشت

از جمله رساله‌هایی که اعتمادالسلطنه در روزنامه ایران به چاپ رساند، رساله کلاردشت است. بنا به جمله انتهایی، این رساله به مناسبت چهارمین سفر ناصرالدین شاه به آن‌جا نگارش یافته است (سال ۱۲۹۷ق). منطقه‌ای که آن روز مورد نظر نویسنده بود، دارای صدها روستا بوده که نویسنده مهم‌ترین آن‌ها را به طور اختصار شرح داده است. به عنوان نمونه: «لاهو: بزرگترین دهات کلاردشت است. مشتمل بر یک صد و هشتاد خانوار که سی خانوار آن از خواجه وند و صد و پنجاه خانوار بومی‌اند. حمام بسیار خوبی دارد. میوه‌جات هم در این‌جا به عمل می‌آید. کسب اهالی کرباس‌بافی است» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۱: ۱۵۳). مثل همیشه بعد از مطالعات میدانی به سراغ کتابخانه رفته و «تواریخ متعلقه به کلاردشت» را شرح می‌دهد. از یاقوت حموی تا ظهیرالدین مرعشی مورد مراجعه او بوده‌اند. این رساله ده صفحه‌ای ابتدا در روزنامه ایران (شماره ۴۲۵) به چاپ رسیده بود که میرهاشم محدث آن را در مجموعه «رسائل اعتمادالسلطنه» آورده است.

## جغرافیای نور

در سال ۱۲۹۹ اعتمادالسلطنه به همراه کاروان سلطنتی به سوی نور رفت. او توضیح می‌دهد که «هر چند نگارنده در سال اودئیل ۱۲۹۴ در رکاب فیروزی انتساب اقدس اعلی به این ناحیت خلدنزهت آمده، شرحی به طور اجمال از این اراضی و جبال و لطف هوا و اعتدال نگاشت، و در صحایف و اوراق روزنامه و کتاب مسطور داشت، اما در این سفر خیریت اثر، حال و مجال چنین اقتضا نمود که آن اجمال را به تفصیلی کافی و بسطی وافی مذیل دارد و همتی زیاده از سفر سابق به این کار گمارد، تا موجب ازدیاد بصیرت مطالعه کنندگان گردد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۱: ۱۷).

به هر حال چنان که سنت نویسنده است، او با مراجعه به آثار پیشین مانند آثار ظهیرالدین مرعشی و تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، تاریخ منطقه را استخراج کرد و سپس اضافه می‌کند چون موکب شاه به ولایت نور روانه شد، او نیز که همیشه در رکاب وی است، «بیش از پیش و زیاده از اسفار عدیده سابقه در ملاحظه امکانه مزبوره و موارد و مناهل مسطوره دقت نمود و به قدم تدقیق و استقصا این راه را پیمود، لازم دانست که جغرافیای این ولایت را، آنچه معاین شده به انضمام معلومات صحیحه با تحقیقات وافیه در کتابچه مخصوص درج و ثبت نماید» (همان: ۲۷). شرح ولایت نور با ذکر حاکم‌نشین آن جا یعنی بلده نور آغاز می‌شود. جایی که سیصد خانوار جمعیت دارد، بیست محله کوچک در آن ساخته شده است: «بازار بلده عبارت است از رسته‌ای تقریباً مشتمل بر چهل باب دکان، و چند باب دکان دیگر نیز فرد فرد در اماکن مختلفه دارد» (همان: ۳۰). قسمت بعدی رساله شامل ذکر قلعه نور و جغرافیای سایر بلوک نور می‌باشد که مشاهده و نگارش این منطقه وسیع جنگلی برای شخصی مانند اعتمادالسلطنه خالی از زحمت نبود. این رساله شصت صفحه‌ای ابتدا در روزنامه ایران شماره‌های ۴۹۱ تا ۵۱۶ به چاپ رسید و در کتاب «رسایل اعتمادالسلطنه» درج شده است.

## سفرنامه کلنل لوات

کلنل برسفر لوات، کنسول انگلیس در استرآباد بود که در سال‌های ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ق سفری از تهران به استرآباد کرده و سفرنامه خویش را به نگارش درآورده است.

چنان‌که در جایی از سفرنامه آمده، این مسافر ده سال پیش نیز شهر شاهرود را دیده است (لوات، ۱۳۵۶: ۱۵۷). متن سفرنامه در همان سال‌ها ترجمه شد. کنسول انگلیس از راه فیروزکوه به استرآباد رفته و منازل و آبادی‌های بین راه را توصیف کرده است. ۳۱ روز در راه بود تا به شهر استرآباد رسید. راجع به خود شهر مطلبی آورده نشده است. قسمت دوم سفر از استرآباد به شاهرود است که در این جا انگیزهٔ مولف معلوم می‌شود: «چندی بعد از استرآباد به عزم تعیین وضع جغرافیایی مملکت مابین استرآباد و شاهرود بیرون آمدم. مقصود از این سفر این بود که نقشهٔ بلوکی که خط تلگراف و چاپار پست از آن جا می‌گذرد از روی بصیرت و دقت کشیده شود» (همان: ۲۵۰). پس توجه به زمین و ضمیمه کردن یک نقشهٔ مفصل به سفرنامه، برای تعیین خط عبور تلگراف انگیزهٔ مولف بوده است.

او در این قسمت از استرآباد به جنوب رفته و شهرهای شاهرود و بسطام را مورد بازدید و مطالعه قرار داد: «شهر بسطام ایالت معتبری است. در این وقت (سنهٔ ۱۲۹۸ هجری) میرزا باقر که یکی از سپردگان مستوفی الممالک است، در آن جا حکومت داشت. این شهر مربع واقع شده، برج و باروی محکم و ارگ معتبر دارد. استحکام شهر به قسمی است که دفع ایلغار تراکمه تواند نمود. بحمدالله نهب و غارت تراکمه در این ایام موقوف شده است» (همان: ۲۵۶). او یک صفحه را به توصیف مقبرهٔ بایزید بسطامی اختصاص داده است. در مورد شاهرود و مقایسهٔ آن با بسطام می‌آورد: «شهر بسطام در ایام گذشته خیلی معتبر بوده و اگرچه هنوز محل حاکم‌نشین است، ولیکن در مقابل شهر شاهرود نمودی ندارد. ده سال قبل از این شهر من عبور نمودم. از آن سال تاکنون خیلی ترقی کرده است. در شهر شاهرود آقا ابوالقاسم تاجر استرآبادی یک بازار جدید که یک صد باب دکان دارد، بنا نموده است و ارامنهٔ روس که در شاهرود هستند شش کارخانه چرخ دارند... شهر شاهرود اکنون یک پست‌خانه و تلگراف‌خانه دارد» (همان: ۲۵۸). سفرنامه لوات حدود پنجاه صفحه می‌باشد که در کتاب «استرآبادنامه» آمده است.

## روزنامه سفر محمد میرزا مهندس

محمد میرزا مهندس از تحصیل کردگان دارالفنون، جغرافی دان و مهندس عهد ناصری بود. وی به سال ۱۲۹۹ق مأمور ساختن قلعه‌های میانکاله شد و مدت دو سال بدین کار مشغول بود. او پیشتر هفت سالی در سرحدات آذربایجان به همین کار اشتغال داشت. این رساله دو قسمت دارد. حجم بیشتر آن حاصل غور و مطالعات مؤلف است در کتب تواریخ قدیم مازندران، مثل تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی. او داده‌های مختلفی راجع به شهرهای آن خطه و نیز بنیان آن‌جا به همراه افسانه‌های متداول روزگار را در کنار هم آورده است. تا قبل از کتاب اعتمادالسلطنه، این رساله با بهره‌گیری از ده متن تاریخی، راجع به مازندران، یک کتاب تاریخ محلی مبسوط ارائه می‌دهد. فقط ایراد کار او در این است که تاریخ مازندران را تا عصر صفوی جلو تر نیاورده و راجع به دوره خویشت در آن سخن نرانده است. بیشتر قصدش ورود به «تاریخ قدیم» مازندران بوده است.

قسمت سفرنامه‌ای رساله با شرح راه‌های تهران به مازندران آغاز می‌شود. او از راه دماوند به آمل رفته، سپس راه شرق را در پیش گرفته، به شهر اشرف (بهشهر) رسید. او آثار باقی‌مانده از عصر شاه عباس را در این شهر به طور مفصل تشریح کرده، راجع به بعضی بناها و قصرهای آن یاد آور می‌شود: «مخارج بسیار حسب الامر اعلی حضرت قدر قدرت، به یکی از معمارهای بی‌انصاف برای تعمیرات آن چند سال قبل مرحمت گردید، افسوس که معمار عوض تعمیر این عمارت، تعمیر خود را کرده» (محمد میرزا، ۱۳۹۰: ۴۲۹). نگاه مهندسی او موجب می‌شود دریابد دریای خزر در منطقه میانکاله، از عصر صفوی تا کنون قریب دو فرسخ و نیم پیش آمده است (همان: ۴۳۶). او همین نگاه مهندسی و فنی را در جای‌جای سفرش دارد. آخرین کلام او نیز شرح تاریخ گذشته شهر جرجان (گرگان) است.

سفرنامه این مهندس قاجاری نیز هم‌چون هم‌قطارانش، مشحون از ذکر دقایق فنی و مهندسی راجع به سازه‌های طبیعی و بشرساز است. او اطلاعات فراوانی راجع به راه‌های بین شهرها و نیز پل‌ها و دیگر ابنیه ارائه داده است. سفرنامه محمد میرزا مهندس حدود

۸۰ صفحه است و در کتاب «سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه/ نامه مازندران» به چاپ رسیده است.

### جغرافیای قلعه نور

چهار سال بعد از سفر پیشین (سال ۱۳۰۳ق)، شاه دوباره راهی نور شد و دوباره اعتمادالسلطنه را مأمور کرد کتابی در تاریخ و جغرافیای آنجا نوشته، تقدیم دارد. وی نیز «با کمال استعجال» به تفحص کتاب‌های پیشینیان پرداخت و البته اضافه کرد: «چهار سال از این پیش که در رکاب ظفرانتساب همایونی به بلده نور آمده بودم، به اتفاق جناب دکتر طولوزان با زحمت وافر و صدمت مفرط که به کمر طناب بسته و پیادگان بالا کشیدند، قلعه نور را مساحت و به دیده دقت اطراف و اکناف آن را سیاحت کردم... لاجرم این لایحه فقط به تواریخ و اخبار و سوانح و احوال راجعه به این قلعه اقتصار می‌گردد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۱: ۷۶).

بنابر این در پژوهش اخیر مولف دیگر تحقیقات میدانی را کنار نهاده و فقط با مراجعه به آثار پیشینیان، آنچه راجع به شهر نور یافته، در کنار هم نهاده است. البته به خاطر حکومت‌های متعدد محلی در آنجا، این رساله ۲۵ صفحه‌ای سرشار از رفت و آمد حکام و کشمکش این حوزه‌های قدرت است. اعتمادالسلطنه چنان که سنت اوست، این رساله را در روزنامه ایران (شماره ۶۱۰ تا ۶۲۰) به چاپ رسانید و اخیراً میرهاشم محدث آن را در کتاب «رسایل اعتمادالسلطنه» آورده است.

### تاریخ طبرستان (التدوین فی احوال جبال شروین)

این کتاب اثر دیگری از محمدحسن خان اعتمادالسلطنه است که به سال ۱۳۱۲ تألیف آن به پایان رسیده است. کتاب داستان کوتاهی دارد به سال ۱۳۱۱ که شاه و صدراعظم، امین‌السلطان و مؤلف برای سفری دو روزه به منطقه سوادکوه مازندران می‌رسند. در آنجا روزی امین‌السلطان گفت: «سوادکوه در حکم خانه من است». اعتمادالسلطنه محض خوش خدمتی جواب داد: «پس بنده باید از طرازندگان این عمارت و نظارگان این بهجت و خضارت باشم، تاریخ و جغرافیای آن را نویسم»



(اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۳: ۲). اعتمادالسلطنه به اعتبار این که «عرب ناحیه سوادکوه و کوه نامی آن را جبال شروین می‌نامیده‌اند» (همان: ۳). کتاب را «التدوین فی احوال جبال شروین» نام نهاد، اما او به تاریخ و جغرافیای منطقه سوادکوه اکتفا نکرد و خصوصاً در قسمت تاریخ سیاسی تقریباً تاریخ تمامی منطقه مازندران را از طلوع تاریخ تا زمان صفویه به رشته تحریر درآورده است. او و تیم همراهش کوشش زیادی به خرج دادند تا از میان منابع مختلف ایرانی و خارجی، خصوصاً آثار مورخان قدیم یونان و دیگر منابع معتبر تاریخی مستند از منطقه به دست دهند. تا «هر که در این اوراق به نظر عنایت بیند، داند که از تصفح و تتبع و استقراء کتب قدیمه و جدیده کوتاهی نکرده و بعد از مطالعه دفاتر عدیده، از مولفات داخله و خارجه، این کتاب تألیف شده» (همان: ۷). جغرافیای طبیعی و انسانی آن بیشتر بر منطقه سوادکوه تکیه دارد. او در این قسمت حتی از نوع مصالح ساختمانی خانه‌ها نیز سخن گفته است (همان: ۸۲). هم‌چنین نگاه مردم‌شناسی دقیق دارد: «اهالی سوادکوه اغلب بلندقد و صبیح و خوش‌بنیه می‌باشند. با موهای مجعد و ابروهای پیوسته و گردن‌های کوتاه» (همان: ۸۲). او محض خوش‌خدمتی بخشی از سفرنامه مازندران ناصرالدین‌شاه را که به سال ۱۲۸۲ به نگارش در آمده نیز آورده است (همان: ۸۳). در آخر نیز «تراجم احوال رجال و علمای سوادکوه» را آورده است (همان: ۳۱۴ - ۳۰۲). در ضمیمه کتاب «جدول مدت سلطنت سلاطین طبرستان» را آورده که مسلم تدوین آن برای آن همه سلسله‌های کوچک و بزرگ محلی کاری سخت است. اگر چه مقدمات و انگیزه مولف در تدوین کتاب رنگ و بوی سیاسی و برای خوش‌آمد صدراعظم بوده، اما کتاب استواری و دقت علمی را دارد. کتاب تاریخ طبرستان حدود ۳۴۰ صفحه می‌باشد.<sup>۱</sup>

## سفرنامه مازندران

این کتاب برخلاف نام آن سفرنامه نیست، بلکه مجموعه خاطرات روزانه کسی است که در سال ۱۳۲۰ق در مازندران زندگی کرده و سمتی در مجموعه سازمان کشاورزی

۱. از کتاب التدوین تصحیح دیگری نیز به بازار آمده است: اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۷۳) التدوین فی احوال جبال شروین (تاریخ سواد مازندران) تصحیح و پژوهش مصطفی احمدزاده، تهران، فکر روز.

آن‌جا داشته است. شخصی به نام محمدجعفرخان که از افراد مورد اعتماد عضدالملک رئیس ایل قاجار بود و به عنوان مباشر برای سرپرستی زمین‌های وی به اطراف آمل و بابل اعزام می‌شد. این شخص گزارش ایام مأموریت خود را به طور روزانه تنظیم و همراه با سایر اسناد و مدارک به وسیله پست به کارفرمایش عضدالملک ارسال می‌کرده است. در عین حال رونوشت گزارش‌ها را برای خود در کتابچه‌ای می‌نوشت که آن کتابچه اکنون باقی مانده و با وجود افتادگی‌هایی، متن این کتاب را تشکیل می‌دهد.

این گزارش‌ها که از رمضان ۱۳۲۰ تا محرم سال بعد را شامل می‌شود، در اصل نوعی خاطره‌نویسی بوده و خود نویسنده محور وقایع می‌باشند، اما در خلال آن‌ها اطلاعات زیادی در حوزه‌های حکومت، ملک‌داری، کشاورزی و رابطه ارباب و رعیت در مازندران آن روزگار را می‌توان برداشت کرد. خصوصاً در ذکر این گزارش‌های خاطره‌گونه، مولف سعی کرده است مطالب را به طور دقیق و با ذکر جزئیات و پیشینه برای کارفرمای خود در تهران شرح دهد. یک نمونه از اعتراض کشاورزان از ظلم مباشرین و حکام: «جمعیت به صدا در آمده، سخن‌ها گفتند و حرف‌ها زدند و اغلب به فارسی می‌گفتند که بنده مطلب ایشان را درک نمی‌کنیم. ثمره کلمات ایشان: بلی این زمین در قدیم الايام شش قفیز و هفت قفیز بوده و سال به سال مباشرین یک قفیز و بیشتر بر آن افزوده‌اند که ما را بی‌پایان نموده و از فقرات میان مردم مثل گاو پیشانی سفید شده ایم» (محمدجعفرخان، ۱۳۸۹: ۷۷).

## مازندران و استرآباد

هل. رایینو متولد ۱۸۷۷ در شهر لیون است. به دلیل شغل پدرش که در بانک شاهی کار می‌کرد، به مشرق زمین علاقه‌مند شد. آمدن رایینو به ایران با اشتغالش در اداره راه تهران - قم همراه بود که امتیاز آن را بانک شاهی در دست داشت. پس از چندی بانک شاهی او را مأمور افتتاح شعبه‌ای در کرمانشاه کرد. رایینو در سال ۱۳۲۴ق به ریاست نمایندگی بانک شاهی در رشت و احتمالاً کنسول انگلیس در این ایالت منصوب شد و تا سال ۱۳۳۰ق در گیلان بسر می‌برد. او سپس معاون کنسول انگلیس در مراکش گردیده، از ایران خارج شد. در طول مدت حضور در ایران از وی حدود ۲۱ اثر راجع

به منطقه گیلان و تاریخ اجتماعی آن به چاپ رسید و طبق ادعای ناشر فرانسوی اش، ۱۱ اثر دیگر نیز در دست تهیه دارد (راینو، ۱۳۵۷: بیست و شش). راینو در مدتی که در رشت سکونت داشت و حاصل آن کتاب ارزشمند ولایت دارالمرز گیلان بود، سفرهایی به منطقه مازندران و استرآباد کرد و سفرنامه‌ای از این دو ایالت به رشته قلم آورد. سفرنامه‌ای که همان دقت، تیزبینی و حوصله تاریخ گیلان را در آن می‌توان دید. با این تفاوت که در این یکی کفه تاریخ کمی سنگین‌تر است.

فصل اول کتاب کلیاتی است راجع به مازندران، از نام‌های مختلف آن گرفته تا محصولات، رودخانه‌ها و نیز نظرات دیگر غریبان مانند فریزر راجع به این ایالت. فصول بعد شرح مسافرتی است که به سال ۱۳۲۶/۱۹۰۹ق از رشت تا گنبد قابوس به انجام رسانیده است. در این میان از هر شهری که رد می‌شد، به شکل مفصل اطلاعات جغرافیایی و تاریخی آن را بیان کرده است. این اطلاعات شامل وجه تسمیه، تاریخ شهر از عصر اساطیری تا روزگار مؤلف، توصیف آثار و ابنیه شهر، نهرها و رودخانه‌ها، راه‌ها، بلوکات، ساکنین و محصولات شهر و بسیاری داده‌های دیگر است. نکته مهم آن که راینو در توصیف هر یک از ابنیه توجه ویژه‌ای به کتیبه‌های آن‌جا داشته است و در پایان کتاب نیز به صورت ضمیمه حدود یک‌صد کتیبه مندرج در ابنیه ایالت را به صورت کامل آورده است. همین بخش ارزش کتاب را دوچندان کرده است، چرا که مسلم بخشی از این کتیبه‌ها امروز دیگر از بین رفته‌اند. دقت و ریزبینی او را در مورد مسجد جامع استرآباد می‌سنجیم: «مسجد جامع که مسجد عمده شهر است، به واسطه کتیبه‌های بسیاری که دارد، شایان توجه است و نیز دارای یک حیاط درونی و حوض بزرگ است و محراب آن که گنبد بلندی بر بالای آن هست، به سمت مشرق است، نه در آن جهت معینی که خاص شیعیان می‌باشد. بنابر این معلوم می‌شود که آن مسجد اصلاً برای نماز سنی‌ها ساخته شده بود» (راینو، ۱۳۶۵: ۱۲۰).

شاید مهم‌ترین قسمت کتاب توصیف نواحی شرقی مازندران یعنی استرآباد و منطقه ترکمن‌ها باشد. جایی که دولت ایران همیشه مشغول درگیری و زد و خورد بود. در منابع فارسی راجع به سرکشی ترکمن‌ها نسبت به دولت مرکزی ایران زیاد خوانده‌ایم، اما راینو معتقد است: «حکام و مأمورین دولتی برای نفع شخصی و ازدیاد شهرت

خویش، همواره چنین وانمود کرده‌اند که بعضی قبایل ترکمن نسبت به دولت علناً رویه سرکشی دارند و دولت برای سرکوب اشرار فوری دستورات فرستاده است. چه بسا طوایف بی‌گناهی را دیده‌ام که با نهایت بی‌رحمی مورد چپاول و غارت واقع شده‌اند و سران و ریش‌سفیدان بارها به من گفته‌اند از تبعهٔ روس شدن نفرت دارند، اما حاکم استرآباد آن‌ها را به شورش وادار می‌کند» (همان: ۱۵۲). اطلاعات و دانسته‌های رابینو راجع به منطقه، فقط محدود به چند روز مسافرت او نیست. او به خاطر مقام رسمی خود به اطلاعات نادری نیز دسترسی داشت. راجع به همین استرآباد در کتاب رابینو می‌خوانیم: «گزارش‌های مأمور دولت انگلیس (وکیل الدوله) از استرآباد در ظرف شش سال مأموریت اینجانب در رشت، پیوسته حاکی از شرح و تفصیل قتل و غارت‌ها بوده است» (همان: ۱۵۶).

نکتهٔ دیگر آن که رابینو نمایندهٔ سیاسی انگلیس بود، پس نسبت به تحریکات و نفوذ روس‌ها بسیار حساسیت نشان می‌داد و می‌توان این نگرانی را در نوشته‌های او دنبال کرد. او که شخصی است متعلق به خارج از حوزهٔ فرهنگی منطقه، به خوبی توانسته است آداب و رسوم محلی را دیده و در اثر خود منعکس کند. مثلاً راجع به رفتار زنان لاهیجان می‌خوانیم «در لاهیجان مانند لنگرود، وقتی که زن‌ها در کوچه به شخص با نفوذی برمی‌خورند، روی خود را به دیوار می‌نمایند. این حرکت هم علامت احترام و هم نشانهٔ حجب و حیا از طرف ایشان است» (همان: ۴۳).

اهمیت دیگر کتاب مازندران و استرآباد به خاطر چهار ضمیمه آن است. ضمیمه اول اسامی دهات و آبادی‌های مازندران است که جمع‌آوری اسم صدها و شاید هزاران نام روستا به تفکیک ناحیه در آن خطه کاری صعب و مستلزم تلاش فراوان می‌باشد. ضمیمه دوم فرمانروایان مازندران است که رابینو با مراجعه به منابع پیشین از طلوع تاریخ تا عصر صفوی تمامی سلسله‌های حکمران در منطقه را نام برده و اسامی شاهان آن را آورده است. در ضمیمه سوم رابینو یادداشت‌هایی در تکمیل مطالب پیشین آورده است. ضمیمه چهارم نیز مربوط به صورت و بازنویسی کتیبه‌های موجود در آثار باستانی منطقه است.

بی گمان آثار رابینو راجع به خطه شمال کشورمان بخش زیادی از خلاء یک تاریخ محلی جامع را درباره آن سامان پر می کند. جا دارد آثار دیگر این مولف که به صورت تک نگاری می باشند و مثلاً در باب کشاورزی منطقه، سکه های آن جا، ورزش های باستانی یا حتی ترانه های منطقه هستند، ترجمه شده و در جهت تکمیل تاریخ محلی منطقه به کار آید. فهرست این آثار در مقدمه کتاب ولایات دارالمرز گیلان آمده است (رابینو، ۱۳۵۷: بیست و شش). یادآور می شویم «مازندران و استرآباد» حدود ۳۰۰ صفحه است.

### سفر مازندران و وقایع مشروطیت (رکن الاسفار)

غلامحسین افضل الملک شیرازی که چند اثر دیگر از شهرنگاری های او در این کتاب معرفی شده اند، در سال ۱۳۳۱ق به ریاست دفتر ایالتی مازندران منصوب و راهی مأموریت جدید شد. او مثل بیشتر سفرهایش یادگاری از خود به جا گذاشته است که بسیار خواندنی است. در ابتدای کتابش نوشت: «به خیال افتادم که اگر فرصت کردم سفرنامه ناقصی بنگارم که مشتمل بر جغرافی و شرح حال رجال و بعضی وقایع باشد» (افضل الملک، ۱۳۷۳: ۱). او در حالی این مأموریت را پذیرفت که معتقد بود به واسطه مشروطیت، مملکت دچار هرج و مرج شده و حکام اختیاری از خود ندارند (همان: ۲) و البته در آن زمان حکومت مازندران با علی قلی میرزای رکن الدوله بود. او به همراه حاکم مازندران از تهران به راه افتاد و از راه بومهن و سوادکوه به طرف ساری، دارالحکومه مازندران حرکت کرد.

در بین راه مولف به ذکر اسامی دهات و دقایق جغرافیایی پرداخته، نکاتی تاریخی یا جغرافیایی را ابراز می داد. خصوصاً از سفرهای ناصرالدین شاه به آن حدود خاطراتی را ذکر کرده است. به نشیب کوه که می رسند و روستای به نام «اوریم»، اطلاع می دهد: «از اوریم ابتدای شالی کاری است. دیگر از اینجا زراعت گندم ندارند. همه برنج می کارند. نان در اینجا دیده نمی شود. باید برنج خورد و به صعوبت از چند فرسخی نان آورده، سر سفره گذاشتند» (همان: ۳۳). علاقه او به ثبت اطلاعات از آن جاست که در سوادکوه برای خویش نوشت: «سوادکوه هیجده بلوک دارد. جزء جمع و اسامی دهات

و مزارع آن را در مازندران از مستوفی گرفته، ثبت خواهم کرد» (همان). در همین سوادکوه است که ماجرای بازگشت محمدعلی شاه به ایران از راه روسیه و شکست خوردن او از نیروهای دولتی را بیان می‌دارد (همان: ۳۴). او در بین راه همه جا به معرفی روستاها و نیز امامزاده‌های محل پرداخته و گاهی تعداد جمعیت و نوع کشاورزی آن‌ها را بیان می‌کند. البته به طور کلی نتیجه می‌گیرد که: «دهات این صفحات ابدأً از دور و نزدیک نمایش ندارد و پشت درختان واقع شده و وقتی هم که نزدیک می‌روی، خانه‌ها و اتاق‌هایشان با یکدیگر اتصال ندارد» (همان: ۴۵).

آن‌ها بالاخره در ۱۵ رمضان سال ۱۳۳۱ به ساری رسیدند. در آن‌جا چون معاون حکومت جایگاهی در میان مردم نداشت و نیز به خاطر خط و سوادى که افضل‌الملک دارا بود، مورد قبول تمام مردم خصوصاً علما واقع شده و مرجع کارها شد: «با این همه گرفتاری گاه گاهی مشغول جغرافیا نوشتن مازندران بودم» (همان: ۴۶). او پس از ذکر وجه تسمیه مازندران یادآور می‌شود که: «گیلان و استرآباد و مازندران، یک مملکت هستند که آب و هوا و عادات اهالی با هم مشابهت دارد» (همان). و اضافه کرد: «مازندران سه شهر بزرگ متمدن دارد؛ یکی بارفروش که جدیدالاحداث است و در عهد فتح‌علی شاه، نود سال قبل، عنوان شهریت پیدا کرده است، و الاً سابقاً جزو دهات بوده که آن‌جا را در دفتر سابق ایران، بارفروش ده می‌نوشتند. و شرح آبادی این شهر را بعد خواهم نگاشت. شهر دیگر ساری است که از قدیم‌الایام، قبل از اسلام، شهر بوده، و پایتخت مازندران است. اعیان و اشراف مازندران و اهل نظام در این شهر و دهات آن منزل دارد. شهر دیگر آمل است که دکاکین و بازار و دهات معتبر دارد که شرح آن را خواهم نوشت» (همان: ۴۷). او سپس به شرح هر یک از شهرهای مازندران پرداخته و اطلاعاتی میدانی و نیز کتابخانه‌ای از آن‌ها به دست می‌دهد. یک نمونه: «مسجدجامعی در ساری است که خیلی وسیع و با روح است. در صحن مسجد درخت چنار بسیار بزرگ خوبی است که چرخى است و دورادور چتر زده و سایه انداز است. این مسجد به تواتر ثابت است که بدواً معبد زرتشتیان بوده است و در زمان اسلام آن‌جا را مسجد ساخته‌اند. بانی و تاریخ بنای آن معلوم نیست...» (همان: ۴۹). نویسنده دانشمند چندین

صفحه را به توصیف اوضاع مازندران و شرح غذاهای آنجا و نیز محصولات آن خطه اختصاص داده است.

بعد از چند ماه به واسطه عزل یا استعفای عین الدوله از وزارت داخله، افضل الملک نیز از پست خود معزول و به تاریخ جمادی الاخر ۱۳۳۲ق به سوی تهران مراجعت کرد. خط سیر بازگشت نیز در سفرنامه آمده است. او از شهرهای بارفروش (بابل) و آمل گذشت، توصیفی از آن دوشهر به عمل آورد و با بزرگان و علمای آنجا دیدار کرده و مطالبی از آنها بیان می‌دارد. بعد از آن نیز به سمت رودهن و بومهن حرکت کرده، به دارالخلافه وارد می‌شود. البته در این میان از بیان نام و وجه تسمیه و توضیحاتی راجع به آبادی‌های بین راه غافل نیست. این سفرنامه نیز مانند دیگر سفرنامه‌های افضل الملک، واجد اطلاعات و داده‌های گران‌قدر تاریخی و جغرافیایی است. این سفرنامه حدود ۱۶۰ صفحه می‌باشد.

### ظهِیرالدوله در حکومت مازندران

علی خان ظهیرالدوله داماد ناصرالدین شاه بود که سه بار به حکومت مازندران رسید. آخرین بار آن بیش از چهارماه و ده روز دوام نکرد، از ۲۸ شوال ۱۳۲۸ق تا ۱۵ صفر سال بعد. اما در این زمان کوتاه حوادثی اتفاق افتاد که اهمیت زیادی داشت؛ اول تجمع مردم و علمای مازندران علیه رؤسای ادارات این ایالت، دوم ماجرای شرارت‌های رشیدالسلطان و اتباعش در سمنان و جنوب مازندران که به حمله محمدعلی شاه انجامید و سوم نیز همکاری نکردن دولت با ظهیرالدوله و استعفای او و مکاتباتی که بدین خاطر صورت گرفت. راجع به موضوع نخست بعد درخواست بزرگان ولایت این بود که: «ما اهالی مازندران اجرای قانون مقدس را به تمام قوا، در مجاری دوایر مملکت خود ملتزم و مسئولیت آن را با کمال افتخار به عهده می‌گیریم» (افشار، ۱۳۸۴: ۷۸). این درخواست برای زعمای دولت مبهم بود، پس ظهیرالدوله سعی کرد آن را روشن کند. او به تهران نوشت: «اگر اهالی یک بلدی بگویند که ما نمی‌خواهیم یک بچه‌ای از طهران به اسم نماینده نظمیۀ بیاید، در صورتی که یک کوچه و یک خانه آن شهر را بلد نباشد... بلکه می‌خواهیم از معتمدین خودمان که همه حال بلد را بلد هستند رئیس نظمیۀ باشد»

(همان: ۱۰۶). اما این نوع درخواست‌ها به خرج مرکز نشینان نمی‌رفت. پس ظهیرالدوله استعفا داد.

از ظهیرالدوله و دوران حکومت آخر او در مازندران، نیز مسائل بعدی حدود ۳۳۸ قطعه تلگراف باقی مانده است که توسط خود وی نیز جمع‌آوری شده بودند. این تلگراف‌ها را ایرج افشار باخوانی و چاپ کرده است. این مکاتبات یا خطاب به اوست، یا سواد تلگراف‌هایی است که او به عنوان مقامات مملکتی و علما و اعیان و کسبه مازندران و بعضی از دوستان خود به تهران فرستاده بود. کتاب ظهیرالدوله در حکومت مازندران، اگر چه دوران بسیار کوچکی از سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ق این ولایت را به تصویر کشیده است، اما می‌توان دریافت این ولایت پس از مشروطیت گرفتار چه مصائبی بود. این کتاب حدود ۳۰۰ صفحه است.

### نتیجه

سه ولایت جنوبی دریای مازندران در دوره قاجار میراث‌دار حجم زیادی از آثار شهرنگاری بود که در این میان ولایت مازندران اکثر این منابع را به خود اختصاص داده است. دلایل متعددی را در میان آثار نویسندگان می‌توان دریافت که چرا به آن سرزمین توجه نشان داده‌اند. سیری در این آثار نشان می‌دهد مورخان یا محققان خارجی در تولید آن‌ها نقش زیادی داشته‌اند. همین تنوع قلم نویسندگان موجب تنوع دیدگاه‌ها و کثرت زوایایی شده است که به صفحه کاغذ منعکس شده‌اند. علاوه بر مسایل جغرافیایی و اقلیمی، نگاه به موضوعات اقتصادی هم چون تولیدات کشاورزی، صنعتی و ماهیگری و مباحث کلان‌تر مانند صادرات و واردات مورد توجه زیاد نویسندگان این شهرنگاری‌ها بوده است. به بیان دیگر این نویسندگان نه از روی تفنن، بلکه با نگاهی ژرف و محققانه سعی داشته‌اند اطلاعات دقیق و کاربردی زیادی را به ثبت رسانیده و شاید به مقامات دیگر گزارش دهند. در مورد ولایت مازندران باید بگوییم سرسبزی و زیبایی آن منطقه موجب شده بود شاه و درباریان هر چند سال یک بار به عزم آن ولایت بار سفر ببندند و گاهی این سفرها مکتوب شده، اکنون به دست ما رسیده‌اند.



## کتاب‌نامه

- ۱- اعتضادالسلطنه، علی قلی میرزا (۱۳۹۰)، سفرنامه اعتضادالسلطنه به لاریجان، در کتاب سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه/ نامه مازندران، به کوشش مصطفی نوری، تهران: البرز.
- ۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۹۱)، رسایل اعتمادالسلطنه، تدوین میرهاشم محدث، تهران: اطلاعات.
- ۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳)، تاریخ طبرستان «التدوین فی احوال جبال شروین»، تحشیه و تعلیقات میترا مهرآبادی، با مقدمه احسان اشراقی، تهران: دنیای کتاب.
- ۴- افضل‌الملک، میرزا غلامحسین (۱۳۷۳)، سفر مازندران و وقایع مشروطیت (رکن‌الاسفار)، به کوشش حسین صمدی، قائم‌شهر: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۵- الیوت داریسی تاد (۱۳۸۸)، «سفرنامه مازندران»، در مجموعه سفرنامه‌های خطی فارسی، تصحیح هارون وهومن، تهران: اختران.
- ۶- بهلر (۱۳۹۰)، سفرنامه بهلر، در کتاب سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه / نامه مازندران، به کوشش مصطفی نوری، تهران: البرز.
- ۷- خانیکوف، نیکولای (۱۳۷۵)، سفرنامه خانیکوف، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۸- رایینو، هـ ل (۱۳۶۵)، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- عزالدوله و ملگونوف (۱۳۶۳)، سفرنامه ایران و روسیه، ترجمه محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران: دنیای کتاب.
- ۱۰- لوات، کنل برسفرد (۱۳۵۶)، سفرنامه کنل لوات، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- محمدجعفرخان (۱۳۸۹)، سفرنامه مازندران، به اهتمام محمد گلبن و احمد شکیب آذر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۱۲- محمد میرزا (۱۳۹۰)، سفرنامه محمدمیرزا مهندس، در کتاب سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه / نامه مازندران، تصحیح مصطفی نوری، تهران: البرز.
- ۱۳- مکنزی، چالز فرانسس (۱۳۵۹) سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: گستره.
- ۱۴- ملگونف، گریگوری (۱۳۷۶)، کرانه‌های جنوبی دریای خزر یا استان‌های شمالی ایران، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران: کتابسرا.
- ۱۵- میرزا ابراهیم (۱۳۸۹)، سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و...، به کوشش مسعود گلزاری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۱۶- ناصرالدین شاه (۱۳۸۳)، سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران، تصحیح هارون وهومن، تهران: پانید.

۱۷- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۶)، روزنامه سفر مازندران (چاپ عکسی)، تهران: فرهنگ ایران زمین.

۱۸- هولمز، ویلیام ریچارد (۱۳۹۰)، سفرنامه ساحل خزر، ترجمه شبیم حجتی سعیدی، رشت: فرهنگ ایلیا.

## بررسی تطبیقی «تاریخ طبرستان» و «محاسن اصفهان»

سید ابوالفضل رضوی\*

محمدحسین فروغی\*\*

### چکیده

تاریخ‌های محلی داده‌های تاریخی قابل‌اعتنایی ارائه می‌دهند که تاریخ‌شناس امروزی را در فهم دقیق‌تر تاریخ یاری می‌دهد. صاحبان این کتب غالباً با انگیزه‌های محلی، قومی و ملی، برای کسب افتخار و ضبط رویدادهای سرزمین خود به نوشتن آن اقدام کرده‌اند. اصفهان و مازندران به‌عنوان دو منطقه تأثیرگذار در تاریخ ایران خاستگاه مورخانی است که با اهداف مشترک به وصف و ضبط افتخارات سرزمین خود پرداخته‌اند. «مافروخی» در اواخر قرن پنجم هجری «محاسن اصفهان» را به زبان عربی نوشت و «ابن‌اسفندیار» کمی بیش از یک قرن بعد در سال ۶۱۳ هجری «تاریخ طبرستان» را نوشت. از آن‌جا که این تاریخ‌های محلی بازتاب افکار عمومی و شرایط اجتماعی و اقتصادی آن منطقه در دوره تألیف کتاب هستند، پژوهش حاضر در قالب بررسی تطبیقی این دو تألیف به‌منظور مطالعه شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی منطقه و انگیزه‌های تاریخ‌نگاری صاحبان آن‌ها انجام شده است. نتایج پژوهش که از راه مطالعه کتابخانه‌ای به‌دست آمده، نشان می‌دهد: علاقه‌مندی به ایران و سلسله‌های ایرانی و وصف افتخارات منطقه، از جمله مشترکات دو تألیف است؛ اما در مواردی مانند زبان و انشای تألیف، دیدگاه نظری نسبت به تاریخ و دقت در رویدادها و عدول از تاریخ محلی تفاوت‌هایی باهم دارند. هرچند برخی از اختلافات ناشی از تفاوت زمانی تألیف است، اما به نظر می‌رسد عوامل دیگری مانند شرایط جغرافیایی نیز در آن نقش داشته است.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ محلی، تاریخ طبرستان، محاسن اصفهان، طبرستان، اصفهان

---

\* دانشیار دانشگاه خوارزمی، razavi\_edu@yahoo.com

\*\* (نویسنده مسئول)، دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه پیام نور، مدرس دانشگاه فرهنگیان پردیس باهنر اصفهان، vistygol@yahoo.com

## مقدمه و بیان مسئله

اطلاعات ارزشمندی که در تاریخ‌های محلی موجود است، مورخان امروزی را به شکل دقیق‌تر از احوال گذشتگان آگاه می‌کند و فرصت ارزشمندی را نیز در اختیار ایشان قرار می‌دهد تا با افکار عمومی، جهان‌بینی و بینش سیاسی مردم آن زمان نیز آشنا شوند. «مافروخی» و «ابن‌اسفندیار» دو مورخ اواخر سده‌های نخستین و اوایل سده‌های میانه تاریخ ایران هستند که هر دو برای نویسندگان و مورخان بعد از خود منبع الهام و سرمشق بودند. وجود مشترکات فراوان و نیز اختلافات مختصر میان این دو اثر می‌تواند دریچه‌ای برای بازنگری فضای عمومی زمان تألیف آثار و نیز مقایسه فضای مکانی و زمانی مختلفی باشد که این دو اثر در آن نوشته شده. هرچند بیشتر تاریخ‌های محلی که در قرون نخستین به زبان عربی نوشته شده بودند، از قرن هفتم به‌مرور به زبان فارسی ترجمه شدند و اصل عربی آن‌ها فراموش شد، اما محاسن اصفهان اکنون به زبان عربی و فارسی موجود است. به‌هرروی از آن‌جا که اصفهان و مازندران جایگاه مهمی در رخدادهای تاریخ میانه ایران دارند، بررسی تطبیقی این دو کتاب یافته‌های مناسبی را در اختیار مورخان قرار می‌دهد. مطالعه حاضر با نگاه تطبیقی به بررسی پایگاه اجتماعی و رویکرد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تاریخ‌نگاران مذکور پرداخته و می‌کوشد تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

- ۱- شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر بینش تاریخی و محتوای تاریخ‌نگاری مافروخی و ابن‌اسفندیار چه تأثیری داشته است؟
- ۲- انگیزه‌های محلی و منطقه‌ای در وجوه تشابه و تمایز تاریخ‌نگاری مافروخی و ابن‌اسفندیار چه تأثیری داشته است؟

## پیشینه و ضرورت تحقیق

مازندران از مراکز مؤثر در حوادث تاریخی ایران در دوران اسلامی است که در عین موقعیت ویژه خاص جغرافیایی خود و تأخیر در پذیرش اسلام، نقش مهمی در تحولات ایران داشته است. این امر سبب توجه مورخین فزونی نگاشته‌های مربوط به این ناحیه شده است (کسروی، ۱۳۵۲: ۶). ابن‌اسفندیار کاتب، در اوایل قرن هفتم با تألیف

«تاریخ طبرستان» مورد عنایت مورخان مازندران پس از خود قرار گرفت، تا جایی که برخی از آن‌ها بخش‌هایی از نوشته‌های ابن اسفندیار را رونویسی کرده‌اند. شاید به همین سبب وی را «پدر تاریخ مازندران» خوانده‌اند. برخی از مورخان نیز با نوشتن تعلیقاتی بر کتاب ابن اسفندیار، آن را تا زمان خود پیش برده‌اند. این موضوعات به آشفتگی نسخه‌های خطی موجود دامن زده است. هر چند ادوارد براون در سال ۱۹۰۵م ترجمه ناقصی از تاریخ طبرستان را به انگلیسی منتشر کرد (کسروی، ۱۳۵۲: ۲۳). اما اولین تصحیح مناسب از آن را عباس اقبال آشتیانی در سال ۱۳۲۰ منتشر کرد. تاریخ طبرستان پیش از انتشار رسمی به صورت خطی مورد استفاده محققان بوده است. کسروی حدود ۲۰ سال قبل از انتشار تصحیح تاریخ طبرستان، گزارشی را درباره آن منتشر کرد و حوزه‌های مختلف ارزشمند کتاب به ویژه ارزش تاریخی، ادبی و ادبیات محلی آن را یادآور شد (کسروی، ۱۳۵۲: ۱۷-۲۳). با تصحیح تاریخ طبرستان از سوی عباس اقبال آشتیانی، این کتاب در دسترس عموم قرار گرفت. تاریخ طبرستان اطلاعات ارزشمندی در تاریخ محلی، شرایط اجتماعی و سیاسی مازندران و حواشی آن داد و اگر این کتاب نبود، علاوه بر تاریخ مازندران، اکنون اطلاعی از نامه معروف «تسر» در دست ما نبود. در مقدمه طولانی مصحح اطلاعات ارزشمندی در مورد نویسنده، ارزش کتاب و تفاوت نسخه‌ها آمده است. آقای جلیل تجلیل در سال ۱۳۴۹ مقاله ارزشمندی در نقد و بررسی تاریخ طبرستان منتشر کرد (تجلیل، ۱۳۴۹: ۱۸۵-۱۶۸)، مصطفی بقوش در ۱۹۷۵م نقدی پیرامون تألیف ابن اسفندیار با عنوان «ابن اسفندیار و کتابه» در مصر منتشر کرد. تاریخ طبرستان در سال ۲۰۰۲ به عربی ترجمه و در مصر به چاپ رسید (بقوش، ۱۹۷۵م) مقالات توضیحی و معرفی تاریخ طبرستان و ابن اسفندیار در دایره‌المعارف‌ها، مجلات، روزنامه‌ها و پایگاه‌های اینترنتی فراوان است.

اهمیت و جایگاه مؤثر اصفهان در ادوار مختلف تاریخ ایران موجب شده است که پژوهشگران تاریخ محلی و منطقه‌ای توجه بیشتری به این شهر و وجوه تاریخی آن داشته باشند. مافروخی در محاسن اصفهان سنتی را پایه‌گذاری کرد که مورخان تاریخ محلی این شهر، بعد از او عمدتاً به وی تاسی کرده‌اند. ترجمه این کتاب در اوایل قرن هشتم توسط حسین بن محمد آوی، نشان از محبوبیت این کتاب در آن زمان دارد و مورخان

بعد از وی به کتاب او استناد کرده‌اند. با وجود آن که اکثر متون عربی که در قرون میانه به زبان فارسی ترجمه شده بودند، به مرور مورد فراموشی واقع شده و از میان رفتند، متن عربی محاسن اصفهان به این سرنوشت دچار نشد. متن عربی کتاب را نخستین بار سید جلال‌الدین تهرانی در سال ۱۳۱۲ ش در تهران از روی نسخه تحریر شده در ۷۳۵ ق - که احتمالاً از اموال شیخ بهایی بوده - به چاپ رساند (مافروخی، ۱۳۱۲: ب). همین نسخه مبنای بررسی تطبیقی در تحقیق حاضر است. نسخه حاضر خالی از مشکلات نیست؛ شاید به همین دلیل است که عارف احمد عبدالغنی تصحیح جدیدی از این کتاب را با توضیح لغات مشکل و حل مشکلات قدیم در دمشق روانه بازار کرد. وارد براون ترجمه محاسن اصفهان را در سال ۱۹۰۱م در قالب رساله‌ای به زبان انگلیسی معرفی کرد (مافروخی، ۱۳۸۵: ۱۲). عباس اقبال آشتیانی ترجمه محاسن اصفهان را در سال ۱۳۲۸ تصحیح و چاپ کرد و اطلاعات هرچند مختصر اما ارزشمندی در مورد نویسنده و متن کتاب و نسخه‌های آن در قالب مقدمه آورده است (مافروخی، ۱۳۸۵: ۹). اطلاعاتی از این کتاب در فهرست مقالات فارسی یافت نشد. از این رو به نظر می‌رسد این کتاب در عین شهرت فراوان کمتر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. هرچند به نظر می‌رسد کوشش شادروان عباس اقبال آشتیانی برای تصحیح هر دو کتاب مورد نظر در این تحقیق اتفاقی نبوده است، اما در مورد بررسی تطبیقی کتاب‌های «محاسن اصفهان» و «تاریخ طبرستان»، تاکنون اقدامی صورت نگرفته است و امید است این تحقیق مقدمه‌ای برای رسیدن به این مقصود باشد.

### پایگاه اجتماعی نویسندگان

ابن اسفندیار از اهالی آمل است و خانواده او در آن جا ساکن بودند. پدرش حسن بن اسفندیار مردی ادیب، دانشمند، مجلس‌آرا و بخشنده بود (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۵). مؤلف از وابستگان دربار «ملوک آل باوند» است. او در مقدمه یادآور شده که وقتی در سال ۶۰۶ از بغداد باز می‌گشت، در ری از قتل ولی‌نعمت خود رستم بن اردشیر عزادار می‌شود. پس از دو ماه اقامت در ری و مطالعه‌ی کتاب «عقد السحر» یزدادی، اطلاعات ارزشمندی در مورد ملوک «گاوباره» به دست آورد و جرقه‌ی تألیف تاریخ طبرستان در

ذهن او زده شد (همان: ۱) به دنبال آن به دعوت پدر به آمل و از آنجا به خوارزم رفت. ابن اسفندیار در خوارزم متن عربی نامهٔ تنسر را می‌یابد (همان: ۷). او در ذکر گرمابه و میدان «سرخاب ابن باو» می‌نویسد: «وقتی ملک سعید اردشیر مرا به مهمی بدان قلعه فرستاد، یک یک آثار آن عمارت به من بنمودند» (همان: ۱۵۶). این نشان می‌دهد او مأمور دولت وقت بوده است. کسروی ضمن تأکید بر این موضوع یادآور می‌شود که بعید نیست مسافرت نویسنده به بغداد مأموریت بود که توقف دو ماهه نویسنده در ری و مهاجرت او به خوارزم این استنباط را تأیید می‌کند (کسروی، ۱۳۵۲: ۱۲).

آگاهی از جایگاه و زندگی مافروخی محدود به اطلاعات مختصری است که از فحوای متن محاسن اصفهان دریافت می‌شود. جدّ این خاندان «آذر شاپور بن آذرمان» است که در روستای هرستان ماربین از طرف فیروز ساسانی مأمور ساخت قلعه «جی» شد و قلعه‌ای با چهار دروازه معروف ساخت. مافروخ بن بختیار جد صاحب محاسن اصفهان از نوادگان اوست (مافروخی، ۱۳۱۲: ۹۲). «سید جلال‌الدین طهرانی» مصحح متن عربی در مقدمهٔ خود به نقل از «الأنساب» سمعانی خاندان مافروخی را از خاندان‌های بزرگ اصفهان دانسته و شماری از علمای این خاندان را نام برده است (همان: ج). مافروخی نیز در متن کتاب به تکرار از دانشمندان فراوانی در جمع خانواده خود یاد می‌کند (همان: ۳۴). این موضوع نشان می‌دهد خاندان مافروخی از خانواده‌های سرشناس ایرانی بودند. انشای منشیانه، تقدیم کتاب به حاکم اصفهان فخرالملک و یاد کردن از او به عنوان «ولی النعم» (همان: ۱۰۵)، نشان از وابستگی او به دستگاه حکومتی دارد.

## محتوا و فصل‌های این دو کتاب

تاریخ طبرستان هم‌پایهٔ نام خود بلکه بیش از آن است. نامهٔ تنسر در سرآغاز این کتاب گرچه در قالب نامه به حاکم وقت طبرستان است، اما دامنهٔ موضوعی کتاب را به ذکر تشکیلات اداری ساسانیان می‌گستراند (کریستن‌سن، ۱۳۶۷: ۸۳). هم‌چنین پرداختن به شهرهای ری، خوارزم، سلسله‌های علویان طبرستان، آل‌بویه و آل‌زیار و حوادث آن‌ها که حوزهٔ قدرت ایشان از طبرستان فراتر بود و اقدامات آنان، این کتاب را از حوزه

تاریخ محلی فراتر می‌برد. (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۱۹، ۲۹۵-۲۹۸). در تاریخ طبرستان اطلاعات فراوان جغرافیایی، تاریخی و ادبی و زبان‌شناسی موجود است که هر کدام از آن‌ها موضوعی برای تحقیقات گسترده در هریک از این رشته‌هاست و از این جهت نه تنها با محاسن اصفهان پهلو می‌زند، بلکه از آن ارزشمندتر است. تاریخ طبرستان بدون شک یکی از شاهکارهای ممتاز ادبیات فارسی با سلامت انشا است (صفا، ۱۳۷۰: ۱۵۲). در تاریخ طبرستان وجه ادبی، با انشای روان، واژگان اصیل فارسی و یاد شاعران بزرگ با ذکر اشعار فراوانی به زبان عربی و فارسی با وجه تاریخی آن پهلو می‌زند. در این کتاب دو سبک تحریری، یکی منشیانه مصنوع با شواهد و استعارات فراوان و دیگری سبک ساده متن کتاب که مربوط به اوایل قرن هفتم است، به چشم می‌خورد (تجلیل، ۱۳۴۹: ۱۷۳). هجویه منظوم «هیجا» در این کتاب، از نوادر ادبیات است که در این کتاب محفوظ مانده است (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۳۵-۱۳۲). ابن اسفندیار بر آن بود که کتابش را به چهار قسم تقسیم کند که قسم اول از نامه تنسر بنیاد طبرستان و شهرها و علمای آن، قسم دوم درباره دولت آل وشمگیر و آل بویه، قسم سوم در حکومت محمودیان و سلاجقه و در قسم چهارم آل باوند را توضیح دهد، اما ظاهراً بخش‌هایی از آن گم شده است. نویسندگان بعدی بخش‌هایی با موضوعات مشابه را در دنباله آورده‌اند که مصحح یادآور شده است آن قسمت را از ابن اسفندیار ندانیم. از این رو کتاب اصلی موجود همان قسم اول است که در چهار باب: ترجمه نامه تنسر، بنیاد طبرستان و شهرها، خصایص و عجایب و ذکر ملوک و علما و زهاد است. این کتاب با کشته شدن ماکان و استیلای آل بویه بر طبرستان تمام می‌شود.

محاسن اصفهان چنان که از نام آن پیداست، تاریخ اصفهان نیست، بلکه مزایا و محاسن این ناحیه را در موضوع‌های آب و هوا، معادن، اقتصاد و محصولات کشاورزی، شخصیت‌ها، آثار باستانی، باغ‌ها، مساجد و وضعیت فرهنگی و اجتماعی و آداب و رسوم مردم را برشمرده و گاه گاهی نیز حوادث تاریخی را به فراخور موضوع یادآور شده است. جزییات فراوانی از زندگی مردم و فرهنگ و آداب و رسوم مردم در قرن پنجم در کتاب محاسن اصفهان حفظ شده است. متن اصلی محاسن اصفهان به شکلی نامنظم با



تکرار موضوعات، مطالب فوق را با ذکر اشعار کشکولی در بر گرفته است که متنی با انشای بلیغ و مترسلاانه دارد. حسین بن محمد آوی در ترجمه آزاد خود کوشیده است تا مطالب متن عربی را با دسته‌بندی منظم فصل‌های فارسی به خواننده ارائه کند. آوی بیشتر اشعار را ترجمه نکرده و اضافات فراوانی را بر متن اصلی افزوده است. آوی متن ترجمه محاسن اصفهان را بعد از مقدمه در هشت فصل تنظیم کرده است. فصول این کتاب عبارتند از: وصف اجمالی اصفهان، مزایای اصفهان بر سایر بلاد، گاوخونی و خواص و نوادر، تعداد اماکن قدیم و جدید، فرمان‌برداری اصفهانیان، ذکر سلاطین و اکابر، آب‌وهوا و یادی از فضلا و علما و شعرای این ناحیه. به نظر می‌رسد منظور مؤلف از اصفهان در این کتاب نه شهر اصفهان، بلکه ناحیه جلگه از لنجان تا گاوخونی است. مافروخی در کتاب خود گنجینه‌ای از واژه‌های اصیل اصفهانی را به کار برد (مافروخی، ۱۳۱۲: ۴۴، ۴۷، ۹۶). به نظر زبان‌شناسان، قدیمی‌ترین واژگان اصفهانی را باید در این کتاب جست (تفضلی، ۱۳۸۵: ۲).

### انگیزه تاریخ‌نگاری و بینش تاریخی مورخان

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان در کنار علاقه‌مندی به حفظ تاریخ، نتوانست انگیزه‌های قومی و ملی خود را پنهان کند. این موضوع در سرآغاز کتاب با نامه تنسر و پیوند تاریخ طبرستان با دوران ساسانی شروع می‌شود و با پیوند پادشاهان و خاندان‌های بزرگ به بزرگان پیش از اسلام ادامه می‌یابد. ذکر مفاخر و دانشمندان در باب چهارم از قسم اول، ذکر عجایب طبرستان و استفاده پرتکرار از اشعار طبری نیز شاهدهی بر اثبات استنباط ماست. ابن اسفندیار کوشیده است تا واژه «تازی» را به جای «اعراب» استفاده کند. این موضوع از ذهنیت ایران‌گرایانه وی حکایت دارد. مؤلف مقاله ابن اسفندیار در دایره‌المعارف ایرانیکا قرار دادن نامه تنسر در آغاز و یاد کرد مفصل مقاومت طبرستان در برابر تازیان را نشان‌دهنده دغدغه‌های وی نسبت به موطن خود می‌داند (Melville, ۲۰۱۱: ۲۰-۲۳). انگیزه ابن اسفندیار برای مطالعات تاریخی از آن‌جا شروع می‌شود که وی برای یافتن اصل و نسب سلسله «گاوباره» به کتاب یزدادی مراجعه می‌کند (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۴). بینش ابن اسفندیار نسبت به تاریخ واقع‌بینانه‌تر از

مافروخی است. هرچند ابن‌اسفندیار در تاریخ بنای شهرها و ذکر عجایب به ذکر اسطوره‌ها و خرافات پرداخت، اما در بررسی و ارزیابی حاکمان طبرستان به‌دوراز تعصب می‌نوشت. در باب اول از قسم اول کتاب، داستان‌ها و احادیثی را گزینش و ضبط کرده که دیدگاه و بینش تاریخی وی را از میان این روایات می‌توان تشخیص داد (همان: ۵۲). او با یادکردی از داستان ساسانیان و پادشاهی اردشیر و انوشیروان، رفتار نیکوی حاکمان با مردم و عدالت ایشان را دلیل ماندگاری حاکمان می‌داند (همان: ۴۱). او هم‌چنین تاریخ را عبرتی می‌داند که خواندن آن برای آموزش است (همان: ۸). یادکرد از منابع خبری در تاریخ طبرستان، از محاسن اصفهان گسترده‌تر و روشن‌تر است. ابن‌اسفندیار ضمن آن که در آغاز کتاب خود به «عقدالسكر» «یزدادی» اشاره می‌کند، در جای‌جای کتاب از منابع خبری خود از کتب مانند شاهنامه و یا اشخاص یاد کرده است (همان: ۴، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۹۷-۹۴، ۱۶۶، ۱۹۸، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۹۵). عباس اقبال در ذیل کتاب فهرست کاملی از کتب یادشده در متن تاریخ طبرستان را آورده است که عمده آن‌ها منابع مؤلف به شمار می‌روند.

ذکر فضایل و محاسن اصفهان در نام کتاب، بدو انگیزه وطن‌پرستانه مافروخی را فرا یاد می‌آورد. از این رو باید پذیرفت که این کتاب از سر حب‌الوطن نوشته شده و زمینه‌های اجتماعی و روانی مردم را در خود جای داده است. توجه به حکومت‌های پیش از اسلام و یادآوری افتخارات این سرزمین که در جای‌جای کتاب به تفصیل مورد توجه قرار گرفته، نیز ذکر توصیف پر از احساس حاکمان اسلامی و احادیث صحابه و خاندان پیامبر از اصفهان، استنباط ما را در انگیزه‌های وطن‌پرستانه نویسنده به واقعیت نزدیک‌تر می‌کند (مافروخی، ۱۳۱۲: ۱۰-۵). شاید مافروخی به تبعیت از فکر غالب زمانه خود به قضا و قدر، نیروهای غیبی و اراده الهی در علت امور و گرداندگی تاریخ اعتقاد داشت (مافروخی، ۱۳۱۲: ۴۰-۳۶). در ترجمه محاسن اصفهان این مصادیق دسته‌بندی شده‌اند (مافروخی، ۱۳۸۵: ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱). مافروخی در محاسن اصفهان از منابع خبری خود یادکرد و منابع اشعار خود را نیز به‌مانند تذکره آورد (مافروخی، ۱۳۱۲: ۱۶).

## جایگاه مردم در نوشته‌های مورخان

انگیزه ابن اسفندیار و مافروخی در نوشتن کتاب‌هایشان به یکدیگر نزدیک بود و هر دو مورخ بانگیزهٔ تفاخر و توجه به محاسن منطقهٔ خود دست به تألیف زدند؛ جایگاه مردم در نوشته‌های ایشان هم تا حدودی به هم نزدیک است. ذکر نام اکابر علما و زهاد در باب چهارم کتاب می‌تواند نشان‌دهندهٔ این موضوع باشد (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۳۹-۹۰). ذکر مکرر غوغای مردم و قیام ایشان علیه حاکمان که به سقوط حاکم منتهی شده است، اهمیتی است که ابن اسفندیار برای مردم قائل بود و سقوط حاکمان را نشانه‌ی ستمگری آنان به مردم می‌داند (همان: ۲۶۲، ۲۶۶، ۱۹۶). قیام مردم و دادخواهی ایشان از سادات و محمد بن ابراهیم که منجر به دعوت از حسن بن زید و قیام علویان شد نیز نمونهٔ دیگری از توجه ابن اسفندیار به مردم و کوشش ایشان در تعیین سرنوشت خویش است (همان: ۲۲۸).

یکی از ویژگی‌های تاریخ‌های محلی پرداختن به زندگی مردم و توضیح آداب و فرهنگ ایشان است، محاسن اصفهان نیز از این انگیزه دور نیست و در اصل برای حفظ افتخارات و آداب و رسوم مردم نوشته شده است. ذکر نام نوابغ و شخصیت‌های اصفهانی در رشته‌های گوناگون در کتاب محاسن اصفهان، نشانگر گرایش نویسنده به مردم و حفظ آداب و افتخارات آنهاست. جایگاه مردم در ترجمهٔ محاسن اصفهان در فصلی جداگانه نوشته شده است (مافروخی، ۱۳۸۵: ۱۰۸-۱۲۸). برای مثال مافروخی از زرنگی، فراست و فرمان‌برداری اهل اصفهان به کرات نمونه آورده است. ذکر سال غارت اصفهان و وصف حال مردم در این سال نیز نمونهٔ دیگری از این توجه است (مافروخی، ۱۳۱۲: ۱۰۷). وصف بازارها و جوی‌ها، مساجد، کتابخانه‌ها و ثروت اهالی نیز نمونه‌های دیگری از این توجه هستند (همان: ۹۰-۸۱). مافروخی هم‌چنین با ذکر داستانی از عنایت فخرالدوله به شکایت و دادخواهی مردم از عامل مالیات و تنبیه وی، توجه حکومت به مردم را یاد کرده است (همان: ۹۹). در همین ارتباط خوش‌رفتاری و مردم‌داری صاحب بن عباد را نسبت به خطای رعایا ستوده است (همان: ۹۸). نویسنده هم‌چنین پس از نام بردن نوابغ و علمای اصفهان، حاضر جوابی اهل اصفهان را از خصوصیات مشهور مردمان این خطه دانسته است (همان: ۴۳). آداب و رسوم نوروزی و

جشن عروسی و نغمه‌ها و اصوات مربوط به این مراسم هم در محاسن اصفهان یادشده است (همان: ۷۱).

بیش عمومی صاحبان این دو تألیف، تابع ذهنیت زمانه ایشان است که پادشاهان را تأمین‌کننده امنیت و صاحب حق در اموال و اولاد مردم می‌دانستند. از این رو مختصر توجه ایشان به مردم در عین این که متأثر از محلی بودن نوشته ایشان است، دلیلی هم بر حقانیت جایگاه مردم نیز می‌تواند باشد.

### توجه به مناسبات اقتصادی در کتب موردنظر

با آن که به نظر می‌رسد تاریخ طبرستان در کنار یاد دانشمندان و بزرگان، بر وجه سیاسی طبرستان و جابه‌جایی حکومت در آن ایالت توجه ویژه دارد، اما موضوعات اقتصادی نیز در تاریخ طبرستان به‌وفور یافت می‌شود. قراردادهای و خراج‌های تحمیلی بر آن‌ها، وضعیت زندگی مردم در شرایط جنگ و محاصره، (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۵۲). وضع مالی حاجیان ایرانی در مکه و انفاق ایشان نسبت به وابستگان به خاندان پیغمبر (همان: ۲۰۲) در این کتاب، نشانگر زندگی مردم و وضعیت اقتصاد در آن شرایط است. در باب سوم شرحی از عجایب آن دیار را ذکر کرده است که در آن مؤلف به امتیازات اقتصادی این منطقه توجه کرده است. منطقه پرنعمت با روستاهای آباد و بازارهایی که در آن کالاهای هندی، چینی، آبادانی، بلغاری، بغدادی و جهرمی به فروش می‌رسد و خریدارانی که از نقاط دور و نزدیک برای خرید به آن جا می‌روند نیز در این فصل معرفی شده‌اند (همان: ۸۲-۷۶). گرچه ابن اسفندیار در میان شهرهای طبرستان به آمل توجه بیشتری دارد، اما در مورد شهرهای دیگر نیز جزئیاتی درخور توجه دارد. ذکر خراج شهرهای مختلف طبرستان در عهد طاهریان به‌صورت جداگانه آخرین بخش از باب دوم این کتاب را تشکیل می‌دهد (همان: ۷۵).

مافروخی در محاسن اصفهان بارها از موضوعات مختلف اقتصادی مانند مالیات، تجارت، کشاورزی و بازارها سخن گفته است. این توصیف که در محاسن اصفهان غالباً به‌عنوان نیکویی‌های شهر آمده، از وضعیت درآمد و رونق اصفهان، تولیدات آن، راه‌های تجارتي، مال‌التجاره و باغات مشهور چهارگانه این شهر مطالب ارزنده‌ای را

گزارش کرده است ( مافروخی، ۱۳۱۲: ۸۹، ۸۳، ۵۳). مالیات و درآمدهای دولت نیز در این کتاب ذکر شده است (همان: ۹۹، ۸۴). هم‌چنین شرح مبسوطی از نقش زاینده‌رود در اقتصاد اصفهان و روستاهای اطراف آن در این کتاب آمده است. (همان: ۴۸ به بعد). او ضمن شرح شرایط اقتصادی از مشاغل استیفا و میزان جزیه و خراج اصفهان تا زمان خود یاد کرده است (همان: ۱۲). موارد دیگری نیز تحت عنوان امتیازات اقتصادی اصفهان از زبان فاتحان و والیان عرب در این کتاب ذکر شده است (همان: ۷). در همین ارتباط وقتی در محاسن از عجایب، آب‌ها، معادن و کوه‌های اصفهان می‌نویسد، به اعتقادات اهالی نسبت به آن مواضع اشاره دارد (همان: ۲۲-۱۶).

نگاه وطن‌دوستانه مؤلفان موردنظر در آثار ایشان زمینه‌ای است تا گزارش‌هایی از وضع زندگی و اقتصاد مردم در تألیفات ایشان آورده شود. گرچه این گزارش‌ها هدف اصلی نویسندگان نبود، واکاوی متون مورد نظر این امکان را می‌دهد تا گزارش اقتصادی را بیابد و دیدگاه مورخ را نسبت به وضعیت اقتصادی مردم متوجه شود.

### توجه به مناسبات اجتماعی و فرهنگی

هر دو نویسنده به مناسبات اجتماعی و فرهنگی توجه ویژه‌ای داشتند. در مورد ابن‌اسفندیار در این حوزه مصداق‌های فراوانی وجود دارد. افسانه‌های فراوانی در مورد بنای شهرها در تاریخ طبرستان آمده است. (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۷۶-۵۶) در باب سوم این کتاب به‌عنوان عجایب، به نکات مهمی از معتقدات مردم و آداب ایشان پرداخته است. امثال و حکم فراوان در این کتاب، مصداق دیگری از توجه نویسنده به فرهنگ و اجتماع خویش است. یادکرد ابن‌اسفندیار از ائمه شیعه به سیاق شیعی نشان از شرایط فرهنگی غالب در این منطقه دارد (همان: ۷۳، ۲۲۴، ۱۵۸). ذکر علما و زهاد مشهور در میان اجتماع و بزرگان کاتبان و منجمان و شعرا در باب چهارم نیز از مصداق این توجه است. تاریخ طبرستان علاوه بر اهمیتی که از نظر حفظ واژگان محلی دارد، تذکره ارزشمندی از شعرای آن منطقه نیز هست که مانند محاسن اصفهان تنها منبع ما برای اطلاع از آنان همین کتاب است. ابن‌اسفندیار آیین‌های ملی چون مهرگان را نیز یادآور شده است (همان: ۲۴۰).

مافروخی اساس کتاب خود را بر شرح شرایط اجتماعی و فرهنگی و مفاخر گذاشته است (مافروخی، ۱۳۱۲: ۳۰-۲۰). محاسن اصفهان و تاریخ طبرستان را از یک دید می‌توان تذکره‌ای از شعرا و علمای زمان نویسندگان و ماقبل ایشان دانست. این کتاب‌ها با یادکرد از علما و ادبای متعدد و ذکر نمونه‌ای از اشعار ایشان، ضمن آن‌که وجه فرهنگی اثر خود را کامل کردند، از فراموشی نام دانشمندان و شعرای فراوانی جلوگیری کردند، تا جایی که اطلاعات ما در مورد خیلی از آن‌ها محدود به همین دو کتاب است.

پیش‌تر گفتیم که هر دو کتاب منبع گران‌قیمتی از واژگان محلی در مناطق خود هستند که این موضوع علاوه بر آن‌که یادآور جایگاه فرهنگی مورخان مذکور است، عنایت نویسندگان را به حوزه‌های ادبی نشان می‌دهد (همان: ۲۸). توجه به اساطیر رایج در میان مردم از هرگونه و آیین‌های مربوط به آن‌ها نیز از مصداق‌های توجه مافروخی به اوضاع فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی خودش به شمار می‌رود (همان: ۱۶). در وصف جوامع، نیازهای مردم در بازار موجود است و موارد مصرف بعضی از اقلام نیز توضیحات ارزشمندی در محاسن آمده است (همان: ۸۳). در باب رسم‌ها و آیین‌های ملی نیز در محاسن اطلاعات مهمی آمده است، از جمله خوراکی‌هایی که برای شب یلدا نگه می‌دارند و وظایف بزرگان محل در این مورد (همان: ۸۵). در مورد آیین‌ها، آداب، نواها و آوازهای مربوط در روزهای تعطیل نیز مطالبی را ذکر کرده است (همان: ۷۱).

به‌طور کلی تاریخ محلی در برابر تاریخ عمومی به معنی جدایی جغرافیایی و گسست سیاسی از حکومت و یا ریشه‌های مشترک نیست، بلکه در موقع فقدان استقلال سیاسی و حاکمیت بیگانگان در ایران تواریخ محلی با پاس‌داشت سنن ملی حافظ هویت ملی بوده‌اند. در عین حال تواریخ محلی نشانه‌ای از استقلال زندگانی شهرها و نیروی حیات شهرهای شرق جهان اسلام به حساب می‌آیند (باسورث، ۱۳۶۲: ۱۰). از این رو این نوشته‌ها در اصل به‌منظور حفظ آداب و آیین‌ها و افتخارات ملی نوشته شدند.

## نگاه نویسندگان به حکومت، مشروعیت قدرت و مناسبات جامعه و حکومت

ابن اسفندیار در مورد نگاه به حکومت و مناسبات آن با مردم، تیزبینی ویژه‌ای به خرج داد و مطالب فراوانی را در کتاب خود به یادگار گذاشت. وقتی از پادشاهان قدیم نوشته است، حسن تدبیر و کفایت در امور مردم را از سوی ایشان ستود (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۵۱). در همین ارتباط از سلوک حاکمان با مردم و رفتار مردم در مقابل ایشان به عدالت سخن گفته و نقد تیزبینانه او نشان می‌دهد بینش درستی در تاریخ داشته و بر عبرت تاریخ کاملاً واقف بوده است (همان: ۱۷۳، ۲۲۰، ۲۰۰، ۲۲۱). ابن اسفندیار در مقام راوی آغاز کار علویان، روند این حرکت و نقش عدالت‌خواهانه مردم را در آن میان روشن کرده است (همان: ۲۲۸). در ذکر فتنه یعقوب و خجستانی در طبرستان وضعیت مردم را به خوبی گزارش و واکنش مردم در برابر ایشان را توصیف کرده است (همان: ۲۴۵، ۲۴۹) همین کیفیت در گزارش وی از ناصر کبیر و داعیان دیگر و اقداماتشان موجود است (همان: ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۸۴، ۲۸۶). ابن اسفندیار ضمن آن که به روشنی موضع‌گیری شیعی خود را نشان داده، گزارش جالبی را از مخالفت حسن بن زید به سبک معتزله با شعاری که بر دیوار نوشته بودند و در آن قرآن را غیر مخلوق خوانده بودند، آورده است که یادآور ماجراهای اختلافات معتزله و اشاعره درباره حادث و قدیم بودن قرآن است (همان: ۲۴۱). او در مورد ساسانیان می‌نویسد: «اساس سیاست آل ساسان و قواعد سنن اردشیر بابک تا به عهد کسری انوشیروان مادام که مساعفت اقدار و مضاعفت اقتدار ایشان بود، طراوت و احکام و رونق و اعظام ایشان بر زیادت بود و چون جهان داری بدو رسید به افاضت عدل منار قدر و اعلان اشعار ذکر بدان جا رسید که تا قیامت در زبان خواص و عوام شهرتی تمام یافت» (همان: ۴۱). ابن اسفندیار در دنباله این مطلب حدیثی از پیامبر در وصف عدل نوشیروانی آورده است، اما وقتی از ظلم امویان سخن به میان می‌آورد، می‌نویسد: «به شومی ظلمی که در پیش گرفتند، بدان جا رسانیدند که به هر منبر و محراب و دفتر و کتاب که نام ایشان می‌رود، نفرین و تهجین قرین ذکر ایشان است» (همان: ۴۲).

در مورد محاسن اصفهان هرچند در ظاهر چنان می‌نماید که موضوعات سیاسی در آن کمرنگ است، ولی مافروخی از حاکمان متعددی که بر اصفهان حکومت کرده‌اند و یا به این شهر حمله کرده‌اند مطالبی را نوشته است و در ذکر ویژگی‌های مردم این شهر، نحوهٔ سلوک ایشان با حاکمان و به‌عکس را به روشنی توضیح داده است. مافروخی به‌ندرت از خلفا نام برده، اما حاکمان محلی اصفهان اعم از آل‌بویه را به تکرار نام برده و از اقدامات ایشان نوشته است که برای نمونه مواردی انتخاب می‌شود. مافروخی دربارهٔ مشروعیت حاکمان، داستانی را در قالب نقل از دیوانه‌ای نوشته است که وقتی مسعود غزنوی به او گفت: «مرا بیشتر دوست می‌داری یا علاءالدوله را؟ ابوالفوارس دیوانه، در پاسخ گفت: تو می‌روی و او بر نمی‌گردد». در ادامهٔ این موضوع داستان دیگری را از همین مجنون نقل کرده است که وقتی علاءالدوله در ساخت دیوار اصفهان از مردم بیگاری می‌کشید، از ستم وی شاکی شد و به او گفت: شهر را خراب می‌کنی تا دیوار برگرد آن بکشی؟» (مافروخی، ۱۳۱۲: ۴۶). هم‌چنین وقتی از فتح اصفهان به دست طغرل نوشته، خوش‌رفتاری وی را با مردم و بخشش مالیات را بر ایشان ستوده است. در همین راستا دربارهٔ عنایت حاکم سلجوقی و اعتماد متقابل نظام الملک نسبت به مردم اصفهان شرحی مبسوط نگاشته است (همان: ۱۰۳-۱۰۱، ۱۰۷).

### دیدگاه قومی نویسندگان و اندیشه‌های ایرانی ایشان

تاریخ‌های محلی یادکردی از حوادث مهم و آداب و رسوم یک منطقه هستند که الزاماً به منظور کوشش برای استقلال نیستند، بلکه باید تواریخ محلی تا پیش از یورش مغولان را کوشش نویسندگان برای پاسداشت سنت‌های گذشته و بازیابی مبانی هویتی مردم در شرایط نداشتن استقلال سیاسی ایران و حکومت خلفا دانست (دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۱۶). این مهم در محاسن اصفهان و تاریخ طبرستان در قالب توجه هر دو به ریشهٔ مشترک و پادشاهان باستانی و توصیف تدبیر ملک‌داری و حسن سلوک ایشان دیده می‌شود.

برای تاریخ طبرستان و توجه ابن‌اسفندیار به قومیت ایرانی نیز می‌توان دلایل روشنی آورد. از انگیزهٔ مؤلف برای تحریر کتاب - که بی‌ارتباط با حس ملت‌دوستی و



حاکمان ملی نیست - تا سرآغاز کتاب که با نامه تنسر و توجه به حاکمان قدیم و پند دانشمندان آن‌ها و نیز فصلی که در بنیاد شهرهای طبرستان نگاشته است، همه نشان می‌دهد دل‌بستگی‌های ملی در این کتاب تا چه میزان است. توجه به زبان محلی و اشعار و عبارات فراوان به لهجه تبری و توجه به سادات و حکومت‌های ایشان نیز نشانی از حس مشترک نویسنده با مردم در حوزه علایق حکومتی و زبانی است. ابن اسفندیار متجاوزان به طبرستان و کسانی را که در میان مردم جایگاه مناسبی ندارند را نیز نکوهش کرده یا به زبان دشمن از ایشان یاد کرده است. گرچه ابن اسفندیار اشعار فراوانی را به زبان عربی آورده، اما کتاب تذکره ارزشمندی از اشعار شاعران فارسی‌گوی است که با ذکر نام شاعر به بیان شعر ایشان پرداخته است.

محاسن اصفهان به روشنی حتی در نام خود موضوع توجه به هویت ملی و وطن‌دوستی را یادآوری کرده است. فرصتی که با این نام در اختیار مافروخی قرار گرفته، امکان آزادی عمل او را در پرداختن به زوایای گسترده‌تری از حیات اجتماعی مردم منطقه فراهم کرد. مافروخی به سبک فضایل بلخ کوشیده است (بلخی، ۱۳۵۰: ۱۴) تا احادیثی در فضایل اصفهان از بزرگان اسلام نقل کند که احساس ملی خود را مشروع جلوه دهد (همان: ۵). از این رو وطن‌دوستی مافروخی پنهان نیست و گرایش او به ایجاد ارتباط اسطوره‌ای برای ساخت شهرها و پیوند آن با دوران اسلامی، کوششی برای حفظ هویت و تداوم سیاسی آن در شرایط موجود است. این کوشش گرچه در مسیر توجه به هویت بومی است، اما هیچ نشانی در کلیت آن دیده نمی‌شود که در تعارض با هویت ملی ایرانی باشد. اندیشه ایرانشهری و توجه به پادشاه به‌عنوان نماینده خداوند و حلال امور در این کتاب به روشنی دیده می‌شود و این مردم نیستند که تعیین‌کننده امور هستند، بلکه مردم خواهش می‌کنند و عنایت شاهانه موجبات مسرت عمومی را فراهم می‌آورد و دین و دولت با یکدیگر آمیخته‌اند (اصیل، ۱۳۸۱: ۶۶-۶۲). شاید زندگی نویسنده در عهد اقتدار سلاجقه، در بهره‌گیری وی از افکار غالب نظام الملک در این مورد بی‌تأثیر نباشد (نظام الملک، ۱۳۴۷: ۱۲).

## نتیجه

تاریخ طبرستان و محاسن اصفهان دو کتاب ارجمند در تاریخ محلی برای دو منطقه بسیار مهم ایران هستند که گرچه به سبک یکسان نوشته نشده، از شیوه خاص و یکسان پیروی نمی‌کنند. اما آداب و رسوم ایرانی و تاریخ محلی خود را با هدف مشترک وطن‌دوستانه به نمایش گذاشته و با یادکرد علاقه‌مندان از افتخارات ملی باستانی و اسلامی در قالب مفاخر علمی، سیاسی و قومی کوشیده‌اند تا وابستگی‌های جغرافیایی، نژادی، فرهنگی، زبانی و اخلاقی و اجتماعی را وسیله‌ای برای بازیابی هویت ملی در برابر حکومت غیر ملی خود قرار دهند. زبان عربی فاخر برای محاسن اصفهان پیش‌زمینه علمی اصفهان و نیز غلبه فرهنگ عربی در قرن پنجم را فریاد می‌آورد، اما زبان فارسی فاخر برای تاریخ طبرستان علاوه بر آن که فاصله زمانی و ورود به قرن هفتم را نشان می‌دهد، روشن می‌کند که وضعیت طبرستان با اصفهان از نظر غلبه زبان عربی متفاوت بود. البته ترجمه محاسن اصفهان در قرن هشتم نیز دلیلی بر آن است که پس از قرن ششم زبان فارسی مورد توجه واقع شد و زبان عربی به تدریج اعتبار گذشته را از دست داد. مافروخی و ابن اسفندیار دانشمندان روشن‌بینی بودند که با تیزهوشی فراوان اوضاع اجتماعی خود را رصد کرده و ضمن ستایش از حاکمان دادگر، از احوالات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم گزارش‌هایی را ثبت کردند. هر دو کتاب منبعی ارزشمند و پایه‌ای برای تاریخ‌های محلی بعد از خودشان شده‌اند. هر دو کتاب با یادکردی همراه با افتخار از دانشمندان و ادیبان و بزرگان عهد خود به‌سان تذکره‌ای از شاعران و ادیبانی هستند که بسیاری از آنان فقط از راه این کتب بر ما شناخته شده‌اند. این وجه مشترک در حوزه حفظ واژگان محلی نیز هست و بسیاری از لغات قدیمی از راه این کتاب‌ها برای ما باقی مانده‌اند. در نهایت گرچه این تواریخ باهدف هویت‌سازی بومی نوشته شده‌اند، اما نشانه‌های مشترکی که در هر دوی آن‌ها یافت می‌شود تصویری جامعی از کلیت هویت ملی را در آن قابل‌تصور می‌کند.

## کتابنامه

- ۱- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن محمد بن حسن (۲۰۰۲م)، تاریخ طبرستان، ترجمه احمد محمد نادى، قاهره، المجلس الاعلى للثقافه.
- ۲- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن محمد بن حسن (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ۳- اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۱)، آرمانشهر در اندیشه ایرانی، تهران: نی.
- ۴- باسورث، کلیفوراد ادموند (۱۳۶۲)، تاریخ غزنویان، جلد اول، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- ۵- بقوش، عبدالعزیز مصطفی (۱۹۷۵م)، ابن اسفندیار و کتابه، قاهره، نشریه کلیه دارالعلوم (جامعه قاهره).
- ۶- تجلیل، جلیل (۱۳۴۹)، «بررسی و نقدی در تاریخ طبرستان»، نشریه پژوهش‌های فلسفی دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، ش ۹۴، ۱۸۵-۱۶۸.
- ۷- تفضلی، احمد (۱۳۸۵)، «چند واژه اصفهانی»، ترجمه میترا فریدی، مجله گویش‌شناسی، دوره سوم.
- ۸- دهقانی، رضا (۱۳۹۰)، «هویت ایرانی و تاریخ‌نگاری محلی»، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۴۸.
- ۹- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۰)، گنجینه سخن، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- کریستن سن، آرتور (۱۳۶۷)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- کسروی، احمد (۱۳۵۲)، کاروند، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ۱۲- المافروخی الاصفهانی، مفضل بن سعد (۲۰۱۰م)، محاسن اصفهان، تحقیق عارف احمد عبدالغنی، دمشق: دارکنان.
- ۱۳- مافروخی، فضل بن سعد (۱۳۱۲)، محاسن اصفهان، تصحیح جلال‌الدین تهرانی، تهران: اقبال و شرکا.
- ۱۴- مافروخی، فضل بن سعد (۱۳۸۵)، محاسن اصفهان، ترجمه حسین بن محمد آوی، به کوشش عباس اقبال، اصفهان: سازمان فرهنگی و تفریحی شهرداری.
- ۱۵- واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله (۱۳۵۰)، فضایل بلخ، ترجمه عبدالله بن محمد حسینی بلخی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۱۶- نظام الملک، ابوعلی حسن توسی (۱۳۴۷)، سیرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

17 – Vol. VIII. , Melville Charles, (۲۰۱۱), Ebn-Esfandiar, Encyclopedia Iranica

## واکاوی زمینه‌های شکل‌گیری حکومت علویان تبرستان با رویکردی به قیام یحیی بن عبدالله

سجاد رضانی \*

### چکیده

در تواریخ متقدم، نام مردمان مناطق شمالی ایران، همواره با مفاهیمی چون شجاعت و سلحشوری، همراه و هم‌نشین بوده است. به ویژه ساکنان مناطق کوهستانی که هم سخت‌کوش بودند و هم در فن رزم مهارت داشتند. آنان به واسطه زندگی در مناطق پوشیده از جنگل و کوهستان، هیچ‌گاه زیر بیرق حکومت مرکزی سر فرود نیاوردند. این استقلال نسبی، خود شرایط را برای جذب و پناهنده شدن مخالفان حکومت وقت فراهم می‌آورد. یحیی بن عبدالله از جمله کسانی بود که به این مناطق پناه آورد. او که از بازماندگان واقعه فخ است، به تبرستان آمد و طرفداران بسیاری یافت و به کار دعوت مشغول شد. سپس به دیلم رفت و مردم را به امامت خویش فراخواند. قیام او را می‌توان به عنوان مهم‌ترین خیزش اثرگذار علیه حکومت هارون و عباسیان به شمار آورد.

**کلید واژه‌ها:** یحیی بن عبدالله، هارون الرشید، فضل بن یحیی برمکی، تبرستان، دیلم

## مقدمه

عاشورا را باید سنگ سامان و کهن‌الگوی پیش روی نهضت‌های اصلاح‌گرانه در برابر حاکمیت جور و ظلم در بلاد مختلف اسلامی - ایرانی دانست. جریان‌ی که «تواین»، پیش‌رو آن به شمار می‌روند که با قیام مختار بن ابوعبید ثقفی ادامه یافت؛ با حرکت زید بن علی بن حسین (علیه‌السلام) در سال ۱۲۲هـ.ق در کوفه تقویت شد و هم از منظر مؤلفه‌های تاریخی و هم از دریچه تأثیر سیاسی، ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. اوج‌گیری و گسترش تدریجی این جریان زنده و پویا موجب شد تا سادات حسنی و حسینی، راه انقلاب عاشورا و قیام زید را در پیش گیرند و در مسیر مبارزه با خلافت جور امویان و عباسیان، شورش‌های مسلحانه‌ای را در اطراف و اکناف بلاد اسلامی سازمان دهند. از مهم‌ترین این نهضت‌ها، قیام یحیی بن عبدالله بن حسن مثنی در دیلم بود که در سال ۱۷۵هـ.ق علیه حکومت عباسی روی داد. بازخوانی قیام علویان در تبرستان در گام نخست، نیازمند کندوکاو در موضوع چگونگی راهیابی و گسترش شیعیان به ایران است. جریان‌ی که ریشه‌های آن را باید در موضوع مهاجرت سادات علوی به منطقه تبرستان جست. ورود این افراد به ایران و هم‌زیستی و هم‌نشینی با ایرانیان، به ویژه ساکنان مناطق دیلم و تبرستان از عوامل مؤثر نفوذ تشیع در ایران است. از حدود قرن اول تا سوم هجری به ویژه پس از ورود امام رضا(ع) به خراسان، مهاجرت سادات علوی به ایران فزونی یافت و ایران به مانند یک پناهگاه امن و قابل اتکا، در کانون توجه علویان و دیگر جریان‌های مخالف حکومت عباسی مطرح شد، چراکه بسیاری از مناطق ایران، از دایره نفوذ و استیلای سیاسی - نظامی خلفای اموی و عباسی خارج بودند و در این میان دیلم و تبرستان نیز بیش از سایر مناطق، این ویژگی را داشتند.

## شمال ایران، نقطه آغاز خیزش اثرگذار علیه عباسیان

پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین(ع) و یارانش، گروهی از شیعیان به محمد بن حنفیه، فرزند دیگر امام علی(ع) گرویدند. اوضاع آشفته و نابه‌سامانی که محصول حوادث ناشی از قیام عبدالله بن زبیر، مختار ثقفی و خوارج در عراق و حجاز بود، به محمد بن حنفیه فرصت نداد تا دعوتش را برای براندازی بنی‌امیه آشکار سازد. پس از مرگ محمد در سال ۸۱هـ.ق بخشی از کیسانیه به پسرش ابوهاشم پیوستند و رهبری

دعوت پنهان را به او سپردند. در سال ۹۸ هـ ق ابوهاشم پس از دیدار از دربار اموی، اجازه بازگشت به مدینه را دریافت کرد. در میانه راه به اشاره سلیمان بن عبدالمکرم اموی (۹۶-۹۹ هـ ق) در اثر زهر کشته شد، اما پیش از آن که چشم از جهان فروبندد، به حمیمه در ناحیه بلقاعی شام شتافت و محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (۲۵ هـ ق) را که در آن جا مستقر بود، به جانشینی خود برگزید. (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲/۲۶۸ تا ۲۷۱) محمد در مدت ۲۷ سالی که رهبری جنبش پنهان علیه عباسیان را در دست داشت، سازمان مخفی گسترده‌ای را که ابوهاشم به او سپرده بود، گسترش داد و کوفه را که همواره مرکز شکل‌گیری هسته‌های مبارزه علیه امویان بود، به عنوان مرکز اداری جنبش برگزید. اما کوفه به دلایلی برای دعوت جای مناسبی نبود.

مدت زمان نه چندان زیادی از عهدشکنی مردم کوفه در دعوت از امام حسین (ع) زیر نظر و فشار دقیق کارگزاران اموی نگذشته بود؛ هم‌چنین پس از واقعه کربلا جنبش‌های ناموفقی در این شهر رخ داد. مردم عراق به ویژه کوفی‌ها پس از چندین شکست، از قیام حسین بن علی (ع) تا شورش عبدالرحمان بن اشعث و حکومت بیست‌ساله حجاج (۷۵-۹۵ هـ ق) به طور کلی سرخورده و ناامید شده بودند و دیگر تمایلی به شرکت در قیام تازه‌ای مانند قیام زید که سال ۱۲۲ هـ ق (طبری، ۱۳۷۵: ۱۰/۴۲۴۹) در کوفه شکل گرفت نداشتند. در عین حال اهل عراق بیشتر با علویان همدلی می‌ورزیدند تا با دیگران. بنابراین به نظر می‌رسید که هسته قیام را به جایی دور دست که از سلطه دولت شام بیرون باشد و ناخرسندی مردم آن از استیلای امویان کمتر از اهل عراق نباشد، انتقال دادند تا هم خطر کشف و خنثی‌سازی سازمان را کمتر کنند و هم بر احتمال جذب نیروهای تازه بیفزایند. عباسیان پس از آن که پیروز شدند و با خلافت ابوالعباس سفاح (۱۳۶-۱۳۲ هـ ق) حکومت تشکیل دادند؛ (یعقوبی، بی تا: ۲/۳۴۹) با سیاست خاص خود و شعار فریبنده «الرضا من آل محمد» به کمک داعیان خود، زمام امور خلافت را در دست گرفتند، همیشه از جنبش‌های علوی که به امید قرار دادن حکومت اسلامی در مسیر حقیقی خود (خاندان علوی) شکل می‌گرفت، ناراحت و ناراضی بودند و به شدت با قیام‌های علویان مقابله و از ادامه آن‌ها جلوگیری می‌کردند.

از سوی دیگر عباسیان در ظلم و ستم و تعدی به سادات و خاندان علی(ع) و ایجاد محدودیت برای آنان، گوی سبقت را از امویان ربودند. بدین سان احوال سادات دگرگون شد و جمعی از آنان راهی ایران شدند و در گیلان و تبرستان اقامت گزیدند. میرظهرالدین مرعشی در این باره می‌نگارد: «چون سادات خبر غدر مأمون که با حضرت رضا(ع) کرد، شنیدند، پناه به کوهستان دیلمستان و تبرستان بردند و بعضی به آنجا شهید شدند و مزار و مرقد ایشان مشهور و معروف است. چون اسفهبان مازندران در اوایل که اسلام را قبول کردند، شیعه بودند و به اولاد رسول(ص) حسن اعتقاد داشتند، سادات را در این ملک، مقام آسان تر بود» (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲۷) به این ترتیب مناطق شمالی ایران، تبرستان و دیلم میزبان نبردها و منازعات خونین شیعیان با حکومت عباسیان شد که مهم‌ترین آن قیام‌ها، قیام یحیی بن عبدالله در سال ۱۷۵ هـ.ق بود. (ابن وردی، ۱۴۱۷: ۱۹۵/۱؛ العصامی، ۱۴۱۹: ۴۰۴/۳؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ۱۵۴/۸) جنبشی که عامل آن را به نام صاحب دیلم می‌شناسند. (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۳۸۶/۵؛ شهرستانی، ۱۳۸۸: ۲۸۸/۱)

### چرایی و چگونگی قیام یحیی بن عبدالله

یحیی بن عبدالله محض با کنیه ابوالحسن، چهارمین فرزند عبدالله است. یحیی تربیت یافته مکتب امام صادق(ع) بود و روایاتی از این امام همام نقل کرده، ایشان را حبیب خویش می‌نامید. (ذهبی، ۱۴۲۰: ۲۳/۳) یحیی پس از کشته شدن برادرش، محمد نفس‌زکیه به فرمان منصور عباسی، دستگیر و زندانی شد و به دستور مهدی عباسی آزاد شد. آن‌گاه در نهضت حسین بن علی که در سال ۱۶۹ هـ.ق روی داد و به واقعه فخر شهرت یافت، شرکت کرد. (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۷۰/۳)

یحیی و ادریس پس از شکست واقعه فخر، همراه با تعدادی دیگر از علویانی که از این واقعه جان سالم به در بردند، ابتدا عازم مکه، سپس رهسپار مدینه (ابوعبید، ۱۴۱۰: ۸۶؛ ابوالعباس احمد، ۱۴۲۳: ۴۹۰-۴۹۱) شدند. یحیی از آنجا به دیلم رفت (ابوالفدا، ۱۴۱۷: ۳۱۵/۱؛ شبستری، ۱۴۱۸: ۴۳۴/۳؛ شهرستانی، ۱۴۲۶: ۳۴۲/۱) و ادریس بن عبدالله نیز رهسپار مصر و مغرب شد. (سلاوی، ۱۴۲۲: ۲۰۸/۱)



پس از آن که هارون بر اریکه قدرت تکیه زد، در پی دستگیری یحیی بود. یحیی از آن‌جا به عراق بازگشت و وارد بغداد شد. هارون با تلاش بسیار در پی وی بود، ولی موفق به دستگیری او نشد. یحیی به ری رفت و بیش از یک ماه در آن‌جا ماند. سپس به خراسان و ناحیه جوزجان و بلخ رفت. هارون، حاکم خراسان هرثمه بن اعین را مأمور دستگیری او کرد. یحیی به نزد خاقان، حاکم ترک ماوراءالنهر رفت، (ابن‌العماد، ۱۴۰۶: ۴۳۷/۲) در حالی که هفتاد نفر (بغدادی، بی تا: ۱۱۵/۱۴؛ قرشی، ۱۴۱۳: ۹۲/۲) از شیعیان و داعیان از مردم مدینه، بصره، کوفه و خراسان همراه او بودند. خاقان مقدمش را گرمی داشت و شرایط اسکانش را فراهم ساخت و به او و یارانش کمک‌های زیادی کرد. هارون فرستاده‌ای به نام نوفلی را نزد خاقان فرستاد تا وی را تحویل دهد، ولی با مخالفت خاقان روبه‌رو شد. یحیی پس از مدتی به قومس و جبال و در نهایت تبرستان رفت. (رازی، بی تا: ۳۰۶) زمانی که به دیلم رسید، به جمع‌آوری نیرو و تبلیغات علیه عباسیان مشغول شد و مردم نیز از دعوت او استقبال کردند. (الطبری، ۱۹۶۷: ۲۴۲/۸؛ ابن‌تغری بردی، ۱۳۴۲: ۶۲/۲)

احمد بن سهل رازی در این باره می‌نویسد: «چون یحیی در دیلم ظاهر شد، آوازه‌اش در آفاق پیچید و داعیان او زیاد شدند و مردم از او استقبال کردند و مسلمانانی که تمایلی به دین و اهل‌بیت داشتند، به او گرویدند. هفتاد مرد از علمای زمان به سوی او و یاری‌اش شتافته بودند و در روستاها پراکنده شدند و به حکم کتاب خداوند و یاری و دفع ستم و جلوگیری از ظلم ظالمان و اظهار امر به معروف و نهی از منکر مردم را دعوت می‌کردند. (رازی، همان، ۱۹۷)

بدین ترتیب یحیی که با همراهی گروهی از کوفیان به دیلم وارد شده بود، مردم این منطقه را با اسلام و مکتب اهل‌بیت (ع) آشنا ساخت. آنان نیز به گرمی استقبال کردند و به تشیع گرویدند و با وی در مسیر مبارزه با ظلم عباسیان همراه و همگام شدند. این مهاجرت آغاز هجرت سادات به این منطقه بود و موجب شد کمتر از صد سال پس از این قیام، دولتی شیعه‌مذهب در این منطقه پایه‌گذاری شود. درحقیقت این قیام را باید نشانه‌ای از عمق نفوذ و پایگاه مردمی علویان در منطقه تبرستان دانست.

البته دربارهٔ زمان قیام او در میان مورخان، قول واحد و دیدگاه متقنی به چشم نمی‌خورد؛ چرا که طبری آن را در سال ۱۷۶هـ.ق می‌داند و جهشیاری از آن به عنوان واقعه‌ای در سال ۱۷۲هـ.ق یاد می‌کند (الطبری، همانجا؛ جهشیاری، ۱۴۰۸: ۱۲۲)

### فضل بن یحیی برمکی در گذرگاه بیم و امید

فضل بن یحیی برمکی در بین خاندان برمکیان به داشتن گرایش زیاد به اهل‌بیت (ع) مشهور است. وی پیش از آن که از طرف هارون، مأمور دستگیری یحیی شود، نامه‌ای به یحیی نوشت و از میل و رغبت خود برای دیدار با او سخن گفت و یادآور شد که بیم آن دارم که این دیدار، سبب گرفتاری هر دوی ما شود. از این‌رو راه دیلم را در پیش گیر؛ من پیش‌تر دربارهٔ تو با حاکم این سامان مکاتبه کرده‌ام که به سرزمین او بروی و از حمایتش بهره‌یابی و کسی مزاحمت نخواهد شد. (اصفهانی، بی تا: ۳۹۰)

به نظر می‌رسد عزیمت یحیی به دیلم به ترغیب فضل، در حقیقت زمینه‌ساز شکل‌گیری یک قیام علیه عباسیان بود. هارون از تقویت پایگاه مردمی یحیی و شکل‌گیری قیام به شدت بیم داشت؛ به همین دلیل فضل را بر تمام نواحی گرگان، تبرستان، ری و خراسان گماشت و دستور ویژه داد که به هر شکل ممکن، یحیی را آرام کند و در صورت پذیرش پیشنهاد ترک مخاصمه، از بذل هرگونه اموال و جایزه‌ای دربارهٔ او دریغ نوزد. (طبری، ۱۳۷۳: ۱۱۷۸/۴؛ سجادی، ۱۳۸۵: ۶۳-۶۴) یحیی به جلب حمایت باوندیان نیز امید داشت، اگرچه نتوانست حمایت باوندیان را کسب کند، ولی به آل‌جستان دیلمان پناه برد و با استقبال دیلمان روبه‌رو شد. (هارونی، ۱۳۸۷: ۸۰) هارون با مشورت صاحب‌نظران، تصمیم گرفت هیأتی را نزد جستان، حاکم دیلمان بفرستد تا او را از حمایت یحیی منصرف سازند. او هیأتی مرکب از قاضی القضاة و صاحب دیوان خراج را به همراه عده‌ای از علمای قزوین، زنجان، ابهر، همدان، ری، دماوند و تعدادی از علمای شناخته‌شدهٔ تبرستان، نزد حاکم دیلمان فرستاد تا یحیی را بندهٔ هارون بخوانند و بگویند که او پسر پیامبر ما نیست و صرفاً یک مدعی است. جستان تحت تأثیر قرار گرفت و قصد داشت یحیی را تحویل هارون دهد؛ ولی یحیی از او خواست تا اجازهٔ مناظره با آن علما و فرستادگان را به وی بدهد. (مادلونگ، ۱۹۸۷:

۱۹۰-۱۹۱) یحیی در جمع علما سخنرانی مفصلی کرد و ضمن برشمردن جفاها و ستم‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس آن‌ها را به‌شدت سرزنش کرد. آنان از سخنان یحیی سخت متأثر شدند و تصمیم گرفتند که شهادت ندهند، ولی ابوالبختری آن‌ها را به‌شدت تهدید کرد و این امر باعث شد تا این علما ناگزیر تن به شهادت دروغ داده، یحیی را بنده هارون خواندند و گفتند او فرزند دختر پیامبر نیست. (رازی، همان، ۲۲۶-۲۲۷)

هارون فضل را با پنجاه‌هزار سوار برای سرکوبی یحیی فرستاد. (نویری، بی‌تا: ۷۱/۲۵؛ ذهبی، ۱۴۱۷: ۲۹۱/۹؛ ابن‌خلدون، همان: ۲۷۴) فضل بن یحیی برمکی مأموریتی دشوار یافته بود. صدور فرمان هارون‌الرشید و مأموریت او برای دستگیری یحیی از یک طرف و گرایش او به طرفداری علویان و یحیی بن عبدالله از طرف دیگر، او را بر سر یک دوراهی سخت قرار داده بود. اما فضل مردی مدبر و باهوش بود و بهترین راه یعنی مصالحه و مسالمت را برگزید. (طبری، همان، ۵۷۲۵/۲؛ اصفهانی، ۱۳۳۹: ۲۰۲/۲؛ ذهبی، همان، ۱۹۲/۹؛ ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۲۹: ۲۳۴/۶)

او با سرداران بزرگ و کارگزاران ولایت‌های جبال، ری، گرگان، تبرستان، قومس، دماوند و رویان و اموالی که با خود برده بودند، به سوی دیار دیلم به راه افتاد. مدتی در بین راه به علت سردی هوا توقف داشت، اما در این میان نامه‌هایی برای یحیی می‌فرستاد و او را تشویق می‌کرد که تسلیم شود. بنا به نوشته ابوالفضل بیهقی فضل به توصیه پدر که وی را از رویارویی با یک علوی بر حذر داشته بود، از مقابله با یحیی بن عبدالله اجتناب کرد و کوشید تا از راه‌های صلح‌آمیز او را به اطاعت از خلیفه وادارد. (بیهقی، ۱۳۸۰: ۵۳۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۱۳۰/۱)

هم‌چنین به فرمانروای دیلم نامه نوشت و هزارهزار درهم برای او تعیین کرد تا کمک کند یحیی نزد وی بیاید. (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۶/۹؛ مسعودی، ۱۴۰۹: ۳۴۲/۳؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۲/۱۱؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۷۹: ۵۰۷/۳؛ بلاذری، ۱۳۹۷: ۱۳۶/۳) یحیی علوی در پاسخ فضل شرط کرد هارون‌الرشید با خط خویش طبق نسخه‌ای که نزدش می‌فرستد، امان‌نامه‌ای بنویسد. (رازی، همان، ۲۲۹-۲۳۲؛ عاملی، ۱۴۰۳: ۲۹/۱؛ طبری، همان، ۲۴۳/۸؛ ابن‌حیون، ۱۴۰۹: ۳۳۰/۳؛ احمدی میانجی، ۱۴۲۷: ۳۷۵/۴)

هارون شرط‌های یحیی را پذیرفت و قبول کرد و نامه‌ای نوشت که فقیهان، قاضیان و بیشتر بنی‌هاشم آن را گواهی کردند. (ابن طباطبا، ۱۴۱۸: ۱۹۳؛ عبدالمنعم داوود، ۱۴۱۵: ۱۹۹/۱) این امان‌نامه در دو نسخه یکسان تنظیم شده بود که یکی نزد هارون و دیگری نزد یحیی باشد. هارون امان‌نامه را همراه با درهم و دینار و متاع بسیار فرستاد تا فضل آن را به یحیی هدیه کند؛ هم‌چنین رسیدگی به کار یحیی را کاملاً به فضل واگذار کرد. فضل با این تدبیر توانست یحیی را به همراه خود به بغداد ببرد. هارون در آغاز مقدمش را گرامی داشت و جایزه‌های بسیاری به او داد. گفته‌اند میزان هدایای نقدی اش دو‌یست هزار دینار بود. این‌ها افزون بر خلعت‌ها و چارپایانی بود که به او بخشید. (طبری، همان، ۲۴۲۵/۲۱؛ اصفهانی، همان، ۵۳۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۲۱۱/۱۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۲۵/۶) در منابع درباره علت تسلیم شدن یحیی، مطالب متفاوتی آمده است. نقل است که از یحیی در این‌باره سؤال شد، وی گفت: «حاکم دیلم تحت تأثیر زنش بود و به سبب تحریک او از یاری من دست برداشت؛ هم‌چنین اختلاف یارانم با من سبب تسلیم شدنم شد». (ابوالعباس احمد، ۱۴۲۳: ۴۹۴؛ اصفهانی: ۲۰۲/۲) هارونی نیز به این نکته اشاره کرده بود: «حاکم دیلم تحت تأثیر زنش بود. از این‌رو فضل با فرستادن هدایایی برای زن حاکم دیلم، نظر حاکم را نسبت به یحیی تغییر داد.» (هارونی، ۱۳۸۷: ۱۰۱)

### هارون الرشید و سیاست مهار یحیی بن عبدالله

از آغاز حکومت عباسیان ناآرامی و قیام‌های بسیاری ضد خلفا بروز کرد. دوران خلافت هارون الرشید نیز دست‌خوش خیزش‌ها و مخالفت‌های بسیاری شد که از مهم‌ترین آن‌ها، قیام یحیی بن عبدالله است. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲۲۸) همان‌گونه که پیش‌تر بیان کردیم، هارون اگرچه یحیی را با اکرام پذیرفت و هدایایی به او داد و به او مهربانی کرد، اما از علویان ترس و واهمه‌ای دیرین در دل داشت (عاملی، ۱۴۱۶: ۷۰-۷۱) و به دنبال بهانه‌ای بود تا آن‌ها را از سر راه بردارد. هارون برای حل مشکل یحیی علوی هم او را به حجاز فرستاد و هم به جعفر برمکی سپرد و دستور داد در خانه‌اش زندانی و تحت نظر باشد. پس از مدتی جعفر شبی یحیی را خواست و حال او

را پرسید. او گفت: «از خدا بترس و پیغمبر را روز قیامت ناراحت نکن که درباره‌ی من از تو مؤاخذه کند، من کاری نکرده‌ام». جعفر گفت: «هرجا که می‌خواهی بروی، برو». او گفت: چگونه بروم و حال آن که می‌ترسم در بین راه گرفتار شوم؟ جعفر کسی را با او فرستاد که او را به نقطه‌ای امن برساند. فضل بن ربیع، جاسوس خاص هارون، آگاه شد و به او خبر داد. هارون به او گفت: تو با این کارها چه کار داری؟ جعفر این کار را به دستور من انجام داد. سپس جعفر را فراخواند و بر سفره‌ی غذا حاضر کرد و در عین ملاطفت از وی پرسید: «یحیی در چه حال است؟ آیا هنوز در زندان توست؟». جعفر گفت: او در زندان تنگ و تاریک است و غل و زنجیر در پای دارد. گفت: پسر من راست می‌گویی؟ جعفر که بسیار زیرک و هوشمند بود و از حیث اندیشه و ذهن و استعداد، همتایی نداشت، فهمید که هارون از آزادی یحیی آگاه شده است. گفت: به سرت سوگند که من دانستم او سوءنیت نداشته و آزادش کردم. چون جعفر برخاست که برود، هارون گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم. از این جا بود که راه دشمنی هارون با خاندان برمکی باز شد، تا این که عزت آنان به ذلت و نابودی گرایید. (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲۸/۱)

بکار بن عبدالله بن مصعب، والی مدینه برای هارون به این مضمون نامه‌ای نوشت که «در حجاز خلیفه‌ی دیگری است که مردم او را بزرگ می‌شمارند و از مناطق گوناگون نزد او می‌آیند و دو خلیفه در یک مملکت ننگینند». (رازی، همان، ۲۳۷) هارون که از جانب یحیی به شدت احساس خطر می‌کرد، پیوسته به دنبال بهانه‌ای بود تا او را از میان بردارد. نخستین بهانه‌ی او این بود که یحیی نام هفتاد نفری را افشا کند که به‌طور گمنام ضمن امان‌نامه، امان گرفته بودند، ولی یحیی خودداری می‌کرد، زیرا می‌ترسید هارون با دست‌یابی به نام آن‌ها همه را از دم تیغ تیز کینه بگذراند. هارون امتناع یحیی از این امر را بهانه‌ای قرار داد تا هرگاه قصد دستگیری مخالفی را داشتند، بگویند او جزو هفتاد مردی است که یحیی به آن‌ها امان داده است. (اصفهانی: ۴۴۹) پس از گذشت مدتی تعدادی از مردم حجاز علیه او هم‌پیمان شدند که نزد هارون گواهی دهند که یحیی مردم را علیه هارون و به طرف خود می‌خواند. هارون که به دنبال بهانه بود، پس از دریافت شهادت افرادی مانند عبدالله بن مصعب زبیری، ابوالبختری وهب بن وهب،

مردی از بنی زهره و فردی از بنی مخزوم، یحیی را به جرم پیمان‌شکنی از حجاز به نزد خود فراخواند و او را زیر نظر مسرور در سردابی زندانی کرد. بیشتر روزها او را احضار و برای سرگرمی با او مناظره می‌کرد. این جریان تا زمان وفات یحیی در زندان ادامه داشت. (همانجا)

یحیی مردی زیرک و بااطلاع بود و در بیشتر مناظره‌ها پیروز می‌شد. به گفته ابوالفرج اصفهانی، هارون که همانند سایر خلفای عباسی، خود را به خاندان نبوت منتسب می‌دانست، روزی به یحیی گفت: «کدام یک از من و تو زیباتر هستیم؟». یحیی گفت: «تو ای امیرمؤمنان سفیدتر و زیباروتری». هارون پرسید: «کدام یک از ما از نظر خویشاوندی به رسول خدا پیش‌تر هستیم؟» گفت: «مرا از پاسخ به این سؤال معذور دار». هارون تأکید کرد که باید پاسخ بگویی. یحیی به ناچار جواب داد: «اگر رسول خدا دختر تو را خواستگاری می‌کرد، او را می‌دادی؟» هارون گفت: «به خدا سوگند، آری». یحیی گفت: «ولی من آیا جایز بودم دخترم را به او بدهم؟» هارون گفت: «نه». هارون که این بار هم منفعل شد و شکست خورده بود، خشمناک شد و دستور داد دوباره یحیی را به زندان بازگردانند. (همان: ۴۳۸-۴۳۹) مدتی بعد بین یحیی و عبدالله بن مصعب زبیری مناظره‌هایی در گرفت، عبدالله، یحیی را به پیمان‌شکنی و فعالیت علیه هارون متهم کرد. مناظره یحیی با زبیری به مباحثه کشید و به دنبال آن زبیری فوت کرد. (طبری، ۱۲/۵۲۵۰-۵۲۵۱؛ هارونی: ۳۰۱)

هارون برای نابودی یحیی بن عبدالله به فکر افتاد چاره‌ای به ظاهر شرعی پیدا کند؛ برای همین از فقیهان درباری از جمله محمد بن حسن شیبانی و دیگران خواست که یحیی را به عهدشکنی متهم سازند و اعلام کنند امان‌نامه باطل است. آن‌ها با حضور «مسرور»، خادم خلیفه، مجلسی ترتیب دادند.

یحیی پیش‌تر امان‌نامه را در مدینه به تأیید مالک بن انس، پیشوای مالکیه رسانده بود. چون محمد بن حسن آن را بررسی کرد، به صحت امان‌نامه فتوا داد. هارون که وضع را این چنین دید، از فتوای او جلوگیری کرد، زیرا او انتظار داشت امان‌نامه را باطل کند. سپس مسرور خادم، امان‌نامه را به حسن بن زیاد لولویی داد. او با لحنی ضعیف به صحت امان‌نامه فتوا داد. ابوالبختری آن را از حسن بن زیاد گرفت و گفت:

امان‌نامه باطل است (ابن‌عنه، ۱۴۱۷: ۱۳۸) و بر آن آب دهان انداخت. (طبری، همان: ۵۲۴۸/۱۲) استدلال ابوالبختری این بود که فضل، یحیی را امان داد و نیتش بر عدم وفا بود، از این رو امان‌نامه باطل است. فضل را حاضر کردند. او زیر بار نرفت و گفت: من به وفا امان دادم. سرانجام ابوالبختری فتوا داد که یحیی در بین مسلمانان اختلاف انداخته و باید کشته شود. موضوعی که سبب شد هارون بتواند با خیالی آسوده تصمیم به قتل یحیی بگیرد. (رازی، همان، ۲۴۹-۲۵۰)

### پایان حیات سیاسی و مرگ یحیی بن عبدالله

تاریخ‌نویسان در چگونگی مرگ یحیی بن عبدالله اختلاف دارند. گفته‌اند شبی هارون، یحیی را فراخواند. بین آن دو سخنانی رد و بدل شد. هارون دستور داد با عصا صد چوب بر او زدند و دوباره او را به زندان انفرادی بازگرداندند. به دستور هارون، آب و غذای او را که چهار قرص نان و هشت رطل آب بود، نصف کردند. با دستوری دیگر باز هم سهمیه‌های نان و آب او نصف شد و همین وضع را تکرار کردند تا این که از گرسنگی از پا درآمد. (اصفهانی: ۴۴۷؛ زرکلی: ۱۹۸۹؛ ۱۵۴/۸؛ بیهقی، بی تا، ۴۱۲/۱) اسدحیدر نویسنده کتاب «الامام الصادق والمذاهب الاربعه» معتقد است که جسد یحیی را پس از مرگ به میخ کشیده، آویختند. (اسدحیدر، ۱۴۲۲: ۲/۲۱۹)

از عبدالرحمان بن عبدالله روایت شد که روزی هارون، من و جمعی را برای این که شاهد مناظره او با یحیی باشیم، فراخواند. هارون سخن می‌گفت، ولی یحیی پاسخ نمی‌داد. هارون گفت: «شاهد باشید که این مرد جواب من را نمی‌دهد». یحیی زبانش را که مثل ذغال سیاه شده بود، بیرون آورد و به ما نشان داد که قادر به تکلم نیست. (ابن‌عنه، همان، ۱۳۸) هارون خشمگین شده و گفت: «او می‌خواهد به ما نشان دهد که من او را زهر خوراندم؛ به خدا سوگند اگر او را مستحق قتل بدانم، دست بسته گردنش را می‌زنم». عبدالرحمان می‌گوید: «ما برخاستیم، ولی هنوز به میان سرای نرسیده بودیم که یحیی بی حرکت بر زمین افتاد و از دنیا رفت». (اصفهانی: ۹۴۴)

مسعودی می‌گوید: «روایات در این باره مختلف است. از جمله این که یحیی را در گودالی پیش درندگان گرسنه افکندند، اما درندگان از خوردن وی امتناع کردند و به

گوشه‌ای از گودال رفتند و نزدیک او نشدند. سپس او را زنده در دل دیواری از سنگ و گچ جا دادند». (مسعودی: ۲۴۳)

یعقوبی هم از چگونگی مرگ یحیی به نقل از یکی از زندانیان چنین بیان داشته است که نه روز تمام یحیی را در زندان بدون آب و غذا گذاشتند، ولی او زنده ماند. در روز دهم وقتی او را زنده یافتند، لباسش را واری کرد و متوجه شدند او مقداری چربی گاو در بغل خود چسبانده، با چشیدن آن خود را زنده نگاه می‌داشت. باقی‌مانده روغن گاو را از او گرفتند و او از گرسنگی مرد. (یعقوبی، بی تا: ۴۰۸/۲)

طبری نوشته است که «یحیی بعد از مناظره برخواست تا سوی زندان رود. رشید بدو گفت: «باز آی، مگر اکنون این بیماری را بر او نمی‌بینید؛ اگر بمیرد کسی گویند مسمومش کردند». یحیی گفت: «نه از وقتی در حبس بوده‌ام، بیمار بوده‌ام و پیش از آن نیز بیمار بوده‌ام». وی گوید: «پس از آن، عمر یحیی بیش از یک ماه به طول نینجامید.» (طبری، همان: ۲۴۷/۸)

ابن سعد می‌نویسد: «او پس از این که امان یافت، در مدینه ساکن شد و همان‌جا درگذشت» (واقعی، ۱۳۷۴: ۲۴۷/۶) احمد بن سهل رازی روایت دیگری را نقل کرده است: «هارون یحیی را به جعفر برمکی سپرد تا او را بکشد. یحیی جعفر را سوگند داد و از او خواست تا او را رها کند تا وی به سرزمین عجم یا روم برود و به صورت مخفیانه و ناشناس زندگی کند و تا هارون زنده باشد، بازنگردد. جعفر او را رها کرد. یحیی را در مرز روم دستگیر کردند و او را نزد هارون بردند. هارون از این مسأله ناراحت شد و تصمیم به قتل عام برمکیان گرفت. یحیی پس از قتل عام برمکیان و زمانی که هارون عازم خراسان بود، با هارون به شرق برده شد و هارون او را در روستای ارنویه زنده دفن کرد. مردم روستا پس از رفتن هارون بازگشته و او را از قبر زنده و سالم بیرون آوردند. او پس از این ماجرا به تبرستان رفت و تا پایان عمر در آن‌جا به سر برد. (رازی، همان: ۲۶۹-۲۷۰)

البته باید گفت بسیاری از منابع به مرگ یحیی در حبس اشاره می‌کنند (شامی، ۱۴۲۰: ۵۲۰؛ فخر رازی، ۱۴۱۹: ۳۱؛ ابن حیون، همان، ۳۳۰/۳؛ ابوالعباس عبدالله، ۱۴۱۰:



۹۹/۱؛ امینی، ۱۴۱۶: ۸۲/۱) و برخی نیز مرگ او را در سال ۱۷۵ هـ ق ذکر کرد (طهرانی، بی تا: ۳۵۴/۱) و قبرش را نامعلوم می‌دانند. (تاریخ اربل، ۱۹۸۰: ۳۹۰/۲)

## سخن آخر

بی تردید نفوذ، گسترش و تثبیت اهداف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در یک محدوده و سرزمین، نیازمند عنصر زمان است تا بتواند اندک‌اندک شکل یافته و فرصت ظهور و بروز یابد. شکل‌گیری ایدئولوژی تشیع در ایران و به ویژه تبرستان و دیلم نیز از این قاعده مستثنا نیست.

پس از وفات پیامبر(ص) شکاف میان مسلمانان به وجود آمد. انفکاک و ازهم گسیختگی‌ای که با روی کار آمدن حکمرانان اموی و عباسی و ظلم و ستم آنان نسبت به مخالفان، شدت مضاعفی یافت. در چنین فضایی، جنبش‌ها و مقاومت‌ها در برابر ستم حاکمان و انحرافات دینی صاحبان قدرت، اجتناب‌ناپذیر بود.

قیام یحیی بن عبدالله نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. او از بازماندگان واقعه فنج توانست با ایجاد پایگاه مردمی در مناطق شمالی ایران (تبرستان و دیلم)، زمینه‌های شکل‌گیری یک نهضت پویا را فراهم آورد. هر چند قیام یحیی پس از مدت اندکی به خاموشی گرایید، اما زمینه‌ساز قیام علویان تبرستان شد. هدفی که یحیی به آن دست نیافت، اما جانشینانش به آن جامه عمل پوشاندند و توانستند اولین حکومت قدرتمند شیعی را در سال ۲۵۰ هـ ق به مرکزیت آمل پایه‌گذاری کنند.

## کتاب‌نامه

- ۱- ابن اثیر، علی بن محمد، (۱۳۸۵) الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
- ۲- ابن تغری بردی، یوسف (۱۳۴۲ق)، النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره، قاهره: وزاره الثقافه والارشاد القومي، المؤسسة المصریه العامه.
- ۳- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۳۲۹ق)، لسان المیزان، دکن: بی‌نا.
- ۴- ابن سعد، محمد (۱۴۱۴ق)، الطبقات الکبری، تحقیق محمد بن صامل السلمی، طائف: مکتبه الصدیق.
- ۵- ابن سعد، محمد (۱۳۷۴)، طبقات، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.

- ٦- ابن طقطقی، محمد بن علی (١٤١٨ق)، الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، بیروت: دارالقلم العربی.
- ٧- ابن عماد، عبدالحی بن احمد (١٤٠٦ق)، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، دمشق: دار ابن کثیر.
- ٨- ابن عنبه، احمد بن علی (١٤١٧ق)، عمدہ الطالب فی أنساب آل ابی طالب، قم: انصاریان.
- ٩- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی (١٤١٢ق)، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ١٠- ابن حیون، نعمان بن محمد (١٤٠٩ق)، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، قم: جامعہ مدرسین.
- ١١- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (١٤٠٨ق)، دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر، تحقیق خلیل شحاده، ج ٢، بیروت، دار الفکر.
- ١٢- \_\_\_\_\_ (١٣٧٥)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ١٣- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدايه و النهايه، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٧.
- ١٤- ابن مسکویه، احمد بن محمد (١٣٧٩)، تجارب الأمم، تحقیق ابوالقاسم امامی، ج ٢، تهران: سروش.
- ١٥- ابن وردی، عمر بن مظفر (١٤١٧ق)، تاریخ ابن الوردی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ١٦- ابوالعباس احمد بن ابراهیم (١٤٢٣ق)، المصابیح، تحقیق عبدالله حوثی، صنعا: مؤسسه الامام زید بن علی.
- ١٧- ابوالعباس عبدالله بن محمد (١٤١٠ق)، البديع فی البديع، بی جا: دارالجيل.
- ١٨- ابوالفداء، اسماعیل بن علی (١٤١٧ق)، تاریخ ابی الفداء المسمى المختصر فی اخبار البشر، به کوشش محمود دیوب، بیروت: دارالکتب العلمیة
- ١٩- ابو عید، قاسم بن سلام (١٤١٠ق)، النسب، محقق و مصحح: مریم و محمد خیرالدرع، بیروت: دارالفکر.
- ٢٠- احمدی میانجی، علی، (١٤٢٧ق) مکاتیب الأئمة، تحقیق و مراجعه مجتبی فرجی، موسسه دارالحديث العلمیة و الثقافیة، مرکز الطباعة و النشر، قم.
- ٢١- اصفهانی، حمزه، (بی تا)، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفه.
- ٢٢- \_\_\_\_\_ (١٣٣٩) ترجمه جواد فاضل، تهران، کتابفروشی علی اکبر علمی.
- ٢٣- الامین، محسن، (١٤٠٣ ق) أعيان الشيعة، دارالتعارف، بیروت.
- ٢٤- الزرکلی، خیر الدین، (١٩٨٩) الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، بیروت، دارالعلم للملایین.
- ٢٥- الشهرستانی، علی، (١٤٢٦ق) الاذان بین الاصله و التحریف حی علی خیر العمل الشرعیة و الشعاریه قم: لسان الصدق.

- ۲۶- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸ق) التسمیات بین التسامح العلوی والتوظیف الأموی دراسه تحلیلیه حول سبب تسمیة بعض اولادالائمه باسماء الخلفاء، قم:الرافد.
- ۲۷- العصامی، عبد الملک بن حسین بن عبد الملک، (۱۴۱۹ق) سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، المحقق: عادل أحمد عبد الموجود، دار الکتب العلمیه - بیروت.
- ۲۸- امینی، عبدالحسین، (۱۴۱۶ق) نظره الی الغدیر، جماعه المدرسین بقم المشرقه، موسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۲۹- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۳۹۷ق) انساب الأشراف، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ط الأولى .
- ۳۰- بیهقی، ابراهیم بن محمد، (۱۳۸۰ق) المحاسن و المساوی، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره.
- ۳۱- بیهقی، علی بن زید، (بی تا) لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب، محقق: مهدي رجائي، قم، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- ۳۲- تاریخ اربیل، (۱۹۸۰م) دار الرشید للنشر، عراق.
- ۳۳- جهشیاری، محمد بن عبدوس، (۱۴۰۸ق) الوزراء و الکتب، دارالفکر الحدیث، بیروت.
- ۳۴- حیدر، اسد، (۱۴۲۲ق) الإمام الصادق و المذاهب الأربعة، دار التعارف، بیروت.
- ۳۵- خطیب بغدادی، احمد بن علی، (بی تا) تاریخ بغداد، أو، مدينة السلام، دراسة و تحقیق: عطا، مصطفى عبدالقادر، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ۳۶- خواند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، (۱۳۸۰ش) تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر: دبیر سیاقی، محمد همایی، جلال‌الدین، خیام، تهران.
- ۳۷- داود، نبیله عبدالمنعم، (۱۴۱۵ق) نشأة الشيعة الامامية، بیروت، دارالمورخ الغربی.
- ۳۸- ذهبی، محمد بن احمد، (۱۴۱۳ق) تاریخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ط الثانية.
- ۳۹- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق) میزان الاعتدال فی نقد الرجال، و بداخله ذیل میزان الاعتدال للحافظ العراقی ابی الفضل زین‌الدین عبدالرحیم بن الحسین؛ قام بتوثيقه و مقابلةً علی الاصول صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر.
- ۴۰- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷ق) سیر اعلام النبلاء و بهامشه احکام الرجال من میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق محب‌الدین ابی سعید عمر بن غرامه العمروی، بیروت: دارالفکر.
- ۴۱- رازی، احمد بن سهل، (بی تا) اخبار فخر و خبر یحیی بن عبد الله و اخیه ادريس بن عبد الله انتشار الحركة الزيدية في اليمن و المغرب و الديلم، مصحح: جرار، ماهر دار الغرب الاسلامی، بیروت.
- ۴۲- سجادی، محمد صادق، (۱۳۸۵ش) تاریخ برمکیان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

- ٤٣- سلاوی، احمد، (١٤٢٢ق) الاستقصا لخبار دول المغرب الاقصى، تحقیق و تعلیق احمد الناصری، بی جا، منشورات وزاره الثقافه والاتصال.
- ٤٤- شامی، یوسف بن حاتم، (١٤٢٠ق) الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم، مؤسسہ النشر الاسلامی التابعہ لجماعہ المدرسین بقم، قم.
- ٤٥- شبستری، عبد الحسین، (١٤١٨ ق) الفائق فی رواة و أصحاب الإمام الصادق علیہ السلام، جامعہ مدرسین، قم.
- ٤٦- شهید ثانی، زین الدین بن علی، (١٤١٠ق) الروضہ البہیہ فی شرح اللعۃ الدمشقیہ، قم: مکتبہ الطباطبائی، جہان.
- ٤٧- طبری، محمد بن جریر، (١٣٧٥ ش) تاریخ طبری، ترجمہ ابو القاسم پابندہ، تہران، اساطیر، چ پنجم.
- ٤٨- \_\_\_\_\_، (١٣٨٧ق) تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراہیم، بیروت، دار التراث، ط الثانية.
- ٤٩- \_\_\_\_\_، (١٣٧٣ش) تاریخنامہ طبری، گردانیہ منسوب بہ بلعمی، تحقیق محمد روشن، تہران، البرز.
- ٥٠- طہرانی، آقا بزرگ، (بی تا) الذریعہ إلى تصانیف الشیعہ، اسماعیلیان، قم.
- ٥١- عاملی، جعفر مرتضی، (١٤١٦ق) الحیاة السیاسیة للإمام الرضا علیہ السلام، جامعہ مدرسین، قم.
- ٥٢- فخر رازی، محمد بن عمر، (١٤١٩ق) الشجرة المبارکة فی أنساب الطالبیة، محقق: مہدی رجائی، مصحح: محمود بن شہاب الدین مرعشی، کتابخانہ حضرت آیت اللہ العظمی مرعشی نجفی (رہ)، قم.
- ٥٣- قرشی، باقر شریف، (١٤١٣ق) حیاة الامام موسیٰ بہ جعفر، دار البلاغہ، بیروت.
- ٥٤- مادلونگ، ویلفرد، (١٩٨٧م) اخبار الائمة الزیدیہ فی تبرستان و دیلمان و جیلان، دار النشر فرانز شتاہنر، بیروت.
- ٥٥- مرعشی، میرظہیر الدین، (١٣٤٥ش)، تاریخ تبرستان و رویان و مازندران، مؤسسہ مطبوعاتی شرق، تہران.
- ٥٦- مسعودی، علی بن حسین، (١٤٠٩ق) مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الہجرہ.
- ٥٧- نویری، احمد بن عبدالوہاب، (بی تا) نہایہ الأرب فی فنون الأدب، دار الکتب و الوثائق القومیہ، قاہرہ.
- ٥٨- ہارونی، ابوطالب یحییٰ بن حسین، (١٣٨٧ش) الافادہ فی تاریخ الائمة السادہ، تصحیح و تحقیق محمد کاظم رحمتی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تہران.
- ٥٩- یعقوبی، احمد بن اسحاق، (بی تا) تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر.

## بررسی ورود نواب صفوی به مدرسه‌ی ایراندخت ساری

رحیم روح‌بخش الله‌آباد \*

### چکیده

بررسی برخی منابع پراکنده مربوط به نیروهای مذهبی دهه بیست‌ و سه‌ حاکمی است که نواب صفوی در نخستین روزهای سال ۱۳۲۷ بنا به درخواست جمعی از اهالی ساری، به آن شهر سفر کرد. ایشان به همراه تعدادی از یارانش در ساری پس از حمله و تخریب یک مغازه مشروب‌فروشی، وارد مدرسه دخترانه ایران‌دخت شد انگیزه نواب از حمله به مدرسه چه بود، چندان آگاهی نداریم. از آن‌جا که در منابع از دستگیری و بازداشت نواب در آغاز دوران نخست‌وزیری مصدق (۱۳۳۲-۱۳۳۰) سخن به میان آمد، به این نکته اشاره شد که این دستگیری مربوط به اتهامی است که نواب چهار سال پیش از آن در ساری مرتکب شد و با محاکمه غیابی به زندان محکوم شد. تا این‌که در خرداد ۱۳۳۰ این حکم اجرایی شد و البته مورد اعتراض شدید اعضا و طرفداران جمعیت فدائیان اسلام نیز قرار گرفت.

این مقاله از نوع پژوهش توصیفی و به روش کتابخانه‌ای - اسنادی حاکمی است، مدرسه دخترانه‌ای که نواب و یارانش وارد آن شدند، موقوفه بوده، پیش از آن وقف طلاب علوم دینی شده بود. نام این مدرسه سلیمان‌خان (احتمالاً نام واقف) بود که در زمان رضاشاه هم‌چون بسیاری از مدارس دینی تصرف شد و در اختیار اداره فرهنگ قرار گرفت. مقاله نشان می‌دهد که حمله نواب و یارانش به آن مدرسه برای بازپس‌گیری مدرسه از اداره فرهنگ ساری و واگذاری آن به طلاب علوم دینی صورت گرفت.

**کلید واژه‌ها:** نواب صفوی، مدرسه ایران‌دخت، مدرسه سلیمان‌خان، رضاشاه، ساری، فدائیان اسلام

## نگاهی به چالش نیروهای مذهبی با دولت در دهه بیست

نیروهای مذهبی در معادلات سیاسی تاریخ معاصر ایران نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. شاید به ندرت تغییر و تحولی را در عرصه مبارزات و جنبش‌های سیاسی معاصر بتوان سراغ گرفت که از حضور و نقش‌آفرینی این نیروها اثری نباشد. انقلاب مشروطه که با حمایت مرجعیت تشیع در نجف و علمای پیشگام در تهران و شهرستان‌ها هدایت می‌شد، سرآغاز تکوین حضور جدی مرجعیت و نیروهای مذهبی در عرصه سیاست و اجتماع است. حضور مرجعیت از این لحاظ اهمیت می‌یابد که مجوز و مشروعیتی برای شرکت توده‌های مؤمن را در این عرصه فراهم می‌کند.

اما با سقوط قاجاریه، با این که خود رضاشاه به نوعی رسیدن به سلطنت و تاحدودی مقبولیت سال‌های نخست پادشاهی‌اش را مدیون مراجع و علمای میانه‌رو به‌ویژه علمای نجف بود، اما مدتی بعد با شعار مدرن‌سازی کارگزارانش نه تنها از روحانیت فاصله گرفت، بلکه در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی نقش‌آفرینی برای علما محدودیت‌هایی ایجاد کرد و از بسیاری نهادهای حقوقی، اجتماعی و... دست آنان را کوتاه ساخت. برای زی‌طلبگی با تصویب مقرراتی چون: برگزاری آزمون، تشکیل ساختارهای موازی چون مؤسسه و عطف و خطابه، جواز عمامه و... روزه‌روز محدودیت ایجاد کرد. چنان که با تعطیل کردن بسیاری از مدارس دینی و واگذاری آن‌ها به دولت، اوقاف یا مراکزی چون آستان قدس (در مشهد)، هم‌چنین با قانون متحدالشکل کردن لباس، عرصه را بر حضور روحانیت تنگ کرد. در این راستا منع برپایی آیین‌ها و شعائر مذهبی هم‌چون سوگواری امام حسین (شیه‌خوانی)، مجالس روضه و... بیش از پیش فاصله حکومت را از توده‌های مذهبی بیشتر کرد؛ تا آن‌جا که سقوط شاه در حمله متفقین به کشور و خروج وی از ایران، با شادمانی مردم همراه شد و البته شرایط برای بازگشت مجدد علما و نیروهای مذهبی به عرصه اجتماع و حتی سیاست فراهم شد.

یک نکته قابل بررسی درباره چالش حکومت با نیروهای مذهبی به‌ویژه روحانیت، تصرف تدریجی مدارس دینی و سلب اختیار اداره آن‌ها از حوزه‌های علمیه می‌باشد؛ به طوری که مدارس دینی بسیاری از شهرها که بسیاری از آن‌ها از طریق موقوفات اداره می‌شدند، به تصرف دولت (بیشتر ادارات فرهنگ) درآمد و موقوفه‌های آن‌ها هم به اداره

دولتی اوقاف واگذار شد. این اقدام ضربه‌ی اساسی به نهاد روحانیت زد و از نظر کمی آن را تنزل داد. بر این اساس به محض سقوط رضاشاه، بخش عمده‌ای از مبارزات روحانیت و حتی بسیاری از نیروهای مذهبی، برای احیای مدارس دینی و موقوفات آن‌ها تلاش می‌کردند. البته این تکاپوها به سختی به نتیجه می‌رسید. ادارات و نهادهایی که مدارس دینی را در اختیار گرفته بودند، به راحتی حاضر به بازپس دادن آن‌ها نبودند. ادارات فرهنگ شهرها که معمولاً با کمبود مدرسه روبه‌رو بودند، در مقابل این‌گونه خواسته‌ها مقاومت می‌کردند. در چنین شرایطی چالش‌های بازپس‌گیری مدارس حتی تا یک دهه تداوم یافت. در این نوشتار نمونه‌ای از این چالش در ساری مورد بازکاوی قرار می‌گیرد. با این یادآوری که نمونه‌های دیگر از جمله در شهرهای مشهد و... دیده می‌شود.

### مدرسه‌ی سلیمان‌خان، واگذار شده به اداره‌ی فرهنگ

چنان که گفتیم، در دوره‌ی رضاشاه مدارس دینی بسیاری در اقصی نقاط کشور تصاحب و به اداره‌ی فرهنگ واگذار شد. این اقدامات برای افزایش محدودیت برای زی‌طلبگی و روحانیت صورت می‌گرفت. یک نمونه‌ی این مدارس دینی تصرفی، مدرسه‌ی «سلیمان‌خان» ساری بود که در اوج اقتدار رضاشاهی در اختیار اداره‌ی فرهنگ ساری قرار گرفت. این مدرسه تا سقوط رضاشاه در اختیار اداره‌ی فرهنگ باقی ماند و بعد از واقعه‌ی سوم شهریور ۱۳۲۰، انتظار می‌رفت مدرسه در اختیار صاحبان اصلی خود، حوزه‌ی علمیه قرار گیرد، اما اداره‌ی فرهنگ ساری با توجه به کمبود مدرسه از واگذاری آن خودداری کرد و تا چندین سال مدرسه برای تحصیل دختران مورد استفاده قرار می‌گرفت. این امر بارها منجر به چالش نیروهای مذهبی با اداره‌ی فرهنگ ساری شد. آنان ناامید از بازپس‌گیری مدرسه، به نواب صفوی رهبر جمعیت فدائیان اسلام متوسل شدند. سال ۱۳۲۷ پس از ترور کسروی و برخی اقدامات تند، آوازه‌ی غیرت و تعصب دینی آن‌ها در همه‌ی کشور پیچیده بود. برای این منظور با ارسال پیام‌هایی از وی درخواست کردند که به ساری مسافرت کرده، مدرسه را از تصرف اداره‌ی فرهنگ خارج سازد. بررسی اندک اسناد برجای مانده‌ی مربوطه و برخی خاطرات پراکنده نشان داده که در پی این درخواست‌ها نواب صفوی در آغاز سال ۱۳۲۷ به همراه سی‌تن از یارانش به مازندران

سفر کرد تا آن مدرسه موقوفه را با تدابیری از تصرف فرهنگ خارج کند و به طلاب بازگرداند. البته این مأموریت دینی نواب صفوی و یارانش با وقایع چندی همراه شد، از آن جمله آنان در مدت حضور در ساری علاوه بر انجام دادن فعالیت‌هایی برای بازپس‌گیری مدرسه، به یک مشروب‌فروشی (در برخی اسناد به یک کارخانه مشروب‌سازی) هجوم برده، شیشه‌های آن را شکسته و خسارت‌هایی به بار آوردند. بعد از آن با ایراد سخنرانی‌هایی برای طرفداران و جمعی از نمازگزاران مسجد جامع ساری، به مدرسه دخترانه مذکور وارد شده، به ضرب و شتم سرایدار مدرسه پرداختند که به دنبال آن حضور مأموران شهربانی به درگیری و دستگیر شدن نواب انجامید. نواب به مدت یازده روز در بازداشت به سر برد که در پی اعمال نفوذ برخی اهالی و سفر اضطراری عبدالحسین واحدی (نفر شماره دو فدائیان) که در پی اطلاع از دستگیری نواب از تهران به ساری آمده بود و بنابه قولی با سفارش آیت الله کاشانی، از زندان آزاد شد و به اتفاق همراهانش به تهران بازگشت. البته پرونده این تهاجم در دادگاه ساری مفتوح باقی ماند، تا این که نواب به طور غیابی محاکمه و به دو سال زندان محکوم شد که این حکم در همان آغاز دوره نخست‌وزیری مصدق اجرایی شد.

در این نوشتار مجموعه این رویدادها با استناد به برخی خاطرات و اسناد بازکاوی و نقد شده است. فقط ذکر این نکته ضروری است که اقدامات فدائیان در ساری هم‌چون بسیاری از فعالیت‌های آنان در آن سال‌ها ایالات و ولایات چندان اهمیت و بازتابی نداشت، ولی بعدها در دوره مصدق که نواب به دلیل پرونده مذکور در ساری محاکمه و به دو سال زندان محکوم شد، ماجراهای ساری اهمیت پیدا کرد و در منابع و گزارش‌ها راه یافت. بر همین اساس چندان بی‌راه نیست که در منابع مربوط به سال ۱۳۲۷، درباره اقدامات فدائیان اسلام سخنی از این واقعه به میان نیامد و اشاره‌های مختصر برخی فدائیان به این واقعه نیز در پی محکومیت مذکور و حتی سال‌های بعد صورت گرفت. به هر حال طرفداران فدائیان به این حکم اعتراض کردند و مدعی شدند که مصدق آن پرونده را بهانه‌ای برای دستگیری نواب قرار داد تا در دوره نخست‌وزیری‌اش از اقدامات احتمالی او علیه دولتش در امان بماند.



## دستگیری نواب به روایت خاطرات

در خاطرات سه تن از اعضای فدائیان اسلام نیز روایت‌هایی درباره‌ی علت دستگیری نواب و ماجرای ساری نقل شده است؛ از آن جمله مهدی عراقی در خاطراتش نقل می‌کند: «نواب یک محکومیتی داشته و مدتی تحت تعقیب بود (دو سال محکومیت داشت). ایشان در سال ۱۳۲۶ در یک مسافرتی که در آمل بوده، آن‌جا یک سخنرانی کرده، بعد مردم تظاهرات کردند، زدند شیشه‌های یکی دو تا عرق فروشی را شکستند، بعد که ایشان از آمل آمده، یک پرونده‌ای برای ایشان درست کرده‌اند و غیباً محکوم کرده‌اند به دو سال حبس برای ضرر و زیان آن مشروب‌فروشی» (عراقی، ۱۳۷۰: ۱۰۴). در این خاطرات آمل به جای ساری و سال ۱۳۲۶ به جای سال ۱۳۲۷ آمده است. هم‌چنین با ارجاع دستگیری نواب به موضوع حمله به مشروب‌فروشی، سعی شده دستگیری، بازداشت و دو سال محکومیت وی در قبال چنین جرمی سنگین نشان داده شود، حال آن‌که علت دستگیری نواب حمله به مدرسه دخترانه و ضرب و شتم سرایدار و ... بود که از ذکر آن غفلت شده است.

اما این ماجرا در خاطرات محمد مهدی عبدخدایی کامل‌تر آمده است. او نقل می‌کند: «علت ظاهری دستگیری مرحوم نواب این بود که از زمان رزم‌آرا ایشان پرونده‌ای در ساری داشت. مرحوم نواب چند سال قبل از آن برای سخنرانی به ساری رفته بود و در این شهر دو مشروب‌فروشی بود. مرحوم نواب به مردم ساری نهیب می‌زند که «غیرتتان کجاست؟ چرا در شهر شما باید مشروب‌فروشی باشد؟» مردم هیجان‌زده می‌شوند و حمله می‌کنند به این دو مغازه و شیشه‌های مشروب را می‌شکنند. صاحبان این مغازه‌ها از نواب صفوی شکایت می‌کنند. مرحوم نواب تحت پی‌گرد قرار می‌گیرد و دادگاه غیبی تشکیل می‌شود و ایشان را به دو سال زندان محکوم می‌کنند. این حکم البته قابل تجدیدنظر هم بوده، اما متأسفانه آقای دکتر مصدق برخلاف همه قول‌هایی که داده بود، نواب را دستگیر می‌کند و این حکم را به اجرا می‌گذارد. ایشان ۲۰ ماه تا روزی که بین شاه و مصدق اختلاف نیفتاده بود، یعنی تا بهمن ۱۳۳۱ در زندان بود» (حسینی، ۱۳۷۹: ۸۹).

نکته درخور توجه این که به نظر می‌رسد در خاطرات جوان‌ترین عضو وقت فدائیان نیز اصل علت محکومیت نواب که به دلیل ورود به مدرسه دخترانه و ضرب و شتم نگهبان مدرسه بود، توجه نشد. در عوض مسأله فرعی حمله به مشروب فروشی (به احتمال تحت تأثیر فضای تبلیغاتی درون گروهی فدائیان) به عنوان علت اصلی دستگیری نواب مطرح شده است. ضمناً طرح حمله به مشروب فروشی می‌تواند اقدام نواب را به مشروع جلوه دهد و در ذهن مخاطب، نواب را نماد نهی از منکر نشان دهد که برای چنین اقدامی نمی‌توان دو سال محکومیت در نظر گرفت.

نکته اشتباه تاریخی دیگر خاطرات عبدخدایی این است که حمله نواب به مدرسه دخترانه در ساری در فروردین ۱۳۲۷ رخ داد و دوره نخست وزیری ابراهیم حکیمی دی ۱۳۲۶ تا تیر ۱۳۲۷ بود که به خطا دوره نخست وزیری رزم آرا، نخست وزیر سال ۱۳۲۹، ذکر شده است. شاید اشاره به اقدامات نواب در دوره نخست وزیری رزم آرا که نخست وزیری مقتدر محسوب می‌شد، می‌تواند به نوعی نشان‌دادن جرئت و جسارت فدائیان باشد. کما این که به کاربردن کلماتی چون: غیرت، مردم هیجان‌زده، نهیب و... در این خاطره نیز به نوعی گفتار و نوشتار فدائیان را تداعی می‌کند.

بالاخره باید از خاطرات سید محمد واحدی برادر سید عبدالحسین واحدی که هر دو از اعضای برجسته فدائیان اسلام بودند، سخن گفت. او نقل می‌کند: «مدتی پس از بازگشت نواب صفوی از سفر تبلیغاتی منطقه خراسان [در اواخر سال ۱۳۲۶]، نامه‌های شکوه آمیزی از سوی طلاب مازندرانی به دستش رسید. آنان از تبدیل مدرسه علوم دینی، در زمان رضاشاه، به مدرسه دخترانه شکایت داشتند و خواستار مداخله نواب برای بازگرداندن این مدرسه به وضعیت قبلی‌اش، یعنی حوزه علمیه بودند. نواب که هیچ‌گاه در مقابل چنین درخواست‌هایی بنابر اعتقادات دینی‌اش ساکت نمی‌نشست، به همراه سی نفر از اعضای فدائیان اسلام عازم ساری شد. وی به محض ورود به این شهر طی سخنانی اعلام داشت: بایستی مدرسه طلاب علوم دینی به آنان مسترد گردد. روز بعد، درگیری گسترده‌ای بین طلاب و مأمورین دولتی ایجاد شد و در نتیجه نواب صفوی دستگیر و یازده روز در زندان ساری زندانی شد. سید عبدالحسین واحدی پس از اطلاع از بازداشت نواب، بلافاصله به ساری عزیمت [کرد] و با تلاش بی‌وقفه، وی را آزاد

ساخت؛ سپس نواب مجدداً در مسجد جامع این شهر طی سخنانی گفت: «پیشوای من حسین (ع) است، اگر ۱۱ سال هم در موحش‌ترین زندان‌ها بروم، تغییری در منطبقم راه نخواهد یافت. نواب پس از آزادی در راه بازگشت از شمال، در بهشهر مازندران با آیت‌الله کوهستانی هم ملاقات کرد و آن‌گاه عازم تهران شد» (خسروشاهی، ۱۳۷۵: ۶۶-۶۸؛ واحدی، ۱۳۷۵). گزارش واحدی را که بعدها در منابع راه یافت، می‌توان کامل‌تر از دیگر گزارش‌های نقل‌شده از فدائیان تلقی کرد.

### دستگیری نواب به روایت اسناد

متن چند گزارش از کتاب اسناد مرکز اسناد ریاست جمهوری (بهرامی، ۱۳۹۱: ۴):

[سند شماره ۱]

[شیر و خورشید]

وزارت کشور، اداره انتظامات

تاریخ: ۱۳۲۷/۱/۲۵، شماره ۱۳۵/۱۰۱۷۸۶/م، ضمیمه: دارد، محرمانه

جناب آقای نخست وزیر

رونوشت استخراج گزارش تلگرافی رمز شماره ۳۰، ۱۳۲۷/۱/۱۷ استانداری دوم

[مازندران] در خصوص سید مجتبی نواب صفوی برای استحضار خاطر عالی تقدیم

می‌دارد.

از طرف وزیر کشور امضاء: [احمد فریدونی]

[حاشیه پایین: ملاحظه شد، بایگانی شود. ۱۳۲۷/۱/۲۶]

[ورود به دفتر: شماره ۲۸۹/۴، ۱۳۲۷/۱/۲۵]

[سند شماره ۲]

[شیر و خورشید]

وزارت کشور

استخراج تلگراف ساری، رونوشت

[وزارت کشور]

سید مجتبی نواب صفوی که گویا در شهرستان های دیگر سابقه شرارت داشته، روز سیزده فروردین، به اتفاق چند نفر طلبه جوان وارد ساری و در مسجد جامع هنگام وعظ، مردم را به اختلال نظم دعوت و تحریک نموده، با وجود نصایحی که از طرف استاندار و علما و وجوه اهالی ساری به مشارالیه شد، مع هذا نه فقط تربیت اثر نداده، بلکه شخصاً درب یکی از دبیرستان‌ها را شکسته و دو نفر از مأمورین شهربانی را مضروب کرده، در نتیجه گزارش شهربانی و قرار بازرس و موافقت دادستان، امروز توقیف گردید، جریان امر مشروحاً با پست ارسال می‌شود.

حشمتی

رونوشت برابر اصل است [امضا: ناخوانا]

[سند شماره ۳]

[شیر و خورشید]

وزارت کشور

رونوشت نامه شماره ۱۴۸۳/ج، مورخه ۱۳۲۷/۱/۳۱، فوری است

وزارت کشور

محترماً پیرو ۱۲۱۶/۵۷۴۰/ج، ۲۷/۱/۲۹ به استحضار می‌رساند: گزارش هنگ ژاندارمری مازندران حاکی است به موجب نامه ۱۶۶۸، ۲۷/۱/۱۶ پیشکار دارایی استان مازندران، نواب صفوی با عده ای معمم و اشخاص متفرقه به کارخانه رسومات دولتی ساری رفته و تهدید به تخریب کارخانه نموده اند که بلافاصله فرمانده هنگ مزبور به اتفاق رئیس شهربانی به محل رفته، از اقدامات ایشان جلوگیری به عمل آمده و چون با پند و اندرزهایی که به مشارالیه داده شد، از عملیات بی‌رویه خود دست برداشت، نامبرده به وسیله شهربانی مازندران دستگیر و به دادسرای شهرستان تحویل گردیده است.

از طرف فرمانده ژاندارمری کل کشور: سرلشکر کوپال [امضا]

رونوشت برابر اصل است [امضا، ناخوانا]

در بخش یادداشت‌های پایانی این کتاب اسنادی، نکاتی راجع به این دو سند به شرح ذیل آمده است که می‌تواند برخی مسائل مربوطه را روشن سازد: «سید مجتبی نواب صفوی در سال ۱۳۲۶، به درخواست عده‌ای از طلاب منطقه گیلان و مازندران،

جهت مبارزه با مفاسد اجتماعی که به شدت در آن دیار رواج یافته بود، راهی آن منطقه شد. آن‌ها از نواب تقاضا کردند برای ایجاد تغییر در وضع اخلاقی آن‌جا و هم‌چنین استرداد مدرسه طلاب که در زمان رضاشاه به مدرسه دخترانه تبدیل شده بود، اقداماتی به عمل آورد. نواب پس از ورود، مورد استقبال اعیان، تجار و بازاریان قرار گرفت و در همان ابتدای ورود، در مسجد جامع ساری شروع به سخنرانی کرد. فرماندار ساری و رئیس شهربانی برای جلوگیری از بروز هرگونه ناآرامی، قول مساعد دادند که در زمینه استرداد مدرسه اقدامات لازم را به عمل آورند و در عوض از نواب قول گرفتند که در آن‌جا منبر نرود. روز بعد که نواب و یارانش در شهر ساری به گردش پرداختند، به یک کارخانه مشروب سازی برخوردند که ضمن بحث و گفتگو با صاحب آن، او را متقاعد ساختند که کارخانه اش را تعطیل نماید و نواب در عوض این عمل، قول داد وجوهی از مردم ساری جمع آوری و به عنوان غرامت به وی بپردازد. شب هنگام که مردم در مسجد به استماع سخنرانی نواب پرداخته بودند، پیش از ختم سخنرانی در راه بازگشت، کارخانه مشروب سازی را مورد هجوم قرار داده و تخریب نمودند و پس از این واقعه، رؤسای آگاهی و شهربانی ساری به دیدن نواب رفتند و به بهانه ملاقات با استاندار، او را به شهربانی برده، توقیف کردند. در نهایت بنابه توصیه آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی و با مسافرت و ملاقات سید عبدالحسین واحدی و اعتراضات شدید او به مسئولین امر در ساری، نواب صفوی پس از یازده روز توقیف، آزاد شد» (همان؛ خسروشاهی، ۱۳۷۵: ۶۶-۶۸). در این منبع نیز با بزرگ‌نمایی مطلب مربوط به حمله نواب به کارخانه مشروب سازی، به طور غیرمستقیم مسأله حمله نواب به مدرسه دخترانه کم‌ارزش نشان داده شده است.

کارشناس سازمان اسناد ملی، آقای داوود امینی در کتاب خویش ضمن اشاره به این‌که: «دستگیری نواب در ۱۳ خرداد ۱۳۳۰ به استناد پرونده‌ای صورت گرفته بود که چند سال قبل از آن، وی را عامل تشویق و ترغیب مردم در حمله به مشروب‌فروشی در شهر ساری دانسته و مدعی بودند که پرونده امر در مراجع قضایی مفتوح و اینک زمان تعقیب آن رسیده است» (امینی، ۱۳۸۱: ۲۴۳). این پژوهشگر با استناد به سندی از آرشیو سازمان اسناد، خاطر نشان کرد فرزادنیسا، دادستان شهرستان ساری، حکم

بازداشت نواب را چنین اعلام کرد: «سیدمجتبی نواب صفوی فرزند جواد، ۲۹ساله، دارای عیال، بدون اولاد، ساکن تهران، خیابان امیریه، کوچه اسلحه‌دارباشی، منزل نواب صفوی به موجب دادنامه شماره ۲۴۳-۲۷/۷/۲۸ دادگاه جنحه ساری که به شرح گزارش مأمورین کلانتری تهران مشارالیه از دیدار آن استنکاف نموده، به گناه ورود به عنف به دبیرستان ایران‌دخت به دو سال حبس تأدیبی و پنج‌هزار ریال غرامت نقدی غیاباً محکوم گردیده ۳۰/۳/۲۵» (امینی، ۱۳۷۶: ۱۲۹؛ ۱۳۸۱: ۲۴۳).

نکته در خور توجه در این منبع، تناقض مطلب نقل شده از کتاب «شهادای روحانیت شیعه در یک‌صد سال اخیر»، ترغیب حمله مردم به مشروب‌فروشی به عنوان عامل دستگیری نواب، با محتوای سند که هجوم به یک مدرسه دخترانه به عنوان عامل دستگیری نواب ذکر شد، است (ربانی، بی تا: ۱/ ۲۱۱).

در پژوهش دیگری آمده است: «یک هفته پس از دستگیری نواب، نشریه آتش خبر از دو سال محکومیت قطعی او و نیز انتقال او به زندان قصر داد» (رهنما، ۱۳۸۴: ۲۸۹).

با عطف به پرونده‌هایی که در ۲۸ مهر ۱۳۲۷ در شهر ساری تشکیل شده بود، رهبر فدائیان اسلام به سرعت به زندان فرستاده شد: «پرونده نواب دارای چند فقره محکومیت از دادگاه جنحه ساری بود که به شرح گزارش مأمورین کلانتری تهران مشارالیه از دیدار آن استنکاف نموده، به گناه ورود به عنف به دبیرستان ایران‌دخت به دو سال حبس تأدیبی و پنج‌هزار ریال غرامت نقدی غیاباً محکوم گردیده ۳۰/۳/۲۵» (نقل از: امینی، ۱۳۷۶: ۱۲۹). هم‌چنین به جهت ایراد ضرب و جرح به سرایدار مدرسه به شش ماه حبس و به دلیل ایراد ضرب و جرح به مأمورین و افسران دژبانی به یک سال حبس تأدیبی غیاباً محکوم شده بود. در ۱۵ خرداد ۱۳۳۰ که نواب در تهران بازداشت شد، حکم محکمه ساری به او ابلاغ شد و پس از طی مراحل قانونی دو سال محکومیت حبس او به اجرا گذاشته شد (همان).

چنان‌که این گزارش‌های اسنادی نشان می‌دهند، علت دستگیری نواب در دوره مصدق مربوط به پرونده هجوم ایشان به اتفاق یارانش به مدرسه دخترانه ایران‌دخت و ضرب و شتم سرایدار و هم‌چنین درگیری با مأموران انتظامی بود که این حکم در دوره نخست‌وزیری مصدق اجرایی شد.

## تداوم تکاپو برای بازپس‌گیری مدرسه‌ی سلیمان‌خان

بررسی چند سند از آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری (ش.بازیابی ۹۵۳۴) از یکی از مدارس دینی ساری حاکی است که ماجرای حضور و اقدامات نواب در ساری برای بازپس‌گیری مدرسه‌ی دخترانه، بعد از ناکامی فدائیان و مراجعت آنان به تهران ادامه یافته و به اصطلاح پس‌لرزه‌هایی داشت، از آن جمله بعد از این که اقدامات نواب و یارانش با اقبال عمومی و حتی نهادهای دولتی مربوطه روبه‌رو نشد، بلکه به تشکیل پرونده قضایی برای وی منجر شد. در خلال همین پی‌گیری‌های قضایی و تشکیل پرونده و حتی دوره‌ی بازداشت نواب، برخی عناصر و نیروهای مذهبی ساری درصدد برآمدند از طریق مخابره‌ی تلگراف به مرکز، از مقامات مسئول کمک خواست تا با دستور آنان، مدرسه‌ی سلیمان‌خان از اداره‌ی فرهنگ مسترد و به طلاب علوم دینی واگذار شود. اسناد مذکور حاکی است چندتن از عناصر برجسته‌ی مذهبی ساری در دی ماه ۱۳۲۷ طی مخابره‌ی دو فقره تلگراف خطاب به نخست‌وزیران وقت: محمد ساعد (آبان تا اسفند ۱۳۲۷) و دکتر محمد مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و هم‌چنین آیت‌الله کاشانی درخواست کردند مدرسه‌ی دینی سلیمان‌خان به طلاب علوم دینی واگذار شود. متن تلگراف‌ها چنین است:

[سند شماره ۳]

[شیر و خورشید]

وزارت پست و تلگراف و تلفن

از: ساری، به: تهران، شماره تلگراف: ۵۵۹، تعداد کلمه: ۲۰۸، تاریخ: ۱۳۲۷/۱۰/۲۵

وسیله حضرت آیت‌الله کاشانی مدظله

جناب آقای نخست‌وزیر

مسجد حاجی مصطفی‌خان و مدرسه سلیمان‌خان مقرر چندین ساله‌ی طلاب علوم دینی ساری را اداره فرهنگ ساری پس از اخراج طلاب علوم قدیمه اشغال و به دبستان و دبیرستان دخترانه تبدیل؛ با توجه به تصمیم هیأت دولت به آنکه مدارس و مساجد باید از طرف فرهنگ تخلیه و به تصرف محصلین علوم قدیمه داده شود و توجه به آن که اعلی حضرت همایونی شفاهاً لزوم تخلیه و استرداد را امر فرموده، مع ذلک فرهنگ

ساری از تخلیه و تصرف دادن خودداری [نموده]، مردم مسلمان ساری از نظر امر مذهبی از سال ۱۳۲۰ الی حال برای تخلیه این دو بنا به وسیله اجتماع قصد اقدام داشته، چنانچه در بادی امر نیز اقدام مقدمات انجام داده.

هیأت علوم [دینی] ساری از نظر بود [حضور] نیروی اجنبی در مدتی [قبل در کشور] و از نظر حفظ آرامش الی حال از هرگونه اقدام جلوگیری نموده، ولی از نظر عدم ابقاء دولت به وظایف خود [اجرای مصوبه؟ هیأت دولت] و بی‌اعتنایی به اساس مذهب و فشار مردم به لزوم اجرای آن، هرگاه عمل فرهنگ ادامه یابد، عنان از ید حوزه علوم گسیخته و امکان پیش آمد سوء می‌رود. برای آن که در این [ناخوانا] گفتاری نشود [اتمام حجت؟]. بدین وسیله تقاضای تخلیه دو بنا را متذکر و تسلیم حق عبدالحق [حق به صاحب حق؟] می‌شود.

حاج سید محمد عظیمی، الاحقر رضا الحسینی، سیادت، الاحقر مصطفی صدوقی، محمدتقی نظری، مرتضی امامی تلماری.

[مهر: اداره تلگراف تهران]

[سند شماره ۳/۱]

[شیر و خورشید]

نخست‌وزیر

بازرسی مخصوص

شماره: ۱۹۶۱۰، تاریخ: ۱۳۲۷/۱۱/۶

وزارت فرهنگ

رونوشت تلگراف واصل از ساری به وسیله آقای آیت‌الله کاشانی به امضای حاج سید محمد عظیمی و چند نفر دیگر راجع به مسجد جامع مصطفی خان و مدرسه سلیمان خان موضوع واگذاری مسجد و مدرسه مزبور به طلاب علوم دینی آن جا به ضمیمه ارسال می‌گردد. دستور فرمائید به سوابق و چگونگی کار مراجعه و اقدام مقتضی به عمل آورده و جریان و نتیجه اقدام را اعلام دارند.

[امضای پیش نویس] مرتضی فخرائی

[سند شماره ۳/۲]



جناب آقای نخست‌وزیر

سید محمد کاشانی‌زاده

تلفن منزل: ۴۶۲۱، تاریخ: ۱۳۲۷/۱۰/۳۰

عین تلگراف رسیده از ساری را به وسیله حضرت آیت‌الله [کاشانی] ارسال، خواهشمندم مقرر فرمائید اقدام شایسته مبذول [به عمل آید] و نتیجه را برای استحضار اعلام دارند که جواب مقتضی داده شود.

ایام اقبال مستدام باد

محمدبن حاج سید ابوالقاسم کاشانی

[حاشیه پایین: آقای فخرائی: ۱ - با ارسال رونوشت تلگراف و ضمیمه، شرح لازم به وزارت فرهنگ نوشته شود. ۲ - جواب آقای کاشانی‌زاده نیز تهیه شود که دستور رسیدگی و اقدام داده شد، از نتیجه بعداً استحضار حاصل خواهند فرمود. ۱۳۲۷/۱۱/۴

[مهر: ورود به دفتر نخست‌وزیر

شماره: ۱۹۶۱۰، تاریخ: ۱۳۲۷/۱۱/۳

[سند شماره ۳/۳]

[شیر و خورشید]

نخست‌وزیر

بازرسی مخصوص، به تاریخ: ۱۳۲۷/۱۱/۱۷، شماره: ۱۹۶۱

آقای محترم

نامه مورخ ۱۳۲۷/۱۰/۳۰ موضوع تلگرافی که از ساری در خصوص مسجد حاج مصطفی‌خان و مدرسه سلیمان‌خان حضور حضرت آیت‌الله کاشانی عرض شده بود، اشعار می‌دارد در این باب دستور رسیدگی و اقدام به وزارت فرهنگ داده شد. پس از وصول جواب از نتیجه و جریان امر استحضار حاصل خواهید فرمود.

معاون نخست‌وزیر [امضا]

[سند شماره ۴]

[شیر و خورشید]

وزارت پست و تلگراف و تلفن

## تلگراف

از: ساری، به: تهران، شماره قبض: ۶۶۰، تعداد کلمه: ۲۰۰، تاریخ: ۱۳۳۰/۱۰/۳

نخست‌وزیر محبوب جناب آقای دکتر مصدق

رونوشت حضرت آیت‌الله کاشانی، رونوشت مجلس مقدس شورای ملی

امضاکنندگان زیر عموم طبقات شهرستان استان دو [مازندران]، ساری تقاضا دارند مدرسه قدیمی به نام مدرسه سلیمان‌خان مقابل درب مسجد جامع که تنها وقف طلاب علوم دینی بوده، فعلاً در ید عدوانی فرهنگ می‌باشد به نام (دبستان دوشیزگان) عده‌ای از زنان و دختران به تظاهر به کشف حجاب موجبات مزاحمت دین و اخلال عموم به خصوص اهالی مسجد را فراهم نموده، مقرر فرمایند از فرهنگ خلع ید کرده و مدرسه را به حال سابق واگذار تا رفع مزاحمت فراهم آید.

حاج سید محمد عظیمی ساروی، حاجی سید رضا سعادت، شیخ حسن رحمانی، مصطفی صدوقی، علی صدیق پیش‌نمازی، سفیدی، خلیل نظری، رسولی، مازارخاوری، شمیری، دماغیان، جامدی، فاضل قائمیان، وفائی، سیگاری، مطابق زرگریان، فاملیان [فامیلیان؟]، مصطفویان، خانی، سجادی، یزدانی، عسگری، دهقان‌زاده، ستاری، موسوی، زیارتی، و دودی، ساداتی، متولی، عابدین، هاشمی، ادیمی، ریحانی، تبریزی، پزشکی، محمدنژاد، نوری، شاه محمدی، مهدی دانش‌پور، علی‌زاده، یعقوبی، پارسائی، عمادیان، منتظری، قیبری، سعادی، غارفیان، ملک‌ارائی، اوری‌مقدم، ناعی، زرگریان.

رونوشت این تلگراف به وزارت فرهنگ مخابره شد.

[حاشیه بالا]: نسخه یکم به وزارت فرهنگ ارجاع شده ضبط شود. ۱۳۳۰/۱۰/۵

[مهر]: ورود به دفتر ریاست وزرا

شماره: ۳۲۸۰۶۹، به تاریخ: ۱۳۳۰/۱۰/۵

درباره این دو تلگراف چند نکته درخور توجه است که علاوه بر تداوم تکاپوهای نیروهای مذهبی برای بازپس‌گیری مدرسه در سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۳۰، بیانگر نقش آفرینی برخی شخصیت‌های مشترک مانند آقایان: عظیمی، حسینی، صدوقی و... در هر دو تلگراف، به‌ویژه نقش پیشگام و احتمالاً جایگاه محوری حاج سید محمد عظیمی ساروی در این فعالیت‌هاست. به نظر می‌رسد عظیمی ساروی از عناصر انقلابی

طرفدار فدائیان اسلام در ساری بود و چه بسا در تحرکات، فراخوان‌ها، جمع کردن امضای تلگراف‌ها و شاید در دعوت نواب به ساری نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. کما این که حضور کم‌رنگ علما - که با به کار بردن پیشوند متواضعان الاحقر قبل از نام و نام خانوادگی مشخص شده - به عنوان نماینده عناصر و نیروهای حوزوی در این تکاپوها، قابل تامل است.

### نتیجه

نتیجه‌ای که از بررسی این تلگراف‌ها می‌توان به عنوان شواهد و قرائن مطابقت مدرسه سلیمان‌خان موقوفه طلاب علوم دینی با مدرسه دخترانه ایران‌دخت تحت تصرف اداره فرهنگ ساری به دست داد، این است که مدرسه وقف طلاب بود و به عنوان دبستان و دبیرستان دوشیزگان مورد استفاده قرار می‌گرفت. نکته دوم این که مدرسه در جوار مسجدی واقع شده بود که به احتمال زیاد محل سخنرانی‌های نواب برای تحریک اهالی و نمازگزاران بود. در ضمن رفت و آمد دختران بی‌حجاب دانش‌آموز دبیرستانی از مقابل مسجد برای نمازگزاران و دیگران نارضایتی ایجاد می‌کرد، همین امر در تحریک افکار عمومی نیروهای مذهبی برای تهیه و مخبره این تلگراف‌ها تأثیرگذار بود.

به نظر می‌رسد نیروهای طرفدار فدائیان و نواب صفوی چنان موقعیتی داشتند که در جریان رسیدگی‌های قضایی پرونده ورود غیرقانونی نواب به مدرسه دخترانه، درصدد برآمدند با مخبره چنین تلگراف‌هایی و ادعای تصرفی بودن مدرسه، ذهن و نگاه دست‌اندرکاران دادگاه را به مشروعیت اقدام نواب صفوی جلب کنند. در تلگراف با کلماتی تهدیدآمیز، درخواست اقدام فوری برای تخلیه مدرسه دینی شده و خاطر نشان کردند که در گذشته نیز اقداماتی (اجتماع) برای این منظور به عمل آمده است که اشاره‌ای به فعالیت‌های نواب و یارانش نیز می‌تواند باشد. سرانجام این که مخبره تلگراف خطاب به آیت‌الله کاشانی با پیشینه حمایت کاشانی از نواب برای رهایی از زندان در آغاز همین سال، می‌تواند این پیام را نیز داشته باشد که آیت‌الله با اطلاعی که پیش از این از ماجرا داشت، می‌توانست در پی‌گیری و کمک برای بازپس‌گیری مدرسه جدیت به خرج دهد. در ضمن معاون نخست‌وزیر در پاسخ نامه‌ای که پسر آیت‌الله کاشانی برای دفتر نخست‌وزیری ارسال کرد، در فاصله کمتر از پنج روز بعد از دریافت تلگراف، تأکید

کرد: «در این باب دستور رسیدگی و اقدام به وزارت فرهنگ داده شد». نکته پایانی این که به مدت یک دهه از سال ۱۳۲۰ الی ۱۳۳۰ برای بازپس‌گیری مدرسه تلاش و پی‌گیری شد، اما سرنوشت این تکاپوها نامعلوم است و طبق اسناد موجود مشخص نشده که بالاخره مدرسه سلیمان‌خان به حوزه واگذار شد یا خیر؟ بدین ترتیب شاید بتوان با ارائه این نشانه‌ها و قرائن، این ادعا را مطرح کرد که بعد از اقدامات ناکام نواب و یارانش برای بازپس‌گیری مدرسه طلاب علوم دینی از اداره فرهنگ ساری که با هجوم به مدرسه و ضرب و شتم سرایدار و حتی درگیری با ماموران انتظامی همراه بود، نیروهای مذهبی بومی در ساری نسبت به استرداد مدرسه به تلاش‌های چندین‌ساله خویش ادامه دادند و در این راستا حتی به مقامات مرکز نیز متوسل شدند که البته نتیجه این تکاپوها تا به دست آمدن اسناد نویافته در ابهام باقی خواهد ماند.

### کتاب‌نامه

- ۱- امینی، داوود (۱۳۸۱)، جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲- امینی، داوود (۱۳۷۶)، «اسنادی از فدائیان اسلام و نواب صفوی (۳): زندان قصر ۱۳۳۱-۱۳۳۰»، فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، س ۶، پاییز و زمستان، ش ۲۴-۲۳.
- ۳- حسینی، مهدی (۱۳۷۹)، خاطرات محمد مهدی عبدخدایی: مروری بر تاریخچه فدائیان اسلام، تدوین مهدی حسینی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۴- خسروشاهی، سید هادی (۱۳۷۵)، فدائیان اسلام: تاریخ، عملکرد، اندیشه، تهران: اطلاعات.
- ۵- ربانی خلخالی، علی (بی‌تا)، شهدای روحانیت شیعه در یک‌صد سال اخیر، تهران: بی‌نا.
- ۶- رهنما، علی (۱۳۸۴)، نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، تهران: گام نو.
- ۷- بهرامی، روح‌الله (۱۳۹۱)، فدائیان اسلام: اسنادی از مبارزات جمعیت فدائیان اسلام (۱۳۲۶-۱۳۳۹)، تهیه و تنظیم مرکز پژوهش، سنجش و اسناد ریاست جمهوری، تهران: جمهور.
- ۸- عراقی، مهدی (۱۳۷۰)، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، گردآوری محمود مقدسی و مسعود دهشور و حمیدرضا شیرازی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۹- واحدی، سید محمد (۱۳۷۵)، خاطرات یا تاریخ پیدایش فدائیان اسلام از شهید سید مجتبی نواب صفوی، تهران: اطلاعات.

## بررسی علل تیرگی روابط مازیاربن کارن و طاهریان

عباس زارعی مهرورز\*

### چکیده

طبرستان در آغاز سده سوم هجری/ نهم میلادی از ولایاتی بود که به نسبت سایر سرزمین‌های نیمه‌مستقل یا مستقل ایران مانند خراسان یا سیستان، احساسات استقلال‌طلبی از خلافت عباسی در آن شدیدتر بود. به همین دلیل خلافت به آن نگاه ویژه داشت. از سوی دیگر به دلیل هم‌مرز بودن ولایت طبرستان و خراسان، حاکمان خراسان مدعی حکومت آن بودند. این موضوع سبب ایجاد نزاع سیاسی و نظامی در طبرستان گردید. موضع خلافت در این باره و حمایتش از هر یک از دو طرف، در ضعف یا برتری موقعیت آنان بسیار تعیین‌کننده بود. در این دوره مازیار پسر کارن در طبرستان حکومتی موروثی داشت، گرچه به تأیید خلافت نیز رسیده بود، اما چندان دوامی نداشت، زیرا این حکومت محلی مورد حملهٔ خاندان طاهری در خراسان قرار گرفت.

نگارنده در این پژوهش می‌کوشد علاوه بر تبیین چگونگی به قدرت رسیدن مازیار در طبرستان، به روابط او با طاهریان و خلافت عباسی بپردازد و بدین پرسش پاسخ دهد که چرا روابط او با خاندان طاهری به تیرگی گرایید و نقش‌آفرینی خلافت عباسی در این میان چگونه بود و چه تأثیری بر این روابط داشت.

**کلید واژه‌ها:** مازیار پسر کارن، طاهریان، طبرستان، خلافت عباسی

---

\* دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی، استادیار دانشگاه بوعلی سینا.

## بررسی و نقد منابع و مآخذ

باید اذعان کرد که منابع تاریخی دربارهٔ مازیار و طاهریان در اواخر سدهٔ سوم/نهم به بعد و با توجه به سمت و سوی تبلیغات خلافت عباسی نگاشته شده‌اند. این امر بر چگونگی این روایات تأثیر بسیار گذاشته است. البته وظیفهٔ مورخ است که این روایات را از تبلیغات پیراسته و با نگاهی تاریخی، آن را بازسازی کرده، به واقعیت تاریخی نزدیک سازد.

برخی منابع تاریخی به روابط مازیار و طاهریان و علل تیرگی روابط آن‌ها پرداخته‌اند، اما آشکارا علیه مازیار موضع گرفته و او را در ردیف دشمنان خلافت عباسی نشان داده‌اند. از سوی دیگر، همهٔ منابع به طاهریان نگاهی مثبت و مؤید خلافت دارند؛ اما نقش طاهریان را در دشمنی با مازیار همراه با خلافت نشان داده‌اند. ضمناً منابع فقط به شیوهٔ دستیابی مازیار به قدرت و دورهٔ پایانی حکومت او و تا حدودی روابطش با طاهریان پرداخته‌اند. بنابر این از چند سال شیوهٔ حکومت او سخنی نیاورده‌اند. البته این امر دربارهٔ بسیاری دیگر از وقایع و افراد تاریخی نیز صادق است، مانند نگاه منابع به جنبش و شخصیت بابک و مزدک (خلعتبری و زارعی مهرورز، ۱۳۸۳: ۱۰-۱). شاید بتوان گفت منابع در این باره متأثر از تبلیغات خلافت عباسی بوده‌اند. به هر حال، مهم‌ترین منابع در این باره عبارتند از تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، مروج الذهب ابوالحسن مسعودی و منبع متأخر، اما بسیار با ارزش تاریخ طبرستان ابن اسفندیار.

## مقدمه

برای درک روابط طاهریان و مازیار در طبرستان، نخست لازم است وضعیت و ساختار قدرت طاهریان، هم در خراسان و هم در دربار خلافت عباسی، تحلیل شود. در این صورت، ماهیت روابط میان خاندان‌های گوناگون بهتر آشکار می‌شود. خراسان نقطهٔ آغاز حرکت عنصر ایرانی در حمایت از مأمون برای کسب کامل قدرت در بغداد بود. پس از تثبیت قدرت مأمون، عنصر ایرانی سال‌ها پس از خلع برمکیان از وزارت، دوباره در قدرت سهیم شد، اما نه در شمایل دیوان‌سالاری، بلکه در قالب نظامی و

حکومت‌داری. به عبارت دیگر، هرچند که برمکیان بر جنبه‌های ایرانی و گسترش آن تأکید داشتند، طاهریان از آن پرهیز داشتند. طاهریان بر خراسان - که بخش وسیعی از قلمرو شرقی خلافت را تشکیل می‌داد - فرمان‌روایی داشتند. آنان از دوستان خلافت به شمار می‌آمدند؛ بنابراین فعالیت‌های مخالفان عباسیان را در سرزمین‌های تحت نفوذ و حتی دورتر سرکوب می‌کردند یا بر آن‌ها نظارت داشتند. طبرستان در آغاز سده سوم هجری / نهم میلادی، از ولایات ایرانی نیمه‌مستقل محسوب می‌شد؛ اما بر سر این استقلال نیم‌بند، میان چند خاندان ایرانی و عرب رقابتی شدید وجود داشت. طبرستان از ولایاتی بود که به نسبت دیگر سرزمین‌های نیمه‌مستقل یا مستقل ایران، مانند خراسان یا سیستان، احساسات استقلال‌طلبی از خلافت عباسی در آن شدیدتر بود. به همین دلیل خلافت به آن نگاه ویژه داشت. از سوی دیگر، به دلیل هم‌مرز بودن ولایت طبرستان و خراسان، حاکمان خراسان مدعی حکومت آن بودند. این موضوع سبب ایجاد نزاع سیاسی و نظامی در طبرستان شد (Daniel, ۲۰۱۴).

طاهریان به دلیل در دست داشتن سپاه فراوان ایرانی و بُعد مسافت، خلافت را همواره در هراس از خود نگاه داشته بودند. به روایت طبری، مأمون به هنگام مرگ، به برادر و جانشینش معتصم (۲۱۸-۲۲۷ / ۸۴۲-۸۳۳) وصیت کرد عبدالله بن طاهر را به کارش واگذارد و تحریکش نکند. او هم‌چنین در تأیید جانب‌داری خود از آنان، تلاش طاهرین حسین را در راه خلافت به معتصم یادآوری کرد (طبری، ۱۳۵۴: ۵۷۷۴). شعبه دیگر خاندان طاهری در دربار خلافت، از نزدیک رفتار خلیفه و رقیبان را نسبت به خود زیر نظر داشت. از این شعبه اسحاق بن ابراهیم طاهری (م ۲۳۵ / ۸۴۹-۸۵۰) ریاست شرطه بغداد (رئیس پلیس کنونی) را بر عهده داشت. این قدرت توأمان باعث تأثیرگذاری دوگانه آنان بر دستگاه خلافت شده بود.

در نیمه دوم سده دوم / هشتم میلادی، در دربار خلافت عباسی سه عنصر ایرانی، عرب و ترک وجود داشتند که بر هر کدام رهبرانی از قوم و تبار خودشان فرمان می‌راندند. نفوذ ایرانیان پس از قتل محمد امین بر دست طاهرین حسین بسیار افزون گشته بود. طاهریان بر قدرت‌گیری خاندان‌های ایرانی دیگر بسیار رشک می‌ورزیدند و آن را بر خلاف مصالح قدرت خاندان خود می‌دانستند. از این رو ورود افشین و

سپاهیان‌ش به دربار خلافت طبعاً بیش از همه، حساسیت طاهریان را برانگیخت. به‌ویژه آن که او فرمانده‌ای با تجربه و در عین حال محتاط بود. ضمناً آنان خاندان افشین را از رعایای سابق خود به‌شمار می‌آوردند.

در این میان ترکان تازه‌کارتر بودند و به امور دیوانی آشنایی نداشتند. ترکان نخست به صورت غلامان به دربار رخنه کردند و سپس معتصم از آنان سپاهی تشکیل داد. جنگ‌های این سپاه، با رهبری ایتاخ و بغای بزرگ ضد بابک را می‌توان از نخستین جنگ‌های این سپاه تازه‌بنیان دانست. عربان نیز در داخل دربار، سپاه و دیوان مشاغلی در دست داشتند، بی‌گمان بانفوذترین آنان را می‌توان ابو عبدالله احمد بن ابی دؤاد دانست. ابی دؤاد بر معتصم نفوذ بسیار داشت و بعید نیست که طاهریان بخشی از نفوذ خود را در دربار از طریق او به دست آورده باشند.

نگارنده در این مقاله در پی آن است که دریابد چرا و از چه زمانی میان طاهریان و خاندان مازیار اختلاف پدید آمد و دلایل این اختلاف چه بود. فرضیه این مقاله بر این استوار است که مازیار قصد تشکیل حکومتی محلی، با تأیید خلافت داشته است، اما در این راه با مخالفت طاهریان و در نهایت خلافت روبه‌رو شد.

### تاریخ سیاسی روابط اسپهبد مازیار و طاهریان

پس از مرگ کارن پسر ونداد هرمز، از اسپهبدان طبرستان، پسرش مازیار (یا محمد)، به واسطه طمع عمومیش نتوانست به حق قانونی خود برسد. به ناچار برای دستیابی به قدرت، نزد مأمون رفت و اجازه حکومت دو شهر طبرستان را از او گرفت. بلافاصله پس از ورود به طبرستان، عمومیش را کشت (یعقوبی، ۱۳۶۱: ۵۰۲/۲) و به خود لقب «گیل گیلان، اسپهبد اسپهبدان، پدشخوار گرشاه<sup>۱</sup>» داد (طبری، ۱۹۸۸: ۲۵۹/۵؛ یعقوبی، ۱۳۵۶: ۵۲). وی با این کار آشکارا استقلال را از طاهریان رسمیت داد و آنان را به جنگ طلبید. در سال ۲۱۰/۸۲۵-۸۲۶ نیز با شاپور پسر شروین، که بر جای برادرش شهریار نشسته بود، جنگید و او را کشت (طبری، ۱۹۸۸: ۱۷۴). از سال‌های میانی حکومت مازیار تا هنگامی که سپاهیان طاهری به جنگ او آمدند، اطلاعی در دست

۱. شاید به معنی شاه کوه‌هایی که در آن خورشید طلوع می‌کند (فرای، ۱۳۵۸: ۱۳۳).



نیست؛ اما او دست کم، هفت سال بر تمام طبرستان فرمان راند (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۲۱). قدرت گیری مازیار بدون توجه به طاهریان در همسایگی طبرستان، انجام گرفت. او می خواست نفوذ طاهریان را در طبرستان، به طور کامل از میان بردارد (فرای، ۱۳۵۸: ۸۸). این موضوعی نبود که آنان به راحتی بپذیرند؛ پس علیه مازیار لشکر کشیدند. رهبری سپاهیان طاهری بر عهده حسن بن حسین - عموی عبدالله بن طاهر- و حیان بن جبلة بود. از جانب معتصم هم محمد بن ابراهیم - برادر اسحاق طاهری -، حسن بن کارن طبری، منصور بن حسن هار، فرمانروای دناوند (دماوند) و ابوالساج دیواد برای کمک به طاهریان به آن جا گسیل شدند.

مازیار برای مقابله با آنان به ایجاد استحکامات پرداخت، از برخی مردم گروگان گرفت؛ عربان را به زندان افکند و سرداران را به مواضع مختلف طبرستان گسیل کرد. برادرش کوهیار دیوار طمیس نزدیک گرگان و سردارش سرخاستان دیوار آمل را ویران کردند. در منابع از قتل و به زندان افکندن مسلمانان به دستور او خبر داده اند؛ اما این امر با مسلمان شدن او بر دست مأمون و نیز گسترش اسلام در طبرستان ناهمخوانی دارد و به نظر می رسد از اتهامات طاهریان باشد (مقایسه شود با صدیقی، ۱۳۷۲: ۸۲؛ مینوی، ۱۳۱۲: ۲۲).

سرداران طاهری پیش از هر چیز با وعده و تطمیع میان سرداران مازیار تفرقه افکندند؛ اما از سوی دیگر در اردوی مازیار اوضاع بر وفق مراد او پیش نرفت؛ زیرا میان یارانش هم دلی وجود نداشت. گروهی از یاران سرخاستان از حسن بن حسین طاهری امان خواستند و طمیس را تسلیم کردند. سرخاستان نیز به ناچار گریخت؛ اما در میان راه سپاهیان طاهری او را دست گیر کردند و کشتند. کارن پسر شهریار هم تسلیم شد و برای اثبات حسن نیت خود، برادر مازیار، عبدالله و سردارانش را به نیرنگ فریفت و نزد سردار طاهری، حیان بن جبلة فرستاد. برادر دیگر مازیار، حسن هم با دیدن این شکست های پی در پی، تسلیم شد. برادر مازیار، کوهیار که از او کینه در دل داشت، در آرزوی تصاحب کوهستان و دارایی برادرش، تسلیم حسن بن حسین طاهری شد و مازیار را نیز با نیرنگ فریفت و تسلیم او کرد. سرانجام آن که کوهیار نتوانست در پی این خیانت به برادر، به آرزوهای بلند پروازانه اش دست یابد. او اندکی بعد، گویا به دست

هواداران مازیار، کشته شد. البته آشکار است که آرزوی او بسیار ساده‌اندیشانه بود و طاهریان که با برادر او دشمن بودند، حاضر به بال و پر دادن به او نیز نبودند. در نبرد دیگر، دری، سردار شجاع مازیار پس از پیکاری سخت دست گیر و با شکنجه کشته شد. نبرد دری را باید آخرین مقاومت مازیار در برابر لشکریان طاهری - که خلافت را نیز با خود همراه کرده بودند- دانست. همین اختلافات خانوادگی عامل مهمی در شکست مازیار بود. اما خاندان مازیار کاملاً برنیفتادند؛ طبری از شورش اهل حمص بر فضل بن کارن، برادر مازیار بر عامل خلیفه مستعین در سال ۲۵۰/۸۶۴ خبر داده است (طبری، ۱۹۸۸م: ۳۶۶/۵).

حسن بن حسین طاهری، مازیار را به سامرا، پایتخت کم‌دوام خلافت عباسی در دوره معتصم روانه کرد. سپس اسحاق بن ابراهیم طاهری، رئیس شرطه بغداد، مازیار را در دوشنبه ۵ ذی‌قعدة ۲۲۵/۶ سپتامبر ۸۴۰ تحویل گرفت و با او وارد شهر شد. او را با افشین که چند روز پیش از آن با دسیسه مشترک طاهریان و عربان درون دربار دست گیر شده بود، به باب‌العامة نزد معتصم بردند (همان: ۵/ ۲۶۱). چندی بعد معتصم در کاخ خود از مازیار نامه‌های افشین را سراغ گرفت، اما او این نامه‌نگاری را از اساس انکار کرد. پس به دستور معتصم و به فتوای فقیهان، او را چندان تازیانه زدند تا مرد (یعقوبی، ۱۳۶۱: ۲/۵۰۳؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۹۰؛ طبری، ۱۳۵۴: ۱۷۱-۵۸۹۱) و در کنار جسد بابک به دار آویختند (دینوری، ۱۹۶۰م: ۴۰۲). به گفته مسعودی شاید از روی کتاب اخبار بغداد، مازیار از معتصم خواست که در عوض مال بسیار او را نکشد؛ اما معتصم نپذیرفت (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۴۷۴).

### علل تیرگی روابط مازیار و طاهریان

به نظر می‌رسد که در تمام ماجرای شورش مازیار و تصمیم معتصم در کشتن او، طاهریان نقش برجسته‌ای داشتند. زیرا نتیجه لشکرکشی طاهریان به طبرستان و شکست مازیار، افزودن طبرستان به قلمروشان بود. طاهریان طبرستان را میان خاندان خود تقسیم کردند. کوهستان به بندار پسر موزه و طبرستان به حسن بن حسین رسید. محمد بن ابراهیم هم مأمور ضبط دارایی مازیار شد. بنابراین طاهریان به تدریج توانستند

هواداران مازیار و شورش‌های بی‌نظم و پراکنده را در طبرستان نابود سازند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۲۱).

مورخان و وقایع‌نگاران اسلامی برای سرپیچی مازیار دلایل گوناگونی ذکر کرده‌اند. یعقوبی غرور او را در شیوه نامه نوشتن به مأمون گزارش کرده (یعقوبی، ۱۳۶۱: ۵۰۳/۲؛ ۱۳۵۶: ۵۲)؛ اما این امر نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای در تیرگی روابط او با طاهریان و شورش علیه خلافت قلم داد شود. مستندترین روایت در این باره از طبری است. او می‌گوید: «مازیار با خاندان طاهر دشمنی داشت و خراج به نزد ایشان نمی‌فرستاد و چنان بود که وقتی مازیار خراج را به سوی معتصم می‌فرستاد و مال به همدان می‌رسید، یکی از جانب خلیفه مال‌ها را به یار (فرستاده) عبدالله بن طاهر می‌داد که به خراسان بازفرستد. مازیار با خاندان طاهری دشمنی کرد تا کارشان به سختی کشید» (طبری، ۱۹۸۸م: ۲۴۸/۵).

اگر این را به عنوان دلیل اصلی اختلاف میان مازیار و خاندان طاهری بدانیم، از یک سو به دلیل علاقه مازیار در پیوند بی‌واسطه با خلافت بود (Bosworth, ۲۰۱۴: ۱۸۶)؛ از سوی دیگر نشان‌گر اهمیت عامل اقتصادی و مالیات، به عنوان چالش اصلی دو قدرت مستقر در خراسان و طبرستان بود. شاید واگذاری طبرستان و رویان از جانب مأمون، نخست به مازیار در ۲۰۱/۸۱۶ (طبری، ۱۹۸۸: ۱۳۹/۵). سپس به عبدالله بن طاهر در ۲۱۲/۸۲۷ (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۲۰۶) در ایجاد شکاف و کشمکش میان آنان مؤثر بود. هم‌چنین، ابهام خلافت در بیان این که مناطق مورد نظر مالیات را به بغداد ارسال کنند یا به خراسان، عاملی عمده در ایجاد اختلاف میان طاهریان و مازیار بود. جالب این‌جاست که شورش مازیار بعدها در دوره خلافت معتصم رخ داد. این موضوع مؤید این مطلب است که شاید طاهریان خواستار نظارت فراقانونی بر طبرستان بودند، اما مازیار از این کار سرباز زد و منجر به کشمکش خونین آنان شد. اما این که معتصم از حق دریافت مالیات طبرستان می‌گذشت و کسی از جانب خلیفه به همدان، در عراق عجم می‌آمد و آن را تمام و کمال به سوی طاهریان در خراسان می‌فرستاد، نشان‌گر احتیاط و شاید واهمه خلافت از طاهریان بود؛ زیرا یک شعبه از این خاندان در دربار حضور داشتند و

مانع تضعیف موقعیت آن بودند. ضمناً به گمان خلافت، قدرت طاهریان در خراسان از مازیار در طبرستان بیشتر بود. از این رو چنین رفتاری از جانب خلافت طبیعی می‌نمود.

اسپهبدان مازندان و به‌ویژه خاندان مازیار بن کارن، بیش از طاهریان دل در زنده کردن آرمان‌های ایرانی داشتند. ازین رو، در رقابت با دیگر دربارها و به‌ویژه طاهریان، به شکوه و تجمل توجه کردند. یکی از راه‌های تجمل نیز جذب دانشمندان و نویسندگان بود. در تأیید این ادعا با وجود کاستی داده‌ها می‌توان به روایت ابن‌ندیم دربارهٔ حضور وجود دانشمند مشهوری هم‌چون ابوالحسن علی بن سهل طبری، کاتب مازیار و نگارندهٔ فردوس‌الحکمه و تحفه‌الملوک اشاره کرد (ابن‌ندیم، ۱۳۴۶: ۵۲۷).

حتی شاید همین موضوع نیز موجب تشدید دشمنی این دو خاندان شده باشد. در تحلیلی متفاوت، باسورث معتقد است که طاهریان از آن رو به جنوب دریای مازندران توجه کردند که گمان می‌کردند در آن‌جا آیین زرتشت و گرایش به ایران باستان هنوز قوی است؛ علاوه بر آن، مذهب زیدی تشیع نیز نفوذ کرده بود. همهٔ این عوامل به گسترش مذهب سنت که مورد حمایت طاهریان و خلافت بود، ضربه وارد می‌ساخت.

در تمام دورهٔ حکومت عبدالله نیز پیروی او از سنت و خلافت آشکارا دیده می‌شود (Bosworth, ۲۰۱۴: ۱۸۶). به گمان صدیقی، مازیار بر آیین زرتشت بود (صدیقی، ۱۳۷۲: ۲۶۱؛ مقایسه شود با مشکور، ۱۳۷۲: ۳۸۳). بغدادی می‌گوید که سرخ‌پرچمان در کوهستان‌های طبرستان و مسلمانان در کوهپایه‌ها می‌زیستند (بغدادی، ۱۹۱۰: ۲۵۱). اما کرون بین این روایت و اهداف مازیار رابطه‌ای قائل نیست؛ زیرا اهداف او به هیچ وجه ایدئولوژیک نبودند (Crone, ۲۰۱۳: ۸۱). اما نگارنده معتقد است که عامل دین در رویارویی مازیار و طاهریان در موقعیتی به مراتب کم‌اهمیت‌تر از عوامل سیاسی و اقتصادی قرار داشت؛ به همین دلیل می‌توان گفت که میان او، بابک و افشین رابطهٔ سیاسی یا ایدئولوژیک برقرار نبود. به نظر نگارنده تشویق به زنده کردن دین سپید در نامهٔ منسوب به برادر افشین برای کوهیار، برادر مازیار، نیز اتهامی برساخته از جانب طاهریان و خلافت بود (طبری، ۱۹۸۸م: ۲۶۴). البته در طبرستان، پس از مازیار، اسپهبد کارن بن شهریار باوندی اسلام پذیرفت و به قدرت رسید، اما با هجوم شیعیان زیدی

از سوی غرب دگرگونی عمده‌ای ایجاد شد (فرای، ۱۳۵۸: ۱۳۳). بنابراین در درازمدت طاهریان نتوانستند به هدف‌های بلندپروازانه خود دست یابند.

طبری علت دیگر شورش مازیار را تحریک از سوی افشین و نامه‌نگاری خاش، برادر افشین، با برادرش کوهیار و هم‌چنین، هم‌دستی با بابک دانسته است (طبری، ۱۹۸۸م: ۲۶۴). باسورث و یوسفی نیز تحریک مازیار از جانب افشین را پذیرفته‌اند (۳۰۳: ۲۰۱۱؛ ۵۹۰: ۲۰۱۴؛ Bosworth).

اما به نظر نگارنده، بعید است افشین چنین نیتی کرده باشد؛ زیرا موقعیت او در دربار خلافت، به دلیل شکست و دست‌گیری بابک بسی افزون شده بود و حتی عزم احتمالی و شاید از روی نیرنگِ معتصم را در برکناری طاهریان از خراسان، از زبان خود او شنیده بود (طبری، ۱۹۸۸م: ۲۴۸/۵)؛ بنابراین برای پیشرفت خود و خاندانش نیازی به این اعمال نداشت (خلعتبری و زارعی مهرورز، ۱۳۸۳: ۷۱-۸۴، ۱۲۸-۱۲۱). از سوی دیگر، پیش‌تر چند سپاه از جانب خلیفه، با فرماندهی از خاندان طاهری شعبه بغداد، به جنگ با بابک گسیل شده و به سختی از او شکست خورده بودند؛ از جمله محمدبن حمید طوسی که در جنگ کشته شد؛ طاهربن ابراهیم، اسحاق بن ابراهیم نیز در سرکوب شورش‌های ایالت جبال توفیقی نیافت (۲۱۸ق/ ۸۳۳م) و مورد عتاب معتصم واقع شد (خلعتبری، زارعی مهرورز، ۱۳۸۳: ۱۲۶؛ ۳۴۷: ۱۹۷۲؛ Glubb). تضعیف موقعیت افشین و مازیار دسیسه‌ای حاسدانه از جانب طاهریان علیه این دو خاندان ایرانی بود، زیرا آنان با قدرت‌گیری مازیار در طبرستان و افشین در دربار خلافت، موقعیت سیاسی خود را به شدت در معرض تهدید یافتند. از این رو پیش‌دستی کردند و علیه مازیار و افشین دسیسه‌چیدند و در هر دو مورد پیروز شدند. مازیار و افشین به کوشش برای نابودی خلافت و بازگرداندن حکومت به ایرانیان و ارتباط با بابک متهم شدند (طبری، ۱۳۵۴: ۵۸۹؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۱؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۱۲). منشأ تمام این اتهامات، ادعاهای طاهریان درباره چند نامه افشین به مازیار بود (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۲۰)؛ گرچه مازیار بدان اعتراف نکرد (طبری، ۱۳۵۴: ۵۹۱۷؛ یعقوبی، ۱۳۶۱: ۵۰۳/۲). درباره ارتباط او با بابک نیز هیچ سند قطعی وجود ندارد (فرای، ۱۳۶۳: ۶۹/۴). جالب آن که دلیل دیگر مخالفت طاهریان با افشین، همانند مازیار، در عدم ارسال مالیات به سوی

خراسان بود (بلعمی، ۱۳۶۶: ۱۲۷۶). بررسی روایات کهن نشان می‌دهد که مازیار در جنگ در موضعی کاملاً دفاعی قرار گرفت؛ گرچه او از رویارویی با طاهریان هراسی نداشت و موقعیت جنگلی و کوهستانی طبرستان امکان مبارزه‌ای طولانی را به او می‌داد، اما در عمل، با نیرنگ اطرافیان، نتوانست از این امکان بالقوه استفاده مطلوب کند. علاوه بر این مازیار در طبرستان حکومتی اجدادی داشت که از جانب خلیفه نیز تأیید شده بود. رفتن مازیار به نزد مأمون در مرو، اسلام آوردن او و دریافت اجازه حکومت در طبرستان از جانب او (یعقوبی، ۱۳۶۱: ۵۸۲/۲؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۳۲۷/۶؛ Bosworth, ۲۰۰۹)؛ نشان‌گر کوشش او برای ایجاد سلسله‌ای محلی با تأیید خلافت است؛ بنابر این، شورش او منطقی به نظر نمی‌رسد. اما اطمینان او به تأیید خلافت اشتباه‌آمیز بود؛ زیرا خلافت در نبرد دو خاندان ایرانی، مصلحت را در هواداری از طاهریان می‌دید. سپاهیان که خلافت برای جنگ با مازیار گسیل کرد، زیر نظر طاهریان عمل می‌کردند. به عنوان نمونه، حتی فرماندهی سپاه اعزامی معتصم را محمدبن ابراهیم طاهری بر عهده داشت. در توجیه دشمنی عمیق میان مازیار و طاهریان، می‌توان احتمال داد که به دنبال بی‌اعتنایی مازیار به طاهریان و توجه او به کانون اصلی قدرت در بغداد، طاهریان از شیوه حکومت او ناخشنود شده و در صدد سلطه مستقیم بر طبرستان برآمدند. طاهریان در این راه، با تبلیغات وسیعی که در دربار خلافت به راه انداختند، کار مازیار را بزرگ جلوه دادند و هم‌زمان اتهاماتی بر او و افشین وارد آوردند. بدین ترتیب، علاوه بر مازیار، افشین هم قربانی زیاده‌خواهی طاهریان و مصلحت‌اندیشی عباسیان شد.

### نتیجه

خاندان طاهری با تشکیل نخستین حکومت نیمه‌مستقل ایرانی، راه را برای دیگر مدعیان حکومت در ایران هموار کردند؛ به‌ویژه آن که با گذشت روزگار از نیروی خلافت کاسته شد. اما به طور کلی آنان مطیع خلافت بودند و جانب آن را رعایت می‌کردند. اما آنان برای نگه‌داری قدرت، از هیچ کوششی فروگذار نکردند و در کنار همکاری در دو جنبه متفاوت با خلافت، از این موقعیت خود علیه خاندان‌های دیگر ایرانی استفاده کردند. طاهریان با استفاده از نیروی نظامی و گاه با دسیسه، رقیبان را از

میدان به در کردند. به احتمال قوی، مخالفت طاهریان با مازیار به دلیل هم‌جواری طبرستان با خراسان و میل به فتح آن سرزمین بود. از اقدامات طاهریان می‌توان نتیجه گرفت که آنان در حفظ قدرت بسیار عمل‌گرا و بی‌رحم بودند و در این باره به هیچ‌وجه به یکسانی فرهنگ و زبان و به اصطلاح امروزی، ملیت توجه نداشتند. به عبارت بهتر آنان فرزند زمانه خود بودند و این سیاست را به دلیل مجاورت و مشاوره با خلافت عباسی به نیکی آموخته بودند. مشاهده کارکرد طاهریان در هر دو شعبه، نشان‌دهنده گسترش روزافزون قدرت آنان، به بهای نابودی دیگر خاندان‌های ایرانی است. این اقدامات از یک سو طاهریان را به خلافت نزدیک‌تر می‌ساخت و از سوی دیگر، از آرمان‌های ایرانی و محبوبیت‌شان در نزد مردمان دیگر نواحی جز خراسان می‌کاست؛ زیرا مردمان ایران آنان را بیش‌تر به عنوان عامل و یار خلیفه می‌دیدند. آنان گرچه توانستند در نیمه نخست سده سوم / نهم به خواسته‌های خود دست یابند، اما در گام پایانی دولت خود در خراسان، اسیر قدرت نوظهور صفاریان شدند که در سیاست عکس آنان عمل کرد و به دلیل دوری قلمرو، طاهریان از همان آغاز تکوین نتوانستند مانع گسترش قدرتش‌ان شوند.

خلافت عباسی در تقابل میان مازیار و طاهریان، جانب حکومت خراسان را گرفت. آنان می‌دانستند اگر به جای اختلاف، میان سلسله‌های ایرانی هم‌آهنگی ایجاد می‌شد، نفوذ خلافت در سرزمین‌های ایرانی کم‌رنگ یا حتی از میان می‌رفت. پس می‌توان گفت سود خلافت در عدم رشد سلسله‌های دیگر ایرانی، مانند خاندان مازیار و جانب‌داری از طاهریان، به دلیل حمایت همه‌جانبه‌شان از خلافت، نهفته بود. کاری که طاهریان انجام دادند، بهره‌برداری از بدبینی خلافت علیه این خاندان‌های ایرانی به سود خود بود. آنان در این باره توانستند به بهترین شیوه عمل کنند. شاید بتوان گفت که خلافت در سرکوب خاندان مازیار، تحت تأثیر شعبه بغداد طاهریان و تبلیغات پردامنه آنان قرار داشت. شخصیت بدبین معتصم نسبت به عنصر ایرانی، بر خلاف برادرش مأمون به این تبلیغات دامن می‌زد. از سوی دیگر، اعتمادی که خلافت به طاهریان داشت، به هیچ‌وجه قابل مقایسه با دیگر خاندان‌های ایرانی مانند خاندان مازیار و افشین نبود و اصولاً به آنان با دیده شک می‌نگریست. اگر خلافت از طاهریان در لشکرکشی

علیه مازیار حمایت نمی‌کرد، بعید نبود که در برابر او و موقعیت جنگلی طبرستان شکستی دیگر تجربه کنند یا وارد جنگی فرسایشی شوند؛ کاری که طاهریان به هیچ وجه علاقه‌ای بدان نداشتند. مازیار بر این گمان بود که با تکیه بر تفاوت فرهنگی میان طبرستان و خراسان و ایجاد نارضایتی و حس نفرت از زیاده‌خواهی سیاسی و اقتصادی طاهریان، می‌تواند جنبشی طولانی علیه طاهریان در طبرستان ایجاد نماید. اما طاهریان در مقابله با او عمدتاً به جنگ نامتعارف روی آوردند؛ یعنی نزدیکان و پیروانش را با تطمیع و تهدید به جانب خود کشاندند. در نهایت با کمک سپاهیان خلیفه، او را شکست دادند. البته در درازمدت و به‌ویژه با هجوم شیعیان زیدی از سوی غرب، هیچ‌کدام از طاهریان و خلافت، نتوانستند به هدف‌های بلندپروازانه خود در طبرستان دست یابند.

### کتاب‌نامه فارسی

- ۱- ابن‌اثیر، عزالدین علی بن حسین (۱۹۶۷-۱۹۶۵)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۶، بیروت: بی‌نا.
- ۲- ابن‌اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمد بن حسین (۱۳۲۰)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کلاله خاور.
- ۳- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷)، *سنی ملوک الارض الانبیا (تاریخ پیامبران و شاهان)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ۴- بغدادی، عبدالقاهر (۱۹۱۰)، *الفرق بین الفرق*، صححه م. بدر، قاهره: بی‌نا.
- ۵- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی (۱۳۶۴)، *فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: سروش.
- ۶- بلعمی، ابوعلی (۱۳۶۶)، *تاریخ‌نامه طبری*، ج ۲، تصحیح محمد روشن، ج ۲، تهران: نشر نو.
- ۷- خلعتبری، اللهیار و عباس زارعی مهرورز (۱۳۸۳)، *جنبش بابک*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ۸- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۹۶۰)، *الأخبار الطوال*، صححه عبدالمنعم عامر، قاهره: مؤسسه احیاء کتب العربیه.
- ۹- صدیقی، غلام‌حسین (۱۳۷۲)، *جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*، تهران: پاژنگ.
- ۱۰- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (۱۹۸۸)، *تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ طبری)*، ج ۵، بیروت: دارالکتب العلمیه.



- ۱۱- فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۵۸)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- ۱۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (تاریخ ایران کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، زین الأخبار (تاریخ گردیزی)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- ۱۴- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۵- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۲)، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمه کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۱۶- مینوی، مجتبی (۱۳۱۲)، مازیار، تهران: بی‌نا.
- ۱۷- الندیم، محمدبن اسحاق (۱۳۴۶)، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: چاپ‌خانه بازرگانی.
- ۱۸- یعقوبی (ابن واضح)، احمد ابن ابی یعقوب (۱۳۵۶)، البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.

### کتاب‌نامه غیر فارسی

- 1- Bosworth, C. E. (2014), "Abdallah B. Taher", *Encyclopædia Iranica*. I/2 p. 186-187; an updated version is available online at
- 2- <http://www.iranicaonline.org/articles/abdallah-b-taher-governor> (1393).
- 3- \_\_\_\_\_ "Afsin", *Encyclopædia Iranica*. I/6, pp. 589-591; an updated version is available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/afsin-princely-title> (1393).
- 4- \_\_\_\_\_ (2009), "Ma'mun", *Encyclopædia Iranica*. <http://www.iranicaonline.org/articles/mamun-abul-abbas-abd-allah> (1393).
- 5- Crone, Patricia (2013), *The nativist prophets of early Islamic Iran, rural revolt and local Zoroastrianism*, New York: Cambridge University press.
- 6- Daniel, Elton L. (2014), "taherids", *Encyclopædia Iranica*. <http://www.iranicaonline.org/articles/taherid-dynasty> (1393).
- 7- Glubb, Sir John (1972), *The empire of the Arabs*, London: Hodder and Stoughton.
- 8- Yusofi, Gholam Hossein (2011), "Babak Korrami", *Encyclopædia Iranica*. <http://www.iranicaonline.org/articles/babak-korrami> (1393).



## از مکتب تا مدرسه نگاهی به نخستین آموزشگاه‌های بابل و تلاش گران آن در روزگار قاجار

مهدی زمانی\*

### چکیده

دگرگونی در آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان و ایجاد مدارس نوین یکی از راه‌های گذر از عقب‌ماندگی‌های کشور بود که از سوی آگاهان و نخبگان پی‌گیری شد و کم و بیش در کشور و مازندران و بابل به سرانجام رسید. این پژوهش به چگونگی پیدایش مدارس نوین شهر بارفروش (بابل) و دگرگونی‌های پس از آن تا پایان روزگار قاجار (۱۳۰۴هـ.ش) می‌پردازد و تکاپوهای سه‌دهه‌ای از نخبگان پیش‌گام (بازرگانان، دیوان‌سالاران و عالمان و نیز برخی از معلمان) در این زمینه را آشکار می‌نماید. هم‌چنین کوشش شده است از اسناد، خاطرات مکتوب و دست‌نوشته‌ها که تصویر برخی از آن‌ها برای نخستین بار ارائه می‌شود، سود جسته و نگاه روشن‌تری در این زمینه به دست دهد.

**کلیدواژه‌ها:** بارفروش (بابل)، مازندران، فرهنگ، تعلیم و تربیت، مدارس نوین

## مقدمه

سامان‌دهی آموزش و دگرگونی در پرورش سنتی از آرمان‌های نخستین بسیاری از آگاهان و دردمندان کشور هم‌زمان با پیدایش جنبش مشروطه و سال‌های پرتب‌وتاب پس از آن بود. در شمال کشور و مازندران به ویژه در شهر بارفروش (بابل) بسیاری از بازرگانان و بخشی از مردم رفت‌وآمدها و پیوندهای اقتصادی و اجتماعی با سرزمین قفقاز و روسیه و مردم روس و مسلمان شهرهایی مانند بادکوبه و لنکران و تفلیس و آستاراخان داشتند. همان سرزمینی که تا یک سده پیش از آن بخشی از خاک ایران بود و با یورش‌ها و تجاوزهای روس‌ها از میهن جدا شد. همانند دیگر جای‌های ایران بازرگانان و اندیشه‌وران شهر بارفروش آرزو داشتند، مانند آن‌چه در این سرزمین‌ها دیده یا آگاهی‌یافته بودند، نظام آموزشی درخور و سودمندی برای فرزندان خود فراهم کنند. آنان به خوبی نادانی و دوری از سواد و دانش را مایهٔ عقب‌ماندگی و فقر و بیماری چیره بر ایران آن هنگام می‌دانستند.

این گروه اندک از دیوان‌سالاران و حاکمان وقت گرفته تا بازرگانان و نیز چند تن از روحانیان این شهر سرانجام توانستند پیش‌تاز بنیان‌گذاری دبستان‌های نوینی در این شهر شوند. باید یادآوری کرد که این شهر از روزگار صفوی به ویژه عصر قاجار مدارس علوم دینی داشت و مانند دیگر جای‌ها از آموزش‌های مکتب‌خانه‌ای بهره می‌جست. مکتب‌خانه‌ها با شیوه‌ها و سلیقه‌های گوناگون خود آموزش می‌دادند در آن جا بدون آموزش آسان حروف الفبا، خواندن و نوشتن قرآن، کمی صرف و نحو عربی و کمی حساب و سیاق و مانند آن را می‌آموختند. معلم در مکتب‌خانه ضمن اشتغال به تعلیم به کارهای تحریرات شرعی و استنساخ کتاب و دعانویسی و مانند آن نیز می‌پرداخت (راوندی، ۱۳۶۷: ۱۴). بر پایهٔ گزارشی از مکتب‌داران قدیمی شهر بارفروش، نام دو تن هنوز به یادگار مانده است و باسوادان قدیم از آن دو به نیکی یاد می‌کردند: شیخ محمدرضا شکری و شیخ‌رضا دشتی. این دو که به قدرت اداره و حسن تعلیم و تدریس مشهور بودند و مکان درس آن‌ها نیز در مدارس و مساجد قدیم شهر بود (سال‌نامه، ۱۳۴۴: ۲۰).

## اعظامیه (علامه)

اعظامیه نخستین دبستان بابل (۱۳۲۳هـ/ق / ۱۲۸۴هـ/ش - ۱۳۲۹هـ/ق / ۱۲۸۹هـ/ش): در بابل با تلاش سه دسته از اندک نخبگان بازرگانان، دیوانسالاران و عالمان این یکی دو سال پیش از پیروزی مشروطه در روزگار مظفرالدین شاه اولین دبستان در محله آستانه با نام اعظامیه (علامه) تأسیس شد. «اولین آموزشگاه بابل به استناد شماره ۲۲ تاریخ ۲۸ ذی‌قعدة سال ۱۳۲۴هـ/ق روزنامه جلال‌المتین سال ۱۳۲۳هـ/ق (۱۲۸۴هـ/ش) دبستان پسرانه‌ای به همت شاهزاده حسین قلی خان اعظام‌السلطنه [حاکم بارفروش] تأسیس شد. ناصر دیوان حاکم مازندران برای تهیه اثاثیه نقداً پنجاه تومان پرداخت و سردار مفخم لاریجانی نیز ماهانه بیست تومان متقبل شده است و آقای علامه [ملا محمدجان] که در تأسیس دبستان سهم بزرگی داشت با آن که خانه ملک خود را مجاناً در اختیار نوآموزان گذاشت متعهد شد که با شرکت ۳۴ نفر از اهالی خیر هر ماهه یک صد تومان کمبود درآمد را تأمین نماید و با این ترتیب دبستان مزبور با سه معلم، مدیر و دو خدمت‌گزار و ۴۱ نوآموز دائر شد» (مهجوری، ۱۳۴۵: ۲۳۴). نیما یوشیج این مدرسه را به نام مدرسه علامه یاد می‌کند و بلافاصله نام «اعظامی» را ذکر کرده است. اگر از سوی مصحح در یادداشت‌های پراکنده نیما اعظامیه، سهواً علامه خوانده نشده باشد (یوشیج، ۱۳۷۹: ۱۱۳).

گزارش دیگری از نخستین دبستان بابل بر پایه دست‌نوشته‌های فرزند یکی از تلاش‌گران و هم‌فکران آغازگر و شاگرد همین دبستان در دست است: «در اوایل سنه ۱۳۲۴هـ/ق / ۱۲۸۴هـ/ش به مساعدت فکری پدرم [آقا حسن بادکوبه‌ای] و معاضدت عملی شاهزاده اعظام‌السلطنه حکومت وقت، اولین مدرسه به طرز جدید کلاسیکی در بارفروش تأسیس و عده‌ای از اطفال بزرگان بلد و اغنیا و قسمتی از مساکین به این مدرسه داخل و مشغول تحصیل بوده‌ایم» (برزگر، ۱۳۰۷: دست‌نوشته، ۱۳). در این جا نگاهی کوتاه به زندگی دو تن از این آغازگران، حسن بادکوبه‌ای و محمدجان علامه می‌افکنیم:

آقا حسن بادکوبه‌ای از کوشندگان اثرگذار در این کار نوین بود، وی بازرگانی روشن‌فکر بود که «در قسمت آزادی ایرانیان و ایران از چنگان استبداد چه قبل از مشروطیت و [چه] بعد از آن قدم‌های جدی برمی‌داشت و خود یکی از اعضای جدی و مخفی آزادی‌خواهان دموکرات بارفروش به‌شمار می‌آمد» (همان: ۶). وی «در سال

۱۳۱۷ هـ قرائت خانه مظفری و اولین کتاب خانه بارفروش... را بنیان نهاد. مخبر روزنامه حبل‌المتین بود. در سال ۱۳۳۸ هـ ق پس از ۶۲ سال زندگی در گذشت و در هفت تن بابل به خاک سپرده شد» (همان: ۷). ملا محمدجان علامه خانه‌ای را در محله آستانه بابل در اختیار این دبستان قرارداد؛ در جریان مشروطیت نیز تنها روحانی شهر بود که با تلاش او نمایندگان مازندران از بابل برای اولین مجلس شورای ملی مشروطه برگزیده شدند.

دیگر کسانی که همراهی داشتند «بازرگانی بودند که به تجارت با روسیه تزاری اشتغال داشتند... حاج محمد تقی شاهرودی... میرزا عبدالغنی [و] معین‌التجار که به تأسیس دبستان اقدام کردند. از معلمان آن شیخ نورالدین و آقا شیخ‌علی اکبر بحری و صدرالمعالی و نجم‌الملک صاحب منصب مالیه بارفروش و سرپرستان آن از شیخ‌علی جناب یاد شده است» (سال‌نامه، ۱۳۴۴: ۲۰).

درباره امکانات و شیوه کار این دبستان، شاید نظر برخی از پژوهشگران درست می‌نماید که «در اعظامیه از میز و نیمکت خبری نبود، زیرا از یک طرف مدرسه‌ای که حیات آن به اعانه افراد خیر و فرهنگ دوست و شهریه شاگردانش وابسته بود، قدرت تهیه میز و نیمکت را نداشت... طبعاً دبستانی که در عصر مظفرالدین شاه پیش از فرمان مشروطیت در بارفروش سر برآورده بود از سازمان و آئین نامه منسجم و متشکلی برخوردار نبود» (همان: ۲۱؛ شکری، ۱۳۷۹: ۳۱۳). پس از چندین سال فعالیت شرایط منطقه و کشور همراه با درگیری‌هایی که پس از مشروطه پیش آمد، این مدرسه گویا موقتاً تعطیل شد و سپس با رونق کم‌تری تا سال ۱۳۲۹ هـ ق / ۱۲۸۹ هـ ش فعال بود. سرانجام این آموزشگاه مانند بسیاری از مدارس روزگار خود «در زمان حکومت محمدعلی میرزا مخلوع و انقلابات مشروطه مسدود شد» (برزگر، ۱۳۰۷: ۱۳).

## دبستان نوریه

دبستان نوریه (وطن) (۱۳۲۴ هـ ق / ۱۲۸۵ هـ ش - ۱۳۳۱ هـ ق / ۱۲۹۲ هـ ش): یکی دو سال پس از نخستین دبستان بابل اعظامیه، یکی از معلمان به دنبال اختلافی که با سرپرستان مدرسه پیدا کرد، مدرسه ملی به نام وطن (نوریه) را تأسیس کرد. این دبستان چهار کلاس بود و تا سال ۱۳۳۱ فعالیت داشت (شکری، ۱۳۷۹: ۶۷؛ سالنامه، ۱۳۴۴: ۲۳).

## مدرسهٔ بارفروش (ایران و روس)

مدرسهٔ بارفروش و (ایران و روس) (۱۳۳۱هـ.ق / ۱۲۹۱هـ.ش - ۱۳۳۵هـ.ق / ۱۲۹۵هـ.ش): این دبستان در سال ۱۳۳۱هـ.ق / ۱۲۹۱هـ.ش در محلهٔ مسجدجامع شهر آغاز به کار کرد. آقا حسن بادکوبه‌ای در این جا نیز از بنیان‌گذاران و مدیران بود. مدرسهٔ بارفروش که در آن زبان روسی هم تدریس می‌شد، با پشتیبانی مالی روسیه آغاز به کار کرد و ازسوی بانک استقراضی روس هزینه‌ای به آن می‌رسید. حتی دریاسالار نیکولای گانداگورین فرماندهٔ روس‌ها در دریای خزر هوادار برپایی آن بود. وی علاقه‌مند به ادامهٔ کار مدرسه بود و به آن کمک می‌کرد. چون دبستان‌های دیگر با نداشتن بودجه از تلاش باز ایستادند، دانش آموزان به این مدرسه روی آوردند. آقا حسن بادکوبه‌ای و معتمدان دیگر با سرپرستی و نظارت و کمک خود مانع از نفوذ سیاست خارجی شدند. آموزش زبان روسی به دست سیدحسین ملقب به معلم (بعدها به نام سیدحسن میرهاشمی) بود. [این دبستان تا سال ۱۳۳۵هـ.ق / ۱۲۹۵هـ.ش فعال بود]. گویا با این پشتیبانی مالی و آموزش زبان روسی به این مدرسه آن را ایران و روس می‌گفتند. جنگ جهانی اول و گرفتاری روس‌ها همراه با دگرگونی‌های انقلاب روسیه سرانجام موجب پایان کار آن شد (سالنامه، ۱۳۴۴: ۲۳).

در یکی از منابع از فعالیت مدرسه‌ای به نام مدرسهٔ روسی بارفروش تا سال ۱۳۰۶هـ.ش یاد شده است. یادآوری می‌شود که مدرسهٔ روسی بارفروش یکی از هفت مدرسهٔ روسی در کشور بود و در سال ۱۳۰۶هـ.ش ۲۱ دختر و ۴۱ پسر دانش‌آموز داشت (سلاحی و بسناس، ۱۳۸۲: ۲۱۲). اگر این همان مدرسهٔ یاد شده باشد با توجه به اسناد آموزش و پرورش بابل در آرشیو سازمان اسناد ملی (اسناد آموزش و پرورش بابل، پاکت ۶۸۱ الف، ش ۰۵۱۰۰۷) و منابع محلی دیگر آگاهی‌های کتاب تاریخ مدرسهٔ خارجی ایران که سال آغاز کار مدرسهٔ روسی بارفروش را ۱۳۰۶هـ.ش / ۱۹۲۵م آورده نادرست می‌نماید. اگر این نقل را بپذیریم شاید پس از توقف و یا با مدیریت جدید، مدرسهٔ ایران و روس با عنوان مدرسهٔ روسی بارفروش پدید آمده باشد. یکی دو عکس که تاریخ و موضوع آن به درستی برای نگارنده روشن نیست، از آن خبر می‌دهد

و پذیرفتنی می‌نماید (الهی و قلی‌پور و شکری، ۱۳۸۵: ۶۶). نگارنده سند دیگری از فعالیت دو مدرسه روسی در این شهر نیافته است.

### مدرسه اسلامی

مدرسه اسلامی (۱۳۳۲هـ.ق / ۱۲۹۳هـ.ش: به استناد شماره ۱۳ رمضان ۱۳۳۳هـ.ق روزنامه ستاره ایران، در شهر بارفروش از تاریخ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲هـ.ق دبستان پسرانه پنج کلاسه دیگری به مدیریت میرزا حبیب‌الله‌خان تأسیس شد که دارای یک‌صد و پنج نوآموز بود و ده نفر ایشان از پرداخت شهریه معاف بودند این دبستان ماهیانه هفتاد و هشت تومان هزینه داشت (مهجوری، ۱۳۴۵: ۲۳۴).

برابر سندی به تاریخ ۱۳۳۳هـ.ق با عنوان «صورت احصائیه مدرسه مبارکه اسلامی» نام بنیان‌گذاران آن میرزا حبیب‌الله‌خان از نواده شهاب‌الدوله آمده که دوران مقدماتی را در مدرسه ثروت تهران گذراند و آموزش متوسطه را به اندازه کفایت دیده بود. بر پایه این سند تدریس حساب و جغرافی و تاریخ با این مدیر انجام بود و مدرسه بر پایه پروگرام [برنامه] وزارت جلیله معارف اداره می‌شد. هم‌چنین نشان می‌دهد که برنامه پنج ساله در چهار کلاس تدریس می‌شد. حداقل شهریه آن پنج قران و حداکثر آن یک تومان بود و دانش‌آموز رایگان هم داشت. سال ۱۳۳۳هـ.ق سه نفر معلم به نام‌های آقا سیدمحمد، فرزند آقا سیداحمد ثقه‌الاسلام معلم ابتدایی و عربی جدید؛ آقا شیخ‌محمدعلی فرزند آقا شیخ‌احمد معلم فارسی و مشق؛ آقا شیخ‌احمد فرزند آخوند ملا آقا بزرگ معلم فارسی و مسائل شرعیه بودند و نام فرآش آن مشهدی رحیم بود. معلمان نیز با نبودن دخل به حقوق خود قناعت می‌کردند (آرشیو سازمان اسناد ملی، تنظیم ۵۱۰۰۷، پاکت ۶۸۱). تصویر این سند در پایان پژوهش آمده است.

### مدرسه احمدی

مدرسه احمدی (اولین کلاس‌های آموزش متوسطه) (۱۳۳۳هـ.ق / ۱۲۹۳هـ.ش):  
مدرسه مبارکه احمدی به نام احمدشاه قاجار در سال ۱۳۳۳هـ.ق گشایش یافت. این دبستان با تلاش عبدالحسین‌خان امیرمنتخب (سپس با نام صادقی‌نژاد) که گویا ریاست اداره معارف شهر را نیز به دست داشت آغاز به کار کرد. وی از محل درآمد رسومات و



گمرکات این دبستان پسرانه را در زرگر محله بابل راه اندازی و مدیریت می کرد. مدرسه احمدی پس از چند سال زیر نظر اداره معارف در آمد و دولتی شد. در سال های آغاز فرمانروایی پهلوی اول (۱۳۰۶ هـ ش) دبستان شاهپور نامیده شد (سال نامه، ۱۳۴۴: ۲۴) بر پایه سندی از سال ۱۳۳۹ هـ ق / ۱۲۹۹ هـ ش این مدرسه یکی از چهار آموزشگاه دولتی شهر با نمره یک و مدرسه متوسطه دولتی و تحت نظر معارف بود. در سال های پایانی روزگار قاجار تنها آموزشگاه این شهر بود که پایه متوسطه هم داشته است (اداره معارف و اوقاف بارفروش، ۱۲۹۹ هـ ش: نمره ۱۳۲۸). تشکیل کلاس های پایه های دبستان این مدرسه یکی دو بار تغییر مکان یافت.

### دبستان شرافت (سپس بدر)

دبستان شرافت (سپس بدر) (۱۳۳۴ هـ ق / ۱۲۹۴ هـ ش): این دبستان با کوشش آقا سیدهاشم معلم در محله سرتکیه آغاز به کار کرد. مدرسه شرافت ملی و چهار کلاسه بود. در نخستین سال ها مدیریت آن هم به دست پدید آورنده آن بود. پس از مرگ او سال ۱۳۳۷ هـ ق شرافت در اختیار اداره معارف و بارفروش قرار گرفت و دولتی شد (آرشیو سازمان اسناد ملی، میکروفیلم ۲۵/۲۴۰ - ۴۵/۲۸/۲۴). برابر سندی که پیش از این یاد شد در سال ۱۲۹۹ هـ ش یکی از چهار آموزشگاه دولتی شهر بود و با نمره دو به کار می پرداخت (اداره معارف بارفروش، ۱۲۹۹: نمره ۱۳۲۸).

### شکوهیه (انائیه)

شکوهیه (انائیه) نخستین دبستان دخترانه (۱۳۳۹ هـ ق / ۱۲۹۹ هـ ش): اولین دبستان دخترانه شهر در سال ۱۲۹۹ هـ ش پا گرفت و در آغاز شکوهیه خوانده می شد. گویا مدتی بنات نیز نامیده شد. تلاش عبدالحسین صادقی (امیر منتخب)، اولین رئیس اداره اوقاف و معارف بارفروش که از سال ۱۳۳۸ هـ ق / ۱۲۹۹ هـ ش آغاز به کار کرده بود، در تأسیس آن مؤثر بود. گویا شکوهیه از نام همسر او برگزیده شد. مدیریت دبستان بنات را خانم ملوک کیا بر عهده داشت. وی دانش آموخته مدرسه آلیانس تهران بود. همکاران او بانوان فخری حافظی و آشتی بقایی بودند (سالنامه، ۱۳۴۴: ۲۷). بر پایه

سندی از اداره معارف و اوقاف بارفروش بانو ملوک کیا در نامه ای دو نفر معلمه جدید را درخواست کرد در آن تاریخ این مدرسه دولتی و شش کلاس و پنج معلم داشت که خودش دو کلاس را نیز هم زمان آموزگاری می کرد. در این نامه که به تاریخ ۱۳۰۱ هـ ش است وی به عنوان مدیر مدرسه انائیه امضا کرده است (اداره معارف بارفروش، ۱۳۰۱: نمره ۳۷). مدرسه انائیه دولتی در روزگار پس از قاجار با نام‌ها و جای‌های گوناگون به کار خود ادامه داد (سالنامه، ۱۳۴۴: ۲۷).

### تأسیس اداره معارف و اوقاف بارفروش

اولین بار اداره معارف و اوقاف بارفروش از سوی دولت مرکزی در سال ۱۳۳۸ هـ ق / ۱۲۹۹ هـ ش آغاز به کار کرد در اسناد اداری و در مهر رسمی سال تأسیس آن به خوبی آشکار است. نخستین رئیس این اداره عبدالحسین امیر منتخب (بعدها به نام صادقی نژاد) بود. همان‌گونه که پیش از این یاد شد، وی در راه‌اندازی یکی دو مدرسه نقش داشت. به تدریج برخی مدارس با مجوز و زیر نظر یا کمک مالی آن اداره در آمدند. در سال‌های پایانی محدوده زمانی این پژوهش چهار مدرسه دولتی در شهر فعالیت داشت و زیر نظر وزارت معارف و اوقاف کشور قرار داشت. گزارش اداره معارف این شهر به وزارت معارف و اوقاف کشور، نام و درجه‌های آن را در سال ۱۲۹۹ هـ ش آشکار کرده، آماری از چند و چون مدارس دولتی آن هنگام به دست می‌دهد: «خاطر مبارک را مستحضر می‌دارد که مدارس بارفروش آنچه فعلاً تحت نظریات معارف می‌باشد از قرار ذیل است:

مدرسه متوسطه دولتی احمدی نمره یک

مدرسه شرافت نمره دو دولتی چهار کلاسه

مدرسه سپهر نمره سه دولتی چهار کلاسه

مدرسه شکوهیه انائیه دولتی نمره چهار چهار کلاسه» (اداره معارف بارفروش، ۱۲۹۹:

نمره ۱۳۲۸)

به جاست در پایان نام نخستین مدیران اداره معارف و اوقاف این شهر (تا پایان قاجار)

یاد شویم:

عبدالحسین صادقی نژاد (از سال ۱۲۹۹ هـ.ش)؛ مایل تویسیر کانی (از سال ۱۳۰۰ هـ.ش)؛ اسدالله نوری اسفندیاری (از سال ۱۳۰۰ هـ.ش)؛ عسکر صاحب جمع (از سال ۱۳۰۲ هـ.ش)؛ غلامحسین کلانتری (از سال ۱۳۰۴ هـ.ش)؛ (سال نامه، ۱۳۴۴: ۲۹).

## نتیجه

تحولات سیاسی و اقتصادی پرشتاب مانند تکاپوهای مشروطه خواهان و مخالفان در کشور که در مازندران هم کم و بیش خود را نشان داد، هم چنین دخالت‌های بیگانگان در کشور و به‌ویژه حضور نظامی روس‌ها در شمال کشور دیده می‌شد، بازتاب چالش برانگیزی برای تلاش‌های نوین فرهنگی و تجربه‌پیدایش این مدارس در پی داشت. توقف و تعطیلی زود هنگام یا دگرگونی در مکان و برنامه‌ها برخی از این مراکز شهر گواه این آسیب‌هاست. نکته مهم درباره برنامه‌ها و روش تدریس و آزمون در آن‌هاست. با توجه به نداشتن رویه‌های یکسان و همگانی به‌ویژه در نخستین مدارس می‌توان گفت این مراکز با ذوق و سلیقه دوست‌داران و برخی مکتب‌داران و آموزگاران سنتی باسوادتر اداره می‌شد. شاید این پیوند نهاد سنتی و نو درست بود و به‌ویژه در آغاز راه سودمند می‌نمود. بر این پایه باید این شیوه‌ها را به گونه‌ای «نیمه مکتب‌خانه‌ای و نیمه مدرسه‌ای ارزیابی کرد. از دید اقتصادی و هزینه‌ها نیز چون نخستین مدارس ملی بود و با شهریه مردم و کمک بازرگانان روشن فکر اداره می‌شد، در زمان کمبودها و دشواری‌ها که درآمدها کاهش می‌یافت، توقف فعالیت‌ها را در پی داشت. روشن است که در سال‌های جنگ جهانی اول شمال ایران مورد تاخت و تاز بیش‌تر روس‌ها قرار گرفت و اقتصاد مردم آسیب بزرگی دید.

مقایسه زمانی پیدایش اولین مدرسه شهر (۱۳۲۳ هـ.ق/۱۲۸۴ هـ.ش) که یکی دو سال پیش از آغاز خیزش مشروطه بود با اولین مدارس نوین کشور که با کوشش حسن رشدیه در آذربایجان (۱۳۰۷ هـ.ق) و سپس تهران (۱۳۱۵ هـ.ق) پدید آمد. آن‌ها هم با توقف و دگرگونی همراه بود. این مقایسه نزدیک به یک دهه است و فاصله زمانی چندانی را نشان نمی‌دهد. این نکته برای شهر بارفروش در یک سده پیش که از تبریز و ارومیه و تهران بسیار کوچک‌تر بود درخور نگرش است.

تصویر اسناد و دست نوشته ها

در حدیث نخبه و در وصیت نامه اش و در آن بدتر تر نخبه نمیشناسد و خاندان نامی که نخبه در آن از

سوانح زندگانی

چنانچه در مجلد اول صفحه اول نخبه ای که نامش در گذار شد من در سنه ۱۳۱۳ هـ در شهر بابل  
در دنیا آمد و نامش را از آن و نامش را در آنجا بدین نام نهاد و در سنه ۱۳۲۰ هـ بمبیت  
پندم از راه فرزند گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه

نخبه را در سنه ۱۳۲۰ هـ بمبیت پندم از راه فرزند گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه

و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه

و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه

و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه

و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه  
و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه و گاه به نخبه

دست نوشته یکی از شاگردان نخستین دبستان بابل و فرزند یکی از بنیان گذاران آن در مورد  
چگونگی آغاز به کار آموزشگاه «اولین مدرسه به طرز جدید کلاسیکی»

صورت احصائیه مدرسه مبارکه اسلامیة بتفصیل ذیل است تاریخ ۲۲ در صفر المظفر ۱۳۳۳ هـ	
مؤسس مدرست کیمست	مؤسس مدرسه میرزا حبیب الله خان از نواده شهاب الدوله
آیا از خارج اعانه پذیرست	خیر تاکنون هیچ وجه بهر ای نشده است
اسم مدرسه چیست و تاریخ افتتاح از طرف کس است	مدرسه موسوم باسلامیه است و از اول تحول پارس نیل ۱۲۹۳ هجری شمسی بنام فرزند شهاب
مدیرکت و معلولان چیست	مدیرت موقت بمحمد زینب مدرسه و دوره متقدمانی را در طهران مدرست ثروت هموده و تحصیل متوسط را نزد معلمین علی باندازه کفایت نموده است
آیا مدیر تدریس بنیاید	حساب و جغرافی و تاریخ بعبارة اخری تدریس یا ضیاءت مدرسه بمحمد ایشان است
آیا رعیت ظاهر پذیر می شود	بوجب ماده هشتم نظامنامه مدرسه تاکنون قبول نشده و بعد هم نخواهد شد
از جهت موافق پرگرام وزارت جلیه علوم و معارف	پس از امتحان دو ماهه از طرف وزارت جلیه معارف و ستور العلی فرستاده از آن تاریخ موافق پرگرام اداره میگرد
عده کلاس و شاگردان هر کلاس	پرگرام پنج کلاس در چهار کلاس تدریس می شود سال اول ۲۶ نفر ۲ جماعتی سال دوم ۲۵ نفر کلاس و جماعتی و کلاس شاگردان چهل نفر
حد اقل و اکثر شهریه چیست	حد اقل شهریه پنجران و حد اکثر شهریه آن یک تومان است
عده معلمین و تدریس آنها چیست	بجائزت نومعلم است آقا سید محمد ولد آقا سید احمد فقه الاسلام معلم ابتدائی و عربی جدید شش نفر آقا شیخ محمد علی ولد آقا شیخ احمد معلم فارسی و مشق آقا شیخ احمد ولد آقا محمد علی ولد آقا شیخ محمد علی و سایر معتمدی رحیم فرانسس
میزان دخل مدرسه چیست	فعلاکر که در زیاده است موافق منیر قصب شهریه ماه محرم کلوام شفتی نان
میزان خرج مدرسه چیست	معلم عربی و ابتدائی معلم فارسی معلم مایه و مسائل شرعی و در اس مدرسه کرام مدرسه اما حقوق اجزا و بزرگ است و بواسطه نبودن دخل بان حقوق قناعت گردند
میزان خرج و دخل مدرسه چیست	میزان خرج مدرسه مطابق شرح فوق الایمانه همه این هم از جانب حقوق مدرسه و سایر است

صورت احصائیه مدرسه مبارکه اسلامیة در سال ۱۳۳۳ هـ ق / ۱۲۹۴ هـ ش،

آرشیو سازمان اسناد ملی

اهمیت موضوع سیاست‌گذاری ازساعی و زحمان‌راد  
مردان که از پیش‌قدمان فرهنگ و مؤسین پیران مدارس  
و تعلیمات جدیدند می‌باشند بسیار بجا و مورد است که بنا

عتاد و دشمنی داشتند و مخالفت متمسبیتی خنک و  
تبلینات سوئی که از ناحیه این عده بر علیه تعلیمات  
نوین‌میشده و یاغرض‌ورزی مفرضین سیاسی و دستهای



شکلی از شاگردان و معلمین مدرسه احمدی که از مدارس قدیم بابل بشمار میرود

مردم که جنبش‌های ترقیخواهان در میان با منافع  
و مقاصد سیاسی خود میدانستند و نظائر مخالف  
دیانت که از ناحیه عده‌ای از متجددین خام و نخته  
امعان نظر و صرف وقت بیشتر بجمع‌آوری اطلاعات  
پرداخته کتابی خاص که در خور و نایب زحمانشان  
باشد قضا و خنده و موعظه و موعظه‌ها که در آنجا

عکسی از شاگردان و معلمین مدرسه احمدی ۱۳۳۳ هـ.ق / ۱۲۹۴ هـ.ش،

سال‌نامه آموزش و پرورش بابل



وزارت معارف و اوقاف

اداره معارف و اوقاف بافروش

سواد کماله مدرسه انانیه

مدرسه ۲۵ شهریور ۱۳۳۴

۳۷

تعام مبارک ریاست محترم اداره معارف و اوقاف بافروش دانش که

نظر به آنکه مدت کمال است از بوق امتحان شکران کلاس چهارم مدرسه انانیه بگذرد و چنانچه در کلاس  
 پنج روزه خاتمه داده و بند نهاد مدرسه داری شش کلاس است که عبارت از یک (یکم) (۲) (۳)  
 (۴) (۵) است و پس از امتحان اسال داری کلاس شش نیز خواهد بود در این صورت با کمال  
 توقیر و احترام خاطر مبارک را مستحضر نمیدارد که چنین مدرسه با داشتن زلف نهم کلاسهای یک و دو و سه و  
 سعیده قرأت قرآن و خود بنده که دو سال است کلاسهای چهار و ۵ را پس برده بعد با مشرفیت خواهد کرد  
 نقداً نیز سعیده کی برای کلاس یکم و دیگری برای چهارم است اما کمال احترام از آن اداره محترم  
 تقاضا میشود به رسیدن است یا در نظر سعیده تهیه فرموده بدین ترتیب فرستید و یا اینکه بود چه زمین تا  
 از آن کردان کلاس (۵) که در تحقیق قابل عملی هستند با اداره محترم معرفی نمایم زیاد عبارت است از

سازار سطلین با بهر است  
 ۳۰ شهریور ۱۳۳۴  
 مدیر مدرسه

مراسله مدیره مدرسه انانیه دولتی، بانو ملوک کیا به اداره معارف و اوقاف بافروش، ۱۳۰۱ هـ ش

### کتاب‌نامه

- ۱- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲)، مشروطه ایرانی، تهران: اختران.
- ۲- اداره معارف و اوقاف بارفروش (۱۲۹۹)، گزارش به وزارت معارف، محل نگه‌داری سند: موزه بابل.
- ۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۰۱)، مراسله مدیره مدرسه اناث دولتی، محل نگه‌داری سند: موزه بابل.
- ۴- الهی، یوسف و قلی‌پور، شهرام و شکری، محمد (۱۳۸۵)، عکس‌های تاریخی بابل، تهران: رسانش.
- ۵- برزگر، اردشیر (۱۳۰۷)، تاریخچه خانواده و سوانح عمرم، دست‌نوشته.
- ۶- راوندی، مرتضی (۱۳۶۷)، سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت، تهران: نگاه.
- ۷- سال‌نامه آموزش و پرورش بابل (۱۳۴۴)، مختصری از تاریخچه فرهنگ بابل، بابل: اعتراف.
- ۸- سلاحی، پرویز و بسناس، مهدی (۱۳۸۲)، تاریخ مدارس خارجی ایران، تهران: آوای نور.
- ۹- شکری، محمد (۱۳۷۹)، «پیشینه آموزشی بابل» در بابل شهر بهار نارنج، تهران: چشمه.
- ۱۰- مهجوری، اسماعیل (۱۳۴۵)، تاریخ مازندران، ج ۲، ساری: بی‌نا.
- ۱۱- یوشیج، نیما (۱۳۷۹)، دو سفرنامه از نیما یوشیج، تصحیح و تحقیق علی میرانصاری، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

### اسناد

- ۱- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم سند ۵۱۰۰۷، پ، ۶۸۱.
- ۲- \_\_\_\_\_ میکرو فیلم ۲۵/۲۴-۴۵/۲۸/۲۴.



## طرح پیشنهادی ساخت کارخانه کاغذسازی در ایران (مازندران و دورود)

مولود ستوده\*

### چکیده

تهیه و ساخت کاغذ یکی از موضوعات مورد نظر دولت ایران در دوره ناصرالدین شاه و بعداً در دوره پهلوی بود. گسترش نظام اداری و آموزشی را می توان یکی از علل افزایش مصرف کاغذ در این دوره ها دانست، در دوره پهلوی دولت ایران برای تأمین کاغذ مورد نیاز ادارات دولتی و مطبوعات، طرح ساخت کارخانه را در اروپا به مناقصه گذاشت. اعلام کمک های مالی به ساخت کارخانه از سوی دولت باعث شد تجار اصفهانی پیش قدم سرمایه گذاری در این عرصه شوند و با عنوان شرکت اصفهانی - آلمانی اقدامات خود را آغاز کردند. هم زمان کارخانه های دیگری مانند کارلشتاد سوئدی، اتلس دانمارکی و شونمان نیز طرح های پیشنهادی خود را ارسال کردند. طبق بررسی هایی که به عمل آمدف طرح کارخانه کاغذسازی در دو بخش یکی کارخانه چوب سابی در مازندران و دیگری کارخانه تهیه خمیر کاغذ از کاه در دورود، آماده شد. اختلاف نظر بر سر ساخت کارخانه در دو محل، وقوع جنگ در اروپا و افزایش قیمت کارخانه باعث شد تا طرح ساخت کارخانه مسکوت بماند و تا سال ها بعد ایران هم چنان وارد کننده کاغذ مورد نیاز خود باشد. هر چند که نداشتن ظرفیت های فنی و آموزشی لازم در مازندران برای جذب و به کارگیری سرمایه در زمینه بهره برداری از تکنولوژی کاغذسازی مانع از رشد این صنعت در آن حدود شد. در این پژوهش سعی شده به این سؤال پاسخ داده شود که دولت ایران برای احداث کارخانه کاغذسازی چه اقداماتی کرد و چرا موفق نشد. به همین منظور از اسناد موجود در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران استفاده شده است.

**کلیدواژه ها:** مازندران، دورود، شرکت های خارجی، کاغذسازی

## مقدمه

در دوره قاجار آشنایی بیش‌تر ایرانیان با دستاوردهای علمی و فنی آن روز زمینه تغییرات اقتصادی و فکری بسیاری را در جامعه ایرانی فراهم کرد. انتشار روزنامه، تأسیس مدارس ایرانی و خارجی، افزایش علاقه‌مندی مردم به آموزش و مطالعه را می‌توان مهم‌ترین پیامدهای این تغییرات دانست. ورود کاغذهای مرغوب فرنگی و کاغذهای روسی نقش مؤثری در تسریع این رشد داشتند. با افزایش تقاضا برای کاغذ، ساخت کاغذ و احداث کارخانه کاغذسازی در دوره ناصرالدین‌شاه به عنوان یکی از موضوعات مورد بحث مطرح شد. اطلاعات پراکنده‌ای درباره‌ی احداث کارخانه کاغذسازی در ایران وجود دارد که کمتر به بررسی تولید کاغذ در ایران پرداخته‌اند. پرسش این تحقیق این است که ساخت کارخانه کاغذسازی چرا مطرح شد؟ آیا این طرح اجرا شد؟ چرا؟. در این پژوهش به منظور پاسخ‌گویی به این سؤالات پرونده خرید کارخانه کاغذسازی از سوئد و تأسیس آن در چند شهر کشور (مازندران، دورود و اصفهان) و چند پرونده دیگر که در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران نگاه‌داری می‌شود و هم‌چنین سندی از اولین کاغذ ساخته شده در کارخانه کاغذسازی دوره ناصرالدین‌شاه که در مجموعه شخصی نگاه‌داری می‌شد مورد مطالعه قرار گرفت.

ایرانیان را می‌توان یکی از ملل پیش‌گام در فن کاغذسازی دانست، اگرچه آن‌ها در ابتدا کاغذسازی را از اسیران چینی آموختند، اما بعد از اسلام با گسترش فن کتابت انواع مختلفی از کاغذهای سمرقندی، تحریر سمرقندی، بخارایی، طاهری، مامونی، نوحی، منصوروی در خراسان رواج یافت و به تدریج شهرهای دیگری چون آمل، تبریز و اصفهان استادان کاغذساز به ساخت کاغذ دست زدند. در برخی نقاط دیگر مانند بغداد به همت ایرانیان نیز کاغذهایی ساخته می‌شد که این کاغذها به نام هر یک از آن شهرها مشهور شدند (جمالی‌فر، ۱۳۸۸: ۵۰). در این کارگاه‌های کاغذسازی استادکاران با استفاده از الیاف کتان و با روش‌های معمول خود کاغذهای دست‌ساز تولید می‌کردند. در دوره صفوی کارگاه‌های متعدد کاغذسازی احداث شد که کاغذهای مورد نیاز دستگاه دیوان را می‌ساختند، اما با فروپاشی دولت صفوی و بروز قتل و غارت اهالی شهرها و قحطی‌های شدید، کارگاه‌های کاغذسازی مانند دیگر کارگاه و صنایع کوچک محلی رو به افول نهادند.

در قرن نوزدهم میلادی آشنایی ایرانیان با صنعت چاپ و سپس انتشار روزنامه و کتاب، تأسیس مدارس در شهرهای بزرگ، احداث قرائت‌خانه‌ها زمینه تحولاتی را در عرصه اقتصادی و اجتماعی ایران فراهم ساخت. نظام دیوانی نیز دچار تغییراتی شد و کم‌کم مکاتبات اداری، سفرنامه‌نویسی و تهیه گزارش از نقاط مختلف ایران، مکاتبات شخصی و بسیاری نمونه‌های دیگر نسبت به دوره‌های گذشته رشد قابل توجهی یافت. از طرف دیگر مردم به ثبت قراردادهای مالی، قباله‌های ازدواج، وصیت‌نامه‌ها، مکاتبات خانوادگی و دوستانه و مانند آن تمایل بیش‌تری از خود نشان می‌دادند. این تنوع از یک سو نتیجه اصلاحات آموزشی و بالارفتن سطح سواد عمومی (آبراهامیان، ۱۳۷۹: ۱۸۱-۱۸۰) و از سوی دیگر امکان دسترسی به کاغذهای کارخانه‌ای اروپا بود.

در دوره ناصرالدین‌شاه کارگاه‌های کوچک کاغذسازی در ایران که کاغذهای دست‌ساز آن مورد استفاده نویسندگان قرار می‌گرفت پاسخ‌گوی نیاز رو به رشد جامعه آن روز نبودند، بنابراین ورود کاغذهای صنعتی از سوی بازرگانان ایرانی و خارجی و عرضه در بازار داخلی تا حدودی نیاز به کاغذ را مرتفع کرد. شاید بتوان گفت ورود کاغذهای کارخانه‌ای اروپا به بازار ایران در سطح انبوه‌تری نسبت به کاغذهای دست‌ساز باعث شد تا دسترسی به کاغذ آسان‌تر شده، توجه به نگارش و کاربرد آن در امور اداری، فرهنگی و حتی اجتماعی گسترش یابد. در این زمان افزایش میزان واردات کاغذ و لزوم توسعه صنایع کاغذسازی این فکر را تقویت کرد که برای تولید کاغذ در ایران مانند دیگر صنایع و حرف باید اقدامی صورت بگیرد. اما نگاه‌های متفاوتی نسبت به ورود و توسعه صنایع در ایران وجود داشت، عده‌ای به طور مستقیم یا غیر مستقیم با ورود صنایع و وابستگی فنی ایرانیان به اروپا مخالفت می‌کردند. برخی افراد مانند سپه‌سالار و میرزا ملکم‌خان این امر را به نفع کشور و موجب آبادانی می‌دانستند (زیباکلام، ۱۳۷۹: ۳۲۶).

در دوره ناصرالدین‌شاه سیاست داخلی دولت بر توسعه صنایع و ترویج حرفه‌ها قرار داشت، اما توسعه صنعت نیازمند تخصص و سرمایه‌گذاری خارجی بود که موجب برانگیختن مخالفان می‌شد. شاه در مواجهه با این شرایط سعی داشت با ترویج صنایع کوچک در صورت امکان از وابستگی ایران به کالاهای اروپایی و استیلای آن‌ها بر ایران بکاهد. در این راستا احداث کارخانه کاغذسازی نیز مطرح شد. در این زمان برای

تنظیم مکاتبات دولتی عموماً از کاغذهای فرنگی استفاده می‌شد که کیفیت مناسبی هم داشت، اما هزینه تهیه کاغذ فرنگی باعث شد تا میرزا آقاخان نوری برای تأمین کاغذهای مورد نیاز دولت به خرید یک کارخانه کاغذسازی از روسیه اقدام کند. کاغذهای این کارخانه با چرخ‌های دستی ساخته می‌شد، ماده اولیه آن کنف بود و در مازندران هم زیاد یافت می‌شد. ایرانی‌ها می‌توانستند بدون نیاز به مواد اولیه روسی کاغذ بسازند، اما استادکار روسی که قرار بود کارخانه را فعال کند، تأکید داشت تا کنف و کتان کهنه از روسیه وارد شود. میرزا آقاخان نوری با این درخواست مخالفت کرد، زیرا بر این عقیده بود که به جای خرید کتان کهنه از روسیه، بهتر است کاغذ خریداری شود. در نهایت این کارخانه کاغذسازی به مبلغ چهل و دو هزار تومان از روسیه خریداری شد و در سال ۱۲۷۳ هـ.ق با «الکسی یا کوفلف توچنین» استاد کاغذسازی قراردادی بسته شد و وی مأمور ساخت کارخانه شد (فراستی، ۱۳۹۰: ۳۸۸-۴۰۱).

اطلاع زیادی از فعالیت این کارخانه در دست نمی‌باشد اما به نظر می‌رسد این کارخانه همان کارخانه پس از تکمیل در سال ۱۲۷۶ هـ.ق کار خود را آغاز کرد. این کارخانه در واقع کارگاهی بزرگ‌تر از کارگاه‌های معمول آن روز بود و هدف از احداث این کارخانه بی‌نیاز شدن دولت از کاغذهای خارجی و تا حد امکان کاستن از هزینه‌های خرید کاغذهای وارداتی برای خزانه بود. کاغذی که در این کارخانه ساخته شد از نوع روسی آن مرغوب‌تر بود، ناصرالدین‌شاه بر روی یکی از اولین کاغذهای ساخت این کارخانه فرمانی که خطاب به احتشام‌الدوله خانلر میرزا عموی خود و حاکم وقت اصفهان صادر کرد تا وی را از مرغوبیت آن کاغذها مطمئن ساخت.

ناصرالدین‌شاه در این فرمان به خانلر میرزا برای تهیه کتان مورد نیاز کارخانه چنین آورده است: «طبق این فرمان امر و مقرر می‌فرماییم که البته بر آنعم [آن عم] نام‌دار معلوم شده است که نواب اقدس همایون ما همواره در ترویج صنایع و حرف تا بچه [به چه] مرتبه اهتمام داریم و از جمله کارخانه‌ایی [کارخانه‌هایی] که دارالخلافت بنا شده است یکی کارخانه کاغذسازی است که کاغذ بسیار خوب در آن‌جا ساخته می‌شود و محض مزید مرحمت همین ملفوفه فرمان مبارک را مقرر فرمودیم در کاغذ جدید نوشته برای اطلاع آنعم نام‌دار ارسال دارند انشالله تعالی طوری خواهد شد که دولت

علیه از کاغذ خارجه مستغنی شود [۰]. چیزی که برای کارخانه مزبور لازم است کتان کهنه از قبیل کتان‌های روی فرش و پیراهن و غیره است [۰]. میباید [می‌باید] آنعم بیک [به یک] نفر تاجر سفارش کند که کتان کهنه بخرد و جمع کند در شهر هم قدغن کند جار بکشند که در فلان کاروان سرا فلان تاجر طالب کتان کهنه است و می‌خرد و به تاجری هم که این کار را قبول می‌کند قدغن کند در خریداری آن به سبک تجارت حرکت کند هم در خریدن دقت کند که مغبون نشود و هم پول مردم را نقد بدهد که به رغبت خودشان بیاورند بفروشند و اگر آن تاجر پول هم ضرور داشته باشد آنعم داده معطل نکند هروقت یک‌خروار یا بیش‌تر جمع شد [به حمل] بحمل مکاری ارسال دارند و قیمت آن را هم بنویسد که چه‌قدر است کتان را به دارالخلافه آورده تحویل ناصرالملک کرده قبض بگیرند ازینقرار [این قرار] بخرج [به خرج] منظور میشود [می‌شود] حساب مزبور معزی‌الیه باشد و در عهده شناسند شهر جمادی‌الاولی ۱۲۷۶» (رحمتی، مجموعه اسناد شخصی).

اطلاع‌چندانی از ادامه کار این کارخانه در دست نیست، اما به نظر می‌رسد این کارخانه کوچک تا ۱۲۸۴ هـ ق کاغذ تولید می‌کرد و نظارت بر امور این کارخانه و کارخانه‌های ریسمان‌ریسی، چاشنی‌سازی و بلورسازی نیز بر عهده جهانگیرخان قرارداشت (سند شماره ۲۲۹۵۰۳۵۲۷).

در دوره پهلوی سیاست اقتصادی دولت بر حمایت از احداث صنایعی که کالاهای مورد نیاز کشور را تأمین می‌کرد، کاستن از واردات و تلاش برای صنعتی‌شدن ایران قرارداشت. ازسوی دیگر دولت رضاشاه به اجرای نظام آموزشی فراگیر، توسعه نظام اداری و تغییر آن از غیر متمرکز به متمرکز توجه ویژه نشان می‌داد، زیرا موفقیت در این سیاست موجب بالارفتن سطح آگاهی عمومی شده و اجرای سیاست‌های عمرانی دولت را تسهیل می‌کرد. دولت پهلوی در سیاست آموزشی خود، سوادآموزی را برای تمامی افراد بی‌سواد اجباری کرد، کودکان در ساعات روز مشغول به تحصیل شدند و افراد بزرگ‌سال و شاغل ناگزیر به صورت شبانه و در کلاس‌های اکابر درس می‌خواندند. تغییر نظام دیوانی به اداری به صورت تقسیمات کشوری جدید، تأسیس استان‌داری‌ها، فرمان‌داری‌ها و ایجاد ادارات مختلف در نقاط مختلف ایران رخداد. نظارت و اجرای امور شهری و روستایی از سوی

ادارات باعث شد تا به مرور ارتباط نوشتاری جامعه با ادارات دولتی گسترش یابد و استفاده از کاغذ در تمامی سطوح جامعه نسبت به گذشته رواج بیش‌تری یافت و موجب شد تا دولت توجه خود را به صنعت کاغذسازی معطوف کند.

در ابتدا مقرر شده بود کارخانه کاغذسازی در شمال ایران احداث شود، زیرا جنگل‌های مازندران و گیلان منبع قابل توجهی برای تهیه مواد اولیه کاغذ به‌شمار می‌آمد. به همین منظور اداره مباشرت مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۷ مستر رویدا را برای تأسیس کارخانه کاغذسازی استخدام کرد تا محل مناسب برای ساخت کارخانه کاغذسازی در نواحی شمالی ایران را مورد مطالعه قرار دهد. این اداره طبق نامه‌ای از وزارت داخله خواست تا مأموران محلی و دولتی مازندران، استرآباد و گیلان با مستر رویدا همکاری کنند (سند ۲۹۳۰۰۶۲۵۳). گزارشی از مطالعات مستر رویدا در دست نیست، اما آن‌چه مسلم است موضوع کارخانه کاغذسازی تا سال ۱۳۱۸ تحت بررسی قرار داشت و تا آن زمان اقدام عملی صورت‌نگرفته بود.

سال ۱۳۱۸ طرح احداث کارخانه کاغذسازی مطرح شد (سند ۱۸۵۲۱/۲۴۰۰). خلاصه این پرونده به شرح زیر می‌باشد: کارخانه کاغذسازی جدید قرار بود با استفاده از ضایعات صنایع نساجی، کاه، کلش و چوب‌های جنگلی شمال کشور کاغذ تولید کند. نزدیک بودن محل کارخانه به منابع مواد اولیه آن تأثیر به‌سزایی در انتخاب محل احداث کارخانه داشت، بنابراین توجه دولت به چند نقطه از ایران از جمله اصفهان، دورود و مازندران جلب شد. اصفهان به دلیل وجود کارخانه‌های نساجی و استفاده از پسماندهای صنایع نساجی و منابع مالی سرمایه‌گذاران آن انتخاب مناسبی به‌شمار می‌آمد، دورود به جهت آب فراوان، نزدیکی به راه آهن و امکان حمل مواد اولیه به آن محل و مازندران هم که جنگل‌های قابل توجهی داشت، برای تهیه مواد سلولزی تولید خمیر کاغذسازی به عنوان گزینه‌های اصلی محل احداث کارخانه کاغذسازی مطرح شدند.

طبق گزارش‌های موجود بازرگانان اصفهانی از قبل اقداماتی برای احداث کارخانه انجام داده بودند، آن‌ها شرکتی تأسیس کرده و پرفسور مابستر از آلمان را دعوت و استخدام کردند. طبق بررسی‌های متخصصان این شرکت، کاغذسازی در سه مرحله خمیرسازی، دستگاه کاغذسازی و دستگاه مولد برق و بخار صورت می‌گرفت. مواد

اولیه در تهیه کاغذ، استفاده از کاه بود که به روش پرفسور بومبلیو ایتالیایی به عمل می‌آمد. کنندگان این شرکت به اروپا مسافرت کردند و با کارخانه‌های فویت آلمانی و م.ن و بومبلیو مذاکره کرده بودند. از طرفی دولت برای مساعدت به این شرکت علاوه بر کمک‌های اعتباری برای مذاکره با فروشتال اجازه داد که حق فروش کارخانه را در پیمان عمومی خود فقط به دولت اختصاص داده بود. با احتمال وقوع جنگ، افزایش هزینه‌های مربوط به ساخت کارخانه، شرکت اصفهانی به دلیل نداشتن صرفه اقتصادی و آینده مبهم تأمین امکانات فنی و مواد اولیه کارخانه از احداث کارخانه کاغذسازی صرف نظر کرد.

در این شرایط که سرمایه‌گذاران ایرانی عقب نشستند، رضاشاه وزارت دارایی را مأمور احداث کارخانه کرد. به همین منظور در اواخر سال ۱۳۱۸ وزارت دارایی کار تحقیق درباره خرید کارخانه‌های کاغذسازی از کشورهای اروپایی را آغاز کرد و از کارخانه‌های عمده سازنده کاغذ در اروپا خواست تا پیشنهادهای خود را به ایران ارسال کنند. دولت ایران در این فراخوان اعلام داشت که این کارخانه با سرمایه دولتی احداث می‌شود و کارخانه‌ها و بنگاه‌هایی که علاقه‌مند بودند در این زمینه فعالیت کنند، آخرین قیمت‌های ماشین‌آلات و لوازم مورد نیاز کارخانه را به دولت ایران اعلام کنند. این موضوع فرصت بسیار مناسبی برای تجار داخلی هم به‌شمار می‌آمد تا بتوانند از طریق ارتباط با کارخانه‌های خارجی به جذب سرمایه‌های دولتی اقدام کنند. بار دیگر کننده شرکت شونمان و شرکای اصفهانی گزارشی از قیمت ماشین‌آلات و لوازم مورد نظر تهیه و به دولت اعلام کرد.

به عقیده متخصصان این شرکت ساده‌ترین و بهترین راه تهیه سلولز از طریق به کاربردن کاه گندم و مقداری پوشال برنج (کلش) بود. این مواد در نواحی نزدیک به راه آهن به اندازه مصرف یک کارخانه کاغذسازی متوسط قابل دسترسی بود و به مرور با افزایش تولیدات کشاورزی امکان افزایش مواد اولیه برای کارخانه‌ای بزرگ‌تر هم فراهم می‌شد. این متخصصان به استناد این که در این زمان ایتالیا با استفاده از سلولز کاه کاغذ مورد نیاز کشور خود را تأمین می‌کرد، اعلام داشتند استفاده از سلولز کاه، کاغذ سفید و مرغوبی تولید می‌کند که کمی خشک و محکم‌تر از کاغذهایی با الیاف چوب

است و برای نرم‌شدن کاغذ لازم بود از مخلوط ضایعات و پسماندهای پنبه‌پاک‌کنی و کارخانجات ریسندگی استفاده شود تا کاغذی به نرمی کاغذهایی با سلولز چوب ساخته شود. به همین منظور این شرکت کاه ایران را برای آزمایش به ایتالیا فرستاد و معلوم شد که کاه ایران برای ساخت کاغذ، از کاه اروپا مرغوب‌تر بود و برای ساخت کاغذهای معمولی و کاغذ روزنامه‌ها، خمیری که از ساییدن و خمیر کردن چوب‌های مازندران به دست می‌آمد مناسب بود.

طرز تهیه مواد اولیه کارخانه کاغذسازی باعث شد تا برای انتخاب محل کارخانه چند نظر مطرح شود. دولت در نظر داشت کارخانه اصلی در دورود ساخته شود و قسمت‌های خمیرسازی در مازندران و دورود احداث شود. به این ترتیب کارخانه خمیرسازی از کاه در دورود و خمیرسازی از چوب در شمال مواد لازم را تهیه کرده و خمیر چوب از طریق راه آهن شمال به جنوب حمل می‌شد. شرکت شوئمان و شرکا اصفهانی اعلام کردند که باید چوب‌ها را در مازندران قطع و پوست‌کنده و با راه آهن به محل کارخانه حمل کنند تا ضمن بهره‌برداری از جنگل‌های مازندران قیمت کارخانه در محل اصلی خود ارزان‌تر تمام شود. شرکت کارلشتاد و دیگر شرکت‌های خارجی پیشنهاد کردند که اگر هر دو قسمت در دورود ساخته شود بهای لوازم و کار گذاشتن آن‌ها ارزان‌تر خواهد بود و با گذاشتن یک دستگاه مختصر در شمال مواد اولیه را در شمال می‌توان تهیه و به دورود حمل کرد. از طرفی از پسماندهای کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی و کارخانه‌های ریسندگی که در اصفهان قرارداد شدند، برای خمیر کاغذ می‌توانست استفاده شود. وزیر دارایی با توجه به این صرفه اقتصادی به رضاشاه پیشنهاد کرد که به همین ترتیب عمل شود.

قیمت‌های متفاوتی برای خرید تجهیزات و نصب کارخانه پیشنهاد شد که در این میان قیمت کارخانه کاغذسازی کارلشتاد<sup>۱</sup> سوئد از همه مناسب‌تر بود (پیوست). اما دو عامل بروز جنگ جهانی و تهیه خمیر چوب در دو نقطه باعث شد تا شرکت کارلشتاد قیمت خود را افزایش دهد. در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۱۹ نماینده ایران (کوش‌کیش) راجع به مذاکرات خود با کارخانه کارلشتاد از استکهلم گزارشی تهیه و ارسال کرد.

۱. کارخانه کارلشتاد در شهر کارلشتاد سوئد قرار داشت که اکنون نیز یکی از شهرهای مهم تولیدکننده کاغذ سوئد می‌باشد.



طبق این گزارش نماینده ایران معتقد بود که با حذف قسمت‌هایی از کارخانه که ضرورت فوری ندارد، نه تنها بهای ماشین‌آلات بالا نمی‌رفت، بلکه از نیروی کارگران که در ایران ارزان بود استفاده شده، موجب اشتغال‌زایی برای کارگران ایرانی می‌شد. در این گزارش آمده که با توجه به مصرف روزانه ۷ تا ۸ تن کاغذ وزارت خانه‌ها و ادارات ایران به روزی ۱۰ تن کاغذ سفید برای نوشتن و ۲۰ تن کاغذ مخصوص روزنامه و ظرفیت تولید ۱۰ تا ۱۵ تن مقوای خوب در سال نیاز بود. کارخانه سوئدی بعد از بررسی درخواست‌های نماینده ایران، نامه‌ای به عنوان وزارت دارایی تهیه کرده و بهای پیشنهادی مبلغ ۸۸۰۰۰۰۰۰ کرون سوئدی برآورد شد که توانایی تولید ۱۰ تن کاغذ سفید در روز و در یک سال با ۳۰۰ روز کار ۳۰۰۰ تن کاغذ سفید، روزانه ۲۰ تن کاغذ روزنامه (۶۰۰۰ تن در سال) و ۱۰ تا ۱۵ تن مقوای اعلا در هر سال تولید کند که در هر روز به ۱۸ تن خمیر از گاه تولیدشده در ایران و ۳۰۰۰ تن خمیر مکانیکی وارداتی نیاز داشت که بعد از چند سال دولت می‌توانست ماشین‌های خمیرسازی شمال را سفارش داده، دیگر نیازی به واردات پیدا نمی‌کرد (سند ۲۴۰۱۸۵۲۱).

کارخانه در طرح پیشنهادی قبلی خود موافقت کرده بود که یک سوم قیمت کل کارخانه که معادل ۱۵ میلیون بود از راه ارز پایاپای ایران و سوئد دریافت کند، ولی بعد از اعلام پیشنهاد جدید به شرکت، در صورتی که وزارت دارایی خریدار کارخانه باشد باید موافقت کنند تمام بهای کارخانه را از راه پایاپای بپردازند، زیرا شرکت بر اثر مشکلات ارزی و امتیازاتی که برای سایر صادرکنندگان دولت ایران قائل شده<sup>۱</sup> و سوئدی‌ها از این امتیازات محروم بودند، مبالغ بسیاری متضرر شده و امکان صادرات کالاهای خود به ایران را ندارد. سوئدی‌ها علاقه‌مند بودند در صورتی که دولت به عوض ۲۰ درصد گواهی‌نامه‌ای که به آن‌ها می‌دهد، در آینده ۲۵ درصد بدهد و ۱۰ درصد نیز به موجب تصویب‌نامه شماره ۴۴۶۹۴ که به صادرکنندگان کتیرا داده، به آن شرکت نیز داده شود، موافقت خواهند کرد که ۵۰ درصد بهای کارخانه را از راه پایاپای دریافت کنند. نماینده شرکت ایران از مدیر کارخانه خواست لااقل دوسوم بهای

---

۱. مانند آلمان‌ها که حدود نیمی از تجارت دریایی ایران را در اختیار داشتند و بیش‌تر پایاپای معامله می‌کردند

کارخانه از راه پایاپای باشد و در عوض به تهران پیشنهاد کرد تسهیلات لازم را به آن شرکت بدهند و رئیس کارخانه سوئدی با این پیشنهاد موافقت کرد.

از سوی دیگر نماینده ایران به دولت اظهار داشت که قیمت کاغذ و مقوا با کیفیت متوسط در بازار سوئد ۱۰۰۰ کرون، هزینه گمرک نیز تقریباً ۱۰۰۰ کرون بود و هزینه‌های حمل آن تا تهران هم اضافه می‌شد؛ بنابراین این محصول مورد نیاز ایران در سال بالغ بر ۶۰۲۰۰۰۰ کرون بود. در صورتی که ۵۰ درصد این مبلغ اگر صرف ورود خمیر کاغذ و سایر مخارج می‌شد با بقیه هزینه می‌توانستند کارخانه را در عرض ۷ تا ۸ سال ساخته، کاغذ را در ایران تولید کنند و دیگر نیازی به واردات کاغذ نبود. طی دو سال زمان برای نصب کارخانه منابع مالی لازم نیز تهیه می‌شد. مشکل دیگر مربوط به حمل دریایی ماشین‌آلات به ایران بود که بر اثر وقوع جنگ جهانی، انگلیسی‌ها دریای شمال و بالتیک را مین‌گذاری کردند و برای حمل آن باید کشتی مخصوصی تهیه و کلیه لوازم را به بندر شاهپور می‌رساندند و در این مدت هم ساختمان کارخانه را تکمیل کرده و امکانات نصب شوند.

دولت با این نظر مخالفت کرد، زیرا حذف ماشین و انجام بعضی کارها به وسیله کارگر به صرفه نبود و مستلزم استخدام عده زیادی کارگر کارآزموده می‌شد که نه تنها آموزش آن‌ها طولانی بود، بلکه مانع از به کارگیری ماشین در کارخانه و موجب کاهش تولید می‌شد. از طرفی کارگران ایرانی آموزش‌های لازم را ندیده بودند و می‌بایست کارگرهای خارجی استخدام می‌شدند که هزینه دستمزد آن‌ها زیاد بود. از طرفی کاغذهای دست‌ساز یک‌نواختی لازم را نداشتند و محصول تولیدشده ممکن بود کیفیت ظاهری لازم را نداشته باشد. دولت خرید خمیر کاغذ را هم مستلزم خروج ارز می‌دانست که برایش صرفه اقتصادی نداشت، زیرا با توجه به وقوع جنگ و امکان مسدود شدن راه‌های تجاری و نرسیدن خمیر کاغذ، کارخانه عملاً تعطیل می‌شد. در نهایت دولت که تلاش بسیاری برای صنعتی کردن ایران داشت، سیاست حذف ماشین در کارخانه را لطمه به اعتبار خود می‌دانست.

شونمان از طرف شرکت آلمانی - اصفهانی به تهران رفت و پس از مذاکرات و بر اساس مطالعات خود، گزارشی تهیه و به دولت ارائه کرد. شونمان در این گزارش ضمن ارائه طرح قطعی کارخانه، نظارت بر سفارش‌ها و ساختمان‌ها، انتخاب متخصصین،

نصب و راه‌اندازی ماشین‌آلات کارخانه را به عهده گرفت و ابراز داشت به دلایل مالی و فنی بهتر است کارخانه در محل واحدی احداث شود. این شرکت علاقه‌مند بود قسمتی از کارخانه در اصفهان احداث شود به همین منظور شونمان پیشنهاد کرد برای کارخانه کاغذسازی اصفهان یک دستگاه چوب‌سای به نسبت کوچک تهیه شود و همین دستگاه برای دورود هم در نظر گرفته شود. این دستگاه کوچک بیش‌تر برای امتحان و آزمایش چوب در نظر گرفته شده بود.

اصفهان و دورود چوب لازم برای کاغذسازی را نداشتند، به همین دلیل لازم بود که از این ماده اولیه کاغذ کمتر مصرف بشود. برای تعیین کیفیت چوب و تفاوت در روش ساییدن چوب‌های مختلف مستلزم آن بود که در کارخانه کاغذسازی با یک دستگاه موقتی ساییدن انواع چوب‌های جنگلی متفرق را امتحان کنند تا برای آن‌ها معلوم شود از کدام چوب‌ها و با چه روشی خمیر چوب جنگلی را بهتر می‌توانستند تهیه کنند و خمیر هر نوع از چوب‌های جنگلی در کاغذسازی چه ویژگی‌هایی خواهد داشت. در مرحله بعد با استفاده از این تجربیات، برای تولید بیش‌تر کاغذ یک دستگاه چوب‌سای و بلکه سلولزسازی از چوب در خود مازندران تهیه می‌شود.

به نظر نماینده این شرکت، اگر کارخانه کاغذسازی بر روی کاه به عنوان منبع مواد اولیه تکیه می‌کرد، این کارخانه پس از مدت کمی پاسخ‌گوی احتیاجات کشور نبود و می‌بایست کارخانه دیگری می‌ساختند که از چوب‌های مازندران تغذیه می‌شد. از طرفی مصرف چوب‌های جنگلی هنوز آزمایش نشده بود و طراحی چنین کارخانه‌ای بدون تجربیات لازم صلاح به نظر نمی‌رسید. اگر این دستگاه موقتی در مازندران گذارده می‌شد و چوب‌های جنگلی فوراً نتیجه مطلوب را نمی‌داد، ممکن بود کارخانه کاغذسازی تعطیل شود. برای همین عقیده بر این بود که یک دستگاه موقتی برای ساییدن چوب در خود کارخانه کاغذسازی نصب می‌کردند، تا پس از آزمایش چوب‌های جنگلی مازندران، چنان‌چه نتیجه مطلوب به دست آمد، ممکن است یک نقشه و پروژه کامل برای کاغذسازی و چوب‌سای در خود مازندران تهیه شود.

وزارت دارایی نیز گزارشی از دو شرکت آلمانی - اصفهانی و کارلشتاد تهیه و به دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال کرد. شرکت اطلس دانمارکی نیز آمادگی خود را

برای ساخت کارخانه کاغذسازی در ایران اعلام کرد. پیشنهاد آقای شتوبرخ نیلسن کننده شرکت آتلاس دانمارک برای احداث کارخانه‌ای که مقدار ۳۰ تا ۳۶ تن در ۲۴ ساعت شامل ۱۸ تا ۲۰ تن کاغذ لفاف و مقوا ۱۲ تا ۱۶ تن کاغذ مرغوب و ظریف تولید کند، در مدت ۱۰ تا ۱۸ ماه پس از سفارش کارخانه کار خود را آغاز می‌کرد. قیمت کارخانه ۱۹۴۳۴۰۰ دلار برای ماشین آلات فوب بنادر اروپا با بسته‌بندی آن، ۲۸۵۰۰۰ دلار به علاوه ۷۰۰۰۰۰ ریال برای سوار کردن کارخانه و امتحان آن و به کار انداختن و ارائه دستور کار بود که این خود ۶ ماه به طول می‌انجامید. این شرکت حاضر بود که ۶۰ درصد بهای کالای تحویل را یعنی ۱۱۶۵۴۴۰ دلار در مقابل کالای ایرانی از قبیل پشم، پنبه، برنج، قالی، خشک‌بار، روده، کتیرا، خشخاش و غیره قبول کند. چگونگی پرداخت پیشنهادی عبارت بود از ۴۰ درصد در موقع امضای سفارش، ۲۰ درصد شش ماه پس از پرداخت نخستین قسط، ۲۰ درصد در موقع حمل ماشین‌ها، ۱۰ درصد شش ماه پس از حمل ماشین‌ها و ۱۰ درصد دوازده ماه پس از قسط چهارم (سند ۲۴۰۰۱۸۵۲۱).

این کارخانه شامل بخش‌های ماشین‌آلات، سوخت و متخصصان و کارگران بود. در این کارخانه قوه محرکه ماشین‌ها (۳ دیگ بخار)، مواد اولیه لازم برای تهیه کاغذ و سلولز شامل کاه، چوب تبریزی، خمیر مکانیکی و خمیر شیمیایی، چوب خشک، شاه‌دانه و کتان، کائولن (خاک چینی)، نمک، آب، مقدار مختصری الومین، آهک و مواد رنگی، روغن مازوت برای سوخت کارخانه بود. کارشناس‌های لازم برای به کار انداختن کارخانه عبارت بودند از مدیر کارخانه (۱ نفر)، مهندس (۳ نفر)، رئیس انبار (۳ نفر)، کارگر متخصص (۸۰ نفر)، کارگر (۱۲۵ نفر)، سرمکانیسین (۱۱ نفر)، استادکار ماشین (۳ نفر)، کارگران ماشین (۳ نفر)، کارشناس به کار انداختن دیگ‌ها (۳ نفر)، استاد (۱ نفر)، مکانیسین (۱ نفر)، الکتریسین (۶ نفر) و کمک کارگر (۱۰ نفر) (سند ۲۴۰۰۱۸۵۲۱).

اداره معاملات خارجی ایران نیاز داشت تا درباره پیشنهادهایی که شرکت‌های مختلف ارائه کرده بودند، از جمله دو قسمت بودن کارخانه، قیمت، نیروی متخصص و صرفه اقتصادی آن مطالعه کند. در بین قیمت‌های پیشنهادی، قیمت تمام شده کارخانه کارلشتاد از همه مناسب‌تر بود، اما با وقوع جنگ در اروپا، سوئد نیز درگیر جنگ شد و

بسیاری از کارگران به جبهه‌های جنگ اعزام شدند. از طرفی ناامنی راه‌های دریایی و افزایش قیمت‌های حمل و نقل باعث شد تا قیمت پیشنهادی سوئدی‌ها نیز افزایش یابد و عملاً ایران اقدامات برای تأسیس کارخانه کاغذسازی به تعویق افتاد.

با توجه به اسناد موجود به نظر می‌رسد با وجود نیاز رو به رشد جامعه و دستگاه‌های اداری به کاغذ، نه تنها نگاه کلانی نسبت به احداث کارخانه کاغذسازی وجود نداشت، بلکه ظرفیت‌های محلی را برای توسعه این صنعت در نظر نگرفتند. به عبارتی اگر این کارخانه در اصفهان احداث می‌شد، امکان بهره‌وری از منابع مالی تجار و کارخانه‌داران اصفهانی فراهم می‌شد، هم‌چنین مواد اولیه مانند کاه، کلش و پسماندهای کارخانه‌های نساجی می‌توانست به راحتی و تقریباً با قیمتی ناچیز برای تولید کاغذ استفاده شود. از طرفی این منابع مالی محلی قادر بودند نیروی متخصص را استخدام کنند و یا هزینه‌های آموزش کارگران را پرداخت کنند. مازندران ظرفیت‌های طبیعی برای تأمین مواد اولیه، وجود آب فراوان، قرار گرفتن در مسیر راه آهن و نیروی کار را داشت، اما قادر به جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی برای احداث کارخانه کاغذسازی نبود، حتی سرمایه‌داران محلی مازندران برای احداث کارخانه کاغذسازی پیش قدم نشدند. شاید بتوان ریشه این احساس نیاز نداشتن به تولید کاغذ در مازندران دوره پهلوی را در سیاست‌های اقتصادی دولت رضاشاه جست‌وجو کرد که سعی داشت صنایع در نواحی مرکزی ایران متمرکز شود و نگاه دولت به ظرفیت‌های محلی تنها در حد تأمین منابع اولیه کارخانه بود.

## نتیجه

از اواخر قاجار کاغذ در امتداد جریان رو به رشد فرهنگی و آموزشی به عنوان مواد اولیه نگارش در نظام اداری، سطوح آموزشی و مطبوعاتی کاربرد بسیاری پیدا کرد. این افزایش تقاضا موجب افزایش واردات بیش‌تر کاغذ به ایران شد. برای رفع این وابستگی و حداقل کاهش هزینه‌های دولتی، نیاز به احداث کارخانه احساس می‌شد. اما نگاه دولت مردان دوره قاجار و پهلوی به توسعه صنعت کاغذسازی، نگاه کلان و برای رفع نیازهای جامعه و ارتقای رفاه عامه نبود، بلکه بیش‌تر به رفع نیاز اداری و صرفه‌جویی اقتصادی در هزینه‌های خود می‌اندیشیدند. با وجود اقدامات دولت در حمایت از این

صنعت کارهای جدی و مؤثری صورت نگرفت. برخی دست‌اندرکاران ساخت کارخانه کاغذسازی کمبود مواد اولیه سلولزی، هزینه‌ها و وقوع جنگ جهانی را مهم‌ترین عامل به تعویق افتادن این امر بیان داشتند، اما با توجه به مطالعات اسنادی می‌توان گفت در مقایسه ایران با کشورهایمانند سوئد و دانمارک که نگرش علمی نسبت به کار، کارخانه و تولید کالا داشتند، تفکر صنعتی که مستلزم فعالیت‌های منظم، مدون و برنامه‌ریزی شده بود، در جامعه نوپای صنعتی ایران وجود نداشت. وجود عوامل دیگری مانند نوع نگرش دولت به صنعت کاغذسازی، سرمایه‌گذاری نکردن در بخش آموزش کارگران متخصص، شرایط آسان ورود کاغذ خارجی و تمایل به کسب سود بیش‌تر از سوی تجار و توجه نکردن به ظرفیت‌های مالی، طبیعی و فنی محلی از دیگر عواملی بودند که مانع رشد و توسعه صنعت کاغذسازی در این دوره شد.

### کتاب‌نامه

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۹)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- ۲- اوری، پیتر و گاوین همبلی و چارلز ملویل (۱۳۹۰)، تاریخ ایران دوره پهلوی از رضاشاه تا انقلاب اسلامی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- ۳- جمالی‌فر، عبدالرضا (۱۳۸۸)، «بررسی سیر کاغذسازی در ایران، هنر و معماری» رشد آموزش هنر، ش ۱۸.
- ۴- رحمتی خامنه، سورج (بی‌تا)، مجموعه اسناد شخصی.
- ۵- زیباکلام، صادق (۱۳۷۹)، سنت و مدرنیته، تهران: روزنه.
- ۶- فراستی، رضا (۱۳۹۰)، «وارد کردن اسباب کارخانه کاغذسازی از روسیه در دوره ناصری»، نامه بهارستان، س ۱۲، ش ۱۸-۱۹، بهار و تابستان.

### اسناد

آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.



علم از قلم نایم بهار است  
ما در این کار بر سر راهی  
که در این راه است  
مهمتر از همه

در این راه است  
که در این راه است  
مهمتر از همه

در این راه است  
که در این راه است  
مهمتر از همه

در این راه است  
که در این راه است  
مهمتر از همه

در این راه است  
که در این راه است  
مهمتر از همه

در این راه است  
که در این راه است  
مهمتر از همه

در این راه است  
که در این راه است  
مهمتر از همه

در این راه است  
که در این راه است  
مهمتر از همه

صورت مقایسه تفریب پیشنهاد های وارد له راجع به کارخانه های سلولز کاغذ سازی

در همین جنگ			پیش از جنگ			
شرکت آلمانی الکترا	شرکت آلمانی میتسوبی	شرکت سوئدی کارلسون	شرکت آلمانی ایلس	شرکت چک اسکو	شرکت آلمانی نوریشمال	
۱۱۴۰/۸/۱۵	۱۱۴۰/۵/۵	۱۱۳۹/۱۱/۲۴	۱۱۳۹/۸/۷	۱۱۳۹/۳/۸	۱۱۳۸/۸/۲۳	تاسیس پیشنهاد
۳۰/۲۶	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	مقدار سرمایه روزانه
۱۱۴۲۴۰۰	۴۸۰۰۰۰۰	۸۷۶ ۴۶۰ پادانه ۴۱۷	۲۴۰۰۰۰	۲۸۲۵۰۰	۲ ۴۹۲ ۳۴۸	تایید پیشنهاد
۱ ۱۴۲ ۰۰۰	۱ ۱۴۲ ۰۰۰	۴۱۰۱ ۸۳۲	۱۶۰۰۰۰	۱ ۱۳۴ ۰۰۰	۱ ۳۹۶ ۱۳۹	تبدیل به دلار
۲۸۵ ۰۰۰	نصب در پیمان نسوز مطلوب راست		نصب در پیمان نسوز مطلوب نیست		نصب در پیمان نسوز مطلوب نیست	نصب و دستور کار
۴۱۰۰۰۰	۳۲۰۰۰۰	۷۸۶ ۰۰۰	۲۱۶ ۰۰۰	۲۴۶ ۰۰۰	۲۶۶ ۰۰۰	اداره تفریب بها
پاریسری	پاریسری	پاریسری و نصب	تجهیزها و کارخانه سلولز	پاریسری و نصب	تجهیزها و کارخانه سلولز	
پیشنهاد کامل موجودی ۹۶	پیشنهاد یک نسوز	پیشنهاد کامل	تجهیزات سلولز سازی در پیشنهاد نموده پیمان آن تکمیل مجموعه شده است	پیشنهاد ناقص	تجهیزات سلولز سازی در پیشنهاد نمود و پیمان آن تکمیل نمودن شده است	مسئله حساسات
۲ ۷۲۸ ۰۰۰	۲ ۲۴۰ ۰۰۰	۴ ۸۸۷ ۸۳۲	۱ ۶۵۶ ۰۰۰	۱ ۷۸۰ ۰۰۰	۲ ۰۹۲ ۱۳۹	بهای کل تفریب سخت

تجدید به پیشنهاد اولی شرکت کارلسون سوئدی قبل از جنگ ۳۱۷.۴۸۰ لیره بوده ولی پس از اتمام مهلت و تحقیقات محلی و اطلاع از اینکه کارخانه باید در دو نقطه یکی مازندران دیگری در نورود تأسیس گردد و جهت پذیر آمد جنگ بهای خود را به ۸۷۶ ۴۶۰ لیره ترفی داد و اخیراً آنرا خوشگیز اطلاع میدهند تفریب نامبرده حد ۱۷۰ لیره بهای خود افزوده است  
شرکت نوریشمال نیز اخیراً اطلاع داده است که عملاً نمیتواند کارخانه را تحویل دهد.



## مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تبرستان با دستگاه خلافت عباسی

رضا شجری قاسم خیلی\*

آناهیتا پیری\*\*

### چکیده

به دنبال فتح ایران به دست اعراب مسلمان، ولایت تبرستان نیز بعد از مدت‌ها کشمکش، ضمیمه امپراتوری بزرگ اسلامی شد، اما حکام محلی و اهالی این ناحیه هرگز راه مدارا و تمکین را با حکومت مرکزی وقت، دستگاه خلافت، در پیش نگرفتند. پژوهش حاضر بر آن است تا مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومت‌های محلی تبرستان را با دستگاه خلافت عباسی بر پایه اسناد و منابع تاریخی به روش توصیفی - تحلیلی (تبینی - تفهیمی) مورد بررسی قرار دهد. تجزیه و تحلیل علل و دلایل مؤثر بر تکوین این مناسبات و بررسی تدابیر و سیاست‌های خلفای عباسی برای سلطه بر تبرستان از مهم‌ترین دغدغه‌های این جستار است. این روابط متأثر از علل و دلایل خاصی بود که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: وضعیت ژئوپلیتیک منطقه تبرستان، روحیه استقلال‌طلبی مردم تبرستان و توان رزمی آن‌ها، ملاحظات اقتصادی، پناه آوردن مخالفان و معارضان سیاسی و مذهبی به تبرستان و ... .

از عمده‌ترین تدابیر و فعالیت‌های دستگاه خلافت جهت حفظ و نگه‌داری تبرستان به اعزام کارگزاران به این مناطق و برپا ساختن پادگان‌ها، سرکوب شورش‌های مردمی از طریق نظامی و یا از راه به کار بردن خدعه و نیرنگ، تلاش برای گسترش مذهب سنت و ... می‌توان اشاره کرد.

**کلیدواژه‌ها:** تبرستان، حکام محلی، علویان، خلفای عباسی، والیان

---

\* استادیار تاریخ دانشگاه مازندران - r.shajari@umz.ac.ir

\*\* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی

## مقدمه

تاریخ خاندان‌های حکومت‌گر تبرستان پیش از اسلام و رویارویی این خاندان‌ها با اعراب مسلمان بخش مهمی از تاریخ پرفراز و نشیب ایران می‌باشد. سرزمین تبرستان واقع در جنوب دریای مازندران در پناه استحکامات طبیعی و شجاعت مردمانش با سرپرستی سلسله‌هایی از پادشاهان بومی قرن‌ها در مقابل تهاجمات بیگانگان ایستادگی نمود.

قدیمی‌ترین سلسله‌های ایرانی حاکم بر تبرستان که منسوب به خاندان‌های شاهی و واسپوهران بودند، سرسختانه در مقابل حکومت‌های مرکزی ایران ایستادگی نمودند و استقلال خود را حفظ کردند. اسکندر مقدونی با مردم این سرزمین مصالحه نمود و انوشیروان با تقسیم این منطقه در میان چند خاندان، تلاش نمود با ایجاد رقابت بین آنان از وحدت و قدرت‌یابی این حکومت‌ها جلوگیری نماید. مهم‌ترین خاندان‌های حکومت‌گر تبرستان عبارت بودند از: گاوبارگان (آل‌دابویه و آل‌پادوسبان)، قاروندها یا سوخراییان و آل‌باوند.

با ظهور اسلام قوای تازه‌نفس اعراب در سایه اصول برادری و برابری، صرف نظر از غنایمی که در صورت فتح به تصرف فاتحان در می‌آمد، توانستند امپراطوری ساسانیان را واژگون سازند. اعراب از غرب به شرق ایران را به تدریج تصرف کردند و تنها تبرستان تا نیمه قرن دوم هجری استقلال خود را حفظ کرد. شرایط دشوار اقلیمی و جغرافیایی در تبرستان با خلق و خوی اعراب سازگار نبود. می‌توان گفت این عامل در عدم توجه اعراب به تبرستان بی‌تأثیر نبود. با روی کار آمدن عباسیان به‌ویژه در عهد منصور، خلیفه عباسی، اهتمام ویژه‌ای به فتح تبرستان صورت گرفت. هرچند قدرت عباسیان در تبرستان هرگز از ثبات برخوردار نبود، خشونت و ستم والیان عباسی از جمله گرفتن خراج بسیار، شورش‌های گسترده‌ای را در میان مردم این منطقه پدید آورد. در جریان این شورش‌ها تعدادی از والیان عباسی کشته شدند. از این رو دستگاه خلافت عباسی در اوج قدرت خویش ناچار به مدارا و برقراری ارتباط با اسپهبدانی چون مازیار شد. از سوی دیگر تبرستان که پناه‌گاهی برای مخالفان سیاسی و مذهبی بود، مورد توجه علویان واقع شد. علویان که با قیام‌های خود در حجاز و عراق عباسیان را با چالش‌های بسیار مواجه کرده بودند، با حسن سلوک و تدبیر و عدالت‌خواهی خود زمینه‌های

گرایش مردم تبرستان را به مذهب تشیع فراهم کردند؛ به دنبال آن چالش جدیدی بین تبرستان با گرایش مذهبی شیعه و دستگاه خلافت سنی مذهب چهره نمود و مسئله‌ای بر مسائل و مشکلات بین دستگاه خلافت و حکام محلی تبرستان افزوده شد.

آنچه مسلم است این که روابط میان دستگاه خلافت و حکومت‌های محلی تبرستان دست خوش متغیرهای فراوانی بود و فراز و فرود بسیاری را پشت سر نهاد. در این جستار در پی آنیم که به سؤالات زیر پاسخی درخور بیایم:

۱- مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تبرستان با دستگاه خلافت عباسی چگونه بود؟

۲- علل و دلایل مؤثر بر تکوین این مناسبات با دستگاه خلافت عباسی چه بوده است؟

۳- خلفای عباسی برای سلطه بر تبرستان از چه تدابیر و سیاست‌هایی استفاده نمودند؟

روش این پژوهش روش گردآوری اطلاعات، ارزیابی داده‌ها و تجزیه و تحلیل آنها، با مدل توصیفی - تحلیلی می‌باشد. در تحلیل فاکت‌های تاریخی نیز از روش تبیینی (علت‌یابانه) و تفهیمی (معناکاوانه) بهره گرفته شده است. چون بخشی از حیات انسانی، با ماده سروکار دارد و حیات فیزیکی است، ضرورتاً این حوزه را تبیین (علت‌یابی) باید کرد. اما غالب حیات انسانی عرصه کنش متقابل انسان‌ها با یک‌دیگر است و کنش‌های انسانی دارای انگیزه، معنا و قصد و غایت می‌باشند که آن‌ها را فهم (معناکاوی) بایستی کرد و دلایل آن‌ها را مکشوف کرد.

### جغرافیای تاریخی تبرستان

سرزمین‌های واقع در کرانه جنوبی دریای تبرستان در پناه حصار کوهستان‌های جنوبی خویش که شامل جبال دماوند و دیلم و رویان و طبرستان می‌شد، طی سال‌ها در مقابل تهدیدهای مهاجمان در ایستادند (شایان، ۱۳۶۴: ۱۱). عوامل طبیعی چون دره‌های عمیق، رودخانه‌های خروشان، جنگل‌های انبوه و دریا با ساحل طولانی و مهم‌تر از همه وجود کوه‌های سر به فلک کشیده سبب انزوای این ناحیه گردید. اگر این عوامل را با ویژگی‌هایی چون روحیه سلحشوری و جنگ‌آوری زنان و مردان کوه و جنگل و دشت در آمیزیم عدم تمکین آنان به بیگانگان را در می‌یابیم (کسروی، ۱۳۵۷: ۲۳؛ راوندی، ۱۳۵۴: ۲۱۴). هوای معتدل، آب فراوان و زمین حاصل‌خیز آن چهره خود را در وجود

جنگل‌ها و توسعه کشاورزی نشان می‌داد. در دورانی که کشاورزی رکن اصلی اقتصاد جوامع بود، محصولات کشاورزی این سامان نسبت به مناطق دیگر از کمیت و تنوع بیش‌تری برخوردار بود و این موضوع زمینه خودکفایی و استغناى اهالی این خطه را فراهم می‌نمود. در واقع موقعیت جغرافیایی تبرستان در ساختار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی این منطقه، تأثیر به‌سزایی گذاشت، به گونه‌ای که در میان مردم تبرستان همواره تمایلات استقلال‌طلبانه و عدم تمکین از حکومت‌های خارج از این قلمرو وجود داشت (ترکمنی‌آذر و پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۱۱).

در یک نگاه کلی جغرافیایی تبرستان به نواحی بین ارتفاعات البرز و سواحل جنوبی دریای تبرستان محدود می‌شود (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۵۶). «حدش از چالوس است تا تمیشه و این ناحیه‌ای است آبادان و [با نعمت] و بسیار خواسته» (مؤلف گمنام، ۱۳۶۲: ۱۴۴) و از شهرهای بزرگ آن دهستان، جرجان، آمل، ساری و چالوس می‌باشد (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۵۵).

در قرن هفتم هجری هنگام حمله مغول ظاهراً اسم مازندران متداول و نام تبرستان متروک شد. اسامی تبرستان و مازندران در واقع به جای یک‌دیگر هم به کار می‌رفته‌اند. در حالی که همان‌طوری که گفته شد در واقع تبرستان به قسمت‌های بلند کوهستانی اطلاق و گاهی شامل رشته‌پایین و باریک ساحلی از حدود دلتای سفیدرود تا حد جنوب شرقی دریای خزر می‌شد، مازندران در اصل بر این اراضی ساحلی مشتمل می‌گردید (رایینو، ۱۳۴۲: ۲۲).

تبرستان با شرایط اقلیمی خاص خود یعنی وجود جنگل‌های انبوه، کوه‌های سر به فلک کشیده، باران‌های سیل‌آسا، جانوران درنده و بیماری مالاریا (فرای، ۱۳۶۸: ۱۴؛ بوسورث، ۱۳۷۱: ۱۳۸) رطوبت بسیار زیاد و آزاردهنده و باتلاق‌هایی با بخارهای بدبو و بیشه‌زارهای فراوان (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۳۳) پناه‌گاهی برای اقوام و اندیشه‌ها بوده است. گروه‌های نژادی، مخالفان مذهبی و سیاسی و زبان و خط‌های باستانی و اغلب رسوم اجتماعی مدت‌ها بعد از آن که در همه جای ایران از میان رفته است در این ناحیه باقی‌مانده است (بوسورث، ۱۳۷۱: ۱۳۸). از سوی دیگر موقعیت سوق‌الجیشی تبرستان سبب انزوای سیاسی این سرزمین گردید و موجبات استقلال نسبی تبرستان را از

روزگاران بسیار دور فراهم نمود. البته توان رزمی مردم تبرستان این امر را بیش تر تشدید می کرد، زیرا این مردمان نه تنها پایداری و استقامت را از کوه آموخته بودند بلکه زندگی در پستی و بلندی ها آنان را نیرومند و ورزیده و دلیر گردانیده بود (ترکمنی آذر و پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۱۴).

مطابق برخی اخباری که در دست است دولت مخصوص تبرستان در اواخر اشکانیان تشکیل شد و در عهد ساسانیان پایدار بود. تمام ترکیبات سیاسی در تبرستان از روی سرمشق دولت ساسانیان تشکیل شده بود (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۳۴). انوشیروان ساسانی توانست بخش اعظمی از تبرستان را در اختیار گیرد و چون شکل گیری حکومتی یک پارچه و قوی در این سامان برای شاهنشاهی ساسانیان تهدیداتی به همراه داشت، نواحی مفتوحه را با توجه به موقعیت جغرافیایی منطقه و وجود قبایل پراکنده، به اقطاع داران محلی سپرد. این امر به تدریج موجبات پیدایش حکومت های محلی کوچک و متعدد را در این خطه فراهم ساخت. این حکومت ها همیشه برای کسب قدرت بیش تر در حال رقابت و ستیز با یک دیگر به سر می بردند. مهم ترین حکومت های محلی تبرستان عبارت بودند از: گاوبارگان (آل دابویه - پادوسپانیان)، قارن وندها یا سوخراییان و باوندیه (ترکمنی آذر و پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۱۵).

### فتح تبرستان

پس از کشته شدن یزگرد سوم آخرین شهریار ساسانی (۶۵۱م) و گشوده شدن ایران به دست تازیان، چند خاندان از شاه زادگان و بزرگان ساسانی در تبرستان و رویان و گیلان سر به استقلال برداشته، سلطنت و فرمانروایی نوینی بنیاد نهادند و به اطاعت خلفا کردن ننهادند و سالیان دراز به آیین زردشتی باقی بودند.

در زمان خلافت عمر، هنگامی که نعیم بن مقرن گزارش پیروزی های خود را از همدان همراه با غنائم فتوحات برای خلیفه فرستاد، عمر برای وی نامه نوشت و به او فرمان داد تا برادرش سوید بن مقرن بن عائد را به سوی کومش (سمنان، دامغان، بستم) و گرگان و تبرستان گسیل دارد (طبری، ۱۳۶۲: ۱۹۷۸/۵؛ مؤلف گمنام، ۱۳۱۸: ۲۲۷). سوید بن مقرن ری را گشود و در سال ۲۲هـ ق با صول (چول) گرگان صلح کرد.

اسپهد تبرستان چون این را شنید دربارهٔ مصالحه به سویدبن مقرر نامه نوشت «که به صلح باشند و برای او قراری نهد که سخنی از یاری و کمک بر ضد هیچ کس نباشد» سوید این را پذیرفت و مکتوبی برای وی نوشت (طبری، ۱۳۶۹: ۱۹۷۸/۵).

فتوحات تبرستان در طی ستیز میان علی(ع) و معاویه بر سر خلافت به فراموشی سپرده شد (مادلونگ، ۱۳۶۳: ۱۷۳/۴). معاویه پس از آن که رقیب خلافتش را از میان برداشت، در سال ۵۸هـ ق مصقله بن هبیره شیبانی را ولایت تبرستان داد. او نیز در کنترل این ناحیه راه به جایی نبرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵۷/۱). سلیمان بن عبدالملک (۹۹-۹۶هـ ق) یزیدبن مهلب را با سپاهی بزرگ از مردم شام و مصر برای فتح گرگان و تبرستان اعزام کرد. یزید با اسپهد تبرستان صلح کرد و تا پایان حکومت بنی‌امیه کسی به این منطقه نیامد (طبری، ۱۳۶۳: ۴۷۳۲/۱۱).

در دورهٔ خلافت ابوالعباس سفاح مردم تبرستان با وی صلح کردند، سپس از فرمان سر پیچیده، غدر پیشه کردند و مسلمانان را کشتند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۷۵). منصور به تحریک معاذبن مسلم و وحشت از این که مبادا در آینده‌ای نه چندان دور «عجم‌های این بلاد» دولت عربی به دولت ایرانی تبدیل نمایند، به کار تبرستان همت گماشت تا سرانجام حکومت آن‌جا را از دست اسپهد خورشیدبن دادمهر گرفت (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۲۱۴).

### مناسبات سیاسی و اقتصادی تبرستان با دستگاه خلافت عباسی

نخستین وظیفهٔ والیان مسلمان حفظ حاکمیت مسلمانان بر مناطقی بود که به تازگی تن به اطاعت تازیان داده بودند (مادلونگ، ۱۳۶۳: ۱۷۴/۴). اما اهل تبرستان همواره بر این روش بودند که گاهی مال صلح ادا می‌کردند و زمانی از دادن آن خودداری می‌کردند و بدین سان به جنگ و صلح اشتغال داشتند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۷۴). در راستای سیاست حفظ و کنترل منطقهٔ همواره ناآرام تبرستان بود که ابوالعباس طوسی در حدود ۱۴۶هـ ق مسلحه‌هایی (پادگان/ ساخونشین) در بیش از ۴۰ شهر و نقاط سوق الجیشی از تمیشه در مشرق تا چالوس و کلار در مغرب دایر کرد و دویست هزار عرب و ایرانی را که عمدتاً خراسانی و وفادار به دعوت عباسیان بودند، به تعداد در این

پادگان‌ها مستقر کرد. اما کوه‌نشینان تبرستان هم‌چنان از قبول سلطهٔ عرب شانه خالی می‌کردند (مادلونگ، ۱۳۶۳: ۱۷۴/۴). روایت فوق علاوه بر سرسختی و عدم تمکین اهالی این ناحیه در برابر حکومت مرکزی، اهمیت آن را برای دستگاه خلافت به خوبی نشان می‌دهد.

عاملان مأموران مالیاتی در تبرستان به روش متجاوزانه در تعیین مقدار و نوع خراج، مردم را در تنگنای معیشت قرار می‌دادند. عاملان در بیش‌تر مواقع به بهانه‌های گوناگون با افزودن بر مقدار خراج موجب ناخرسندی و گاه عصیان مردم می‌شدند. این والیان به کمک دهقانان و دیوانیان محلی که همواره واسطهٔ ارتباط حکومت با مردم هر ناحیه بودند، مأموریت خویش را به مرحلهٔ اجرا در می‌آوردند. در این میان والیانی که در توسعه، تحکیم و تثبیت مبانی حکومت خلفا در نواحی دوردست از مرکز خلافت سهم زیادی داشتند، از این راه می‌توانستند شهرت فراوانی پیدا کنند (محیط طباطبایی، ۱۳۶۷: ۱۶).

ناخرسندی از خلافت عباسیان و حکومت آن‌ها در کوه و هامون توسعه یافت. خشونت و تحکم والیان عباسی سبب شد، مردم کوهستان که در ناخرسندی از عمال خلیفه با مردم هامون احساس هم‌دلی می‌کردند، نزد ونداد هرمزد آمدند و او را به قیام بر ضد عمال خلیفه تشویق کردند و اعلام کردند همه در فرمان و مطاوعت جان فدا کنیم تا کوهستان را از جور و ناجوان‌مردی ایشان پاک کنیم (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۸۱/۱).

در زمان خلافت هارون‌الرشید، خلیفه‌بن سعید به ساری رسید و می‌خواست نافع را که از خویشاوندان او بود به نیابت خود در ساری بگمارد. اما عاملان اسپهبد شروین او را کشتند. مهرویه نایب خلیفه‌بن سعید در آمل به سبب توهین به مردم کشته شد. بار دیگر شورشی در میان مردم تبرستان به وجود آمد. این‌خبر به خلیفه عباسی هارون رسید، اما چون مردم هم‌چنان بیت‌المال خود را می‌پرداختند، خلیفه اعلام کرد «که این خلع طاعت نیست، بلکه والی ظالم بود و رفع ظلم واجب است». عبدالله‌بن سعیدالحرشی از سوی خلیفه به تبرستان آمد. مردم از او استقبال کردند. اما ونداسفان عامل او جعفر بن هارون را که برای مساحت اراضی و دریافت خراج رفته بود کشت. خلیفه کسانی را نزد اسپهبد شروین و ونداد هرمزد فرستاد تا دربارهٔ این حادثه تحقیق کنند. آن‌ها فرستادگان

خلیفه را بسیار احترام کردند. فرستادگان به خلیفه گزارش دادند آنچه ونداسفان انجام داد، خودسرانه بود و او خود علیه ونداد هرمزد عاصی است (همان: ۱۹۶).

اهمیت ملاحظات اقتصادی بر سایر امور از واکنش هارون در برابر حکام سرکش محلی (کسانی که خودسرانه عمل می‌کردند و حتی عامل حکوت مرکزی را به قتل می‌آوردند) به خوبی هویداست. مضاف بر این که آنها برای گرفتن جزیه هیچ اصراری بر اسلام آوردن توده ایرانی نداشتند. هرچند در موارد خاص از جمله در مورد مازیار این قضیه متفاوت بود؛ مأمون مازیار را به دین اسلام فراخواند. مازیار اسلام را قبول کرد و مأمون او را «محمد ولی امیرالمؤمنین نام نهاد و با کنیه ابوالحسن» سرسپرده مأمون خلیفه عباسی شد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۰۷/۱). گرویدن مازیار به دین اسلام، حتی اگر جنبه سیاسی می‌داشت، روی دادی پراهمیت بود. این مطلب نشان‌گر کام‌یابی خلفا در سیاست اسلامی کردن کشورهاست. این سیاست در پی دست‌یافتن به این هدف بود که دهقانان را به دین مبین اسلام در آورد. گسترش این سیاست موجب می‌گردید که اقلیت‌های مذهبی نیز تابع شرایط اجتماعی گردند و به مسلمانان پیوندند.

در دوران خلافت هارون الرشید برای کنترل اوضاع تبرستان، امرای آن سامان را پی در پی عوض می‌نمود، خلیفه که ولایات شرقی را در معرض تجزیه می‌دید لازم دید با اهل تبرستان کنار آید (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۳۷۳/۲). از دیگر ابزار کنترلی خلفا سیاست گروگان‌گیری از میان فرزندان اسپهبدان و نگه‌داری آنان در بغداد بود چنان که هارون الرشید فرزندان شروین و ونداد هرمزد را به گروگان گرفت، اما پس از یک سال، هارون که عزم خراسان داشت در ری گروگان‌ها را به پدران‌شان بازگرداند و خود که به سبب بیماری رنجور شده بود، در طوس در گذشت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۹۸/۱؛ اولیاءالله، ۱۳۴۸: ۷۰).

در میان پهلوانان و فرمان‌روایان ایرانی این سرزمین، خاندان کارن (قارن) از همه بیش‌تر در برابر قوم فاتح مقاومت کردند. تربیت ایرانی و دلیری طبیعی آنان به ایشان اجازه نمی‌داد، مقهور بیگانگان شوند. خلفا از شهریان ایرانی مازندران همیشه حساب می‌بردند و در نامه‌هایی که به ایشان می‌نوشتند، شرایط احترام را ملحوظ می‌داشتند (راوندی، ۱۳۵۴: ۲۱۵/۲). شورش‌هایی که در این دوران به وقوع می‌پیوست به طور



روزافزونی بیش تر موجبات ملی و سیاسی داشت و انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی بیش تر در آن به چشم می‌خورد تا مذهبی (اشپولر، ۱۳۷۹: ۱۰۹/۱).

### سیاست تبرستان در برابر دستگاه خلافت

ساکنان ایالات مجاور دریای خزر از برکت پایداری خلق و وجود موانع طبیعی مدت دو قرن در برابر اعراب ایستادگی کردند. رشته کوه‌های صعب‌العبور البرز که میان فلات مرکزی ایران و دشت ساحلی دریای تبرستان مایل شده است از یک طرف، محدود بودن به دریا، از طرف دیگر پایداری و دلیری مردانش، این ناحیه را به صورت قلعه جنگی محکمی در آورده بود (فرای، ۱۳۶۸: ۱۴).

کسانی که در ابتدای هجوم عرب نمی‌خواستند گردن به تبعیت آنان دهند، آنجا در امن و امان بودند و به اعتماد موقعیت محکم طبیعی از تهدید خلفا به هیچ‌وجه پروا نمی‌کردند. بیش از یک قرن بعد از آن که اعراب سایر بلاد ایران را فتح کرده بودند، اسپهبدان محلی تبرستان در ناحیه کوهستانی خویش مستقل بودند و دین نیاکان یعنی همان کیش زردشتی داشتند (راوندی، ۱۳۵۴: ۲۱۴)؛ سکه‌های ایشان با خط و علامت پهلوی زده می‌شد (سرافراز و آورزمانی، ۱۳۷۹: ۳۴۵). زمانی که آنان با اعراب رابطه پیدا کردند، از آموختن زبان و عادت ایشان ابا داشتند. اتحاد مردم این سرزمین در دفع نفوذ اعراب از کشتار عام تازیان، در زمان ونداد هرمزد به درستی آشکار است (راوندی، ۱۳۵۴: ۲۱۴/۲). در دوره‌ای که بعضی از ایرانیان برای تملق زبان عربی را می‌آموختند (پیرنیا، ۱۳۸۳: ۳۹۴)، ونداد هرمزد با هارون به وسیله مترجم گفت‌وگو کرد و درشت‌گویی‌های او را با حفظ ادب و پاس احترام خویش، جواب داد. خلفا از شهریاران ایرانی مازندران همیشه حساب می‌بردند و در نامه‌هایی که به ایشان می‌نوشتند، شرایط احترام را ملحوظ می‌داشتند. چنان که بعدها در دوران مازیار رخ کرد، سرکشان ایرانی برای بازگرداندن استقلال ایران و زنده کردن کیش و عادات ایرانی نقشه می‌کشیدند (راوندی، ۱۳۵۴: ۲۱۵/۲).

در مورد روند اسلام‌گرایی اهالی تبرستان باید گفت هر چند خلافت اسلامی در قرون اولیه هجری بر سرزمین‌های وسیع میان کوه‌های پیرنه در شمال شرقی شبه‌جزیره

ایبری تا مرزهای غربی چین نفوذ سیاسی مذهبی خود را گسترانیده بود (کسروی، ۱۳۵۷: ۲۲). با وجود این هنوز در قسمت‌هایی از ایران از جمله کرانه جنوبی دریای خزر، شامل تبرستان، گرگان، گیلان و دیلم حکومت‌های مستقل محلی وجود داشت که از نظر دینی و فرهنگی هم‌چنان سنت‌های پیش از اسلام خود را حفظ کرده بودند (پیگولوسکایا، ۱۳۵۳: ۱۵۹). مردم این سرزمین هنوز به کیش اسلام نپیوسته بودند (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۴۱). در قتل جبال البرز آتشکده دین زرتشت دایر و مشتعل بود و اسپهبدان هنوز کیش نیاکان خود را از دست نداده بودند (کسروی، ۱۳۵۷: ۲۲).

با توجه به فرضیه‌های آماری برخی محققان مبنی بر این که تا پایان عهد اموی تنها هشت درصد ایرانیان مسلمان شده بودند (بولت، ۱۳۶۶: ۴۶) می‌شود با اتکا به منابع اذعان کرد این درصد در تبرستان به مراتب پایین‌تر بود. به گزارش ابن‌اسفندیار «ونداد هرمزد» با «اسپهبد شروین» حاکم فریم، و مصمغان و میانرود قرار گذاشت که در یک روز و یک ساعت همه اعراب طبرستان را کشته و از میان بردارند. کار به جایی رسید که زنان، شوهران عرب مسلمان خود را ریش گرفته بیرون آوردند و به کسان او سپرده، گردن می‌زدند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۸۳). اهالی طبرستان تنها در نیمه قرن سوم با روی کار آمدن زیدیان اسلام زیدی را پذیرفتند با این همه ابن‌حوقل در قرن چهارم می‌گوید: «هنوز در زمان ما کافرانی در کوه‌ها سکونت دارند» (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۹). به گفته نویسنده احسن التقاسیم در گرگان «ذمیان بسیارند» (مقدسی، ۱۳۶۹: ۵۳۹/۲). این در حالی است که دیلمیان «هرگز سر به فرمانی نهاده بودند» (ابن‌فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۱۵۰).

هرچند رویه کلی مسلمانان در سرزمین‌های مفتوح شده، به علل مختلف از جمله ملاحظات اقتصادی، الزام و اجبار ساکنان به پذیرش دین اسلام نبود، اما روایت شده است زمانی که ابوخریمه (در عهد منصور) به حکومت تبرستان منصوب شد، بسیاری از بزرگان و اعیان زرتشتی را کشت (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۳۶۹/۲). والیان عباسی چون سنی مذهب بودند، سخت به مذهب خود تعصب می‌ورزیدند و حتی تبرستانی‌هایی را که دیرتر اسلام پذیرفتند، دشمن خود می‌دانستند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۸/۱). ظلمی که در جامعه اسلامی نسبت به موالی صورت می‌گرفت، سبب گردید تا آنان نزد علی (ع) شکایت کنند. امام علی (ع) به حدی به موالی میدان داد که مورد اعتراض عرب‌هایی

هم چون اشعث بن قیس قرار گرفت، این موضع حضرت علی (ع) نسبت به موالی نه تنها سبب حمایت موالی از امام گردید، بلکه می توانست ذهنیت آنان را نسبت به اهل بیت (ع) مساعد گرداند (جعفریان، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

### مهاجرت علویان به تبرستان

ظلم و ستم اعراب سبب مقاومت و ایستادگی مردم تبرستان در مقابل لشکرکشی های مسلمانان شد و سرانجام پس از قرن اول هجری که تنها بخش هایی از تبرستان و گرگان فتح گردید، بقیه نواحی از نفوذ و سلطه خلافت به دور مانده بود، تا آن که سرانجام به وسیله داعیان شیعی اسلام در آن جا انتشار یافت (خضری، ۱۳۷۷: ۸۴؛ نبئی، ۱۳۷۶: ۱۲).

مبدأ این تحول یعنی اسلامی شدن ولایات جنوبی دریای تبرستان به میزان وسیعی ابتدا به وسیله علویان زیدی صورت گرفت<sup>۱</sup> (اشپولر، ۱۳۷۹: ۱۵۴). علویان که یکی از جریان های معارض و ستیزه گر در دوران خلفای اموی و عباسی بودند، در دوره حکومت ظالمانه حجاج بن یوسف بر عراق در معرض آماج حملات وی قرار گرفتند. این امر موجب گردید تا علویان به منظور پناه جویی متوجه سرزمین های شرق قلمرو خلافت گردند. بنابراین علویان از نقاط دیگر جهان متوجه ایران شدند. مناسب ترین منطقه را در ایران مناطق هموار جنوب سلسله کوه های البرز یعنی شهرهایی چون قزوین، ری، قم، ساوه و آوه تشخیص دادند. این نواحی بیش تر بدین علت مورد توجه بود که در مواقع خطر، دست یابی به مناطق کوهستانی مشرف به این شهرها به سهولت امکان پذیر می گشت (ترکمنی آذر و پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۲۶).

یحیی بن عبدالله از علویانی بود که از زمینه های فرهنگی و سیاسی منطقه غرب تبرستان بهره گرفت و در سال ۱۷۵ هـ ق در منطقه دیلم بر ضد هارون الرشید شورید. وی در قیام حسین بن علی «صاحب فخ» (فخ سرزمینی واقع در یک فرسنگی مکه بر سر راه مدینه) به

---

۱. اگرچه تشیع زیدی در تبرستان استحکام و بقایی نیافت، اما سبب شد که تسنن هم در آن جا رواج پیدا نکرد، بلکه تشیع با صور مختلف خود، مذهب آن جا گشت و به پیشرفت و ارتقای قابل توجهی نایل آمد و موقعیت خود را به جایی رسانید که بتواند انشعاب مذهبی ملت ایران را به خصوص در قرون بعدی امکان پذیر سازد (اشپولر، ۱۳۷۹: ۱۵۴/۱).

سال ۱۶۹ هـ ق شرکت داشت (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۴۱). یحیی در جست‌وجوی کانونی مناسب برای شورش ضد خلافت سرانجام تبرستان را برگزید. او نزد حاکم دیلم از آل‌جستان رفت و از طرف او مورد حمایت قرار گرفت (ترکمنی‌آذر و پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۲۷). در آن‌جا مردم معتقد شدند که وی استحقاق پیشوایی دارد، پس با او بیعت کردند و گروهی از مردم شهرها گرد وی جمع شدند (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۱۳۸؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۶۵). روایت شده است که از یحیی بن عبدالله پرسیدند چرا از میان همه شهرها دیلم را انتخاب کردی؟ پاسخ داد: «مردم دیلم به خاطر ما خروجی خواهند کرد و من آرزومند بودم که آن خروج به همراه من باشد» (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۵۶: ۴۳۴).

مهاجرت علویان در دوره‌های بعد نیز ادامه یافت در سال ۲۳۲ هـ ق پس از مرگ معتصم خلافت به متوکل رسید. سخت‌گیری متوکل به شیعیان منجر شد تا مهاجرت علویان به منطقه امن تبرستان شتاب بیش‌تری گرفت؛ حسن سلوک، زهد، علم و تقوای سادات سبب شد تا مورد توجه مردم تبرستان قرار بگیرند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۴/۱؛ مرعشی، ۱۳۶۸: ۶۷؛ اولیاءالله، ۱۳۴۸: ۷۷).

در تبرستان مناسبت‌های زمین‌داری برقرار بود، ولی جماعت‌های روستایی هنوز در قرن سوم هـ ق نقش مهمی بازی می‌کردند و از افزایش میزان خراج ممانعت به عمل می‌آوردند (میرخواند، ۱۳۷۵: ۴۸۲؛ رواندی، ۱۳۵۴: ۲۲۱/۲؛ پیگولوسکایا، ۱۳۵۳: ۲۰۶). اقدامات محمدبن اوس در تصرف جنگل‌ها و مراتع متعلق به مردم باعث قیام دسته جمعی روستاییان گردید (طبری، ۱۳۶۴: ۱۳/۱۳۵۶). پس مردم به فکر کمک‌گرفتن از سادات علوی افتادند. در همین راستا حسن بن زید بن اسماعیل، مشهور به حالب‌الحجاره به رویان آمد و مردم با او بیعت کردند. خروج حسن بن زید ملقب به داعی‌الخلق الی‌الحق در بیست و پنجم رمضان سال ۲۵۰ هـ ق در تبرستان بود (همان: ۶۱۳۷؛ میرخواند، ۱۳۷۵: ۴۸۲؛ شوشتری، ۱۳۷۷: ۳۱۷/۲). این روز را مورخان نخستین روز فرمان‌روایی داعی کبیر مؤسس سلسله علویان تبرستان ثبت کرده‌اند.

همان‌طور که پیش از این گفته شد تا نیمه قرن سوم قمری روند اسلام‌گرایی در منطقه تبرستان به کندی صورت پذیرفت، اما علویان اعتماد عمومی مردم را نسبت به

خویش جلب کردند<sup>۱</sup>. تکیه گاه و پیوندهای اجتماعی مستحکمی به وجود آوردند. در مقابله با دشمن مشترک یعنی طاهریان نقش بی بدیل علویان در وحدت مردم تبرستان آشکار گردید. مردم در حرکت نخستین خود بیش تر انگیزه سیاسی داشتند و با دست یابی به وحدت، رهایی از ستم مضاعف طاهریان و رفع سلطه ایشان و کسب استقلال و نیل به عدالت اجتماعی را تعقیب می کردند. بدین منظور علویان را که در مخالفت با عباسیان و عمال ایشان دارای مواضع اصولی و پایه ای بودند و در مبارزه با ایشان قشر پیش تاز به شمار می رفتند به رهبری انتخاب نمودند. از سویی علویان ضمن ایجاد ارتباط وثیق با مردم، با توجه به این که هیچ نوع وابستگی به طایفه و گروه و منطقه خاصی نداشتند، از این جنبش اجتماعی نیل به اهداف دینی را وجه همت خویش ساخته بودند (ترکمنی آذر و پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۴۳).

### نتیجه

با توجه به مستنداتی که ذکر شد، روابط میان حکومت های تبرستان با دستگاه خلافت عباسی روابطی پرنوسان و متأثر از علل و دلایل خاصی بود که مهم ترین آن ها عبارتند از:

الف - یکی از اساسی ترین عوامل تأثیر گذار بر این مناسبات وضعیت ژئوپلیتیک منطقه تبرستان است؛ دوری از مرکز خلافت، وضعیت آب و هوایی منطقه، وجود کوه های صعب العبور، رودخانه های متعدد، باتلاق های بسیار و جنگل های انبوه، دست یابی و مهم تر از آن حفظ این منطقه را برای حکام عباسی سخت و دشوار می نمود. به علاوه دارا بودن آب و هوای مناسب، خاک حاصل خیز و آب فراوان باعث شده بود محصولات کشاورزی این سامان نسبت به مناطق دیگر از تنوع زیاد برخوردار باشد، این خود سبب خود کفایی و استغنائی این منطقه شده بود. در نتیجه تبرستان همواره می توانست به عنوان یک واحد اقتصادی مستقل عمل کند.

---

۱. به گونه ای که تعداد کسانی را که در گیلان و دیلمان، بیعت حسن بن علی، معروف به اطراوش (ناشنوا)، ملقب به ناصرالحق پذیرفته بودند، رقم اغراق آمیز یک میلیون نفر دانسته اند (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۳۷).

موارد فوق، وضعیت ژئوپلیتیک منطقه و استقلال اقتصادی - سبب انزوای سیاسی تبرستان شده بود، همین امر باعث شد این منطقه در مقایسه با سرزمین‌های همسایه چون خراسان و آذربایجان که درگیر در مناقشات سیاسی بودند از استقلال نسبی و پایداری بیش‌تری برخوردار باشد. در نتیجه تبرستان به‌ویژه در زمان ضعف قدرت مرکزی، به صورت یک واحد سیاسی مستقل در برابر حکومت‌های مرکزی ایران و دستگاه خلافت عمل می‌کرد.

ب - پناه آوردن مخالفان و معارضان سیاسی و مذهبی به تبرستان در روند مقاومت و ایستادگی مردم تبرستان در برابر بیگانگان و تحولات سیاسی و مذهبی تبرستان از دیگر علل قابل توجه در روند مناسب حکومت‌های تبرستان با دستگاه خلافت عباسی می‌باشد.

ج - روحیه استقلال‌طلبی مردم تبرستان و توان رزمی و اتحاد و یک‌پارچگی میان مردم تبرستان از دیگر عوامل تأثیرگذار بین حکام تبرستان و خلفا بوده است. چنان‌که حکام محلی تبرستان تا مدت‌ها سرسختانه در مقابل تهاجم اعراب ایستادگی نمودند و پس از فتح تبرستان توسط عباسیان مردم تبرستان از هر فرصتی برای شورش و عدم اطاعت از خلفا استفاده می‌کردند. علاقه به آزادی از سلطه حکومت‌های غیربومی و حفاظت سرزمین خود در مقابل هجوم اقوام دیگر منجر به ایجاد استحکاماتی نظیر دیوار تمیشه، خندق‌ها و قلاع متعدد در نقاط مختلف گردید. مردم بعضی از مناطق تبرستان به پشتوانه این استحکامات در مقابل بیگانگان ایستادند.

د- شواهد تاریخی حاکی از آن است که وصول و یا عدم وصول مالیات و خراج از تبرستان از دلایل اصلی شکل‌دهنده روابط دو طرف بود. هارون الرشید بعد از قتل والی خود در تبرستان به جهت این که مردم مالیات خود را می‌پرداختند، اقدام مردم علیه والی خود را شورش تلقی نکرد و هیچ اقدامی ننمود. بنابراین از نظر خلفای عباسی، سرکشی و تمرد زمانی حاصل می‌شد که در دادن مالیات تعلل و یا وقفه‌ای صورت می‌گرفت. اهمیت ملاحظات اقتصادی زمانی بیش‌تر معلوم می‌شود که متذکر شویم، خلفا هیچ‌اصراری در اسلام آوردن مردم این نواحی و سایر مناطق ایران نداشتند و تا زمانی که مردم خراج و مالیات را می‌پرداختند، متعرض اهالی نمی‌شدند.

هـ - نژادگرایی و تحقیر ایرانیان، برخورد نامناسب با موالی از دلایل تأثیرگذار بر مناسبات حکومت‌های محلی تبرستان با دستگاه خلافت بود.

عمده‌ترین تدابیر و فعالیت‌های خلفای عباسی جهت حفظ و نگهداری تبرستان عبارتند از:

الف - اعزام کارگزاران به این مناطق و برپا ساختن پادگان‌ها برای گسترش و حفظ سرزمین‌های فتح شده.

ب - مدارا با حکام برجسته‌ای چون اسپهبد و نداد هر مزد و اسپهبد شروین؛ خلفای قدرتمندی چون مأمون مدت‌ها در برابر زیاده‌خواهی افرادی چون مازیار شکیبایی به خرج دادند<sup>۱</sup>.

ج - تعویض پی در پی والیان و فرستادن والیانی از میان ایرانیان و هم‌چنین از میان شخصیت‌های برجسته هم‌چون فضل‌بن سهل برای ایجاد آرامش در تبرستان و جلوگیری از شورش مردم علیه به والیان عباسی.

د- سرکوب شورش‌های مردمی از طریق نظامی و یا از راه به کار بردن خدعه و نیرنگ و فریب حاکمان تبرستانی.

هـ - گرفتن گروگان‌هایی از میان فرزندان اسپهبدان و نگهداری آنان در بغداد. و- تلاش برای گسترش مذهب سنت برای ایجاد یگانگی در مذهب مردم و خلفا و جلوگیری از شورش در تبرستان.

ز- تنبیه برخی از والیان ظالم و فاسد و فراخواندن آنان به مرکز خلافت.

ح - دادن القاب و عناوینی به حاکمان تبرستان و برقراری روابط مسالمت‌آمیز با آنان. در پایان باید گفت، سلسله‌های ایرانی تبرستان از دوران انقراض ساسانیان بلاانقطاع بر تبرستان امارت کردند و در حفظ فرهنگ، آداب و سنن و زبان خود کوشیدند و هیچ‌وقت چنان که باید فرمان خلفا را گردن ننهاند.

---

۱. البته وقوع قیام‌های علویان چون «صاحب فخر» و «صاحب الزنج» اوضاع آشفته خراسان و سیستان و جنگ با رومیان در مصالحه و مدارای خلفای قدرتمند عباسی با تبرستانی‌ها تأثیر زیادی داشته است.

## کتاب‌نامه

- ۱- آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۰)، تاریخ کامل، برگردان محمدحسین روحانی، تهران: اساطیر.
- ۳- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمدبن حسن (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبالی، تهران: پدیده (خاور).
- ۴- ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، صورہ الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ۵- ابن خردادبه (۱۳۷۱)، مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، چ ۲، تهران: میراث ملل.
- ۶- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبا (۱۳۶۷)، تاریخ فخری، ترجمه وحید گلپایگانی، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷- ابن فقیه همدانی، ابوبکر احمدبن محمد (۱۳۴۹)، مختصرالبلدان، ترجمه ج مسعود، چ ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۸- ابن مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۶)، تجارب‌الامم، ترجمه علی نقی منزوی، چ ۵، تهران: توس.
- ۹- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۳۵۶)، مقاتل‌الطالبین، ترجمه هاشم رسولی، چ ۲، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: صدوق.
- ۱۰- اشیولر، برتولد (۱۳۷۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، چ ۱ و ۲، چ ۴، ترجمه مریم میراحمدی و جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۱- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۷۳)، المسالک و الممالک، ترجمه عبدالله تستری، تهران: ادبی و تاریخی.
- ۱۲- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷)، تاریخ سنی ملوک و الارض (تاریخ پیامبران و شاهان)، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۵۸)، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، چ ۲، تهران: توس.
- ۱۴- بلاذری، احمدبن یحیی بن جابر (۱۳۳۷)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
- ۱۵- بلعمی، ابوعلی (۱۳۸۰)، تاریخ‌نامه طبری، تصحیح و تحشیه محمد روشن، چ ۲، تهران: سروش.
- ۱۶- بوسورث، کلیفورد ادmond (۱۳۷۱)، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۷- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، تاریخ ایران کیمبریج، چ ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- ۱۸- بولت، ریچارد (۱۳۶۴)، گروهش به اسلام در قرون میانه، ترجمه محمدحسین وقار، تهران: ایران.



- ۱۹- پرنیا، حسن (۱۳۸۳)، تاریخ ایران (از آغاز تا انقراض قاجاریه)، تهران: میلاد.
- ۲۰- پیگولوسکایا، ن.و. (۱۳۵۳)، تاریخ ایران (از روزگار باستان تا پایان سده هجدهم میلادی)، ترجمه کریم کشاورز، چ ۲، تهران: پیام.
- ۲۱- ترکمنی آذر، پروین و صالح پرگاری (۱۳۸۷)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران: سمت.
- ۲۲- جعفریان، رسول (۱۳۸۷)، تاریخ تشیع در ایران (از آغاز تا طلوع دولت صفوی)، تهران: علم.
- ۲۳- خضری، احمدرضا (۱۳۷۷)، علل و عوامل تجزیه خلافت عباسی، تهران: غدیرخیم.
- ۲۴- رایینو، ه.ل. (۱۳۴۲)، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، چ ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۵- راوندی، مرتضی (۱۳۵۴)، تاریخ اجتماعی ایران، چ ۲، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- ۲۶- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲)، تاریخ ایران بعد از اسلام، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱)، تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- ۲۸- ستوده، منوچهر (۱۳۷۷)، از آستارا تا استارآباد، چ ۵، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۲۹- سرافراز، علی اکبر و آورزمانی، فریدون (۱۳۷۹)، سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه، چ ۱، تهران: سمت.
- ۳۰- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۴)، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- ۳۱- فرای، ریچارد.ن (۱۳۶۸)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۲- کسروی، احمد (۱۳۵۷)، شهریاران گمنام، چ ۵، تهران: امیرکبیر.
- ۳۳- مادلونگک، ویلفرد (۱۳۶۳)، تاریخ ایران (از اسلام تا سلاجقه)، ترجمه حسن انوشه، چ ۴، تهران: امیرکبیر.
- ۳۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: اساطیر.
- ۳۵- مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳)، ایرانشهر، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات.
- ۳۶- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۶۷)، تطور حکومت در ایران بعد از اسلام، تهران: بعثت.
- ۳۷- مرعشی، سیدظهورالدین (۱۳۶۳)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش برنهارد دارن، چ ۱۱، تهران: گستره.

- ۳۸- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۸۵)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، چ ۲، تهران: کومش.
- ۳۹- مؤلف گمنام (۱۳۱۸)، مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، چ ۲، تهران: کلاله (خاور).
- ۴۰- مؤلف گمنام (۱۳۶۲)، حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- ۴۱- میرخواند (۱۳۷۵)، روضه الصفا، ج ۲، چ ۲، تهران: علمی.
- ۴۲- نبی، ابوالفضل (۱۳۷۶)، نهضت‌های سیاسی - مذهبی در تاریخ ایران (از صدر اسلام تا عصر حاضر)، ج ۱، چ ۱، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۴۳- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله (۱۳۵۷)، تجارب السلف، چ ۳، تهران: طهوری.

# بررسی روابط تجارتي ایالت مازندران با روسیه و تأثیر آن در اقتصاد محلی

مطالعه موردی: تجارت برنج و پنبه (۱۸۷۰-۱۹۴۱م / ۱۲۸۷-۱۳۳۶ه.ق)

بهناز قائدشرفی\*

مینا معینی\*\*

بتول سلیمانی\*\*\*

## چکیده

ایران کشوری با اقتصاد مبتنی بر کشاورزی بود و قسمت اعظم صادرات آن را محصولات کشاورزی و دامپروری تشکیل می داد. روسیه در تجارت ایران سهم عمده ای داشت و روند تجارت برای روس ها در ایالات شمالی، پس از انعقاد عهدنامه تجاری ضمیمه عهدنامه ترکمانچای تسهیل شد. در این میان، ایالت مازندران، که از مراکز مهم داد و ستد در نواحی شمالی ایران محسوب می شد، به پایگاهی مهم برای تجار و کمپانی های روسی تبدیل شد. برنج و پنبه مازندران مهم ترین محصولات تولیدی و صادراتی این ایالت بود که مورد توجه روس ها قرار داشت. اما صدور این کالاها به روسیه خالی از مشکلات نبود. به طوری که ایجاد موانع در راه صدور این دو کالا، با اعتراض روس ها روبرو می شد و آنان را به انجام اقداماتی ناگزیر می ساخت.

اما چه مسائلی صدور این دو محصول را با مشکل روبرو می کرد؟ روس ها برای بهبود صدور محصولات مورد نظر، در مازندران به چه اقداماتی دست می زدند؟ تأثیر این اقدامات روس ها در اقتصاد مازندران چه بود؟

---

\* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان.

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان.

\*\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان.

مقاله حاضر در تلاش است تا با بهره‌گیری از اسناد آرشیوی و منابع کتابخانه‌ای به پاسخ این سوالات دست یابد. به نظر می‌رسد روس‌ها برای بهبود شرایط تجاری خود و دست یافتن به برنج و پنبه مورد نیاز، خود به کشاورزان و تجار مازندرانی کمک می‌کردند.

**کلید واژه‌ها:** تجاری روسیه ، مازندران، برنج، پنبه

## مقدمه

از آنجا که محصولات صادراتی ایران مواد خام دامی و گیاهی بود، کشورهای که با ایران دادوستد داشتند، تلاش می کردند تا مواد خام را در بازارهای داخلی به قیمت نازل خریداری کنند و به دلیل نبود راه های ارتباطی مستقیم، خریداران خارجی کالاهای ایران، حمل کالا را تا بنادر جنوب و شمال بر بازرگانان فروشنده کالا تحویل می کردند و جنس خریداری شده را در یکی از بنادر شمال یا جنوب ایران تحویل می گرفتند و با کشتی های خود حمل می کردند. مقررات گمرکی نیز، درباره ی تجارت ایران با روسیه و انگلیس تابع مقررات کشورهای «کامله الوداد» بود و تجار انگلیسی و روسی چه از لحاظ خرید کالا در داخل ایران و چه از لحاظ وارد کردن کالاهای خود به کشور، سود فراوانی می بردند. مازندران یکی از ایالت های مهم شمال کشور بود که با روسیه تجارت عمده داشت. تجار روسی نسبت به تجار دیگر کشورها شرایط تجاری بهتری داشتند و برنج و پنبه را که از مهمترین محصولات مازندران محسوب می شد با شرایط گمرکی مساعد صادر می کردند. آنان حتی در تهیه محصول نیز دست داشتند و برای بهبود شرایط تجاری خود به گرفتن امتیازات از دولت ایران اقدام می کردند. این باعث افت تجارت محلی و ضرر دیدن تجار مازندرانی می شد. این پژوهش در تلاش است تا با بهره گیری از اسناد منتشر نشده آرشیوی و منابع مکتوب به توضیح مطلب پردازد.

## وضعیت تجارت با روسیه

به طور کلی در دوره مورد بحث، صادرات ایران از واردات کمتر بود و این کسری را از راه های دیگر، تأمین اعتبارات تجارتي و یا امتیازات اقتصادی که در کشورهای دیگر به دست می آورد، جبران می کرد. در این سالها، رقابت شدید بازرگانی در ایران وجود داشت. موقعیت دولت روسیه در این رقابت بهتر بود، چرا که ایالات شمالی ثروتمندتر و پرجمعیت تر از دیگر نواحی ایران بود و مجاور مرزها امپراطوری روسیه نیز قرار داشت. هم چنین ساکنان مسلمان دو طرف مرز نیز طریقه زندگی یکسانی داشتند. روسیه در استفاده از این موقعیت مناسب از خود مهارت

زیادی نشان داد. روسیه در تعرفه گمرکی خود به سود مواد خام به دست آمد. از ایران برتری قائل شد؛ به طور مثال پنبه ایران را به مقادیر زیادی به مسکو حمل می‌کرد. در حالی که گمرک آن یک ششم گمرک پنبه آمریکا بود. این پنبه تبدیل به پارچه چیت می‌شد و از فروش هر عدل در ایران برای تجار حق‌الزحمه‌ای تعیین می‌شد. هم چنین هر یک از تجار ایرانی که به روسیه کالا سفارش می‌داد تنها باید یک پیش‌قسط می‌پرداخت و بقیه قیمت را پس از تحویل کالا اگر برایش مناسب می‌نمود، عدل عدل باز پرداخت می‌کرد. این روش برای فروشندگان ایرانی بسیار مطلوب و مساعد بود، چرا که سرمایه کلانی نداشتند. در عین حال تقاضاهای بازرگانی روسیه از ایران برای پنبه، پشم، قالی، خشکبار و گندم و جو کم‌کم صادرات ایران را ترقی داد تا جا که صادرات ایران با واردات از روسیه برابر و مساوی شد (سایکس، ۱۳۸۰: ۷۴۳).

از آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم، در نتیجه بهبود نسبی راه‌های ارتباطی و استفاده از راه‌های دریایی، صدور کالا به ایران افزایش یافت. بازار نواحی شمالی و مرکزی ایران در اختیار روس‌ها و بازار نواحی جنوبی در اختیار انگلیسی‌ها بود. در زمان ناصرالدین شاه به جز کنسولگری‌های روسیه و نمایندگان بازرگانی این کشور که اکت<sup>۱</sup> خوانده می‌شدند، در ایالات شمالی ایران، تجار ایرانی نیز فعالیت داشتند که به آنان «تاجر باشی» می‌گفتند. اینان عاملان تجارت و بازرگانی در مناطق شمالی بودند. روس‌ها در شمال ایران کارخانه‌ها و تجارت‌خانه‌هایی تأسیس کرده بودند. از جمله این کارخانه‌ها، کارخانه‌های پنبه‌پاک کنی مازندران بود. روس‌ها در شهرهای «بارفروش، بهشهر، ساری، بندرگز» نیز کارخانه‌هایی داشتند (معطوفی، ۱۳۷۴: ۲۷۱).

این تجارت‌خانه‌ها منحصر به یک نوع کالا نبود. به طور مثال، عده زیادی از تجار روسی با پول دادن به حکام و مالکین، جنگل‌های مازندران را اجاره می‌کردند و با قراردادی چوب را به روسیه حمل می‌کردند (تیموری، ۱۳۶۳: ۳۳۳).

نقش سیاسی روس‌ها در مخالفت با مشروطه پرننگ تر شد. دوره حکومت سه ساله محمد علی شاه در مخالفت مشروطه همراه بود، در ماجرای به توپ بستن مجلس

در سال ۱۳۲۶ ه.ق/ ۱۹۰۸م، نقش روس‌ها نمایان بود. کلنل لیاخوف افسری روسی بود که این اقدام را انجام داد. روس‌ها در کل این دوره از محمد علی شاه و اقدامات ضد مشروطه او حمایت کردند. اما با وجود اوضاع نابه‌سامان در این دوره، فعالیت‌های بازرگانی اهمیت خود را از دست نداد و گمرک‌ها هم‌چنان فعالیت داشتند، سال ۱۳۲۶ ه.ق/ ۱۹۰۸م دریافتی گمرک از ناحیه مازندران ۲۸۲۵۵ تومان ثبت شده است. (معطوفی، ۱۳۷۴: ۲۹۵-۲۹۶).

در مجموع تجارت ایران در سال‌های ۹۰- ۱۸۸۹م، بین هفت میلیون تا هفت و نیم میلیون لیره بود، که دو سوم آن را واردات و یک‌سوم آن را صادرات تشکیل می‌داد. در نخستین سال‌های قرن بیستم تجارت ایران و روس به سرعت رو به گسترش گذاشت، (جمالزاده، ۱۳۳۵: ۱۷۵). یکی از دلایل ازدیاد صادرات ایران به روسیه، نزدیکی و همسایگی مرزی نواحی شمالی ایران، مانند خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان با روسیه بود. علت دیگر آن وجود راه‌های شوسه‌ای که به دست شرکت‌های روسی ساخته شد و حمل‌ونقل کالا و رفت و آمد کاروان‌های تجاری در آن‌ها به آسانی صورت می‌گرفت. دلیل دیگری که می‌توان ذکر کرد این بود که روسیه در ایالات مهم بانک‌هایی را دایر کرد. تقریباً تجارت ایران را منحصر به خود ساخت. (وامبری، ۱۳۸۷: ۵۲۱).

به موجب عهدنامه ترکمان‌چای، حق گمرک صادرات و واردات، صدی سه از اتباع داخلی و صدی پنج از اتباع خارجی بود که به حساب دولت دریافت می‌شد. در سال ۱۳۱۹ ق/ ۱۹۰۱ م قراردادی میان دو دولت ایران و روسیه بسته شد که تعرفه گمرکی را تغییر داد. این قرارداد در سال ۱۳۲۰ ق/ ۱۹۰۲ م تأیید و در سال ۱۳۲۱ ق/ ۱۹۰۳ م به اجرا گذاشته شد. حقوق مال‌التجاره وارد شده از روسیه به ایران و حقوق صادرات به روسیه به قرار می‌شد که در سال ۱۳۲۰ ق مقرر شد و حقوقی که به مال‌التجاره ها بسته شد، مطابق با حقوقی بود که دولت ایران با دولت‌های کامله‌الوداد داشت (جمالزاده، ۱۳۳۵: ۳۸).

هم‌چنین گمرکات تحت نظر خارجی‌ها در آمد. چه بلژیکی‌ها که در واقع زیر نظر روسیه کار می‌کردند و چه خود روسیه. در هر حال تعرفه گمرکی کالاهای وارداتی افزایش یافت. تعرفه جدید، جایگزین نرخ‌های بود که در عهدنامه‌ی ترکمان‌چای معین شده بود (پنج درصد). تعرفه تازه، شامل موارد زیر بود:

«گمرک شکر روسی را ۲ درصد، نفت را ۴ درصد و کبریت را ۴ درصد می‌کاست. تعرفه برخی کالاهای پنبه‌ای سنگین (که بیشتر از اروپا وارد می‌شد) ۸ درصد اضافه شد و گمرک چای صد درصد» این افزایش گمرک کالاهای وارداتی در حالی بود که گمرک کالاهایی که داد و ستد میان ایران و روس را شکل می‌داد، همان ۵ درصد باقی‌ماند (انتنر، ۱۳۶۹: ۱۰۰-۱۰۱).

خط مشی امپراطوری روسیه دست یافتن به منافع اقتصادی ایران بود که این کار را با مقابله با نفوذ تجارتهای سایر کشورهای اروپایی به انجام می‌رساند. با توجه به همین روند بود که روسیه بر تجارت خارجی ایران و شمال آن دست گذاشت و توانست در سال‌های قبل از جنگ جهانی اول تجارت را در اختیار خود بگیرد. شیوه‌ی خاصی برای تجارت انتخاب کرده بود. در سال ۱۹۲۰ م هنگامی که تجارت خارجی روسیه انحصاری شد، همسایگان آن از پرداخت مالیات معاف شدند (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۱۱۶).

سال ۱۹۲۶ م/ ۱۳۴۵ ق روسیه صادرات ایران را به سمت کشور خودش ضبط کرد. این کار برای ایالات شمالی به ویژه مازندران که تولید آن شامل میوه و پنبه و برنج و محصول دامی و ماهی بود، بسیار ضرر داشت. روسیه تنها در شرایطی خاص اجازه می‌داد تا کالاهای ایرانی وارد کشورش شود. هر حال این سخت‌گیری‌ها از جانب روسیه مثبت بود و در سال ۱۹۲۷ م/ ۱۳۴۶ ق یک توافق‌نامه تجارتهای با روسیه منعقد شد. به این ترتیب سهم تجارت روسیه از ۲۳ درصد در سال ۱۹۲۷ م/ ۱۳۴۶ ق، به ۳۸ درصد و بیشتر در سال‌های ۱۹۲۸ م/ ۱۳۴۷ ق رسید (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۱۱۸).

به طور کلی وضعیت داد و ستد کالا با روسیه در جدول زیر مشاهده می‌شود:



جدول شماره ۱ - رشد و تنزل واردات

کشور	واردات در اودائیل ۱۹۰۱- ۱۹۰۲	واردات در ایت ئیل ۱۹۱۰-۱۹۱۱	افزونی	کاست	نسبت افزونی
روسیه	قران ۱۱۳۷۵۵۵۸۴	قران ۲۱۹۵۵۹۲۰۶	قران ۱۰۵۸۰۳۶۲	قران	نزدیک به دوبرابر
انگلستان با هند	۱۲۵۲۵۳۵۸۱	۱۸۹۶۶۵۱۵۹	۲	-	نزدیک به ۱ و ۲/۱
عثمانی	۱۰۵۱۵۱۷۲	۱۵۲۶۸۳۸۸	۶۴۴۱۱۵۷۸	-	نزدیک به ۱ و ۲/۱
آلمان	۲۳۸۲۷۵۵	۱۳۹۷۷۴۴۵	۴۷۵۳۲۱۶	-	نزدیک به ۶ و ۲/۱
			۱۱۵۹۴۶۹۰		

منبع: جمالزاده، ۱۳۳۵: ۱۵

### وضعیت داد و ستد پنبه و برنج مازندران با روسیه

درباره مازندران آمده است: «قسمت‌های سفلاهی مازندران شباهت فراوانی به گیلان دارد، اما مثل گیلان کوه‌ها آن ایالت را محصور ساخته است. هوایش سالم و پاک است و آب فراوانی دارد... این سرزمین از نظر وفور نعمت مثل گیلان منتهی به مراتب سالمتر از آن ایالت است. در این جا مقادیر زیادی پنبه عمل می‌آید که آن کالا را به وسیله کشتی‌های بزرگ به رشت و از آنجا به روسیه می‌فرستند. (طاهری، ۱۳۴۷: ۲۳) از مهم‌ترین شهرهای مازندران که در تجارت با روسیه نقش عمده‌ای- داشتند از بارفروش، مشهدسرو ساری می‌توان نام برد. بارفروش بزرگترین شهر مازندران بود، اما مرکز مازندران نبود و حاکم مازندران در ساری سکونت داشت. (مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۰۱).

تجارت اتباع روس با ساری و بار فروش و شاهرود بود. (ناصرالدین شاه، ۲۵۳۶: ۱۲۴) بارفروش که بسیار پرجمعیت بود «مرکز تجارت عمده» محسوب می‌گشت و کاروان‌سراها و مغازه‌های تجار در آن دایر بود. (ناصرالدین شاه، ۲۵۳۶: ۲۲۷). از بنادر مهم ایران در نواحی شمالی کشور و دریای خزر، حاجی ترخان، بادکوبه، ازون آده، فرح آباد بود، (عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۸۰۹) هم چنین بنادر دیگر عبارت بودند از

انزلی که در رشت بود. مشهد سر که بندری متعلق به بارفروش بود و بندر جز که مربوط به استرآباد بود (انتنر، ۱۳۶۹: ۲۳-۲۴). بنادر تجارتي که دارای گمرک بود، در ساحل دریای خزر: انزلی (گیلان)، مشهدسر (مازندران) و بندر جز (استرآباد) بودند (جمالزاده، ۱۳۳۵: ۳۹).

مشهدسر بندر با اهمیت در شمال کشور بود که با روسیه مبادلات کالا داشت. در این زمان کالاهای انگلیسی نیز به مازندران وارد می شد که کیفیت بهتری از اجناس روسی داشت، اما در مشهدسر اجناس روسی بهتر و بیشتر فروش می رفت و این کالاها از آنجا به خراسان حمل می شد (مکنزی، ۱۳۵۹: ۸۴). کشتی‌ها و کرجی‌ها نیز محصولاتی مانند «شکر و برنج و روغن و عسل و کنجد و باقلوا و قلیان کدو و کل نمد و کرباس و پنبه» را از مازندران به لنگرود می آوردند و در این بازارها بود که اجناس روسی هم فروخته می شد (گلزاری، ۲۵۳۵: ۱۵۹).

ابریشم اولین محصول مهم صادراتی بود که در شهرهای ساری، رشت و روستاهایی مثل رشت آباد و فوشتوم و ابراهیم سرا و در شفت و فومن لنگرود و طالش و گسکر تولید می شد (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۶۴).

شرکت روسی «ابریشم ایران» نیز به منظور تهیه و صدور پيله‌های مرغوب، بهبود ابریشم کاری ایران و همین طور برای پرورش نوغان در گیلان و مازندران فعالیت‌هایی را انجام می داد (گرانوسکی، ۱۳۵۹: ۴۵۰)، محصولات نوغان به روسیه و سایر نقاط اروپا صادر می شد (آدمیت، ۲۵۳۵: ۲۲).

بعد از ابریشم پنبه مهم‌ترین محصول و یک پنجم از تمام صادرات ایران را تشکیل می داد این محصول بیشتر مورد توجه آمریکا قرار گرفت. چرا که در ظرف چهار سال جنگ داخلی آمریکا، کاشتن پنبه در آن کشور رو به نقصان نهاد و پنبه ایران مورد توجه قرار گرفت. به همین سبب صادرات پنبه ایران در سال به ۱۲ میلیون لیره انگلیسی رسید (سال ۱۳۳۵ ق)، اما در سال‌های بعد از آن (۱۳۲۹ - ۱۳۲۸ ق)، تجارت پنبه ایران منحصراً با روسیه بود وزن صادرات پنبه ایران «۵۵۰، ۱۷۰، ۸ من» بود. و قیمت متوسط هر من آن «به ۸/۵ قران» می رسید. (جمالزاده، ۱۳۳۵، ۱۷ - ۱۹). پنبه برای روس‌ها بسیار اهمیت داشت، چنان‌چه آنان در مراحل تولید آن نیز در ایالات شمال ایران به

کشاورزان یاری می‌رساندند و گاه خود وارد فعالیت‌های تولیدی می‌شدند. آنان در نواحی «آق قلعه» در تولید پنبه فعالیت داشتند و در آنجا «کارخانه پنبه» احداث کرده بودند (وکیل الدوله، ۱۳۶۳: ۳۴).

این کارخانه‌ها امکاناتی برای «صاف کردن پنبه و تمییز کردن برنج و آرد و یخ مصنوعی» داشتند. (وکیل الدوله، ۱۳۶۳: ۴۷/۱). پنبه ایرانی با قند و نفت معاوضه می‌شد (همان: ۸۱۵/۲). روس‌ها در کاشت پنبه نیز همکاری می‌کردند و گاهی کشت پنبه را به عهده می‌گرفتند. به گونه‌ای که اراضی مازندران به روس‌ها اجاره می‌دادند و آنان در آن زراعت می‌کردند. زمین‌هایی که اجاره می‌داد، معین بود و وزارت مالیه از روس‌ها درخواست می‌کرد تا «اجاره نامچه» خود را ثبت کنند تا حدود معاملات معین و معلوم باشد (ساکما، سند شماره ۱).

پنبه و پشم ضخیم به مقادیر زیاد به نمایندگان دولت شوروی ارسال می‌شد و این معاملات تنها از طریق دولت صورت می‌گرفت. داد و ستد بدون اطلاع دولت ممکن نبود و در مواردی که بدون اطلاع انجام می‌شد، مورد پیگیری قضایی قرار می‌گرفت (ساکما، ۱۳۹۸۷/۲ - ۲۴۰). روسیه به تجارت پنبه احتیاج داشت و برای تداوم این تجارت و صادرات آن از حربه‌های اقتصادی گوناگون بهره می‌برد. برای نمونه روسیه جایزه‌ی صادراتی برای پارچه‌های پنبه‌ای به ایران تعیین کرده بود و این جایزه‌ها را در سال‌های بعد از ۱۸۹۰ م افزایش داد. روس‌ها برای تداوم این تجارت، به ابتکارهایی دست زدند، از جمله این که پنبه خام صادراتی از ایران به روسیه، عوارضی معادل ۱۰ درصد عوارض معمول می‌پرداخت. هم‌چنین روس‌ها جوایز صادراتی پارچه‌های پنبه‌ای را منوط به ورود پنبه خام از ایران کردند. در مجموع این گونه سیاست‌های روس‌ها باعث لطمه دیدن صنایع بومی و داخلی می‌شد (سیف، ۱۳۷۳: ۳۱۴).

در جدول زیر داد و ستد پنبه با روسیه مشخص شده است و نشان می‌دهد که روسیه در این تجارت سهم برتر داشت.

جدول شماره ۲ - صادرات پنبه

سال	مجموع صادرات (به قران)	به روسیه (به قران)
۱۳۲۵ - ۱۳۲۶	۴۵۰۸۸۲۰۳	۴۲۹۳۴۴۹۹
۱۳۲۶ - ۱۳۲۷	۴۲۳۷۷۵۳۱	۴۰۱۶۳۲۶۹
۱۳۲۷ - ۱۳۲۸	۷۰۰۱۳۶۳۲	۶۸۱۷۸۸۰۳
۱۳۲۸ - ۱۳۲۹	۷۰۳۸۰۴۱۶	۶۹۳۱۴۳۹۸

منبع: جمالزاده، ۱۳۳۵: ۱۷

به جز این کالاها برنج مازندران نیز مورد توجه روس‌ها بود، در سال ۱۹۱۵ م/۱۳۳۴ ق در زمان رشد قیمت برنج، این محصول به باری ۱۶ تومان می‌رسید. یک من تبریز<sup>۱</sup> را به قیمت هشت هزار می‌فروختند (وکیل‌الدوله، ۱۳۶۳: ۱/۴۶۲). در سال ۱۹۱۶ برنج از این ناحیه، به مقدار زیاد به روسیه حمل می‌شد، قیمت این برنج تا دوازده تومان و پنج هزار افزایش یافته بود (وکیل‌الدوله، ۱۳۶۳: ۱/۴۹). اما صدور این محصول گاه با موانعی روبه‌رو می‌شد. در سال‌های ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ ق/ ۱۸۳۰ - ۱۸۳۱ م به دلیل وبا و طاعونی که در گیلان و مازندران همه‌گیر شد، برنج کاری تنزل یافت و در سال ۱۲۷۷ ق/ ۱۸۶۰ م بسیار گران شد و بنابراین برنج منطقه کفاف اهالی را می‌داد و برای صدور مناسب نبود و در این مقطع صدور برنج با ممنوعیت روبه‌رو شد (جمالزاده، ۱۳۳۵: ۲۱). هنگامی که در مشهد سر صدور برنج به روسیه ممنوع شد، باعث ضرر مازندرانی‌ها هم شد. دلایلی که باعث این ممنوعیت شد شامل این موارد بود:

- ۱- برنج تولیدی در مازندران برای مصرف اهالی آنجا کافی نیست و صدور آن باید منع گردد.
- ۲- تفکر تعدادی از مردم آنجا این بود که با جلوگیری از صدور برنج، روس‌ها در سختی قرار می‌گیرند.

۱. من تبریز به «من کوچک» یا «باتمان تبریز» و «من دیوان» معروف بود که برابر بود با ۲/۹ کیلوگرم. (فلور، ویلم، ۱۳۹۱)

گفته می‌شود که نباید برنج را به گیلان فروخت چرا که در آنجا عده‌ای هستند که برنج را خریداری کرده‌اند به روسیه می‌فرستند (مکتزی، ۱۳۵۹: ۸۴). این قضیه تا حدی هم درست بود چرا که چند تن از تجار یهودی، برنج را خریداری می‌کردند و محرمانه به روسیه حمل می‌کردند، این مسئله از سوی وزارت داخله جلوگیری می‌شد و به وزارت مالیه نیز دستور داده شد تا مدیران گمرک را آگاه سازند تا از این امر جدا جلوگیری شود (آبادیان، ۱۳۸۵: ۲۷۸). اما در سال‌های بعد اهالی دوباره برنج کاری را آغاز کردند و از سال ۱۲۸۸ م/ ۱۸۷۱ ق، به بعد برنج کاری دوباره رونق گرفت و تا سال ۱۲۹۶ م/ ۱۸۷۹ م، صادرات برنج بسیار رشد کرد (جمالزاده، ۱۳۳۵: ۲۱). واحد اندازه‌گیری برنج «قوطلی» بود که پنج «من شاه» حجم داشت. (هر من شاه ۶ کیلوگرم بود). (جمالزاده، ۱۳۳۵: ۲۳).

جدول شماره ۳- صادرات برنج به روسیه

سال	کلیه صادرات	به روسیه	به عثمانی	به انگلستان
۱۳۲۵-۱۳۲۶	۲۴۰۰۰۴۳۸	۲۳۷۷۰۷۶۰	۲۲۴۰۶۶	قران
۱۳۲۶-۱۳۲۷	۲۸۷۵۴۰۷۶	۲۸۴۹۴۷۰۶	۲۵۶۷۰۰	-
۱۳۲۷-۱۳۲۸	۲۴۳۱۵۱۷۷	۲۴۱۱۵۰۳۱	۷۷۲۱۶	۲۱۱۰
۱۳۲۸-۱۳۲۹	۲۹۲۱۰۴۱۷	۲۹۱۰۳۴۷۶	۸۲۵۲۱	۲۳۹۰۲

منبع: جمالزاده، ۱۳۳۵: ۲۴

با توجه به جدول فوق می‌توان دریافت که عمده صادرات برنج از آن روسیه بود و بیشترین مقدار آن به روسیه می‌رفت. البته این حمل برنج به روسیه به صورت مستقیم از مازندران می‌توانست نباشد. برنج مازندران به تهران و اصفهان و دیگر ایالات هم فرستاده می‌شد و در آنجا در اختیار تجارت‌خانه‌ها برای صدور قرار می‌گرفت (ساکما، ۱/۲۷۱۷۳-۲۴۰). حمل و صدور برنج از مازندران به روسیه اهمیت داشت. مؤسساتی در این راستا فعالیت می‌کردند. بانک ایران و روس یکی از این موسسات بود که در صادرات برنج نقش داشت، حتی برای این مسئله کمک مالی

دریافت می‌کرد. این کمک مالی از طرف بانک ملی ایران به صورت اعطای اعتبار صورت می‌گرفت (ساکما، ۲۹۹۱۷-۲۴۰).

دو موسسه‌ی تجارتی دیگری که در مازندران وجود داشت و به حمل و نقل برنج اختصاص داشت، تجارت‌خانه «طومانیانس» و «موسسه تجاری شاه نظریان» بود. این تجارت‌خانه‌ها امتیازهای ویژه‌ای برای حمل برنج داشتند، حتی گاه حمل برنج این دو تجارت‌خانه با معافیت گمرکی همراه می‌شد (ساکما، ۴۸۲۱۸/۲۴۰، ۶۳۳-۲۶۰).

این تجارت‌خانه‌ها باعث ایجاد چالش نیز می‌شدند. در سال ۱۳۱۲ ه.ش/ ۱۹۳۳م اعتراضاتی از جانب نمایندگی شوروی به تجارت‌خانه شاه نظریان رسید، مبنی بر این که این تجارت‌خانه مانع از حمل برنج به روسیه می‌شد. توضیح وزارت خارجه در این رابطه این بود که کم‌یاب بودن برنج، مانع اصلی صدور آن است و نه ممانعت تجارت‌خانه. در هر حال، مازندران با مشکل کمبود برنج مواجه بود. برنج کشت شده در منطقه برای نیاز مردم محلی کافی بود و برای صدور وضعیت مساعدی نداشت (ساکما: ۳۰۲/۳-۲۹۰).

صدور محصول قوانینی داشت. حمل و نقل برنج با پروانه حمل و نقل صورت می‌گرفت و پروانه نیز با موافقت قبلی اداره خوار و بار مازندران داده می‌شد. به این ترتیب اداره دارایی، بدون موافقت این اداره اجازه حمل برنج را نداشت (ساکما، ۲۷۱۷۳/۳-۲۴۰).

در مواقع بحران و کمبود برنج نیز، حمل برنج به دلیل نبود «شعبات تثبیت غله» در ساری، ممنوع بود و هیچ فردی اجازه خرید و فروش برنج و حمل آن را نداشت و متخلفان مشمول مجازات می‌شدند (ساکما، سند شماره ۲). در چنین مواقعی این محصول باید با موافقت «کمیسیون ویژه برنج که از اداره فرمانداری شهرستان ساری» حمل می‌شد، حمل محصول با داشتن پروانه حمل امکان‌پذیر بود (ساکما، سند شماره ۳، ۲۷۱۷۳/۱۹-۲۴۰).

## نتیجه

به دلیل اهمیت زیاد محصولات کشاورزی در شمال کشور، عمده محصولات صادر شده به روسیه را همین محصولات تشکیل می‌دادند. ایالت مازندران یکی از ایالاتی بود که با روسیه داد و ستد داشت و تقریباً تمامی تجارت آن با روسیه انجام می‌گرفت. مازندران با داشتن بندر مهمی همچون مشهدسر، عامل مهمی در رونق تجارت شمال محسوب می‌شد. با عقد قرارداد تر کمانچای، تجارت برای اتباع روسی در این ناحیه و دیگر شهرهای شمالی تسهیل شد و مازندران به جایگاه مهم تجار روسی مبدل شد؛ کمپانی‌های بزرگ روسی نیز در آنجا مشغول فعالیت شدند. محصولات صادراتی مازندران شامل محصولات دامی، برنج، پنبه، میوه و ابریشم بود، اما در این میان پنبه و برنج مهم‌ترین این محصولات محسوب می‌شدند. چراکه پنبه مازندران برای روس‌ها بسیار مهم بود تا جایی که آنان در کاشت آن نیز فعالیت می‌کردند، هم‌چنین برنج این ناحیه که از طریق گیلان، رشت و دیگر ایالات ایران، به روسیه حمل می‌شد، حائز اهمیت بود. روس‌ها برای توسعه‌ی این تجارت بسیار تلاش کردند و امتیازات و اعتباراتی را دریافت داشتند. با بهبود وضعیت گمرکی، صدور محصول برای آنان سود سرشاری به همراه آورد. به همین دلیل روس‌ها حتی جوایز صادراتی برای تجارت پنبه در نظر گرفتند. این بهبود تجارت برای تجار روسی با ارزش بود و به همان اندازه اقتصاد محلی را دچار مشکل می‌کرد. تجار مازندرانی توان رقابت با کمپانی‌های بزرگ روسی را از دست دادند. نتیجه این اقدامات روس‌ها این شد که گاهی تجار و مردم محلی از صدور محصول به روسیه جلوگیری می‌کردند تا به ظن خود به روس‌ها و تجارت آنان ضرر برسانند.

## کتاب‌نامه

### اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما):  
اجاره املاک مازندران جهت زراعت پنبه، ۲۴۰/۴۷۲۵، ۴ برگ.  
استعلام در مورد نحوه معامله تجار ایرانی با روس‌ها، ۲۹۰/۳۰۲، ۳ برگ.  
اعطای اعتبار به بانک ایران و روس به منظور کمک مالی جهت صادرات برنج و گندم از طرف بانک ملی ایران، ۲۴۰/۲۹۹۱۷، ۱ برگ.  
قرارداد فروش و حمل برنج‌های متعلق به تجارخانه طومانیانس، ۲۶۰/۶۳۳، ۱۹ برگ.  
محدودیت صدور غله و برنج از مازندران، ۲۴۰/۲۷۱۷۳، ۳۱ برگ.  
معافیت عوارض گمرکی حمل برنج جهت تجارت‌خانه طومانیانس، ۲۴۰/۴۸۲۱۸، ۹ برگ.

### کتاب‌ها

- ۱- آبادیان، حسین (۱۳۸۵): ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۲- آدمیت، فریدون (۲۵۳۵): فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، ج ۲، تهران: پیام.
- ۳- گرانوسکی ا. آ. و دیگران (۱۳۵۹): تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، کیخسرو کشاورزی، تهران: پویش.
- ۴- انتر، مروین ل. (۱۳۶۹): روابط بازرگانی روس و ایران ۱۸۲۸-۱۹۱۴، احمد توکلی، تهران: موقوفات محمود افشار.
- ۵- تیموری، ابراهیم (۱۳۶۳): عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، ج ۴، تهران: اقبال.
- ۶- جمالزاده، محمد علی (۱۳۳۵): گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، اداره کاوه، بی‌جا.
- ۷- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰): تاریخ ایران، محمد تقی فخر داعی گیلانی، ج ۷، تهران: افسون.
- ۸- سیف، احمد (۱۳۷۳): اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران: چشمه.
- ۹- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲): تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار ۱۲۱۵-۱۳۳۲ ه.ق). ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- ۱۰- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۴): روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، مصحح مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- ۱۱- فلور، ویلم، (۱۳۹۱)، اوزان و مقیاس در عصر قاجار، تهران: آبادبوم.
- ۱۲- گلزاری، مسعود (۲۵۳۵): سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان، تهران: بنیاد فرهنگ ایران زمین.

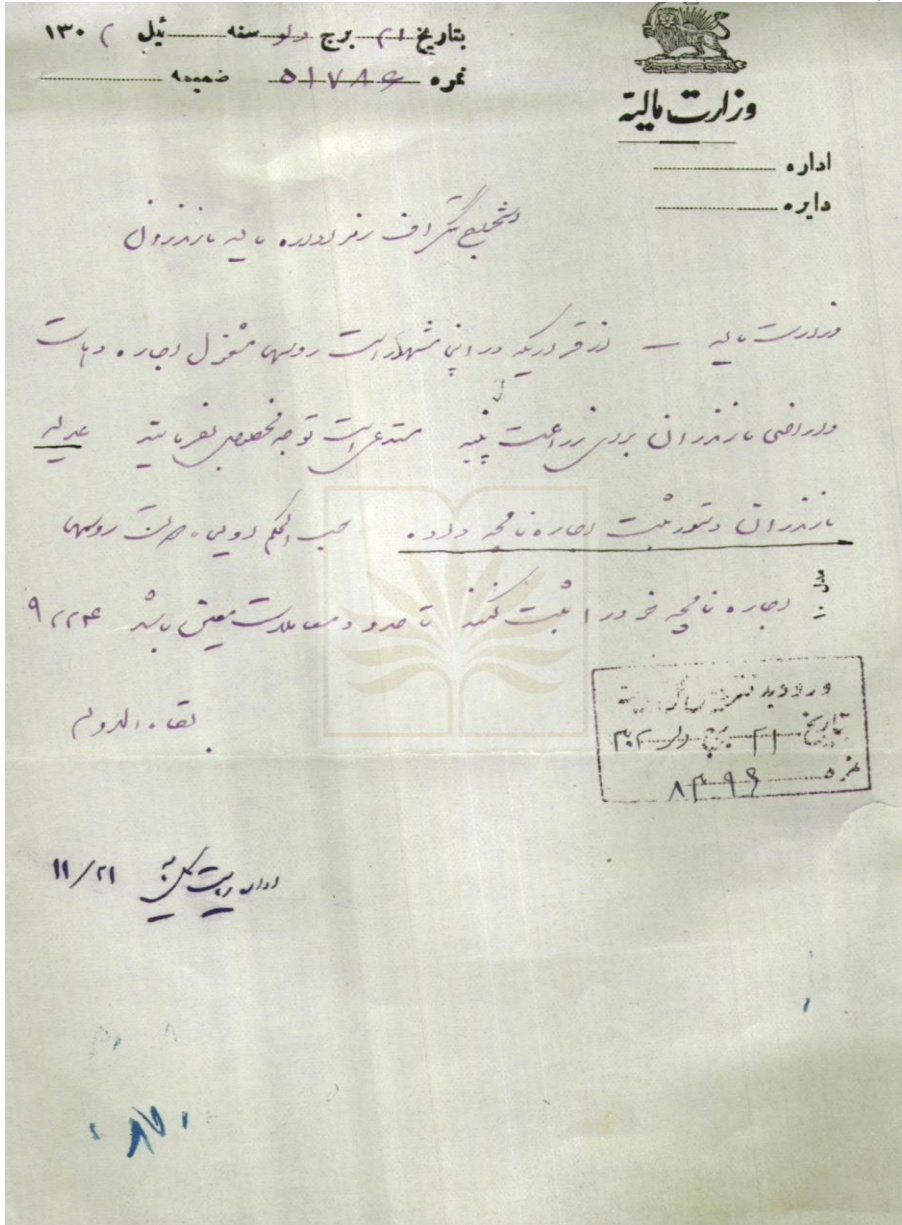


- ۱۳- لنچافسکی، ژرژ (۱۳۵۱): سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران، ترجمه حورا یآوری، تهران: ابن سینا.
- ۱۴- معطفی، اسدالله (۱۳۷۴): استرآباد و گرگان (در بستر تاریخ ایران) نگاهی به ۵۰۰۰ سال تاریخ منطقه، مشهد: درخشش.
- ۱۵- مکزی، چارلز (۱۳۵۹): سفرنامه شمال، منصوره اتحادیه، تهران: گستره.
- ۱۶- ناصرالدین شاه (۲۵۳۶): روزنامه سفر مازندران، تهران: فرهنگ ایران زمین.
- ۱۷- وامبری، آرمینیوس (۱۳۸۷): سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتح علی خواجه نوریان، چ ۶، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۸- وکیل الدوله، حسینی مقصود لو (۱۳۶۳): مخابرات استرآباد، ج ۱ و ۲، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریگشت، تهران: تاریخ ایران.

#### سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما):

- اجاره املاک مازندران جهت زراعت پنبه، ۲۴۰/۴۷۲۵، ۴ برگ.
- استعلام در مورد نحوه معامله تجار ایرانی با روس ها، ۲۹۰/۳۰۲، ۳ برگ.
- اعطای اعتبار به بانک ایران و روس به منظور کمک مالی جهت صادرات برنج و گندم از طرف بانک ملی ایران، ۲۴۰/۲۹۹۱۷، ۱ برگ.
- قرارداد فروش و حمل برنج های متعلق به تجارتخانه طومانیانس، ۲۶۰/۶۳۳، ۱۹ برگ.
- محدودیت صدور غله و برنج از مازندران، ۲۴۰/۲۷۱۷۳، ۳۱ برگ.
- معافیت عوارض گمرکی حمل برنج جهت تجارتخانه طومانیانس، ۲۴۰/۴۸۲۱۸، ۹ برگ.

پیوست اسناد:



اداره



وزارت دارائی  
قیمت مالی

رونوشت

شماره ۷۰۰۴۹ تاریخ ۱۰/۷/۳۵ وزارت اداره شرکت  
که اصل آن بشماره ..... ثبت شده

+

اداره دارائی مالی واقتصادی شهرستان ساری


چون در شهرستان ساری شعبات تثبیت غله دائر نیست و تامین مصرف غله نان اهالی حسب الامر دولت تحت نظر استانداری شمال بعهده فرمانداران و شهرداریهای تابعه میباشد بنا براین خرید و فروش غله برای حمل بیجان از شهرستان بکلی ممنوع است و هیچکس سرحق ندارد غله را بمنظور حمل آن بخان معامله نماید و در صورت تخلف عین جنس ضبط و متخلف طبق مقررات تعقیب خواهد شد مقتضی است فوراً به مأمورین مربوطه دارائی دستور بدهید که برای غله که بخواهند بیجان از شهرستان حمل نمایند بهیچوجه پروانه صادر ننهند و صادرکننده پروانه مسؤل و مورد تعقیب واقع خواهد شد -

+

استانداری شمال - ناد آراسته

رونوشت برابر صورت  
استانداری مالی واقتصادی شهرستان ساری  
تعمیرات

ن-۰۰۲

  
 وزارت دارایی  
 قسمت اقتضای

اداره .....  
 بتاریخ ۱۳۲۱/۰۲/۲۵  
 شماره ۸۰۲۱

اداره کل مالیاتهای مستقیم  
 عطف بشماره ۷۰۴۷ / ۲۱/۲/۲۳

موضوع حمل برنج از این شهرستان جریان امر بنحوی است که طی  
 گزارش شماره ۹۲۷/۴ و شماره ۲۰۹۹ / ۲۱/۲/۲۱ ایشمار گردید  
 و اشخاصیکه ملل بحمل برنج از این حوزه هستند بایستی موافقت  
 کمیسیون ویژه برنج را از اداره فرمانداری شهرستان ساری تحصیل  
 نموده و پس از فروش صدی سی از مقدار محموله باین اداره پروانه  
 حمل دریافت و اقدام بحمل برنج نمایند بنا براین متغنی است ب  
 متقاضیان حمل برنج دستور فرمائید برای انجام تشریفات فوق خود یا  
 نماینده شان با اداره فرمانداری این شهرستان و این اداره رجوع  
 نمایند تا نسبت به تقاضای مشارالیه اقدام گردد.

رئیس دارائی مالی و اقتصاد شهرستان ساری جواد اژدر

رئیسین وزارت کرد  
 ۱۳۲۱/۰۲/۲۵

اداره کل مالیاتهای مستقیم  
 سال ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲  
 شماره ۱۱۱۰۱

۱۳۲۱

۱۳۲۱

سند شماره ۳

## عوامل مؤثر بر گسترش تشکیلات و محبوبیت حزب توده در مازندران (در فاصله سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۰)

یاسر صابری\*

### چکیده

حزب توده طی سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۰، توانست تشکیلات گسترده‌ای را در شهرهای مازندران پایه‌ریزی کرده، هواداران بسیاری را به خود جذب کند. این حزب در پیوند با اتحادیه‌های کارگری موفق شد تحولات بزرگی را رقم‌زده و مازندران را تا مرز تجزیه پیش ببرد. موفقیت حزب توده در مازندران در طی این سال‌ها به عوامل مختلفی وابسته بود که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به حضور ارتش سرخ و حمایت همه‌جانبه آن‌ها از حزب اشاره کرد. اوضاع نامناسب و آشفته اقتصادی و سیاسی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، ظلم‌ها و اجحاف‌های صورت گرفته در دوره رضاخان و شکل‌گیری طبقه کارگر صنعتی ناراضی در شهرهای کارگری استان در این دوره، بستری مناسب برای پذیرش آرمان‌ها و شعارهای حزب و در نتیجه گسترش تشکیلات و پایگاه اجتماعی آن در مازندران پدید آورد.

**کلید واژه‌ها:** حزب توده، مازندران، اتحادیه‌های کارگری، ارتش سرخ

## مقدمه

حزب توده ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین و گسترده‌ترین احزاب تاریخ معاصر، جایگاه رفیعی در حیات سیاسی ایران داشته و تحولات مهمی را طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ رقم زده است. گسترش سریع تشکیلات، جذب هواداران بسیار، ترتیب‌دادن اعتصاب‌ها و تجمعات بزرگ و تأثیرگذار و متشکل کردن کارگران کارخانه‌ها و اقشار ضعیف اجتماع، همگی حکایت از اهمیت و قدرت این حزب دارد.

استان مازندران از معدود مناطقی بود که حزب توده توانست در آن علاوه بر گسترش تشکیلاتی، کسب نفوذ و قدرت سیاسی و مقبولیت مردمی تا مرز خودمختاری پیش رود. فعالیت این حزب طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴، فضای سیاسی-اجتماعی نوینی را به وجود آورد و مشارکت گسترده کارگران و کشاورزان، رقابت‌ها و درگیری‌های میان احزاب سیاسی با گرایش‌های مختلف و تمرین مشارکت سیاسی و کار گروهی فصلی نوین را در تاریخ مازندران طی این سال‌ها رقم زد.

آنچه که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد عوامل و بسترهایی است که باعث رشد سریع تشکیلات حزب توده، افزایش هواداران و مشارکت عمومی آنان در فعالیت‌ها و برنامه‌های حزب، شده است. در این راستا سعی می‌شود چگونگی تأثیر این عوامل و هم‌چنین بهره‌برداری هوش‌مندانه حزب از آن بسترها در جهت جذب هواداران مورد کنکاش قرار گیرد.

با نگاهی به اوضاع سیاسی و اجتماعی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و عزل رضاخان از سلطنت می‌توان عواملی هم‌چون نارضایتی مردم از اقدامات رضاخان و عمالش در تصاحب اموال و املاک، حضور ارتش سرخ و حمایت این نیرو از حزب توده، اوضاع نامناسب اقتصادی و بروز قحطی پس از جنگ، شکل‌گیری طبقه کارگر ناراضی در اواخر سلطنت رضاشاه و احساس نزدیکی فکری و فرهنگی با اعضای حزب توده را در توسعه تشکیلات و محبوبیت حزب توده به عنوان حامی اقشار ضعیف و زحمت‌کش اجتماع مؤثر دانست. در این مقاله کوشش شده است این عوامل به استناد کتب تاریخی، خاطرات فردی و اسناد و گزارش‌های شهربانی، ژاندارمری، استانداری، مجلس و نخست‌وزیری با رویکرد تاریخ محلی مورد بررسی قرار گیرد.

## شکل‌گیری و گستره فعالیت حزب توده مازندران

حزب توده ایران در شهریور ۱۳۲۰ تأسیس شد. مؤسسين حزب ترکیبی از مشروطه‌خواهان، نیروهای ملی و کمونیست‌های از زندان آزاد شده بودند که اهداف مشترک ایشان در بادی امر دفاع از منافع ملی، قانون اساسی و دموکراسی و ضدیت با فاشیست و استعمار بود (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۹۹).

تشکیلات حزب توده در مازندران به شکل رسمی از سال ۱۳۲۱ پا گرفت و از اوایل سال ۱۳۲۲ برنامه‌های حزب به صورت گسترده آغاز گردید، تعداد اعضای رسمی حزب در استان‌های شمالی، از اوایل سال ۱۳۲۲، به ۱۵۰۰ نفر رسیده و حزب توده توانست در ۲۱ شهر دارای بیست هزار نفر جمعیت و ۹ شهر دارای جمعیت زیر بیست هزار نفر شعبه‌ها و کمیته‌های خویش را راه‌اندازی کند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۵۸). ۳۸ تن از ۱۶۸ نماینده حزبی حاضر در نخستین کنگره حزب در مرداد ۱۳۲۳، از مازندران بودند. مهندس آدیش نیا، حداد ساحلی، حسین نوری، یوسف لنکرانی و حسن عظیمی از شهرهای ساری و شاهی، محمد زرین‌نژاد و عزالدین حقی‌بیان از بابل، رفیع برومند از بابلسر، ضیاءالدین الموتی از شهسوار، عبدالصمد کام‌بخش، آقاجان هوشنگی، ابراهیم مرندی و نعمت‌الله مقصودی از نوشهر و تعدادی دیگر از شهرهای چالوس، شیرگاه، پل سفید، زیرآب، بهشهر، بندر شاه و بندرگز حضور داشتند (الموتی، ۱۳۷۰: ۴۱۷).

در انتخابات دوره ۱۴ مجلس نیز، از بیست و سه کاندیدای حزب توده، دو نامزد از مازندران معرفی شده بودند که «ایرج اسکندری» از اعضای گروه ۵۳ نفر، توانست با اختصاص ۵۲۰۰ رأی از حوزه انتخابیه ساری و «رحمان‌قلی خلعتبری» با کسب ۱۰۰۰۰ رأی از حوزه انتخابیه بابل وارد مجلس شده و فراکسیون ۹ نفره توده را در مجلس تشکیل دهند (اسکندری، ۱۳۷۲: ۱۴۷) (نامه رهبر، ۱۳۲۳: ش ۴۰۲).

## بسترهای گسترش تشکیلات حزب و اتحادیه کارگری در شهرهای مازندران

### ۱-۱- توسعه صنعتی در دوره رضاشاه و ظهور طبقه کارگر

کارگران یکی از مهم‌ترین هواداران حزب توده در مازندران به‌شمار می‌رفتند. طبقه کارگر صنعتی پس از احداث کارخانه‌ها و خط آهن در برخی شهرهای مازندران در

دوره پهلوی اول به وجود آمد. در شهرهای مختلف استان مازندران تا پایان سال ۱۳۲۶، ۲۱ کارخانه بزرگ فعال بود که این رقم، ۱۲ درصد از کارخانه‌های بزرگ کشور را تشکیل می‌داد و مازندران را از مهم‌ترین قطب‌های صنعتی کشور کرده بود (باری‌یر، ۱۳۶۳: ۲۷۲). کارخانه‌های «حریربافی چالوس»، «ریسندگی و بافندگی»، «چیت‌سازی»، «گونی‌بافی»، «برنج‌کوبی» و «کنسروسازی» در شهرهای بهشهر و شاهی و «تراورس» در زیرآب و شیرگاه، کارگران بسیاری را در خود جای داده و این شهرها را پیش‌تازان فعالیت‌های حزبی و تشکیلات کارگری ساخته بود (خامه‌ای، ۱۳۶۳: ۲۸۹).

این کارخانه‌ها مهاجران صنعتی بسیاری را نیز در خود جای داده بودند و برخی از این کارگران نیز از نقاط دیگر کشور به اجبار منتقل شده بودند. ۵۲ درصد این مهاجرین از روستاهای اطراف، ۲۰ درصد از تهران، ۱۶ درصد از آذربایجان، ۶ درصد از گیلان و ۲ درصد از خراسان بودند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۸۳). حضور مهاجرین شوروی در میان کارگران از دو جنبه فکری و عملی تأثیرات مهمی را روی کارگران مازندرانی گذارد. به لحاظ فکری ترویج و تبلیغ شعارهای سوسیالیستی و تجربه موفق شوروی در میان کارگران و از لحاظ عملی حضور گسترده و جسورانه این کارگران مهاجر در اعتراضات و اعتصابات به خصوص در بعد مسلحانه، باعث فعالیت گسترده کارگران بومی شد. طبقه کارگر صنعتی به تدریج با حقوق خود آشنا شده و نارضایتی از ساعات کار زیاد در برابر مزد کم و وضع مالیات‌های گزاف و انتقال اجباری، آنان را منسجم کرد (همان: ۱۹۹).

گروه‌های کارگری تنها منحصر به کارخانه‌ها نبود. راه آهن سراسری نیز از مهم‌ترین پایگاه‌های کارگری به‌شمار می‌رفت. این راه آهن در سال ۱۳۱۷ به طول ۱۲۹۴/۵ کیلومتر و با دارا بودن ۲۲۴ تونل و حدود ۴۰۰۰ پل و ۹۰ ایستگاه راه‌اندازی شد (مهجوری، ۱۳۴۵: ۳۲۶). کارگران راه آهن مازندران پیش از تأسیس حزب توده نیز حرکت‌های اعتراضی را تجربه کرده بودند. اواخر سال ۱۳۱۰ هشتصد تن از آنان برای دست‌مزد بیش‌تر به اعتصاب موفقیت‌آمیز هشت روزه‌ای دست زدند که البته سازمان‌دهندگان آن اعتصاب دست‌گیر شده و تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۹۹).



کانون اصلی و مبدأ تحولات و تحركات حزب توده به خصوص در سال‌های اولیه، شهرهای کارگری مازندران اعم از شاهی، بهشهر و چالوس بود اما با گسترش روزافزون تشکیلات حزبی پس از سال ۱۳۲۱، در شهرهای دیگر مازندران نظیر بابل، ساری، بابلسر و آمل نیز حرکت‌ها و فعالیت‌های گسترده‌ای به وقوع پیوست (مهجوری، ۱۳۴۵: ۳۳۰-۳۲۵).

## ۲-۱. حضور نیروهای ارتش سرخ

یکی از مهم‌ترین پشتوانه‌های حزب توده در مازندران، حضور نیروهای ارتش سرخ در این منطقه بود. در دوران اشغال مازندران، چتر حمایتی ارتش سرخ از حزب توده باعث شد به لحاظ توسعه تشکیلاتی و پیش‌برد آزادانه اهداف و برنامه‌های مختلف، سازمان‌های حزب توده در این استان بتوانند فعالیت مؤثری داشته باشند (طبری، ۱۳۶۷: ۴۳). در سال‌های اشغال مازندران توسط نیروهای شوروی با حمایت این نیرو بسیاری از کارگران کارخانه‌ها، صنعت‌گران و دانش‌آموزان، آموزگاران و اقشار محروم جامعه تحت تأثیر شعارها و آموزه‌های ضد استعماری، آزادی‌خواهانه و عدالت‌خواهانه قرار گرفتند و به تدریج بر تعداد طرفداران حزب افزوده شد.

حضور نیروهای شوروی هم‌توان بالقوه‌ای برای پشتیبانی از فعالیت گسترده‌تر اعضای حزب به‌شمار می‌آمد و هم‌اهرم فشاری برای مأموران دولت و احزاب مخالف بود. نیروهای شوروی در موارد مختلف از قدرت زایدالوصفی در پیش‌برد اهداف خویش برخوردار بودند. آنان در بدو ورود بسیاری از موقعیت‌های مهم شهرها را اشغال کردند که چند نمونه آن تصرف کازینو و ساختمان‌های متعلق به رضاشاه در بابلسر، تصرف کامل بیمارستان ساری در مهرماه ۱۳۲۱، تصرف دو بنگاه توتون‌کاری مابین شهرهای ساری و شاهی و اشغال عمارت گمرک نوشهر است. اقدامات خودسرانه این ارتش موارد دیگری از قبیل قطع درختان جنگلی و استفاده از چوب‌های درختان بدون اخذ مجوز، دخالت در امور امنیتی و انتظامی و بازرسی منازل و جلب افراد وادار کردن رئیس شهربانی ساری به ارائه لیستی از تعداد سلاح و نیروهای تحت امر این شهربانی و شهربانی‌های تابعه را نیز در برمی‌گرفت (آرشو اسناد ملی ایران، اسناد

۲۹۳/۳۲۹۷؛ ۲۴۰/۲۸۳۶۲؛ ۲۴۰/۲۶۴۳۲؛ ۲۴۰/۳۵۹۳؛ ۲۹۳/۳۵۷۴۸؛ ۲۴۰/۷۱۱۳؛ ۲۴۰/۲۵۳۳۰/۲۴۰ می‌توان گفت که مأموران حکومتی به دلایل مختلف در مقابل نیروهای ارتش سرخ قدرت چندانی نداشتند. آنچه در ادامه می‌آید نمونه‌هایی از حمایت‌های آشکار این ارتش از حزب توده در مازندران است.

در انتخابات مجلس چهاردهم، دو تن از اعضای حزب توده از مازندران به مجلس راه یافتند. در جریان تبلیغات انتخاباتی، استان‌دار وقت مازندران در گزارشی به نخست‌وزیر از همکاری مساعد نیروهای شوروی در برقراری امنیت و آرامش قذرانی می‌کند و گزارش می‌دهد که از سخنرانی فردی به نام «دکتر کیا» در بابلسر ممانعت کرده و به «ایرج اسکندری» به دلیل رعایت مقررات، در دو نوبت اجازه سخنرانی داده است (طیرانی، ۱۳۸۴: ۱۱۳۰). این گزارش نشان می‌دهد که استان‌دار تحت نفوذ نیروهای شوروی قرار داشته است. ایرج اسکندری نیز در مصاحبه‌ای به رایزنی‌های شخصی خود با سهیلی نخست‌وزیر و موافقت او با کاندیداتوری‌اش اشاره و گفت که سهیلی عدم مخالفت خود را با وکالت من به استان‌دار اعلام نموده بود. وی بر نفوذ نیروهای شوروی در انتخابات تأکید ورزیده و در پاسخ به سؤالی درباره این که آیا نیروهای شوروی در انتخابات اعمال نفوذ می‌کردند، می‌گوید: «بله! بله! در شمال بله! چون ارتش شوروی آنجا بود، کافی بود بهانه‌ای گرفته و یارو را بیرون کنند که کلکش به کلی کنده شود. در مازندران شه‌میرزادی را، که در مقابل من کاندیدا شده بود، بیرون کردند به او گفته بودند: باید بروی و دیگر حق نداری به مازندران بیایی» (اسکندری، ۱۳۷۲: ۱۴۶) «انور خامه‌ای» هم انتخاب این دو نماینده از شمال کشور را تحمیلی و در اثر فشار ارتش سرخ و دولت شوروی عنوان کرده است (گزارش، ۱۳۷۴: ش ۵۷).

یکی از مشکلات کمیته حزب توده بابل درگیری مدام با حزب وطن بوده است. در مواردی که این درگیری‌ها شدت پیدا می‌کرد، ارتش سرخ به یاری حزب آمده و رسماً در امور داخلی ایران دخالت می‌نمود. کمیته حزب توده بابل، تابستان سال ۱۳۲۳، نمایش‌هایی با عنوان «به‌سوی زندگی» و «عاشق بیچاره» با محتوایی سیاسی - اجتماعی برپا نمود که با حمله‌ای از حزب وطن و درگیری‌های شدید همراه شد. مأموران شهربانی نیز تنها به نظاره نشستند. کمیته حزب توده بابل مهاجمان را عده‌ای از دهقانان فریدون‌کنار،

اشرار قادی کلا و چاقو کشان شهر که به وسیله کدخدایان و اربابان با تقسیم پول و مشروبات الکلی تطمیع شده بودند، معرفی کرد (طیرانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸۳-۱۰۸۱). چند روز بعد کنسول شوروی در گرگان با حمایت سفارت شوروی، مخالفت خود را با ادامه اقدامات طرفداران حزب وطن و سکوت مأموران دولتی اعلام کرد و با لحنی تهدیدآمیز، به دکتر نصر استان‌دار وقت اولتیماتوم داد که در صورت ادامه شرارت‌های آنان و مساعدت مأمورین ایرانی، کنسول‌گری وارد عمل شده و از طریق تغییر استان‌دار و بعضی از مأمورین اصلاحاتی را انجام خواهند داد. کنسول لیستی از اسامی وابستگان به حزب وطن را جهت تعقیب قانونی به استان‌دار داد که نام‌های رضوی از دوستان نزدیک سیدضیاء طباطبایی، رشیدیان، گنج‌بخش، یاسینی، بهرام و اسکندر ناظری، سلطان محمودی و آیت‌الله‌زاده طباطبایی، ناشر نشریات سیدضیاء طباطبایی جزء آن بود (آرشیو اسناد ملی ایران، سند ۲۹۳/۳۷۶۷).

اوج درگیری حزب وطن به سرکردگی فصیح خلعتبری با حزب توده بابل به سال ۱۳۲۴ و حمله آنان به کلوپ و کندن تابلوی حزب توده برمی‌گردد که منجر به مجروح شدن ۷ تن از اعضای حزب توده شد. فرمانده ارتش سرخ که در گرگان مستقر بود به بابل آمد و ریاست شهربانی را با خود به کماندانی برد و خواستار جلب و تبعید سران حزب وطن شد. مأمورین ارتش سرخ به کلوپ حزب وطن رفته و فصیح خلعتبری، اسکندر نظری، سیدحسن رضوی، سیداحمد اوصیاء، سیداحمد سلامت، رضا دایی‌پور و منوچهر نظری از اعضای اصلی حزب را به اتهام تبلیغ علیه مقامات شوروی و حمل سلاح، دست‌گیر و به ساری منتقل کردند. دو روز بعد آنان را تحویل شهربانی دادند و به رئیس شهربانی شهر اخطار کردند که در صورت عدم برقراری انتظامات، مجدداً دخالت خواهند کرد (اداره آرشیو، اسناد و موزه دفتر رئیس‌جمهور، ۱۳۷۹: ۵۲۲-۵۲۰). پس از پی‌گیری‌های بسیار چهارتن از بازداشت‌شدگان به قید کفالت آزاد شدند و سه تن از جمله فصیح خلعتبری در بازداشت ماندند. وزارت کشور از وزارت دادگستری خواست که محل خدمت فصیح خلعتبری را تغییر داده و محمد قاضی را نیز به این وزارت‌خانه احضار نماید (طیرانی، ۱۳۷۶: ۴۷۰).

با شدت یافتن درگیری‌ها نیروهای شوروی محافظت از اجتماعات حزب توده را به عهده گرفتند. در اجتماع بزرگ حزب توده و اتحادیه کارگران بهشهر در تاریخ ۱۳۲۳/۹/۶ ده تن از سربازان شوروی حضور داشتند. پس از پایان این میتینگ، دو تن از اعضای حزب وطن مردم را توصیه به فریب نخوردن از توده‌ای‌ها کردند. کماندانت بهشهر شبانه آن دو را احضار و تهدید کرد که در صورت عدم خروج از شهر به وسیله سربازان شوروی تیرباران خواهند شد. کماندانت اتهام آن دو را به رئیس شهربانی و بخش‌دار، جاسوسی و اظهارات ایشان علیه شوروی و فساد عقیده عنوان کرد (اداره آرشیو، اسناد و موزه دفتر رئیس جمهور، ۱۳۷۹: ۴۹۶).

برخی معتقدند حزب توده در شمال از حمایت‌های مالی شوروی نیز برخوردار بوده است اما اعضای اصلی این حزب منکر این نوع وابستگی هستند. دکتر انور خامه‌ای حمایت این نیرو را تا سال ۱۳۲۳ در قالب همکاری برای انتقال ذغال از طریق خط آهن به تهران و کسب درآمد و خرید و فروش قماش پس از تسلط بر کارخانه‌ها تا سال ۱۳۲۵ عنوان کرده و دریافت پول را تکذیب می‌کند (خامه‌ای، ۱۳۶۳: ۲۸۹).

تأثیر حمایت‌های ارتش سرخ از حزب توده را می‌توان پس از خروج این نیرو درک کرد که یکی از عوامل مهم افول حزب توده در سال ۱۳۲۵ گردید. اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۵ ارتش شوروی به تدریج برای اجرای کامل مفاد پیمان ۱۹۴۲ خاک ایران را ترک کرد. حزب توده مازندران نیز در بیانیه‌ای به تقدیر از خدمات این دولت و ارتش سرخ پرداخت و «خاطرات خوب چهار سال و نیم توقف، خوش رفتاری و انضباط ارتش مهربان سرخ و خدمات این ارتش را به فرهنگ و بهداشت» ستود (طیرانی، ۱۳۸۴: ۱۰۶۲).

### ۳-۱. اوضاع نامناسب اقتصادی و تأکید بر شعارهایی با مضمون حمایت از

#### اقشار ضعیف جامعه

بستر دیگر محبوبیت حزب در مازندران شرایط نامناسب اقتصادی بود که جامعه را پذیرای شعارهای ضد سرمایه‌داری و حامی اقشار ضعیف می‌کرد. جمعیت کارگران کم‌درآمد و ازسویی آشنایی ایشان با حقوق کارگری در اثر مراوده با کارگران مهاجر،

نارضایتی‌ها را افزایش داده بود. توصیفی از شرایط اقتصادی کارگران در گزارش سفارت ایالات متحده در تهران درباره کارکنان کارخانه حریربافی چالوس در دوره رضاشاه بیان می‌کند که وضع محیط کار زنان و کودکان کارگر وحشتناک بوده و مزد دریافتی آنان نامکفی است. این گزارش میانگین دریافتی روزانه کارگران عادی را ۸ ریال عنوان کرده است در حالی که هر کارگر باید ۳ تا ۸ ریال برای غذای روزانه‌اش بپردازد (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۴۴). در مجموع شاخص هزینه زندگی در چهار سال پایانی حکومت رضاشاه از ۱۰۰ به ۱۶۲ رسیده و در طول جنگ جهانی دوم به ۱۰۳۰ یعنی بیش از ده برابر افزایش یافته بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۴۱۷). قیمت کالاها در فاصله سال‌های ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۳ هفت برابر شده بود. اشغال راه آهن سراسری به دست قوای بیگانه، حمل و نقل کالاهای بازرگانی را با مشکلات عدیده‌ای مواجه ساخت و ازسوی دیگر تأمین نیازهای کالایی متفقین باعث ازبین رفتن تناسب عرضه و تقاضا و کمبود مواد غذایی و کالاهای اساسی شد (عظیمی، ۱۳۷۴: ۹۵) (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۴۳-۱۳۴). انتشار پول برای تأمین نقدینگی مورد نیاز متفقین، باعث رشد تورم و شورش و بی‌نظمی شد. ازسویی میزان مالیات دریافتی دولت به خصوص از استان‌های حاصل‌خیزی مانند مازندران کاهش یافته و بر شدت بحران افزوده بود (ساعد مراغه‌ای، ۱۳۵۳).

ارزش پول صد در صد کاهش یافت و قیمت نان در نیمه اول سال ۱۳۲۱ از ۲ ریال به ۲۸ ریال افزایش پیدا کرد (عظیمی، ۱۳۷۴: ۹۵). سیاست جیره‌بندی کالاها در سال ۱۳۲۱ باعث بروز تفاوت قیمت و شکل‌گیری بازار سیاه شده و رشوه و فساد را گسترش داد، قیمت قند و شکر جیره‌بندی ۸ ریال و چای رسمی ۴۰ ریال بود، اما در بازار سیاه به ترتیب ۱۲۳ و ۴۰۰ ریال معامله می‌شد (فوران، ۱۳۸۵: ۳۹۸-۳۹۶). طبق گزارش وزارت دارایی افزایش شدید قیمت کالاهای اساسی و خوار و بار تا سال ۱۳۲۴ هم‌چنان تداوم داشته و باعث افزایش شدید نارضایتی‌ها در مردم شده است. به دنبال افزایش قیمت ارزاق، میزان اجاره‌بهای خانه‌های مسکونی نیز افزایش پیدا کرد. این مسئله باعث افزایش نارضایتی به خصوص در میان اقشار متوسط جامعه شده بود. گزارش رئیس اداره کل بررسی‌های وزارت دارایی در سال ۱۳۲۲ از افزایش سی صد درصدی اجاره‌بها

در شهر ساری حکایت می‌کرد (آرشیو اسناد ملی ایران، اسناد ۱۸۲۴۷/۲۴۰ و ۲۴۰/۳۴۸۹۲).

لغو انحصار دولت در حمل برنج و انتقال برنج توسط بازرگانان و عده‌ای از تراکمه به شهرهای دیگر مازندران مشکل دیگری بود که مردم بعضی شهرها را برای خرید برنج مصرفی خود دچار مشکل کرد و علاوه بر کمبود، گرانی را در پی داشت (طیرانی، ۱۳۸۱: ۱۴۴-۱۳۰). پیشه‌وران بابل اخطار کردند که در صورت عدم توقف صدور پروانه حمل برنج، خودشان مانع حمل برنج خواهند شد. یکی از دلایل ممانعت از حمل برنج به تهران در شهرهای شاهی و چالوس توسط عده‌ی زیادی از کارگران همین مسئله بود (آرشیو اسناد ملی ایران، اسناد ۲۴۰/۰۶۲۲ و ۲۴۰/۸۷۸۴). با اجرای سیاست‌های اقتصادی میلسپو، در سال ۱۳۲۵ و انعقاد قرارداد قوام - سادچیکف و خروج کامل نیروهای شوروی و شکست فرقه آذربایجان، اوضاع از حالت بحران خارج شده و وضعیت عادی‌تری به خود گرفت. فشارهای اقتصادی وارد شده بر مردم طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ عرصه را برای فعالیت حزب توده و اتحادیه‌های کارگری مازندران هموارتر کرد. شعارهای مجامع حزب طی این سال‌ها عمدتاً بر محور بهبود وضعیت اقتصادی مردم و حمایت از کارگران و اقشار ضعیف می‌چرخید. اسناد موجود نشان می‌دهند که در بسیاری از تجمعات مهم این قبیل شعارها طرح شده و بازخورد مناسبی داشته است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

کمیته حزب توده بابل در سال ۱۳۲۲ و در راستای حمایت از کارگران، آتش‌زدن کلوپ حزب توده در یزد را محکوم کرده و در بیانیه‌اش می‌گوید: «نیست و نابود باد هیئت حاکمه [ای] که عمالش نهضت‌های کارگری و آزادی‌خواهی را به این طرز فجیع و شرم‌آور خفه بنمایند» (طیرانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸۰). عسگری رستگار از اعضای فعال توده بابل در میتینگ ششم آذر ۱۳۲۲، بر لزوم رسیدگی به وضعیت بهداشت، فرهنگ و اقتصاد مردم تأکید کرده و مخالفت توده‌های زحمت‌کش را با دولت ساعد اعلام نمود (آرشیو اسناد ملی ایران، سند ۲۹۳/۲۰۸۵).

علاء میرمیرانی، جلسه‌ی هفتگی حزب توده آمل را در بهمن‌ماه ۱۳۲۳ به تنگ‌دستی و محرومیت زارعان اختصاص داد (همان). وضعیت نامناسب اقتصادی موضوع اصلی

میتینگ سازمان جوانان بابل در تاریخ ۲۴/۱/۱۸ نیز بود. فقدان بهداشت، نان و فرهنگ، شعار مردم شرکت کننده بود و اجرای سرود حزبی «رنج، زحمت و هیچ کس دادرس نیست»، همین مفاهیم را با خود داشت (طیرانی، ۱۳۸۴: ۱۰۷۵-۱۰۷۳).

در میتینگ چند هزار نفره شهسوار نیز فروش، مدیر روزنامه نجات اسلام، به نقد از نمایندگان پرداخت که شغل خود را وسیله سوداگری قرار داده و از دزدی چای و شکر و قند و قماش و لاستیک صحبت به میان می آورند (همان: ۱۱۴۷-۱۱۴۵). وی در اجتماع خرم آباد نیز خطاب به کشاورزان گفت: «بدانید این نمایندگان مجلس که فقط برای پر کردن جیب های خودشان در مجلس هستند برای شماها هیچ کاری نمی کنند» (همان: ۱۱۴۸).

مراسم روز کارگر در یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۴، در ساری با حضور کارگران شهرهای زیر آب، پل سفید، شیرگاه و شاهی و کارگران راه آهن با سخنرانی احسان طبری، مهدی باوند و لنکرانی درباره اتحاد کارگران و غلبه بر فاشیست برگزار شد. در بابلسر نیز کارگران کارخانه صابون پزی بابل گرد آمدند. در آمل «ابوالقاسم نوایی» درباره رستاخیز کارگران و ثمرات آن برای رنجبران دنیا و خضری درباره لزوم حمایت از طبقات ضعیف در برابر سرمایه دار سخن گفتند. کارگران کارخانه حریربافی چالوس و سایر کارگران به همراه عده ای از مردم در شهرهای نوشهر، چالوس، شهسوار و رامسر نیز به همین مناسبت به اجتماع و تظاهرات خیابانی پرداختند (آرشو اسناد ملی ایران، اسناد ۲۹۳/۲۰۸۵ و ۲۹۰/۸۳۸۹).

محمد قاضی در میتینگ تیرماه ۱۳۲۴ کمیته حزب توده بابلسر، از تورم فزاینده، گرانی، کمبود ارزاق و مشکلات اقتصادی گلایه کرد و سخنانش مورد تشویق و حمایت مردم قرار گرفت. وی اعلام کرد که استان دار و فرمان داران و بخش داری ها در قبال این مشکلات مسئولند و در صورتی که اقدامی انجام ندهند حزب ناچار است که خود از احتکار و گران فروشی جلوگیری کند. محمدزمان پهلوان نیز در میتینگ بزرگ سازمان های حزب توده و اتحادیه کارگران در شاهی در تاریخ ۱۳۲۴/۴/۸ از گرانی خواربار و ارزاق مورد نیاز مردم از قبیل برنج و عدم رسیدگی و نظارت شهرداری و شهربانی به احتکار و گران فروشی کسبه و راکد ماندن ۸ ماهه پرونده گران فروشان در

دادگاه گفت. «اکبر شهابی» نیز پیرامون گران‌فروشی، احتکار، سفته‌بازی و عدم پرداخت حقوق یک ماه و نیم اخیر کارکنان دولت و اعتصاب کارگران زیرآب صحبت کرد و گفت: «اگر ملت بدون ترس و واهمه وارد حزب توده شوند می‌توان دست ارتجاع را از این مملکت کوتاه کرد و به اصلاح امور پرداخت» (طیرانی، ۱۳۸۴: ۱۱۱۳، ۱۱۸۶).

شعارهای اجتماع دویست نفر از کارمندان، ترمزبانان و کارگران راه‌آهن ورسک، پل سفید و فیروزکوه در میدان شهرداری نیز درخواست کار، نان و فرهنگ و مخالفت با صدرالاشرف بوده است (همان: ۱۱۷۸). حزب توده با راه‌اندازی اتحادیه رانندگان بابل، از آنان به عنوان قشری که زندگی پر مشقت آنان در کوهستان‌های پر برف بسیار دشوار و رقت‌بار است و وقتی که به شهر می‌رسند جای استراحت و امن و آسایش ندارند، حمایت کرد (آرشیو اسناد ملی ایران، سند ۲۹۳/۲۰۸۵).

#### ۴-۱. انتقاد شدید از عمل کرد رضاشاه و عاملان وی

یکی از اصول مرام‌نامه حزب توده پی‌گیری بازگشت اموال و املاک تصاحب شده توسط رضاخان بود. اصلی که به شعار همیشگی تجمعات حزبی در مازندران بدل شده بود و توانست در جذب هوادارانی که از دوره رضاخان خاطره خوبی نداشتند، مؤثر باشد. برای اثبات این ادعا لازم است نظری به تصرفات اموال و املاک در دوره پهلوی اول بیفکنیم.

رضاشاه علاقه بسیاری به اراضی پرونق مازندران داشت. وی در اواخر سلطنت ۷۰۰۰ روستا تحت مالکیت خود داشته (بهنود، ۱۳۸۷: ۵۳۵) و بیش از سه میلیون اکر (هر اکر برابر با ۴۰۴۷ مترمربع است)، زمین که عموماً در استان مازندران واقع شده بود، به ارث گذاشت. این زمین‌ها از طریق مصادره مستقیم، فروش‌های اجباری و طرح ادعاهای مشکوک مبنی بر تعلق زمین‌ها به املاک سلطنتی تصاحب شده بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷۱). «ملک مدنی»، یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی، در نطقی درباره املاک تصرفی رضاشاه گفت: «شاه سابق را می‌دانم ۱۷ سال در این مملکت سلطنت کرد و به روز که [حساب] بکنیم تقریباً شش هزار روز می‌شود و ایشان



چهل و چهار هزار سند مالکیت صادر کرده‌اند تقسیم که بکنیم روزی هفت سند مالکیت ایشان گرفته‌اند» (ظهیری، ۱۳۷۹: ۳۷).

مصادره املاک از ابتدای دهه ۱۳۱۰ آغاز شد و املاک به طرق مختلف حبس، تبعید، شکنجه و تهدید به اعدام، از صاحبان گرفته می‌شد و سند رسمی آن به نام رضاشاه صادر می‌گردید (نوری، ۱۳۸۹: ۳۸)، تبعید اکثر ملاکین و خوانین مازندران و یا کوچ اجباری زمین‌داران تنکابن و کلاردشت نمونه‌ای از این اقدامات برای تصاحب املاک است. در مواردی نیز تعویض اجباری زمین با خالصه‌جات دولتی در شهرهای دیگر مانند کرمانشاه صورت می‌گرفت (آرشیو سازمان اسناد ملی، سند ۲۴۰۰۳۶۰۰۲). «اداره املاک اختصاصی مازندران» به سرپرستی سرلشکر کریم بوذرجمهری با دارا بودن هفت دفتر اسناد رسمی در هفت کارپردازی، برای صدور سند «خرید» ملک از مردم، رعایا و خرده مالکین برپا شده بود (لاجوردی، ۱۳۸۵: ۲۶۷-۲۶۵).

بر اساس شکوائیه‌های رسیده به مجلس شورای ملی که عموماً پس از شهریور ۱۳۲۰ و برکناری رضاشاه مطرح شده است، بسیاری از زمین‌ها و اموال تحت فشار و زور از صاحبانش خریداری می‌شد که نمونه آن امضا گرفتن از فردی در زندان تحت فشار شخص بوذرجمهری و تصاحب ملک او بود. تصرف بسیاری از مراتع بندپی توسط مباشر املاک اختصاصی با همکاری احمد شاهرخی (نوری، ۱۳۸۹: ۴۲۰-۴۰۷)، تصاحب املاک ورثه طهماسبی شامل تخریب و تصرف ۲۴ باب مغازه، دو عمارت و یک دستگاه مخزن نفت در بابلسر، یک عمارت و دو باب انبار تجارتنی در فریدون‌کنار توسط کشورپاد و افشار طوس، تصاحب و خریداری نود قریه از املاک بابل با اجبار و تهدید، خرید اجباری دو و نیم دانگ از ملک خانواده داوودی در روستای ملک‌آباد علیا به ثمن بخش، تعویض اجباری املاک خانواده نوایی شامل بلوک دابوی، قرای زنگی کلا علیا، مسقلامحله، وزراء محله واقع در بلوک رایوسی آمل با بلوک قیر و کازرین فارس و بسیاری از املاک دیگر نمونه‌هایی است که برخی از آن‌ها پس از پی‌گیری‌های متعدد پس از شهریور ۱۳۲۰ به صاحبانش بازگردانده شد (آرشیو اسناد ملی ایران، اسناد ۲۴۰/۲۵۶۲۹؛ ۲۴۰/۳۷۹۷۴؛ ۲۴۰/۳۰۳۵۸؛ ۲۴۰/۴۵۰۲۸؛ ۲۴۰/۲۵۵۵۷؛ ۲۴۰/۲۵۳۳۳؛ ۲۴۰/۴۱۸۹۲؛ ۲۴۰/۲۵۶۰۹). علاوه بر این‌ها اداره املاک اقدامات دیگری

از قبیل تصاحب ۱۵۰ رأس گوسفند رعایای نور توسط سروان علاء نوری و اباسلط نوری زاده کاربردان املاک اختصاصی و دریافت صد تومان بابت هر ازدواج و پرداخت ۱۶۰۰ ریال بابت هر صد و پنجاه رأس گاو به عنوان باج مراتع را نیز در کارنامه خود دارد (نوری، ۱۳۸۹: ۴۲۰-۴۰۷).

از اقدامات دیگر اداره املاک اختصاصی انحصار بهره‌برداری از چوب‌های جنگلی و کشت و تولید توتون و بیگاری کشیدن از رعایا بود (همان: ۳۹۵، ۴۰۵)، رعایایی که یک جریب زمین آبی و پنبه کاری در روستا داشتند، می‌بایست هر ماه ۱۵ روز به همراه یکی از اعضای خانواده و یا یک کارگر اجیر شده در باغ‌های چای، توتون، ساختمان روستایی و یا آجر و آهک‌پزی اداره املاک، بیگاری کنند. رعایای مناطق بیلاقی نیز می‌بایست ده روز در سال جهت بیگاری از بیلاق به قشلاق بیایند (همان: ۳۹۲، ۴۰۶).

این قبیل اقدامات نارضایتی‌ها بسیاری را در دوره رضاشاه پدید آورده بود. به همین دلیل بازستاندن حقوق از دست رفته مردم در این دوره به یکی از دغدغه‌های اصلی حزب توده در مازندران تبدیل و عامل مهمی در گرایش مردم به این حزب شد. کمیته‌های حزب در مناسبت‌های مختلف در قالب سخنرانی‌ها و میتینگ‌ها به این موضوعات می‌پرداختند که بخشی از آن‌ها در ادامه می‌آید.

«محمدزمان پهلوان» از فعالین حزب توده مازندران در میتینگ باشکوه شورای متحده کارگران و زحمت‌کشان مازندران در تاریخ ۱۳۲۳/۸/۲۳ درباره جنایت‌ها و خراب‌کاری‌های ستم‌کارانه مأمورین املاک در زمان رضاشاه و هم‌چنین افسران فراری ارتش و شهربانی سخن گفت و از سوی حضار مورد حمایت و تشویق قرار گرفت (طاهر احمدی، ۱۳۷۹: ۴۶۴). سخنرانان اجتماع بزرگ اعضای حزب توده و اتحادیه کارگران بهشهر در ۱۳۲۳/۹/۶ نیز از ظلم‌های شاه سابق و سرپاس مختاری ریاست شهربانی وقت و لزوم حفظ جان و مال مردم سخن گفتند و سخنرانی خود را با شعار مرده باد سیدضیاء و زنده باد زحمت‌کشان و حزب توده به پایان بردند (اداره آرشیو، اسناد و موزه دفتر رئیس‌جمهور، ۱۳۷۹: ۴۹۶).

دی‌ماه ۱۳۲۳ اجتماع دیگری در کلوپ حزب توده بابل برگزار شد و عسگری رستگار و دکتر شهیدی در آن سخنرانی کردند. ابتدا رستگار به انتقاد از مأمورین ظالم

شهربانی در دوره رضاخان پرداخته و شعار مرده باد مأمورین ظالم شهربانی سر داد. دکتر شهیدی نیز از نقش انگلیس در کودتای ۱۲۹۹ و فراهم نمودن مقدمات سلطنت رضاخان و از اهداف پشت پرده احداث راه آهن جنوب به شمال سخن گفت و اعلام کرد که ما باید همانند ملت فرانسه، خود را از زیر بار ظلم و ستم و بردگی و ارتجاع نجات دهیم (طیرانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸۵-۱۰۸۳).

دکتر رادمنش، محمدزمان پهلوان و رستگار در جشن راه اندازی سازمان جوانان حزب توده شاهی در تاریخ ۱۳۲۳/۱۲/۱۸ پیرامون خود کامگان و خائنین دوره رضاخان، تشکیل یک حکومت ملی و گرفتن حق رعایا و زارعین از سرمایه داران و فئودال ها سخن راندند (همان: ۱۱۸۲). در اجتماع حزب توده آمل در تاریخ ۱۳۲۴/۲/۷، نیز دانشجویی به نام زرگری بیانات خود را به دوران سیاه رضاخان و خفقان حاکم بر ایران اختصاص داد و دلیل گریز مردم و ترس آنان از سیاست را رعب و وحشت حاکم بر کشور در دوره رضاشاه عنوان کرد (آرشیو اسناد ملی ایران، سند ۲۹۰/۸۳۸۹). داوود عالم زاده، دانش آموز دبیرستان شاهپور، نیز در میتینگ حزب توده بابل در تاریخ هفتم دی ماه ۱۳۲۴ از یال های سیاه دیکتاتوری رضاخانی گفت و به انتقاد از مأموران شهربانی و ژاندارمری پرداخت. وی هدف حزب توده را پس از شهریور ۱۳۲۰ مقابله با استعمار و مرتجعین عنوان کرد (همان، سند ۲۴۰/۲۸۰۲۱).

حزب توده آن چنان بر موضع خویش علیه رضاشاه پایدار بود که پس از این که خلعتبری نماینده منتخب این حزب از حوزه انتخابیه بابل برای رضاشاه مجلس ترحیم برگزار کرد وی را از فراکسیون توده در مجلس کنار گزارد و تعداد فراکسیون توده به هشت نفر تقلیل یافت (اسکندری، ۱۳۷۲: ۱۴۷). بنابراین اجحاف های صورت گرفته در دوره رضاخان بستر مناسبی برای مخالفت با وی و عمال باقیمانده اش در قدرت شده و بر هوادارن حزبی که پیش گام این اعتراضات بود افزود.

### ۵-۱. تأکید بر گرایش مذهبی و عدم وابستگی به شوروی

مردم رنج دیده و طبقات مستضعف با حمایت از حزب توده در پی استیفای حقوق از دست رفته خود بوده و عموماً از مباحث نظری ماتریالیستی آن بی اطلاع بودند. از سوی

دیگر مؤسسان حزب، خود را «طرفدار مذهب حنیفه اسلام و شریعت حقه محمدی(ص)» معرفی کرده بودند که «هرگز راهی را که منافی با این دین باشد نمی‌پیمایند و مرامی را که با آن تضادی داشته باشد، نمی‌پذیرند» (نامه رهبر، ۱۳۲۲: ش ۲۵۷). حزب وطن مازندران به خصوص در بابل تمام تلاش خود را به کار بست تا با سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم علیه حزب توده تبلیغات کند و مرام مارکسیستی و ماتریالیستی آنان و ازسویی وابستگی ایشان به شوروی را یادآور شود. اعضای حزب سعی می‌کردند به این تبلیغات پاسخ دهند و خود را وفادار به اسلام و مملکت نشان دهند تا پایگاه مردمی خود را تقویت کرده و موقعیت خویش را بهبود ببخشند.

با اوج گرفتن تبلیغات علیه حزب، سخنرانان مراسم روز کارگر در اردیبهشت ۱۳۲۴ صحبت‌های خویش را بر این موضوع متمرکز کردند. اولین سخنران «درودی»، دانش‌آموز دبیرستان پهلوی بود. وی صحبت‌های خود را به تبیین ارتباط دین اسلام با حزب توده اختصاص داده، به کارایی قوانین اسلامی در جامعه اشاره کرده، از خدمات و زحمات پیامبر اسلام(ص) و امام علی(ع) به بشریت سخن به میان آورد. «حسین شهرباری»، سخنران دیگر این مراسم نیز بر ارتباط تنگاتنگ حزب با اسلام تأکید کرده و اعلام کرد که حزب توده بلشویک نبوده و ما ایرانیان به هیچ‌وجه متکی به بیگانگان نیستیم (طیرانی، ۱۳۷۴: ۱۰۷۷) (آرشیو اسناد ملی، سند ۲۹۰/۸۳۸۹).

حزب توده بابل نیز مراسمی را در روز مبعث در تاریخ ۱۷ تیرماه ۱۳۲۴، در مقابل کلوپ حزب توده برگزار کرد و محمد سلیمی پیرامون بعثت پیامبر(ص) سخن گفت و محمد رضی‌نوایی اتهام بی‌دینی حزب توده را توطئه دشمنان حزب دانسته و از مطابقت اقدامات و پیشرفت توده با قرآن گفت. نیکزاد نیز حزب توده را پشتیبان دیانت اسلام معرفی کرد و اظهارات برخی علمای مازندران مبنی بر بی‌دینی حزب توده را، متأثر از تحریکات سیدضیاء عنوان کرد و جلسه با شعارهای «حزب توده ایران پشتیبان اسلام است»، «مرده باد اشخاصی که ما را به بی‌دیانتی قلم‌داد نمودند» و «زنده باد حزب توده ایران» به پایان رسید (همان، سند ۲۹۰/۲۰۸۵).

## نتیجه

پایگاه اجتماعی و میزان گستردگی تشکیلاتی حزب توده، به عنوان یکی از احزاب مهم تاریخ معاصر ایران، در شهرهای مختلف متفاوت بود. این تفاوت‌ها به میزان اقبال مردم به حزب و طبقه اجتماعی هوادار برمی‌گشت. در استان مازندران هواداران حزب توده را طیفی از کارگران، کشاورزان، فرهنگیان و اقشار محروم جامعه تشکیل می‌دادند. وزن طیف کارگر در شهرهای دارای کارخانه و اقشار دیگر در شهرهایی مانند بابل، ساری، بابلسر و... سنگین‌تر بود. اقبال عمومی به حزب توده در مازندران و هواداری آن در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ به دلیل وجود بسترهای مناسبی بود که به سهل‌تر شدن نفوذ حزب کمک کرد.

یکی از مهم‌ترین بسترهای گسترش تشکیلات حزب در مازندران حضور ارتش سرخ در مازندران پس از جنگ جهانی دوم بود. قدرت این نیرو و حمایت از حزب توده به عنوان تشکیلاتی که اهداف شوروی را دنبال می‌کرد کمک شایانی به گسترش حزب در استان مازندران کرد. از سوی دیگر در بعد پایگاه اجتماعی و هواداری حزب، اوضاع نامناسب اقتصادی پس از سقوط رضاخان و حضور متفقین در کشور و ذه‌نیت منفی نسبت به اقدامات رضاخان و عمالش در تصاحب املاک و اموال مردم مازندران، زمینه مناسبی را برای پذیرش شعارهای سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری حزب به عنوان مختلف در میان مردم به وجود آورد. تظاهر گاه به گاه اعضای حزب توده به دیانت و پیروی از دین اسلام نیز تبلیغات ملحدبودن حزب را از ایشان دور کرده و حمایت اجتماعی را استمرار می‌بخشید.

## کتاب‌نامه

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و دیگران، تهران: نی.
- ۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتحی، تهران: نی.
- ۳- آوری، پیتیر (بی‌تا)، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.
- ۴- اداره آرشیو، اسناد و موزه دفتر رئیس جمهور (۱۳۷۹)، اسنادی از احزاب سیاسی در ایران (۱۳۴۰-۱۳۲۰)، تهران: وزارت فرهنگ.

- ۵- اسکندری، ایرج (۱۳۷۲)، خاطرات ایرج اسکندری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۶- الموتی، ضیاء‌الدین (۱۳۷۰)، فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران؛ جنبش‌های چپ، تهران: چاپخش.
- ۷- باری، یروج (۱۳۶۳)، اقتصاد ایران (۱۳۴۹-۱۲۷۹)، تهران: مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی سازمان برنامه.
- ۸- بهنود، مسعود (۱۳۸۷)، کشته‌شدگان بر سر قدرت، تهران: علم.
- ۹- «حزب توده ایران؛ ۵۰ سال و ۳ سال» (۱۳۷۴)، مصاحبه با دکتر انور خامه‌ای، گزارش، ش ۵۷، آبان.
- ۱۰- خامه‌ای، انور (۱۳۶۳)، خاطرات دکتر انور خامه‌ای، ج ۲؛ فرصت بزرگ از دست رفته، تهران: هفته.
- ۱۱- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸)، ایران و قدرت‌های بزرگ، تهران: پازنگ.
- ۱۲- ساعد مراغه‌ای، محمد (۱۳۵۳)، «بحران اقتصادی در سال‌های اشغال ایران»، سال‌نامه دنیا، ش ۳۰.
- ۱۳- طاهر احمدی، محمود (به کوشش) (۱۳۷۴)، اسناد روابط ایران و شوروی در دوره رضاشاه (۱۳۱۸-۱۳۰۴)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- ۱۴- \_\_\_\_\_ (به کوشش) (۱۳۷۹)، اسنادی از اتحادیه کارگری (۱۳۳۲-۱۳۲۱)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- ۱۵- طبری، احسان (۱۳۶۷)، کژراهه، چ ۳، تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- طیرانی، بهروز (به کوشش) (۱۳۸۴)، اسناد احزاب سیاسی ایران؛ حزب توده، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- ۱۷- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، گزیده اسناد جنگ جهانی دوم، تهران: اطلاعات.
- ۱۸- ظهیری، علیرضا (۱۳۷۹)، عصر پهلوی به روایت اسناد، قم: دفتر نشر معارف نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.
- ۱۹- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۴)، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: البرز.
- ۲۰- فوران، جان (۱۳۸۵)، تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- ۲۱- فیوضات، ابراهیم (۱۳۷۵)، دولت در عصر پهلوی، تهران: چاپخش.

۲۲- لاجوردی، حبیب (به کوشش) (۱۳۸۵)، خاطرات سرتیپ علی اکبر درخشانی، تهران: صفحه سفید.

۲۳- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹)، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران: نشر نو.

۲۴- محمدی، ایرج (به کوشش) (۱۳۸۰)، اسنادی از صنعت جهان‌گردی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۰۱)، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و نشر.

۲۵- مهجوری، اسماعیل (۱۳۴۵)، تاریخ مازندران، ج ۲، ساری: چاپخانه مرکزی.

۲۶- نامه رهبر (۱۳۲۲)، س ۲، ش ۲۵۷، ۲۰ اسفند.

۲۷- \_\_\_\_\_ (۱۳۲۳)، س ۲، ش ۴۰۲، ۲۰ مهر.

۲۸- نوری، مصطفی (به کوشش) (۱۳۸۹)، اسناد مازندران در دوره رضاشاه (مجلس ششم تا دوازدهم شورای ملی)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

## اسناد

۱- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۴۰/۰۶۲۲.

۲- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۱۸۲۴۷.

۳- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۹۳/۲۰۸۵.

۴- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۲۵۳۳۰.

۵- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۲۵۳۳۳.

۶- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۲۵۵۵۷، صص ۱۵۹-۱۵.

۷- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۲۵۶۰۹.

۸- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۲۵۶۲۹.

۹- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۲۵۷۴۸.

۱۰- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۲۶۴۳.

۱۱- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۲۸۰۲۱، صص ۲-۱.

۱۲- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۲۸۳۶۲.

۱۳- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۹۰/۲۸۴۴.

۱۴- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۳۰۳۵۸.

۱۵- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۹۳/۳۲۹۷، ص ۱۳.

۱۶- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۴۰/۳۴۸۹۲.

۱۷- \_\_\_\_\_، سند شماره: ۲۹۳/۳۵۵۷.

- ١٨- \_\_\_\_\_، سند شماره: ٢٩٣/٣٥٩٣.
- ١٩- \_\_\_\_\_، سند شماره: ٢٤٠/٣٦٠٠٢.
- ٢٠- \_\_\_\_\_، سند شماره: ٢٩٣/٣٧٦٧.
- ٢١- \_\_\_\_\_، سند شماره: ٢٤٠/٣٧٩٧٤.
- ٢٢- \_\_\_\_\_، سند شماره: ٢٤٠/٤١٨٩٢، صص ١٣-١٢.
- ٢٣- \_\_\_\_\_، سند شماره: ٢٤٠/٤٥٠٢٨.
- ٢٤- \_\_\_\_\_، سند شماره: ٢٤٠/٧١١٣.
- ٢٥- \_\_\_\_\_، سند شماره: ٢٩٠/٨٣٨٩.
- ٢٦- \_\_\_\_\_، سند شماره: ٢٤٠/٨٧٨٤.



## مسجدی نویافته از دوره آل بویه در مرکز شهر قدیم پریم

مهدی عابدینی عراقی \*

ابوالفضل نیکویان \*\*

الهام شیرزادی آهودشتی \*\*\*

### چکیده

بخش دودانگه در جنوب شهرستان ساری قرار داشته و از شمال به بخش مرکزی، از شرق به بخش چهاردانگه و از غرب به کوه‌های سوادکوه و از جنوب به استان سمنان محدود می‌گردد. این منطقه به علت کوهستانی و صعب‌العبور بودن آن کم‌تر مورد توجه باستان‌شناسان جهت بررسی و شناسایی قرار گرفته است. لذا منطقه‌ای تقریباً ناشناخته از نظر پژوهش‌های باستان‌شناختی است و تقریباً تمامی فعالیت‌هایی که در این منطقه انجام یافته محدود به برج معروف رسکت می‌باشد، که این مطالعات نیز فقط جهت مرمت برج رسکت از سال‌های میانی دهه پنجاه تا به امروز بوده است. هدف پژوهشگران در این تحقیق، بررسی یافته‌های باستان‌شناختی محوطه شاه‌نشین در منطقه رسکت در نزدیکی برج بود. فرضیه اصلی مبتنی بر این بود که با توجه به شیوه‌های تزئینات مذهبی و نوع معماری بنای مورد کاوش در تپه شاه‌نشین مسجدی متعلق به اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم (دوره تسلط آل‌بویه بر تبرستان) است. پرسش اصلی این پژوهش نیز این بود که آیا می‌توان بر اساس شواهد و مستندات به دست آمده در کاوش تپه شاه‌نشین و هم‌چنین نشانه‌های منابع تاریخی و جغرافیایی درباره شهر پریم این بنای تازه یافته را مسجدی از دوره تسلط آل‌بویه در تبرستان دانست؟ شیوه

---

\* کارشناس ارشد باستان‌شناسی و سرپرست هیئت باستان‌شناسی تپه شاه‌نشین

\*\* کارشناس ارشد مرمت و کارشناس اداره کل میراث فرهنگی

\*\*\* کارشناس ارشد باستان‌شناسی

تحقیق بررسی‌های میدانی و تحلیل داده‌های میدانی با نشانه‌های کتاب‌خانه‌ای بود. بررسی و تحلیل یافته‌های کاوش باستان‌شناسی از نظر گاه‌سازه و معماری و تزئینات وابسته به‌ویژه گچ‌بری‌های باشکوه و نقوش هندسی و گیاهی و ترکیبی و همچنین وجود کتیبه‌هایی با مضمون آیات الهی می‌توان به این نتیجه رسید که فرضیه این پژوهش قابل اثبات است و دلایل اثبات فرضیه اشاره شده بیش‌تر از دلایل رد آن به نظر می‌رسد.

**کلید واژه‌ها:** مسجد، آل‌بویه، تپه شاه‌نشین، پریم، تبرستان

## مقدمه

مورخان و جغرافیانویسان قرون اولیه اسلامی و مورخان تبری رشته کوه‌های شرقی البرز را پایگاه و مقر دو خاندان قارن و باوند برشمرده‌اند و بدین سبب آنان را «گرشاه» و «ملوک الجبال» خوانده‌اند. هم‌چنین از پریم یا فریم به عنوان دژ یا شهری در کوه قارن یاد کرده‌اند که گویا مرکز فرماندهی این دو خاندان بوده است.

نویسنده گمنام حدودالعالم در وصف پریم می‌نویسد: «کوه قارن، ناحیتی است کی مر او را ده هزار و چیزی ده‌ست و پادشاهی او را سپهبد شهریار کوه خوانند و این ناحیتی است آبادان و بیش تر مردم وی گبرکاند و از روزگار مسلمانی باز پادشایی این ناحیت اندر فرزندان باواست. پریم قصبه این ناحیت است و مستقر سپهبدان، به لشکرگاهی است، بر نیم فرسنگ از شهر. و اندر وی مسلمانان، و بیش تر غریب‌اند و پیشه‌ور و بازرگان، زیرا که مردمان این ناحیت، جز لشکری و برزی گبر نباشند» (۱۳۸۳: ۳۹۹). توصیف نویسنده حدودالعالم مبتنی بر اواخر قرن چهارم هجری است و این منطقه را مرکز حکومت آل باوند می‌داند. اصطخری حدود پریم را یک منزلی ساری نوشته است (اصطخری، ۱۳۷۳: ۲۱۵) و ابن حوقل این شهر را مرکز حکومت آل قارن معرفی می‌کند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۹). ابن اسفندیار از پریم به عنوان یکی از شهرهای کوهستانی که دارای مسجد جامع و مصلی و بازار است نام می‌برد (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۷۴/۱). حمدالله مستوفی درباره حدود پریم می‌نویسد: «بعضی از قومس گرفته‌اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات داخل ساری می‌باشد و به والی او تعلق دارد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۶۲).

زرین کوب در مورد جبال قارن و پریم چنین می‌نویسد: «پاره کوه دیگر از این جمله که جبل شهریار، شهریار کوه خوانده می‌شد نیز بخشی از دودانگه هزار جریب به‌شمار می‌آمد. شهر عمده آن شهریار بود اما قلعه آن که تخت‌گاه فرمان‌روایانش محسوب می‌شد پریم (فریم) نام داشت و در جنوب ساری واقع بود. محلی هم به نام طاق در این پاره کوه وجود داشت که از قدیم جایگاه خزاین و پایگاه دفاع این جبال به‌شمار می‌آمد» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۳۴۵). در ده تالیور در پریم اسپهبد سرخاب پسر باو قصر و

گرمابه و میدان ساخت و اسپهبد شروین باوندی عمارت های بیش تری در آن ساخته که ابن اسفندیار آن آثار را در اواخر قرن ششم هجری دیده است.

از دژهای مهم پریم قلعه کوزا دارای اهمیت بوده است، ابن اسفندیار محل این قلعه را در نزدیکی روستای تالیور ذکر کرده می گوید: «دهکده تالیور به پایان قلعه کوزا است» (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱۵۶/۱). ذکر با قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد آن را این گونه توصیف می کند: «قلعه ای است در تبرستان، از عجایب دنیا. بسیار بلند و عالی. ابر، به قلعه او نرسد و با ستاره سرگوشی کند. چندان منیع و حصین است که فکر متین از ترتیب مقدمات استخلاص او عاجز ماند. هیچ چشم بیننده ای چنین جایی و حصنی ندیده و هیچ گوشی چنین قلعه ای متین در ربع زمین نشینده» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۰۶).

گزارش های تاریخی مبنی بر آبادانی شهر پریم را در کنار گزارش ابن اسفندیار مبنی بر اسلام آوردن اسپهبد «قارن پسر شهریار باوند» بگذاریم درمی یابیم که احداث مسجد در شهر پریم امری بدیهی بوده است. اهمیت گرویدن آل باوند به اسلام در اوایل قرن سوم هجری به اندازه ای بود که معتصم خلیفه عباسی شخصی از نزدیکانش را برای تهنیت به تبرستان فرستاد (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۲۲/۱).

کشف یک بنا در نزدیکی مدفنی منسوب به آل باوند و در دشت پریم با سابقه ای که به آن اشاره شد این فرض را تقویت می کند که بنای کشف شده مسجد باشد. در این پژوهش شیوه تحقیق بر مبنای تحلیل یافته ها و داده های میدانی از راه مشاهده و بررسی های اسنادی و کتابخانه ای است.

### گزارشی از پیشینه پژوهش های میدانی محوطه شاه نشین

محوطه شاه نشین در شرق روستای رسکت و در بخش دودانگه شهرستان ساری و در ارتفاع ۹۱۵ متر از سطح دریا و مختصات:  $N: 36^{\circ} 09' 51''$  و  $E: 53^{\circ} 12' 10''$  قرار دارد. از نظر طبیعی در انتهای غربی دشت حاصل خیز و تاریخی پریم و مشرف بر آن قرار گرفته است (تصاویر ۱ و ۲).

مطالعات باستان شناسی در دشت پریم در سال ۱۳۸۵ با هدف شناخت آثار مختلف در پیرامون برج، شناخت آثار شهری و بررسی احتمال وجود ابنیه مشابه با برج

صورت گرفته است (عابدینی، ۱۳۸۶: ۲۵۵). در نتیجه این بررسی‌ها که در محیط پیرامون برج صورت پذیرفت، آثاری کشف شد که از لحاظ سبک شناختی هنر، به اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی قابل انتساب و دارای اهمیت فراوانی است؛ به علاوه وجود تپه‌های اقماری کوچک، احتمال وجود سازه‌هایی را در این منطقه تقویت می‌کند. هم‌چنین کشف گورستانی هم‌دوره با برج رسکت در پایین دست برج و پراکندگی مواد فرهنگی (شامل سفال، شیشه، سفال بام، جوش کوره، آجر، قطعات گچ‌بری و...) بر روی سطح و اطراف گورستان و برج - در فاصله ۸۰۰ متری از شرق آن - و وجود تپه‌های کوچکی که بر روی برخی از آن‌ها آثار معماری به وضوح مشهود است، استقرار و حیات اجتماعی در این منطقه را به روشنی تأیید می‌نمایند؛ ضمن این که کشف موادی مانند جوش کوره و سفال‌های دفرمه شده در نزدیکی برج رسکت حاکی از وجود ناحیه‌ای صنعتی در این بخش است؛ این شواهد وجود شهری مهم را در این بخش نشان می‌دهند. از طرفی یکی دیگر از محوطه‌هایی که در این بررسی مورد پژوهش قرار گرفته بود، محوطه شاه‌نشین است که در فاصله ۴۵۰ متری از برج رسکت و در حریم درجه یک و مصوب آن قرار گرفته است. با توجه به وجود قطعات گچ و سنگ که در نتیجه حفاری غیرمجاز بر سطح محوطه پراکنده شده بود، احتمال وجود بنایی هم‌دوره با برج در این محل تقویت گردید (همان: ۲۶۱-۲۵۵). بدین ترتیب این محوطه در سال ۱۳۸۵ مورد گمانه‌زنی و در سال ۱۳۸۸ مورد کاوش قرار گرفت. نتیجه کاوش در این محوطه، کشف بنایی چهارطاقی و ستون‌دار در مرکز محوطه است که در اطراف خود دارای فضاهایی خشتی بوده است؛ فضای مرکزی توسط تزئینات پرکار گچ‌بری زینت یافته است. تاریخ این بنا با توجه به سفال‌های به دست آمده و سکه، به دوره آل بویه می‌رسد (آرشو میراث فرهنگی، ۱۳۸۸).

### محوطه شاه‌نشین و مسجد آن

نتیجه کاوش در محوطه شاه‌نشین، کشف بنایی ستون‌دار در مرکز محوطه است که در پیرامون آن فضاهایی وجود داشته است (تصویر ۳).

این فضاها بر روی پلان با اسامی A\_B\_C\_D\_E\_F مشخص گشته‌اند. فضاهای معماری بنای محوطه شاه‌نشین شامل یک فضای مرکزی و فضاهای جانبی است. دیوارهای بنا در بخش فضای مرکزی (تالار اصلی) از سنگ و ملات گچ ساخته شده است که بر روی آن لایه‌ای از اندود گچ کشیده شده است. هم‌چنین ستون‌های بنا در فضای مرکزی نیز از سنگ و ملات گچ مزین به گچ‌بری است.

با توجه به آوارهای به دست آمده و به خصوص قطعات بزرگ با فرم منحنی وجود پوشش گنبدی در فضای مرکزی حتمی است. این پوشش‌ها در قسمت‌هایی با مصالح سنگ و آجر با ملات گچ اجرا شده است (شیوه اجرای تاق‌ها با سنگ و گچ که متعلق به دوره ساسانیان است). در فضای مرکزی انبوهی از گچ‌بری با نقوش متنوع و کتیبه‌های گچی کشف گردید. کف این فضا با آجرهایی به ابعاد ۲۷×۲۷ فرش شده است. فضاهای جانبی در اطراف این تالار ستون‌دار از خشت ساخته شده است که بر روی سطح فضاهای داخلی آن اندود گچ کشیده شده است و سطح خارجی دیوارهای خشتی با یک لایه آجر پوشانده شده است. پوشش سقف در فضاهای جانبی با توجه به کشف سفال‌های سقف در گمانه‌ها و هم‌چنین بقایای چوب‌ها در میان آوارها به صورت سفال‌پوش و شیب‌دار بوده است.

این تالار دارای چهار ورودی است (با توجه به قرینه‌بودن بنا) که سه ورودی آن در اضلاع شمالی، غربی و جنوبی کشف شده است و ورودی چهارم نیز در ضلع شرقی قرار دارد. با توجه به گمانه‌های حفاری شده در محوطه شاه‌نشین، آنچه از پلان بنا دیده می‌شود یک تالار ستون‌دار مرکزی است که با فضاهای خشتی احاطه شده است. فرم کلی پلان مربع شکل است که گوشه‌های این مربع با پخی‌های تبدیل به فرم هشت نیم هشت شده است. این فضا دارای ۴ ستون در هر ضلع و مجموعاً ۱۲ ستون است. ستون‌ها در فاصله ۱/۵ متری از دیوارها قرار گرفته‌اند که با توجه به شواهد به جای مانده (بقایای پاکار تاق) بر روی دیوار و ستون‌ها، پوشش سقف در حد فاصل ستون و دیوار پوشش منحنی (تاق) است (تصویر ۴). ارتفاع موجود دیوارها ۲/۸۰ متر و ضخامت دیوارها در حدود ۹۰ سانتی‌متر و جنس آن از سنگ و ملات گچ است که بر روی آن اندود گچی کشیده شده است. در خصوص پوشش تالار مرکزی با توجه به آوارها و هم‌چنین

کشف آجرهایی با چیدمان ضربی احتمال پوشش گنبدی شکل وجود دارد. این فضا مزین به گچ‌بری‌هایی با نقوش متنوع و کتیبه کوفی بر روی دیوارها، تاق‌ها و ستون‌ها است. با توجه به ویژگی‌های مساجد در سده‌های چهارم و پنجم با بررسی ساختاری معماری در این بنا می‌توان دریافت که بیش‌تر شاخصه‌های مسجد را این بنا داراست. مساجد کهن در ایران، تالاری مربع شکل با یک گنبد مرکزی و طاق‌گانی در اطرافش داشته است. نمونه این فرم مسجد را می‌توان در مسجد هزاره در نزدیکی بخارا مشاهده کرد. دیوارهای ضخیم و چهار ستون سنگین از دیگر ویژگی‌های مسجد اشاره شده است (اتینگهاوزن و گرابر، ۱۳۹۰: ۲۹۹). با مقایسه پلان بنای تپه شاه‌نشین و مساجد اولیه در ایران می‌توان دریافت که شباهت‌های این فرم معماری تصادفی نیست. شبستان یا تالار ستون‌دار که از ویژگی‌های مساجد اولیه است (پیرنیا، ۱۳۹۰: ۱۴۱-۱۳۵). در این بنا به وضوح دیده می‌شود. به نظر می‌رسد شیوه معماری این بنا بر اساس دیدگاه‌های پیرنیا «خراسانی» است البته با حفظ ساختار بومی و سازگاری با اقلیم ویژه تبرستان طراحی و اجرا شده است.

### بررسی گچ‌بری‌های بنای شاه‌نشین

ویژگی قابل تأکید در این بنا تزئینات معماری آن به صورت گچ‌بری است. این گچ‌بری‌ها با تنوع زیاد و به میزان انبوه ضمن کاوش‌های باستان‌شناسی به دست آمد. بخش زیادی از گچ‌بری‌ها که تنها در فضای مرکزی کشف شد، در اثر زلزله تخریب شده است و تنها چند قطعه سالم و کامل باقی مانده است. مقدار زیادی از این تزئینات به صورت قطعات شکسته پراکنده و گاه مترکم در میان آوار به دست آمده است. کمیت و کیفیت این گچ‌بری‌ها که زینت‌بخش طاق‌ها، قوس‌ها و ستون‌ها بوده از اهمیت خاصی برخوردار است. بررسی تک‌تک نقش‌های این تزئینات به صورت منفرد با توجه به حجم بالای گچ‌بری‌ها مکشوفه در این مقوله گنجانده نمی‌شود. پس در این مبحث به بررسی کلی این نقوش می‌پردازیم.

در تزئینات گچ‌بری‌های محوطه شاه‌نشین از تنوع و تکرار نقش‌مایه‌های گیاهی هم‌چون برگ کنگری، نخل، خطوط اسلیمی و... بهره‌گرفته شده که با استفاده از قوانین

هندسی درون قاب‌بندی‌های مختلف اشکالی نظیر دایره، مربع، لوزی و... طراحی شده‌اند. در برخی از نمونه‌های کامل به دست آمده خطوط تشکیل‌دهنده به طور حتم با تکرار در ادامه قسمت‌های دیگر هماهنگی قابل توجهی در ارائه نقوش به وجود آمده است.

همان‌طور که اشاره شد، مهم‌ترین ویژگی این گچ‌بری‌ها، تنوع نقوش گیاهی و هندسی است. این گچ‌بری‌ها که در نگاه اول هنر گچ‌بری پیش از اسلام را برای هر پژوهشگری تداعی می‌کند به حتم و با توجه به تاریخ ساخت بنا در قرون ۵ و ۴ هجری بیان‌گر این موضوع است که هنر گچ‌بری در این منطقه وام‌دار مستقیم هنر به جای مانده از دوره ساسانی است.

یوسف کیانی معتقد است: «روش‌های گچ‌بری عصر هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان در دوران اسلامی هم مورد توجه قرار گرفت و همراه با توسعه و گسترش هنر معماری و تداوم آن در عصر اسلامی، روش‌های گچ‌بری نیز به کار گرفته شده تا آنجا که نقوش هندسی و گل‌بوته و شاخ و برگ به داخل محراب مساجد هم راه یافت» (کیانی، ۱۳۷۶: ۸۵).

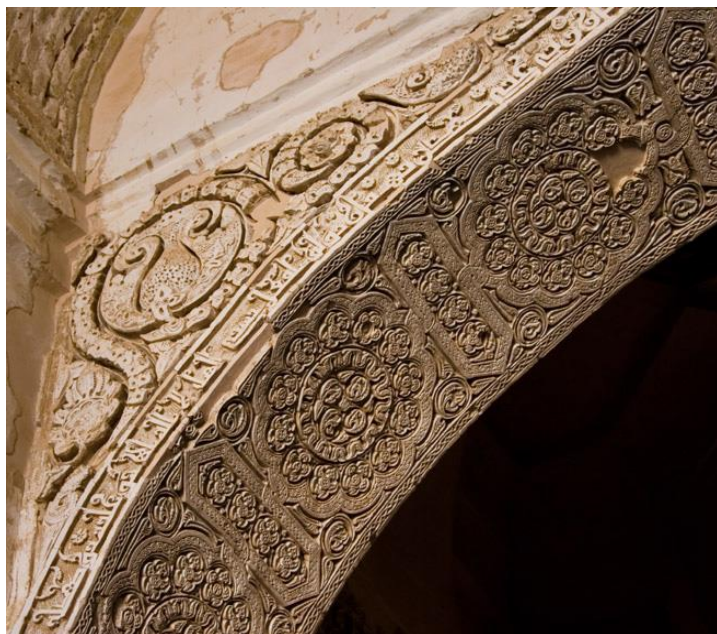
بنابراین با اندیشیدن به مفاهیم و موضوعات هنری که در کلیه آثار ساسانی رعایت شده است درمی‌یابیم که در دوران هنر اسلامی، چگونه از موضوعاتی که ریشه‌های کهن در فرهنگ این سرزمین دارد، استقبال شد و با تقلیدی خودآگاهانه از طرح‌های ساسانی الهام گرفته شده است تا آنجا که منجر به ابداع طرح‌هایی جدید نظیر نقوش اسلیمی و ختایی در دوره اسلامی گردید. در گچ‌بری‌های محوطه شاه‌نشین هم از مفاهیم و موضوعات نقش‌مایه‌های هنر ساسانی با توجه به حفظ فرهنگ و هنر ساسانی (باوندیان سلسله‌ای منسوب به ساسانیان بوده‌اند) استفاده شده است. تنها تفاوت آن در عدم حضور نقوش حیوانی و انسانی است که با توجه به قوانین منع‌کننده شرعی از این نقش‌مایه‌ها در تزئین این بنا استفاده نشده است.

استفاده از ردیف دانه‌های مروارید توپر و خالی در بنای شاه‌نشین برگرفته از الگوی هنر ساسانی است و مشابه آن در حاشیه‌بندی‌های ظروف نقره ساسانی نقش شده است. هم‌چنین در حاشیه قاب‌های مدور گچ‌بری‌های چال ترخان دیده شده است. تداوم اجرای این نقش در بسیاری از بناهای بعد از اسلام هم در ایران و هم در هنر دوره اموی



و عباسی در سامرا مشاهده شده است. مقایسه آرایه‌های این بنا با یافته‌های گچ‌بری محوطه‌های ساسانی و پیش از آن مانند چال ترخان، تپه حصار، بیشابور و... مشخص می‌کند که تداوم و تعالی اصول هنر ساسانی چگونه سیر تکامل را طی نمود و در دنیای اسلام از شرق و غرب نفوذ کرده است. کثرت استفاده از نقوشی مانند برگ‌های مو، نخل و کنگر به گوی‌های مروارید شکل و... از جمله میراث سنت‌های ساسانی است که تأثیر بسیاری بر الگوی هنر و معماری کشورهای همسایه در غرب ایران داشته و آمیزه‌ای از این دو هنر در تزئین بنای شاه‌نشین به کار برده شده است.

بررسی موارد تزئینی وابسته به معماری اسلامی (اتینگهاوزن و گرابر، ۱۳۹۰: ۳۳-۲۷) بیان‌گر گستردگی و تنوع آرایه‌ها در سرزمین‌های اسلامی است. این مفاهیم و نقوش به سرزمین تبرستان هم وارد شد و یا این که دانش نقوش و تکنیک گچ‌بری تکامل و تحول یافت. با بررسی‌های انجام پذیرفته می‌توان گفت آرایه‌های گچ‌بری این بنا شباهت بسیار زیادی به مساجد همانند مسجد جامع ناین دارد (پیرنیا، ۱۳۹۰: ۱۴۹). این شباهت‌ها را به روشنی می‌توان در آرایه‌ها و نقوش ترکیبی و برگ کنگری، فرم‌های هندسی، توپ مرواریدی توخالی و توپر، کتیبه تزئینی کوفی مشاهده کرد.



نقوش گچ‌بری و کتیبه مسجد جامع ناین

## بررسی و معرفی برخی از نقوش گچ‌بری بنای تپه شاه‌نشین - نقوش بر روی ستون‌ها

نقش (A)

تمامی نقش یک‌پارچه اجرا شده است. تقسیم‌بندی‌های هندسی به شکل مربع با حاشیه‌بندی‌های دوایر توپ مرواریدی توپر که در سر هر کنج این مربع‌ها نقش چلیپایی قرار گرفته است. درون هر یک از این مربع‌ها با نقش‌های لانه‌زنبوری متنوع و نقش‌های هاشوری پر شده است.

نقش لانه‌زنبوری یکی از نقوش متداول در گچ‌بری‌های این بنا است که از سده چهارم به بعد در بناهای ایرانی به چشم می‌آید. این نوع نقش در گچ‌بری‌های سلجوقی و ایل‌خانی بسیار دیده می‌شود.

نقش (B)

نقوش این ستون با توجه به تخریب بیش‌تر، وضوح کم‌تری نسبت به دیگر نقوش دارد. نقشی که به یک سطح برجسته گوی‌مانند که داخل آن به صورت نقوش زنبوری پر شده است و در اطراف آن به وسیله پیچک‌ها و نقوش برگ نخلی در بر گرفته شده است.

## - نقوش بر روی سطوح دیوارها و طاق‌ها

کتیبه

کتیبه کوفی مکشوفه از بنای محوطه شاه‌نشین با خط کوفی مزهر و مزین به رنگ آبی است. مضمون این کتیبه آیت‌الکرسی است. این گونه تزئینات بر روی حروف در کتیبه کوفی برج رسکت هم مشاهده می‌شود. پیش از این اشاره شد که در کتیبه مسجد جامع ناین مربوط به قرن چهارم یا در نمونه‌های کتیبه‌های گچی قرن پنجم هجری هم می‌توان دید. موجودیت این کتیبه و مقایسه آن با بناهای مشابه در جهان اسلام قرون چهارم و پنجم، کاربرد مذهبی و احتمال مسجد بودن بنای شاه‌نشین را تقویت می‌نماید (تصویر ۷).

### نقش (C)

نقش مایه‌های این بخش که با توجه به منحنی بودن سطح آن به طور حتم بر زیر منحنی تاق جای گرفته و بر اثر تخریب زلزله صورت ۹۰ درجه چرخیده است. این نقش شامل تقسیم‌بندی‌های به صورت گل هشت پر که یک در میان طرح نیم‌دایره و گوشه‌دارند. نوار حاشیه این گل‌ها با نقوش توپ مرواریدی توخالی کادربندی شده است. درون این گل با برگ‌های مو و کنگر محصور در پیچک‌هایی پر شده است (تصویر ۸).

### نقش (D)

نقوشی تکرارشونده با تقسیم‌بندی شش ضلعی و ستاره چهارپر که درون نقش شش ضلعی با یک ساقه ختم شده به یک گل نوری شکل و پیچک‌هایی با نیم‌برگ‌های مو به دو قسمت تقسیم شده است. درون هر قسمت نقش کامل برگ مو و برگ کنگری وجود دارد (تصویر ۹).

### نقش (E)

نقوشی هندسی با تقسیم‌بندی‌های لوزی و مثلث شکل با حواشی طرح چلیپا درون هر یک از لوزی‌ها نقوش لانه‌زنبوری متنوع مثلثی شکل و... وجود دارد. این نقش مشابه نقش A بر روی یکی از ستون‌های بنا است (تصویر ۱۰).

عدم پذیرش اسلام و مقابله با مسلمانان در قسمت‌های شمالی ایران سبب گردید تا فرهنگ و هنر دوره ساسانی همچنان تا چند قرن بعد از ورود اسلام به ایران در میان مردم این سرزمین حفظ گردد. پس از پذیرش اسلام توسط حاکمان محلی در قرن ۳ و ۴ هـ.ق، فرهنگ و هنر این خطه تلفیقی از فرهنگ و هنر دوره ساسانی و اسلامی بود. وجود کتیبه‌های دو زبانه (پهلوی و کوفی) در برج رسکت و لاجیم گویای این واقعیت است. هنر گچ‌بری نیز در این دوران چه از نظر روش و نحوه ساخت و اجرا و چه از نظر نقوش و نگاره‌ها بر هنر گچ‌بری دوره ساسانی متکی بود. طرح‌های هندسی و گیاهی در گچ‌بری‌های دوره ساسانی در دوره اسلامی به خصوص در این بنا به کار رفته است. با این تفاوت که در دوره ساسانی نقوش ساده و فاقد پیچیدگی می‌باشد اما پس از اسلام این طرح‌ها در ترکیب با نقوش خلاصه شده اسلامی دارای تنوع بیش‌تری شده است.

هنر گچ‌بری در قرون میانی دوره اسلامی، با انواع خط کوفی همراه با نقوش اسلیمی، روند تحول این هنر را نشان می‌دهد. در این دوره هنر گچ‌بری مورد توجه در نماسازی‌های داخلی بوده است.

در گچ‌بری‌های تپه شاه‌نشین استفاده از نقوشی هم‌چون توپ مرواریدی در حاشیه طرح‌های دایره و لوزی که در طرح‌های گچ‌بری و پارچه‌های دوره ساسانی دیده می‌شود، هم‌چنین نقش‌های برگ نخلی پنج‌لپی و کاجی شکل‌ها در کنار طرح‌های اسلیمی به خوبی روند تکامل نقوش گچ‌بری را از دوران ساسانی تا قرون ۷ و ۸ هـ.ق به خوبی نمایان می‌سازد.

### نتیجه

همان‌طور که اشاره شد گمانه‌زنی و حفاری‌های گروه باستان‌شناسی منجر به کشف یک ساختار معماری گردید. زمان ساخت بنا مشخص نیست. اما با توجه به شواهد مطالعات معماری و سفال‌های مکشوفه در این بنا که متعلق به قرون اولیه اسلامی (۳ و ۴ هـ.ق) است و هم‌چنین کشف یک سکه نقره آل‌بویه (ضرب ارجان فارس و به نام ابوشجاع عضدالدوله دیلمی در سال ۳۶۵ هـ.ق) در فضای داخلی بنا، می‌توان ساخت بنا را به اواخر قرن چهارم نسبت داد. گرچه هنوز بررسی‌های دقیق‌تری بر روی کروئولوژی این بنا انجام نپذیرفته و کاوش آن به پایان نرسیده است.

با توجه به وضعیت آوار در این بنا، مطالعات زمین‌شناسی و بررسی زمین‌لرزه‌های تاریخی در منطقه و اطمینان از بروز زلزله در قرن ۶ و ۷ هـ.ق، تخریب این بنا توسط زلزله امری حتمی است اما شواهد دیگری از کاوش بنا به دست آمد که احتمال تخریب بنا قبل از زلزله را بیان می‌نماید.

آثار سوختگی در ساختارهای جانبی بنا، بقایای آثار سوختگی الیافی در کف فضای داخلی بنا (احتمال مفروش بودن کف) سفال‌های شکسته و پراکنده شده به نحوی که قطعه‌ای از یک سفال در یک قسمت و قطعه دیگری از آن در قسمت دیگر، عدم کشف ظرف سفالی با شکل کامل و یا خرد شده در یک نقطه و... از جمله این شواهد می‌باشد. در لایه‌نگاری آوارهای موجود در بنا، در کف اصلی یک لایه سوختگی و بر روی آن حدود

۳۰ الی ۴۰ سانتی متر لایه خاک مرده و سپس آوار ناشی از ریزش دیوار و سقف مشاهده شده است. در مجموع با توجه به استقرار حکومت آل بایوند و تسلط زیاریان و پس از آن آل بویه بر کوهستان‌های تبرستان و از طرفی مستندات تاریخی مبنی بر اسلام آوردن اسپهبدان بایوند که در منابع تاریخی ذکر شده و کشف سکه‌های قرن سوم و چهارم از این سلسله و تصریح برخی از منابع بر وجود مسجد در شهر پریم و هم‌چنین ساختار سازه و تزئینات بنا می‌توان این احتمال بسیار زیاد را طرح کرد که بنای کشف شده مسجد می‌باشد که در جریان یک آتش‌سوزی و پس از آن زلزله تخریب شده است.

### کتاب‌نامه

- ۱- آرشیو میراث فرهنگی مازندران (۱۳۸۸)، گزارش کاوش تپه شاه‌نشین، سرپرست هیئت مهدی عابدینی عراقی، منتشر نشده: اداره کل میراث فرهنگی مازندران.
- ۲- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد (۱۳۸۹)، تاریخ طبرستان، ج ۱، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- ۳- ابن حوقل (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صوره الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ۴- اتینگهاوزن، ریچارد و گرابر، الگ (۱۳۹۰)، هنر و معماری اسلامی ایران (۱)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: سمت.
- ۵- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۷۳)، ممالک و مسالک، ترجمه محمدبن اسعدبن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- ۶- پیرنیا، محمد کریم (۱۳۹۰)، سبک‌شناسی معماری ایرانی، تدوین و گردآوری غلامحسین معماریان، تهران: سروش دانش.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱)، تاریخ مردم ایران، تهران: امیرکبیر.
- ۸- عابدینی عراقی، مهدی (۱۳۸۶)، «گمانه‌زنی پیرامون برج رسکت و نشانه‌هایی از شهر پریم»، گزارش‌های باستان‌شناسی (ویژه‌نامه دوره اسلامی)، ش ۶، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی.
- ۹- قزوینی، ذکریا (۱۳۷۳)، آثارالبلاد فی اخبارالعباد، تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- کیانی، محمدیوسف (۱۳۷۶)، تزئینات وابسته به معماری ایران دوره اسلامی، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- ۱۱- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، نزهةالقلوب، به اهتمام و تصحیح گاری لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- ۱۲- مؤلف مجهول (۱۳۷۲)، حدودالعالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.

تصاویر



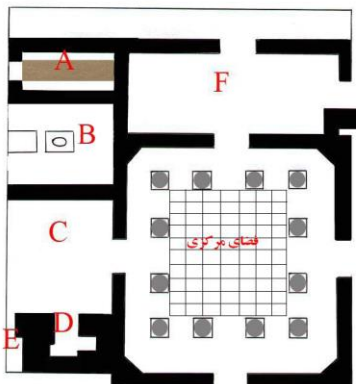
تصویر ۱



تصویر ۲

مسجدی نویافته از دوره آل بویه در مرکز شهر قدیم پریم • ۳۹۹

پلان تپه شاه نشین  
رسکت - ساری



نام سمداری فضاها در پلان تپه شاه نشین - رسکت

مقیاس ۱

۱۰۰

ترسیم: محمد شهباز دیوگانی

تصویر ۳



تصویر ۴



تصویر ۵



تصویر ۶



مسجدی نویافته از دوره آل بویه در مرکز شهر قدیم پریم • ۴۰۱



تصویر ۷



تصویر ۸



تصویر ۹



تصویر ۱۰

## نقش دریای مازندران و ایالت‌های جنوبی آن در تجارت خارجی عصر صفویه

باقرعلی عادل فر\*

رضاعلی باقری‌زاد فیروزی\*\*

### چکیده

ظهور صفویه در قرن ۱۰هـ.ق / ۱۶م نشانه آغاز دوران جدید در تاریخ ایران است. صفویان با ایجاد روابط سیاسی گسترده به‌ویژه با اروپاییان، ایران را وارد مناسبات جهانی کردند. با ظهور حکومت جدید در روسیه و دسترسی آن‌ها به دریای خزر مناسبات جدیدی میان ایران و روسیه به وجود آمد. سرآغاز روابط ایران و روسیه، زمان شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۹۳هـ.ق) بود که معاصر بود با ایوان چهارم (مخوف) (۱۵۸۴-۱۵۳۳هـ.ق)؛ انگیزه‌های اصلی روابط، انگیزه‌های تجاری و سیاسی بود. از طرفی موقعیت اقتصادی ایران و قرار گرفتن ایران در مسیر مناسب برای تجارت شرق از طرفی دیگر وجود دشمن مشترک، یعنی دولت عثمانی، دو کشور ایران و روسیه را به هم نزدیک کرد. تجارت ابریشم برای حکومت صفویه اهمیت زیادی داشت. مازندران و دریای خزر به عنوان واسطه تجارت خارجی ایران با روسیه و اروپا نقش فعالی داشت. بعد از شاه‌عباس اول به خاطر صلح طولانی با عثمانی، روابط ایران و روسیه بیش‌تر جنبه اقتصادی داشت.

**کلیدواژه‌ها:** مازندران، گیلان، دریای خزر، صفویه، روسیه، تجارت

---

\* استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین. badelfar@yahoo.com

\*\* کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

## مقدمه

موقعیت دریای خزر، در شمال فلات ایران با شرایط اقلیمی ویژه از دیرباز در جغرافیای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نواحی ساحلی اثرگذار بود و در نحوه تعامل منطقه با ساختارهای گسترده در جنوب کوه‌های البرز و واحه‌های تمدنی در آسیای میانه و قفقاز و نواحی ولگا کرد داشت. شکل‌گیری حکومت متمرکز صفویه که از نظر مذهبی صبغه دیرینه‌ای در ممالک مازندران و گیلان داشت، با تحولات در صحنه بین‌المللی در قرن دهم هجری و شانزهم میلادی همراه شد. از پیامدهای فتح استانبول به دست ترکان مسلمان عثمانی در ۱۴۵۳م، مسدود شدن راه‌های تجاری شرق به غرب بود که از سواحل مدیترانه و آسیای صغیر شروع می‌شد و از طریق ایران به آسیای مرکزی و چین و شمال هند می‌رسید. تکاپوی کشورهای اروپایی برای دسترسی به راه‌های جدید، آن‌ها را به آزمودن راه آبی دریای مازندران و هم‌نوایی با ایران به عنوان رقیب نظامی و مذهبی دولت عثمانی از طریق دادوستد کالا، ناچار کرد. شکل‌گیری حکومت قدرت‌مند اسلاوی روس به عنوان پدیده سیاسی جدید در ماورای دریای خزر (مازندران) از عوامل دیگری بود که نقش‌آفرینی دریای مازندران و نواحی ساحلی آن را دچار تغییرات کرد. در این مقاله با نگاه به این متغیرها و پیامدهای آن در منطقه، به موضوع خواهیم پرداخت.

## راه تجاری شمالی

در بررسی روابط تجاری ایران و روسیه در دوره مورد بحث، به راه تجاری جدیدی که در اثر ضرورت سیاسی، تأسیس شده بود، باید اشاره کرد. امپراتوری عثمانی در دو طرف مهم‌ترین مسیرهای تجاری سنتی قرارداد داشت، مسیری که از عراق و سوریه می‌گذشت و به بنادر مدیترانه منتهی می‌شد و مسیری که از آناتولی می‌گذشت و به استانبول می‌رسید. در اثر خصومتی که ایران (دولت صفویه) با دولت عثمانی داشت، از بازار اروپا جدا شده بود و به همین دلیل می‌خواست از راه دریای خزر و ولگا، بازرگانی خود را توسعه دهد. بنابراین مسیر گیلان هشرخان - جنوب روسیه اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد. تجارت بین‌المللی که از این مسیر به عمل می‌آمد، وسیع و بسیار

گسترده و متنوع بود. پارچه‌های زربفت، تافته، چرم دباغی نشده، چرم مراکشی، مخمل و بالاتر از همه ابریشم، از طریق گیلان به مسکوی<sup>۱</sup> و از آن جا به لهستان و کل اروپا صادر می‌شود (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۹۴).

روس‌ها در دوران حکومت ایوان چهارم (مخوف) (۱۵۸۴- ۱۵۳۳م) معاصر با شاه طهماسب اول صفوی (۹۸۴- ۹۳۰هـ.ق) با تسلط بر حاجی‌طرخان (هشترخان)، دامنه اقتدارشان را به سواحل شمالی دریای خزر و مصب ولگا (Volga) که در ساحل آن، خرابه‌های شهر بزرگ و قدیمی مانند اتل (حاجی‌طرخان/ آستاراخان) و بلغار<sup>۲</sup> و سرای<sup>۳</sup> که مرکز حکم‌رانی خوانین آلتون اردو بود، کشاندند و این رودخانه مهم را که نقش کلیدی تجارت شرق را داشت، تحت سیطره خود در آوردند.

پس از دست‌یابی روسیه به دریای خزر، بازرگانی ایران و روسیه به سرعت رو به گسترش نهاد. هشترخان نقش مهمی در این وقت در دادوستد با شرق را داشت. در سده پانزدهم روس‌ها کشتی‌های خود را برای حمل نمک طعام به آستاراخان (هشترخان) روانه می‌ساختند (کاتف، ۱۳۵۶: مقدمه کوزنساوا، ۹) اولتاریوس که در سال ۱۶۳۵م از این شهر دیدن کرد، اشاره دارد که این شهر در یک جزیره بنا شد و خاک آن شنی است و قابل کشت و زرع نیست. از این اراضی خشک، نمک مورد احتیاج روسیه استخراج می‌شود. این نمک را از معادن واقع در آن یا از آب دریا و تبخیر آن به دست می‌آوردند. این معادن یکی از منابع درآمد تزار است (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۱/۳۹۵).

---

۱. Muscovy: دوک‌نشین که مسکو و اطراف آن را شامل می‌شد و در زمان ایوان چهارم توسعه یافته و تبدیل به امپراتوری روسیه شد.

۲. «بلغار، اسم قومی بوده که هنوز معلوم نشده اصلش از کجاست و در قدیم دو مملکت تشکیل داده بودند یکی در کنار رودخانه ولگا و دیگری در کنار رودخانه دانوب یک شعبه دیگر از ملت مزبور به واسطه فشار دشمن از منزلگاه اولی خود پایین آمده و در قسمت ولگا اقامت گزید و بعدها قبول اسلام کرد در سال ۳۰۹هـ.ق خلیفه عباسی المقتدر، ابن‌فضلان را به سفارت بلغار فرستاد این مملکت در سال ۶۳۵هـ.ق توسط مغول‌ها مورد تاخت‌وتاز قرار گرفت و ویران شد ولی شهر بلغار در عهد مغول‌های آلتون اردو باز سروسامان یافت اما در سال ۲- ۸۰۱هـ.ق / ۱۳۹۹م از طرف روس‌ها خراب گردید و دیگر قدعلم نکرد و کم‌کم محو شد (نقل از: جمال‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۸۹؛ بارتولد، ۱۳۷۵: ۳۴).

۳. شهر سرای در شرق رودخانه ولگا در شمال حاجی‌طرخان (۶۴۰هـ.ق) مرکز سلطنت پادشاهان آلتون اردو به مدت ۲۵۰ سال بود.

اولتاریوس هم چنین خاطر نشان می‌کند که: «ایوان مخوف پس از تصرف بر حاجی‌طرخان عده‌ای از مهاجران روسی را جانشین تاتارها کرد. ساکنان شهر را علاوه بر روس‌ها، ایرانی‌ها و هندی‌ها نیز تشکیل می‌دادند که هر دسته از آن‌ها محلات و بازارهای مخصوص به خود دارند. علاوه بر این قوم، گروه‌های تاتار کریمه و ارامنه را که مسیحی هستند باید اضافه کرد. این نژادهای مختلف بر کسب و تجارت حاجی‌طرخان رونق زیادی دادند» (همان: ۳۹۶).

در پایان سده پانزدهم میلادی میان مسکو و حاجی‌طرخان کاروان‌های تجاری زیادی در رفت و آمد بودند. بازرگانانی از ایران، آسیای میانه، قفقاز به آسترخان (هشترخان) می‌آمدند. هشترخان و راه بازرگانی ولگا اهمیت بسیار پیدا کرد. عده‌ای از سوداگران اروپایی به‌ویژه انگلیسی‌ها (چنان که قبلاً اشاره شد) تصمیم گرفتند از این راه برای دادوستد با خاور دور و ایران استفاده کنند. انگلیسی‌ها در دهه شصت سده شانزدهم برای دادوستد با روسیه، ایران و کشورهای آسیای میانه، کمپانی مسکوی را پدید آوردند. جنکین سن نماینده شرکت مسکوی، تجارت شهر هشترخان را در نخستین سفر خود بدین سان توصیف می‌کند: «مهم‌ترین کالاهایی که روس‌ها بدان‌جا می‌آورند عبارتند از: چرم قرمز، پوست قرمز گوسفند، ظروف چوبی، افسار و زین، غله، گوشت خوک خشک شده و خواربار. تاتارها انواع ابریشم بافته به این شهر می‌آورند. این ابریشم از ایران یعنی شماخی بدین‌جا وارد می‌شود» (فریر، ۱۳۸۴: ۲۲۲).

البته اهمیت هشترخان، چنان که گفته شد در تجارت ربع سوم سده شانزدهم ایران دو چندان بود چون خارج از دسترس و دخالت اسپانیا و پرتغال بود و هم‌چنین منافع عثمانی را در مناطق قفقاز به مخاطره انداخت. در این دوران، یکی از مهم‌ترین اهداف کمپانی مسکوی و دولت ایران این بود که راه تجارت مدیترانه که با نظارت ترک‌ها و ونیزی‌ها قرارداد داشت، متروک شود. اما نمایندگان شرکت دریافتند که «شکستن سد تجاری بین ونیزیان و کل کمپانی ارمنیان» با منابع و ابزاری که در اختیار دارند امکان‌پذیر نیست (همان: ۲۲۳).

شایان ذکر است که رابطه بازرگانی شرکت مسکوی با خاور دور (شرق) از طریق روسیه با دشواری روبه‌رو شد. زیرا تنها با موافقت تزار و به شرط پرداختن نیمی از عوارض گمرکی اجازه رفت و آمد به غازان و آستراخان داده می‌شد، ولی به سال ۱۵۸۸م دو مرتبه به انگلیسی‌ها اجازه داده شد تا به آزادی و بدون پرداخت عوارض گمرکی از مسکو به ایران و بخارا و شماخی مسافرت کنند (کاتف، ۱۳۵۶: ۱۵، مقدمه کوزنسا).

در زمان میخائیل فدودویچ رومانف، انگلیسی‌ها امتیازات تجارت بدون پرداخت عوارض گمرکی را با تضمین کافی به دست آوردند. در سال ۱۶۲۰م سفیر انگلیس وقتی به مسکو آمده و خواستار بازرگانی ترانزیتی با ایران از راه روسیه شد، تزار میخائیل فدروویچ گفت وگویی را با چند تن از بازرگانان روسی در باب اجازه دادوستد به انگلیسی‌ها انجام داده است. یکی از بازرگانی روسی به نام «ایوان یوریف» چنین می‌گوید: «اگر به انگلیسی‌ها اجازه دادوستد داده شود برای دولت زیان آور و برای بازرگانان موجب ورشکستگی خواهد بود زیرا هم‌اکنون تعداد بازرگانان مسکویی که از شهرهای ساحلی به ایران می‌روند بسیارند، مسکویی‌ها، یا روسلاوها، قزاقی‌ها، آستراخانی‌ها، افزون بر این از بازرگانان آزادی که به آستراخان می‌آیند نیز چهار آلتین گرفته می‌شود».

بازرگان دیگر به نام «توردیکوف»<sup>۱</sup> چنین پیشنهاد می‌کند: «به انگلیسی‌ها اجازه داده شود کالاهای خارجی را دادوستد کنند و برای آن‌ها تجارت اجناس روسی ممنوع شود. شخص دیگری نیز توصیه می‌کند با انگلیسی‌ها و هلندی‌ها از راه ایران باید دادوستد کنیم و برای استفاده از راه تجاری ایران بایستی بین انگلیسی‌ها و هلندی‌ها رقابت ایجاد کرد، تا خودشان عوارض گمرکی را زیاد کنند و استفاده از این راه با عوارض گمرکی ناچیز است چه دلیلی ندارد تا ما با عوارض گمرکی کم‌تری اجازه دهیم که از راه‌های ما استفاده کنند. از سوی دیگر بازرگانان زیادی به تجارت کالاهای ایرانی مشغول شده‌اند و از این راه دارایی هنگفتی به هم زده‌اند، لذا به تزار عوارض بیش‌تری می‌رسد» (همان: ۱۶).

با وجود این، بازرگانی ایران و انگلیس چندان گسترش نیافت، زیرا راه طولانی، هزینه‌های زیاد و مخاطرات، به خصوص کرانه‌های دریای خزر موجب شد که تاجران انگلیسی از آمدن به ایران چشم‌پوشی کنند. در پایان سده هفدهم میلادی رابطه بازرگانی میان ایران و انگلیس از طریق این راه کاملاً گسسته شد، زیرا به این هنگام دولت روسیه دوباره برای بازرگانان انگلیسی محدودیت‌هایی به وجود آورد.

پیش از آن که کرانه‌های غربی دریای خزر به تصرف عثمانی درآید، بازرگانان ایرانی و روسی به خصوص تجار گیلانی در طول سواحل غربی دریای خزر شروع به سفر کردند. این راه هم آزاد بود و هم پناه‌گاه‌های مناسب و خوشی داشت، اما پس از دست‌اندازی عثمانی به این نواحی بازرگانان نام‌برده، ناگزیر شدند از راه سواحل شرقی دریای خزر که همه نامناسب و هم بسیار کم‌جمعیت بود به رفت و آمد پردازند و از آن‌جا که کشتی‌های بازرگانی همواره مورد حمله دزدان دریایی قرار می‌گرفت، به همین دلیل برخی از بازرگانان ترجیح می‌دادند که از راه قدیمی سواحل دریای خزر به سفر بروند (همان: ۱۲).

### صادرات ایران به روسیه

بیش‌تر از هر چیز ابریشم خالص و کالاهای تزئینی به روسیه می‌رفت. علاوه بر آن پوستین و اسلحه، شمشیر قزل‌باشی، تیروکمان قزل‌باشی و مشهدی، مرواید هرمز، فیروزه و رنگ‌ها و خشک‌بار از ایران به روسیه صادر می‌شد. میزان معاملات تجاری ایران با روسیه در قرن یازدهم افزایش فوق‌العاده‌ای یافت. تجار روسی در اصفهان و قزوین و دیگر شهرهای شمال ایران ظاهر شدند و عده کثیری از تجار روسی در شماخی مقیم دائم بودند و مهمان‌سرا و کلیسا داشتند. ابریشم و دیگر کالاهای ایران از طریق روسیه به لهستان و آلمان و انگلستان صادر می‌شد. در مسکو مهمان‌خانه مخصوص ایرانی و دکان‌های ویژه‌ای برای ایرانی‌ها وجود داشت (پطروشفسکی و دیگران، ۱۳۴۶: ۵۴۳).

از روسیه به ایران از طریق ولگا و بحر خزر، پوستین، شکر و عسل، موم و ودکا، خاویار و اسلحه آتشی وارد می‌شد. صدور اسلحه از روسیه بدون اجازه مخصوص ممنوع بود، ولی به طور مخفی صورت می‌گرفت (همان: ۵۴۴).



شاه عباس وقتی می‌خواست برای تبریک سلطنت سلیم پسر جلال‌الدین اکبر، امپراتور هند، کالایی بفرستد، پوستین و اسب‌های گرجی را که از روسیه وارد می‌شد فرستاد. از واردات مهم دیگر ایران پوست سمور بود برای پادشاه همیشه از طرف امرای روس بازهای شکاری با پوستینه‌هایی که ارزش زیادی داشت، فرستاده می‌شد (باستانی باریزی، ۱۳۶۳: ۱۳۱).

در سده شانزدهم از طرف دولت روسیه محدودیت‌هایی برای بازرگانان خارجی به وجود آمد. ابتدا خرده‌فروشی ممنوع شد و تنها به عمده‌فروشی اجازه داده می‌شد. سپس برخی کالاها به انحصار دولت روسیه درآمد و در آن کالاها، دیگران مجاز به تجارت نبودند. تنها به کسانی اجازه تجارت کالاها نام‌برده داده می‌شد که شاهنشاه ایران و تزار اجازه می‌دادند و آن‌ها با این اجازه می‌توانستند اجناس ممنوعه را آزادانه خرید و فروش کنند. بازرگانی ایران و روسیه که از طرف شاه ایران و تزار حمایت می‌شد، روزبه‌روز رو به گسترش بود؛ لیکن با وجود حمایت شاه ایران، تاجران روسی اغلب مورد چپاول مأموران قرار می‌گرفتند و از آن‌ها عوارض گمرکی غیرقانونی گرفته می‌شد، حتی گاهی تغییر مکان آن‌ها در سراسر ایران با دشواری‌های ویژه‌ای روبه‌رو بود. بازرگانان ایران نیز به نوبه خود از چپاول و موانع طول راه و پول‌های غیرقانونی که در سرزمین روسیه از آن‌ها گرفته می‌شد مصون نبودند و همواره از این بابت شکایت داشتند (کاتف، ۱۳۵۶: ۱۳، مقدمه کوزنسوا).

بازرگانی بدون پرداخت عوارض گمرکی برای بازرگانان ایران و روسیه تزاری هم‌چنان لاینحل باقی‌ماند؛ بازرگانانی با کالاهای دولتی چه از طرف شاه ایران و چه از سوی تزار به بازار هم می‌رفتند، آن‌ها به تنها عوارض گمرکی نمی‌پرداختند، بلکه به آن‌ها امتیازات زیادی در انتخاب محل دادوستد و خرید و فروش کالاها امتیازات زیادی می‌دادند. چنان‌چه شاردن خاطر نشان می‌کند: «اغلب اوقات از مسکو، ترکستان و دیگر ممالک همسایه ایران بازرگانان بزرگ به زی سفیر وارد می‌شوند. معمولاً برای این که از ادای باج و خراج معاف باشند و در راه‌ها با کمال سهولت و امنیت خاطر مسافرت کنند، چنین عنوانی اختیار می‌کردند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۹۱/۳).

## بازرگانی بین ایران و روسیه در قرن ۱۱هـ.ق/ ۱۷م

بازرگانی بین ایران و روسیه در قرن ۱۱هـ.ق/ ۱۷م بیش از هر وقت دیگری صحنه برخورد و کشمکش در لوان<sup>۱</sup> و خلیج فارس بود. پرتغالی‌ها و بعد انگلیسی‌ها و هلندی‌ها راه مستقیم دریایی بین اروپا و کشورهای واقع بر کنار اقیانوس هند را به روی سایر دول اروپایی که به تجارت شرق علاقه داشتند، بسته بودند. البته عقد قرارداد صلح بین عثمانی‌ها و صفویان در سال ۴۹ ۱۰۴۸هـ.ق/ ۱۶۳۹م باز مرادۀ تجاری را از قلمرو دولت عثمانی به بندرهای دریای مدیترانه میسر می‌ساخت، ولی عوارض زیاد عبور و نامنی در جاده‌های ترکیه که اغلب مورد شکایت بود، از نظر عبور ترانزیت، عمده‌ترین مانع محسوب می‌شد (پاول، ۱۳۸۰: ۶۵).

بازرگانان اروپایی به ویژه بازرگانان کشورهای بالتیک و اسکاندیناوی (سوئد فنلاند) امکان سومی هم داشتند که همان جاده‌های روسیه در طول رود ولگا از طریق خزر و با عبور از داغستان، شیروان و گیلان به سوی شمال ایران بود. این راه دریایی خشکی کوتاه‌تر و پنجاه درصد ارزان‌تر بود. فعالیت تجاری و سیاسی چند کشور اروپایی (هلند، فرانسه، سوئد، لهستان و دانمارک و شاهزاده‌نشین هولشتاین را با روسیه از این جهت در قرن ۱۱هـ.ق/ ۱۷م مشخص است که به کرات کوشیده‌اند این جاده بازرگانان غربی و شمالی را قابل استفاده سازند و عبور از سرزمین تزارها را بدون پرداخت عوارض گمرکی برای بازرگانی خود تأمین کنند (همان: ۶۶).

کوشش‌های کشورهای مذکور به خصوص در نیمه دوم قرن ۱۱هـ.ق/ ۱۷م برای این که برای بازرگانان خود حق عبور آزاد به بازارهای ایران و هندوستان را به چنگ آورند تا بتوانند در معاملات کلان آن روزگار یعنی تجارت ابریشم و ادویه سیهم شوند، بی‌نتیجه ماند. «تقویت قدرت تزاری در روسیه، تأسیس بازاری واحد و تأمین قطعی امنیت کشتی‌رانی در ولگا و دریای خزر در نیمه اول قرن ۱۱هـ.ق/ ۱۷م به این منجر شده بود که بازرگانی داخلی روسیه روی هم رفته شکوفا شود خود تزار شخصاً به یکی

---

۱. کمپانی لوانت (مشرق نزدیک، خاور نزدیک) در ۹۸۹هـ.ق/ ۱۵۸۱م تأسیس یافت این کمپانی مبارزه شدیدی با کمپانی هند شرقی انگلستان که در ۱۰۰۸هـ.ق/ ۱۶۰۰م تأسیس شده بود بر سر تجارت با خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی داشت (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۰۶).

از بزرگ‌ترین بازرگانان کشور تبدیل شده بود». بنابراین روسیه چندان علاقه‌ای نداشت که با امتیاز دادن در زمینه گمرک به سایر دولت‌ها سرچشمه سودبخش درآمد خود را بخشکاند (همان).

روابط ایران و روسیه در این دوره بیش‌تر جنبه اقتصادی داشت. هرچند که اغلب در لباس هیئت‌های دیپلماتیک ظاهر می‌شدند علاقه برای دست‌زدن به اقدامی مشترک بر ضد عثمانی از زمان قرارداد ۱۰۴۹ - ۱۰۴۸ هـ.ق / ۱۶۳۹ م (دوره شاه‌صفی) به نحو چشم‌گیر از جانب ایرانیان کاهش یافت.

فرستادگان روسی که اغلب تعداد زیادی هم از بازرگانان با آن‌ها هم‌سفر بودند، در نظر طبقات بالایی ایرانی حیثیت و اعتبار زیادی نداشتند. به قول شاردن، ایرانیان ملت مسکو را «پست‌ترین» و پلیدترین قوم در میان «مسیحیان» می‌دانستند و به آنان ازبکان اروپا اطلاق می‌کردند (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۸۶/۳). غیر از خودداری روس‌ها از به جای آوردن رسم به خاک افتادن و زانوزدن رایج در دربار، اغلب ظاهر دیپلماتیک اعضای سفارت‌های آنان که در واقع برای امور تجاری آمده بودند باعث ناخشنودی دربار ایران می‌شد شاه‌عباس دوم گویا در سال ۱۰۷۴ هـ.ق / ۱۶۶۴ م به همین علت با دو فرستاده تزار چنان بدرفتاری کرده که یکی از آن‌ها از شدت غصه درگذشت و دیگری بدون هیچ تشریفات و پاسخی به مسکو بازگشت (حسام معزی، ۱۳۲۵: ۳۰۱).

تعداد زیاد دست‌بردها و شیخون‌های قزاق‌هایی که به قسمت شمال حاشیه ساحلی دریای خزر نفوذ کرده بودند به بازرگانان ایرانی موجب برانگیختن خشم دربار اصفهان شد (همان: ۹۶). در همین روزها نماینده‌ای از جانب تزار روس به اصفهان رسید که از قرار معلوم جمعی از قزاقان رعیت روسیه درصدد برآمدند که تحت حمایت ایران در آیند. دولت روسیه از دولت ایران تقاضا می‌کند که گوش به سخن آنان ندهد و بدانند که آنان یاغی و فراری هستند و کسانی که به پادشاه حقیقی خود خیانت ورزند و یاغی‌گری کنند معلوم است که با دیگران چه خواهند. ولی دربار ایران که تزار را در این کار بی‌مداخله نمی‌دانست و جریان را سراسر به تحریکات وی می‌پنداشت، چندان اعتنایی به سخنان نماینده وی نکرد و نمایندگان قزاق‌ها را با وعد و وعید روانه کرد. اما قزاق‌ها دست از قتل و غارت برنداشته، اندکی پس از آن در فرح‌آباد مازندران به اسم تاجر پیاده شدند. این

تاجران ساختگی در ابتدا رضایت مردم را جلب کردند و کالای خود را به نازل‌ترین بها فروختند؛ مثلاً ماهوت انگلیسی را زرعی چهار عباسی (۱۶ شاهی) فروختند و در خریدهای خود سکه طلا (دوکا) را پنج شاهی حساب می‌کردند. پنج روز این بازی ادامه داشت، روز ششم که شمارشان به حد کافی رسید، ناگهان دست به شمشیر بردند و به جان اهالی افتادند، به هیچ‌وجه از قتل و غارت کوتاهی نکردند و ۵۰۰ نفر را کشتند (جمال‌زاده، ۱۳۷۲: ۱۶۲؛ حسام معزی، ۱۳۲۵: ۳۰۲). یکی از غم‌انگیزترین اعمال آن‌ها در این موقع ویران کردن قصر مشهور «جهان‌نما» بود. این قصر در فرح‌آباد بود که به قول شاردن گنج‌های نفیسی چون چینی‌های قیمتی و حوضچه‌هایی از سنگ‌های قیمتی و مرجان و کهربا داشت. قزاق‌ها همه را شکستند. شاردن می‌نویسد: «هروقت به شکوه و دل‌ربایی این بنا فکر می‌کنم، تأسف می‌خورم و هر کسی این قصر را دیده بود، می‌فهمید که چنین بنای نادره‌ای بایستی جاویدان بماند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۲۲۳/۴).

در برابر این دست‌بردها و تخطی‌ها، حکام ایرانی و فرماندهان شهرهای مرزی نیز به عنوان مقابله به مثل به کرات بازرگانان را دست‌گیر و کالاهای‌شان را مصادره می‌کردند. البته این اقدامات باعث توقف روابط تجاری بین دو دولت نشد. در سال‌های بعد هم، تجاوزهایی از این دست اثر سو بر روابط دیپلماتیک و مراوده‌های تجاری بین دو کشور نگذارد. سفیران اغلب برای شاه آن‌قدر هدایای گران‌بها می‌آورند که آتش غضب به سرعت فرو می‌نشست. بازرگانان روسی دائماً در دربار اصفهان به سر می‌بردند. در مقابل سیل پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی مانند اطلس، حریر، مخمل زری و هم‌چنین قالی از طریق آستاراخان (هشترخان) به روسیه سرازیر بود. بازرگانان ایرانی در محل‌های تجدید بارگیری چون هشترخان و مسکو، برای خود کاروان‌سراهایی داشتند و بازارهایی به آنان اختصاص داشت (پاول، ۱۳۸۰: ۶۸).

در روس مهم‌ترین نقش تجارت با کالاهای انحصاری دولت بود. دخانیات، مس، قلع و منسوجات پشمی اروپای غربی و در نیمه دوم قرن ۱۱ هـ.ق/ ۱۷ م دندان‌های فیل دریایی هم به آن افزوده شد. برجسته‌ترین قلم از اجناس شاه ابریشم خام بود تزار الکسی

میخائیلوویچ غیر از ابریشم به وارد کردن شوره<sup>۱</sup> هم علاقه بسیار داشت. کالاهای فرستادگان و بازرگان دولتی از پرداخت عوارض گمرکی معاف بود و این امتیازی بود که در بازرگانی خصوصی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. بازرگانانی که به فرمان شاه یا تزار عمل می‌کردند، در این پوشش اجناس خود را هم وارد می‌کردند. چندین بار میخائیل قدروویچ از این سوءاستفاده شخصی نزد شاه‌عباس دوم شکایت کرد، ولی شکایت وی و پیشنهادش در محدود کردن کالاهای معاف از گمرک نزد پادشاه ایران با گوش شنوا روبه‌رو نشد (همان: ۶۹).

در عصر صفوی ابریشم یکی از اقلام صادراتی ایران به کشورهای اروپایی بود که تقاضای زیادی برای آن وجود داشت، از مناطق ابریشم‌خیز گرجستان، خراسان، گیلان و مازندران و شیروان به دست می‌آمد. اوج تجارت ابریشم را باید در زمان شاه‌عباس اول دانست. طبیعی بود که از نخستین اقدامات شاهان صفوی از جمله شاه‌عباس در انحصار گرفتن این کالای استراتژیک باشد. شاه‌عباس بعد از انحصاری کردن تجارت ابریشم، از تجار ارمنی جهت فروش ابریشم استفاده کرد. بدین منظور جهت تشویق ارمنیان «تا دو سه هزار از مال دیوان به ایشان مساعدت کرد» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۷۰).

### شاه‌طهماسب دوم و پتر کبیر

مقارن وقتی که شاه‌طهماسب دوم بعد از سقوط اصفهان به قزوین رفت و خود را شاه خواند، پتر کبیر که شهر دربند را تصرف کرده بود، قصد عزیمت به روسیه داشت. نابودشدن کشتی‌های جنگی او در طوفان و خطر جنگ با ترکیه تا مدتی مانع از آن شد که وی پیش‌روی خود را از دربند به سمت جنوب ادامه دهد و گرجستان و ارمنستان ایران را بگیرد. پتر قبل از آن که از حاجی‌طرخان عازم شمال شود، پیامی از حاکم گیلان دریافت کرد به این مضمون که عده‌ای سرباز برای اشغال رشت مرکز آن ایالت بفرستد. زیرا افاغنه قصد تصرف آن را دارند. شاید علت این تقاضا از طرف حاکم گیلان این بود که قبلاً به وسیله آوراموف به دربار ایرانی پیامی داده بود که دولت روسیه حاضر است هر موقع که دولت ایران لازم بداند،

---

۱. شوره: جسمی است سفید و متبلور شبیه نمک که در شوره‌زارها حاصل می‌شود و آن را مصنوعی هم تهیه می‌کنند و برای ساختن باروت به کار می‌رود.

برای کمک به شاه ایران و رفع اغتشاشات داخلی کمک نظامی کند؛ به شرط آن که دولت ایران در عوض یکی از ایالات ساحلی دریای خزر را به دولت روسیه واگذار کند (اسنادی از روابط ایران و روسیه، ۱۳۸۷: ۳۸). با وجود آن که هواچندان مساعد نبود، پتر نخواست چنین فرصت خوبی را از دست بدهد و به فرمان او سمونوف و سایر افسران روسی با «ماتوی یورانیوف» و «آندره سیمونوف» که هر دو اطلاع زیادی راجع به گیلان داشتند، مذاکره کردند. هم‌چنین با یکی از تجار معتبر هندی به نام آمبورمان دربارهٔ تجارت ابریشم در آن ایالت مشورت کردند. در ضمن این مذاکرات، مردی به حاجی طرخان رسید که اطلاعات زیادی دربارهٔ تجارت گرجستان داشت و هم‌چنین با شهر تفلیس آشنا بود. پتر که به اظهارات این مرد بسیار علاقه نشان می‌داد، گفت که از رودخانهٔ کورا برای حمل و نقل کالاهای دریای مازندران تا تفلیس و برعکس می‌توان استفاده کرد. اصولاً پتر سال‌ها در فکر توسعهٔ تجارت در روسیه از رودخانه و ترعه بود. بنابراین به فکر افتاد که شهر بزرگی در نزدیکی دهانهٔ کورا بسازد، نه تنها برای نگه‌داری کالاهای گرجستانی در تجارت با روسیه، بلکه با ایران و سایر ممالک شرق و جنوب شرقی مورد استفاده قرار گیرد (لاکه‌هارت، ۱۳۸۳: ۲۰۹).

بنابراین پتر با توجه به تقاضای حاکم گیلان، به دو گروهان سرباز به فرماندهی سرهنگ شیوف امر داد که با چندین کشتی تحت نظر سویمونوف عازم گیلان شوند، شیوف یکی از افسران را جلوتر فرستاد تا آوراموف و حاکم گیلان را از ورود سربازان مطلع کند و اسب‌هایی به پیربازار (دهکدای واقع در خلیج کوچکی در شرق مرداب انزلی) برای حمل بار و بنهٔ روس‌ها بفرستد. مقارن همان زمان ایلچی شاه‌طهماسب، اسماعیل‌بیک که از سوی شاه اختیارات کامل داشت تا با تزار عهدنامه‌ای جهت کمک روسیه به ایران ببندد، در رشت حضور یافت (قدسی بادکوبه‌ای، ۱۳۸۳: ۱۵۴).

آوراموف اهمیت مأموریت اسماعیل‌بیک را به شیوف و سویمونوف متذکر شد، چون که تزار به او اطلاع داده بود که مایل است با طهماسب معاهده‌ای ببندد، بر این اساس که روسیه در ازای کمک به شاه ایالات مجاور بحر خزر را بگیرد. اتفاقاً شاه سلطان‌حسین بعد از شکست گناباد تصمیم گرفته بود اسماعیل‌بیک را برای دریافت کمک به روسیه بفرستد، ولی در اثر محاصرهٔ اصفهان موفق به این امر نشده بود. بعد از سقوط این شهر، آوراموف، طهماسب دوم را ترغیب کرده بود که اسماعیل‌بیک را با اختیارات کامل برای عقد معاهده‌ای

به روسیه بفرستد، چنان‌که آوراموف در گزارش خود به پتر آورده، بیان کرد که: «دربارۀ واگذاری استان‌های اطراف دریای خزر به شاه‌طهماسب حرفی ن‌زدم، چون که شاه‌زادۀ جوان، متکبر و نامتمایل است و در چنین کارهایی آگاهی ندارد. تلاش زیادی کردم که از طریق دیوان‌بیگی وزیر اول و بزرگان دیگر پیشنهاد امپراتور را عملی کنم و شاه‌طهماسب را به فرستادن سفیر تام‌الاختیاری تشویق کنم. در اثر این تلاش بود که شاه‌زاده متقاعد شده بود که مرا به حضور بطلبد و سند تصویب و فرمان اعلی حضرت امپراتور که برای این اطمینان کامل به فارسی نوشته بود به او سپردم. شاه‌زاده گفتند هر چه با دیوان‌بیگی ما صحبت داشتید و پیشنهاد کردید، آن را پذیرفتم و دستور دادیم که سفیر مختار فرستاده شود» (اسنادی از روابط ایران و روسیه، ۱۳۸۷: ۸۰).

افسر روسی که از سوی شیپوف جهت اطلاع حاکم گیلان به رشت رفته بود، برگشت و از سوی حاکم پیامی آورد، مبنی بر این که سربازان روس نمی‌توانند پیاده شوند و اگر نپذیرند، از ورود آن‌ها جلوگیری خواهد شد. علت آن بود که حاکم گیلان خطر روس‌ها را احساس کرده و آن را از خطر افغان‌ها بیش‌تر می‌دانست. شیپوف در اثر مذاکره با حاکم متذکر شد که به خاطر تقاضای کمک ایرانی‌ها به آن نواحی آمده‌اند و هم‌چنین گفت که طبق دستور تزار باید سربازان را پیاده کند. بعد از مدتی تأخیر عاقبت حاکم با پیشنهاد شیپوف موافقت کرد و سربازان روسی به ساحل پیاده شدند. وزیر گیلان بعد از ملاقات با پولکونیک شیپوف و اطمینان از این که ایشان به امر خود امپراتور برای حمایت آمده‌اند، او را با قسمتی از لشکر به رشت برده و در کاروان‌سرای کنار شهر سکنی داد (قدسی بادکوبه‌ای، ۱۳۸۳: ۱۵۴؛ لاکهارت، ۱۳۸۳: ۲۱۱).

### روابط شاه طهماسب دوم با روسیه بعد از مرگ پتر کبیر

در این دوران سلطنت ایران در دست اشرف افغان پسرعموی محمود بود. رؤسای افغان بعد از بیماری محمود، تصمیم گرفتند اشرف عموزادۀ محمود را از زندان آزاد کنند و او را بر تخت بنشانند. اشرف در ایامی که در زندان بود، با طهماسب تماس گرفته و حاضر شد برای به تخت نشاندن او فعالیت کند. مرگ محمود و آزادی اشرف و جلوس او بر تخت وضع را کاملاً تغییر داد. با وجود این اشرف سعی داشت با حيله طهماسب را به چنگ آورد، ولی موفق نشد. اشرف در دورۀ سلطنت کوتاه خود برای

این که ولایاتی را که ترک‌ها و روس‌ها متصرف شده‌اند بازستاند، نبردهایی را با آن‌ها کرده بود. تنها نبرد واقعی میان اشرف افغان با روس‌ها در محلی میان رودسر و دهکده تمیجان (در حدود ۸ مایلی جنوب شرقی لنگرود) در اواخر ۱۱۳۹هـ.ق/۱۷۲۷م روی داد. در این جنگ فرمانده افغان‌ها محمدسیدالخان شکست خورد و افغان‌ها حاضر به مذاکره با روس‌ها شدند. متارکه جنگ به صورت عهدنامه صلحی درآمد که ژنرال لواشف و محمدسیدالخان در رشت امضا کردند (۱۱۴۱هـ.ق/۱۷۲۹م).

به موجب این عهدنامه ایالت استرآباد و مازندران به ایران برگشت و تصریح شد که صلح باید برقرار باشد، سفیرانی مبادله شود و تجارت بلامانع انجام گیرد. جنگ و اختلاف میان اتباع دو کشور پایان پذیرد و به پناهندگان اجازه بازگشت به کشور خود داده شود. روس‌ها حق داشته باشند در آن قسمت از ایران که در دست افغانه است ساکن شوند و انبار و دکان در آنجا دایر کنند. ولی این عهدنامه به علت وقایع مهمی که در ایران روی داد اجرا نشد (همان: ۲۵۸؛ جهت آگاهی از متن مفصل عهدنامه، ر.ک: نوایی، ۱۳۷۷: ۴۹-۲۴۶؛ تاج‌بخش، ۱۳۳۷: ۱۵۴-۱۵۰).

در سال ۱۰۳۳-۱۰۳۲هـ.ق/۱۶۲۳م ردپای یک تاجر روسی که به ایران آمده بود در دست است. این بازرگان «فدت آفاناس یویچ کاتف»<sup>۱</sup> است. در یکی از اسناد رسمی سال ۱۵۸۵م شرحی درباره یک شورای خصوصی از تجار مسکو از جمله «رادیان کاتف» تاجر مسکوی آمده، می‌رساند که خاندان کاتف در امر تجارت با ایران سابقه و تجربه فراوان داشت. کاتف که خود نیز به عنوان تاجری که اجناس تزار را خرید و فروش می‌کرد، با کالای دولتی از راه آستاراخان [هشترخان] به ایران فرستاده شد. کاتف امتیازهای زیادی داشت: نخست آن که حمل و نقل کالای وی بدون مانع و به سرعت صورت می‌گرفت، دوم آن که در مسیر راه با هیچ دشواری روبه‌رو نشد (همان: ۱۸).

اطلاعاتی که کاتف جمع‌آوری کرد در زمینه‌های مختلف است، از وضع اقوام و طوایف گرفته تا طرز حکومت و مذهب و میزان جمعیت و تجارت شهرها و جاده‌ها و امثال آن. دولت روسیه از تاریخ روی کار آمدن خاندان رومانف درباره مخصوصاً شهرهای شمالی از قبیل گیلان و مازندران و هم‌چنین در مورد قلمرو خان‌های ایروان و

1. Fedot Afunas yevic katof



شماخی که تحت سلطه شاه ایران و گرجستان بود به اطلاعات جامعی دست یافته است و ظاهراً کاتف خواسته با جمع‌آوری این اطلاعات به تزار روس خدمتی کرده باشد. کاتف چون تاجری بیش نبود، مسائل تجاری و وضع راه‌های بازرگانی همیشه برای او بیش‌تر اهمیت داشت. وی پیش‌بینی کرده بود که بازرگانان روسی که به ایران مسافرت خواهند کرد، باید از گزارش‌های او استفاده کنند. روی همین اصل سعی کرد تا آن‌جا که ممکن است همه خطرات و خصوصیات مسافرت به ایران را شرح دهد. کاتف شهرهای بزرگی را پیمود و با دقت فاصله میان آن‌ها را با نقاط مسکونی دیگر ذکر کرد. وی از «کالومنا» حرکت کرد، از ساراتف گذشت و به هسترخان رسید. کاتف اشاره کرد که از ابتدای سده هفدهم به تدریج این شهر به منطقه مستحکمی در جنوب شرقی دولت روسیه تبدیل شد و اهمیت تجاری آن در این دوره بیش از حد است. از آستاراخان (هسترخان) به دربند، شاهبران، شماخی، دشت مغان، اردبیل و خلخال، زنجان و سلطانیه، ابهر و قزوین و ساوه و قم و کاشان، نظیر و سرانجام به اصفهان رفته است. به احتمال قوی برگشت کاتف از راه‌های رشت و گنجه و ایروان و اچمیازین و ملازگرد و ارزروم و ارزنجان و توقات و آماسیه و استانبول بوده است (همان: ۲۴).

## نتیجه

فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی ایالت‌های شمالی ایران به‌ویژه مازندران و گیلان تا زمان تشکیل دولت صفویه در قرن ۱۰هـ.ق/ ۱۶م تقریباً در مناسبات محلی و بومی خلاصه می‌شد. در واقع ارتباط بازرگانی و تجاری مستمری با ملل ساحلی دریای خزر تا آن‌زمان شکل نگرفته بود. به سبب بروز تحولات بین‌المللی در قاره کهن و غلبه دولت عثمانی بر دولت بیزانس و آغاز عصر مرکزانتلیسم (بازرگانی) اهمیت دریای خزر برای تجارت بین اروپای غربی و از طریق دولت نوبنیاد روسیه با سرزمین‌های شرقی با وساطت ایران از طریق دریای خزر اهمیت به‌سزایی یافت.

نگاه شاه‌عباس اول به سواحل دریای مازندران به‌ویژه منطقه اشرف و فرح‌آباد ساری اهمیت منطقه را به عنوان مرکز ارتباطات بین ایران و روسیه و نیز به مراکز داخلی ایران افزایش داد، و رونق کشت و تجارت ابریشم و کوچاندن اقلیت‌های قومی به‌ویژه ارمنی و گرجی و اسکان آن‌ها در نواحی ساحلی مازندران و نیز تأسیس جاده ارتباطی به

شادابی اقتصادی منطقه افزود. در پایان عصر صفوی با شکل‌گیری امپراطوری روسیه و تسلط بر نواحی شمالی دریای خزر و نگاه توسعه‌طلبانه آن‌ها تا سواحل جنوبی، منطقه را با تحولات سیاسی و نظامی آن‌زمان گره زد. این روند تا دوره استقرار نظام تزاری روسیه در ایالت‌های قفقاز در غرب دریای خزر و نیز منطقه آسیای مرکزی در شرق دریای خزر تداوم خود را حفظ کرد.

### کتاب‌نامه

- ۱- اسنادی از روابط ایران و روسیه (از صفویه تا قاجاریه) (۱۳۸۷)، ترجمه رحیم مسلمانیان قبادیانی و بهروز مسلمانیان قبادیانی، تهران: مرکز اسناد وزارت امور خارجه.
- ۲- اولناریوس، آدام (۱۳۶۹)، سفرنامه آدام اولناریوس، ترجمه حسین کردبچه، چ ۴، تهران: شرکت کتاب برای همه.
- ۳- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۵)، جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، ترجمه لیلا ربن‌شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۴- باستانی باریزی (۱۳۶۳)، اقتصاد و سیاست عصر صفوی، چ ۳، تهران: صفی‌علی‌شاه.
- ۵- پاول، لوفت (۱۳۸۰)، ایران در عهد شاه‌عباس دوم، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: وزارت خارجه.
- ۶- پطروشفسکی، پیگولوسکایا و دیگران (۱۳۴۶)، تاریخ ایران از آغاز تا سده ۱۸م، ترجمه کریم کشاورز، چ ۳، تهران: بی‌نا.
- ۷- تاج‌بخش، احمد (۱۳۳۷)، روابط ایران و روسیه، تبریز: دنیا.
- ۸- ترکمان، اسکندریک (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، چ ۳، تهران: امیرکبیر.
- ۹- جمال‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۷۲)، تاریخ روابط ایران و روس، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- ۱۰- حسام‌معزی، نجف‌قلی (۱۳۲۵)، تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، تهران: محمدعلی علمی.
- ۱۱- سیوری، راجر (۱۳۷۲)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- ۱۲- شاردن، ژان (۱۳۴۵)، سیاحت‌نامه شاردن، ۱۰ جلد، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- فریر، رانلد (۱۳۸۴)، «تماس اروپاییان با ایران»، ج ۶، تاریخ ایران پژوهش کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، چ ۲، تهران: جامی.
- ۱۴- قدسی بادکوبه‌ای، عباس‌قلی (۱۳۸۳)، گلستان ارم (تاریخ شیروان و داغستان)، تهران: ققنوس.
- ۱۵- کاتف، فدت آفاناسیویچ (۱۳۵۶)، سفرنامه کاتف؛ با مقدمه کوزسناوا، ترجمه محمدصادق همایون‌فرد، تهران: کتاب‌خانه ملی ایران.
- ۱۶- لاکهارت، لارنس (۱۳۸۳)، انقراض سلسله صفویه، چ ۳، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۸- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۷)، روابط سیاسی و اقتصادی ایران و اروپا در عصر صفوی، تهران: سمت.

## روی کردی جغرافیایی - تاریخی به شهر «میله» (از قرن سوم تا نهم هجری شمسی)

وحید قربانی\*

### چکیده

ایران کنونی مان دارای تاریخی با قدمت طولانی و درازمدت است. این مسئله به همین نسبت برای سرزمین‌های حاشیه جنوبی دریاچه کاسپین (خزر یا مازندران) صدق می‌کند. «میله» قسمت کوچکی از این سرزمین جلگه‌ای حوزه دریای کاسپین است. هر چند میلۀ هم اکنون روستای کوچکی در بخش دشت سر آمل است، مقاله حاضر با نگاهی جغرافیایی-تاریخی و استناد به روایت‌های اصیل، این باور را تلقین می‌کند که «روستای میلۀ دشت سر» کنونی، شهری تاریخی و کهن در تاریخ طبرستان (حداقل از قرن سوم تا قرن هفتم هـ.ق) به‌شمار می‌آمد. در این جا با توجه به کهن‌ترین منابعی که از میلۀ به عنوان شهری در تاریخ طبرستان یاد می‌کنند، از جمله کتاب حدودالعالم و آثار مورّخانی نظیر ابن‌رسته، اصطخری، ابن‌حوقل، مقدسی، ابن‌اسفندیار، مرعشی، اولیاءالله و غیره فرضیه بالا تقویت خواهد شد.

**کلیدواژه‌ها:** جغرافیای تاریخی، میلۀ، طبرستان

## مقدمه

شاید این روزها که مدرنیته کل تار و پود زندگی آدمی را دگرگون ساخته، دشوار شده باشد که بتوانیم در پهنه‌های جغرافیای مختلف رنگ و بوی روزگار کهن را جست‌وجو کنیم. در ایران معاصر این امر با غفلت و ناآگاهی کارگزار انسانی ترکیب شده که در نتیجه ایرانیان، ساکنان امپراطوری ذهن یا در تاریخ کهن خود تأمل نمی‌کنند و یا اگر تأمل کنند، چنان نگاه غرض‌آلودی دارند که از حقیقت ماجرا دور می‌شوند. اما به هر جهت همه ما بر این نکته مهم اتفاق نظر داریم که ایران کنونی دارای تاریخی با قدمت طولانی و درازمدت است. این مسئله به همین نسبت برای سرزمین‌های حاشیه جنوبی دریاچه کاسپین (خزر یا مازندران) نیز صدق می‌کند. «میله» قسمت کوچکی از این سرزمین جلگه‌ای حوزه‌ی دریای کاسپین است که دغدغه‌ی پژوهش حاضر را به خود اختصاص داده است. در این جا جای دارد که کنکاش تاریخی شهر میله را با معرفی شرایط جغرافیایی و اجتماعی کنونی آن آغاز کنیم.

میله در روزگار معاصر، روستایی از توابع بخش دشت‌سر شهرستان آمل است که البته با نام «میله دشت‌سر» شناخته می‌شود.<sup>۱</sup> روستای میله دشت‌سر در شرق شهرستان آمل (حدود ۱۰ کیلومتر ۱۰ جاده قدیم آمل به بابل)، بین دو رودخانه کاری و گرمارود واقع شده است. این روستا به طور تقریبی، از غرب با روستای پاشاکلا، از شرق با روستای خرمن کلا، از جنوب با روستای کمدره و دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آیت‌الله آملی و از شمال با روستای مهدی خیل، کارخانه نساجی بابکان و روستای اجوار کلا همسایه است. هم‌چنین میله در مختصات جغرافیایی ۳۶.۴۱ درجه شمالی و ۵۲.۴۳ درجه شرقی قرار گرفته، ارتفاع آن از سطح دریا حدوداً ۸۵ متر می‌باشد (<http://fa.mygeoposition.com>). براساس سرشماری عمومی

---

۱. ظاهراً برخی روایت‌های سینه‌به‌سینه اهالی حاکی از آن است که وجه تسمیه نام میله به عصر مازیار باز می‌گردد و براساس آن گفته می‌شود که پایگاه مازیار در این روستا برقرار بود و در آن از میلۀ بزرگی برای اخطار و علامت‌دادن به سایر نواحی استفاده می‌کردند. اما این بیان بیش‌تر از این که مستند بر منابع اصیل تاریخی باشد، نوعی تعصب غیرواقع‌بینانه را القا می‌کند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان آن را نوعی استدلال ملهم از منبع تاریخی شفاهی دانست که دهان به دهان گشته است. نگارنده حداقل بیست منبع تاریخی مرتبط با تاریخ طبرستان را مورد مطالعه قرار داده، اما حتی اشاره کوچکی در مورد برپا بودن پایگاه مازیار در میلۀ نیافته است.

نفوس و مسکن ایران در سال ۱۳۹۰ سرشماری مرکز آمار ایران، جمعیت این روستا ۸۱ نفر، ۲۵۸ خانوار، ۴۳۷ زن و ۴۴۴ مرد گزارش شده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰). شغل اغلب ساکنان آن کشاورزی و دامپروری است، هرچند عده بسیاری از مردمان آن تحت تأثیر الزامات زندگی جامعه مدرن و نبود فرصت شغلی مناسب به شهر کوچ یا مسافرت‌های روزانه برای رسیدن به محل اشتغال (غالباً در شهرستان آمل) را برگزیده‌اند. نژاد و تبار مردم آن نیز به مانند سایر مردم شهرستان آمل به نژاد آمارد (از اقوام آریایی) برمی‌گردد. هم‌چنین اسلام و شیعه، دین و مذهب رسمی مردم این روستا است و در چهار گوشه روستا، بقعه چهار امام‌زاده وجود دارد که نشان از اصالت بیش از هزار ساله آن دارد.

دغدغه پژوهش حاضر ریشه در این مسئله دارد که اگر به معماری کنونی روستا نظر کنیم، کم‌تر نشانی از تاریخ و سابقه کهن آن می‌توانیم بیابیم. اما در مقابل، داده‌های جسته‌گریخته شفاهی و سینه‌به‌سینه ساکنان این روستا، حاکی از قدمت و اصالت تاریخی آن دارد. بر این اساس، مقاله حاضر با کاوشی تاریخی و استناد به روایت‌های اصیل این باور را تلقین می‌کند که روستای میله دشت‌سر کنونی، شهری تاریخی و کهن در تاریخ طبرستان (حداقل از قرن سوم تا قرن هفتم هـ.ق) به‌شمار می‌آید. در این‌جا نگاهی جغرافیایی - تاریخی به تاریخ طبرستان می‌اندازیم و جایگاه میله را در آن جست‌وجو می‌کنیم. بنابراین با توسل به کهن‌ترین منابعی که از میله به عنوان شهری در تاریخ طبرستان یاد می‌کنند، از جمله کتاب حدودالعالم و آثار مورخانی نظیر ابن‌رسته، اصطخری، ابن‌حوقل، مقدسی، ابن‌اسفندیار، مرعشی، اولیاءالله و غیره فرضیه بالا تقویت خواهد شد.

### شهر میله در سده‌های نخستین اسلامی (پیش از حمله مغول)

مستندات تاریخی حاکی از آن است که میله حداقل از قرن سوم تا پیش از حمله مغول، شهری کوچک، اما پررونق و البته استراتژیک در مسیر ارتباطی آمل به گرگان به‌شمار می‌آید. این استدلال در ادامه با رجوع به برخی منابع مهم جغرافیایی و تاریخی دنبال خواهد شد:

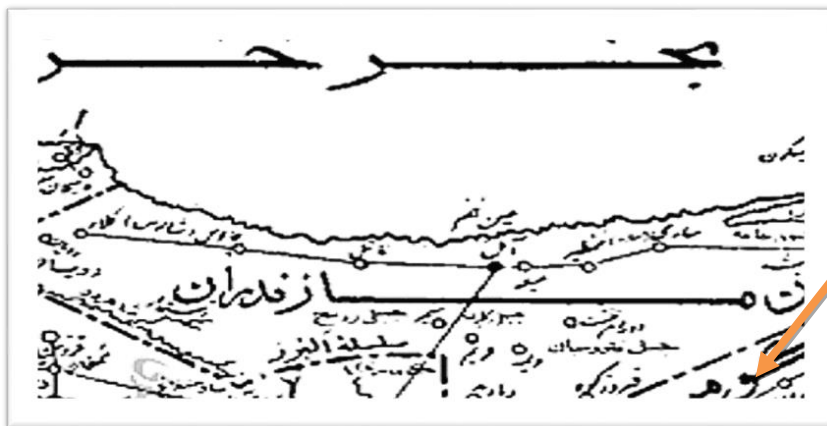
### ابن‌رسته (اواخر قرن سوم)

کتاب ابن‌رسته از نخستین منابعی است که نگارنده به عنوان شاهدی دال بر وجود شهر تاریخی میله یافته است. به عبارت بهتر، کتاب ابن‌رسته را می‌توان کهن‌ترین مأخذی دانست که از میله به عنوان شهری در تاریخ طبرستان یاد می‌کند. ابوعلی احمدبن عمررسته، جغرافی‌دان و مؤلف کتاب یا فرهنگ‌نامه بزرگ الاعلاق النفیسه (تألیف ۲۹۰ هـ.ق) است، از این فرهنگ بزرگ وی در هفت جلد بود، تنها یک نسخه (جلد هفتم) در نجوم و جغرافی به سبک عراقی باقی مانده است. ابن‌رسته در این کتاب در ترتیب شهرهای طبرستان از میله به عنوان یکی از چند شهر طبرستان سخن می‌راند: «طبرستان و کورها التي لها منابر اربع عشره كوره آمل و هی القصبه و ساریه و مامطیر و ترنجه و رودبست و میله و مرار کدح والمهروان و طمیس و تمّار و ناتل و شالوس و رویان و کلا» (ابن‌رسته، بی تا: ۱۴۹).

### ابن‌حوقل (قرن چهارم)

کتاب صورالارض از ابن‌حوقل مورخ و سیاح قرن چهارم هـ.ق (حدود قرن دهم میلادی) را می‌توان از دیگر آثار نخستینی دانست که در چندین بحث از شهر تاریخی میله سخن به میان می‌آورد. ابوالقاسم محمدبن حوقل، بازرگان، سیاح معروف و جغرافی‌دان عرب به سیاحت در بلاد اسلامی پرداخت و کتاب صورالارض را تألیف کرد. وی هم‌چنین از نخستین جغرافی‌دانانی است که نقشه و تصویر کروکی‌وار از میله، طبرستان، سایر نواحی بلاد اسلامی و هم‌چنین جهان به دست داده است. ابن‌حوقل در سفرنامه خود از شهر میله سخن به میان آورده و مکان آن را بین مامطیر و آمل دانسته است (ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۱۸۴). وی چنین می‌گوید که «شهرهای آمل، شالوس، کلار، رویان، میله، تریجی، عین‌الهم و مامطیر، ساریه و طمیس جزء ولایات طبرستان می‌باشند» (همان: ۱۲۰). در ادامه بخشی از تصویر نقشه طبرستان ابن‌حوقل آورده شده که در آن موقعیت شهر میله به وضوح مشخص شده است.

بخشی از تصویر نقشه طبرستان (همان: ۳۸۴)



وی در ادامه در بحث مسیرهای ارتباطی آمل تا گرگان، این گونه اشاره می کند که «از آمل به شهر میله دو فرسخ و از آن جا تا تریجی سه فرسخ و از آن جا به ساری یک منزل و از آن جا تا بارست یک منزل و از آن جا تا آبادان یک منزل و از آن جا تا طمیسه یک منزل و از آن جا تا استرآباد یک منزل و از آن جا تا رباط حفص یک منزل و از آن جا تا گرگان یک منزل است» (همان: ۱۲۶). از بحث ابن حوقل این نتیجه برمی آید که شهر میله در مسیر راه ارتباطی میان طبرستان و گرگان قرار داشته و گذرگاه و دروازه ورود به شهر بزرگ آمل به شمار می آمده است.

### حدودالعالم (قرن چهارم)

کتاب حدودالعالم که عنوان مشهور آن، حدودالعالم من المشرق الی المغرب یا کرانه های جهان از خاور تا باختر می باشد و قدیمی ترین کتاب جغرافیای عمومی برجای مانده به زبان فارسی است که تألیف آن به قرن چهارم هجق (سال ۳۷۲) می رسد، از میله به عنوان شهری کوچک ذیل بلاد دیلم و بلده طبرستان یاد می کند. ابتدا به طبرستان پردازیم که نویسنده این کتاب اطلاعات جغرافیایی و مردم شناسی جالبی درباره آن ارائه داده است.

طبرستان از نظر کتاب حدودالعالم، «ناحیه ای است بزرگ از ناحیه دیلمان که از چالوس تا همیشه وسعت دارد. ناحیه ای آبادان و بسیار دل خواه و با تجار و بازرگانان

فراوان و غذاهای‌شان بیش‌ترین نان و برنج است و ماهی و به دلیل باران‌های فراوانی که در آن‌جا در تابستان و زمستان می‌بارد، بام‌خانه‌هایشان همه از سفال‌های سرخ است». چنین اطلاعاتی راجع به طبرستان و شهرهای آن به همین نسبت برای شهر میله آن روزگار نیز صدق می‌کند. این کتاب شهرهای دیگر طبرستان را شهر کوچک همیشه، شهر ساری، شهر کوچک مامطیر، شهر کوچک ترجی، شهر کوچک میله، شهر آمل» ذکر می‌کند (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۴۵).

به هر جهت، حدود العالم به شهر میله وجه مشخصه خاصی نیز نسبت می‌دهد که آن را از دیگر شهرهای طبرستان متمایز می‌کند. این کتاب میله را با این مطلب که «شهر کوچکی است و در آن نیشکر بسیار می‌روید»، معرفی می‌کند (همان: ۱۴۶). بنابراین می‌توانیم وجه ممیزه این شهر کوچک را وجود کشت‌زارهای نیشکر در آن بدانیم. هر چند امروزه نمی‌توان چنین کشت‌زارهایی را در منظره روستا دید، اما وجود دو رودخانه بزرگ در دو طرف روستا، این دیدگاه را که در عصر گذشته، کشت‌زارهای نیشکر در شهر میله وجود داشته است، به واقعیت نزدیک‌تر کند.

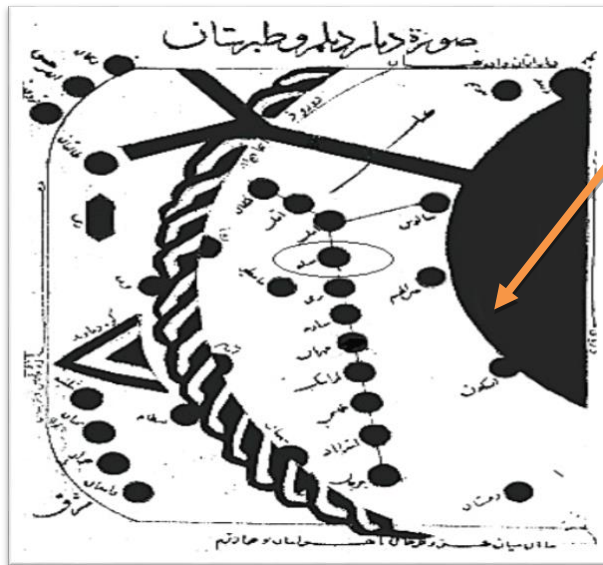
### مقدسی (۳۷۵هـ.ق)

شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی‌بکر مقدسی نویسنده کتاب احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم، یکی دیگر از جغرافی‌دانان قرن چهارم هـ.ق بوده است که در بحث خود راجع به طبرستان و آمل به شهر میله اشاره می‌کند. مقدسی در کتاب خود پنج استان خراسان، قومس، گرگان، طبرستان و دیلمان را برای شمال ایران بر می‌شمارد. سپس توابع هر کدام را به ترتیب ذکر می‌کند. وی استرآباد، آبسکون، الهم، آخر و الرباط را از نواحی تابع گرگان؛ آمل را شهر مرکزی طبرستان، سالوس، میله، مامطیر، برجی، ساریه، طمسیه را از توابع طبرستان و سرانجام، دیلمان را استان کوچکی با چند آبادی معرفی می‌کند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۷۳؛ حکیمیان، ۱۳۶۸: ۲۷).



### ابراهیم بن محمد اصطخری (سده چهارم)

کتاب مسالک و ممالک از ابراهیم بن محمد اصطخری نیز حاوی اشاره‌هایی راجع به میله است. وی را هم عصر ابن حوقل به شمار می‌آورند. اصطخری در کتاب مسالک و ممالک نقشه ناحیه دیلم و طبرستان را به صورت «کروکی» به تصویر کشیده است. در این تصویر می‌توانیم علاوه بر وضع عمومی دیلم و طبرستان به وضعیت عمومی جغرافیایی میله در دو قرن سوم و چهارم دست پیدا کنیم.



وی چنین می‌گوید: «جنوبی ولایت دیلمان، قزوین است و طارم و بهری از آذربایگان و بهری از ری و شمالی دریای خزر و غربی بهری از آذربایگان و شهرهای اران و شرقی کوه‌های روبست و پادوسیان و کوه‌های قارن و گرگان و دریای خزر جداگانه «صورت» کرده‌ایم و آذربایگان و اران در جمله ارمینیه نگاشته‌ایم بر حد طبرستان و دیلمان و این صورت طبرستان و دیلمان است. زمین دیلمان بهری کوهست و بهری هامون آنچ هامون است زمین گیلان است بر کنار دریای خزر از زیر کوه‌های دیلمان و آنچ کوهستانست دیلمان اصلی باشد. پادشاه دیلمان آنجا مقام دارد و آن را رودبار خوانند و پادشاهان ارجستانی‌اند و گویند کی دیلم از بنی ضبه بوده‌اند و این ناحیه همه بیشه و درخت باشد بر آن جانب که رو بدریا دارد و طبرستان، زمین هامون

است و کشاورزی کنند و ستور دارند... و آمل و ناتل و سالوس و کلار و رویان و میله و برجی چشمه الهم و ممطیر و ساری و مهروان و لمراسک و تمیشه در شمار طبرستان است. استرآباد و آبسکون و دهستان از ویشه گرگان است» (حکیمیان، ۱۳۶۸: ۲۶؛ اصطخری، بی‌تا: ۲۱۶). نتیجه آن که کتاب مسالک و ممالک شهرهای ممطیر، ترجی و میله را در بین آمل و ساریه قرار می‌دهد.

### ابن اسفندیار (آغاز قرن هفتم)

بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب یا همان ابن اسفندیار مورخ شهر آملی در قرن ششم و هفتم است. برجسته‌ترین اثر وی کتاب تاریخ طبرستان است. وی در این کتاب به تاریخ و وقایع طبرستان و سرگذشت شاهان، نام‌ها و لقب‌های آنان و ویژگی‌ها و عجایب سرزمین طبرستان می‌پردازد (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۳/۱). این کتاب به دلیل این که یکی از قدیمی‌ترین آثار جامع در زمینه تاریخ طبرستان است، از اهمیت قابل توجه‌ای برخوردار است. ظاهراً تاریخ شروع نگارش کتاب به بیان خود ابن اسفندیار چهارصد سال بعد از شهادت امام رضا(ع) (۲۰۳هـ ق) بوده است. از این‌رو، تاریخ شروع نوشتن آن را می‌توان سال ۶۰۳ هـ ق محاسبه کرد.

ابن اسفندیار در این کتاب شهرهای طبرستان را به شرح زیر آورده است: «آمل»، «ساری»، «مامطیر»، «رود بست»، «آرم»، «تریجه»، «میله»، «مهروان»، «أهلم»، «بای دشت»، «ناتل»، «کنو»، «شالوس»، «سحوری»، «لمراسک»، «طمیش» یعنی «تمیشه»، «کلار»، «رویان»، «نمار کجویه»، «ویمه»، «شلنبه»، «وفاد»، «الجمه»، «شارمام لارجان»، «أمیدوآر کوه بریم»، «هزار کری» (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۹۴/۱).

فهرستی که ابن اسفندیار تهیه کرده است، به دوره وی، یعنی به آغاز قرن هفتم هـ ق برمی‌گردد. یوسف اسماعیلی با بررسی کتاب ابن اسفندیار اشاره می‌کند که وی مجموعه شهرها و آبادی‌های بزرگ درون دربند تمیشه را ۲۷ شهر و آبادی می‌داند که به هم متصل و پیوسته بوده‌اند. نخست، شهرها و آبادی‌های هامون [دشت یا جلگه‌ای]: آمل، ساری، مامطیر، رودبست، آرم، ترنجه، میله، مهروان، الهم، پای دشت، ناتل، کجور، چالوس، محوری، لمراسک، طمس. دسته دوم: شهرها و آبادی‌های کوهستان:

کلار، رویان، نمار، کجویه، ویمه، شلنبه، شارام، لارجان، امیدوارکوه، پریم و هزارگریب (اسماعیلی، ۱۳۸۷: ۳۷). همان‌طور که مشاهده می‌کنید، ابن‌اسفندیار میله را جزء شهرهای هامون یا جلگه‌ای طبرستان به حساب می‌آورد.

## حمله مغول و گسست تاریخی

حمله مغول به سرزمین حاشیه جنوبی دریای کاسپین گسستی را در تاریخ میله به مانند دیگر شهرهای این سرزمین ایجاد کرد. به نظر می‌رسد که تاریخ دقیق حمله مغول به این شهر در منابعی تاریخی نیامده باشد، اما با توجه به فاصله اندک میان میله و آمل و هم‌چنین با توجه به این که تاریخ این شهر کوچک در پیوند با تاریخ شهر بزرگ آمل (مرکز طبرستان) بوده و دروازه ورود به آمل به‌شمار می‌آمده، می‌توان تاریخ حمله مغول به این شهر را همان تاریخ حمله مغول به آمل قرارداد.

هرچند در اوایل قرن هفتم میلادی مغولان به طبرستان حمله کردند و ویرانه‌های شدیدی بر آمل و سایر شهرهای طبرستان وارد ساختند، اما این حمله سال ۷۹۴ (هـ.ق) تیمور گورکانی (قومی از شاخه مغول) است که آمل را از مرکزیت انداخت. در این حمله است که قتل و غارت عظیم بر این شهر تحمیل و آمل تبدیل به ویرانه‌ای شد که در نتیجه، از این زمان به بعد، ساری به مرکز طبرستان (از این زمان نام طبرستان نیز از رواج می‌افتد و نام مازندران جایگزین آن می‌گردد) مبدل می‌شود. چنین سرنوشتی برای آمل را به همین نسبت برای میله می‌توان قابل تصور بود، چراکه از این زمان است که مورخان بزرگ این سرزمین از میله به عنوان قریه یا روستا یاد می‌کنند.

در این‌جا بر ماجرای شورش حسن‌بن قاسم بر علیه حکومت ناصر کبیر (حادثه سال ۳۰۱ هـ.ق) که در ارتباط با شهر میله است، تمرکز می‌کنیم. دو دسته از مورخان روایت‌گر این حادثه مد نظر قرار می‌گیرند: دسته نخست آن‌هایی هستند که پیش از حمله مغول آثار خود را به نگارش درآورده‌اند. غالب این آثار در ماجرای شورش حسن‌بن قاسم، از میله به عنوان شهر یاد می‌کنند. دسته دوم، آن‌هایی هستند که پس از حمله مغول و ویران‌گری‌های آن‌ها به نگارش آثار خود اقدام کرده‌اند. این مورخان غالباً در

بحث ماجرای شورش حسن بن قاسم از میله به عنوان قریه یاد می‌کنند که حاکی از آن است که میله از این برهه از تاریخ، رونق و آبادانی گذشته خود را از دست داده است.

کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران اثر مورخ نامی آمل، ظهیرالدین بن نصیرالدین مرعشی، تاریخی محلی و مشتمل بر ذکر تاریخ مازندران، از ابتدای به وجود آمدن آن، حاکم و سلاطین و تصحیح انساب ملوک و سادات آن دیار است که در اواخر قرن نهم هجری در رشت به نگارش درآمده است. وی در این کتاب در ماجرای حکومت ناصر کبیر و شورش حسن بن قاسم بر وی، از میله به عنوان «قریه» یاد می‌کند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۴۷).

هم‌چنین شیخ‌علی گیلانی که از نویسندگان عصر صفوی است و به سال ۱۰۴۴ هجری، کتاب ارزشمند تاریخ مازندران را نوشت، در شرح ماجرای شورش حسن بن قاسم، از لفظ «قریه» پیش از اسم میله استفاده می‌کند (گیلانی، ۱۳۵۲: ۶۹).

این داستان برای غیاث‌الدین خواندمیر معروف به خواندمیر تاریخ‌نگار شهیر ایرانی (متولد هرات) در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم نیز صدق می‌کند که در کتاب تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، در شرح همین ماجرا از عبارت «قریه میله» یاد می‌کند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۱۲).

اما نکته مهم آن است که با بررسی منابع تاریخی ملاحظه می‌کنیم که مرعشی، گیلانی و خواندمیر از نخستین مورخان هستند که از لفظ «قریه» در ابتدای کلمه میله استفاده می‌کنند. در منابع دیگر پیشین راجع به ماجرای حکومت ناصر کبیر از لفظ میله یا شهر میله یاد می‌کردند، اما ملاحظه مورخان بعد از حمله مغول، یعنی قرن نهم به بعد، این گونه القا می‌کند که میله در این زمان به یک قریه یا روستا تبدیل شده است. چنین دیدگاهی را می‌توان با حمله مغولان در قرن هفتم و به خصوص قرن هشتم و نابودی آمل مرتبط دانست. هم‌چنین با توجه به این که اثر مرعشی بیش‌تر اقتباسی از کار اولیاءالله و ابن‌اسفندیار است، می‌توان گفت به دلیل از رواج افتادن میله در عصر وی و تبدیل شدن آن به روستا، به ناچار برای کمک به خواننده از لفظ «قریه» در ابتدای میله برای شرح ماجرای شورش حسن بن قاسم استفاده می‌کند.

این نکته را باید در نظر داشت که هر سه این مورخان (مرعشی، ابن اسفندیار و اولیاءالله) اهل آمل بودند. ابن اسفندیار (یعنی در آغاز قرن هفتم) همین ماجرا را شرح می‌دهد، اما تنها لفظ «میله» را به کار می‌برد (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۹۶/۱). چنین کاربردی از سوی ابن اسفندیار به این معناست که میله در واقع هنوز شهر بوده است. چنانچه این لفظ در زمان وی کلمه‌ای ناآشنا، نامأنوس یا روستا می‌بود، قاعدتاً وی می‌بایستی از لفظ روستا به عنوان تکمیل‌کننده معنای آن استفاده می‌کرد. عین عبارت کبهره می‌برد. تاب ابن اسفندیار را در این جا آورده‌ایم: «حسن قاسم تنها برنشست که جمله مردم او را باز گذاشته بناصر پیوسته بودند، و تا بمیله برفت، مردم خبر یافتند بدنبال شدند و او را گرفتند» (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۹۶/۱).

ابن اسفندیار در جایی دیگر از کتاب از لفظ منطقه «میله» یاد می‌کند (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۶۹/۱). حداقل در سه یا چهار کاربرد وی (ص ۹۴، ۲۹۶، ۳۱۵، ۴۷۰) لفظ «روستا یا قریه» برای میلۀ اصلاً به کار نمی‌رود. این در حالی است که ابن اسفندیار حداقل ۴۰ دفعه در کتاب خود از واژه روستا برای مکان‌های دیگر استفاده کرده است. محمدبن حسن اولیاءالله دیگر مورخ آملی در کتاب تاریخ رویان نیز تنها از لفظ «میله» یاد می‌کند. ذکر این نکته لازم است که تاریخ رویان کتابی است که تألیف آن به سال ۷۶۴ هـ.ق (قرن هشتم) برمی‌گردد (یعنی پیش از حمله ویران‌گر تیمور) و بعد از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار مهم‌ترین کتاب تاریخ این سرزمین به‌شمار می‌آید. اولیاءالله در ضمن حادثه عصیان حسن بن قاسم بر علیه زعیم خود، ناصر کبیر به میلۀ بدون افزودن واژه اضافه‌ای اشاره می‌کند. وی می‌آورد که «حسن بن قاسم برنشست و تا «میله» برفت» (اولیاءالله، ۱۳۴۸: ۱۰۹).

نیستانی هم که پژوهشی بر کتاب التدرین فی احوال جبال شروین تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نوشته است، از اصطلاح «شهر قدیمی میلۀ» سخن به میان می‌آورد و فاصله آن را تا روستای ابوالحسن کلا (واقع در بخش مرکزی بابل) سه فرسخ ذکر می‌کند (نیستانی، ۱۳۷۳: ۳۸۳). راینو هم با مطالعه آثار افرادی چون اصطخری و مقدسی، میلۀ را از شهر عمده طبرستان در قسمت جلگه‌ای یا دشت در نظر می‌گیرد (راینو، ۱۳۸۳: ۱۱).

ابوالفتح حکیمیان در کتاب علویان طبرستان با جمع‌آوری مجموعه نظرات دربارهٔ میله این‌گونه اشاره می‌کند که طبرستان دارای چهارده ناحیه بود که یکی از آن‌ها میله نام دارد و میله در شمار طبرستان است. از آمل تا میله دو فرسنگ و از آن‌جا تا برجی یک مرحله است و شهرستان‌هایی که نام می‌بریم در ولایت طبرستان واقع است، آمل و نامل و میله... میله شهرکی خردست و از آن نیشکر بسیار برخیزد (حکیمیان، ۱۳۶۸: ۲۲۸). از تلفیق اطلاعات پراکنده مؤلفان جغرافیا دربارهٔ طبرستان این نتیجه حاصل می‌گردد که طبرستان ناحیه‌ای مرکب از کوه و دشت و دریا بوده است که تا قرن چهارم هـ.ق شامل آبادی‌های زیر بوده است: آمل، نامل، سالوس، کلار، رویان، میله، الهم، ساری، برجی، مهروان، لمراسک، مامطیر و همیشه (همان: ۳۶). در نهایت، باید گفت که میله دست‌کم تا زمان حمله‌های ویران‌گر مغول، از شهرهای کوچک و آباد طبرستان به شمار می‌آمده است، اما از مستندات ثبت شده پس از حملهٔ مغول این نتیجه برمی‌آید که این شهر از این زمان به بعد از رونق افتاده و به روستایی در حومهٔ آمل مبدل گشته است.

### معمای فقدان وجود آثار تاریخی

نکتهٔ جالب توجه در مورد میله معاصر این است که هرچند این شهر تاریخی با نام روستای میله دشت‌سر هم‌چنان پابرجا است، اما معماری کنونی روستای میله دشت‌سر، نشانی از این قدمت طولانی اشاره شده را ندارد و هیچ اثر باستانی یا ابنیه تاریخی در آن تاکنون مشاهده نشده است. گویا این که نشانی از تاریخ کهن خود ندارد. این معمایی بس عجیب است. شاید باید این گناه را به گردن شرایط جغرافیایی مرطوب و حاصل‌خیز حاشیه دریای کاسپین انداخت. اما این اتهام با اشکال همراه است، چراکه امروزه کشورهای اروپایی و دیگر مناطق حاشیه‌های دریای کاسپین را می‌بینیم که به رغم داشتن شرایط آب‌وهوایی به مانند میله، آثار تاریخی خود را دارند و به حفظ آن همت می‌گمارند.

استدلال دیگر می‌تواند این دیدگاه باشد که میله تاریخی در دل خاک مدفون است. به هر حال، اجرای طرح‌های کشاورزی یک‌پارچه‌سازی اراضی که با برداشت‌ها و جابه‌جایی‌های عظیم خاک اطراف روستا همراه بود، این استدلال را هم تضعیف

می‌کند. چرا که براساس آن هم نشانه‌ای یافت نشد (البته خود روستا و قسمت‌های شمالی آن و حاشیه‌ای رودخانه کاری که در بین اهالی با نام «آقادلّه» «شهرکَش» و «بُنْگاه» شناخته می‌شود، و قسمت حاشیه‌ای رودخانه گرامرود در قسمت جنوبی روستا که اهالی با نام «موسی‌آباد» آن را می‌شناسند و قسمتی دیگر تحت عنوان «پایین میله» - که به ظن نویسنده مهم‌ترین مکان به منظور کنکاش برای یافتن شهر تاریخی میله می‌تواند باشد - هنوز دست نخورده باقی مانده است). شاید هم باید عوامل انسانی را مقصر بدانیم که در قرون اخیر در آن ساکن بودند، اما برای حفظ آن همت نکرده‌اند. بنابراین این که چرا تا به حال نشانی از کهن شهر میله در ساختمان کنونی روستا مشاهده نشده، معمایی است که حل آن تلاش کارشناسان تاریخی و باستان‌شناسی را می‌طلبد و از حوزه تخصص نویسنده این مختصر خارج است.

## نتیجه

دغدغه مطالعه حاضر کنکاش در تاریخ شهری از یاد رفته از خاطره‌ها بود. میله را هم اکنون ساکنان آن با تاریخی کهن معرفی می‌کنند و در این باور خود با صراحت تمام سخن می‌رانند. اما در مستندات تاریخی و جغرافیایی چند قرن اخیر، نامی از این شهر نیامده است و معمولاً از آن به عنوان روستا یاد می‌کنند. پژوهش حاضر با رجوع به منابع تاریخی و جغرافیایی، تلاش می‌کرد که این استدلال را تقویت کند که میله کنونی، شهری کوچک، آباد و البته استراتژیک در تاریخ طبرستان بزرگ به‌شمار می‌آمده است. برای این منظور، منابع تاریخی و جغرافیایی به دو دسته تقسیم شدند. نخست، آثاری که پیش از حمله مغول نگاشته شده‌اند و از میله به عنوان یکی از چند شهر مازندران و در مسیر ارتباطی گرگان - آمل یاد می‌کنند. دوم، آثاری که پس از حمله مغول و ویران‌گری‌های تیمور به نگارش درآمده‌اند و از میله به عنوان روستا یاد می‌کنند. در نهایت باید گفت که میله بر اساس منابع مکتوب تاریخی و جغرافیایی، یکی از شهرهای قرون اولیه اسلامی در طبرستان بوده است، هرچند هنوز امروزه، ابنیه یا اثر تاریخی مهمی برای اثبات این مدعا در آن پیدا نشده است.

## کتاب‌نامه

- ۱- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۳۴۵)، صور الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمدبن حسن (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان (جلد ۱ و ۲)، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی به اهتمام محمد رمضانی، تهران: کلاله خاور.
- ۳- ابن‌رسته، احمدبن عمر (بی‌تا)، الاعلاق النفسیه و یلیه کتاب البدان، بیروت: الدار صادر.
- ۴- اسماعیلی، یوسف (۱۳۸۷)، سیری در تاریخ تشیع مازندران، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۵- اصطخری، ابراهیم‌بن محمد (بی‌تا)، المسالک و الممالک، بیروت: الدار صادر.
- ۶- اولیاءالله، محمدبن حسن (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۷- حدودالعالم (۱۴۲۳)، حدودالعالم من المشرق الی المغرب، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات طهوری.
- ۸- حکیمیان، ابوالفتح (۱۳۶۸)، علویان طبرستان، تهران: نشر الهام.
- ۹- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران: خیام.
- ۱۰- رابینو، یاسنت لویی (۱۳۸۳)، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۱- گیلانی، شیخعلی (۱۳۵۲)، تاریخ مازندران، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۲- «مختصات جغرافیایی روستای میله دشت‌سر»، در <http://mygeoposition.com/?q=۳۶.۴۱۸۹۴۰۵,۵۲.۴۳۸۹۶۷۲>.
- ۱۳- مرعشی، میرظهورالدین بن نصیرالدین (۱۳۶۱)، تاریخ طبرستان و رویان و مازنداران، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- ۱۴- مرکز آمار ایران (۱۳۹۰)، «تعداد جمعیت خانوار تا سطح آبادی براساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰»، مشاهده شده در تاریخ ۱۳۹۳/۹/۲۱ بر روی اینترنت در: <http://www.amar.org.ir/Default.aspx?tabid=۱۸۲۸>.
- ۱۵- مقدسی، محمدبن احمد شمس‌الدین (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- ۱۶- نیستانی، جواد (۱۳۷۳)، «در استیلای آل باوند، نوبت دوم» در التدوین فی احوال جبال شروین، تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تحقیق مصطفی احمدزاده، تهران: فکر روز.



## جایگاه سیاسی، اقتصادی آشوراده برای روسیه بر اساس گزارش سفرنامه‌نویسان اروپایی دوره قاجار

حسن کهنسال\*

عباس پناهی\*\*

ثریا حداد عراقی\*\*\*

### چکیده

جزیره آشوراده از دیرباز اهمیت استراتژیکی و اقتصادی مهمی برای روسیه داشت، زیرا با تسلط بر آن می‌توانست علاوه بر کنترل تجارت دریای مازندران، یک پایگاه نظامی نیز در این مکان برپا کند. محرومیت ایران از داشتن نیروی نظامی در دریای مازندران به موجب معاهده ترکمان‌چای و ناتوانی ایران در سرکوبی ترکمن‌های یاغی، موجب شد تا روسیه به بهانه برقراری نظم و امنیت آشوراده را اشغال کند. آگاهی روس‌ها از اهمیت اقتصادی و تجاری جزیره آشوراده از لحاظ صادرات کالا و صید ماهیان پرارزش خاویاری و آزاد، موجب شد که اندیشه تصرف این مناطق که از دوره پتر کبیر وجود داشت، قوت بیش‌تری بگیرد. از سوی دیگر در این زمان روسیه نسبت به حضور انگلستان در هند حساسیت زیادی داشت و سعی می‌کرد فعالیت‌های رقیب انگلیسی خود را در داخل ایران زیر نظر بگیرد. با توجه به آن‌چه گفته شد این پرسش مطرح می‌شود که در دوره قاجار جزیره آشوراده برای روسیه چه اهمیتی داشت؟ در پاسخ می‌توان گفت این جزیره به دلیل برخورداری از موقعیت مناسب جغرافیایی، از لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی برای روسیه اهمیت خاصی داشت. نگارنده در این تحقیق بر آن است که با مراجعه به سفرنامه‌ها و سایر منابع تاریخی و جغرافیایی به روش توصیفی - تحلیلی، دلایل اهمیت جزیره آشوراده را تجزیه و تحلیل کند.

**کلیدواژه‌ها:** آشوراده، روسیه، سفرنامه، قاجاریه

---

\* استادیار گروه گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان

\*\* استادیار گروه گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان

\*\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد ایران‌شناسی دانشگاه گیلان - Email: soraya.haddad.araghi@gmail.com

## مقدمه

جزیره آشوراده در جنوب شرقی دریای مازندران و منتهی‌الیه شرقی شبه جزیره میانکاله در خلیج گرگان یا استرآباد قرار گرفته است. اشغال جزیره آشوراده به دست روسیه یکی از موضوعاتی است که در سفرنامه‌های بیش‌تر جهان‌گردانی که در عصر قاجار از ایالت‌های شمالی ایران به‌ویژه مازندران و استرآباد گذر کرده‌اند، بازتاب داشته است. با مطالعه این سفرنامه‌ها آشکار می‌شود که دلایل عمده روس‌ها برای اشغال این جزیره را می‌توان در سه محور نظامی، اقتصادی و سیاسی تحلیل و بررسی کرد. در این مقاله تلاش شده با استناد به سفرنامه‌های اروپاییانی مانند بهلر، وامبری، کرزن، ملگونف، رایینو، براون، گاستیگر، مکنزی و ابوت به بررسی دلایل اهمیت جزیره آشوراده برای روس‌ها از ابعاد و زوایای گوناگون پرداخته شود.

## اهمیت سیاسی - نظامی

پس از شکست ایران در دومین جنگ با روسیه و انعقاد معاهده ترکمان‌چای بین دو طرف، روس‌ها به تنها قدرت نظامی در پهنه دریای مازندران تبدیل شدند. عهدنامه ترکمان‌چای که قرار بود نقطه پایانی بر مخاصمات ایران و روسیه باشد، با محروم کردن دولت ایران از داشتن قوای نظامی دریایی، راه را برای ناامنی آب‌ها و سواحل ایران توسط عده‌ای از ترکمن‌های دریانورد که در سواحل جنوب شرقی دریای مازندران سکونت داشتند هموار کرد. دولت ایران در ۱۸۳۶ میلادی برای سرکوبی این ترکمن‌ها از دولت روسیه درخواست کمک دریایی کرد، اما پیش از ورود کشتی‌های روس، شاهزاده اردشیر میرزا بر فتنه غالب آمد و ایران بی‌نیازی خود را به دولت روسیه اعلام کرد. با این وجود دولت تزاری به بهانه برقراری امنیت، کشتی‌های خود را به سوی خلیج گرگان اعزام کرد و در واقع با سوء استفاده از درخواست دولت ایران، جزیره آشوراده را اشغال کرد. در ۱۸۴۲ میلادی چند کشتی در کنار آشوراده لنگر انداخته و گروهی از روس‌ها وارد جزیره شدند و به مرور چند عمارت، بیمارخانه، انبار، سربازخانه و لنگرگاه ساختند و پنج کشتی در آن‌جا باقی گذاشتند. آنان در برابر اعتراض‌های دولت ایران یا حاکم استرآباد بیان می‌کردند که بر حسب دعوت شاه

آمده‌اند و حضور کشتی‌های آنان در آشوراده برای سرکوبی ترکمنان و حفظ امنیت منطقه است. این در حالی بود که روس‌ها علیه ایران پیمان‌هایی با ترکمنان بسته بودند و تجهیزات و سلاح‌های جنگی به آنان می‌فروختند و در زمان‌های مناسب شرایط یورش و غارت‌گری آن‌ها را فراهم می‌کردند. با آن که این سیاست تزاری همواره مورد اعتراض دولت ایران قرار گرفت، هیچ‌گاه به آن ترتیب اثری داده نشد (تکمیل همایون، ۱۳۸۸). کیت ابوت کنسول بریتانیا در رشت که به استرآباد سفر کرده بود در گزارش خود به دولت متبوعش در این زمینه آورده است: «در یک زمانی در آینده این وضع برای حکومت ایران نگران‌کننده خواهد شد و مداخله نظامی روس‌ها برای کنترل وضعیتی که خودشان در منطقه به وجود آورده‌اند لازم خواهد بود. روس‌ها طبیعتاً می‌کوشند که در میان قبایل ترکمن با پخش پول و یا کنترل از دریا و با تکرار دائمی این ادعا که مسئولیت حقوقی امورات دریایی منحصرأ با آن‌هاست، نفوذ به دست بیاورند. روس‌ها حتی اخیراً با حاکم استرآباد درباره حق او برای کنترل قبایل در رفت و آمد و یا حق‌گذری که قایق‌ها هنگام حرکت در سواحل ترکمن می‌پردازند، درگیر شده‌اند» (ابوت، ۱۳۸۵).

گاستیگر مهندس اتریشی که در سال ۱۸۶۱ میلادی به سواحل شرقی دریای مازندران و استرآباد سفر کرد، در این باره می‌نویسد که جزیره آشوراده متعلق به ایران است، ولی روس‌ها از بیست سال قبل در آن مستقر شده‌اند. او هدف روس‌ها را از اشغال آشوراده در درجه اول تصرف قسمتی از خاک ایران و در درجه دوم جلوگیری از تعرض ترکمنان به بازرگانان روسی که برای خرید و فروش کالا به استرآباد رفت و آمد می‌کردند ذکر کرده است (گاستیگر، ۱۳۸۶: ۷۰۴). کرزن در کتاب ایران و قضیه ایران تاریخی رخنه روسیه در استرآباد و اشغال جزیره آشوراده را از قول سر هنری رالینسون نقل کرده است. بنا بر نقل قول او روس‌ها در ۱۸۳۸-۱۸۳۷ برای نخستین بار وارد آشوراده شدند. در ۱۸۴۶م آن‌ها در این جزیره تأسیساتی بنا کرده و باب مذاکره را با ترکمن‌ها باز کرد. دولت ایران برای اخراج آن‌ها از انگلستان کمک خواست که به تبع آن انگلستان در ۱۸۴۹ اقداماتی انجام داد، اما نتیجه‌ای حاصل نشد. در ۱۸۵۴ دولت ایران رسماً خواستار خروج روس‌ها از آشوراده شد، اما روس‌ها ضمن اعتراف به این

که آشوراده متعلق به ایران است، درخواست ایران را رد کردند و حتی تا دو سال بعد نیروهای خود را در این جزیره تقویت کردند (کرزن، ۱۳۸۰: ۲۵۲).

وامبری جهان‌گرد اهل معارستان که در زمان ناصرالدین‌شاه به استرآباد سفر کرده بود، با ذکر این مطلب که از موقع وارد کردن کشتی بخار به دریای خزر توسط روس‌ها و محدود شدن چپاول و دزدی ترکمن‌ها، روس‌ها آشوراده را متعلق به خود می‌دانستند، می‌افزاید تقریباً ۲۵ سال است که این جزیره به طور قطع به چنگ تزار افتاده است (وامبری، ۱۳۶۵: ۶۲).

بر اساس گفته‌های رابینو در سال ۱۸۴۱ میلادی کنت مدم وزیر مختار روس از شاه ایران اجازه گرفته بود که روس‌ها جزیره آشوراده را اشغال کنند و پایگاه دریایی در آن بسازند و آن‌جا را برای جلوگیری از تجاوزات ترکمن‌ها مورد استفاده قرار دهند (رابینو، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

ملگونف از آشوراده با عنوان ایستگاه دریایی روس‌ها که در مدخل خلیج استرآباد قرار گرفته است، یاد می‌کند. به گفته او ایستگاه دریایی روس‌ها پیش از آن در جزیره «ساری» واقع در ده ورستی<sup>۱</sup> شمال لنکران بود و از آن‌جا به علت هوای بد و ناسالم جزیره و هم‌چنین به این جهت که ایرانیان در برابر ترکمن‌ها که غالباً به کرانه حمله‌ور می‌شدند، تقاضای کمک می‌کردند، به خلیج استرآباد منتقل شد (ملگونف، ۱۳۷۶: ۱۰۶).

هرچند به گفته کرزن روس‌ها هیچ‌وقت حق مالکیت غیر قابل تردید ایران بر جزیره آشوراده را رسماً انکار نکردند، اما حضور درازمدت روس‌ها در این جزیره موجب شد که وقتی ادوارد براون در سال ۱۸۸۷ میلادی در عهد ناصرالدین‌شاه به ایران سفر کرد، تصور کند جزیره آشوراده متعلق به روسیه است. او در کتاب خویش آورده است که روس‌ها ابتدا به بهانه بیرون راندن راه‌زنان دریایی ترکمن که این بخش دریای خزر را ناامن کرده بودند، آشوراده را تصرف کردند و بعداً حاضر به برگرداندن آن به ایران نشدند و اطراف آن چندین کشتی جنگی مستقر کردند (براون، ۱۳۸۴: ۵۷۱).

بهلر فرانسوی که در زمان ناصرالدین‌شاه از معلمان دارالفنون بود، در سفرنامه خود هدف واقعی دولت روسیه از اشغال آشوراده را سیاسی دانسته و آورده است: «روسیه در

۱. verst. هر ورست برابر با ۱/۰۶۶۸ کیلومتر است.

آشوراده اوضاعی فراهم آورده است که منظور پولتیک اوست، ولی چنان فهمانده است که به جهت دفع و رفع ترکمنان است و در هر جا به این اسم شهرت داده است» (بهرلر، ۱۳۹۰: ۷۷).

به گفته کرزن حتی زمانی که تاخت و تاز ترکمن‌ها به کلی از بین رفت هم روس‌ها به هیچ وجه در صدد پس دادن آشوراده برنیامدند (کرزن، ۱۳۸۰: ۲۵۳). به نوشته او پس از سرکوبی کامل ترکمنان توسط روس‌ها، با توجه به این که دیگر دلیلی برای حضور روس‌ها در منطقه وجود نداشت، چنین به نظر می‌رسید که آن‌ها چشم طمع به نقاط آرام‌تر و شایسته‌تری در خلیج گرگان دوخته بودند و ظاهراً بیش از بیست سال بود که در صدد بودند تا بندر گز که یک لنگرگاه ایرانی و در داخل خاک ایران بود را اشغال کنند و پادگانی در آنجا مستقر سازند؛ اما دولت ایران از این کار آن‌ها جلوگیری می‌کرد (همان: ۲۵۵).

لازم به ذکر است که تحرکات روسیه در جنوب شرقی دریای مازندران به لحاظ سیاسی - نظامی به منزله هشدار و زنگ خطر برای رقیب دیرینه‌اش - بریتانیا - محسوب می‌شد. ایالت استرآباد منطقه‌ای غنی در جوار دریای مازندران، خراسان و آسیای مرکزی بود که امکاناتی مانند آب و آذوقه کافی، بندر گز و راه ارتباطی بندر گز - استرآباد - شاهرود داشت. روسیه در صورت استیلا بر چنین منطقه‌ای می‌توانست راه پیش روی خود را افزون بر تهران، به سوی هندوستان و آسیای مرکزی نیز هموار کند و از این طریق موقعیت مستعمره مهم بریتانیا یعنی هندوستان را دچار مخاطره کند. آن گونه که مکنزی در گزارش خود اشاره کرد، اهمیت خلیج گرگان و جزیره آشوراده برای روس‌ها در آن بود که عبور قوای مهاجم روس از دهانه خلیج گرگان و از طریق بجنورد و قوچان تا مشهد بسیار آسان بود (مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۵۲).

هراس بریتانیا از استقرار روس‌ها در ایالت‌های ساحلی شمال ایران از جمله استرآباد، در گزارش کیت آبوت آشکارتر می‌شود. او در این گزارش توجه سفارت بریتانیا در تهران را به امتیازاتی که روس‌ها در منطقه استرآباد به دست آورده بودند جلب کرد و نوشت: «اگر بریتانیا نتواند جلوی این اتفاق را بگیرد روس‌ها امتیازات بیش‌تری به دست آورده و در اداره و حکومت این ایالات نقش تعیین‌کننده‌ای بازی خواهند کرد...» (آبوت، ۱۳۸۵).

ابوت در ادامه گزارش خود به حساسیت روس‌ها درباره سفر انگلیسی‌ها به این منطقه اشاره کرده و می‌افزاید: «اگر دیدگاه روسیه فقط این بود که تجارت این منطقه را به دست بگیرد و یا این که صادقانه می‌خواست راه‌زنان را سرکوب کند در آن صورت دلیلی نداشت که نسبت به آمدن غریبه‌ها به این منطقه این همه حساس باشد یا حتی حسادت کند» (همان).

بنا بر اظهارات کرزن تلاش روس‌ها برای یافتن جای پایی در استرآباد چند دلیل داشت: اولاً اگر از بادکوبه به هند خطی کشیده می‌شد، استرآباد در مسیر این خط واقع می‌شد و این همان خطی بود که در سال ۱۸۰۰ میلادی از سوی پل امپراطور روسیه و ناپلئون امپراطور فرانسه برای تهاجم قوای روسی و فرانسوی از طریق خشکی به هندوستان ترسیم شده بود. ثانیاً تسلط بر استرآباد به منزله به دست آوردن قدرت نظارت بر جاده استرآباد-شاهرود بود. هر لشکری که از این طریق به شاهرود دست می‌یافت، هم در ناحیه‌ای حاصل خیز و پر آب مستقر می‌شد، هم خط ارتباط بین مازندران و پایتخت را در اختیار می‌گرفت و هم به یگانه مدخل خراسان از سمت غرب دست می‌یافت. در واقع راه یافتن به قلب خراسان با دو جاده آسان از استرآباد امکان‌پذیر می‌شد؛ یکی از طریق جاجرم و بجنورد و قوچان در سمت شمال و دیگری از طریق سبزوار و نیشابور به سوی مشرق مشهد. به عبارت دیگر وضع استرآباد و شاهرود کلید سرنوشت شمال ایران بود و هر لشکری که در آن مکان مستقر می‌شد، می‌توانست رابطه خراسان را با دنیا قطع کند و مانع رسیدن نیروی تقویتی مرکزی شود (کرزن، ۱۳۸۰: ۲۵۸).

بر اساس گزارش ابوت کل ناوگان نیروی دریایی روس‌ها در دریای مازندران در هنگام سفر او به استرآباد (۱۸۴۷م) شامل شش کشتی بخار کوچک که هر یک چند توپ داشتند، هشت یا نه کشتی دو دکلی جنگی، شش کشتی بادبانی جنگی هر کدام دارای چهار دهانه توپ، هشت کشتی بادبانی کوچک و دو کشتی حمل و نقل، مجموعاً سی کشتی بود (ابوت، ۱۳۸۵). این در حالی است که مکنزی در سال ۱۸۵۸م قوای دریای روسیه در آشوراده را قابل توجه ندانسته و تنها به سه کشتی اشاره کرد و دلیل این تقلیل قوا را این‌گونه توضیح داده است که اگر روس‌ها می‌خواستند از طریق آشوراده به ایران حمله کنند، در مدت کوتاهی می‌توانستند همه قوای ایرانی را در هم

بکوبند بنابراین دلیلی نداشت که آشوراده را برای جنگ بسیار سخت مجهز و آماده کنند (مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۵۸). نیز به گفته گاستیگر که به فاصله کوتاهی پس از مکنزی از آشوراده دیدن کرده بود، روس‌ها چون به قدرت خود اطمینان داشتند، در سواحل این جزیره استحکامات چندانی به وجود نیاورده بودند. تنها دو کشتی بخاری و چند کشتی بادبانی بودند که در سواحل آشوراده و بندر گز گشت‌زنی می‌کردند و حدود چهل تا پنجاه افسر نیروی دریایی هم به اتفاق فرمانده خود در جزیره سکونت داشتند (گاستیگر، ۱۳۸۶: ۷۰۴). کرزن نیروی دریایی روسیه در جزیره آشوراده را در سال ۱۸۸۹ چهار یا پنج کشتی و یک ناو حامل توپ به فرماندهی یک افسر روسی بر شمرد و اضافه کرد که این نیرو در سال ۱۸۹۰، به دو کشتی کوچک و دو یا سه کشتی از کار افتاده کاهش یافت (کرزن، ۱۳۸۰: ۲۵۳). دلیل کاهش تدریجی نیروی دریایی روسیه در منطقه استرآباد را شاید بتوان در اظهارات کرزن یافت. به نظر او عقایدی که در نیمه اول قرن نوزدهم درباره ارزش نظامی استرآباد وجود داشت، شاید تا حدی مبالغه‌آمیز بود، زیرا در آن روزگار بهترین خط پیشرفت یک لشکر اروپایی به مشهد و هرات بی‌شک استرآباد به‌شمار می‌رفت، ولی از وقتی که راه آهن ماوراء بحر خزر تأسیس شد، انقلابی در این زمینه پدید آمد، چنان‌که فاصله عشق‌آباد تا مشهد و از مرو و پنجاب به هرات را به راحتی می‌شد پیمود، بدون این‌که نیازی به راه طولانی دریای خزر باشد؛ از این رو دیگر استرآباد برای قشون کشتی روس‌ها ارزش سابق را نداشت. به علاوه منابع برای تأمین نیازهای لشکری عمده، کافی نبود. در واقع ارزش آن‌جا بیش‌تر از لحاظ دفاعی بود، نه تهاجمی. این جنبه دفاعی به دلیل اشراف داشتن آن منطقه بر جاده شاهرود بود. هر دولتی که این منطقه را در اختیار می‌داشت، می‌توانست به حمله دیگر نقاط ایران و پایتخت از آن استفاده کند (همان: ۲۵۷).

## جایگاه اقتصادی

جزیره آشوراده در گذشته مرکز مبادلات تجاری و فعالیت‌های مختلف اقتصادی بوده است. سواحل آشوراده به سبب موقعیت سوق‌الجیشی، نزدیکی به دهانه خلیج گرگان و داشتن عمق کافی، برای لنگراندازی کشتی‌ها مناسب بود و همین امر روس‌ها

را که خط کشتیرانی در دریای مازندران ایجاد کرده بودند بر آن داشت تا یک ایستگاه دریایی بازرگانی در این جزیره بر پا کنند.

بر اساس نوشته‌های تایلور تامسن، وابسته نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران که در سال ۱۸۴۵ میلادی برای تهیه گزارشی درباره تحرکات روسیه در سواحل جنوبی دریای مازندران، به این منطقه سفر کرد، ایالت استرآباد از بابت برخورداری از معادن طلا، نقره، آهن، مس، قلع و زغال‌سنگ، منطقه‌ای غنی بود. از میان این مواد معدنی، احتمالاً زغال‌سنگ، مطلوب روسیه بود، زیرا این کشور در آن زمان در شناورهای خود از زغال‌سنگ انگلیسی استفاده می‌کرد که حمل آن از چنین مسافت دوری به مقدار زیادی به بهای آن می‌افزود. به همین دلیل روسیه از منظر مالی به شدت خواهان ایجاد چنین بازار زغال‌سنگ پرسودی برای خود بود (تامسن، ۱۳۹۰).

کیت ابوت در گزارش خود شرح نسبتاً مفصل و دقیقی از وضعیت تجارت جزیره آشوراده در فاصله سال‌های ۱۸۴۷ تا ۱۸۴۸ به جا گذاشته است. بر اساس نوشته‌های او صید خاویار در خلیج استرآباد عمدتاً در دست ماهی‌گیران ترکمن بود اما ظاهراً آن‌ها می‌خواستند آن را سالانه به مبلغ ۶۰۰ تومان به روس‌ها اجاره بدهند. ابوت در ادامه گزارش خود افزوده است که تجارت منطقه عمدتاً در دست نمایندگان کمپانی تجاری مسکو بود که در سواحل استرآباد حضور داشتند و برای کالاهای خود انبارهایی در آن مکان ساخته بودند. البته بر اساس برآورد ابوت میزان تجارت این منطقه زیاد نبود به گونه‌ای که فروش کل محصولات روسی در گز از ۵ یا ۶ هزار تومان (۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ لیره استرلینگ) در سال تجاوز نمی‌کرد؛ اما احتمال می‌رفت که به مرور زمان تقاضا برای فروش کالاهای روسی در بازارهای خراسان و بخش غربی افغانستان افزایش یابد. ابوت هم چنین لیستی از اقلام وارداتی و صادراتی در تجارت با روسیه را فراهم کرد که بر اساس آن اقلام وارداتی شامل آهن (به اشکال مختلف از جمله لوله‌های آهنی، میخ، قلاب ماهی‌گیری، دیگ و آفتابه آهنی)، فولاد، روی، قلع، آمونیاک، مس، برنز، قفل، آینه، حیوه، سینی چای، چاقو، قیچی، سوزن، سنجاق، تفنگ، انواع پارچه‌های پشمی، پنبه‌ای و چلوار، محصولات بلوری و گلی، چرم روسی، قند و چای، آرد، زاج، پوست سگ آبی و سنجاب بودند و اقلام صادراتی، اجناسی از قبیل پنبه، میوه‌های خشک،



پارچه پشمی و پنبه‌ای و ابریشمی و چلوار، ماهی ازون‌برون، تخم ماهی، سریشم سگ‌ماهی، ادویه‌جات، روناس، پوست روباه و شغال و گربه وحشی و چوب گردو و چنار را شامل می‌شدند (ابوت، ۱۳۸۵).

بنا بر اطلاعاتی که مکنزی از وضعیت تجارت آشوراده در فاصله سال‌های ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۰ در اختیار ما قرار داده، سالیانه تقریباً ۲۰ الی ۳۰ کشتی از گز و آشوراده بار می‌بردند. آن‌ها بیش‌تر پنبه، روناس و میوه خشک می‌خریدند. ۶۰ عدد آن‌ها ۲۰۰ پود<sup>۱</sup> ماهی شور و ۴۰ الی ۵۰ پود طلق و ۲۰۰ الی ۳۰۰ پود خاویار می‌بردند. هم‌چنین کمپانی جدید روس نماینده‌ای در آشوراده داشت که به گفته مکنزی فقط نوع پست آهن و اشیای شیشه‌ای و سماورهای برنزی و پارچه چیت و اشیای مختلف مانند عینک و غیره برای فروش داشتند (مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۵۹).

بر اساس گزارش گاستیگر به علت طوفانی بودن هوا در بیش‌تر مواقع، ماهی خاویار در سواحل استرآباد زیاد صید می‌شد. ترکمنان غالباً به‌طور قاچاق به صید ماهی پرداخته و خاویار آن را به قیمت بالایی می‌فروختند. به گفته او صید خاویار ایران در انحصار بازرگانان روسیه بود و خاویار را به حاجی طرخان و استانبول می‌فرستادند (گاستیگر، ۱۳۶۸: ۷۰۵).

## نتیجه

مطالعه گزارش‌های سفرنامه‌نویسان دوره قاجار درباره جزیره آشوراده بیان‌گر آن است که موقعیت سوق‌الجیشی طبیعی و جغرافیایی آشوراده از دیرباز برای دولت روسیه شناخته شده بود. در واقع این جزیره مکانی بود که در آن منافع سیاسی، نظامی و اقتصادی روسیه به هم گره خورده بود و با اشغال آن، هر سه این منافع یک‌جا تأمین می‌شد. بی‌کفایتی شاهان قاجار و ضعف دولت مرکزی موجب شد که این جزیره سالیان متمادی زیر سیطره دولت روسیه باقی بماند. سرانجام پس از سقوط حکومت تزاری، بر پایه پیمان دوستی میان دو دولت ایران و شوروی که در ۱۹۲۱ میلادی در مسکو بسته شد، شوروی جزیره آشوراده و جزیره‌های دیگری که در سواحل ولایت

۱. pood: هر پود تقریباً معادل ۱۶/۳۸ کیلوگرم است.

استرآباد به تصرف خود درآورده بود را به ایران بازگرداند و طبق همین معاهده دولت‌های ایران و شوروی حقوق برابری در امر کشتی‌رانی در دریای خزر پیدا کردند. در حال حاضر در جزیره آشوراده که پاسگاه ژاندارمری و تأسیسات مهم شیلات مستقر است و سکنة دائمی آن کارگران شیلات و مأموران پاسگاه ژاندارمری هستند که در فصل صید ماهی کارگران بیش تری به سکنة آن افزوده می‌شوند.

### کتاب‌نامه

- ۱- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۸۴)، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: اختران.
- ۲- بهلر (۱۳۹۰)، سفرنامه بهلر (مندرج در کتاب سفرنامه‌های عصر ناصرالدین‌شاه)، به کوشش مصطفی نوری، مجموعه اول، تهران: البرز.
- ۳- رایینو، یاسنت لویی (۱۳۸۹)، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴- کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱، چ ۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵- گاستیگر (۱۳۶۸)، مسافرت از تهران تا استرآباد (ضمیمه کتاب سفری به دربار سلطان صاحب قران)، ترجمه مهندس کردبچه، چ ۲، تهران: اطلاعات.
- ۶- مکنتزی، چارلز فرانسیس (۱۳۵۹)، سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: گستره.
- ۷- ملگونف، گریگوری (۱۳۷۶)، کرانه‌های جنوبی دریای خزر، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران: کتاب‌سرا.
- ۸- وامبری، آرمینیوس (۱۳۶۵)، سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، چ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.

### منابع اینترنتی

- ۱- ابوت، کیت ادوارد (۱۳۸۵)، «سفرنامه مازندران»، ترجمه احمد سیف، مازندنومه، [www.mazandnume.com/fullcontent/6710](http://www.mazandnume.com/fullcontent/6710)
- ۲- تامسن، تایلور (۱۳۹۰)، «روسیه، دریای مازندران و استرآباد»، ترجمه محمدعلی کاظم بیگی، راسخون، <http://rasekhoon.net/article/show/203724/1>
- ۳- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۸)، «شیوه‌های تسلط روس‌ها بر جزیره آشوراده»، دیپلماسی ایرانی، <http://irdiplomacy.ir/fa/page/authorarticle/339>

# بررسی آداب و رسوم مردم مازندران از دیدگاه سیاحان خارجی از صفویه تا پایان قاجار

معصومه گودرزی\*

## چکیده

سرزمین ایران در زمینه پذیرایی از سیاحان خارجی پیشینه‌ای درخور توجه داشته است. اغلب این مسافران با اغراض سیاسی، مذهبی و اقتصادی روانه ایران شدند و به نگارش سفرنامه‌هایی مبادرت ورزیدند. این سفرنامه‌ها در زمره منابع مهم تاریخی - جغرافیایی به‌شمار می‌آیند و در شناخت وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه سهم به‌سزایی دارند. استفاده از این منابع محدودیت‌هایی نیز به همراه دارد، زیرا شماری از سیاحان خارجی نسبت به فرهنگ، آداب و رسوم ایرانیان، زبان فارسی و واژه‌های محلی تسلط و شناخت کافی نداشته، مسائل مختلف را گذرا و سطحی بررسی کردند. از آن‌جا که برخی از سیاحان در کسوت مبلغ مذهبی، فرستاده سیاسی و جاسوس وارد ایران می‌شدند، بنابراین نباید اغراض شخصی، سیاسی و دینی این افراد و دولت‌هایشان را از نظر دور داشت. با تمامی کاستی‌ها و گاه غرض‌ورزی‌ها، به نظر می‌رسد سفرنامه‌ها در انعکاس گوشه‌هایی از شیوه زندگی مردم مناطق مختلف ایران موفق بوده‌اند.

پژوهش حاضر بر آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع کتاب‌خانه‌ای، زندگی اجتماعی، خلق و خو، منش و آداب و رسوم مردم مازندران را از دیدگاه سیاحان اروپایی به عنوان یک نمونه موردی، مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش، نقش و اهمیت سفرنامه‌ها در بازتاب منش و گوهر ذاتی و نمایان‌گر فولکلور (فرهنگ عامه)، اعتقادات دینی، وضع اقتصادی، سیاسی، تقویت هویت ملی - محلی و معرف خصایص مردمان مازندران می‌باشد. سفرنامه‌ها منابع بی‌ظنیری برای تاریخ‌شناسی، مردم‌شناسی و در مجموع جامعه‌شناسی ایران می‌باشد.

**کلید واژه‌ها:** سفرنامه، سیاحان خارجی، مازندران، آداب و رسوم

## مقدمه

سفرنامه‌ها در واقع پرده‌هایی خوش‌نقش از صحنه‌های مختلف زندگی اجتماعی ملت‌ها را به تصویر می‌کشند. این سفرنامه‌ها بیش‌تر تابع ذوق و سلیقه نویسنده است و انعکاس اوضاع و تصویر جوامع در آن‌ها بر قاعده و قانون خاصی مبتنی نیست، با توجه به منصب و جایگاه و سلیقه شخصی سیاحان تفاوت‌های بسیاری در آثار آنان مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه، پولاک با دقت و حوصله فراوانی به بررسی جامعه ایران عصر قاجار پرداخته ولی سولتیکف روس، با دقت کم‌تری سفرنامه خود را تدوین کرده است. از سوی دیگر برخی از سیاحان نظیر لیدی شیل انگلیسی با ذهنیتی غلط و غرض‌ورزانه، تصویر نادرستی از جامعه ایران انعکاس داده‌اند و بر خلاف لیدی شیل، ادوارد براون با ذهنیت و تفکری فرهنگ‌مآبانه، دست‌آوردهای فرهنگی و معنوی ایران را تأیید و ستایش کرده است. خانم کارلاسرنا نیز با ظرافت و تزیینی خاص زنانه، شیوه زندگی، فرهنگ، آداب و رسوم طبقات مختلف مردم ایران از جمله اهالی مازندران را مورد مطالعه قرار داده و حتی به رقابت سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس و بازتاب این رقابت‌ها در زندگی مردم ایران اشاره دارد (پولاک، ۱۳۶۱: ۹؛ کارلاسرنا، ۱۳۶۳: دیباچه مترجم، ۸).

با توجه به موقعیت ویژه ایران، از دیرباز هیئت‌های مذهبی، تجاری و سیاسی زیادی در این سرزمین تردد داشته‌اند و بعضاً سفرنامه‌های ارزشمندی را نگاشته‌اند. نگاه ویژه سیاحان اروپایی به منش و رفتار ایرانیان، توجه به زوایای پنهان زندگی و انعکاس واقعیت‌هایی از روابط اجتماعی مردم ایران، دریچه‌ای برای خواننده باز می‌کند تا سیر تکامل فرهنگ و ادب ایرانی را در طول ادوار دریابد. از آن‌جا که این منابع تحت نظارت دربار و حکومت‌ها تدوین نشده است، ارزش فراوانی یافته، زیرا تحریف و تملق کم‌تری دارند. غالب سفرنامه‌ها با شرح زندگی اجتماعی، آداب و رسوم مردم هر شهر و دیاری، خلأ تاریخ اجتماعی را برطرف می‌سازند. سفرنامه‌ها در واقع گنجینه‌ای از اطلاعات محلی هستند که از طریق آن‌ها به واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پنهان جوامع می‌توان پی‌برد، واقعیت‌هایی که دست‌یابی به آن‌ها از طریق کتاب‌های تاریخی کم‌تر میسر می‌باشد.

سؤال اصلی این پژوهش این است: سیاحان خارجی تا چه میزان توانسته‌اند تصویری از آداب، رسوم و فرهنگ مردم مازندران در نوشته‌هایشان ارائه دهند؟ پژوهش حاضر با استناد بر سفرنامه‌ها، تصویری از روابط فرهنگی، اجتماعی، خلق و خو، منش و آداب و رسوم مردم مازندران از جمله مراسم عروسی، عزاداری‌ها و مراسم مذهبی، اعیاد، نوع پوشش اهالی، آداب غذاخوردن و... از صفویه تا قاجار ارائه می‌دهد. ترسیم فرهنگ غنی مازندرانی و تأثیر این فرهنگ در حفظ هویت ملی - محلی از شاخص‌های ویژه این پژوهش می‌باشد، فولکلوری که امروز در زمره میراث زنده این منطقه محسوب می‌شود، میراثی است که نه تنها در حفظ و حراست هویت ملی - محلی دخیل بوده، بلکه در حافظه تاریخی ایرانیان و سایر مستشرقان حفظ شده است.

### نگاهی اجمالی به مازندران

دیار همیشه سبز و روح‌افزای مازندران، شاه‌کار آفرینش و بهشت فرودآمده در زمین، سرزمین اسطوره‌ها و افسانه‌های ماندگاری است که جای‌جای آن آکنده از رمز و راز حقایق است و تاریخ یک قوم را در سینه خویش گنجانده است. فرهنگ و فولکلور مازندران پشتوانه‌ای به طول تاریخ دارد. باورها و آداب و رسوم در این دیار جان و روح خاصی دارد. سرزمین مازندران از لحاظ جغرافیایی از شمال به دریای مازندران از شرق به استان گلستان و از جنوب به رشته‌کوه‌های مرکزی البرز و اراضی استان‌های تهران و سمنان و از مغرب به استان گیلان محدود است. از گذشته محل سکونت قبایل آریایی نژاد تاپور بوده و به اعتبار نام آنان، این منطقه را تاپورستان می‌نامیده‌اند که با گذشت زمان واژه تاپورستان به طبرستان تبدیل شده است. پس از تاپورها طوایفی از نیای مازو به این ناحیه آمده، در آن ساکن شدند که مردمان امروز مازندران از اعقاب آنان به‌شمار می‌روند (جعفرخان، ۱۳۸۹: ۱۹). با استناد به نگاشته‌های دروویل، ساکنان مازندران پیش‌تر قجراند، مردمانی شجاع، دلاور و زحمت‌کش هستند (دروویل، ۱۳۶۴: ۳۶۰).

با تکیه بر مدارک و شواهد موجود تاریخی، حکومت‌های محلی مازندران تا دوره صفویه دارای استقلال داخلی - منطقه‌ای بودند و از دوره صفویه به خصوص از زمان شاه‌عباس اول به بعد، اقتدار محلی آنان از بین رفته، مازندران به صورت یکی از ایالات

ایران در آمد که از طرف دولت مرکزی اداره می‌شد. با ساخته شدن جاده معروف عباسی در زمان شاه‌عباس، تردد به مازندران آسان و آن سرزمین به فلات داخلی ایران متصل شد. از زمان صفویه تا سال ۱۳۱۶ شمسی که اولین تقسیمات کشوری ایران در زمان پهلوی اول به تصویب رسید و مازندران به عنوان استان دوم ایران شناخته شد، این منطقه با مرکزیت بابل و سپس در اواخر دوره قاجاریه با مرکزیت ساری به عنوان یکی از ایالات ایران محسوب و به وسیله والی اعزامی از پایتخت اداره می‌شد (جعفرخان، ۱۳۸۹: ۱۹). مسافری که وارد مازندران می‌شود با محیطی خاص مواجه می‌گردد که هیچ‌گاه مناظرش از خاطرش محو نمی‌شود. سیاحانی که سواحل جنوبی مازندران را گردش کرده‌اند از روی قیاس و تجربه گویند که هوای آن‌جا با هوای هند یکسان است. حاصلی که از هند برمی‌خیزد از این‌جا نیز به عمل می‌آید (ملکونوف، ۱۳۶۳: ۹۶). آب‌وهوای معتدل و مرطوب مازندران و محصولات مهم آن از جمله برنج، گندم، جو، کنف، کتان، چای، توت و انواع مرکبات و بهره‌برداری از چوب‌های صنعتی جنگل‌ها و ماهی‌گیری در دریا و رودخانه‌ها منبع درآمد قابل توجهی برای مردم این خطه به‌شمار می‌رود، که تأثیر به‌سزایی بر فولکلور و آداب و رسوم آنان دارد.

غالب سیاحان، مردم مازندران را به دلاوری ستودند. کرزن نیز اظهار داشته، مردم مازندران در سراسر ایران به دلاوری و نیرومندی شهرت دارند، اگر یک روز دولت عاقل و با اطلاعی در ایران پیدا شود از این مردمان رشید، کارآمد و محصولات بی‌نظیر سرزمین آنان سودهای زیادی خواهد برد (کرزن، ۱۳۴۷).

## پوشش مردم

پوشش مردم مشرق زمین همواره مورد توجه سیاحان اروپایی بوده است، برخی از این سیاحان به نوع پارچه، رنگ لباس و حتی نوع انتخاب پوشش آنان اشاره دارند. کرزن در مورد پوشش اهالی مازندران چنین می‌گوید: «لباس مردمان مازندران از نوعی پارچه پشمی است که (چوخا) می‌نامند و برای مقاومت با خارها و بوته‌های تیغ‌دار بسیار مفید می‌باشند. مازندرانی‌ها برای این که در محیط جنگلی خود چابک و چالاک باشند عموماً کت و شلوار کوتاه می‌پوشند و بر عکس سایر ایرانیان قبای بلند ندارند و به ساق پای‌شان

بندهایی می‌پيچند که آن را (پا تاوا) می‌نامند» (همان: ۲۰۴). مکنزی لباس مردم مازندران را شامل شلواری آبی‌رنگ و بالاپوشی از همان رنگ که از جلو سینه باز می‌شود، ذکر می‌کند. به گفته وی، غالب مردم لباسی مندرس و وصله‌شده بر تن دارند. وی سروضع زنان را مرتب‌تر از مردان می‌داند (مکنزی، ۱۳۵۹: ۴۶). کارلاسرنای نیز در مورد لباس زنان مازندران می‌نویسد: «زنان شلووارهایی گشاد، که پایین آن با کرباس‌های سبز و آبی و خاکستری یا قرمز بسته می‌شود بر تن دارند و پاهای‌شان را با این پارچه هم‌چون جوراب می‌پوشاند. کارلاسرنای از واژه لباس متحدالشکل برای پوشش زنان ایرانی بارها در سفرنامه‌اش استفاده می‌کند». این مسئله گویای آن است که پوشش زنان در اروپا و کشور وی در طرح‌ها و رنگ‌های متفاوتی است و کم‌تر پوششی به صورت متحدالشکل می‌باشد (کارلاسرنای، ۱۳۶۳: ۶۰). مادام کارلاسرنای پوشش زنان در استان‌های شمالی کشور را آزادتر از نوع پوشش زنان دیگر شهرها ذکر کرده است و این را نشانه بی‌باکی زنان در مقابل شوهران‌شان قلم‌داد می‌کند (همان: ۳۰۵). به نظر می‌رسد این قضاوت نادرست، به جهت عدم آگاهی از فرهنگ و آداب و رسوم اهالی این خطه باشد. وی به اندازه کافی مطالعه در آداب و رسوم و فرهنگ مردم مازندران نداشته است.

### مراسم عروسی

مراسم ازدواج و خواستگاری از جمله مراسمی است که در هر شهر و دیاری با توجه به اهمیت آن، باشکوه برگزار می‌شود. در مازندران نیز این مراسم به نحو شایسته‌ای برگزار می‌شود و مورد توجه سیاحان زیادی قرار گرفته است. هانری ماسه با ظرافت ویژه‌ای نحوه برگزاری این مراسم را، چنین شرح می‌دهد: «زنان مازندرانی، خواستگاری در ایام آغازین سال نو را خوش‌یمن می‌دانند و در این ایام به امر خواستگاری می‌پردازند. مرد جوانی که قصد ازدواج داشته باشد، نزد مادرش رفته و نام دختری را که به او علاقه دارد به مادر می‌گوید. مادر با زیرکی وصف‌ناشدنی هنگام پای کوبی دوشیزگان، دست دوشیزه مورد نظر را گرفته، مشغول رقص با او شده، سپس حلقه‌ای که در دست خود دارد به چادر دختر گره می‌زند، اگر دختر رضایت داشته باشد سکوت می‌کند و دوشیزگان دیگر اطراف او شادی می‌کنند، اگر دختر راضی

نباشد، مادر خواستگار را پس می‌زند و پای کوبی از ابتدا آغاز می‌شود. در جریان این جشن‌ها هیچ مردی حق ورود به این محفل زنانه را ندارد و گرنه زن‌ها تمام بدبختی عالم را برای آن مرد خواستارند» (هانری ماسه، ۲۵۳۶: ۱۱۴).

راینو سن ازدواج را در میان ایرانیان پایین ذکر کرده، به گفته وی در قبایل ترکمن مازندران سن زناشویی برای پسران ۱۵ و ۱۶ سال و برای دختران ۹ تا ۱۰ سالگی می‌باشد و بهایی حدود سی صد تومان می‌پردازند. نصف را نقد و نصف دیگر را دام می‌پردازند. البته دیده شده هم‌وزن دختر نقره پرداخت کرده‌اند. مرسوم است در بین این قبایل پس از مراسم عروسی، عروس از یک تا سه روز پیش شوهرش بماند سپس به چادر پدر برمی‌گردد تا آن‌چه که یک زن ترکمن برای گذران زندگی هم‌چون بافتنی، خیاطی، آشپزی و غیره لازم است یاد بگیرد، سپس پس از چند سال نزد شوهرش بازمی‌گردد. دیده شده پس از مراسم اولیه ازدواج، دختر خواستگار تازه‌ای یافته و چنان‌چه پدر دختر تمایل به ازدواج دخترش با خواستگار جدید را داشت دو برابر بهای گرفته شده را پس می‌دهد (همان: ۱۱۵؛ راینو، ۱۳۶۵: ۹۷).

در برخی از مناطق شمال مازندران از جمله کجور آداب ویژه‌ای روز عروسی برگزار می‌شود که پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد. در این روز داماد روی صندلی مخصوص می‌نشیند و مردان در مقابل او کشتی می‌گیرند در حین مراسم کشتی‌گیری یکی از نزدیکان داماد یک سینی به دست گرفته و هدایای حاضران را دریافت می‌کند، آن‌گاه نوبت به زنان می‌رسد، دختران جوان و زیبا یکی‌یکی می‌رقصند و دور تا دور عروس حلقه می‌زنند. سپس عده‌ای سوار بر اسب به تعقیب داماد پرداخته تا کلاه او را برابیند، اگر موفق شدند داماد باید وجهی به آن‌ها پرداخت کند (هانری ماسه، ۲۵۳۵: ۱۱۸).

هنگام بردن عروس کوی و گذر نیز با نور مشعل‌ها روشن می‌شود و طبق کَش‌ها هدایایی از جمله کله‌های قند را برای خانواده عروس هدیه می‌برند. در مازندران مرسوم است شب عروسی علاوه بر خویشاوندان، دوستان و همسایه‌ها نیز خوردنی و نوشیدنی بر سینی گذاشته، همراه خود به خانه عروس برده، می‌نوشند و سرخوش می‌شوند و بدین سان عروسی را جشن می‌گیرند. به گفته فورو کاووا در ایام عادی نوشیدن شراب منع



شرعی دارد و هر کس بنوشد چوب یا شلاق می خورد. اما گویا باده نوشی و سرمستی فقط در جشن عروسی یا مناسبت‌های خاص مجاز است (فورو کاوا، ۱۳۸۴: ۱۹۶).

چند همسری نیز از موارد دیگری است که در بین مردان ایرانی در اکثر شهرها از جمله مازندران رواج داشته است. لیدی شیل و مادام کارلاسرنا نیز به تفضیل به مسئله تعدد و چند همسری در بین مردان ایرانی پرداخته‌اند. شیل در این باره می گوید: «زنان روستایی وضعیتی به مراتب بهتر از زنان شهری دارند چون اغلب خواسته‌هایشان توسط شوهران‌شان اجابت می شود و طلاق در میان آن‌ها کم تر رخ می دهد. مردان در روستا به ندرت دارای چند همسر هستند، اما در شهرها تعدد زوجات بیش تر مشاهده می شود» (شیل، ۱۳۶۲: ۸۷).

کارلاسرنا چند همسری در میان مردان را امری تجملی می داند که روستاییان خود را در داشتن آن مجاز نمی دانند (کارلاسرنا، ۱۳۶۳: ۳۰۶). تنها کدخدا و افراد متمکن در روستاها دارای چند همسر می باشند. مکنزی ادعا دارد که زنان جوان و زیبای زیادی را دیده که در عقد کدخدا بوده‌اند (مکنزی، ۱۳۵۹: ۹۲).

## آداب غذا خوردن

غذا خوردن ایرانیان با دست و بدون قاشق و چنگال از مواردی است که همواره مورد توجه سیاحان اروپایی بوده است. هولمز از جمله سیاحانی است که به نحوه غذا خوردن ایرانیان با دست خرده گرفته است. وی اظهار داشته ایرانیان از آداب غذا خوردن با دست با احترام یاد می کنند، آنان غذا خوردن با دست‌های تمیز و شسته شده را نسبت به چاقو و چنگال ابزار تمیزتری می دانند. اما هولمز مدعی است، شست و شوی دست‌ها تنها یک تشریفات صوری بیش تر نبوده است. زیرا از هیچ صابونی استفاده نمی شود، صرفاً کمی آب نیم گرم قبل و بعد از صرف غذا بر دست‌ها ریخته می شود. به گفته هولمز اهالی مازندران غذا خوردن با دست را ترجیح می دهند، زیرا معتقدند این روش به غذا مزه‌ای بیش تر می دهد. هولمز با توجه به رنگ و ظاهر دست‌هایشان گفته‌هایشان را درست می پندارند (هولمز، ۱۳۹۰: ۳۹).

## آموزش دختران

تعدد مکان‌های آموزشی از مواردی است که چند برگی از هر سفرنامه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. کارلاسرنای نیز در مورد اماکن آموزشی در مازندران چنین می‌گوید: «با توجه به تعداد مدارس در مازندران، مردم این خطه به تعلیم و تعلم اهمیت ویژه‌ای می‌دهند». باسوادی دختران و زنان این دیار بسیار قابل توجه کارلاسرنای بوده است. وی اذعان داشته: «در مازندران دخترها نیز همانند پسرها از سن هفت سالگی مشغول آموزش می‌شوند، آن‌ها آموختن خیاطی را از ملزومات زندگی می‌دانند که آموخته‌های آنان را کامل تر می‌کند. غالب دختران باسواد، اشعاری از شاعران ملی چون سعدی و حافظ را از حفظ می‌خوانند و دختران طبقه ثروتمند، نواختن یک آلت موسیقی یا خواندن آوازی را هم بلد هستند» (کارلاسرنای، ۱۳۶۳: ۳۴۳). لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس نیز با مادام کارلاسرنای هم عقیده است، وی اکثر زنان طبقات مرفه را باسواد توصیف می‌کند که اوقات فراغت‌شان را با خواندن شعر و قرآن و ادب می‌گذرانند (شیل، ۱۳۶۲: ۷۵). کارلاسرنای از اسامی پرطمطراق زنان ایرانی و مازندرانی سخن می‌گوید. وی بر این ادعا است، که اگر اسامی که همراه با اوصاف و نعوتی که بدان زنان داده شده، مطابقت کنیم، معتقد می‌شویم که همه آن‌ها زیبا هستند. نام‌هایی از قبیل اخترزنان، شاخ‌مرجان، ستاره‌صیح، مرمرین‌گردن، خورشیدلقا، فروغ‌دیدگان، عقیق‌لب، ماه‌سیمای دل‌آرام، چشم‌نواز و القابی پرطمطراق که فراوان در مازندران به گوش می‌رسد (کارلاسرنای، ۱۳۶۲: ۳۵۲).

## روش‌های پیش‌گویی

از دیرباز افراد درصدد بودند از آینده خود باخبر باشند و برای پیش‌گویی از وسایل مختلفی از جمله سوزن، جگر حیوانات، قهوه و چای مدد می‌گرفتند. در بین بانوان مازندرانی نیز پیش‌گویی با سوزن مرسوم بود، این سنت بسیار مورد توجه هانری ماسه قرار گرفت. به گفته هانری ماسه، زنانی که می‌خواهند از آینده خود باخبر شوند، سوزنی در یک پارچه نشسته و یا دستمالی فرومی‌برند، سپس یکی از حاضران به خواهش زن پیش‌گو آواز می‌خواند. این آواز همان سروش آسمانی است که از آینده او خبر می‌دهد، اما آوازه‌خوان نباید بداند که برای چه چیزی آواز می‌خواند. زن‌ها همراه

دوشیزه‌ای به کنار جاده می‌روند و یک جفت قیچی و یک قفل و یک آینه با خود می‌برند. آن‌گاه به گفته‌های ره‌گذران گوش فرامی‌دهند و سخنان آنان در واقع همان هاتف غیبی است که از آینده این زنان خبر می‌دهد (هانری ماسه، ۲۵۳۵: ۴۵۵). سلطه اعتقادات و باورهای خرافی بر تفکر زنان و خوراندن داروی مهر و محبت و عشق برای جلب توجه شوهران‌شان زیادت به چشم می‌خورد (شیل، ۱۳۶۲: ۷۸).

## اعیاد و جشن‌ها

تفریح و خوش‌گذرانی از دیرباز از نمودهای بارز حیات اجتماعی ایرانیان است، نحوه برگزاری این اعیاد و وجه تسمیه جشن‌های مرسوم در سرزمین ایران، غالباً مورد توجه سیاحان خارجی بود. کاتف آداب برخی اعیاد بزرگ مرسوم در ایران و هم‌چنین در مازندران را در سفرنامه‌اش چنین شرح می‌دهد: «در سرزمین ایران سه عید وجود دارد. نوروز، اولین عید ایرانیان که در ماه مارس برگزار می‌شود و از آن به عنوان عیدی باستانی یاد می‌کنند. در سرتاسر اولین شب و روز آغاز سال جدید (نوروز) مردم ایران شب زنده‌داری کرده و به تفریح می‌پردازند، شیپورها و سرناها به صدا در می‌آید و مدام نقاره می‌کوبند. یک روز مانده به پایان آخرین روز سال کسبه، دکان‌هایشان را رنگ و سفیدکاری کرده، با گل می‌آرایند و تا هنگام صبح درب همه مغازه‌ها و خانه‌ها، شمع‌ها و پیه‌سوزها روشن می‌ماند برای خوش‌یمنی و سالی پر از برکت و بهروزی، سپس شمع‌ها را خاموش می‌نمایند، دکان‌ها را می‌بندند و به خانه خود می‌روند و دست به هیچ داد و ستدی نمی‌زنند. در اولین روز سال نو در میدان شهر، بازی‌ها و نمایش‌های مختلفی ترتیب داده می‌شود، تخم‌مرغ‌های رنگ شده را با دست می‌شکنند و هم‌دیگر را می‌بوسند. زنان کدبانو پیش از سال نو اتاق‌ها را نظافت و مفروش کرده و با بهترین اثاثیه گران‌قیمت از مهمانان‌شان پذیرایی می‌کنند، در روز عید افراد به یک‌دیگر، مخصوصاً فقرا عیدی می‌دهند. غالباً مردمی که عیدی می‌گیرند، این پول را خوش‌یمن و باعث برکت می‌پندارند و سعی دارند تا از این پول خرج نکنند، آن‌ها بر این باورند تا پایان سال جیب‌شان از پول خالی نمی‌شود. بدین ترتیب سه روز از سال نو را شیپور و نقار می‌زنند و جشن می‌گیرند» (کاتف، ۲۵۳۶: ۷۶). هانری ماسه در یکی از روستاهای مازندران شاهد برگزاری جشن آغاز سال نو بود، او

این مراسم را چنین شرح می‌دهد: «در نخستین روز سال، مردم روستا با صدای طبالان و نوازندگان از خانه‌های خود بیرون آمده، زنان سال‌خورده به ساکنان روستا برای دیدن کدخدا هشدار می‌دهند و روستایی‌ها دسته‌جمعی نزد کدخدا رفته، آن‌گاه زن‌ها از مردها جدا شد، گروه گروه زیر درختان و کنار آب روان می‌نشستند. زنان سال‌خورده تا غروب آفتاب با آهنگ نوازندگان، دوشیزگان را وادار به رقص و پای کوبی می‌کردند. مردان نیز دور کدخدا جمع می‌شدند. این کار سیزده روز ادامه داشت» (هانری ماسه، ۲۵۳۶: ۱۱۴).

دومین عید، عید فطر یا عید رمضان است. این عید با رویت هلال ماه شوال در آسمان، برگزار می‌شود. در این روز جوش و خروش عجیبی در مردم به وجود می‌آید و پس از یک ماه خوردن و آشامیدن در تمام ساعت شبانه‌روز آزاد می‌باشند. در شب عید فطر، سراسر شب را بیدار می‌مانند، به شیپور و سرنازدن و نقاره کوفتن می‌گذرد. جوانان شمع روشن کرده و در میدان‌ها پای کوبی می‌کنند. در این روز نیز هیچ داد و ستدی انجام نمی‌گیرد و بازارها تعطیل است. سه روز متوالی جشن می‌گیرند.

سومین عید ایرانیان را عید قربان می‌نامند. کاتف عید قربان را یکی از بزرگ‌ترین، اعیاد ایرانیان داند که در این روز میدان شهر سرشار از هلله و شادی مردم است. نکته‌ای که بسیار مورد توجه کاتف قرار گرفته آن است که زنان پشم شتر را برای شفا و رهایی از رنج و بلا می‌کنند (کاتف، ۲۵۳۶: ۷۷).

### جشن گل سرخ و آب پاشان

دل‌واله با علاقه بسیار اجرای سنت‌ها و آداب ایرانی را دنبال می‌کرد و در اثرش ظرایف این آداب را شرح می‌دهد. او از نحوه برگزاری برخی از جشن‌های ایرانی، از جمله جشن گل سرخ سخن رانده و اظهار می‌دارد، نظیر چنین جشنی را هرگز مشاهده نکرد. به گفته او در جشن گل سرخ، مردم به سمت یک‌دیگر گل پرتاب کرده، در مکان‌های عمومی و قهوه‌خانه‌ها جوانانی برای سرگرمی مشریان می‌رقصند و نوای سازهای مختلف به گوش می‌رسد. برخی دیگر از جوانان، طبق‌هایی پر از چراغ بر سر داشته و بر روی سر عابران گل پرتاب می‌کنند و از مردم پول می‌گیرند (دل‌واله، ۱۳۸۱: ۵۲۱).

آب پاشان، نیز از دیگر جشن‌ها و رسوم قدیمی اهالی مازندران بود که امروزه به ورطه فراموشی سپرده شده است. این جشن در روز ۲۵ ژوئیه برگزار می‌شود. این جشن تنها اختصاص به مازندران نداشته، بلکه در این روز تمام مردم ایران از جمله بزرگان و حتی شخص حاکم، لباس کوتاهی بر تن کرده، کلاه کوچکی بر سر گذاشته، با بازوانی برهنه کنار رودخانه جمع شده، با اشاره حاکم مراسم آب‌پاشی آغاز می‌شود. جوانان می‌رقصند و غرق در شوخی و بازی شده و با هیجانی وصف‌ناشدنی چنان به یک‌دیگر فشار آورده که ناخواسته در رودخانه می‌افتند (همان: ۳/۳۸؛ هانری ماسه، ۲۵۳۵: ۲۸۶).

نزاکت، ادب و رسم مهمان‌نوازی ایرانیان در تمام ادوار زبان‌زد بوده است. پاتینجر نیز بر این باور است: «هیچ مردمی در عالم بهتر از ایرانی‌ها با انواع و اقسام نزاکت و ادب و رسم مهمان‌نوازی از غریبه‌ها در خانه خود آشنایی ندارد. با این فضیلت هرگز ایرانیان خود را برتر از دیگران نمی‌انگاشتند، شاید بهترین همراهان و خوش‌مشراب‌ترین رفیق به‌شمار می‌آمدند». وی معتقد است روحیه خودپسندی در عالی‌ترین مقام و پایین‌ترین درجات طبقات اجتماعی را به‌طور فطری و ارثی وجود دارد (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۲۴۳؛ انصاف‌پور، ۱۳۶۲: ۸۳).

نشستن ایرانیان در مهمانی‌ها و مجالس از نگاه تیزبین سیاحان نیز به دور نمانده است. ایتروپرسیکم در محفلی که در یکی از شهرهای شمالی ایران برگزار شده بود حضور داشته و آداب جلوس مهمان‌ها را چنین شرح می‌دهد: «مدعوین اولین جای خالی را که ببیند نشسته و به نشانه ادب و احترام چشم‌ها به حالت متین به روی زمین دوخته می‌شود. به نقل از ایتروپرسیکم ایرانی‌ها نشان‌دادن نوک پا هنگام نشستن را بی‌ادبی محسوب می‌شمارند و در هنگام نشستن می‌بایست این قسمت زیر لباس مخفی بماند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۵۹؛ پرسیکم، ۱۳۵۱: ۶۱).

### عقاید مذهبی و مراسم عزاداری

شاردن نیز از اشتعال احساسات مذهبی یهودیان در مازندران به سال ۱۶۶۶ میلادی چنین سخن گفته است: «هنگامی که یهودیان ترکیه غوغای بزرگی درباره ظهور مسیحی دروغین به نام سباتی له وی به پا کردند من در هیرکانی بودم». یهودیان

هیرکانی باور کردند که وی همان منجی آن‌هاست که سال‌ها منتظرش بودند. نکته جالب توجه نحوه آماده‌شدن برای ظهور است. آنان خانه‌های خود را رها کرده سر به دشت و صحرا گذاشتند و در کیسه‌های خاکستر فرو شدند و به روزه‌داری و دعاخوانی پرداختند (شاردن، ۱۳۴۵: ۷۳).

مقدس بودن شاهان در ایران یک اعتقاد دیرینه و باستانی بوده است. شاردن از اعتقادات قوی مردم مازندران نسبت به قدرت شفابخشی شاه چنین سخن می‌گوید: «مردم شاه را جانشین و نایب ائمه می‌پندارند که از موهبت شفابخشی برخوردار است. بنابراین در مسیر عبور شاه ایستاده تا هنگام عبور وی با تمنا و خواهش درخواست کنند تا انگشتانش را در لیوان آب فرو برده تا آن را به نشانه شفا و سلامتی بنوشند» (همان).

تعزیه‌خوانی و عزاداری‌های ایرانیان در تمام نقاط ایران مورد توجه سیاحان قرار داشته است. ارادت خالصانه به اهل بیت و انزجار از دشمنان‌شان باعث شده تا چند برگی از سفرنامه‌ها به شرح این مراسم اختصاص یابد. به گفته اورسل، مردم مازندران در ماه محرم به علت سوگواری اولاد حضرت علی کم‌تر تصمیم به مسافرت می‌گیرند. در این ایام در تکایا مراسم تعزیه‌خوانی برگزار می‌گردد، همه اقشار از جمله مسیحیان نیز در این مراسم حضور می‌یابند. در کوچه‌ها چادرهای بزرگی افراشته شده و چهل چراغ‌هایی را درون مساجد و تکایا، روشن می‌کنند. این محوطه مدور و پهناور با انواع پوشش‌های دیواری، پارچه‌های گران‌بها، تاج‌گل‌های زیبا به شکل باشکوهی تزئین می‌شود. طبقه هم کف نیز مملو از شخصیت‌های روحانی و مقامات دولتی می‌باشد (اورسل، ۱۳۵۳: ۲۹۹؛ بایندر، ۱۳۷۰: ۵۰۳). مراسم سوگواری ماه محرم ده روز ادامه دارد و در روز دهم نمایش شهادت امام حسین (ع) اجرا می‌شود. آن روز مردمی که خود را غلام حسین می‌نامند سر و سینه خود را با ضربه قمه می‌درند. دسته‌های توبه‌کار تا کمر لخت، با زخم‌هایی که بر بدن وارد کردند در کوچه‌ها به حرکت در می‌آیند (اورسل، ۱۳۵۳: ۳۰۵).

لیدی شیل و مادام کارلاسرنا نیز به پرننگی مراسم عزاداری محرم در بین ایرانیان اشاره کرده‌اند. شیل در این باره چنین می‌نویسد: «در محل برگزاری تعزیه قسمتی از محل تماشاچیان به زنان اختصاص داشت که اغلب از طبقه پایین اجتماع محسوب

می‌شوند و روی زمین می‌نشینند. وی به کوششی که این زن‌ها برای پیدا کردن جا قبل از شروع نمایش دارند اشاره دارد و این تلاش را بسیار دیدنی توصیف می‌کند» (شیل، ۱۳۶۲: ۶۹). لیدی شیل نسبت به رفتار زنان ایرانی بدبین بوده و هرچه دیده، با اغراق نگاهشته است. از دیگر اعمالی که مورد توجه سیاحان قرار گرفته، نحوه شکرگزاری ایرانیان در تمام شهرها و در بین تمامی طبقات اجتماعی است. در گزارشی از اورسل آمده، ایرانیان پس از این که بلایی را پشت سر می‌گذارند به نشانه سجده بر زمین می‌افتند و خدا را شکر می‌کنند (اورسل، ۱۳۵۳: ۳۱۶).

### اعتقادات و باورها

بهشت و تلاش برای ورود به بهشت از باورها و اعتقادات قوی ایرانیان است. اعتقادات مردم مشرق زمین به دلایلی همواره مورد توجه اغلب سیاحان خارجی بوده است. به گفته کارلاسرنا، پرهیز از دچار شدن به عذاب جاویدان ادعای غالب مردم این خطه است، اما در نهایت شاهدیم که عمل با گفته آن‌ها تناقض دارد. وی اظهار می‌دارد: که مسلمانان معتقدند هر کس شراب بنوشد به عذاب جاویدان دچار می‌شود. با این وجود پنهانی مرتکب این گناه می‌شوند. کارلاسرنا که مهمان یک خانواده اهل انزلی برای شنیدن آهنگ‌های محلی شده بود، اظهار می‌دارد که در بدو ورود به او گفته شده از میزبانی او تا هنگام عزیمت معذورند، زیرا ایرانیان اروپاییان را در منزل خود نگه نمی‌دارند. سپس خانم صاحب‌خانه پیش از خواندن آهنگ محلی تنگ شرابی بیرون آورده، چند جرعه نوشید و بقایای آن را تعارف کرد. این مراسم برای دختر صاحب‌خانه بود که زایمان کرده بود (کارلاسرنا، ۱۳۶۳: ۳۶۹؛ ژوبر، ۱۳۴۷: ۳۴۹).

گاهی باورها و افسانه‌ها چنان جایگاهی در میان عامه مردم می‌یابند و توجه هر غریبه‌ای را به خود جلب می‌نماید. مکنزی در سفرنامه‌اش به نمونه‌ای از این باورها اشاره دارد. وی می‌گوید: «به باور اهالی مازندران شبی که شغال‌ها زوزه می‌کشند و سگ‌ها جواب می‌دهند هوای روز بعد خوب خواهد بود، ولی اگر شغال‌ها به تنهایی آرامش شب را به هم زنند روز بعد هوا متغیر خواهد شد» (مکنزی، ۱۳۵۹: ۴۷).

قوت یافتن این باورها با نوع زندگی و مشاغل افراد ارتباط تنگاتنگی دارد. کشاورزان غالباً با مدد از طبیعت و حیوانات، درصدد پیش‌گویی وضعیت جوی و سالی پر محصول بوده‌اند و در تقویت این دسته باورها بسیار می‌کوشیدند.

### نتیجه

با گسترش روابط ایران و اروپا عده‌ی زیادی از سیاحان اروپایی با اهداف و انگیزه‌های متفاوتی روانه‌ی ایران شدند. از دوره‌ی زمام‌داری حکام صفویه، ورود سیاحان غربی به دنیای شرق به خصوص ایران گسترش یافت. شاید بتوان قرن هفدهم را قرن سیر و سیاحت و جهان‌گردی نامید. البته پیش از آن سیاحانی چون مارکوپولو، ابن بطوطه و... از ایران دیدن کرده و سفرنامه‌های با ارزشی نگاشتند. با این وجود، این نام‌گذاری، ما را ناگزیر می‌سازد به اهداف و انگیزه‌های آنان نظری بیفکنیم. سیاحانی که کشور ما را مطمع نظر اغراض خود قراردادند می‌توان در گروه‌های فرستاده‌ی سیاسی، بازرگانان و تجار، مبلغان مذهبی، مسیونرها و ماجراجویانی که جهت تفریح و کنجکاوی به دنیای شرق سفر کرده‌اند، تقسیم کرد. غالب سیاحان با ورود به ایران و دیدن نوع زندگی و آداب و رسوم ایرانیان اقدام به نوشتن سفرنامه‌هایی نمودند که امروزه منابع ارزشمندی جهت مطالعه‌ی تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران محسوب می‌شوند. نگاه خاص سیاحان اروپایی به منش و رفتار ایرانیان، زوایای پنهان و آشکاری از زندگی ایرانیان را نمایش می‌دهد که شاید از دید مورخان محلی و ملی پنهان مانده است.

آنچه که ارزش دو چندان‌ی به سفرنامه‌ها می‌بخشد، مشاهدات عینی سیاحان می‌باشد. در این نوع تاریخ‌نگاری، عبارت‌پردازی، تقلید و رونویسی کم‌تر به چشم می‌خورد. با رشد سفرنامه‌نویسی، انتقاد به معضلات اجتماعی و سیاسی نیز وارد عمل شد و نوشتن حقایق مورد توجه بیش‌تری قرار گرفت. به جز مواردی، غالب سفرنامه‌ها از تملق و چاپلوسی به دور بوده است. البته نباید معایب و ضعف‌های این منابع را نادیده گرفت.



مازندران نیز با توجه به موقعیت جغرافیایی و سیاسی که در تمام ادوار داشته همواره مورد بازدید سیاحان زیادی قرار گرفته که بعضاً آنان به واسطه ذوق و علاقه شخصی و یا از روی تکلیف، آثار با ارزشی نگاشته‌اند. در لابه‌لای این آثار می‌توان با سنت‌ها و آداب و رسوم اهالی این خطه پهلوان‌پرور، آشنا شد. البته خوانندگان عزیز باید در نظر داشته باشند تصویری که از آداب و رسوم مردم مازندران در آثار سیاحان انعکاس یافته، بعضاً معایبی دارد. در مجموع این سفرنامه‌ها پرده‌های خوش‌نقشی از زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ساکنان خطه مازندران را به نمایش می‌گذارد و از سنن و آدابی سخن می‌گوید که امروزه در زمره میراث زنده این منطقه محسوب می‌شوند. شناخت این میراث نه تنها به حفظ و حراست هویت ملی - محلی کمک فراوانی کند، بلکه جایگاه ویژه‌ای را در حافظه تاریخی ایرانیان و حافظه تاریخی شرق‌شناسان می‌یابد.

#### کتاب‌نامه

- ۱- انصاف‌پور، غلامرضا (۱۳۶۲)، ایران و ایرانی، تهران: زوار.
- ۲- اورسل، ارنست (۱۳۵۳)، سفرنامه اورسل، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: شرکت افست.
- ۳- بایندر، هانری (۱۳۷۰)، سفرنامه هانری بایندر، ترجمه کرامت‌الله افسر، تهران: فرهنگ‌سرا.
- ۴- پاتینجر، هنری (۱۳۴۸)، سفرنامه پاتینجر، ترجمه شاپور گودرزی، تهران: کتاب‌فروشی دهخدا.
- ۵- پولاک، یاکوب (۱۳۶۸)، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکائوس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.
- ۶- پرسیکم، ایتر (۱۳۵۲)، گزارش سفارتی به دربار شاه‌عباس اول، ترجمه محمود تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ.
- ۷- جعفرخان، محمد (۱۳۸۹)، سفرنامه مازندران، به اهتمام محمد گلین و احمد شکیب، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۸- دروویل، گاسپار (۱۳۶۴)، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شباویز.
- ۹- دلاواله، پیتر (۱۳۸۱)، سفرنامه دلاواله، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۰- رابینو، ه. ل. (۱۳۶۵)، مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۱- ژوبر، پ (۱۳۴۷)، مسافرت در ایران و ارمنستان، ترجمه علی‌قلی اعتماد مقدم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۲- شاردن، ژان (۱۳۴۵)، سفرنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.

- ۱۳- فوروکاوا (۱۳۸۴)، سفرنامه فوروکاوا، ترجمه هاشم رجب‌زاده، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۴- کارلاسرنا (۱۳۶۳)، مردم و دیدنی‌های ایران، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- ۱۵- کاتف، یویچ (۲۵۳۶)، سفرنامه کاتف، ترجمه محمدصادق همایون‌فر، تهران: شرکت دیا استریپ.
- ۱۶- کرزن، لرد (۱۳۴۷)، ایران و مسئله ایران، ترجمه علی جواهرکلام، تهران: ابن‌سینا.
- ۱۷- مکنزی، فرانسیس (۱۳۵۹)، سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: گسترده.
- ۱۸- ملکونوف و عزالدوله (۱۳۶۳)، سفرنامه ایران و روسیه، به کوشش مسعود گلزاری، تهران: دادجو.
- ۱۹- هولمز، ریچارد (۱۳۹۰)، سفرنامه ساحل خزر، ترجمه شبنم حجتی سعید، رشت: فرهنگ ایلیا.
- ۲۰- هانری ماسه (۲۵۳۵)، معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، تبریز: تاریخ و فرهنگ ایران.

## بررسی تحلیلی مقاومت مردم طبرستان در مقابل اعراب مسلمان

نجم‌الدین گیلانی\*

### چکیده

تسلط اعراب مسلمان بر ایران، به منزله پایان مقاومت و مخالفت‌های مردم ایران در برابر آنان نبود. هرچند ایرانیان در نبرد قادسیه که یک «نبرد ملی» بود، به دلایل گوناگونی که همگی از خستگی مردم ستم دیده از جور حاکمان وقت حکایت دارند، خیلی زود شکست خوردند، ولی در اکثر شهرها و ولایات ایران، مقاومت‌های محلی بلندمدت‌تری نسبت به نبرد قادسیه، در برابر اعراب صورت گرفت و اعراب مسلمان، به آن آسانی که تصور می‌رود موفق به فتح همه ایران نشدند. یکی از این ولایات که مقاومت‌های زیادی در برابر اعراب از خود نشان داد، ولایت طبرستان بود. مردم طبرستان سال‌های طولانی در برابر اعراب مقاومت کردند و نهایتاً خلفای عباسی با نیرنگ موفق به تسخیر این منطقه شدند. اما تسلط اعراب بر این دیار به منزله پایان مقاومت‌ها و مخالفت‌های مردم طبرستان در برابر آنان نبود، بلکه در طول سال‌های اشغال این ولایت از سوی اعراب، مردم هم‌چنان علیه فاتحان به مبارزه برمی‌خواستند، از این‌رو طبرستان همواره عرصه مبارزه مردم علیه حکومت اعراب بود. در این مقاله تلاش شده است با استناد به منابع و روش تحلیلی به چگونگی و چرایی مقاومت‌ها و مخالفت‌های بلندمدت مردم طبرستان در مقابل اعراب مسلمان پرداخته شود.

**کلید واژه‌ها:** طبرستان، اعراب مسلمان، مقاومت، خلفای عباسی.

## مقدمه

طبرستان در طول تاریخ، به دلیل جغرافیای خاص خود نقش کلیدی در حوادث تاریخی داشته است. از این منطقه با عنوان «هیرکانیه» که شامل طبرستان و گرگان و مازندران بوده است، برای اولین بار در کتیبه بیستون نام برده شد ( Kent, ۱۹۵۳: ۱۲۲; Bivar, ۲۰۱۲: ۱). در متون تاریخی عصر هخامنشی، بارها از حضور مردانی از هیرکان به‌عنوان سرداران نام‌دار و برجسته در میان سپاهیان هخامنشی سخن گفته شده است، یا برعکس از سرداران هیرکانی که علیه این دولت شورش کرده‌اند، نام برده شده است (Bivar, ۲۰۱۲: ۱). چنان‌که هنگام ورود کوروش به بابل سواران هیرکانی نیز همراه او بودند (بریان، ۱۳۸۷: ۶۰/۱)، و یا در نبرد گرانیکوس و گوگامل سواره نظام هیرکانی در مقابل اسکندر جنگیدند (خدادادیان، ۱۳۸۶: ۴۵۲؛ اومستد، ۱۳۹۰: ۷۱۴)، در دوره‌های دیگر تاریخ ایران نیز این خطه همواره نقش زیادی در حوادث سیاسی داشته است. به‌ویژه با شکست ساسانیان، بیشترین مقاومت‌ها را مردم طبرستان در مقابل اعراب مسلمان از خود نشان دادند. مقاله حاضر به دنبال چرایی و چگونگی این مقاومت‌هاست. دولت ساسانی به دلیل عوامل گوناگونی در مقابل اعراب مسلمان شکست خورد. از جمله این عوامل: فساد و اختلاف درونی دربار ساسانی، بروز جنگ‌های طولانی با دولت روم شرقی و خالی شدن خزانه دولت و تشدید فشار و تحمیل مالیات‌های سنگین بر توده‌ها و نیز قحطی و شیوع وبا، فساد روحانان زرتشتی، اختلافات بین لشکریان خراسان و عراق عجم، خودسری آخرین شاهان ساسانی در بدبینی و تحقیر سرداران لایق و فداکار (مانند بهرام چوبین، مردان‌شاه و شهربراز)، کشته شدن خسرو پرویز و آشفتگی‌های سیاسی و نظامی متعاقب آن و مواردی از این دست می‌توان برشمرد. اما این عوامل باعث پیشواز ایرانیان از اعراب و استقبال مردم از آنان نشد. هرچند بسیار گفته شده است که خودکامگی پادشاهان ساسانی و نظام طبقاتی دوره ساسانی به همراه عواملی که در بالا ذکر شد، باعث شد که اعراب برای فتح ایران بدون مقاومت آن‌چنانی موفق به فتح تمام ایران شوند و ایرانیان با آغوش باز آن‌ها را پذیرفتند. اما ظاهراً آن‌گونه که تصور می‌رود نبوده است. این‌گونه نظرات به مقاومت‌های متعدد و مبارزات طولانی ایرانیان علیه تسلط اعراب توجهی نمی‌کنند. اعراب مسلمان در همه

شهرها و ولایات ایران با مقاومت‌های سخت مردم روبرو شدند (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۴۶). در اکثر شهرها پایداری و مقاومت ایرانیان بی‌رحمانه سرکوب شد. مثلاً در مقاومت مردم در جنگ جلولا، اعراب مسلمان، خشونت زیادی از خود نشان دادند و آنقدر کشته شد که دشت را پوشانیده بود (طبری، ۱۳۶۵، ۱۸۲۵/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۳۴۰). هم‌چنین با فتح تیسفون چون ساکنان آن نتوانسته بودند دربارهٔ تسلیم پایتخت با اعراب پیمانی منعقد کنند، تیسفون طعمهٔ غارت و کشتار شد و مردم آن کشته یا به بردگی برده شدند (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۴۲). ایرانیان قرن‌های متوالی به مقاومت مشغول بودند، اما چون این ایام، اتحاد و همدلی از جامعه ایرانی رخت بر بسته بود، تلاش‌های آن‌ها به جایی نرسید، زیرا پایداری ایشان به‌طور متفرق بود و اعراب یکایک آنان را جداگانه درهم شکستند (همان: ۴۳).

طبرستان و مازندران نیز از این امر مستثنی نبود، با این تفاوت که طبرستان به حکم جغرافیای خاص خود، در پناه کوه‌های سر به فلک کشیده و جنگل‌های وسیع و به تبع از آن مردمی مقاوم و با اراده که زادهٔ این محیط هستند، توانست نسبت به دیگر نقاط ایران مقاومت بیشتری از خود نشان دهد. مردم این دیار تا حدود ۲۵۰ سال در برابر هجوم و نفوذ اعراب مقاومت کردند؛ به گونه‌ای که اعراب مسلمان این ناحیه را ثغر می‌خواندند. ثغر در نزد مسلمانان عرب، مرزی بود که شهرهای آن‌ها را از ولایات دشمن و اهل کفر جدا می‌ساخت و حتی مردم این سرزمین را کافر و بت‌پرست می‌خواندند. در ضرب‌المثل‌های عرب نیز از مردم گیل و دیلم باعنوان «دشمنان اسلام» یاد شده است (بلاذری، ۱۳۳۷: ۱۸۳؛ طبری، ۱۳۶۵، ۲۱۱۶/۵؛ ابن‌فقیه، ۱۳۴۹: ۱۵۲). دلیل این عنوان نیز روشن است، چرا که آنان با سرسختی از خاک و ناموس خود دفاع کردند و تلفات و ضربات سنگینی بر آنان وارد کردند (پطروشفسکی، ۱۳۲۰: ۴۴). در شاهنامه فردوسی نیز بارها از «دیوان مازندران» یاد شده است که بنا بر گفتهٔ فردوسی منظور وی از دیو مردم بد بوده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷۶). این که چرا در شاهنامه نیز از مازندران این گونه نام برده شد؟ احتمالاً این عنوان به ورود آریایی‌ها به ایران و جنگ آنان با ساکنان بومی منطقه، مازنی‌ها برمی‌گردد و داستان شاهنامه به گونه‌ای منعکس‌کنندهٔ خاطرات این جنگ‌هاست (ایمانپور و مهربانی، ۱۳۹۳: ۱۲۰)، چنان‌که بارو

معتقد است اقوام بومی مازنی که به دیوهای مازنی مشهورند، در مناطق کوهستانی مستقر بودند (۱۳۶: ۱۹۳۷، Burrow). بنابراین علت این عناوین، مقاومت‌های مردم این دیار از خاک و ناموس خود در مقابل مهاجمان بود. ساسانیان نیز نه از طریق جنگ، بلکه از طریق دیپلماتیک و نامه‌نگاری موفق به متحد کردن آنان با دولت ساسانی شدند که سند این نامه‌نگاری، نامهٔ تنسر به گشنسب اسپهبد طبرستان است (رجوع شود به نامهٔ تنسر، مینوی، ۱۳۵۴). طبرستان را همین امتیاز بس که همه وقت در مقابل سیل هجوم بیگانگان، از سایر نقاط ایران بیشتر مقاومت ورزید و یوغ تسلط بیگانگان را دیرتر پذیرفت (کسروی، ۱۳۴۱: ۸).

### مقاومت مردم طبرستان

در زمان حملهٔ اعراب به ایران نخستین سردار عرب که به مازندران لشکر کشید، سعیدبن عاص بود. سعید بن عاص در سال ۳۰ قمری به فرمان عثمان، به جنگ با مردم طبرستان آمد. وی به شهری به نام «طَمِيسَه» (تمیشه) رفت که بر ساحل دریا و جزو طبرستان بود. مردم آن‌جا به گونه‌ای در مقابل او جنگیدند که سعید بن عاص از وحشت مجبور به خواندن نماز خوف شد. نهایتاً مردم این شهر به جز یک نفر همه قتل‌عام می‌شوند، چرا که لشکر محاصره‌شدهٔ طبرستان، از سعیدبن عاص امان خواستند و او امانشان داد که یکی از آنها را نکشد، ولی زمانی که قلعه را گشودند همگی را به جز یکی از آن‌ها کشت و در توجیه پیمان‌شکنی خود گفت: من قسم خورده بودم که یک تن از مردم شهر را نکشم (طبری، ۱۳۶۵: ۲۱۱۶/۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۶۲۹). مسلمانان همواره با طبرستان و نواحی آن می‌جنگیدند. گاهی از سر اجبار صلح می‌کردند و در موقعیتی دیگر صلح را نادیده گرفته، جنگ را آغاز می‌کردند. این روند تا عهد عباسیان نیز ادامه داشت و بالاخره با خدعه و نیرنگ موفق به فتح کامل طبرستان شدند.

در زمان امویان نیز معاویه، مصقله بن هبیره را با ده‌هزار تن و به قولی بیست‌هزار تن به جنگ با مردم طبرستان فرستاد. مردم طبرستان علیه لشکر ارسالی معاویه بسیج شدند. در این جنگ مردم طبرستان سیاست «زمین سوخته» و یا به عبارت بهتر جنگ و گریز را به کار بستند. آنان چنین وانمود کردند که از دشمن می‌ترسند و فرار کردند، ولی در

واقع مصقله و همراهانش را به درون بلا کشیدند و چون به تنگه‌ها رسیدند، راه را بر آن‌ها بستند و تمام سپاه هییره را هلاک کردند و مصقله نیز کشته شد. این واقعه آن قدر اهمیت داشت که مردمان آن زمان آن را مثل کردند و می‌گفتند: وقتی مصقله از طبرستان باز گردد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۱۶؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/۱۷۶). شاید مثلی که بعداً وارد زبان‌ها شد که می‌گویند: «به جایی رفت که عرب نی انداخت، تحریف همین مثل باشد. این جنگ مدت دو سال طول کشید و بنابر گفته ابن‌اسفندیار، گور مصقله بن هییره زیارت‌گاه عوام شده و گمان می‌کنند که از صحابه رسول اکرم است (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/۱۷۷).

البته این تنها موردی نبود که مزار فاتحان بعدها در نزد مردم ایران به مکان‌های زیارتی تبدیل شد، چنان‌که در نبردهای سعید بن عثمان برای فتح بخارا، قثم بن عباس بن عبدالمطلب، عموزاده پیامبر (ص) نیز حضور داشت که در اثنای جنگ درگذشت (یعقوبی، ۲۵۳۶: ۲/۱۷۲؛ ابن حجر عسقلانی، بی‌تا: ۲۹/۶). مزار قثم که به شاه زنده مشهور است، از مهم‌ترین مکان‌های زیارتی و تاریخی سمرقند محسوب می‌شود (سمرقندی، ۱۳۷۶: ۲۸).

بعد از قتل عام لشکر هییره، عیدالله بن زیاد، محمد بن اشعث بن قیس کندی را به طبرستان فرستاد، ولی باز همان تدبیر را در مقابل او به کار بستند و او را به تنگه‌ها کشاندند. پسر وی در این جنگ کشته شد و خودش نیز زخمی شد و به سختی نجات یافت. از آن پس مسلمانان با طبرستان نبرد می‌کردند، ولی از رفتن به درون خاک این منطقه ترس و وحشت داشتند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۱۷). زمان سلیمان بن عبدالملک اموی نیز مردم گرگان شورش کردند و عامل خلیفه را کشتند و یزید بن مهلب با لشکر عرب و خراسان و ماوراءالنهر به جنگ با طبرستان فرستاده شد. فرخان اسپهبد طبرستان نیز سیاست زمین سوخته را به کار برد و در پناه قلّه کوه‌ها و با سنگ و تیر لشکر یزید را شکست دادند. گفته می‌شود پانزده هزار مرد از لشکر یزید بن مهلب کشته شدند و خیمه و سراپرده‌های او را سوزاندند و غارت کردند. فرخان بلافاصله به اسپهبد گرگان پیغام فرستاد که ما لشکر یزید بن مهلب را شکست دادیم و سپاهیان او را کشتیم، شما نیز هر آنچه از لشکر یزید بر گرگان غالب گشته‌اند هلاک کنید. حاکم گرگان به فرمان

اسپهبد فرخان، بر سر آن جماعت شیخون زد و همه را کشت. این‌گونه مردم طبرستان بر یزیدبن مهلب چیره شدند. این جنگ دو سال طول کشید، بدون این‌که یک وجب زمین از طبرستان گرفته شود و یا مردم آن‌جا دست از طریق و آئین اجدادی خود بردارند. یزید تدبیری جز حيله و نیرنگ ندید. او حیان نیطی را مأمور این نیرنگ کرد و به او گفت: «دو سال گذشت تا بدین و جهاد مشغولیم، یک بدست زمین ما را مسلم نمی‌شود و مردم ما به ستوه آمدند. کسی مسلمانی قبول نمی‌کند، طریقی اندیش و چاره ساز که به سلامت از این ولایت بیرون شویم و مکافات اهل گرگان بدیشان رسانیم و به نوبت دیگر تدارک کار خود فرماییم» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/ ۱۸۱). حیان نبطی مأموریت را به خوبی انجام داد و با دادن وعده سیصد هزار درهم غرامت جنگی به اسپهبد فرخان و این‌که لشکریان کمکی از شام و عراق و ترکستان در راهند، او را فریب داد و راه ورود به گرگان باز شد. مقاومت مردم گرگان و طبرستان چنان بود که یزیدبن مهلب سوگند خورد که به خون مردم گرگان آسیاب بگرداند. هر چه از مردم گرگان (۴۰ هزار تن) سر می‌بریدند خون روان نمی‌شد که یکی از همراهان یزید گفت: من تو را از کفاره این سوگند خلاصی می‌دهم و «آب در جوی خون نهاد تا آسیاب به گردش درآمد و گندم آرد کردند و یزید از آن نان بخورد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۵۱؛ همان: ۱/ ۱۸۲).

در این باره میرزا آقاخان کرمانی در سه مکتوب خود می‌نویسد: «یزید بن مهلب قسم خورد از گردش آسیابی که از خون ایرانیان بگردد، گندم آرد نموده و بخورد... فرمان داد که بر نهری که به آسیا می‌رفت، زیاده از هزار ایرانی (گرگانی) سربریدند. خون‌ها به اندک مدتی کسب برودت کرده مثل خون لخت جگر می‌بست، به آسیا نمی‌رفت و به عرض او رسانیدند که خون [که] سرد شود، از جریان فرونشیند و ممکن نیست که از خون، آسیا به گردش آید. تکلیف چیست؟ جواب داد خلاف قسم، ضد شرع است و من خلاف قسم نمی‌کنم. غرض تدبیری کردند و خون بسیار تازه به آب گرم بی‌اندازه مخلوط کردند و آب‌ها را از خون به راه انداختند و گندم، آرد ساختند، نان پخته خورد تا خلاف قسم نکرده باشد» (کرمانی، ۱۳۸۲: ۲۵).



در زمان حکومت عباسیان نیز نواحی طبرستان دست خوش هجوم‌ها و غارت‌ها و قتل‌عام‌های متعدّد بود. در زمان منصور عباسی سندیاد به خون‌خواهی ابومسلم قیام کرد، ولی بعد از شکست، روی به طبرستان گذاشت و از اسپهبد خورشید پناه خواست. اسپهبد خورشید پسرعموی خود توس را با هدایای فراوان به استقبال او فرستاد، ولی در اثر غرور سندیاد که مراتب احترام را نسبت به توس رعایت نکرد، سندیاد به دست توس کشته شد و تمام بار و بُنه و متعلقات او را به خدمت اسپهبد آورد که تأسف اسپهبد را نیز به همراه داشت. اسپهبد سر سندیاد را پیش خلیفه فرستاد. خلیفه با وجود این که از این اتفاق شاد شد و اسپهبد را دلجویی کرد، ولی مال و دارایی ابومسلم و سندیاد را از اسپهبد طبرستان خواستار شد که اسپهبد زیر بار نرفت و علیه منصور عصیان کرد. ولی درباریان به خلیفه خبر دادند که این مرد اگر تدارک سپاه ببندد، اسباب دردسر می‌شود، کاری به کار او نداشته باشد. منصور قبول کرد و تاج شاهنشاهی را برای اسپهبد فرستاد. اسپهبد خوش دل شد و «برقرار عهد خسروان خراج طبرستان را برای خلیفه فرستاد» (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/۱۹۴). منصور عباسی چون خراج طبرستان را دید و به ثروت این منطقه پی برد، در این ولایت طمع کرد و از طرفی دانست که با نبرد رودررو، توان مقابله با مردم این دیار را ندارد و چاره‌ای جز خدعه و نیرنگ ندید. در نتیجه به اسپهبد پیام داد که برای دفع عبدالجبار اجازه دهد لشکر خلیفه از راه طبرستان بگذرد (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۲). اسپهبد قبول کرد و ندانست که نیت آنان قلع و قمع اوست. لشکریان خلیفه وارد طبرستان شدند و هفت شبانه روز اموال و مال مردم را غارت می‌کردند. در این میان دختران اسپهبد خورشید نیز به اسارت گرفته شدند. خلیفه به آزر می‌دخت و ورمجه که از همه زیباتر بودند، تکلیف کرد به حکم او تن دهند تا نکاحشان کند. هر دو ابا کردند، ولی برخلاف میل باطنی‌شان، یکی را به به عباس بن محمد هاشمی داد و یکی را هم خود گرفت. دیگر دختران اسپهبد را به خویشان و فرزندان خود داد. خلیفه چون ادب و حسن و معاشرت و وفا و همت ایشان را دید، بر آن شد که طبرستان را به پدر ایشان دهد. اما وقتی رسول خلیفه که مأمور رساندن فرمان خلیفه به اسپهبد خورشید بود به حلوان رسید، به او خبر دادند که چون خورشید حال و احوال حرم و دختران خود را شنید، گفت: «بعد از این به عمر و عیش رغبتی نیست و به چنین ننگ و شین، مرگ عین

راحت و آسایش است، زهر بخورد و به شقاوت ابد رسید. رسول از حلوان بازگشت» (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰، ۱/ ۱۹۶-۱۹۳). البته این تنها مورد اسارت زنان نبود، اعراب در همه جنگ‌هایی که پیروز می‌شدند و شهری را فتح می‌کردند، غالباً جنگجویان آنان را می‌کشتند و زن و فرزندانشان را اسیر می‌کردند؛ اسرا هم جزو غنایم محسوب و بین فاتحان تقسیم می‌شد (نقیسی، ۱۳۴۲: ۸۷؛ ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۱۵۴؛ یعقوبی، ۱۳۴۳: ۶۲۶؛ زرین کوب، ۱۳۶۸: ۳۸؛ راوندی، ۱۳۵۶: ۵۵).

در زمان مهدی عباسی نیز طبرستان پر آشوب بود و گویا اطاعت محض با طبع این مردم سازگاری نداشت. در این دوره مردم طبرستان از ظلم و زورگویی‌های حاکمان خلیفه، به ویژه عبدالحمید مضراب به تنگ آمده بودند. حکایت ظلم و تحکم والیان خلیفه را به ونداد هرمز که از نوادگان سوخرا، سردار معروف عصر ساسانی بود، گفتند و از او درخواست کردند که اگر قبول کند، همه در فرمان او یا جانانشان را فدا می‌کنند یا طبرستان را از جور و ظلم والیان خلیفه نجات می‌دهند. ونداد هرمز پذیرفت و با اسپهبد شروین مشورت کرد و از «مصمغان و لاش» بیعت طلبید و آنان با رغبت پذیرفتند. ابن اسفندیار سپس می‌تنویسد: «عهد و میثاق به وفا و معونت و مطابقت، به با جمله اهل ولایت وعده نهاده که در فلان روز در فلان ساعت هر طبرستانی را که چشم بر کسان خلیفه افتد، به شهر و رستاق و بازار و گرمابه و راه‌گذر بگیرند و در حال بکشند و به میعاد می‌رفت، او از هر مزدآباد با جوقی از حشم برنشست و آنجا که سواد اعظم و جمعیت اهل خلیفه بود دوانید و همه قهر کرد و به جایی رسید که زنان شوهران را از ریش گرفته بیرون می‌آوردند و به کسان او سپرده گردن می‌زدند، به یک روز طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد» (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/ ۲۰۲).

نکته قابل توجه این حادثه و قیام گسترده مردم این جاست که زنان طبرستان، شوهران عرب خود را به کسان اسپهبد طبرستان می‌دادند و در کشتن آنان همکاری می‌کردند. این واقعه نشانه آن است که ازدواج زنان یا دختران طبرستان با عاملان خلیفه، نه تنها با رضایت قلبی نبود، بلکه با زور و اجبار بود، چنان‌که گفتیم که منصور عباسی برخلاف میل و رضای دختران اسپهبد خورشید، آنان را به نکاح خویش درآورد. شواهد بسیاری از این گونه ازدواج‌ها بین زنان ایرانی و اعراب، که طبیعتاً ناخواسته بود، وجود دارد (ایمانپور

و فرخی، ۱۳۸۹: ۷۵-۶۵). در برخی موارد پیمان با اعراب «حافظ امنیت اهالی مذکر و زنان همچنان به عنوان صیغه به مسلمانان واگذار می شدند» (چوکسی، ۱۳۸۱: ۴۰). به نظر می رسد با توجه به شواهد فوق، طبرستان هم از این امر مستثنی نبوده است.

در هر حال زنان طبرستان انتقام این امر ناخواسته را با کمک مردان طبری از عاملان خلیفه گرفتند، هم چنان که در شاهنامه فردوسی آمده، از خودگذشتگی و دفاع از خاک وطن، فقط ویژه مردان ایرانی نیست و زنان نیز گاهی اوقات لباس رزم می پوشند و از خاک و حیثیت شان دفاع می کنند؛ در طبرستان نیز زنان برای دفاع از خاک و حیثیت شان در جنگ علیه عاملان خلیفه دوش به دوش مردان می جنگند و داستان زنان شاهنامه مانند گردآفرید و گردپه، خواهر بهرام چوین را در ذهن تداعی می کنند. نمونه دیگر از رزم زنان طبرستان، زمانی است که خبر قیام مردم طبرستان و کشته شدن عاملان خلیفه به مهدی عباسی رسید. او لشکر ده هزار نفری را به فرماندهی شخصی بنام فراشه، به طبرستان فرستاد و به خالد برمکی والی ری نیز فرمان داد که فراشه را یاری رساند. «ونداد هرمز چهارهزارنفر از زن و مرد جمع کرد و هر یک را تبری به دست داد و گفت: من با صد مرد بیرون خواهم شد و خویشان را به فراشه نشان خواهم داد، چون ایشان مرا ببینند، پشت بگردانم تا به قفای ما به امید نصرت بیایند، شما هم چنین صف کشیده، از هر دو جانب خاموش باشید تا ایشان تمام درون کمین آیند» (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/۲۰۶).

مورد دیگری که نشان از فرهنگ اصیل مردم این دیار باستانی دارد این است که اسپهبد طبرستان، همه اسیران را بعد از کشته شدن فراشه امان می دهد: «مابقی قوم به زنهار آمدند و گفتند: خصم تو فراشه بود که کشتی، ما را آزاد فرما، جمله را امان داد» (همان: ۲۰۶/۱). رسم اسیرکشی و دست درازی به ناموس دشمن در فرهنگ ایرانی همیشه نكوهیده بوده، چنان که در شاهنامه فردوسی که آینه تمام نمای فرهنگ ایرانی است، بارها شاهد احترام با اسرا، به ویژه احترام به زنان اسیر هستیم. برای نمونه وقتی حرم سرای افراسیاب که ایرانیان بارها از او ظلم دیدند به دست کی خسرو افتاد، برای آنان حرمت قائل شد و آنان را بخشید:

چو بشنود خسرو ببخشد سخت بر آن خو برویان برگشته بخت

حتی در زمان کی کاووس هم که نماد بی‌خردی در شاهنامه است و به عبارتی می‌توان او را نابخردترین شاه شاهنامه دانست، وقتی زنان حرم افراسیاب اسیر می‌شوند، نه تنها به آنان دست‌درازی نمی‌کند، بلکه برای حفاظت از آنان نگهبان می‌گذارد:

پس پرده شاهشان جای کرد پرستنده بر آنان برپای کرد (همان: ۴۵۶).

در زمان هارون الرشید نیز مردم طبرستان آرام نبودند، این بار مردم چالوس و رویان شورش کردند و عبدالله بن حازم (مأمور خلیفه) به بهانه «دادرسی» و رسیدگی به شکایات مردم، دستور داد تا آنان را در مکان‌های متعددی جمع کردند، سپس مردم را یک‌یک به حضور طلبید و مخفیانه گردن زدند، به گونه‌ای که «در پایان آن روز از جمله آن قوم (شورشیان) هیچ نمانده بود و دیه (چالوس) را چنان خراب کردند که تا سال‌ها آباد نشد و املاک مردم به زور می‌بردند» (آملی، ۱۳۴۸: ۶۹). هارون به زودی عبدالله بن حازم را احضار کرد و برای دل‌جویی و کسب اعتماد مردم طبرستان، یحیی بن خالد برمکی و برادرش (موسی) را به حکومت طبرستان گمارد. اما آنان نیز در طبرستان: «ملک‌های ارباب به قهر می‌خریدند و تغلب (چیرگی) ها کردند... و از خوف فضل و جعفر برمکی (وزرای هارون) کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان به هارون عرضه دارد» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۹۰/۱؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ۱۵۸). بدین ترتیب رفتار ظالمانهٔ عاملان خلیفه و مقاومت‌های مردم خستگی‌ناپذیر طبرستان در دوره‌های بعدی نیز هم‌چنان ادامه دارد که از فرصت این مقاله خارج است.

## نتیجه

دسترسی اقوام مهاجم به طبرستان در طول تاریخ بسیار دشوار بوده است. دلیل این امر نیز موقعیت جغرافیایی این دیار و قرار داشتن در پس کوه‌های البرز و وجود جنگل‌های انبوه، نیز مردمی مقاوم که زاده و ثمرهٔ این محیط هستند، بوده است. این که در شاهنامهٔ فردوسی از دیوان مازندران یاد شد و بخشی از تاریخ اساطیری ما مربوط است به جنگ پهلوانان ایران با پهلوانان و دیوان مازنی، خود بیان‌گر مقاومت‌ها و دشواری‌هایی است که مازندرانی‌ها برای اقوام مهاجم ایجاد کرده‌اند. مازندران در زمان هخامنشیان نقش برجسته‌ای در حوادث سیاسی داشت، به‌ویژه از دوران ساسانی به بعد از طبرستان و مازندران در منابع زیاد سخن رفته است. در زمان ساسانیان نیز اردشیر

بابکان با راهنمایی تنسر، از طریق دیپلماسی و نامه‌نگاری موفق می‌شوند اسپهبدان طبرستان را وادار به همکاری و سازش با دولت ساسانی کنند. با شکست ساسانیان از اعراب و تسلط مسلمانان بر ایران، طبرستان نسبت به دیگر نقاط ایران خیلی دیرتر فتح شد. مردم این دیار تا حدود ۲۵۰ سال در برابر هجوم و نفوذ اعراب مقاومت کردند و تلفات زیادی را بر آنان وارد کردند و موجب ترس و وحشت فرماندهان اموی شدند. گاهی اوقات مردم طبرستان چنان در مقابل آنان جنگیدند که فرماندهان را مجبور به خواندن «نماز وحشت» می‌کردند. هر چند مردم طبرستان بهای این مقاومت‌های مردانه را می‌دادند، اما بهایی که آنان می‌پرداختند بیشتر در مقابل خدعه و نیرنگ بود، نه جنگ رودررو. در زمان عباسیان نیز به همین منوال پیش رفت و مردم طبرستان به سادگی تن به تسلیم ندادند. در این میان شرکت و همکاری زنان طبرستان با مردان خود، در تاریخ ایران کم‌نظیر است. آنان همانند زنان اساطیری ایران در شاهنامه فردوسی، لباس رزم پوشیدند و دوش به دوش مردان طبری جنگیدند. اگرچه طبرستان بعد از ۲۵۰ سال با نیرنگ فتح شد، ولی مقاومت‌های سرسختانه مردم این دیار باستانی جاودانه باقی ماند.

### کتاب‌نامه

- ۱- آملی، اولیاءالله، (۱۳۴۸)، تاریخ روایان، به تصحیح منوچهر ستوده: تهران: بی‌نا.
- ۲- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رضائی، تهران: کلاله خاور.
- ۳- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۳)، تاریخ الکامل، ترجمه سیدمحمد حسین روحانی، تهران: اساطیر.
- ۴- ابن اعثم کوفی، محمدعلی (۱۳۷۲)، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- ۵- ابن فقیه همدانی، ح. مسعود (۱۳۴۹)، البلدان، تهران: بنیاد فرهنگ.
- ۶- اومستد، البرت (۱۳۹۰)، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران: امیرکبیر.
- ۷- ایمانپور، محمدتقی و فاطمه فرخی (۱۳۸۹)، «برخورد اعراب با زنان ایرانی ۱۳ تا ۱۳۲ هجری»، نامه ایران باستان، س ۱۰، ش ۱ و ۲، ۷۵-۶۵.
- ۸- ایمانپور، محمدتقی و طهمورث مهرابی (۱۳۹۳)، «محدوده جغرافیایی و جایگاه سیاسی هیرکانیه در دوره هخامنشیان»، دوفصلنامه پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۲، بهار و تابستان، ش ۲،

- ۹- بریان، بی‌یر (۱۳۸۷)، امپراتوری هخامنشی، ج ۱، ترجمه ناهید فروغان، تهران: پژوهش فرزاد روز.
- ۱۰- بلاذری، ابوالحسن (۱۳۳۷)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
- ۱۱- پطروشفسکی، ایلیا پولیچ (۱۳۶۳)، اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، تهران: پیام.
- ۱۲- خدادادیان، اردشیر (۱۳۸۶)، تاریخ ایران باستان، ج ۱، تهران: سخن.
- ۱۳- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۶)، اخبار الطوال، ترجمه محمود دامغانی، تهران: نی.
- ۱۴- راوندی، مرتضی (۱۳۵۶)، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- رحیم‌زاده صفوی، علی اصغر (۱۳۲۷)، داستان شهربانو (وقایع ایران در پایان عهد ساسانی در حمله عرب)، ج ۳، بی‌جا: بی‌نا.
- ۱۶- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
- ۱۷- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۳)، تاریخ طبری، ج ۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- ۱۸- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، شاهنامه، به کوشش عبدالله اکبری‌ان‌راد، بر اساس نسخه ژول‌مُل، تهران: الهام.
- ۱۹- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۸۲)، سه مکتوب، تهران: نیما.
- ۲۰- کسروی، احمد (۱۳۴۱)، «تواریخ طبرستان و یادداشت‌های ما»، نوبهار هفتگی، ۵، ۲۸-۱۲.
- ۲۱- گرشاسب چوکسی، جمشید (۱۳۸۱)، ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، تهران: ققنوس.
- ۲۲- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۸)، تاریخ گردیزی، تهران: دنیای کتاب.
- ۲۳- مرعشی، سید ظهیرالدین، (۱۳۴۵)، تاریخ طبرستان و رؤیان و مازندران، با مقدمه محمدجواد مشکور، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- ۲۴- میرخواند (۱۳۳۸)، تاریخ روضه الصفا، ج ۳، تهران: خیام.
- ۲۵- میرفطروس، علی (۱۳۷۵)، ملاحظات در تاریخ ایران (علل تاریخی عقب ماندگی‌های جامعه ایران)، پاریس: بی‌نا.
- ۲۶- مینوی، مجتبی (۱۳۵۴)، نامه تنسر به گشنسپ، تهران: خوارزمی.
- ۲۷- نفیسی، سعید (۱۳۴۲)، تاریخ اجتماعی ایران (از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- ۲۸- یعقوبی، ابن‌واضح (۱۳۴۳)، تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

29\_ Bivar, A.D.H.(2012). "Gorgan". Htt://www.iranica onlaine. Org/articales/gorgan.v.

30\_ Burrow, T. (1973), "The proto\_Indoaryans". Journal of the Royal Asiatic Society: 123\_ 140.

31\_ Kent, R.G. (1953), old Persian: Grammar, Texts, Lexicon, New Haven: AOS 33.

## آبسکون بزرگ‌ترین بندر کرانه جنوبی دریای خزر

محمد محمودپور\*

### چکیده

بندر آبسکون در قرن چهارم و پنجم هجری بسیار پررونق و مشهور بود. اهمیت این بندر به اندازه‌ای بود که به تصریح منابع متقدم دریای آبسکون نام خود را از آن گرفته بود. آبسکون به سبب قرارداشتن در خلیج آرام و قابل کشتی‌رانی گرگان، تنها بندر و به عبارتی مهم‌ترین بندر ایالت گرگان به‌شمار می‌رفت که کشتی‌ها از طریق آن به خزر، باب‌الابواب، جیل و دیلم تردد می‌کردند. هم‌چنین این بندر نزدیک‌ترین شهر به نغر دهستان، آخرین پایگاه نظامی مسلمانان در شرق دریای خزر بود. به همین سبب آبسکون چندین بار توسط روس‌ها و ترکان مورد حمله و غارت قرار گرفته بود. این بندر به سبب افزایش رسوبات رودخانه گرگان و پایین رفتن آب دریا به مرور از ساحل دور افتاد و رو به ویرانی و فراموشی نهاد تا جایی که حمدالله مستوفی در قرن هشتم دچار اشتباه شده و گمان کرده، این شهر به سبب افزایش آب دریا به زیر آب رفته است. نام آبسکون در منابع تاریخی دوره مغول به بعد در گزارش فرار و اختفای علاءالدین محمد خوارزم‌شاه به کرات آمده است. به طور قطع نمی‌توان مشخص کرد که آیا مراد از آبسکون در این گزارش‌ها، همان بندر معروف بوده یا مکان دیگری مد نظر بوده است چه برخی فرار او به جزیره آبسکون را گزارش کرده‌اند. در حالی که در منابع جغرافیایی پیش از آن نامی از جزیره آبسکون نیامده بود. از این رو به نظر می‌رسد در گزارش‌های دوره مغول به بعد اشتباهی رخ داده، جزیره‌ای در دریای آبسکون به اختصار جزیره آبسکون شده باشد. چه برخی نویسندگان همان عصر نظیر جوینی، شرف‌الدین علی یزدی و تتوی به صراحت و با دقت گزارش کرده‌اند که خوارزم‌شاه به یکی از جزایر دریای آبسکون فرار کرد و چون اخبار آن فاش شد از آن‌جا به جزیره دیگری رفت.

**کلیدواژه‌ها:** آبسکون، جرجان، گرگان، دریای خزر، مازندران

## آبسکون، بررسی تاریخ

آبسکون / آبسکون / آبسکون / آبسکون / آبسکون / آبسکون (حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۱۴۴؛ اصطخری، ۱۸۷۰م: ۲۰۷؛ سمعانی، ۱۴۰۸ق: ذیل آبسکونی؛ یاقوت حموی، ۱۸۶۶م: ذیل آبسکون؛ بروسوی، ۱۴۲۷ق: ۱۲۳؛ هدایت، ۱۳۸۵: ۳۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۰۲۳/۲) در گذشته سوکاندا نام داشت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۰۰). این نام با رودخانه سوکاندا در هیرکانیا (گرگان قدیم) که در جغرافیای بطلمیوس آمده ارتباط دارد (ایرانیکا، ذیل ماده). به نوشته انصاری دمشقی (۱۹۸۸م: ۲۹۷) این بندر را قباد ساسانی بنا کرده بود. مقدسی (بی تا: ۴/۵۵، ۶۵) نام آن را عابسکن / غابسکین ضبط کرده است.

بندر آبسکون جزو ایالت گرگان بود و در سه روز فاصله از جرجان قرار داشت (مسعودی، ۱۹۶۵م: ۱/۱۴۷؛ مقدسی، ۱۸۷۷م: ۳۵۴؛ سهمی، ۱۴۰۷ق: ۵۱۰؛ یاقوت حموی، ۱۸۶۶م: ذیل آبسکون). اهمیت این بندر به اندازه‌ای بود که به تصریح منابع متقدم دریای آبسکون نام خود را از این بندر گرفته بود (یاقوت حموی، ۱۸۶۶م: ذیل آبسکون؛ ابوالفداء، ۲۰۰۷م: ۵۰۱؛ بروسوی، ۱۴۲۷ق: ۱۲۳). هم‌چنین این بندر به سبب قراردادن در خلیج آرام و قابل کشتی‌رانی گرگان، تنها بندر و به عبارتی مهم‌ترین بندر ایالت گرگان به‌شمار می‌رفت که کشتی‌ها از طریق آن به خزر، باب‌الابواب، جیل و دیلم تردد می‌کردند (ابن حوقل، ۱۹۳۸م: ۲۸۲؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۸؛ ابوالفداء، ۲۰۰۷م: ۵۰۱؛ بروسوی، ۱۴۲۷ق: ۱۲۳؛ ابن‌عبدالمنعم، ۱۹۸۴م: ۱۶۰). این بندر هم‌چنین نزدیک‌ترین شهر به ثغر دهستان، آخرین پایگاه نظامی مسلمانان در شرق دریای خزر بود (اصطخری، ۱۸۷۰م: ۱۲۵؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸م: ۳۸۳، ۳۸۸). به همین سبب این بندر چندین بار از سوی روس‌ها و ترکان مورد حمله و غارت قرار گرفت. حمله روس‌ها به آبسکون در زمان حسن‌بن زید (حکومت ۲۷۰-۲۵۰ ه.ق) با شکست روبرو شد. روس‌ها بار دیگر در ۲۹۷ و ۳۰۱ ه.ق به این بندر یورش آورده و این بار پس از غارت آن‌جا به گیل و دیلم نیز حمله کردند (مسعودی، ۱۹۶۵م: ۱/۲۱۸؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/۲۶۵؛ مرعشی، ۱۳۳۳: ۲۱۶). ترکان در ۳۱۰ ه.ق پس از تصرف آبسکون بر گرگان مسلط شدند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱/۲۸۴).



به گزارش منابع تاریخی این بندر تا پیش از حمله مغول مخصوصاً در قرن چهارم بسیار آباد و پررونق بود (اصطخری، ۱۸۷۰م: ۱۲۵؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸م: ۳۸۲؛ حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۱۴۴؛ مقدسی، ۱۸۷۷: ۳۵۸؛ یاقوت حموی، ۱۸۶۶م: ذیل آبسکون؛ ابوالفداء، ۲۰۰۷م: ۵۰۱). این شهر که به نوشته حدودالعالم جای بازرگانان همه جهان بود، دیواری آجری، مسجد جامع و بازار داشت و لباس‌های پشمین و ماهی فراوانی در آن یافت می‌شد (ابن حوقل، ۱۹۳۸م: ۳۸۳؛ حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۱۴۴؛ مقدسی، ۱۸۷۷م: ۳۵۸).

از رونق و اهمیت بندر آبسکون پس از قرن چهارم در منابع تاریخی گزارش خاصی در دست نیست. در قرن پنجم سهمی در تألیف تاریخ جرجان آبسکون را جزء کوره جرجان برشمرده است. وی بارها در آن کتاب (سهمی، ۱۴۰۷ق: ۲۲۵، ۳۲۰، ۴۴۲) از افرادی نام می‌برد که متولی قضای آبسکون بودند. سمعانی (ذیل آبسکونی) در قرن ششم آن را روستا یا شهر کوچکی بر ساحل دریا معرفی می‌کند. بکران که در ۶۰۵ هجری کتاب جهان‌نامه را برای علاءالدین خوارزم‌شاه تألیف کرد (بکران، ۱۳۴۲: ۴ مقدمه)، هیچ اشاره‌ای به موقعیت تجاری و بندرگاهی و حتی جزیره بودن آبسکون نکرد و فقط آن را دهی کوچک بر ساحل دریا معرفی می‌کند (بکران، ۱۳۴۲: ۳۱). وی معتقد است که دیوار گرگان (تجنبار) تا آبسکون امتداد داشته است (بکران، ۱۳۴۲: ۸۲؛ سایکس<sup>۱</sup>، ۱۳۸۰: ۳۳/۱؛ معطوفی، ۱۳۸۷: ۵۹۱).

نام آبسکون در ذکر گزارش فرار و اختفای علاءالدین محمد خوارزم‌شاه به کرات در منابع آمده است. در این گزارش‌ها نیز به طور قطع نمی‌توان مشخص کرد که آیا مراد از آبسکون همان بندر معروف بوده یا مکان دیگری مد نظر بوده است چه در گزارش‌های مربوط به علاءالدین محمد خوارزم‌شاه برخی (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۹۴؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۴۰؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۱۴۲/۲؛ مقایسه شود با ابن خلدون، ۱۴۰۸ق: ۵۹۰/۵ که نام آن را جزیره طبرستان ذکر کرده است) از فرار او به جزیره آبسکون نام برده‌اند و گویا از همان زمان اختلاف در جزیره یا بندر بودن آبسکون پیش آمده است.

به نظر می‌رسد دقیق‌ترین گزارش در این واقعه متعلق به ابن اثیر (۱۳۸۵ق: ۳۷۰/۱۲) باشد که از بندر آبسکون/بابسکون نام برده و تصریح می‌کند خوارزم‌شاه به قلعه‌ای در بندر آبسکون پناه گرفت که گرداگرد آن را آب فرا گرفته بود. دقیقاً به سبب همین موقعیت مستحکم قلعه بود که سپاه مغول نتوانست وی را دست‌گیر کند. شاید همین قلعه احاطه شده در آب را برخی تعبیر به جزیره آبسکون کرده باشند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۹۴؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۴۰؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۱۴۲/۲). هم‌چنین برخی به صراحت نقل می‌کنند خوارزم‌شاه به یکی از جزایر دریای آبسکون فرار کرد و چون اخبار آن فاش شد از آن‌جا به جزیره دیگری رفت (جوینی، ۱۹۳۷م: ۱۱۵/۲؛ شرف‌الدین علی یزدی، ۱۳۸۷: ۱۳۶/۱؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۳۶۸۴/۵). به نظر می‌رسد به مرور در گزارش‌های تاریخی فوق، آن مکان با حذف نام دریا به جزیره آبسکون مشهور شده است. علاءالدین محمد خوارزم‌شاه برای مدتی در این قلعه/جزیره بود تا این که در ۶۱۷ از غصه اسارت خانوادهاش به دست مغول‌ها در همان‌جا درگذشت (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۹۴؛ شرف‌الدین علی یزدی، ۱۳۸۷: ۱۳۸/۱؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۳۶۸۹). بارتولد<sup>۱</sup> (۱۳۶۶: ۸۸۵/۲) با جدا پنداشتن بندر آبسکون از جزیره محل اختفای علاءالدین محمد خوارزم‌شاه، آن‌جا را جزیره آشوراده می‌داند.

اگر گزارش‌های بالا مربوط به بندر آبسکون باشد، شاید بتوان سبب جزیره‌خواندن این بندر را این‌گونه توجیه کرد که چون این شهر بنابه گزارش منابع (سهراب، ۱۳۴۷ق: ۱۴۸؛ ابوالفداء، ۲۰۰۷م: ۶۵؛ بروسوی، ۱۴۲۷ق: ۹۲) از سه طرف به وسیله رود گرگان احاطه شده بود، آن را جزیره می‌خواندند. چه رود گرگان در جنوب شهر آبسکون دو شاخه شده و از شرق و غرب آن عبور کرده و به دریای خزر می‌ریخت. در صورتی که در مقاله آبسکون بدون در نظر گرفتن چنین احتمالی جزیره بودن بندر آبسکون را پذیرفته و در آغاز مقاله نیز آن‌جا را «جزیره یا بندرگاهی کهن» معرفی می‌کند و تا پایان مقاله نیز متعرض این تناقض نمی‌شود (شعار و سجادی، ۱۳۷۴: ۵۰/۱).

## خرابه‌های بندر آبسکون

به هر روی آخرین گزارش در مورد آبسکون مربوط به قرن هشتم است (مستوفی، ۱۹۱۵م: ۲۳۹؛ نجاتی نیشابوری، بی‌تا؛ به نقل از هدایت، ۱۳۸۵: ۱۸۹ حواشی و یادداشت‌ها) که در آن‌ها از جزیره آبسکون به عنوان مشهورترین جزیره دریای خزر نام برده شد و تصریح شده است که این جزیره به علت بالا آمدن آب دریا، زیر آب رفت. این اتفاق در صورت درستی، به نظر می‌رسد که باید در اوایل قرن هشتم روی داده باشد، چه اندکی پیش از آن رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳: ۱۲۰۶/۲) گزارش کرده است که غازان‌خان در ۶۷۰ در این شهر متولد شده است. در وقایع قرن هشتم به بعد در منابع تاریخی و جغرافیایی تا دوره قاجار (ر.ک: هدایت، ۱۳۸۵: ۳۶، ۴۵؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۰۲۳/۲) از بندر یا جزیره آبسکون نام برده نشد.

معطوفی همانند نویسندگان دوره قاجار (هدایت، ۱۳۸۵: ۴۵؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۲/۱) بعید می‌داند که آبسکون به زیر آب رفته باشد. به عقیده او این اتفاق بزرگ مستلزم بالا آمدن سطح آب دریا به حدی بود که می‌بایست تعدادی از شهرها و روستاهای سواحل جنوبی در سمت ایران و نیز شهرهای واقع در سواحل شمالی (شوروی سابق) را به زیر آب می‌برد؛ اما پذیرفتن این نظر که با عقب‌نشینی آب دریا، آبسکون از ساحل دور افتاد و در گمیش‌تپه (گمیشان) قرار گرفته باشد، منطقی‌تر به نظر می‌رسد. در گورستان قدیمی گمیش‌تپه آثار سفالی زیادی وجود دارد که نشان از یک مکان مسکونی تاریخی دارد. افزایش تبخیر، کاهش نزولات جوی، بسته شدن سدهای متعدد بر روی رودخانه‌های حوضه آبریز دریای خزر در طول زمان موجب عقب‌نشینی دریای خزر و وسیع شدن جلگه‌های ساحلی شد. به تمامی موارد فوق اگر رسوب‌گذاری رود گرگان را نیز اضافه کنیم، زیر آب رفتن بندر آبسکون از نظر زمین‌شناسی بعید به نظر می‌رسد. هم‌چنان که همین عوامل برای کاهش سطح آب دریای خزر و پیوستن جزیره آشوراده به شبه جزیره میانکاله نیز مطرح شده است (پاشازانوسی، ۱۳۷۴: ۶۵).

نویسندگان دوره قاجار (ر.ک: هدایت، ۱۳۸۵: ۳۶، ۴۵؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۰۲۳/۲) از رودی به نام آبسکون یاد کرده‌اند که از سه فرسنگی استرآباد از سوی خوارزم به دریای خزر می‌ریخت. محل ریختن آن رود به دریا نیز آبسکون گفته می‌شد و جزیره‌ای نیز در آن حوالی به نام این رود وجود داشت که آن را آبسکون و آسکون/اسکون می‌نامیدند. اعتمادالسلطنه (۱۳۶۷: ۱۰۲۳/۲) آبسکون را مخفف آبسکون دانسته است. هدایت گزارش می‌کند که هنگام ساخت و ساز بر کرانه دریا در زمان امیرزاده مهدی‌قلی میرزا، حاکم مازندران، آثاری پیدا شده بود که به گمان وی آن آثار متعلق به آبسکون بوده است.

به هر روی امروزه محل دقیق آبسکون شناخته شده نیست. بیش‌تر نویسندگان به درستی و با توجه به پس‌روی آب دریای خزر، آثار به‌جا مانده در حدود گمیش‌تپه (گمیشان) را متعلق به آبسکون دانسته‌اند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱۱۷؛ دورن<sup>۱</sup>، به نقل از هدایت، ۱۳۸۵: ۱۸۹ حواشی و یادداشت‌ها؛ سایکس، ۱۳۸۰: ۳۳/۱؛ مشکور، ۱۳۷۱: ۳۴۳؛ ایرانیکا، ذیل آبسکون؛ معطوفی، ۱۳۸۷: ۵۹۱). برخی (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۲/۱؛ د. اسلام، ذیل ماده) نیز به اشتباه، به سبب جزیره پنداشتن آبسکون آن را با آشوراده و میانکاله یکی دانسته‌اند. ملگونف<sup>۲</sup> (۱۳۷۶: ۹۹، ۱۵۸) نیز آن را در محل امامزاده خرابه‌شهر (خرابه‌مسجد) در چهار فرسنگی غرب استرآباد (گرگان کنونی) می‌داند (فرهنگ جغرافیایی آبادی‌ها، ۱۳۶۷: ۶۰/۲۹). تکمیل همایون تک‌نگاری‌ای ناهمگون و آکنده از حشو و پراکنده‌نویسی به نام آبسکون یا جزیره آشوراده نوشته است. از نام و فصول کتاب پیداست که مؤلف آن دو را یکی پنداشته است، اما در چند سطری هم که به موضوع اصلی کتاب پرداخته، به کرات به تناقض‌گویی افتاده (تکمیل همایون، ۱۳۷۹: ۱۹)، گاهی آن دو را یکی دانسته (همان: ۹) و گاه از هم جدا می‌داند (همان: ۱۹). نویسندگان مقاله آبسکون در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی نیز صرفاً به ذکر نقل اختلاف درباره خرابه‌های آبسکون پرداخته و تلاشی در جهت رفع اختلافات یا ذکر علل ترجیح یکی از اقوال نکرده‌اند. آن‌ها حتی در بیان اختلافات به تجمیع

---

1. Dorn  
2. Melgunov

نظرات مشابه نیز پرداخته‌اند. برای نمونه نوشته‌اند «کسانی آبسکون را در محل روستای خواجه‌نفس کنونی یا آشوراده می‌دانند... ولی حدس بارتولد که آن را در حدود گمش‌تپه می‌داند، با توجه به طول و عرض جغرافیایی این دو منطقه، از اعتبار بسیار برخوردار است» (شعار و سجادی، ۱۳۷۴: ۵۱/۱). با توجه به این که خواجه‌نفس مرکز دهستان جعفربای در گمیش‌تپه است، اساساً در آرای فوق اختلافی وجود نداشت که مؤلفان تلاش کرده‌اند تا آن را برطرف کنند. در ضمن اگر قول بارتولد بر مطابقت گمیش‌تپه با آبسکون را بپذیریم، دیگر جزیره پنداشتن آبسکون وجهی نخواهد داشت که مؤلفان مقاله فوق در معرف مقاله خود به آن پرداخته‌اند.

### نتیجه

با بررسی منابع تاریخی و جغرافیایی تا قرن هفتم هجری مشخص می‌شود که آبسکون یکی از بزرگ‌ترین بنادر کرانه جنوبی دریای خزر بوده است. تا آن زمان گزارشی مبنی بر جزیره بودن این شهر وجود ندارد و تنها پس از قرن هفتم و مخصوصاً در گزارش‌های مربوط به فرار و اختفای علاءالدین محمد خوارزم‌شاه در سواحل جنوبی دریای خزر به اشتباه برخی نویسندگان، این بندر، جزیره پنداشته شده بود و چون این گزارش‌ها در تاریخ ایران بسامد زیادی داشته و هم‌چنین پس از آن واقعه، دیگر نامی از آبسکون در منابع تاریخی و جغرافیایی نیامد، از این روی جزیره پنداشتن بندر آبسکون، به غلط مشهور شده است. خرابه‌هایی که محققان میدانی از شهر تاریخی آبسکون در گمیش‌تپه یافته‌اند نیز فرض جزیره پنداشتن بندر آبسکون را رد می‌کند، زیرا این شهر مانند دیگر شهرهای ساحلی دریای خزر به مرور ایام به سبب پایین رفتن آب دریای خزر و افزایش رسوب‌های رودخانه گرگان از ساحل دور افتاده و رو به ویرانی گذاشته است.

## کتاب‌نامه

### منابع فارسی

- ۱- ابن اثیر (۱۳۸۵ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: بی‌نا.
- ۲- ابن حوقل (۱۹۳۸م)، صورہ الارض، لیدن: کراموس.
- ۳- ابن خلدون (۱۴۰۸ق)، تاریخ ابن خلدون، به کوشش خلیل شحاده و سهیل زکار، بیروت: بی‌نا.
- ۴- ابن عبدالمنعم (۱۹۸۴م)، محمدبن محمد، بیروت: روض المعطار فی خبر الاقطار.
- ۵- ابن اسفندیار، محمدبن حسن (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان، تهران: عباس اقبال.
- ۶- ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۲۰۰۷م)، قاهره: تقویم البلدان.
- ۷- اصطخری (۱۸۷۰م)، مسالک الممالک، لیدن: چاپ دخویه.
- ۸- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۳)، تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، تهران: چاپ میرهاشم محدث.
- ۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۷)، مرآه البلدان، عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران.
- ۱۰- انصاری دمشقی، محمدبن ابی طالب (۱۹۸۸م)، نخبه الدهر فی عجایب البر و البحر، بیروت: بی‌نا.
- ۱۱- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۶۶)، ترکستان‌نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بی‌نا.
- ۱۲- بروسوی، محمدبن علی (۱۴۲۷ق)، اوضح المسالک الی معرفه البلدان و الممالک، بیروت: چاپ مهدی عبدالرواضیه.
- ۱۳- بکران، محمدبن نجیب (۱۳۴۲)، جهان‌نامه، تهران: چاپ محمدامین ریاحی.
- ۱۴- بناکتی، داودبن محمد (۱۳۴۸)، تاریخ بناکتی، روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب، تهران: چاپ جعفر شعار.
- ۱۵- پاشازانوسی، علی (۱۳۷۴)، «نیم نگاه تاریخی و اجتماعی به مناطق و شبه‌جزایر صیادی در حاشیه جنوب شرقی دریای خزر»، آبزیان، س ۶، ش ۵ و ۶.
- ۱۶- تنوی، احمدبن نصرالله (۱۳۸۲هـ.ش)، تاریخ ألقى (تاریخ هزار ساله اسلام)، تهران: چاپ غلامرضا طباطبایی مجد.
- ۱۷- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۷۹)، آبسکون یا جزیره آشوراده، تهران: بی‌نا.
- ۱۸- جوینی، تاریخ جهانگشا (۱۹۳۷م)، لیدن: چاپ محمد عبدالوهاب قزوینی.

- ۱۹- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸)، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام، مشهد: چاپ فیروز منصوری.
- ۲۰- حدود العالم (۱۳۴۰)، تهران: چاپ منوچهر ستوده.
- ۲۱- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، جامع التواریخ، تهران: چاپ محمد روشن و مصطفی موسوی.
- ۲۲- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰)، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: بی‌نا.
- ۲۳- سمعانی (۱۴۰۸ق)، الانساب، بیروت: چاپ عبدالله عمر بارودی.
- ۲۴- سهراب (۱۳۴۷ق)، عجائب الاقالیم السبعه الی نهاییه العماره، ویم: چاپ هانس فون مژیک.
- ۲۵- سهمی، حمزه بن یوسف (۱۴۰۷ق)، تاریخ جرجان، بیروت: بی‌نا.
- ۲۶- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۸۱)، مجمع الانساب، تهران: چاپ هاشم محدث.
- ۲۷- شرف‌الدین علی یزدی (۱۳۸۷)، ظفرنامه یزدی، تهران: چاپ سعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی.
- ۲۸- شعار، جعفر و سجادی، صادق (۱۳۷۴)، «آبسکون»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: بنیاد دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۹- فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۷)، شاهرود (گرگان)، ج ۲۹، تهران: اداره جغرافیایی ارتش.
- ۳۰- مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین (۱۳۳۳)، تاریخ طبرستان و مازندران و رویان، تهران: چاپ عباس شایان.
- ۳۱- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تهران: چاپ عبدالحسین نوایی.
- ۳۲- \_\_\_\_\_ (۱۹۱۵م)، نزهة القلوب، لیدن: چاپ گی لسترنج.
- ۳۳- مسعودی (۱۹۶۵م)، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت: چاپ شارل پلّا.
- ۳۴- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۱)، جغرافیای تاریخی ایران باستان، تهران: بی‌نا.
- ۳۵- معطوفی، اسدالله (۱۳۸۷)، گرگان و استرآباد: سنگ‌مزارها و کتیبه‌های تاریخی، تهران: بی‌نا.
- ۳۶- مقدسی، محمد بن احمد (۱۸۷۷م)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، لیدن: چاپ دخویه.
- ۳۷- مقدسی، مطهر بن طاهر (بی‌تا)، البدء و التاریخ، بی‌جا: بی‌نا.
- ۳۸- ملگونف، گریگوری ولریانوویچ (۱۳۷۶)، کرانه‌های جنوبی دریای خزر، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران: بی‌نا.
- ۳۹- نجاتی نیشابوری، حمیدالدین محمود بن عمر (بی‌تا)، بساتین الفضلاء فی اخبار الدوله الدیلمیه و السامانیه، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- ۴۰- هدایت، رضاقلی بن محمد هادی (۱۳۸۵)، سفارت‌نامه خوارزم، تهران: چاپ جمشید کیانفر.

۴۱- یاقوت حموی (۱۸۶۶م)، معجم البلدان، لایزیک: چاپ فردیناند ووستنفلد.

#### منابع غیر فارسی

- 1\_ Barthold, W. (1984), An Historical Geography of Iran, translated by Svat Soucek, edited by C. E. Bosworth, Princeton.
- 2\_ EI, s.v. "ABASKUN" (by V. Minoresky).
- 3\_ IRANICA, s.v. "ABASKUN" (by C. E. Bosworth).



## حکومت داعی کبیر در طبرستان و دوگانگی در برخورد با مخالفان

مصطفی معلمی\*

### چکیده

حکومت‌ها اعم از حکومت صالحان و یا غیر آنان پیوسته مخالفانی داشته‌اند. رویکرد مواجهه حکومت‌ها با مخالفان‌شان یکسان نبوده، بلکه آستانه تحمل هر یک از حکومت‌ها در طول تاریخ به طور اعم و تاریخ اسلام به طور اخص بسیار متفاوت بوده است. مشخصاً در تاریخ سده نخستین اسلامی دو حکومت را سراغ داریم که در تحمل مخالفان مصالح الهی و کرامت انسانی را وجهه نظر نموده‌اند: حکومت نبوی (ص) و علوی (ع). در میان همه حکومت‌هایی که پس از رحلت رسول اکرم (ص) بر سر کار آمده‌اند شمار اندکی هم‌زمان مدعی نبوی و علوی بودن حکومت خویش بوده‌اند که حکومت زیدیان در شمال ایران عموماً و حکومت داعی کبیر حسن بن زید خصوصاً از جمله آن است. داعی کبیر با دشمنانش برخوردهای متفاوتی داشته است. این پژوهش درصدد است تا با روش توصیفی تحلیلی چگونگی تحمل مخالفان را در زمان سلطه داعی کبیر بررسی نماید. به نظر تحمل مخالفان در حکومت یادشده شیوه یکسانی نداشته و ظاهراً کم‌ترین مشابهت را با دوران حکومت نبوی و علوی (ع) دارد. گویا فرهنگ تعامل و مواجهه با مخالفان که پیامبر (ص) و علی (ع) پدید آوردند از سوی تمامی حکومت‌ها عموماً و از جانب علویانی که خویشان را در عداد اهل‌البیت (ع) می‌آوردند خصوصاً مهجور مانده بود.

**کلیدواژه‌ها:** حسن بن زید، علویان، طبرستان، حسین بن احمد کوکبی، حسن بن محمد عقیقی

## مقدمه

مسئله خلافت و امامت در جهان اسلام از روز رحلت رسول اکرم (ص) تا به امروز پرچالش‌ترین و اختلاف‌برانگیزانه‌ترین مسئله بوده است (شهرستانی، ۱۴۲۲: ۱۷). گرچه به حکم قرآن کریم این اختلاف مسبوق به علم بوده؛<sup>۱</sup> اما بغی انسان مانع از گردن نهادن به حکم الهی شده چنان که در ادیان و ملل پیشین نیز این‌گونه بوده است.<sup>۲</sup> اشخاص و گروه‌های متعددی با توجهات و انگیزه‌های گوناگون داعیه‌دار جانشینی رسول‌الله (ص) شدند و در راه رسیدن به مسند خلافت و تداوم آن کارها صورت دادند که شرح آن در مطاوی کتب تاریخی و مقالات علمی و غیره مسطور است. نگاهی به کارهای این داعیه‌داران می‌تواند صداقت آنان را در سزاواری تکیه بر مسند جانشینی رسول‌الله (ص) نمایان سازد. در این میان از ذراری و فرزندان رسول خدا (ص) نسبت به اقامه عدل انتظار بیش‌تری می‌رود چراکه آنان بر این نسب و اتصال تأکید بسیار می‌ورزیدند.

حکومت پیامبر (ص) و علی (ع) با مخالفان متعددی مواجه بوده است و نحوه رویارویی آن دو بزرگوار با مخالفان تا آن‌جا که قرآن کریم و تاریخ اسلام تبیین نموده در دسترس همگان است. به عنوان تأسیس اصل و ترسیم شیوه رفتار پیامبر و علی (ع) با مخالفان، در یک نگاه کلی و کوتاه می‌توان مخالفان حکومت پیامبر (ص) را به صورت زیر دسته‌بندی نمود:

۱- مشرکان و کفار مکه؛ ۲- یهودیان مدینه؛ ۳- منافقان مدینه؛ ۴- دولت روم شرقی؛ ۵- دولت ساسانی ایران.

مخالفان حکومت علی (ع) نیز به شرح زیر قابل ذکرند:

۱- قاعدین (بیعت نکردگان)؛ ۲- ناکثین (بیعت شکنان)؛ ۳- قاسطین (ستم پیشگان)؛ ۴- مارقین (از دین در رفتگان).

نحوه رویارویی پیامبر (ص) با کفار و مشرکان مکه برابر قرآن و متون حدیث و تاریخ پیش از تشکیل حکومت مدارا و انفعال بوده چراکه مسلمانان در موضع کاملاً

۱. «ما فرطنا فی الكتاب من شیء»، الانعام: ۳۸؛ اعتقاد بر این است که مسئله خلافت در قرآن مطرح و تکلیف مسلمانان در این باره مشخص شده است.

۲. «وما اختلف الذین اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم»، آل عمران: ۱۹.

ضعیفی قرار داشتند. پس از تشکیل حکومت نیز پیامبر(ص) با آنان راه مسالمت و مدارا پیمود تا آن که خود کفار و مشرکین جنگ با پیامبر(ص) را آغاز و حضرتش را مجبور به دفاع نمودند.<sup>۱</sup> در راستای همان مدارا و رأفت، حضرتش در سال پنجم هجری هنگام وقوع قحطی در مکه برای ساکنان آن که هنوز مشرک و یا کافر بودند آذوقه فرستاد (ابن ابی الدنیا، بی تا: ۱۲۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۲۴/۴۵؛ عاملی، ۱۴۱۵: ۱۳۱/۷). پس از فتح مکه و دست یابی بر ابوسفیان و یارانش از گذشته آنان چشم پوشی کرد (کلینی، ۱۳۸۸: ۲۲۵/۴؛ نسایی، ۱۳۴۸: ۳۸۳/۶).

پیامبر(ص) با یهود مدینه نیز راه مدارا و مسالمت را آغاز نمود تا آن جا که پیمانی با آنان بست و حقوق الهی و انسانی آنان را محترم شمرد و تا زمان پای بندی یهود بر مفاد پیمان نامه خود نیز بر آن پای بند بود. در واقع از میان ادیان و ملل مذکور در قرآن کریم، یهود و بنی اسرائیل بیشترین توجه را به خود اختصاص داده اند. افزون بر این قرآن می فرماید که آمده است تا بسیاری از اختلافات در میان بنی اسرائیل را از میان بردارد.<sup>۲</sup>

رفتار پیامبر(ص) با منافقان هم جالب است. آن حضرت(ص) چنان مدارایی با آنان داشته که گویا قصد استغفار برای آنان از درگاه احدیت نموده بود. حتی به عبدالله فرزند عبدالله بن ابی بن ابی سلول فرمود که با پدرت مدارا می کنیم مادام که در میان ماست (ابن سعد، بی تا: ۶۵/۲)! پیامبر(ص) در مورد ابن ابی نیز، صحابی معروف عمر بن خطاب را از تعرض به وی منع کرده بود (ابن هشام، ۱۳۸۳: ۷۶۰/۳؛ طبری، ۱۴۰۳: ۲۶۳/۲؛ عاملی، ۱۴۱۵: ۳۲۵/۱۱). به نظر می رسد آستانه تحمل آن حضرت(ص) نسبت به رفتار منافقان بالا بوده است. (در باره رفتار پیامبر(ص) با مخالفان بنگرید: لک زایی، نجف، ۱۳۸۵: ۱۸۷؛ منتظر القائم، ۱۳۸۵: ۱۰۴-۸۷)

پیامبر(ص) با دو دولت روم و ایران نیز رفتاری مسالمت آمیز داشت و هرگز اقدام نظامی بر ضد ایشان آغاز نکرد، مگر در مقام دفاع که شرح آن در تواریخ آمده است. برابر گزارش های تاریخی نحوه برخورد آن حضرت با فرستاده خسرو پرویز پادشاه

۱. «الْأُتَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بِدُوكُمْ أَوْلَ مَرَّةً اتَّخَسَوْهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، التوبه: ۱۳.

۲. «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفْصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»، النمل: ۷۶.

ایران موجب اسلام وی شد در حالی که پیامبر(ص) خبر غیبی داشت که پرویز کسرای ایرانیان کشته شده که با این وصف می‌توانست با آن فرستاده به گونه‌ای دیگر سلوک نماید. اما علی(ع) قاعدین را به حال خود وا گذاشت و یارانش را از تعرض به ایشان منع کرد. از میان اهل بغی نیز ناکثین را به حال خویش وانهاد تا آن‌جا که دست به قتل و غارت زدند و امنیت مردم را به خطر افکندند! حتی روز نبرد جمل نیز تا پیش از کشته شدن سه نفر از یاران خویش دست به قبضه شمشیر نبرد! پس از نبرد نیز دستور داد بقیه‌السیف را رها کنند! جناب عائشه نیز محترمانه به مدینه فرستاده شد با آن که می‌توانست به دلایل مختلف که نزد دیگران موجه بود وی را معدوم کند! از مرگ طلحه و زبیر متأسف شد چرا که پیشینه بزرگی داشتند! با گروه دیگر باغی بر حکومت یعنی قاسطان نیز از در مسالمت و مدارا درآمد و پیش از آغاز نبرد قرآن را حکم قرارداد ولی آنان نپذیرفتند! و کار بدان‌جا کشید که علی(ع) هرگز دوست نمی‌داشت! و اما مارقان با مدارای مشروع علی(ع) چنان گستاخ شدند که بی‌گناهان را کشتند و شکم زنان را دریدند! پس از آن نیز حضرتش(ع) مناظره‌ها نمود تا به گواه تاریخ هشت هزار نفر از دوازده هزار نفر خوارج دست از لجاجت برداشتند<sup>۱</sup> آن‌چه در سطور بالا آمد نگاهی فهرست‌وار به مواجهات پیامبر(ص) و علی(ع) با مخالفان و اهل بغی بوده که می‌توان مدعی شد مورد پذیرش و گزارش غالب منابع تاریخی و حدیثی است فارغ از این که نویسندگان‌شان چه مسلک و مذهبی داشته‌اند.

## بیان مسئله

چنان که منابع تاریخی سده‌های نخست اسلامی آورده‌اند حسن بن زید علوی، با مراجعه مردم به وی، خیزش همگانی اهالی غرب مازندران را در نیمه سده سوم هجری رهبری کرد. این خیزش پس از ماه‌ها و بلکه چند سال سرانجام به پیروزی رسید و او

۱. برای پرهیز از ارجاعات متعدد در این مورد، بنگرید: لطیفی، علی و ظریفیان یگانه، محمدحسین (۱۳۹۱)، «اصول و روش‌های تربیتی مواجهه با مخالفان در اخلاق ارتباطی امام علی(ع)»، پژوهش‌نامه اخلاق، ش ۵، ص ۱۶، بهار، ص ۱۱۶-۱۰۱. البته مخفی‌نماند در پژوهش یادشده محتوای نهج‌البلاغه از حیث استناد به علی(ع) تلقی به قبول شده ولی به عقیده نگارنده مواردی از اضافات به سخن آن حضرت(ع) مشاهده می‌شود که اتفاقاً مورد استناد پژوهشگران یاد شده نیز قرار گرفته است نظیر آن‌چه حضرتش(ع) در مواجهه با اشعث بن قیس فرموده است.

گرچه در بسیج همگانی نقش اولیه نداشت و همین امر احتمالاً وی را از ادعای امامت بازداشت، ولی با هدایت و رهبری (طبری، ۱۴۰۳: ۲۷۳/۹؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۲۸/۱) آن توانست جایگاه خویش را به عنوان حاکم بر حق اسلامی تثبیت کند. به نظر می‌رسد در دسته‌بندی‌های فرقه‌ای، حسن بن زید و برادرش از زیدیان جارودیه به‌شمار آیند. این دو چنان که از گزارش‌ها برمی‌آید ادعای امامت نداشته و منابع زیدی نیز عموماً به عنوان داعی از ایشان یاد کرده‌اند (کرون، ۱۳۸۹: ۱۸۸). از سویی نیز می‌دانیم که جارودیه بر این باور بوده‌اند که پس از علی و حسنین خلافت به کسی خواهد رسید که از فرزندان علی و فاطمه (ع) بوده و دارای علم و فضیلت باشد و برای امر به معروف و نهی از منکر قیام مسلحانه نماید؛ بنابراین احتمال تعدد نامزدهای خلافت و حاکمیت در یک زمان دور از انتظار نبود. ناگفته پیداست با تعدد نامزدهای حاکمیت و خلافت، رقابت و ستیزه نیز شدت یافته و آنان که به قدرت دست می‌یافتند هرگز از رقیب و فکر او خاطری آسوده نداشتند.

بی‌گفت و گو در کار حسن بن زید نقاط قوت و ضعف فراوان وجود داشته است. کوتاه‌نمودن دست بی‌دادگری‌های محمدبن اوس کارگزار طاهریان در طبرستان و دیلم، برقراری حکومت اسلامی با شعار شیعی و ایجاد مکانی امن برای سادات علوی که آوارهٔ بیابان‌ها و کوه و دشت بوده‌اند از جمله کارهای نیک وی به‌شمار است. اما در منابع مختلف اعم از شیعه و سنی و یا زیدی و امامی گزارش‌هایی از خشونت‌های حسن بن زید نسبت به مخالفان وجود دارد که نیازمند تأمل و دقت بیشتر است.

با عنایت به این که قتل نفس محترمه (جز در موارد قصاص و یا تعیین شده در شرع مقدس) در شریعت اسلام بسیار نکوهش شده تا آن‌جا که قرآن کریم آن را با قتل همهٔ مردم روی زمین برابر دانسته است و با توجه به تبیینی که از نحوهٔ مواجهه پیامبر (ص) و علی (ع) با مخالفان صورت پذیرفته، بنابراین حکومت‌های مدعی اسلام بیش از هر حکومت دیگری سزاوار و شایسته رعایت این اصل اسلامی‌اند و از چنین حکومت‌هایی انتظار نمی‌رود هم‌چون دیگر حکومت‌های ستم‌گر نسبت به جان آدمیان بی‌تفاوت باشند. علویان که مدعی خلافت بوده و آن را از آن خویش می‌دانسته‌اند یقیناً به پیروی از این اصل و فرهنگ سیاسی و اقتداء به جد خویش علی (ع) و بالاتر از ایشان

پیامبر(ص)، سزاوارتر بوده‌اند. در منابع فقهی زیدیه در بحث احکام رفتار با اهل بغی تفاوت و یا تغایری با آیات الهی و سیره رسول خدا(ص) دیده نمی‌شود (یحیی بن حسین، ۱۴۱۰: ۵۰۶/۲؛ عیانی، ۱۴۲۳: ۶۶؛ هارونی، ۱۴۱۸: ۸۰۳؛ دیلمی، خطی: برگه ۱۴۹/ روی الف؛ المنصور بالله، ۲۰۰۰: ۴۰۳)؛<sup>۱</sup> بنابراین می‌توان رفتار حسن بن زید نسبت به مخالفان را در چارچوب منابع یاد شده بررسی کرد. اما مسئله این جاست که چرا داعی کبیر با چهره‌های سرشناس سادات علوی با خشونت بیش‌تری برخورد کرده ولی با اسپهبدان محلی و یا حاکمان طاهری مدارای بیش‌تری به خرج داده است؟ بر این اساس نخست چند نمونه از گزارش‌هایی که مشتمل بر اخبار مواجهه‌های خشونت‌بار و تدروی‌های (قتل و حبس) حسن بن زید است نقل شده، آن‌گاه جزئیات مربوط به همان گزارش‌ها تا جای ممکن آورده و مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### پیشینه بحث (مواجهه علویان با مخالفان)

در باب حکومت علویان طبرستان پژوهش‌ها و اطلاع‌رسانی‌های متعددی در ایران و نیز نزد خاورشناسان در قالب کتاب و مقاله انجام شده است. آثاری همانند علویان طبرستان کار آقای ابوالفتح حکیمیان (۱۳۵۰: ۱۹۵-۲۱۷) دولت علویان و صفاریان نوشته آقای صالح پرگاری و خانم پروین ترکمنی آذر، تاریخ تشیع به قلم جناب رسول جعفریان، اخیراً کتابی با نام تاریخ علویان طبرستان نوشته آقای سیدتقی واردی و مقالاتی از آقایان سیدعلی موسوی‌نژاد، احمدرضا بهنیا، سیدحسین رئیس‌السادات، داود الهامی و خانم مهناز شایسته‌فر که همگی از محققان و پژوهندگان ایرانی بوده و آثاری از خاورشناسانی نظیر ویلفرد مادلونگ (۱۳۷۲: ۱۶۱-۱۴۹؛ ۱۳۸۵: ۱۶۵-۱۵۷) و محمد صابرخان در موضوع علویان طبرستان و زیدیه شمال ایران به رشته تحریر درآمده است (۱۳۵۹: ۳۵۷-۳۴۸) نوع موضوع و نگاهی که در این پژوهش وجهه همت قرار گرفته، در هیچ یک از آثار پیش‌گفته به چشم نمی‌خورد و یا لاقلاً نگارنده دریافته است. البته در

۱. مخفی‌نماند در دوران حکومت داعی کبیر هنوز منابع فقهی زیدی تدوین نشده بود تا بتوان عملکرد وی را با آن منابع سنجید! آن‌چه گفته شد با توجه به منابع متأخر از دوران داعی است. گرچه در میان مؤلفان متأخر زیدی عده‌ای احکامی متفاوت با سیره علی(ع) صادر کرده‌اند، برای نمونه: المنصور بالله، ۲۰۰۰: ۴۴۱.

یکی از پژوهش‌ها به وجود خشونت در دولت حسن بن زید اشاره شده، ولی پژوهشگر در صدد توجیه آن برآمده و نوشته است: «تمامی این گفته‌ها بر فرض صحت کامل می‌تواند حاکی از روحیه خلل‌ناپذیر داعی و اعتقاد شدید وی در بسط حکومت علویون دانست و در این باب وی از خطای نزدیکان نیز چشم‌پوشی نمی‌کرد» (قهرمانی نژاد شائق، ۱۳۷۸: ۶۵). افزون بر این در یکی از آخرین کتاب‌های این مقوله، نویسنده تلاش کرده تا خشونت‌های داعی کبیر را با الفاظی چون تأدیب، ناسازگاری، نامهربانی تلطیف نماید (واردی، ۱۳۸۹: بخش دوم، فصل اول). رسول جعفریان نیز در جایی نوشته است: «حسن بن زید علوی، فردی قوی و در برخورد با مخالفان دولت و مذهب خود، بسیار سخت بود. وی در عین وفاداری به آرمان‌های خود، روش‌های سختی را برای از میان برداشتن مخالفان به کار می‌بست، در عین حال، به دلیل آن که در این قبیل کارها، انگیزه‌های شخصی به نظر نمی‌آمد، مخالفتی با اقدامات او صورت نگرفت، به عکس منابع تاریخی، از حسن بن زید به عنوان فردی عادل و دادگر یاد کرده‌اند» (جعفریان، ۱۳۷۷: ۹۷). با این وصف چگونه می‌توان اخبار دال بر وجود خشونت در حکومت داعی کبیر را با تعریف‌ها و تحسین‌های طرفداران جمع نمود؟ آیا رفتار آنان با مخالفان با آنچه از فرهنگ نبوی و علوی (ع) در مواجهه با مخالفان تبیین شده تطابق دارد؟ تأملی بیش‌تر در تواریخ کهن و فراغت از هواخواهی و کنارنهادن علایق تاریخی به برخی نحل‌ها و رجال می‌تواند زوایای تاریکِ کوچه پس‌کوچه‌های تاریخ ایران اسلامی را اندکی روشنی بخشد. از این رو این پژوهش می‌تواند مورد توجه علاقه‌مندان به پژوهش‌های تاریخی به‌ویژه در پژوهش‌های تاریخ محلی و ایران اسلامی قرار گیرد.

### گزارش منابع تاریخی از مواجهه داعی کبیر با سادات علوی

ابونصر بخاری (در گذشته حدود ۳۴۱ هـ.ق) نوشته است: «حسن بن زید داعی به روزگار حکومتش گروهی از دانشمندان بزرگ و سادات برجسته و مهتران علوی را کشت» (بخاری، ۱۳۸۱: ۲۶). وی سپس نام برخی را ذکر و به کیفیت قتل آنان نیز اشاره کرده است. صاحب تاریخ قم درباره یکی از سادات نوشته است: «و محمد بن علی خزری پیش حسن بن زید آمد و مدتی به نزدیک او بود. پس او را زهر داد و بمرد»

(قمی، ۱۳۸۵: ۲۳۱). در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) نیز آمده: «زیدیه در استرآباد سلطه داشتند و ما در روزگار حکومت حسن بن زید علوی به سر می‌بردیم. او از زیدیه بسیار حرف شنوی داشت و به خاطر خبرچینی‌های آنان مردم را می‌کشت» (تفسیر منسوب، ۱۴۰۹: ۹). ابن‌اسفندیار کاتب نیز درباره تندروی‌های حسن بن زید آورده است: «حسن زید هر آفریده را که هوادار مسوّده بودند به عقوبات می‌کشت و ملامت‌ها می‌کرد تا دل‌های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکرتی نماند» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۲۴۲). همو نوشته است که حسن بن زید از کوجه‌ای در آمل می‌گذشت بر دیوار آن کوجه شعاری برخلاف اعتقادات وی نوشته شده بود، در بازگشت از همان کوجه بیامد که بر خلاف عادتش نیز بود ولی اهالی کوجه آن شعار را زدوده بودند، حسن بن زید گفت: «به خدا سوگند که از مرگ رهیدند» (همان: ۲۴۲). علی بن محمد علوی (متوفی ۷۰۹ هـ.ق) حسن بن زید را این‌گونه معرفی کرده است: «امیر شریف داعی حسن که در طبرستان کارهای شگرف دارد! به سوی خود دعوت کرد و خون‌ها ریخت و شهروندان و شهرها را از بین برد!» (علوی، ۱۴۰۹: ۳۴). در تاریخ جرجان نیز قتل دو نفر به دستور حسن بن زید گزارش شده است (سهمی، ۱۴۰۷: ۱۷۲، ۵۳۵). حتی گزارشی وجود دارد که در روزگار سلطه حسن بن زید و دیلمیان بر استرآباد یکی از علمای این شهر تمام دارایی خود را فروخت و به نیشابور کوچ کرد تا از کارهای نادرست در امان بماند (سمعانی، ۱۴۰۸: ۵/۶۸۲).

آوازه سطوت او در قتل مخالفان چنان بود که حتی ابی‌المقاتل در قصیده خویش که در مدح داعی حسن بن زید سرود چنین آورده بود (مسعودی، ۱۹۶۵: ۴/۲۵۱):

بعثت سطوته فی الموت رعباً / أيقن الموت بأنّ الموت فان

ملكك الموت يناديه أجرنی / منك، كم تغزو بضرب و طعان؟

(ترجمه: استواریش در مرگ وحشت افکند، مرگ دانست که خواهد مرد، فرشته

مرگ او را ندا می‌دهد که مرا پناه ده! چند با شمشیر و نیزه می‌جنگی!؟)

چنان که ملاحظه می‌شود فی‌الجمله گزارش‌های متعددی از قتل‌هایی که در دولت داعی حسن بن زید انجام شده در منابع موافق و مخالف با علویان موجود است. اکنون همان‌گونه که اشاره رفت جزئیات برخی از آن تندروی‌ها و یا قتل‌ها به اندازه‌ای که منابع به



دست داده‌اند مطرح شده و سپس تحلیلی از آن ارائه خواهد شد. ممکن است مخاطبان ذکر جزئیات را تفصیل غیر ضرور تلقی نمایند اما دقت در مطالب نشان خواهد داد که هدف، تبیین جایگاه هر یک از کشته‌شدگان در حکومت حسن بن زید بوده و این که این قربانیان (سادات علوی) عموماً شروط لازم برای تصدی مقام خلافت را احراز کرده بودند.

### حسین بن احمد کوکبی

حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد الارقطبن عبدالله الباهرن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب. در میان کسانی که در حکومت حسن بن زید و به دستور او کشته شده‌اند نخست به سادات علوی اشاره خواهد شد. حسین بن احمد کوکبی یکی از سادات حسینی (ع) به سال دویست و پنجاه و یک هجری در نواحی قزوین و زنجان قیام کرد و سلطه طاهریان را از نواحی یاد شده برچید (یعقوبی، ۱۴۱۹: ۳۵۳/۲؛ بلاذری، ۱۹۷۵: ۳۱۶). وی پیش از این در مدینه ساکن بود ولی از آنجا که سیاست‌های ددمشانه متوکل عباسی موجب فقر و فلاکت سادات گردیده ناچار عده‌ای از آنان برای معاش خویش از مدینه به نواحی جبال کوچ کردند. سرپرست این عده بنا به نقلی حسین بن احمد کوکبی بوده است (قمی، ۱۳۸۵: ۶۳۹). او به سال دویست و پنجاه و سه هجری به کمک وهسودان بن جستان حاکم دیلم به ری تاخت و چندی ری را در اختیار گرفته، سپس با گرفتن مالی از مردم بازگشتند (طبری، ۱۴۰۳: ۵۱۳/۷). در اواخر همان سال یعنی آخر ذی‌قعدة کوکبی در نزدیکی شهر قزوین با سپاهیان موسی بن بغا مصاف داد ولی موسی بن بغا سپاه کوکبی را شکست و او ناچار به دیلم پناهنده شد (مسکویه، ۱۴۲۴: ۲۰۲/۴). بنا به گزارش ابونصر بخاری حسین بن احمد کوکبی از سوی حسن بن زید ولایت قزوین و شهرهای اطراف را بر عهده داشت (بخاری، ۱۳۸۱: ۲۷). حسن بن زید، کوکبی را پس از شکست به همراه یکی دیگر از سادات به نام عبیدالله بن علی بن حسن به سوی خویش دعوت کرد و آن دو را در برکه‌ای انداخته و غرق نمود، سپس جنازه آنان را از آب گرفته و در سردابی نهاد و در آن سرداب را گل گرفت (بخاری، ۱۳۸۱: ۲۷).

---

۱. مسکویه رازی نوشته است موسی بن بغا سپاه کوکبی را در زمینی گرفتار کرد که علف‌های خشک آن را آغشته به نفت ساخته بود آن‌گاه آتش در میان‌شان برافروخت.

ابوالفرج اصفهانی در باب انگیزه حسن بن زید از قتل کوبی آورده است: «همانا به او خیر رسیده بود که کوبی سر مخالفت با وی دارد و این که هم‌داستان شد...» (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۴۵۵). گرچه عبارت مقاتل الطالیین در این جا اندکی به هم ریختگی دارد ولی روشن است که کوبی و عیدالله به زعم حسن بن زید، دست به یکی شده و این امر موجب هراس وی از آن دو شده بود. ابونصر بخاری حتی روز مرگ (شنبه دوم رمضان المبارک سال ۲۵۸هـ.ق) آنان را نیز ثبت کرده است (بخاری، ۱۳۸۱: ۲۷). تاریخ قم نیز گزارش رفتن کوبی نزد حسن بن زید را ثبت کرده است (قمی، ۱۳۸۵: ۶۴۳). مسعودی (متوفی ۳۴۵هـ.ق) گرچه به پناه‌بردن کوبی (کرکی) نزد حسن بن زید اشاره کرده، ولی ماجرای مرگ کوبی را بسیار گنگ ذکر کرده است (مسعودی، ۱۹۶۵: ۶۹/۴). یک منبع زیدی به خروج کوبی اشاره کرده، ولی کشته‌شدنش را بسیار مجمل آورده است، فخر رازی (متوفی ۶۰۶هـ.ق)، به قتل کوبی به دست حسن بن زید تصریح کرده است (فخر رازی، ۱۳۷۷: ۱۳۱). ابن اسفندیار (متوفی پس از ۶۱۳هـ.ق) به ماجرای مصاف سادات با موسی بن بغا و مفلح در قزوین اشاره کرده ولی نامی از کوبی به میان نیاورده است بلکه نوشته است که سادات به رهبری احمد بن عیسی ملقب به شیخ از سوی حسن بن زید ری، قزوین، ابهر و زنگان (زنجان) را گشوده‌اند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۲۴۳). مرگ کوبی و حتی نامش در تاریخ ابن اسفندیار انعکاس نیافته است. ابن عنبه (متوفی ۸۲۸هـ.ق) نیز مانند دیگر منابع مطالبی در همین راستا آورده و نوشته است: «سخنی از او به داعی رسید پس او را در برکه‌ای غرق کرد» (ابن عنبه، ۱۳۸۰: ۲۵۳).

به نظر می‌رسد از مجموع داده‌های تاریخی برخی دارای واقعیت بوده و اموری نیز هم‌چنان در پس پرده ابهام قرار دارد. این که کوبی به دستور حسن بن زید کشته شده نکته‌ای است که از مجموع داده‌ها به دست می‌آید.

درباره انگیزه حسن بن زید از این کار چند نکته محتمل است: یکی آن که حسن بن زید کوبی را رقیبی برای خویش به حساب می‌آورد از این رو در صدد حذف وی برآمد. این احتمال چندان بی‌اساس هم نیست چراکه بعدها محمد بن زید نیز بنا به گزارش

۱. احمد بن یحیی، البحر الزخار، بر گه ۶۹، روی الف (نسخه اول). وَالْكَوْكَبِيُّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ وَدِّ الْأَرْقَطِ خَرَجَ «بِقَرْوِينَ» ثُمَّ هَرَبَ إِلَى الدَّيْلَمِ وَ قُتِلَ

منابع زیدیه از ورود یحیی بن حسین الهادی الی الحق (متوفی ۲۹۸هـ.ق) به آمل هراسید و از او خواست که طبرستان را ترک کند (هارونی، ۱۴۱۶: ۱۰/۱). بیم و هراس او نیز از آن جهت بود که یحیی از علم و دانش و شجاعت بهره بسیار داشت مردم را به سوی خویش جذب می نمود. افزون بر این از سویی دیگر رقابت میان عشیره‌های مختلف سادات موجب بروز درگیری‌های بسیاری در تاریخ شده است. چنان که میان سادات حسنی علیه‌السلام و سادات جعفری (نوادگان جعفر طیار) رقابت چنان جدی بود که حسین الثائر به حسن بن زید درباره‌ی تعرض به سادات جعفری نوشت: «اگر به یکی از جعفری‌ها که در طبرستان و دیلم ولی هستند تعرض کنی من هم به فرزندان حسن بن علی هر کجا که دست یابم تعرض خواهم کرد» (مروزی، ۱۴۰۹: ۱۸۸). طبری هم در ذکر حوادث سال ۲۶۹ هجری آورده است: «در این سال حادثه میان حسینی‌ها و حسنی‌ها و جعفری‌ها رخ داد که هشت نفر از جعفری‌ها کشته شدند» (طبری، ۱۴۰۳: ۱۰۹/۸).

نکته دوم آن که یکی از نویسندگان شیعی معاصر دلیل کشته شدن کوکبی به دست حسن بن زید را فرار کوکبی از صحنه کارزار دانسته است (نمازی، ۱۴۱۲: ۹۱/۳). به نظر می‌رسد این نکته می‌توانسته بهانه‌ای برای داعی حسن بن زید بوده باشد و در نظر گرفتن این انگیزه چندان دور از واقعیت نیست. چرا که در مصاف سادات با سپاه موسی بن بغا بسیاری از سادات کشته شدند، و در برخی منابع نیز آمده که کوکبی منصوب از سوی حسن بن زید بوده و به گونه‌ای تحت امر او قرار داشته است. چنان که بلاذری نیز همراهی دیلمیان با کوکبی را ذکر کرده و این نشان می‌دهد کوکبی که تازه واردی از حجاز بوده، با حمایت و تأیید حسن بن زید فرماندهی سپاه سادات و دیلمیان را بر عهده داشته است. اما چنان که اشاره شد این امر یعنی فرار از صحنه جنگ اگر هم اتفاق افتاده باشد صرفاً می‌توانسته بهانه‌ای باشد و هم چنان انگیزه نخست به قوت خود باقی است، چرا که منابع به شکست کوکبی تصریح کرده‌اند یعنی فراری در کار نبوده، آنان به قول تازیان «بقیه السیف» بوده‌اند. اقدام ناجوان مردانه موسی بن بغا در به آتش زدن سپاه کوکبی نیز مؤید آن است که کوکبی ناگزیر به عقب‌نشینی شده است. در منابع فقهی زیدی نیز فرار از کارزار در صورت فزونی چند برابری سپاه دشمن بر سپاه خودی، مجاز شمرده شده است (احمد بن یحیی، البحر الزخار: برگه ۱۹۶، روی الف، نسخه دوم).

نکته سوم آن که بنا به گفته ابوالفرج اصفهانی ممکن بوده کوکبی به همراه یاران خویش اقداماتی عملی در رقابت با حسن بن زید انجام داده و یا سعایت‌کنندگان چیزهایی بر ساخته و به سمع حسن بن زید رسانده و همین امر داعی را به پیش‌دستی فراخوانده باشد.

### حسن بن محمد عقیقی

حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب. یکی دیگر از سادات که منابع به قتل وی به دست حسن بن زید تصریح کرده‌اند فردی به نام حسن بن محمد بن جعفر معروف به عقیقی است. او از نوادگان امام سجاد (ع) بوده که در اثر فشار و سخت‌گیری‌های عباسیان به نواحی جبال و نهایتاً طبرستان پناهنده شد (قمی، ۱۳۸۵: ۶۳۹). در برخی منابع امامیه به ملاقات فردی با همین نام با امام حسن عسکری (ع) در یکی از زندان‌های عباسیان اشاره شده است. در ملاقات مذکور امام (ع) در صدد بود تا زمان آزادی علویانی را که در آن زندان به سر می‌بردند خیر دهد که در میان آن زندانی‌ها عقیقی مورد بحث نیز بوده است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۵۳۶/۳؛ ابن صباغ مالکی، ۱۴۲۲: ۱۰۸۴/۲). در تاریخ قم به حضور عقیقی در کنار کوکبی اشاره شده است (قمی، ۱۳۸۵: ۶۴۳). هم‌چنین در منبع یاد شده آمده که پس از شکست علویان در برابر سپاه موسی بن بغا عقیقی نیز نزد حسن بن زید رفته است. بونصر بخاری عقیقی را پسر خاله حسن بن زید دانسته است (بخاری، ۱۳۸۱: ۲۷). عقیقی دو و یا سه سال پس از خیزش مردم طبرستان به این ناحیه آمد. او در درگیری میان مصمغان و قارن بن شهریار با حسن بن زید کمک‌های بسیاری به داعی کرد و به پاس رادمردی‌ها، حسن داعی کبیر، ساری و نواحی آن را به عقیقی سپرد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۳۹/۱). از آن‌جا که طاهریان نمی‌توانستند چشم از طبرستان برگیرند هم‌چنان به حملات خود به جرجان و استرآباد و یا ساریه ادامه دادند. عقیقی در یکی از این حملات عقیقی بر سپاه طاهریان شیخون زد و چنان آنان را شکست که به گفته ابن اسفندیار: «سلیمان طمع از طبرستان برداشت و با خراسان افتاد» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۲/۱). اما عقیقی در برابر حملات مفلح و یعقوب لیث به ساریه تاب نیاورد و عقب نشست و حسن بن زید به سختی از این حملات جان به در برد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۵/۱). زمانی که احمد بن عبدالله خجستانی به جرجان یورش

آورد و حسن بن زید را غافل گیر کرد، حسن به آمل گریخت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۸/۱). عقیقی در ساریه وانمود کرد و یا واقعاً چنین باور داشت که حسن بن زید اسیر خجستانی شده است از این رو از مردم برای خود بیعت گرفت (طبری، ۱۴۰۳: ۴۹/۸). این حادثه زمانی روی داد که قاسم بن علی علوی از فرماندهان بزرگ داعی در حبس اسپهبد در قلعه شاه‌دژ وفات یافته بود و سید محمد بن ابراهیم معروف به دبیر کیا صالحانی هم از دنیا رفته بود (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۸/۱). ابن اسفندیار نوشته است که عقیقی: «به جهت خویش بیعت ستد و هر که ابا کرد گردن بفرمود زد» (همان). طبری که معاصر حادثه بوده تنها به اخذ بیعت و همراهی عده‌ای با عقیقی اشاره کرده است و از قتل دیگران به دست عقیقی سخن به میان نیاورده است (طبری، ۱۴۰۳: ۴۹/۸). حسن بن زید به سوی ساریه رهسپار شد و عقیقی از خجالت و بیم او شهر را ترک کرد. گزارش ابن اسفندیار نشان می‌دهد که عقیقی زین پس در برابر داعی قرار گرفت و مردم گرگان پس از خروج خجستانی، با وی بیعت کردند. این امر بر داعی بسیار گران آمد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۹/۱). با تلاش بسیار بر عقیقی دست یافت. گزارش طبری می‌رساند که حسن بن زید با حيله و فریب (احتمالاً امان دادن) عقیقی را به چنگ آورد (طبری، ۱۴۰۳: ۴۹/۸). ابونصر بخاری نوشته است که عقیقی خطبه برای خراسانی‌ها خواند و لباس سیاه عباسیان بر تن کرد (بخاری، ۱۳۸۱: ۲۷) اما نگاه به منابع موجود، پذیرش این گزارش را دشوار می‌کند. به هر روی عقیقی از حسن بن زید امان طلبید ولی حسن به او امان نداد و به جلااد خویش دستور داد سر عقیقی را از تن جدا کند. پس از کشتن نیز اجازه نداد جنازه عقیقی را در گورستان مسلمین دفن کنند بلکه بنا به گفته ابونصر بخاری در مقابر یهود (بخاری، ۱۳۸۱: ۲۷) و بنا به گزارش ابن اسفندیار «به گورستان گیرکان دفن فرمود» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۹/۱).

بررسی منابعی که گزارش‌های راجع به عقیقی و سرگذشت او را آورده‌اند نشان می‌دهد او در تقویت حکومت حسن بن زید نقش مهمی داشته و تا نزدیک به سال‌های پایانی عمر حسن بن زید در خدمت او بوده است. ماجرای بیعت گرفتن برای خود نیز بر

اساس بیش تر منابع حتی ابن اسفندیار، توجیه منطقی و دلیل روشن داشته است.<sup>۱</sup> اما چرا حسن بن زید پس از دست‌گیری و یا تسلیم شدن عقیقی وی را کشت؟ به نظر می‌رسد مسئلهٔ جانشینی در این جا نقش مهمی ایفا کرده است. چنان که می‌دانیم حسن بن زید فرزند پسری نداشته که جانشین شود و بر مبنای اعتقادات زیدیه نیز تعداد زیادی از علویان موجود در طبرستان شایستگی جانشینی داشته‌اند. ناگزیر چالش و رقابت بر سر جانشینی حسن بن زید بسیار جدی و خطرناک بوده است. از آن جا که هریک از علویان برای حسن بن زید و برادرش محمد رقیبی جدی به‌شمار می‌رفته‌اند کوچک‌ترین تمایلی از جانب هر یک از علویان برای تصاحب مسند امامت و یا حکومت به شدیدترین وجهی پاسخ داده می‌شد.

حسن بن زید و برادرش محمد در راه حفظ حکومت از ناحیهٔ اسپهبدان فریم هم با خطر مواجه بودند ولی از آن جا که اسپهبدان مشروعیت دینی برای کسب خلافت و یا امامت نداشته‌اند از این رو اگر تسلیم می‌شدند به آنان امان داده می‌شد، اما در مورد علویان چنین نمی‌کردند. عبارتی از ابن اسفندیار در این جا آورده می‌شود تا این مسئله آشکارتر شود. عقیقی را نزد حسن بن زید آوردند «چون چشمش بر حسن بن زید افتاد امان طلید روی ازو بگردانید و ترکی رومی را بفرمود تا گردن او بزند و او را در چادری پیختند و به گورستان گبرکان دفن فرمود و محمد بن زید را با حشم به کهستان اصفهبد فرستاد و او را آواره کردند و بیچاره شد هر روز برای امان قاصد می‌فرستاد تا به برادر مثال نبشت که او را امان دهد و هرچه ملک اوست به خراج بر او نویسد و مابقی به تصرف گیرد و حجت کند بعد ازین اسفاهی ندارد، محمد زید به فرمان برادر این جمله به جای آورد» (همان: ۲۴۹/۱).

مثالی دیگر در اثبات وجود رقابت بر سر حکومت نزاع میان محمد بن زید با ابوالحسین احمد بن محمد بن ابراهیم داماد حسن بن زید است. حسن بن زید در آخرین روزهای عمرش ابوالحسین یاد شده که دختر داعی را داشت و ادار کرد تا از مردم طبرستان برای برادرش محمد بیعت بگیرد (همان: ۲۴۹/۱). هنگام مرگ حسن بن زید برادرش محمد در گرگان بود از این روی ابوالحسین فرصت را مغتنم شمرده با پرداخت

۱. همهٔ منابع اتفاق دارند که خبر مرگ و یا اسارت حسن بن زید به عقیقی رسیده بود پس او می‌توانست خود را در انتخاب حاکم بعدی محق بداند و به قول ابن کثیر دمشقی «لم یبق من یقوم بهذا الامر غیره» (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۴۶/۱).

مال خزانہ به نام خود از عده‌ای بیعت گرفت. حتی برخی از فرماندهان محمدبن زید را پنهانی به خویش خواند و از آنان خواست تا محمد را بکشند (همان: ۲۵۰/۱). سرانجام با روگرداندن مردم از ابوالحسین و با کمک رافع بن هرثمه، محمدبن زید توانست به حکومت طبرستان دست یابد. ابوالحسین نیز سر به نیست شد و دیگر کسی خبری از او نیافت. ابن اسفندیار نوشت: «گفتند به راه هلاک کردند» (همان: ۲۵۱/۱).

با این وصف کشتن عقیقی به دست حسن بن زید نمی‌تواند جز رقابت بر سر حکومت انگیزه‌ای دیگر داشته باشد. افزون بر این نقش محمدبن زید جانشین حسن نیز در دست‌گیری عقیقی این رقابت را چشم‌گیرتر می‌کند.<sup>۱</sup> ممکن است تصور شود حسن بن زید عقیقی را به جهت قتل کسانی که با او بیعت نکردند مجازات کرده است! اگر هم به قول ابن اسفندیار عقیقی آنان که با او بیعت نکردند را کشته باشد درباره حسن بن زید هم این گزارش‌ها را در آغاز حکومتش آورده است (همان: ۲۳۰/۱). به دیگر سخن حسن بن زید نمی‌توانسته عقیقی را به گناهی مجازات کند که خود پیش از این بارها آن را انجام داده است. به نظر می‌رسد حسن بن زید با بهانه قراردادن بحث بیعت، جان عقیقی را گرفت.

یکی از علمای شیعه با پذیرش گزارش ابونصر بخاری که نوشته بود عقیقی برای خراسانی‌ها خطبه خواند و لباس عباسیان پوشیده بود، از مرگ عقیقی خرسند شد و نوشت: «و این گونه خواهد بود سزای آن که کفران نعمت کند و دشمن را دوست و دوست را دشمن بدارد!» (امین، ۱۴۰۳: ۲۴۲/۵). به نظر این قضاوت هم صحیح نباشد چرا که نه ولایت راستین حسن بن زید ثابت شده (تبعیت از علی مرتضی(ع)) و نه گرایش عقیقی به عباسیان آشکار بوده است.

به هر روی این قتل نیز از نکات مبهم و روشنی برخوردار است که به پاره‌ای اشاره شد. از جمله این که عقیقی یقیناً به دستور حسن بن زید کشته شد. دلیلی قانع‌کننده (مشروع) برای این قتل وجود ندارد و یا ما از آن بی‌خبریم. یقیناً رقابت بر سر قدرت و یا انحصارطلبی و برتری‌جویی حسن و محمد یکی از محتمل‌ترین انگیزه‌های قتل عقیقی بوده است. نکته مبهم ماجرا نیز آلوده بودن دست عقیقی به خون بی‌گناهان است! که نمی‌دانیم آیا واقعاً او کسانی را که با او بیعت نکرده‌اند به قتل رسانده و یا خیر؟

۱. بنا به گزارش ابن اسفندیار محمدبن زید در دست‌گیری عقیقی مباشرت داشته است (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۹/۱).

### محمدبن حمزه بن یحیی

محمدبن حمزه بن یحیی بن حسین بن زیدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب. یکی دیگر از سادات حسینی است که از نخستین روزهای قیام مردم طبرستان بر ضد طاهریان در آن ناحیه حضور داشته و در خدمت حسن بن زید بوده است. اخبار اندکی از او در منابع یافت می‌شود ولی برابر همان داده‌ها که ابن‌اسفندیار بیش‌تر آن را ذکر کرده، محمدبن حمزه چهره‌ای شناخته شده و جنگ‌آور بوده که نقش مهمی در پیروزی‌های حسن بن زید داشته است (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۳۰/۱، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۸). با آن که ابن‌اسفندیار اخباری در نقش محمدبن حمزه آورده ولی سرانجام کار وی را نیاورده است. این در حالی است که ابوالفرج اصفهانی به قتل او با زهر به دست حسن بن زید خبر داده است (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۴۵۷). این قتل نیز نکات مبهم دارد ولی از آن‌جا که او شخصیتی مهم و تأثیرگذار در حکومت علویان بوده بعید نباشد او نیز رقیبی برای حسن و برادرش محمد به‌شمار می‌رفته از این رو وی را نیز حذف کرده باشند.

### محمدبن علی خزری

او هم یکی دیگر از سادات حسینی بوده که در پی قدرت‌یافتن علویان به طبرستان آمد. صاحب تاریخ قم به حضور خزری یاد شده نزد حسن بن زید اشاره کرده و ماجرای جست‌وجوی فرزندان محمدبن علی خزری برای پدرشان را از زبان یکی از آن دو (ابراهیم) آورده است. ابراهیم بن محمدبن علی خزری ماجرای پدرش را این‌گونه نقل کرده که او و برادرش در طلب پدر برآمدند. خود را به سامرا رساندند تا از امام حسن عسکری (ع) جای پدر را پرسند. گویا پدر آنان نیز از جمله کسانی بود که حکومت عباسی از مدینه تبعید کرده بود. در طلب پدر سرانجام به طبرستان رسیدند و پدر را آن‌جا نزد حسن بن زید یافتند. چندی آن‌جا ماندند تا آن که حسن بن زید پدرشان را زهر داد. محمدبن علی خزری با آن زهر وفات کرد و پسرانش از طبرستان کوچ کردند و به آبه رفتند (قمی، ۱۳۸۵: ۶۴۵-۶۴۱). این شخصیت هم نمونه دیگری از ساداتی است که در حکومت حسن بن زید کشته شده‌اند.



## نمونه‌های دیگر

ابو نعیم فضل بن عباس یکی از سنی‌مذهبان شهر جرجان بود که گفته شده به دست حسن بن زید کشته شد. جعفر بن احمد بن بهرام باهلی نیز به سبب سعایت از او نزد داعی زندانی شد و در زندان در گذشت و جنازه‌اش به دار آویخته شد. بدیل بن محمد اسفراینی هم بنا به گفته حمزه بن یوسف سهمی به دست حسن بن زید کشته شد (سهمی، ۱۴۰۷: ۱۷۲، ۵۳۵).

## تحلیل و بررسی

چنان که در مقدمه ذکر شد حکومت حسن بن زید و علویان نقاط قوت و ضعفی در برداشته که در هر حکومتی می‌توان یافت؛ اما حکومتی که علویان با شعار اقامه عدل و بازگرداندن حق به صاحبانش برپا کردند با نگاهی دقیق‌تر و انتظاراتی بیش‌تر مورد توجه تاریخ قرار خواهد گرفت. حاکم اسلامی تا چه میزان می‌تواند شدت عمل به خرج دهد؟ ملاک و معیار او در جنگ مطابق با کدام موازین است؟ آیا کشتن در غیر معرکه نباید دلیل و حجت داشته باشد؟ اقتدا به سیره پیامبر و علی (ع) در مواجهه با مخالفان تا چه اندازه مورد توجه این مدعیان بوده است؟ آیا احکام مقابله با اهل بغی در فقه زیدی با سیره پیامبر و علی (ع) تفاوت دارد؟

با توجه به منابع تاریخی، داعی کبیر با سه دسته از مخالفان روبه‌رو بوده است: نخست عباسیان و هواداران‌شان، دوم اسپهبدان محلی و سوم سادات علوی. دسته نخست و سوم می‌بایست در شمار اهل بغی قلم‌داد گردیده باشند و دسته دوم نیز احتمالاً با توجه به کیش پیشین اسپهبدان (آیین مغان) کافر حربی به‌شمار رفته‌اند گرچه این احتمال بسیار ضعیف است چراکه پس از مازیار اسپهبدان بعدی مسلمان شده‌اند که در این صورت تمامی مخالفان داعی در عداد اهل بغی بوده‌اند و می‌توان انتظار داشت حسن بن زید احکام اهل بغی را در مواجهه با ایشان ملاک عمل قرار داده باشد. اما عملاً چنین چیزی در گزارش منابع دیده نمی‌شود و یا لااقل در مورد همه مخالفان واکنش یکسانی نشان نداده است! ظاهراً با توجه به سیره عملی رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) نمی‌توان مطابقتی قابل قبول میان آن‌چه حسن بن زید با مخالفان کرده با آن‌چه حضرات مشارالیهما (ع) با مخالفان روا داشتند جست‌وجو نمود. اما چرا داعی کبیر چنین کرد؟

به نظر می‌رسد دو عامل مهم و اساسی در ایجاد انگیزه در حسن بن زید برای ابراز خشونت شدید برابر مخالفان و تحلف از سیره علوی (ع) نقش داشته است. عامل اول در اوضاع زمانه حسن بن زید نهفته است. حسن بن زید در دوره‌ای قدرت را به دست گرفت که علویان مدت مدیدی از فشارهای جان‌کاه حکومت متوکل عباسی رنج می‌بردند. خیزش مردم در مقطعی از زمان اتفاق افتاده بود که چند سال پیش از آن متوکل عباسی سخت‌ترین سیاست‌ها را در قبال آل ابی‌طالب (ع) به کار بسته بود. به قول ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶هـ.ق) «متوکل بر آل ابی‌طالب سخت می‌گرفت و با جماعت علویان درشتی می‌کرد و پیوسته آنان را می‌بایید و حقد و کینه نسبت به ایشان داشت و درباره آنان بدگمان بود» (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۳۹۵). بر اثر همین سیاست خشن باز هم به گفته اصفهانی: «زمانی که متوکل قدرت گرفت آل ابی‌طالب آواره سرزمین‌ها شدند» (همان: ۴۰۶). دشمنی با اهل بیت (ع) تا بدان حد رسید که آثار و صندوق قبر حسین (ع) تخریب و محو گردید (همان: ۳۹۵). عمر بن فرج رنجی چنان بر آل ابی‌طالب (ع) سخت گرفت که بنا به گزارش ابوالفرج اصفهانی: «مردم را از نیکی به آنان بازداشت و اگر خبردار می‌شد کسی به آنان ولو اندک نیکی کرده باشد او را مجازات کرده و جریمه از او دریافت می‌کرد، وضع آن گونه شد که زنان علویه با یک جامه که دست به دست می‌شد نماز می‌گذازدند، آن را پینه می‌زدند و سر برهنه بر دوک نخ‌ریسی می‌نشستند تا آن که متوکل کشته شد!» (همان: ۳۹۶). این شرایط تا سال ۲۴۷هـ.ق (سال مرگ متوکل) یعنی سه سال پیش از قیام مردم طبرستان ادامه یافت.

افزون بر این قیام یحیی بن عمر در کوفه و شهادتش در سال ۲۵۰هـ.ق، یعنی چند ماه پیش از قیام مردم طبرستان، اندوهی جان‌کاه بر علویان تحمیل کرده بود. فرماندهی سپاه عراق در سرکوب قیام ابوالحسین یحیی بن عمر با محمد بن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین بوده است. بنا به گفته طبری که در این زمان جوانی بیست و پنج ساله بود قیام ابوالحسین یحیی هواخواهان بسیار داشت تا جایی که مردم بغداد نیز او را دوست می‌داشتند (طبری، ۱۴۰۳: ۴۲۷/۷). ابوالفرج اصفهانی درباره‌ی علاقه مردم به یحیی نوشته است: «خبردار نشدم که در میان کسانی که از آل ابی‌طالب در دولت بنی‌عباس کشته شدند برایش مرثیه گفته باشند بیش از آنچه که برای یحیی بن عمر گفته شده است» (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۴۲۳). مسعودی نیز در عبارتی مشابه آورده است: «و هنگامی که یحیی کشته شد بسیاری از مردم بر او ناله کردند! آشنا و غریب

برایش مرثیه گفتند و بزرگ و کوچک اندوهگین شدند و دارا و ندار ناله زدند!» (مسعودی، ۱۹۶۵: ۶۵/۴). سر یحیی را بریدند و در باب‌العامه سامرا آویختند تا عبرت دیگران شود (طبری، ۱۴۰۳: ۴۲۸/۷). محمدبن عبدالله بن طاهر هم مجلس شادی برپا کرد تا وجوه و اعیان برای تهنیت این فتح خدمت او رسند. در همین مجلس شادباش ابوهاشم جعفری به امیر آل طاهر گفت: «ای امیر! تو را به کشتن کسی تبریک می‌گویند که اگر رسول خدا (ص) زنده بود او را تعزیت می‌گفتند» (طبری، ۱۴۰۳: ۴۲۸/۷). در چنین شرایط و اوضاع حسن بن زید در طبرستان قیام کرد. اگر ابن اسفندیار نوشته است: «حسن زید هر آفریده را که هوادار مسوّد بودند به عقوبات می‌کشت و ملامت‌ها می‌کرد تا دل‌های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکرتی نماند»، باید در نظر آورد که علویان در چنین دوره‌ای به قدرت رسیدند و تاب هیچ موافقتی با عباسیان و هواخواهان‌شان را نداشته‌اند.

اما این عامل یعنی اوضاع زمانه تنها تندروی‌های حسن بن زید در برابر عباسیان را توجیه می‌کند و قساوت‌های وی برابر علویان را پاسخ‌گو نیست. به نظر عامل دومی وجود داشته که در مباحث پیش گفته نیز بدان اشاره شده است. حسادت و رقابت مهم‌ترین انگیزه برای برخورد و حذف فیزیکی و یا ترور شخصیتی نسبت به نامزدهای احتمالی امامت و زعامت بوده است. گزارش مورخان می‌رساند که حسن بن زید و برادرش اگر از گناه اسپهبدان محلی و یا حتی آل طاهر می‌گذشتند از حذف رقبای علوی خویش هرگز دست نمی‌کشیدند. آنان حتی به تمایلات احتمالی و یا اظهارات مشوب به اشتیاق به مسند خلافت و حکومت واکنش نشان می‌دادند. صاحب‌المصاییح (متوفی ۳۵۳هـ.ق) آورده است که محمدبن زید برادر داعی کبیر با شنیدن اشعاری از ناصر کبیر او را به تمایل به دست‌یابی به خلافت متهم نمود! (حسنی، بی‌تا: ۵۴۴). رفتار داعی کبیر و برادرش نشان می‌دهد که تفکر «الملكُ لِمَن غَلَب» و یا استیلا و یا موروثی بودن خلافت در ذهن و اندیشه این دسته از علویان نیز جای گرفته بود! در حالی که تفکرات و مبانی سیاسی نسل‌های اولیه زیدیه نه غلبه و نه استیلا و نه وراثت را برمی‌تابد (کرون، ۱۳۸۹: ۱۹۰-۱۸۲). ابن اسفندیار اشعاری از حسن بن زید آورده که او در پاسخ به درخواست سلیمان بن عبدالله بن طاهر مبنی بر به سلامت رساندن زنان و فرزندان نزد وی، نوشته است. حسن بن زید بنا به نقل ابن اسفندیار (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۳۸/۱) چنین گفته:

لَا عَيْبَ فِي دِينِنَا وَلَا آثَرَهُ / يَا قَوْمَنَا بَيِّعْنَا وَاحِدَةً  
رُدُّوا عَلَيْنَا تُرَاثَ وَالدِّنَا / وَبَيْتَ ذِي الْعَرْشِ سَلَّمُوهُ لَنَا

(ترجمه: در مرام ما عیب و خودپسندی نیست، ای قوم دو بیعت بود یکی آن که میراث پدر ما را به ما برگردانید و خانهٔ صاحب عرش را به ما تسلیم کنید).

افزون بر این اشعاری در منابع از زبان داعی کبیر نقل شده که نشان از پذیرش چنین نگاهی در اندیشهٔ وی دارد.<sup>۱</sup>

گرچه منابع زیدی و غیر آن، از سماحت، جود و بخششِ حسن و برادرش و دست‌گیری آنان از فقرای آل ابی طالب (ع) سخن گفته‌اند ولی ظاهراً این مراسم شامل کسانی می‌شده که خطری برای زعامت آنان نداشته‌اند، اما آنان که رقیب به‌شمار می‌آمدند از ثمرات چنین سماحت‌ها بهره‌مند نمی‌شدند.

## سخن آخر

از آن‌جا که حسن بن زید با قهر و غلبه قدرت را در طبرستان به دست گرفت و اوضاع زمانه نیز تلخ کامی‌ها و درد و رنج علویان را دو چندان کرده بود از این رو تاریخ شاهد تندروی‌ها و خشونت‌ها از سوی او و یارانش بوده است. قدرت و سلطهٔ آن هم با دست‌آویزی شرعی زمینه را برای خودکامگی حسن بن زید فراهم آورد که خود را در حذف رقبای سیاسی آزاد ببیند. به نظر ایدئولوژی اعلام شده از سوی حکومت‌ها نبوده که در مواجهه با مخالفان ملاک عمل قرار می‌گرفته بلکه مصالح‌پایداری آن بیش از هر چیزی مبنای عمل بوده است. در همین راستا داعی کبیر گرچه با آل طاهر و یا برخی قدرت‌های محلی سازش نمود اما در سرکوب و حذف علویانی که رقیب احتمالی او بودند تردیدی به خود راه نداد. جاافتادگی مفهوم خلافت اسلامی عربی در اندیشهٔ مردم موجب شد تا خاندان‌های محلی دیگر رقیب تلقی نشوند. ولی علویان آن هم با تفکر

۱. معاصران داعی کبیر از این که وی فرزند پسری برای جانشینی ندارد وی را سرزنش می‌کردند. او در پاسخ به آنان این ابیات را سرود: من جرد السیف خاف الناس سطوته / و من أبی الضیم لم يعرض له أحد

قالوا: عقیم فلم يولد له ولد / و المرء يخلفه في أهله ولد

فقلت: من عقلت بالسيف همته / عاف النساء و لم يكثر له عدد (هارونی، ۱۴۲۲: ۱۷۴)

زیدی هر آینه رقیبی جدی بوده‌اند. به نظر این رفتار نیز از میل طبیعی انسان به قدرت و مهیا بودن اوضاع سرچشمه گرفته است. علویان نیز مردم را به الرضا من آل محمد(ص) (مسعودی، ۱۹۶۵: ۶۹/۴) دعوت می‌کردند، اما پس از سلطه بر حکومت، خود را بیش از دیگران سزاوار مسند خلافت می‌دیدند.

گویا فرهنگ و شیوه‌ای که پیامبر و علی(ع) در برخورد با مخالفان پدید آوردند نه تنها از سوی خلفای بعدی دنبال نشد بلکه علویان نیز که خود را سزاوارتر از دیگران به خلافت رسول خدا(ص) می‌دانستند از تأسی و اقتدا به این فرهنگ غافل شدند و یا نخواستند خود را به سیاست‌های فرهنگی نظامی اسلاف خویش محدود کنند.

### کتاب‌نامه

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن ابی‌الدینا (بی‌تا)، مکارم الاخلاق، تحقیق مجدی السید ابراهیم، قاهره: مکتبه القرآن للطبع و النشر.
- ۳- ابن اسفندیار (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ۴- ابن سعد (بی‌تا)، طبقات الکبری، بیروت: دار صادر.
- ۵- ابن شهر آشوب سروی، أبو جعفر محمد بن علی (۱۳۷۶هـ.ق)، مناقب آل ابی طالب(ع)، نجف: مطبعه الحیدریه.
- ۶- ابن صباغ مالکی، علی بن محمد بن احمد (۱۴۲۲هـ.ق)، الفصول المهمه فی معرفه الائمه(ع)، تحقیق سامی الغیری، قم: دارالحدیث.
- ۷- ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن (۱۴۱۵هـ.ق)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- ۸- ابن عنبه، جمال‌الدین احمد بن علی (۱۳۸۰هـ.ق)، عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب(ع)، تصحیح محمد حسن آل الطالقانی، نجف: مطبعه الحیدریه.
- ۹- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل (۱۴۰۸هـ.ق)، البدايه و النهايه، تحقیق علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۰- ابن هشام، ابو محمد عبدالملک (۱۳۸۳هـ.ق)، سیره النبی(ص)، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، قاهره: مکتبه محمد علی صبیح.
- ۱۱- احمد بن یحیی، الامام المرتضی (بی‌تا)، البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار، نسخه عکسی، جامعه الملک سعود، شماره ۱۵۶۴ (نسخه اول).
- ۱۲- \_\_\_\_\_، شماره ۵۰۳۶ (نسخه دوم).

- ۱۳- اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین (۱۳۸۵هـ.ق)، مقاتل الطالبیین، تحقیق کاظم مظفر، نجف اشرف: مکتبه حیدریه.
- ۱۴- امین، سیدمحسن (۱۴۰۳هـ.ق)، أعيان الشيعة، تحقیق سیدحسن امین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- ۱۵- بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله (۱۳۸۱هـ.ق)، سرّ السلسله العلویه، تقدیم و تعلیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم، نجف: مکتبه الحیدریه.
- ۱۶- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۷۵م)، فتوح البلدان، تحقیق صلاح الدین منجد، قاهره: مکتبه النهضه.
- ۱۷- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) (۱۴۰۹هـ.ق)، قم: مدرسه المام المهدي (عج).
- ۱۸- جعفریان، رسول (۱۳۷۷)، تاریخ ایران اسلامی، دفتر دوم، از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، تهران: اندیشه معاصر.
- ۱۹- حسنی، ابوالعباس احمد بن ابراهیم (بی تا)، المصابیح، تحقیق عبدالله بن عبدالله الحوثی، صعده: موسسه الامام زید بن علی الثقافیه.
- ۲۰- دیلمی، علی بن ابی جعفر، المغنی فی رؤوس مسائل الخلاف بین الامام الناصر للحق و سائر فقهاء اهل البيت، نسخه عکسی به شماره ۱۰۳۶، قم: مرکز احیاء التراث الاسلامی.
- ۲۱- سمعانی، ابو سعد عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸هـ.ق)، الانساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.
- ۲۲- سهمی، حمزه بن یوسف (۱۴۰۷هـ.ق)، تاریخ جرجان، بیروت: عالم الکتب.
- ۲۳- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۴۲۲هـ.ق)، الملل و النحل، تحقیق صدقی جمیل العطار، چ ۲، بیروت: دارالفکر.
- ۲۴- صابرخان، محمد (۱۳۵۹)، «آغاز تاریخ مذهب شیعه زیدی در دیلمان و گیلان»، ترجمه احمد آرام، آینده، س ۶، ش ۵ و ۶، ص ۳۴۸-۳۵۷.
- ۲۵- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۰۳هـ.ق)، تاریخ الامم و الملوک، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۲۶- عاملی، سیدجعفر مرتضی (۱۴۱۵هـ.ق)، الصحیح من سیره النبی الاعظم (ص)، بیروت: دارالهادی.
- ۲۷- علوی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۹هـ.ق)، المجدی فی انساب الطالبیین، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۲۸- عیانی، قاسم بن علی المنصور بالله (۱۴۲۳هـ.ق)، مجموع کتب و رسائل الامام القاسم العیانی، تحقیق عبدالکریم احمد جدبان، صعده: مکتبه التراث الاسلامی.
- ۲۹- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۳۷۷)، الشجره المبارکه فی انساب الطالیه، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

- ۳۰- قمی، محمدبن حسن قمی (۱۳۸۵)، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن عبدالملک قمی، تحقیق محمدرضا انصاری قمی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۳۱- قهرمانی نژاد شائق، بهاء الدین (۱۳۷۸)، علویان طبرستان پرچم داران امر به معروف، قم: پژوهشکده باقرالعلوم (ع).
- ۳۲- کرون، پاتریشیا (۱۳۸۹)، تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، ترجمه دکتر مسعود جعفری، تهران: سخن.
- ۳۳- کلینی، ابو جعفر محمدبن یعقوب (۱۳۸۸ هـ ق)، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۳۴- لطیفی، علی و ظریفیان یگانه، محمدحسین (۱۳۹۱)، «اصول و روش های تربیتی مواجهه با مخالفان در اخلاق ارتباطی امام علی (ع)»، پژوهشنامه اخلاق، س ۵، ش ۱۶، ص ۱۱۶-۱۰۱.
- ۳۵- لک زایی، نجف (۱۳۸۵)، «اصول ره یافت امنیتی پیامبر (ص) در قرآن کریم»، علوم سیاسی، س ۹، ش پیاپی ۳۵، ص ۱۸۷.
- ۳۶- مروزی، ابوطالب اسماعیل بن حسین (۱۴۰۹ هـ ق)، الفخری فی انساب الطالبین، تحقیق سید مهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ۳۷- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۹۶۵ م)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق یوسف اسعد داغر، بیروت: دارالاندلس.
- ۳۸- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۴۲۴ هـ ق)، تجارب الامم و تعافب الهمم، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۳۹- منتظر القائم، اصغر (۱۳۸۵)، «نقش سیره و شخصیت رسول الله (ص) در گسترش اسلام در دوران بعثت»، اخلاق، ش ۵، ص ۱۰۴-۸۷.
- ۴۰- المنصور بالله عبدالله بن حمزه (بی تا)، المجموع المنصوری، تحقیق عبدالسلام عباس الوجیه، اردن: مؤسسه الامام زیدبن علی الثقافیه.
- ۴۱- نسایی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب (۱۳۴۸ هـ ق)، السنن، بیروت: دارالفکر.
- ۴۲- نمازی، علی (۱۴۱۲ هـ ق)، مستدرکات علم رجال الحدیث، اصفهان: فرزند مؤلف.
- ۴۳- هارونی، ابوطالب یحیی بن حسین (۱۴۱۶ هـ ق)، الافاده فی تاریخ الائمة الساده، تحقیق محمد یحیی سالم عزان، اردن: مؤسسه الامام زیدبن علی الثقافیه.
- ۴۴- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ هـ ق)، التحریر، تحقیق محمد یحیی سالم عزان، اردن: مؤسسه الامام زیدبن علی الثقافیه.
- ۴۵- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲ هـ ق)، تیسیر المطالب فی امالی ابی طالب، تحقیق عبدالله بن حمود العزری، اردن: مؤسسه الامام زیدبن علی الثقافیه.

٤٦- \_\_\_\_\_ (٢٠٠٠م)، المهذب، تحقیق عبدالسلام عباس الوجیه، اردن: موسسه الامام زیدین علی الثقافیه.

٤٧- یحیی بن الحسین الهادی الی الحق (١٤١٠هـق)، الاحکام، بی جا: بی نا.

٤٨- یعقوبی، احمد بن واضح (١٤١٩هـق)، تاریخ یعقوبی، تعلیقه خلیل المنصور، بیروت: دارالکتب العلمیه.



## بررسی عملکرد و اقدامات حزب توده در استان مازندران

(۱۳۳۲-۱۳۲۲ هـ.ش / ۱۹۵۳-۱۹۴۳ م)

### مطالعه موردی: شهرستان‌های ساری، شاهی و بابل

\* مینا معینی

\*\* بهناز قائدشرفی

\*\*\* صفورا سلیمانی

#### چکیده

از میان استان‌های شمالی حاشیه دریای خزر، اعضای حزب توده، در استان مازندران بیش‌ترین نفوذ را پیدا کردند و توانستند طرفداران زیادی در این منطقه به دست آورند. به طوری که در نخستین کنگره حزبی که در مرداد ۱۳۲۳ ش در تهران تشکیل شد، پس از استان‌های تهران و آذربایجان، مازندران بیش‌ترین شرکت‌کننده را داشت. در این میان، شهرستان‌های شاهی (قائم‌شهر)، ساری و بابل شاهد بیش‌ترین حضور و نفوذ اعضای حزب بودند. به طوری که توده‌ای‌ها توانستند ساری و شاهی را تحت اختیار خود درآورده، مرکز فعالیت‌های خود را در شاهی قرار دهند. اما چرا نفوذ توده‌ای‌ها در این سه شهرستان بیش از سایر شهرهای استان بود؟ اعضای حزب در این مناطق از چه شیوه‌هایی برای تشویق مردم برای پیوستن به حزب استفاده کرده و چه اهدافی را دنبال می‌کردند؟

مقاله حاضر بر آن است تا با استناد به مجموعه اسناد منتشر شده و نشده، نیز منابع تاریخی، ضمن پاسخ‌گویی به سؤالات فوق، عمل‌کرد حزب توده در این سه شهرستان و تأثیری که در

---

\*. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه اصفهان

\*\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ گرایش خلیج فارس دانشگاه اصفهان

این مناطق به جای گذاشتند را مورد بررسی قرار دهد. به نظر می‌رسد که اعضای حزب با هدف دفاع از مواضع شوروی، با برگزاری میتینگ، سخنرانی و حتی اقدامات مسلحانه، مردم را ترغیب به پیوستن به حزب می‌نمودند و فعالیت‌های آن‌ها و اقداماتی که علیه آن‌ها می‌شد جز ناآرامی و ناامنی این سه شهرستان، حاصلی به دنبال نداشت.

**کلید واژه‌ها:** حزب توده، شاهی، ساری، بابل، کمیته ایالتی

## مقدمه

هسته اولیه حزب توده ۲۷ نفر از اعضای گروه ۵۳ نفر مارکسیست زندانی شده در سال ۱۳۱۶ بودند که بعد از رهایی از زندان و سیزده روز پس از استعفای رضاشاه یعنی در هفتم مهرماه ۱۳۲۰ با گردهمایی در منزل سلیمان میرزا اسکندری، تشکیل یک سازمان سیاسی را اعلام کردند. روشن فکران جوان حاضر در جلسه به خاطر ترس از علما و هم به این دلیل که نمی خواستند سلطه کمونیست های کهنه کار را بپذیرند، نام حزب توده ایران را برای تشکیلات خود انتخاب کردند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۴۸؛ سیاست و سازمان حزب توده، ۱۳۷۰: ۱/۱۰۱). حزب توده پس از تدوین برنامه ای موقت، مشغول سازماندهی شد و کار را از تهران آغاز کرد. در ۱۷ مهر ۱۳۲۱، نخستین کنفرانس ایالتی تهران حزب توده در منزل جمشید کشاورز تشکیل شد و مرام نامه و نظام نامه حزب تنظیم و تصویب شد (سیاست و سازمان حزب توده، ۱۳۷۰: ۱/۱۰۵).

پس از این کنفرانس، حزب توده فعالیت های خود را در سایر ایالات و شهرها، به خصوص اصفهان و شهرهای شمالی، گسترش داد. شهرهای ایالت مازندران به ویژه سه شهر ساری، شاهی و بابل از جمله مناطق شمالی بود که حزب توده در آن نفوذ فراوان یافت. حزب توده در این ایالت به تبلیغات و اقدامات گسترده دست زد و موفق شد تعداد زیادی از مردم به خصوص کارگران و رعایا را با خود همراه سازد. راه یافتن هشت نماینده توده ای به مجلس دوره چهاردهم، حزب را بیش از پیش نیرومند ساخت. اما با روی کار آمدن قوام، به تدریج ستاره اقبال حزب توده رو به خاموشی رفت. قوام که ابتدا با توده ای ها روابط خوبی داشت، سیاست خود را تغییر داد و محدودیت هایی را برای کمونیست ها، خصوصاً حزب توده اعمال کرد (طبری، ۱۳۶۶: ۷۵). به دنبال سوء قصد به جان محمدرضاشاه در بهمن ۱۳۲۷ حزب توده متهم اصلی شناخته شد. بلافاصله حزب توده و سازمان های وابسته به آن غیرقانونی اعلام شدند و حزب از تظاهر علنی در سطح کشور ممنوع شد. روندی که تا پایان حکومت پهلوی ادامه داشت.

این مقاله بر آن است تا با استناد به اسناد منتشر شده، اسناد موجود در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، فعالیت ها و عمل کرد حزب توده را در ایالت مازندران و با تأکید بر سه شهر ساری، شاهی و بابل در دوره ده ساله ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۲ بررسی کند. اوایل این

دهه هم‌زمان با قدرت‌یافتن و فعالیت‌های علنی حزب و اواخر آن مصادف با غیرقانونی شدن آن بود.

### گسترش فعالیت‌های حزب توده در مازندران

پس از نخستین کنفرانس تهران، حزب توده در استان‌های دیگر به‌ویژه شهرهای شمالی و کارخانه‌های نساجی اصفهان، گسترش یافت. در تابستان ۱۳۲۲ و در آستانه آغاز انتخابات مجلس چهاردهم، این حزب که ساختاری منسجم و سازمانی فراگیر داشت، در استان‌های شمالی، در ۲۱ شهر بیش از ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت و در ۹ شهر از ۱۷ شهر دارای ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر جمعیت شعبه داشت. گسترش و قدرت‌مندی حزب در مناطق شمالی به «تاریخ رادیکال و پرفراز و نشیب گیلان و آذربایجان، وجود کارخانه‌های تازه تأسیس در تهران و مازندران و پشتیبانی شوروی» مربوط می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۵۸).

حضور مازندرانی‌ها در میان توده‌ای‌ها و شرکت در فعالیت‌های سیاسی آنان قابل توجه بود. در انتخابات مجلس چهاردهم، حزب توده ۲۳ نامزد انتخاباتی داشت که دو نفر از آن‌ها مازندرانی بودند. از این تعداد ۲۳ نفری ۹ نفر در انتخابات پیروز شدند که ایرج اسکندری و رحمان‌قلی خلعتبری نمایندگان مازندران نیز در بین آن‌ها بودند. اما خلعتبری به دلیل این که هنگام مرگ رضاشاه برای وی در مازندران مجلس ترحیم گرفته و خیرات داده بود، از سوی اعضای حزب توده از فراکسیون طرد شد و فراکسیون توده به هشت نفر کاهش یافت (الموتی، ۱۳۷۰: ۳۵۵). هم‌زمان با این موفقیت‌ها، حزب توده نخستین کنگره حزبی را برگزار کرد. این کنگره در مرداد ۱۳۲۳ با شرکت ۱۶۸ نفر که نماینده بیش از ۲۵۸۰۰ عضو حزبی بودند، در تهران تشکیل شد. ۴۴ نفر از این افراد از استان تهران، ۴۴ نفر از آذربایجان، ۳۸ نفر از مازندران، ۱۱ نفر از گیلان، ۱۰ نفر از خراسان، ۸ نفر از کردستان و ۱۳ نفر از شهرهای اصفهان، اراک و اهواز بودند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۶۰).

به تدریج توده‌ای‌ها تشکیلات وسیعی در منطقه مازندران ترتیب دادند، به طوری که در نیمه دوم سال ۱۳۲۴ شهرهای ساری و شاهی و تمام کارخانه‌های منطقه مازندران را

تحت اختیار کامل خود در آورده و مرکز فعالیت‌های خود را در شاهی قراردادند (اسناد احزاب سیاسی، ۱۳۸۴: ۲/۱۰۵۴؛ سند شماره ۸۳۱).

میزان نفوذ توده‌ای‌ها به اندازه‌ای بود که در اکثر روستاهای مازندران بر اثر تبلیغات آن‌ها که دائماً در آن نقاط رفت و آمد داشتند، رعایا تحت تأثیر قرار گرفته، اراضی را میان خود تقسیم و به مالکان اعلام کردند که اگر بهره‌مالکانه بخواهند، کشته خواهند شد. ضمن این که در بعضی دهات و روستاها، نمایندگان حزب توده به رعایای منتسب به حزب توصیه‌ها و دستورهایی دایر بر این که بهره‌مالکانه را باید از مالکان تخفیف گرفت، می‌دادند و بر اثر تبلیغات آن‌ها بعضی از رعایا منتسب به حزب توده اسلحه سرد از قبیل کارد، چاقو و قمه حمل می‌کردند (همان: ۲/۱۰۵۷؛ سند شماره ۸۳۳). با این که یکی از اهداف اصلی حزب، دفاع از حقوق طبقه محروم و رنج‌کشان بود، اما آن‌ها برای همراه کردن سایر طبقات مردم مازندران، از جمله مالکان و متنفذان مازندران با خود، بیانه‌هایی صادر می‌کردند که در آن ضمن شکایت از اوضاع نابه‌سامان سیاسی و اقتصادی کشور، ملاکان را دعوت می‌کردند تا با پیوستن به حزب توده، به تأمین آسایش و به دست آوردن زندگی آسوده کمک کنند (همان: ۲/۱۰۷۱-۱۰۶۹؛ سند شماره ۸۴۳).

همان‌طور که اشاره شد اعضای حزب در مازندران، شاهی و ساری را مرکز فعالیت خود قراردادند. بر طبق اسناد موجود حضور و فعالیت آن‌ها در بابل نیز قابل توجه بود. آن‌ها در این سه شهر با برگزاری میتینگ، جلسات سخنرانی، اجرای نمایش، برگزاری جشن، پخش اعلامیه و صدور بیانیه‌ها و قطع‌نامه‌ها، با برشمردن اهداف خود، مرام حزبی خود را تبلیغ می‌کردند. در ادامه به برخی از مهم‌ترین اقدامات آن‌ها در این سه شهر پرداخته خواهد شد.

### جلسات سخنرانی، برپایی میتینگ و تظاهرات

جلسات سخنرانی معمولاً به صورت هفتگی و با حضور اعضا و افراد علاقه‌مند از طبقات مختلف در داخل کلوپ حزب توده شهر برگزار می‌شد. در این جلسات ابتدا عده‌ای از اعضا سرود حزبی می‌خواندند و سپس اشخاصی که عمدتاً سران حزب بودند، در مورد موضوعات مختلف سخنرانی می‌کردند. در پایان نیز جلسه با خواندن

سرود حزبی پایان می‌یافت. در این جلسات هفتگی معمولاً حدود صد نفر شرکت می‌کردند (همان: ۱۰۵۹/۲؛ سند شماره ۸۳۵) میتینگ‌ها بیشتر در جلوی کلوپ برقرار می‌شد که معمولاً همراه با مراسم خاصی بود. مثلاً در بابل به هنگام برگزاری میتینگ، «چند تن محصلین به نام سازمان جوانان بابل که هر کدام آنان با داشتن علامت سه رنگ روی بازوهای راست آن‌ها (سازمان جوانان بابل) نوشته شده و با داشتن سه علامت پارچه سفید که پرچم ایران روی پارچه سفید اولی به نام نداشتن بهداشت و فرهنگ و نداشتن نان [و] دومی ما طالب یک حکومت ملی می‌باشیم و مرتجعین بایستی نابود شوند [و] در روی بازوهای راست پنج نفر آن‌ها با علامت سه رنگ (مأمور انتظامات) نوشته شده بود» از کلوپ توده بیرون آمده و در مقابل ساختمان کلوپ دور یک‌دیگر گرد می‌آمدند. چند نفر از این افراد سرودی خوانده و سپس عده‌ای مشغول سخنرانی می‌شدند (همان: ۱۰۸۷/۲؛ سند شماره ۸۵۷).

گاهی نیز از سوی اعضای حزب تظاهراتی ترتیب داده می‌شد. در این تظاهرات عده زیادی از کارگران و سران و اعضای حزب شرکت می‌کردند. این افراد در نقطه‌ای معین گرد می‌آمدند و به سمت و مقصدی حرکت می‌کردند و در بین راه معمولاً شعارهایی سر می‌دادند. ضمن این که در نقاطی مشخص توقف کرده و برخی از اعضا برای آن‌ها سخنرانی می‌کردند.

به عنوان مثال در ۱۲ آذر ۱۳۲۴ حدود ۱۵۰۰ نفر از کارگران کارخانه‌ها و هم‌چنین کارگران و کارمندان راه آهن به همراه سران حزب توده ساری در شاهی راه‌پیمایی برپا کردند. آن‌ها با پرچم‌های ملی و پرده‌هایی که عبارات مختلفی از جمله «ما گرسنه‌ایم، نان می‌خواهیم» نوشته شده بود، از جلوی شهربانی عبور کردند و در میدان شاهی جمع شدند و علی‌زاده رهبر حزب توده شاهی نطق و بیاناتی ایراد کرد. پس وی نیز سه نفر دیگر سخنرانی کرده و در پایان قطعنامه‌ای صادر شد (همان: ۱۱۹۱/۲؛ سند شماره ۹۴۰).

حضور کارگران در تجمع‌ها قابل توجه بود. در برخی موارد کارگران، کارخانه‌ها را تعطیل و در مکانی که اعضای حزب سخنرانی داشتند تجمع می‌کردند. در یکی از این موارد کارخانه‌های شاهی روز ۱۱ و ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۵ تعطیل شد و کلیه کارگران در میدان جلوی کلوپ حزب توده جمع شدند و چند نفر از رهبران حزب درباره وضعیت

کارگران برای آن‌ها سخنرانی کردند (همان: ۱۰۶۰/۲). سند شماره ۸۳۵). سخنرانی‌ها به فارسی و در مواردی به لهجه مازندرانی یا در صورت لزوم به زبان ترکی ایراد می‌شد (همان: ۱۱۹۱/۲؛ سند شماره ۹۴۰).

در این تجمع‌ها در مورد موضوعات مختلفی چون انتقاد از دولت وقت، مبارزه با استعمار و ارتجاع، برقراری حکومت ملی، وضعیت کارگران و حقوق آن‌ها سخن می‌رفت. «مرده باد سیدضیاءالدین خائن»، «جوانان شاهی، اتحادیه کارگران، ما انتقام خودمان را از خائنین می‌گیریم» (همان: ۱۱۸۳/۲؛ سند شماره ۹۳۴). «زننده باد ارتش سرخ» (همان: ۱۱۸۵/۲؛ سند شماره ۸۵۷) «مرده باد ارتجاع - زننده باد حزب توده ایران» و «مرده باد مرتجعین مرده باد خائنین» (همان: ۱۰۸۸/۲). از جمله شعارهایی بود که در تجمع‌ها سر داده می‌شد یا بر روی پارچه‌هایی که در دست حضار بود، نوشته شده بود. در مواردی نیز پس از اتمام سخنرانی‌ها، قطعنامه‌ای از طرف حزب خطاب به دولت یا سایر مقامات کشوری صادر می‌شد که در آن بر مواضع و اهداف خود پافشاری می‌کردند. گاهی نیز با صدور بیانیه‌هایی خطاب به اقشار مختلف مردم، ضمن حمایت از حقوق آن‌ها و شکایت از اوضاع نابه‌سامان سیاسی و اقتصادی، آنان را تشویق به پیوستن به حزب توده می‌کردند (همان: ۱۰۹۷/۲؛ سند شماره ۸۶۳).

در جداول زیر به برخی از مهم‌ترین سخنرانی‌ها و میتینگ‌ها و تظاهراتی که حزب توده در سه شهر ساری، شاهی و بابل برگزار کرده، اشاره شده است. جداول شماره ۱ تا ۳ براساس انبوه اطلاعات موجود در اسناد کتاب اسناد احزاب سیاسی ایران تنظیم شده است (رک:

اسناد احزاب سیاسی، ۱۳۸۴: ۱۲۰۴-۱۰۵۱، ۱۰۵۴-۱۱۹۱؛ اسناد شماره ۸۳۱-۹۴۰)

جدول شماره ۱- مهم‌ترین تجمع‌های برگزار شده از سوی حزب توده در ساری

نوع تجمع	تاریخ	سخنران‌ها	موضوع سخنرانی
سخنرانی هفتگی	۳۱ خرداد ۱۳۲۴	احمد قاسمی و احسان طبری	مبارزه با تشکیل دولت صدرالاشرف، تلاش حزب توده برای کسب اکثریت در مجلس پانزدهم، جلوگیری از پیشرفت ارتجاع و استعمارطلبی
سخنرانی هفتگی	۱۳ اردیبهشت	آقای باوند	تشکیل کنفرانس هفتگی و دعوت اهالی به شرکت در کنفرانس و سخنرانی‌ها
	۱۳۲۵	دکتر سجادی	وضعیت کارگران، وضعیت بهداشت و فرهنگ مازندران

جدول شماره ۲- مهم‌ترین تجمع‌های برگزار شده از سوی حزب توده در شاهی

نوع تجمع	تاریخ	سخنران‌ها	موضوع سخنرانی
میتینگ	۱۸ اسفند ۱۳۲۳	دکتر رادمنش، محمدزمان پهلوان، رستگار	برقراری حکومت ملی، تلاش برای به دست گرفتن حکومت ملی توسط حزب، از بین رفتن خائنین دوره رضاشاه، دفاع از حقوق رعایا و دهقانان
تظاهرات	۱۷ فروردین ۱۳۲۴	صمدالله سهیلی	درخواست حکومت ملی و اعتراض به حوادثی که بر سر توده‌ای‌های اصفهان آمده
		امنیه همسر جبار	تشویق زن‌ها برای همراهی با مردان جهت به دست آوردن حکومت ملی
		احسان طبری	اتحاد و یگانگی و منع توده‌ای‌ها از اقدامات خشونت‌آمیز
سخنرانی	۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۴	بانو ابراهیمی	اتحاد و اقدام برای به دست آوردن آزادی حقیقی، آزادی زنان
تظاهرات	۱۲ آذر ۱۳۲۴	علی‌زاده	انتقاد از دولت وقت، تشویق کارگران برای اتحاد و گرفتن حق خود
		بانو ابراهیمی	انتقاد از توقیف چند روزنامه در تهران، انتقاد از سیدضیاء و لزوم خارج شدن او از ایران
		محمدزمان پهلوان	انتقاد از شدایدی که ملاکان در دوره‌های قبل بر رعایا وارد آوردند

جدول شماره ۳- مهم‌ترین تجمع‌های برگزار شده از سوی حزب توده در بابل

نوع تجمع	تاریخ	سخنران‌ها	موضوع سخنرانی
میتینگ	۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵	اسماعیل معصومی	نهضت کارگران، انتقاد از سلطنت پهلوی و دولت‌های وقت که قصد خفه کردن آزادی خواهان و کارگران را داشتند، تقدیر از



تلاش‌های حزب توده و ملت آذربایجان و اقدامات قوام‌السلطنه			
وضعیت و سختی معیشت کارگران نفت جنوب و تقدیر از قیام آن‌ها	آقای نیکزاد		
جلوگیری از ارتجاع اصفهان و یزد و کرمان و شاهی، اعتراض به آنچه علیه حزب توده اصفهان انجام گرفته، خواستار حکومت ملی بودن	محمد سلیمی	۱۷ فروردین ۱۳۲۴	میتینگ
از بین بردن ارتجاع جنوب و مسلح شدن عشایر آن منطقه که به دست سیدضیاء عملی می‌شود، لزوم تسلیم دولت	محمد قاضی		
محکوم کردن حمله به کلوپ حزب توده اصفهان و تقاضای مجازات متخلفان، خواستار حکومت ملی و عدالت، درخواست داشتن بهداری و دادگستری، رد نمودن تعلق حزب توده به بلشویک‌ها و کمونیست‌ها	آقای عسکری رستگار		
عظمت اسلام، تجلیل از شخصیت والای پیامبر، پشتیبانی حزب توده از دیانت اسلام، لزوم همراهی و مساعدت سرمایه‌داران از اشخاص فقیر و بیچاره و رسیدن طبقه زحمت‌کش به حقوق خود، تأکید بر مسلمان‌بودن حزب توده بابل	محمد رضی نوایی و سیداحمد نیکزاد	۱۷ تیر ۱۳۲۴	میتینگ
لزوم تغییر روش حزب توده و رفتار و گفتار آن‌ها با ادارات دولتی، بیگانه‌پرست نبودن احزاب و لزوم پشتیبانی از دولت	ایبرج اسکندری	۶ فروردین ۱۳۲۵	

۱. از طرف سیدضیاء‌الدین چند نفر چاقوکش را شبانه به کلوپ حزب توده اصفهان فرستادند که آن را آتش زدند و چند توده‌ای را مجروح ساختند.

## اقدامات مسلحانه

«افراد حزب توده به اسلحه سرد و گرم مشغول و در کارهای خود مستقلاً اقدام می‌کنند. مأمورین شهربانی و ژاندارمری به هیچ‌وجه آزادی عمل نداشته و قادر به انجام وظیفه نیستند و در هر موقع که بخواهند در موضوع امری دخالت کرده یا با آن‌ها مذاکره کنند، مأمورین را راه نداده، سهل است که بدگویی و توهین می‌کنند. در حوادثی که تاکنون واقع شده اگر مأمورین انتظامی کوچک‌ترین فشاری آورده و شدت عملی از خودشان نشان می‌دادند، جریان صورت دیگری به خود می‌گرفت... بعضی از مأمورین ادارات دولتی هم ناچار به آن طرف متمایل شده، زیرا فکر می‌کنند که اگر اظهار تمایل نکنند خطری متوجه آن‌ها بشود، چنان‌چه شنیده شده آقای حسامی، رئیس پست و تلگراف ساری چندی است به تهران رفته و جرأت بازگشت ندارد، زیرا یکی از عمال مؤثر حزب را بر علیه خود دانسته تصور می‌کند برای او خطری باشد و اشخاص بی‌طرف هم در وحشت و از آینده نگران هستند که آیا چه پیش می‌آید و مقدرات آن‌ها به دست چه کسی برده خواهد شد... حزب توده هر وقت اراده کند می‌تواند تمام طرق و شوارع و ادارات دولتی را در تحت تصرف و اختیار خود قرار دهد» (همان: ۱۰۵۴/۲؛ سند شماره ۸۳۱)

متن فوق قسمتی از گزارشی است که رئیس شهربانی مازندران به شهربانی کل کشور در مهر ۱۳۲۴ ارسال کرد و مراتب نگرانی خود را از مسلح‌بودن اعضای حزب و اقدامات آنان ابراز داشته است. سران و اعضای حزب توده اکثراً اسلحه داشتند و هر یک از کارگران و کشاورزان نیز به نوبه خود سلاح تهیه کرده و روز به روز بر عده اشخاصی که اسلحه گرم یا سرد تهیه می‌کردند افزوده می‌شد. کار به جایی رسید که اعضای حزب مانند مأمورین شهربانی، در حالی که مسلح بودند، در محله‌ها گشت می‌زدند (همان: ۱۱۹۰/۲؛ سند شماره ۹۴۰).

مسلح‌بودن اعضای حزب و اقدامات خودسرانه آن‌ها، اوضاع این سه شهر را ناآرام ساخته بود. آن‌چه شرایط را ناامن‌تر می‌ساخت، درگیری‌های اعضای حزب توده با احزاب رقیب از جمله حزب وطن و حزب دموکرات ایران بود. موارد بسیاری از این درگیری‌ها گزارش شده است. به طور مثال در مهر ۱۳۲۵ حزب دموکرات ایران عده‌ای

را برای حمله به اعضای حزب توده در ساری مأمور کردند، یا در بابل با حمله به کلوپ حزب توده، آنجا را غارت و کتاب‌ها را به آتش کشیدند (همان: ۱۰۶۳/۲؛ سند شماره ۸۳۷). حزب توده نیز در اقداماتی پیش‌گیرانه یا تلافی‌جویانه به اعضای حزب وطن یا دموکرات حمله می‌برد (همان: ۱۰۵۶/۲، ۱۱۸۱، ۱۱۸۸؛ اسناد شماره ۹۳۲، ۸۳۲ و ۹۳۷). از میان احزاب فعال در سه شهر ساری و شاهی و بابل در فاصله سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵، حزب توده موفق‌تر عمل کرد. دلیل این امر تبلیغات گسترده و موفقیت‌آمیز آنان بود که منجر به جذب عده زیادی از کارگران و رعایا و به طور کلی طبقه محروم جامعه شد. عامل دیگر امکانات زیادی بود که در اختیار آن‌ها قرار داشت. به طوری که قادر بودند هر موقع می‌خواستند، از راه آهن و ترن‌هایی که در اختیار آن‌ها گذاشته می‌شد (همان: ۱۰۵۷/۲؛ سند شماره ۸۳۳) استفاده کرده و اعضای خود را در نقاط مختلف مازندران از جمله سه شهر یاد شده جابه‌جا کنند.

### سرکوب حزب توده در مازندران

شورش‌های عشایر در جنوب، چرخش شدید قوام به راست و تسلط دوباره بر استان‌های شمال غربی، نقطه آغاز چهارسال سرکوب پی در پی حزب توده بود. در تهران دولت با برقراری حکومت نظامی همه گردهمایی‌های خیابانی را ممنوع و اعتصاب عمومی را که به دعوت شورای متحده انجام می‌شد سرکوب کرد. در استان‌های حاشیه دریای خزر، دادگاه‌های نظامی، به جرم طراحی یک شورش مسلحانه، سه تن از فعالان حزب را اعدام، چهار نفر را به حبس ابد محکوم و بیش از ۱۴۰ نفر را به جرم حمل اسلحه دست‌گیر کردند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۳۷۵).

با این حال دولت با این که به حزب توده و تشکیلات آن ضربه شدیدی وارد کرد، اما آن را کاملاً منحل نکرد، بلکه به سازمان مرکزی حزب اجازه داد تا گردهمایی‌های غیرخیابانی برگزار کند، روزنامه منتشر سازد و در بین دانش‌آموزان، زنان و روشن‌فکران فعالیت کند. به این دلیل که نمی‌خواست با غیرقانونی اعلام کردن حزب توده، مخالفت روس‌ها را برانگیزد (همان: ۳۷۶). اما با وقوع حادثه سوءقصد به جان شاه

که در آن حزب توده مقصر شناخته شد، روند تجدید حیات حزب متوقف شد و دولت، حزب توده را به عنوان سازمانی کمونیستی، منحل و غیر قانونی اعلام کرد. تعقیب و سرکوب اعضای حزب بار دیگر از سر گرفته شد. حزب نیز ناگزیر به فعالیت‌های پنهانی روی آورد. در مازندران و به ویژه در شهر بابل توده‌ای‌ها نفوذ زیادی در دبیرستان‌ها پیدا کردند و در بسیاری موارد توانستند از طریق دانش‌آموزان و معلمان وابسته به خود، اوراق و اعلامیه‌های مورد نظر را در بین دیگر فرهنگیان پخش کنند (اسناد احزاب سیاسی، ۱۳۸۴: ۱۰۶۶/۲، ۱۱۰۸؛ سند شماره ۸۷۱). ضمن این که شبانه اعلامیه‌ها و بیانیه‌های خود را به دیوار خانه‌ها و تیرهای چراغ برق نصب می‌کردند یا شعارهایی بر روی دیوارها می‌نوشتند (سازمان اسناد، ۱۳۳۰: سند ۲۹۰/۱۹۳۱؛ پیوست، سند شماره ۱). مأموران شهربانی نیز بسیار تلاش می‌کردند تا دانش‌آموزان و وابستگان توده‌ای را شناسایی و یا به موقع اعلامیه‌ها را از سطح شهر جمع‌آوری کنند (اسناد احزاب سیاسی، ۱۳۸۴: ۱۱۰۹/۲، سند شماره ۸۷۲)، تا اوراق به دست مردم نرسد. خانه‌های افرادی که مورد سوءظن شهربانی قرار می‌گرفتند، مورد تفتیش قرار می‌گرفت و اگر اسناد و مدارکی (شامل اعلامیه‌های حزب، اوراق روزنامه‌های ممنوع، اسلحه و...) که گناه کار بودن آن‌ها را اثبات می‌کرد، پیدا می‌شد، بلافاصله دست‌گیر می‌شدند (ساکما، ۱۳۳۱، شناسه: ۲۹۰/۷۳۰ و ساکما، ۱۳۳۰، شناسه: ۲۹۰/۱۹۳۱؛ پیوست، سند شماره ۲ و ۳). تعدادی از آنها نیز موفق به فرار می‌شدند. مثلاً در مهرماه ۱۳۲۹ سه تن از اعضای حزب به نام‌های عوض (عباسقلی) جعفری کارگر سابق کارخانه و از چاقوکشان حزب، کمال صادقیان دندانساز و بهادر حسن زاده که از جمله افراد باسواد حزب بود، به قصد فرار به خاک شوروی از شاهی با موفقیت خارج شدند (ساکما، ۱۳۲۹، شناسه: ۲۹۰/۶۳۵۱؛ پیوست، سند شماره ۴، ۵ و ۶). هرچند که توده‌ای‌ها در سال‌های نخست وزیری دکتر مصدق حمایت خود را از دولت اعلام کردند و اعلامیه‌هایی در تأیید آن از سوی توده‌ای‌های بابل منتشر شد (سازمان اسناد، ۱۳۳۰: سند ۲۹۰/۵۷۳۲؛ پیوست، سند شماره ۷ و ۸)، اما دیگر به مانند سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵ آزادی خود را بازیافتند.

## نتیجه

وجود کارخانه‌های تازه تأسیس و تعداد زیادی از کارگران و کشاورزان در سه شهر ساری، شاهی و بابل باعث شد تا نفوذ حزب توده در این سه شهر، بیش از سایر نقاط مازندران باشد. کمیته ایالتی حزب توده با امکاناتی که در اختیار داشت، اعضای خود را مسلح کرده و با استفاده از ترن‌هایی که در اختیار آن‌ها قرار داده شده بود، به راحتی اعضای خود را از شهری به شهر دیگر جابه‌جا می‌کرد. حزب با برگزاری جلسات سخنرانی هفتگی، برپایی میتینگ‌ها، تظاهرات و صدور بیانیه‌ها و قطعنامه‌های مختلف، اهداف خود را پیش می‌برد. در این تجمع‌ها اعضا و سران حزب ضمن حمله‌بردن به سیاست‌های دولت، از حقوق طبقات محروم دفاع کرده و خود را نجات‌بخش این طبقات معرفی می‌کردند. با این که آنان به طور صریح از شوروی و ارتش سرخ آن کشور تجلیل می‌کردند، اما تلاش داشتند در بیانیه‌های خود با تجلیل از شخصیت پیامبر اکرم (ص) خود را مسلمانانی واقعی معرفی کنند.

پس از آن که حزب توده غیر قانونی اعلام شد، اعضای حزب به فعالیت‌های مخفی و سری روی آوردند و با نفوذ در مدارس مازندران توانستند تا حدودی اهداف خود را پیش ببرند. با این حال دیگر به مانند سال‌های ابتدایی دهه بیست آزادی خود را باز نیافتند.

## کتاب‌نامه

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- ۲- الموتی، ضیاءالدین (۱۳۷۰)، فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران؛ جنبش‌های چپ، تهران: چاپخش.
- ۳- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی (۱۳۷۰)، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۴- طبری، احسان (۱۳۶۶)، کژراهه، تهران: امیرکبیر.

## اسناد منتشر نشده

- ۱- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران: اقدامات دانش‌آموزان مازندران بر علیه حزب توده (۱۳۳۰)، سند شماره ۵۷۳۲/۲۹۰، ۴ برگ.

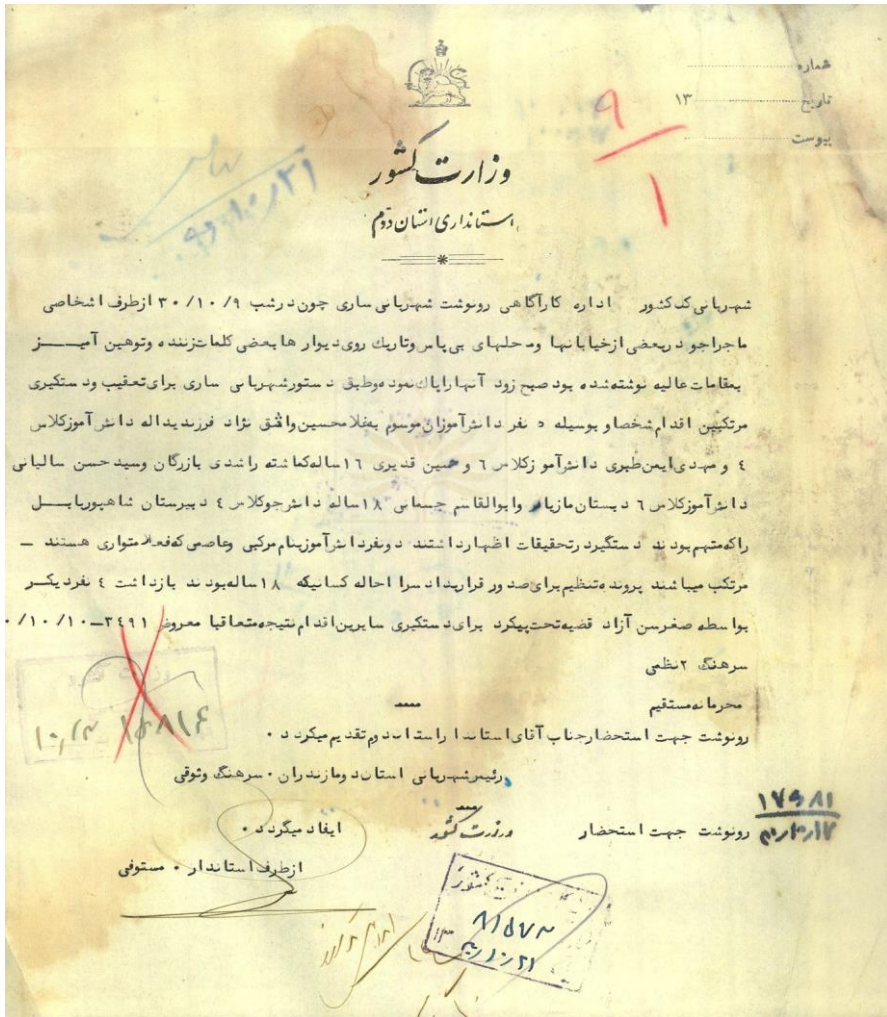
- ۲- \_\_\_\_\_: بازداشت عده‌ای از هواداران حزب توده در بابل (۱۳۳۱)، سند شماره ۲۹۰/۷۳۰، ۵ برگ.
- ۳- \_\_\_\_\_: دست‌گیری اعضا و هواداران حزب توده در مازندران (۱۳۳۰)، سند شماره ۲۹۰/۱۹۳۱، ۱۰ برگ.
- ۴- \_\_\_\_\_: فرار چند تن از اعضای حزب توده از شاهی به شوروی (۱۳۲۹)، سند شماره ۲۹۰/۶۳۵۱، ۱۳ برگ.

### اسناد منتشر شده

- ۱- اسناد احزاب سیاسی ایران (حزب توده ایران) (۱۳۸۴)، ج ۲، به کوشش بهروز طیرانی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- ۲- بیانیه حزب توده ایران خطاب به رانندگان بابل، ۲۵ بهمن ۱۳۲۴، شماره سند: ۸۶۳.
- ۳- بیانیه حزب توده کمیته ایالتی مازندران در مورد ارتش سرخ، اردیبهشت ۱۳۲۵، شماره سند: ۸۳۶.
- ۴- بیانیه کمیته ایالتی مازندران حزب توده ایران خطاب به مالکین و متنفذین مازندران، بی‌تا، شماره سند: ۸۴۳.
- ۵- تلگراف کمیته مرکزی حزب توده ایران به نخست‌وزیر در مورد ایجاد آشوب و ناامنی توسط حزب دموکرات ایران در مازندران، ۱۵ آبان ۱۳۲۵، شماره سند: ۸۳۷.
- ۶- گزارش استان‌دار مازندران به وزارت کشور فعالیت‌های پنهانی حزب توده در فرهنگ و دبیرستان‌های مازندران، ۳ اسفند ۱۳۲۸، شماره سند: ۸۷۱.
- ۷- گزارش رئیس شهربانی بابل به شهربانی مازندران در مورد برگزاری میتینگ حزب توده در بابل، ۱۸ فروردین ۱۳۲۴، شماره سند: ۸۵۷.
- ۸- گزارش رئیس شهربانی کل کشور به نخست‌وزیر در مورد جلسه هفتگی حزب توده ساری، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۲۵، شماره سند: ۸۳۴.
- ۹- گزارش رئیس شهربانی مازندران به شهربانی کل کشور در مورد فعالیت‌های حزب توده در ساری و شاهی، ۴ مهر ۱۳۲۴، شماره سند: ۸۳۱.
- ۱۰- گزارش شهربانی استان مازندران به اداره کارآگاهی شهربانی کل کشور در مورد شناسایی دانش‌آموزان توده‌ای در دبیرستان شاهپور بابل، ۲۲ بهمن ۱۳۲۸، شماره سند: ۸۷۰.
- ۱۱- گزارش شهربانی بابل به فرمان‌داری بابل در مورد جمع‌آوری اعلامیه‌های حزب توده، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۹، شماره سند: ۸۷۲.
- ۱۲- گزارش شهربانی کل کشور به نخست‌وزیر در مورد مجلس سخنرانی و میتینگ حزب توده در شهرهای ساری، بابل، شاهی، آمل، بهشهر و فیروزکوه، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۵، شماره سند: ۸۳۵.

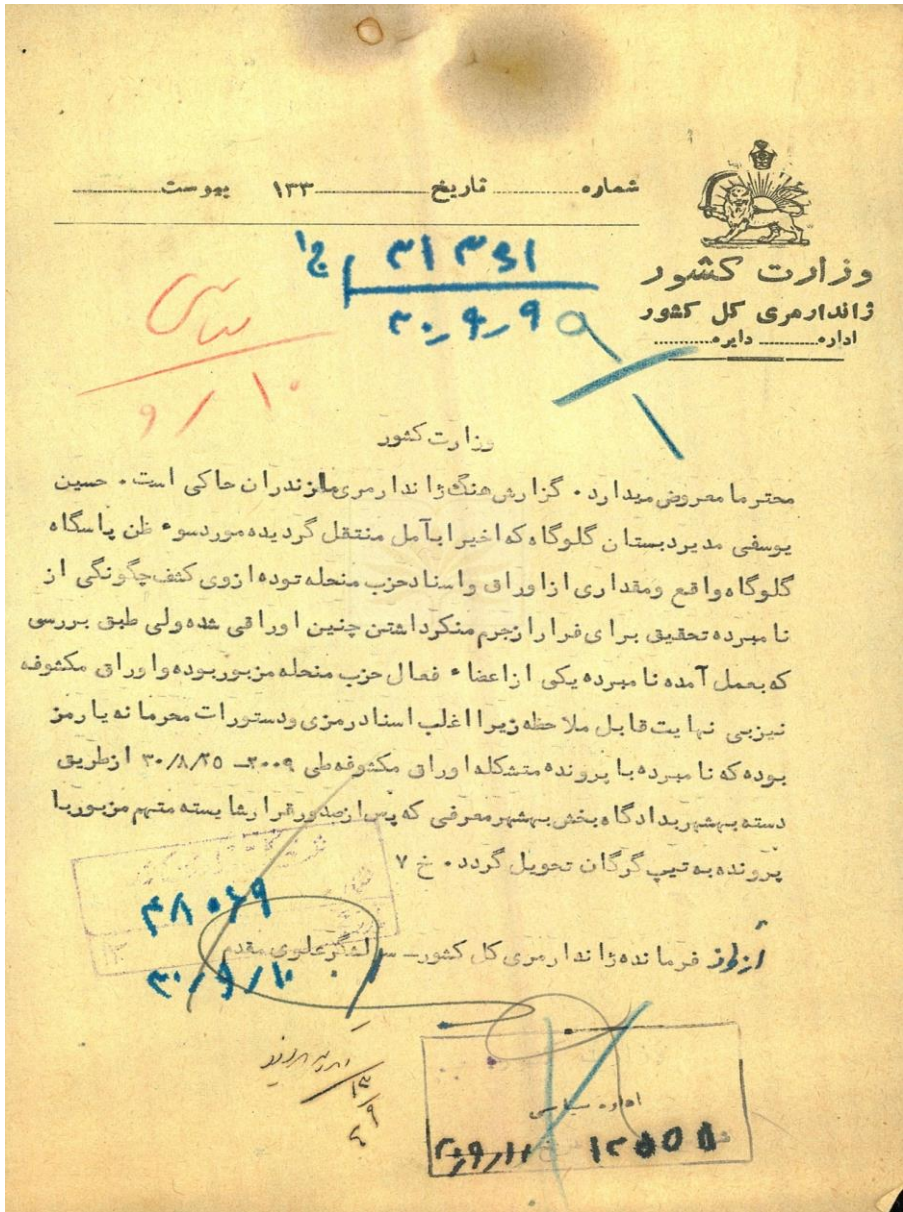
- ۱۳- گزارش شهربانی کل کشور به وزارت کشور در مورد تبلیغات توده‌ای‌ها در میان رعایا، ۱۷ آبان ۱۳۲۴، شماره سند: ۸۳۳
- ۱۴- گزارش شهربانی کل کشور به وزارت کشور در مورد سخنرانی بانو ابراهیمی در کلوپ اتحادیه کارگران، ۹ خرداد ۱۳۲۴، شماره سند: ۹۳۵.
- ۱۵- گزارش شهربانی کل کشور به وزارت کشور در مورد کتک کاری اعضای حزب توده با یکی از اعضای حزب وطن، ۴ شهریور ۱۳۲۴، شماره سند: ۹۳۷.
- ۱۶- گزارش شهربانی کل کشور به وزارت کشور در مورد میتینگ حزب توده در شاهی، ۲۲ فروردین ۱۳۲۴، شماره سند: ۹۳۴.
- ۱۷- گزارش شهربانی کل کشور به وزارت کشور در مورد میتینگ حزب توده در شاهی، ۱۳ آذر ۱۳۲۴، شماره سند: ۹۴۰.
- ۱۸- گزارش شهربانی مازندران به استان‌دار مازندران در مورد تشکیل جلسات محرمانه توسط حزب توده، ۲۹ بهمن ۱۳۲۳، شماره سند: ۹۳۲.
- ۱۹- گزارش وزیر کشور به نخست‌وزیر در مورد ورود قریب به دو هزار نفر از افراد حزب توده به ساری، ۷ مهر ۱۳۲۴، شماره سند: ۸۳۲.

پیوست‌ها

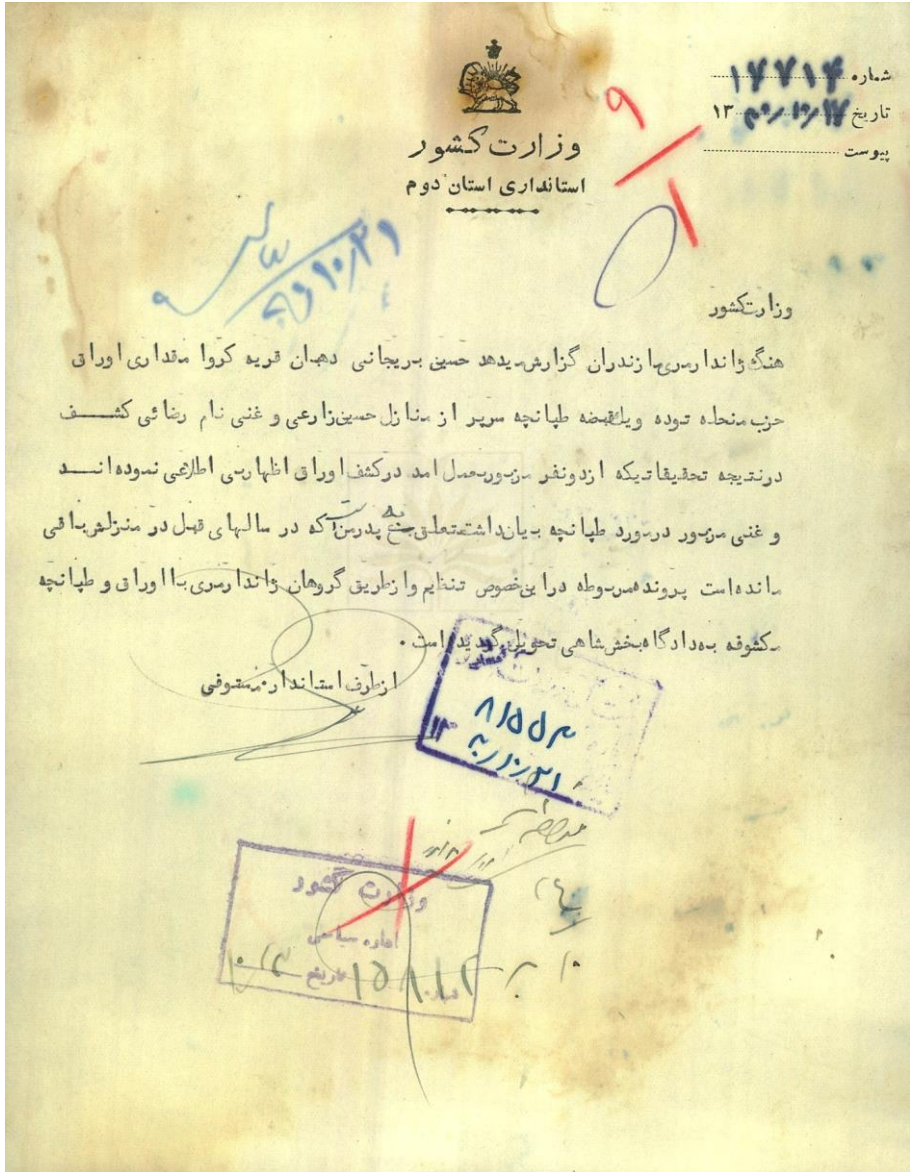


سند شماره ۱: شناسه: ۲۹۰/۱۹۳۱






سند شماره ۲: شناسه: ۲۹۰/۱۹۳۱




سند شماره ۳: شناسه: ۲۹۰/۱۹۳۱

  
**وزارت کشور**  
 شهرداری کل کشور  
 قسمت .....

	ردنوشته گزارش <b>تربیت</b> مورخه ۲۶/۱۰/۲۹ شماره ۴۴۰۴
	اداره <b>سفر اداره تربیت</b> ن ۲۰۲۳
	<p>محرمانه                  آنرا از این جهت بر قصد نفی بنا کرده است. اینها تا شدت نسبی که در این مورد                  رسیده و لغت آنچه در تحقیق شده در قیاس آن با دوره و حال مردم در این                  صحیح است. باید است. جهت تاخیر در اعلام گزارش اقدام به تحقیقات و کسب خبر                  این مورد بجهت تأیید نهایی است. هر دو ان سفید است. روزیست برابر این                  روزیست برابر این</p>

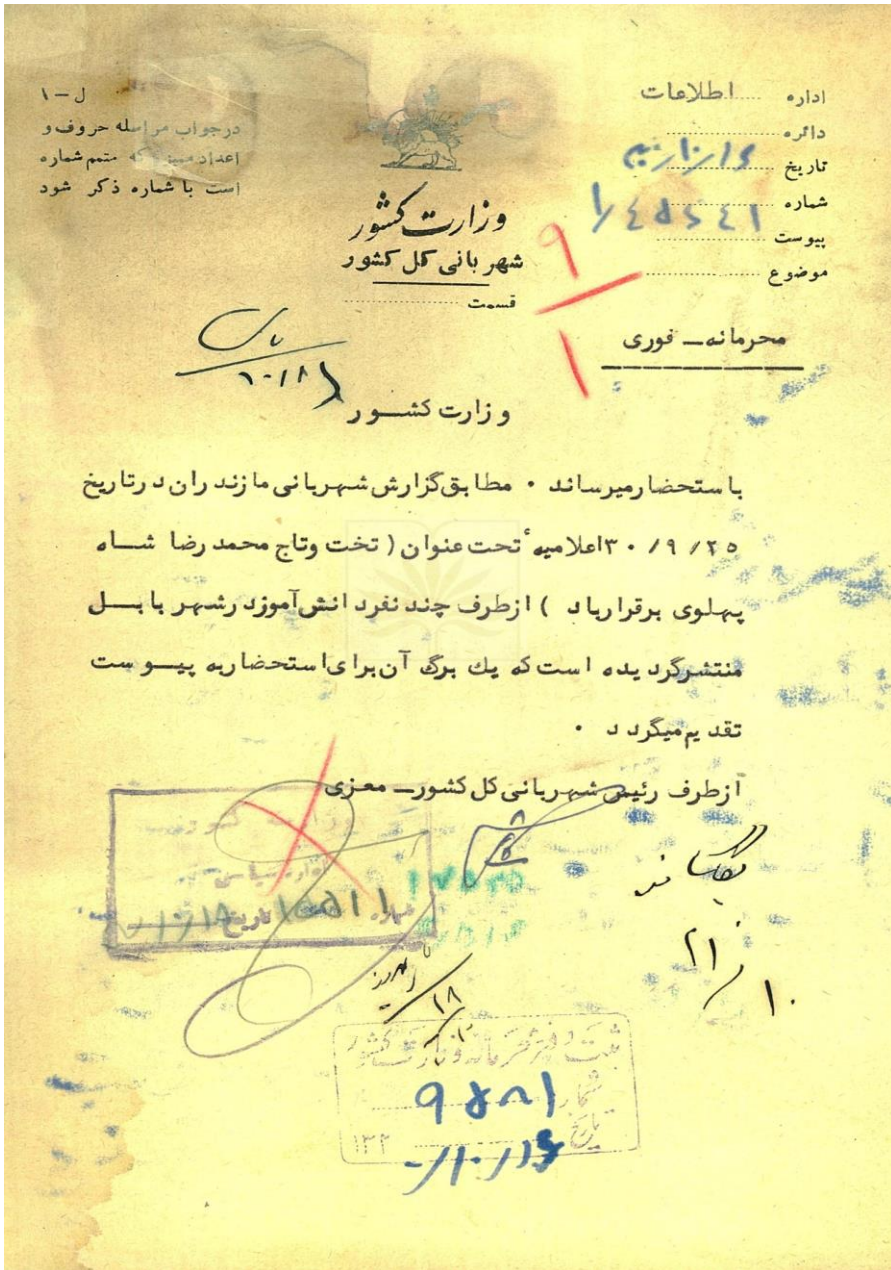
سند شماره ۴: شناسه ۲۹۰/۶۳۵۱

  
**وزارت کشور**  
 شهرداری کل کشور  
 قسمت .....  
 اداره ..... شعبه .....

	ردنوشته گزارش <b>تربیت</b> مورخه ۱۹/۷/۲۹ شماره ۹۹۱
	اداره <b>سفر اداره تربیت</b> ن ۲۰۲۳
	<p>محرمانه                  آنرا از این جهت بر قصد نفی بنا کرده است. اینها تا شدت نسبی که در این مورد                  رسیده و لغت آنچه در تحقیق شده در قیاس آن با دوره و حال مردم در این                  صحیح است. باید است. جهت تاخیر در اعلام گزارش اقدام به تحقیقات و کسب خبر                  این مورد بجهت تأیید نهایی است. هر دو ان سفید است. روزیست برابر این                  روزیست برابر این</p>

سند شماره ۵: شناسه ۲۹۰/۶۳۵۱





# تخت و تاج محمد زضا شاه

پهلوی بر قرار باد



توده ایهای کرم‌لینی و لندنی مخالف اساس سلطنت و استقلال وطنند  
محیط مقدس فرهنگ باید از سیاست های شوم بیگانه منزّه شود  
بهت مردانه دانش آموزان رشید و فداکار سازمان کمونیستی  
دبیرستان بر فرق عناصر مارکدار و باصطلاح دانش آموزان گون گردید  
مرگ بر توده ایهای وطن فروش و مزدور و خائن که دست  
جسارت و اسامه ادب بسوی دانش آموزان وطنپرست و غیور دراز کرده‌اند  
مردم! فرزندان رشید شما فرزندان پاک سرشت شما وظیفه مقدس  
و ملی و وطنی خود را انجام داده‌اند اکنون وظیفه شما است که بیاری  
آنان برخاسته و توده ایهای وطنفروش را شدیداً سرکوبی کنید  
کمونیست دشمن مذهب و ملیت و شرافت و استقلال شما است  
قیام دلیرانه برای سرکوبی و تنبیه این جیره خواران بست  
زنده و پاینده باد دکتر محمد مصدق پیشوای محبوب و آیت الله  
کاشانی پیشوای مذهبی و جاوید و برقرار باد جبهه ملی  
در اهتزاز باد پرچم مقدس و سه رنگ ایران

## حکمرانی ظهیرالدوله بر مازندران در دوره استبداد صغیر

ابوالفتح مؤمن\*

### چکیده

انقلاب مشروطه یکی از وقایع بسیار تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران بود. هرچند که یک نهضت چند شهری بود، اما بر تمام ایالات و ولایات ایران تأثیر گذاشت و هر یک از این مناطق در دوره مشروطه با فعالیتی که داشتند، نقش و جایگاهی برای خود به دست آوردند، اما وقتی محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست، این بارقه امید آزادی خواهان و مردم به یأس مبدل شد و دوره‌ای در تاریخ ایران به نام استبداد صغیر آغاز شد، هرچند که کوتاه بود، اما مصائب و مشکلات زیادی برای کشور به همراه داشت. با اعاده مشروطیت، این دوره به پایان رسید. در این دوره ایالات و ولایات ایران واکنش‌های متفاوتی از خود نشان دادند که گاهی با اغتشاش، اعتراض و حرکات مبارزه جویی با محمدعلی شاه همراه بود. یکی از این مناطق مازندران بود که با وجود حکمرانی هم چون ظهیرالدوله، که خود از دیوان سالاران مشروطه خواه بود، اهمیت دوجندانی یافت. در این زمان در مازندران طیف‌های مختلفی به صحنه آمدند و واکنش‌های متفاوت و گاه متضادی از خود به ظهور رساندند. با توجه به اسناد و منابع، به ویژه اسناد و خاطرات ظهیرالدوله به روش کتابخانه‌ای - اسنادی و شیوه توصیفی - تحلیلی به باز کاوی این مقطع می پردازیم تا معلوم شود که: چه واکنش‌هایی از سوی طیف‌های مختلف وجود داشت؟ ارتباط تهران و مازندران چگونه بود؟ نقش روحانیون و علما در این میان چه بود و خود ظهیرالدوله چه جایگاه و خواسته‌ای داشت؟ روی کرد او چه بود و چه سرانجامی یافت؟

**کلیدواژه‌ها:** محمدعلی شاه، استبداد صغیر، صفاعلی ظهیرالدوله، مازندران، آزادی خواهان

## ورود میرزا علی خان ظهیرالدوله به عرصه سیاست

قبل از ورود به بحث اصلی ابتدا باید دید علی خان صفا که بود و در سیاست روز که جای ماجرا ایستاده و نسبت او با وقایع چیست؟ به همین دلیل ناگزیر از اشاره ای کوتاه به زندگی و ورود او به سیاست هستیم. علی خان پسر محمدناصرخان ظهیرالدوله ایشیک آقاسی (وزیر تشریفات) از ایل قاجار بود که در ۱۷ ربیع‌الاول سال ۱۲۸۱ هـ ق متولد شد (بامداد، ۱۳۷۱: ۳۶۷). علی خان در این باره می‌نویسد: «پدرم محمدناصرخان قاجار ظهیرالدوله وزیر دربار پسر محمدابراهیم خان سردار پسر جان محمدخان ایلخانی ایل جلیل قاجار پسر قراخان بود که همیشه در خدمت و معیت دولت و سلطنت خدمات بی‌پایان و جنگ‌ها نمایان کرده‌اند. در سنه ۱۲۸۱ هجری که پدرم از حکومت مملکت فارس مراجعت کرده و در جمال آباد شمیران بیلاق طهران اقامت داشت، چهار ساعت از غروب آفتاب گذشته روز شانزدهم ربیع‌الاول متولد شدم» (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۱۴).

علی خان تحصیلات مقدماتی را نزد میرزاشفیعا ادیب و شاعر شیرازی به پایان رسانید، زیرا در آن ایام به همراه پدرش که مأمور فارس بود در شیراز زندگی می‌کرد (صفائی، ۱۳۴۳: ۴). پدر وی محمدناصرخان در عصر ناصرالدین شاه وزیر دربار بود و مناصب و مشاغل مختلفی هم‌چون امور شاهزادگان، علما، غله تهران و حکومت خوزستان را عهده‌دار بود. در سال ۱۲۹۴ هـ ق به دلیل اعتمادی که ناصرالدین شاه به این خاندان داشت، بعد از مرگ پدر علی خان، او را با همان لقب ظهیرالدوله و با سمت وزیر تشریفات دربار به خدمت گمارد و در سال ۱۲۹۷ هـ ق یکی از دختران خود که بعدها به ملکه ایران ملقب شد، به عقد او درآورد. دوست علی میرزاخان معیرالممالک در این خصوص می‌نویسد: «بعد از پدر، پسر لقب و منصب او را یافت و نزدیک سی سال داشت که به دامادی ناصرالدین شاه مفتخر گردید. ایشیک‌خانه صد عضو داشت که همه لباس متحدالشکل از ماهوت آبی با نوار سیاه دور یقه و سردست و تکمه‌های شیر و خورشید داشتند» (معیرالممالک، ۱۳۶۱: ۱۰۹). بدین ترتیب علی خان صفا با تومان آغا فروغ‌الدوله دختر ناصرالدین شاه که بانویی با ذوق، شاعر، خوش صحبت و بذله گو بود ازدواج کرد. ملکه ایران به اعتبار شهرت شوهر خود در شعر «صفا» تخلص می‌کرد (همان: ۱۱۰). البته خود علی خان علاوه بر شاعر و عارف مسلک بودن، با موسیقی



آشنایی کامل داشت و حتی گاهی آهنگ‌های مناسب برای انجمن اخوت می‌ساخت و در تئاتر نیز دستی داشت، چنان که یک تئاتر سیاسی به نام فانтом در خصوص وضعیت ایران عصر قاجار به روی صحنه برد (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۷۰). با این ازدواج علی‌خان احترام و اعتبار بیش‌تری در بین دربار و بین اعیان و اشراف یافت (همان: ۱۵ و ۱۶). با ترور ناصرالدین‌شاه به دست میرزارضا کرمانی و به سلطنت رسیدن مظفرالدین‌شاه قاجار، ظهیرالدوله پس از مدت کوتاهی با حفظ سمت وزیر دربار در سال ۱۳۱۹ هـ.ق به حکومت مازندران منصوب شد، اما یک سال بعد به علت اختلافاتی که در آن ناحیه با برخی از علما از جمله محمدحسن شیخ کبیر پیدا کرد، عزل گردید و مجدداً به وزارت دربار بازگشت و در آستانه انقلاب مشروطه (۱۳۲۴ هـ.ق) به حکمرانی همدان منصوب شد. فریدالملک در خاطرات خود در این زمینه آورده که: «در ۱۶ شعبان یک ساعت از شب گذشته حضرت حکمران بدون جنجال با آقای ظهیرالملک به بازدید تشریف آوردند. قریب یک ساعت بودند. بعد از صرف چای و قهوه بدون چراغ و آدم تشریف بردند. در همدان بنای عدالت‌خانه ملی حضرت حکمران گذاشته مشغول ساختن عدالت‌خانه هستند» (فریدالملک، ۱۳۵۴: ۲۴۸). شرایط سیاسی و اجتماعی آن روزگار همدان موجب شد تا ظهیرالدوله در این شهر دست به اصلاحات بزند و عقاید سیاسی و اجتماعی خود را جامه عمل بپوشاند، هم‌چنان که گذشت از جمله اقدامات وی تأسیس «مجلس فواید عمومی» بود که در واقع نخستین شورای ایالتی کشور به شمار می‌رفت (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۵۵). در سال ۱۳۲۵ هـ.ق علاوه بر حکومت همدان، محمدعلی‌شاه قاجار حکومت کرمانشاه را به وی واگذار کرد که این ایام مصادف بود با شورش اول ابوالفتح میرزا سالارالدوله و شکست او از قشون دولتی در نهاوند که سالارالدوله به ناچار برای رهایی از دست‌گیری توسط قوای دولتی به کنسول‌گری انگلستان در کرمانشاه پناهنده شد، ظهیرالدوله بنا به دستور محمدعلی‌شاه با تدابیر خود و دادن امنیت جانی به سالارالدوله او را تحت‌الحفظ به تهران اعزام کرد (در تکاپوی تاج و تخت، ۱۳۷۸: ۱۴). در همان سال صفاعلی نیز به تهران بازگشت.

در سال ۱۳۲۶ هـ.ق ظهیرالدوله به حکومت گیلان منصوب و خدمتی بزرگ به فرهنگ و توسعه مدارس این دیار نمود (کتاب گیلان، ۱۳۷۴: ۱/۱۱۵، ۴۸۷). بدین

ترتیب در زمان به توپ بستن مجلس شورای ملی، ظهیرالدوله در رشت بود که البته در این هنگامه خانه او و ساختمان انجمن اخوت ویران شد. ولی وی هم‌چنان بر مناصب دولتی باقی‌ماند. چنان‌که بعد از گیلان به حکومت مازندران (ذی‌الحجه ۱۳۲۶) و کرمانشاه (ذی‌الحجه ۱۳۲۷) رسید.

با فتح تهران از سوی مجاهدین بختیاری و گیلانی و اعادهٔ مشروطیت، ظهیرالدوله که از قبل با مشروطه همراهی و هم‌دلی داشت، از سوی دولت مشروطه به حکومت تهران منصوب شد (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۲۵) و بعد از آن نیز از سال ۱۳۲۸هـ.ق تا ۱۳۳۵هـ.ق به حکمرانی مازندران، گیلان، تهران، مازندران و... رسید، تا این که در سال ۱۳۴۲هـ.ق درگذشت (شاه‌آبادی، ۱۳۷۸: ۱/۱۸۴).

### ظهیرالدوله و مشروطیت

میرزا علی‌خان ظهیرالدوله از مردان سیاسی خاندان حکومت‌گر دورهٔ قاجار بود؛ برخلاف عقیدهٔ دوست علی‌خان معیرالممالک که در مورد او می‌نویسد: «هرگز پا در حلقهٔ سیاست نگذارد و گرد تزویر نگشت» (معیرالممالک، ۱۳۶۱: ۱۰۹)، تبلور عقاید سیاسی و اجتماعی ظهیرالدوله را می‌توان در تشکیل انجمن اخوت دید که وی آن را به سال ۱۳۱۷هـ.ق در تهران تأسیس کرد. او که در سال ۱۳۰۳هـ.ق با میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفی‌علی‌شاه (متولد ۱۲۵۱هـ.ق متوفی ۱۳۱۶هـ.ق) آشنا شده بود، به زودی دل به او داد و در جرگهٔ مریدانش درآمد. ثبات قدم او در پیروی از صفی‌علی‌شاه تا بدان‌جا رسید که در سال مرگ صفی‌علی‌شاه (۱۳۱۶هـ.ق) از سوی او به جانشینی برگزیده شد و رهبری پیروان و مریدان وی به میرزا علی‌خان تفویض شد. ظهیرالدوله با استفاده از مقام و موقعیتی که کسب کرده بود، در کنار خانقاه به تشکیل مجمعی دست زد که انجمن اخوت نام گرفت. اسماعیل راین در این باره می‌نویسد: ظهیرالدوله یک سال بعد از مرگ صفی‌علی‌شاه فرمانی از «مظفرالدین‌شاه برای تأسیس انجمن اخوت گرفت». تا آن روز انجمن مذکور سری و مرکب از عده‌ای از درباریان و دوستان صمیمی و نزدیک آن مرحوم بود، ظهیرالدوله برای این که انجمن اخوت را از صورت مخفی درآورد و فعالیت آن مکان را علنی سازد، فرمان مخصوصی که تشکیل جلسات انجمن را تأیید

می‌کرد و بلا مانع می‌دانست، از مظفرالدین شاه قاجار گرفت. از سوی دیگر ظهیرالدوله بدون این که نام «فراماسونری» و یا «فراموش‌خانه» به انجمن بدهد، عده‌ای از هم‌مسلمان سابقش را گرد آورد و سعی کرد اعضای اولیه انجمن از رجال روشن‌فکر، اصلاح‌طلب و خوش‌نام باشند. قبل از افتتاح رسمی انجمن و آغاز فعالیت علنی آن، ظهیرالدوله ۱۱۰ نفر را برای انجمن اخوت دعوت و اولین جلسه را در خانه‌اش دایر کرد. او عدد ۱۱۰ را با حروف ابجد که کلمه «علی» می‌شود، به منظور تبرک برای عدد و اعضای اولیه انجمن اختیار کرد و به همان تعداد صندلی یک شکل تهیه کرد، نام هر یک از اعضا را بر روی آن‌ها نوشت و در سالن بزرگ خانه‌اش که روبه‌روی بانک ملی فعلی است، قرار داد (رائین، ۱۳۵۷: ۴۹۴/۳). نخستین اجتماع ۱۱۰ نفری که در صدر آن‌ها ظهیرالدوله بود، در سال ۱۳۱۷ هـ.ق دایر شد. غیر از اخوان طریقت ظهیرالدوله، رجال دیگری نیز به انجمن رفت‌وآمد داشتند (عرفان، بی‌تا: ۵۵۷). این انجمن از لحاظ ماهیت تفاوت بسیاری با خانقاه صفی‌علی شاه داشت و به هیچ‌رو نمی‌توان آن را ادامه کار خانقاه به حساب آورد. پس از صفی‌علی شاه، ظهیرالدوله در کنار دست‌گیری از مریدان، انجمن اخوت را نیز به شکل جداگانه‌ای طراحی و راه‌اندازی کرد و از این‌رو تفاوت‌های بسیاری میان خانقاه و انجمن اخوت بود.

نکته دیگری که از این نظر قابل دریافت است، آن است که انجمن اخوت یک‌سره متأثر از تفکرات صوفیانه ظهیرالدوله نبود، چراکه این تفکرات در خانقاه به خوبی مطرح و اجرا می‌شد و به نهاد دیگری در کنار خانقاه نیاز نداشت، باید پذیرفت که ظهیرالدوله قصد داشت تفکرات سیاسی خود را با رنگ و بویی از تصوف در قالب انجمن اخوت شکل دهد. بنابراین «او سیاست و طریقت را هر دو در خود جمع داشت» (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۵۶) و چه بسا که برای دست‌یابی به اهداف سیاسی خود، از ابزار طریقت بهره می‌گرفت.

البته انجمن اخوت شباهت زیادی به انجمن‌های ماسونی داشت: «... ظهیرالدوله پیوسته در نظر داشت اساس کار خود را با فراماسون‌ها مطابق کند» (عرفان، بی‌تا: ۵۵۷). از سوی دیگر، فراماسون‌ها علامت ویژه‌ای دارند که در نشان، حمایل، فرمان و دیپلم فرقه خود به کار می‌برند. این علامت، تیشه، پرگار و گونیاست که گاهی جدا جدا و

گاهی مخلوط به هم گذارده می‌شود. ظهیرالدوله هم تبرزین، کشکول و تسبیح را مارک انجمن اخوت قرارداد، حتی شکل مثلث که نزد عیسویان و فراماسون‌ها شکل مقدسی است، علامت انجمن اخوت هم به شکل مثلث است و برای هر یک از اعضا همانند لژ فراماسونری صندلی قرارداد و مجله‌ای به نام (مجموعه اخلاق) منتشر کرد و هم‌چون فراماسونری، مدعی شدند که در امور سیاسی و مذهبی دخالتی نخواهند کرد. اما از سویی بسیاری از رجال سیاسی تهران عضو انجمن اخوت بودند و خود ظهیرالدوله نیز داماد شاه بود و مناصب بزرگی داشت که دخالت آنان در سیاست حتمی بود و همه آن‌ها در تغییر رژیم و اساس مشروطیت کم و بیش دخالت داشتند (همان).

### چالش‌های ظهیرالدوله در حکمرانی مازندران

با توجه به این که نهضت مشروطیت انقلابی چند شهری بود، اما بعد از پیروزی آن تمام ایالات و ولایات از ثمرات آن بهره‌مند شدند. تأسیس مدارس جدید، انجمن سیاسی و آزادی‌خواهی از جمله آن‌هاست. مازندران نیز به علت شرایط خاص خود از جمله مالیات‌های سنگین، اوضاع نابه‌سامان کشاورزی و ورود کالاهای تجاری روس به این منطقه که یکی از دروازه‌های ورود کالا بود، هم‌چنین مالیات‌های سنگین گمرکی که عموماً تاز سوی بیگانگان اداره می‌شد و اجحاف شاهزادگان که این وضعیت را مضاعف می‌کرد، با این فضای جدید هماهنگ شد و سعی داشت در راه عدالت و آزادی سهم بوده و بتواند وضعیت موجود را تغییر دهد، به همین دلیل انجمن‌ها و مدارس نوین متعددی شکل گرفت.

در سال ۱۳۲۵هـ.ق/۱۳۸۶هـ.ش گروهی از مشروطه‌خواهان با هدایت علی دیوسالار (سالار فاتح) انجمنی را در ساری برپا ساختند و سیدحسن مقدس را به ریاست آن انتخاب کردند. آن‌ها پس از تعمیر و پاک‌سازی عمارت نوباغ‌شاه، مدرسه حقیقت را در آن برپا کردند و نزدیک به یک‌صد نفر از فرزندان اشراف و تعدادی اطفال یتیم را مجانی پذیرش کردند. اعضای به‌نام انجمن حقیقت که در پیش‌برد اهداف مدرسه حقیقت مؤثر بودند، احسان‌الله‌خان، قاسم‌خان هژیرخاقان عبدالملکی زاغمرزی، ابوالقاسم سعید حضور، محمدعلی مشیرالتجار تبریزی، ابوالفتح میرزا رئیس

تلگرافخانه استرآباد، میرزا عبدالکریم خان منشی اداره گمرک بارفروش و رئیس پستخانه ساری بودند (دیوسالار، ۱۳۲۶: ۲۹).

انجمن دیگری در ساری انجمن سعادت بود که به همت شیخ غلام علی مجتهد و علی بهروزی برپا شد. علاوه بر ساری در بارفروشی نیز مدارس جدید پا گرفت و فعالیت آزادی خواهی با ارتباط با انجمن های مختلف ساری و خود بارفروش شروع به فعالیت کرد (حبل المتین، ۱۳۲۵: ۲).

با این که محافل مشروطه خواهی در مازندران شکل گرفته بود، اما مجامع و افرادی بودند که به مخالفت با مشروطه می پرداختند، چنان که حاکم وقت تنکابن، امیراسعد تنکابنی مانع هرگونه فعالیت مشروطه خواهان شد (رودگر کیادار، ۱۳۲۴: ۱۵۷).

از سوی دیگر شیخ فضل الله نوری با نزدیک شدن به کودتای محمدعلی شاه به روحانیون ولایات از جمله مازندران تلگراف زد که مشروطه را حرام اعلام کنند، اما آنان اعلام داشتند؛ ما تمامی اهالی حامی مشروطه و مجلس شورای ملی هستیم. هر کسی خلاف مشروطه عمل کند، او را همراهی نمی کنیم (تفرشی حسینی، ۱۳۸۶: ۵۶).

بهار مشروطه مازندران با کودتای محمدعلی شاه و آغاز استبداد صغیر به خزان پاییزی مبدل شد، به طوری که همراهی بیشتر روحانیان پرنفوذ مازندران با مشروطه خواهان، تا قبل از به توپ بسته شدن مجلس و استقرار استبداد صغیر روند کاملاً مطلوبی داشت، اما با شروع این دوره و قلع و قمع مشروطه خواهان و فعالیت های شیخ فضل الله نوری و سوءاستفاده خوانان و... در ایجاد رعب و وحشت در دل مردم، دیدگاه مردم و به ویژه روحانیان مازندران در همراهی و همدلی با مشروطه دچار دگرگونی شد، تا جایی که با تشکیل انجمن اسلامی، به رویارویی با مشروطه خواهان انجامید.

در چنین اوضاع و احوالی، یعنی یک ماه بعد از استقرار استبداد صغیر، ظهیرالدوله به حکمرانی مازندران منصوب شد. قبل از ورود به بحث لازم است اشاره شود که قبلاً در سال ۱۳۱۹ هـ ق ظهیرالدوله به حکمرانی مازندران که مرکز آن بارفروش [بابل] بود، منصوب شده بود. حکومت قدرت و اختیار بسیاری داشت و حاکمان در معابر با گروهی سربازان نیزه دار (اسکورت) حرکت می کردند، اما ظهیرالدوله ساده و درویشانه

وارد بارفروش (بابل) شد. او با کمال سادگی در کوچه و بازار حرکت می‌کرد و مردم را از تعظیم کردن منع کرده، تعظیم را برای یک فرد مسلمان نوعی شرک می‌دانست. او به شکستن حدود امتیازات بی‌معنی و پوشالی عمال دولتی و متنفذان محلی کوشید و از این رو در میان توده مردم محبوبیتی به‌دست آورد.

ظهیرالدوله با شیخ‌محمدحسین، مجتهد با نفوذ بارفروش معروف به شیخ کبیر اختلافی پیدا کرد. شیخ کبیر برادری داشت به نام «کربلایی عباس» که از نفوذ شیخ سوءاستفاده می‌کرد و در عین حال مردی متجاوز و زورگو بود. وقتی ظهیرالدوله برای استقبال مظفرالدین‌شاه که از سفر دوم اروپا بازگشته بود، به بادکوبه رفت، در بارفروش قتلی روی داد و قاتل به خانه کربلایی عباس پناهنده شد و مورد حمایت او قرار گرفت. میان فراش‌های حکومتی و آدم‌های کربلایی عباس، زدوخوردی خونین روی داد و فتنه‌ای ایجاد شد که مبصرالممالک کاشی نایب‌الحکومه از فرونشاندن آن فتنه درماند.

هنگامی که ظهیرالدوله به مازندران بازگشت کربلایی عباس را احضار و به سختی تنبیه کرد. خبر تنبیه او که در حکم شکستن حریم حرمت شیخ کبیر بود، شیخ را عصبانی کرد. شیخ ظهیرالدوله را تکفیر کرد و به دنبال آن غوغای بزرگی در شهر برخاست که در آن میان ۳۵ نفر مجروح و مقتول شدند و خانه کربلایی عباس به تاراج رفت. به خانه شیخ کبیر و اداره حکومتی نیز خساراتی وارد شد. شیخ کبیر از رفتن منبر و مسجد ممنوع شد، ولی سرانجام هم‌دردی محافل مذهبی آن شهر با شیخ موجب عزل ظهیرالدوله شد و او بار دیگر با سمت وزیر تشریفات به تهران بازگشت (صفائی، ۱۳۸۱: ۴۳۷).

ظهیرالدوله برای بار دوم در دوران استبداد صغیر در تاریخ ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ به حکمرانی مازندران منصوب شد، اما این دوره حکمرانی ظهیرالدوله با دوره قبل تفاوت‌هایی داشت، از جمله این که:

- دوره اول در زمان مظفرالدین‌شاه بود که هنوز خبری از مشروطه نبود و نواحی و ولایات با قدرت حکومت مرکزی که او وزیر تشریفات آن بود اداره می‌شد و مردم هیچ‌گونه آزادی و دخالتی در امور سیاسی را تجربه نکرده بودند. مطبوعات آن‌چنان در

عرصه اطلاع‌رسانی فعال نبودند. ازسوی دیگر اداره محل حکمرانی بسیار آسان بود، هرچند او در آن مقطع دچار مشکلاتی شد. این در حالی بود که ظهیرالدوله با ایجاد انجمن اخوت، طریقت را با سیاست گره زد و هم‌چنان با امید به ایجاد اصلاحات و تغییراتی در جامعه فعالیت می‌کرد (مؤمن، ۱۳۸۶: ۴۸).

- اما در دوره جدید کاملاً اوضاع متفاوت بود، مردم نیز یک دوره تحولات سیاسی - فرهنگی را پشت سر گذاشته بودند و به نسبت در امور سیاسی در قالب انتخابات، تجربیاتی هرچند اندک داشتند. از طریق مدارس و انجمن‌ها، افکار و اندیشه‌های نو و جدید رواج یافته و باعث به وجود آمدن مراکز آموزشی - فرهنگی شده بود. اطلاع‌رسانی نیز به نسبت قبل عرصه وسیع‌تر و مخاطبان بیش‌تری یافته بود و موجی از حرکت و آگاهی به‌وجود آورده بود.

- استقرار استبداد صغیر و تلاش برای بازگرداندن اوضاع به قبل مشروطه، شرایط جدیدی را به‌وجود آورد که زمام‌داری برای ظهیرالدوله را سخت می‌کرد و عملاً می‌بایست مخالف افکار و اندیشه‌های خود فعالیت می‌کرد و آن‌چه رشته بود پنبه کند، چراکه وی تجربه یک دوره حکمرانی موفق توأم با انجام اصلاحات در همدان قبل از مشروطیت را مدیریت کرده بود. در واقع او قبل از صدور فرمان مشروطه، اصول آن را در قسمت کوچکی از ایران بزرگ به نام همدان اجرا و پیاده کرد (مؤمن، ۱۳۹۰: ۱۵۱). به همین دلیل دوره جدید چندان برای او راحت و اجرایی نبود، برای روشن‌تر شدن موضوع، ناگزیریم به وضعیت گروه‌ها و طیف‌های مازندران در دوره استبداد صغیر اشاره کنیم.

گروه اولی که باید به آن اشاره کرد، روحانیان و علما هستند که همراه آزادی‌خواهان قبل از استبداد صغیر از بانیان انجمن‌ها و مدارس نوین و حامی مشروطیت بودند، اما با شروع استبداد صغیر و درخواست شیخ‌فضل‌الله نوری از آنان مبنی بر تحریم مشروطیت، به محمدعلی شاه پیوستند. از جمله این روحانیان می‌توان به سیف‌الاسلام از بارفروش، شیخ‌الاسلام از آستارا، سیدمهدی و سیدیعقوب از استرآباد، شیخ‌سلیمان و شیخ‌کبیر... از ساری اشاره کرد.

تلگراف جناب آقای سیف‌الاسلام از بارفروش: «به خاک پای اعلیٰ حضرت اقدس ظل‌الله خلدالله ملکه و ایدالله بقائه عرض می‌نماید اقل دعاگو که از وقت تأسیس اساس مشروطه در هر ولایتی عده‌ای از مفسدین هواپرست بی‌بهره از دین حنیف مذهب جعفری آن را وسیلهٔ رواج مذهب باطله و اغراض شخصیه قرار داده، از آن جمله بارفروش که دعاگو بدو امر مطلع به مفاسد خیالات فاسدهٔ آن‌ها شده، به قدر وسع درصدد مجاهده بر حسب تکلیف برآمده، مورد انواع صدمات و ضرب و شتم شده، تمام دارایی تلف متحمل انواع خسارت که فعلاً در غایت اضطراب و شدت در زاویه خوف نفس خمول شاید به سمع مبارک رسیده باشد و به توسل ذیل ولی عصر عجل‌الله فرجه مترصد فرج نظر به این که قلب‌السلطان بین اصبعی الرحمن تأییدات غیبیه و الهامات باطنیه شامل خاطر خطیر مهر مظاهر شاهنشاه اسلام پناه جلوه‌گر شد که آثار آن ظاهر عموم دعاگویان دولت خواهان روح در قوالب تازه، استدعای عاجزانهٔ قلوب مجروح که هدف انواع از سهام اشرار شده، به مراحم ملوکانه شفا عنایت فرمایند، مشته نشود که تمام اساس فتنه و آشوب از ملامحمدجان علامه و میرمحمدعلی و چند نفر اشرار از اتباع ایشان است، اگر تلگرافات به اسم و عنوان عموم کرده باشند، غیر واقع؛ همه بندگانیم خسروپرست اگر این ماده فساد قلع و طرد و منع نشوند اسباب زحمت دعاگویان و دولت خواهان خواهد بود و در این موقع حاکم سالم دولت خواه لازم؛ لازال سیف قهره علی مفارق اعدائه قاطعه» (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۴/۸۹۹).

تلگراف جنابان ملاذی‌الاسلام آقای آقا سیدمهدی و آقا سیدیعقوب از استرآباد: «حضور مبارک حجت‌الاسلام آقای حاجی شیخ فضل‌الله و آقای امام جمعه دامت برکاتهم تلگراف حاکی از اتفاق علمای اعلام و سایر طبقات دارالخلافه بر رفع مشروطیت زیارت شد. دعاگویان از متابعت علمای اعلام خارج نبوده و بر اتفاق کلمه زایدالوصف، شاکر ازدیاد شوکت اعلیٰ حضرت شاهنشاه اسلام خلدالله ملکه را از خداوند تبارک و تعالی خواهانیم. محمدمهدی الحسینی / یعقوب الحسینی» (همان: ۹۰۰).

تلگراف عموم علمای اعلام و حجج اسلام مازندران دامت برکاتهم: «به توسط حضرت مستطاب حجت‌الاسلام آیت‌الله فی‌الانام آقای حاجی شیخ فضل‌الله دامت



بر کاته به ساحت قدس اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه ایدالله عیشه و انصاره معروض می دارد دو سال است نتیجه وخیمه مشروطه ایران و قبايح اعمال مشروطه طلبان و آشوب خواهان را در این مملکت دیدیم و همه به ملاحظه اعلی حضرت همایون روح العالمین فداه فرمودند غمض عین نمودیم، تا آنچه خواستند با ضعف اسلام و تقویت کفر و آزادی و برابری و توهین به سلسله علما و هتک عرض محترمه و نهب اموال در اطراف مملکت کوتاهی نمودند؛ تا این که به توجه صاحب شریعت مطهره و همت بلند ملوکانه، خداوندشان از سر مسلمانان نفرماید، حالا دوباره شنیدیم دست خط اجازه تشکیل مجلس شورا و تجدید اوضاع سابقه به آنها مرحمت فرموده اید. عموم دعاگویان آرام نداریم و مسلم می دانیم این دفعه با متدینین چه خواهند کرد. چنانچه ما را هم از این ملت و اهالی این مملکت محسوب می فرمایید، صریحاً عرض می کنیم مشروطه و مجلس نمی خواهیم؛ هرگز اطاعت اکثریت آرا نخواهیم کرد... احقر محمدحسن کبیر - دعاگو سیف الاسلام - دعاگو شیخ ابوالقاسم - دعاگو شیخ محمدحسین - دعاگو شیخ جعفر - دعاگو شیخ یوسف - دعاگو شیخ حبیب الله - دعاگو شیخ یعقوب - دعاگو حاجی میرشفیع - دعاگو شیخ محمدرفیع - دعاگو شیخ علی اصغر» (همان: ۹۰۶).

در حالی که اکثریت قریب به اتفاق روحانیان از محمدعلی شاه دفاع کرده، به دعوت شیخ فضل الله مبنی بر تحریم مشروطه پاسخ مثبت داده بودند، آیات عظام در عتبات عالیات از جمله آیت الله عبدالله مازندرانی به دفاع از مشروطه پرداخته و با اعلانیه ای در ۱۳ ذی قعدة ۱۳۲۶ به محمدعلی شاه هشدار داده و مردم را به مبارزه فراخواندند: «جناب مشیرالسلطنه این تلگراف را به شاه برسانید: اگرچه داعیان را عمر به آخر رسیده و در این میانه جز حفظ بیضه اسلام و استقلال مملکت و بقای سلطنت شیعه و رفع ظلم و ترفیع حال عباد غرضی نداریم، ولی هرچه از اول امر تا حال اقدام در اصلاح و اتحاد میان دولت و ملت کردیم و راه را از چاه نمودیم و دولت را به همراهی با ملت دعوت کردیم و به هر لسان که بود مضار و مفساد این گونه اقدامات وحشیانه را ظاهر ساختیم، تا آن که رشته اتحاد نگسلد و امنیت در مملکت استوار گردد و مردم از چنگال یک مشت ظالم و مأمورین خون خوار و خودپسند دولت نجات یابند و در

اصلاح مملکت یک‌دل و متحد بکوشند تا این مقدار قلیل از مملکت اسلامی که باقی مانده از دست نرود، مسجدشان کلیسا نشود و احکام شریعت پای مال سلاطین کفر نشود، برعکس دولت همه را به وعده‌های ارغوبی گذرانید در ظاهر مساعدت نمود و در باطن به خیال خود مشغول بود. با این که همه می‌دانستیم تمام مفاسد حادثه از تحریکات دولت و دولتیان خائن است، باز برای حفظ مراتب اغماض نمودیم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردیم، تا آن‌چه را که از آن حذر داشتیم واقع شد و رشته اتحاد دولت و ملت به کلی گسست و خائنین دین و دولت خبث باطن را ظاهر ساختند؛ باز بر حسب وظیفه شرعیه در مقام اصلاح برآمدیم تا بلکه این رشته گسسته را دوباره به هم متصل کنیم؛ ولی هنوز مرکب تلگرافات در همراهی و اصلاح امور خشک نشده بود، تلگرافی که تمام الفاظ آن بی‌معنی و سراپا مخالف با قواعد مسلمانی است رسید، حرکاتی را که تمام قلب مطهر صاحب شرع و صدمه بر وجود مقدس حضرت حجت‌الله علیه الصلوه و السلام است، با کمال بی‌شرفی جهاد فی سبیل‌الله شمرده، پیروی چنگیز را دین‌داری و تخریب اساس اسلام را دین‌داری و تسلط کفار روس را بر جان و مال مسلمین ترویج شریعت نام نهاده و به اغوای خائنین دین و عالم نمایان غدار با این همه هتاکی با کمال جسارت افعال خود را مستحسن شمرده‌اند، تا ما را مجبور به آن‌چه از اظهار و اشاعه آن محذور بودیم نمودند. قال‌الله تعالی یجعل‌الله للکافرین علی مسلمین سیلا... در تحقیق آن‌چه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب‌الزمان با جمهور مسلمین است، حتی‌الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خودآگاه ساخته و خواهیم ساخت و از حضرت حجت ارواح‌العالمین فداه در انجام این مقصد استمداد نموده، به معاونت آن حضرت مستظهر و معتمدیم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون لعنه‌الله علی قوم الظالمین. الاحقر نجل مرحوم میرزا خلیل محمدحسین، الاحقر محمد کاظم الخراسانی، الاحقر عبدالله المازندرانی» (همان: ۱۰۲۰/۵).

علاوه بر روحانیان، تجار نیز با استبداد صغیر همراه بودند و با تلگراف اعلام حمایت خود را ارسال کردند (همان: ۹۱۱/۴). از سوی دیگر کارگزاران و صاحب‌منصبان ساری مانند محمدخان، اشرف‌خان، حسن‌خان، علی‌اکبرخان و... نیز با ارسال تلگرافی در

رمضان ۱۳۲۶ هـ.ق، همراهی خود را با محمدعلی شاه اعلام داشته و آماده همکاری شدند (همان: ۹۱۲). در خیلی از موارد نیز مشروطه خواهان دست گیر و زندانی شدند (دیوسالار، ۱۳۲۶: ۷) و عده‌ای نیز فراری و مخفی شدند.

حال با توجه به وضعیت حاکم بر مازندران بعد از کودتای محمدعلی شاه، باید دید که ظهیرالدوله چه روحیه و موقعیتی داشت و روی کرد او نسبت به این انتصاب چه بود. ظهیرالدوله در حالی که حکمران گیلان بود، در چهارم جمادى الثانی ۱۳۲۶ هـ.ق از سوی مشیرالسلطنه به حکمرانی مازندران منصوب شد: «بعد از این که اراده مطاعه مبارک همایونی ارواحنا فداه انفصال جناب مستطاب عالی را از حکومت گیلان علاقه گرفت و مقرر شد به تهران تشریف بیاورید محض کمال مرحمت و مکرمت نسبت به جناب عالی حکومت مازندران را به عهده کفایت جناب عالی مرحمت و واگذار و مقرر فرمودند...» (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۳۸۳).

ظهیرالدوله در گام اول این مأموریت را می‌پذیرد و خود را خدمت گزار شاهنشاهی می‌داند و با ارسال تلگرافی به اعظام السلطنه نایب‌الحکومه ساری و بارفروش، از او می‌خواهد تا رسیدن او امور را اداره و مدیریت کند. ظهیرالدوله به محض رسیدن به بارفروش (بابل) در قبال این مسئولیت، تخریب منزلش و خرابی انجمن اخوت به دست قزاقان و نیروهای محمدعلی شاه در کودتای ۲۳ جمادى الاول ۱۳۲۶ هـ.ق، بی‌حرمتی به خانواده‌اش و بازداشت ظهیرالسلطان فرزندش، روحیه خوبی نداشت و در موضع انتقاد از اقدام محمدعلی شاه قرار داشت. به همین دلیل در نامه‌ای به سفیر روسیه در تهران از او خواست شخصاً شکوائیه وی را به محمدعلی شاه داده و جواب را گرفته و به وی برساند. او در این زمان از محمدعلی شاه سؤال می‌کند که «در ازای چه تقصیر و برابر چه گناهی به خرابی خانه و یغمای دار و ندار خانه‌زاد امر صادر شده و حال آن که به خدای لایزال و به نمک قبله عالم گوشت و پوست خود و اجدادم پرورده آن است؛ هر قدر خیال می‌کنم به قدر سر مویی ظاهراً و باطناً خطا و خیانتی در خود سراغ ندارم و چطور غیرت شاهانه رضا در داده که سر باز چادر از سر عمه بزرگ قبله عالم بردارند... کاش تقصیر خانه‌زاد معین و معلوم می‌شد که به چه جرم مستوجب این سخط و قهر خسروانه واقع شده است» (همان: ۳۸۵).

ظهیرالدوله در تلگرافی دیگر در همین روز (۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ هـ.ق) به امیر بهادر جنگ نایب‌السلطنه درخواست کرد که او را از حکومت مازندران معاف داشته و اجازه دهند که از کشور خارج شده و در جای دیگر اقامت گزینند. او در مورد خود در این تلگراف می‌نویسد: «[کسی که] خانه و لانه‌اش خراب و تاراج و زن و بچه‌اش در کوچه ویلان شود، چطور می‌تواند حکومت بکند؟ یا مردم چه اعتنایی به حکم و حکومت او خواهند کرد؟... مقرر می‌کند که کفایت گذران عمه و چند نفر عمه‌زاده خودشان را بکند مقرر فرمایند و به قدر آن که سرپناهی باقی عمر داشته باشم، قیمت خانه‌ای مرحمت شود و مرخص فرمایند که از خاک ایران هجرت نمایم. در مصر یا قفقازیه باقی عمر باشد... خود حضرت اقدس بهتر می‌دانید که همه جای ایران برادران و اخوان داریم. لابد اگر به این حالت حالیه در ایران باشم، البته حرفی و صحبتی بروز خواهد کرد...» (همان: ۳۸۶).

با توجه به مطالب مذکور می‌توان گفت که ظهیرالدوله در نگاه اول با قبول حکومت مازندران سعی داشت از تهران و دربار دور باشد، تا اگر احیاناً محمدعلی‌شاه تصمیمات خصمانه‌ای علیه او گرفت، حداقل برای مدتی در امان باشد و از طرف دیگر بهانه‌ای به مخالفان و دربار ندهد. در گام بعدی وی با تلگراف به نایب‌السلطنه خواهان بررسی و جواب‌گویی دربار در مورد هتک حرمت و تخریب اموال و خانه‌اش شده، هم‌چنین درخواست کرد که از سیاست و ایران دور باشد. در نهایت عنوان کرد که اعضای انجمن اخوت در سراسر کشور پراکنده هستند و با وی مربوط بوده، ممکن است که مخالفان و دربار آن را بهانه قرار دهند و مشکلاتی برای او به وجود آورند. ظهیرالدوله با عنوان کردن بحث انجمن، قصد داشت که مانع اقدامی علیه خودش در آینده شود و در عین حال قدرت و اقتدار خود را به طور غیر مستقیم متذکر شد تا شاید بتواند بدین وسیله مانع در دسر مخالفان برای خود شود. با دقت به این مکاتبات و درخواست‌های ظهیرالدوله و دربار و حکومت می‌توان گفت که ظهیرالدوله روحیه و انسجام فکری خوبی نداشت و سعی کرد با قبول نکردن مسئولیت، مانع فراهم آوردن بهانه‌ای برای مخالفان شود، از سوی دیگر مخالف عقیده و مرام خود اقدامی نکند، اما هم‌زمان مراقب

بود که تا زمانی که در ایران به سر می‌برد، در ظاهر هم شده از دربار پیروی کند و خود را در مظان اتهام قرار ندهد.

این نظر و عقیده ظهیرالدوله با جوابی که کامران میرزا نایب‌السلطنه به تلگراف او داد، تأیید می‌شود: «از این اتفاق خانه جناب عالی و این اوضاع‌ها هم به جز حیرت و تعجب و تأسف دیگر عنوانی و مطلبی نمی‌توان گفت یا نوشت. صلاح حال جناب عالی را در ظفره [از حکومت] مازندران ندیدم؛ چیزی بگویم و یا عنوانی بشود. به سلامتی حالا که آن‌جا هستید مشغولیاتی دارید. تا خداوند چه بخواهد. چیزی را که می‌توانم تصریحاً بنویسم، مراحم و الطاف باطنی قبله عالم است نسبت به شخص جناب عالی می‌دانم به حد کمال است. انشاءالله اصلاح امور هم به مرور خواهد شد» (همان: ۳۹۰).

از سوی دیگر دربار و حکومت می‌کوشید ظهیرالدوله را وارد گردونه سیاست به نفع خود کند و انتظار خود را از حکومت مازندران بیان داشت؛ مشیرالدوله صدراعظم به ظهیرالدوله اعلام کرد: «در نظم ولایت و وصول و ایصال مالیات مراقبت مخصوص خواهید نمود» (همان: ۳۸۷). این درخواست صدراعظم در حالی مطرح شد که اعلامیه آیات عظام مازندرانی، خراسانی از نجف و حاج میرزا خلیل در استرآباد، تحویل دادن مالیات به حکومت را حرام دانسته، خواهان مقابله مردم در این زمینه شده بود: «همت در دفع این سفاک دربار و دفاع از نفوس اعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحناه فداه است و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات‌الله و سلامه علیه است...» (همان: ۴۰۳). به دنبال توزیع این اعلامیه، روحانیان، تجار، کسبه و سایر طبقات استرآباد به حرکت درآمدند، با صدور اعلامیه‌ای از مردم خواستند که هیچ‌گونه مالیاتی نپردازند و اگر حکمران اصرار در گرفتن مالیات داشته باشد، آنان نیز در صدد اجرای دستورات مراجع تقلید برخوانند آمد؛ «تمام طبقات استرآباد متفق و هم‌قسم شده که با مال و جان بکوشند و امروز است با کفن و قرآن و اسلحه در مساجد و معابد مشغول مخابره هستند. تمام اهالی بلوک و تمام سران یموت هم حاضر. البته شما هم در مقام امتثال احکام حجج‌الاسلام برآمده حکومت ظالم و مأموران را بیرون کرده دیناری مالیات ندهید.

اگر چنانچه برای اجرای اوامر و اطاعت حجج‌الاسلامیه عتبات عالیات و حفظ بیضه اسلام و دفاع از نفوس و اعراض مسلمین از طرف دولت در مقام منع و سختی و خون‌ریزی مسلمانان برآیند، سردار کافی با دو هزار سوار یموت و ولایت برای اجرای احکام نواب امام زمان عجل‌الله فرجه حرکت بدان صوب خواهد نمود و ریشه حکومت و مستبدین را بیرون خواهد کشید... ما اهالی استرآباد با آن احکام صحیح حجج‌الاسلام زیر بار هیچ چیز نخواهیم رفت مگر به حکم حجج‌الاسلام. هروقت از دولت اگرچه امکان ندارد اقدامی شود فوراً اطلاع بدهید. استعداد کامل برای دفاع از شماها روانه می‌شود» (همان: ۴۰۲).

حرکت علما، اعیان، تجار و... نه‌تنها باعث شد که استرآباد از حیطة قدرت ظهیرالدوله خارج شود و نتواند در آن‌جا مالیاتی وصول کند، بلکه پخش اخبار این حرکت آن‌ها موجب شد که دیگر قسمت‌های مازندران تحت تأثیر قرار گرفته و آن‌ها هم از پرداخت مالیات و این‌گونه مسائل شانه خالی کنند: «از استرآباد و علما و اعیان آن‌جا به مازندران کاغذپرانی کرده، کم‌کم اسباب اغتشاش ولایت شده» (همان: ۴۰۵).

ظهیرالدوله که اوضاع را چنین دید، سعی کرد که با تذکر به افراد صاحب نفوذ هم‌چون سیدصادق نیاکی مجتهد وضعیت را کنترل کند و ازسوی دیگر او ضمن گزارش روی داد به صدر اعظم اعلام کرد که بنا به دلایل مذکور بروات مالیات را در این منطقه نمی‌توان توزیع کرد، چون ممکن است موجب اغتشاش و آشوب شود. او به صراحت اعلام داشت که در صورت توزیع بروات مالیاتی اگر مشکلاتی پیش بیاید هیچ‌گونه مسئولیتی را نخواهد پذیرفت: «هرگاه بروات به موجب امر مجدد اولیای دولت توزیع و مطالبه شود و فسادی بروز کند، فقیر به ملاحظه این که به هیچ‌وجه اسباب جلوگیری در کار نیست، خود را مسئول نخواهد دانست» (همان: ۴۰۸).

علاوه بر موارد مذکور، مشکل دیگری که ظهیرالدوله در وصول مالیات با آن روبه‌رو بود، نداشتن نیروی کافی برای اجرای حکم بود: «بی‌استعدادی قشون مازندران را هم کراراً به عرض مبارک رسانده‌ام که با آن که تقریباً چهارهزار نفر قشون دارد، از ماه رمضان تا به حال ده‌نفر سوار از رئیس قشون خواسته‌ایم که برای وصول مالیات اگر لازم باشند، هنوز هم ممکن نشده است» (همان: ۴۰۳). با توجه به این مطلب می‌توان گفت که

ظاهراً ظهیرالدوله قدرت آن چنانی نداشت و تعداد چهارهزار نفر قشون هم فقط بر حسب دفتر و آمار بود، ولی در عرصه عمل نیروی آن چنانی نبود، یا احیاناً با ظهیرالدوله همکاری نمی کردند و یا خود او چندان جدیتی در این خصوص نداشت. به همین خاطر مشیرالسلطنه او را بازخواست کرد و از او خواست تمام توان و کاردانی خود را به کار گیرد: «حال هم اظهارات سابق را تجدید می نمایم که در این مسئله باید از کفایت و کاردانی و تدابیر سیاسی خودتان فروگذار نفرموده و به نظرهای مستحسنه خدمت دولت را انجام و این وظیفه را به حیثه وصول برسانید و اگر جناب عالی در این موقع به حسن تدابیر این خدمت را به پایان برده و نکات مخفی کفایت خودتان را ظاهر کردید، محل تمجید خواهد شد و الا در موقع دیگر از هر کسی انجام این کار ممکن است».

علاوه بر این صدراعظم به ظهیرالدوله متذکر شد که با اعلام آمادگی مالکان بزرگ مازندران برای پرداخت مالیات، زمینه وصول آن مهیاست؛ پس اوست که باید جدیت و کاردانی به خرج دهد: «عمده مالکین مازندران از قبیل جناب امین السلطان و غیره این اضافه را قبول کرده. در صورتی که از مالکین بزرگ دریافت کردید سایرین باید به طریق اولی بدهند» (همان: ۴۰۸).

از مشکلات دیگر ظهیرالدوله این بود که ظاهراً دولت و دربار از وی چندان پشتیبانی نمی کرد و حتی عده‌ای هم چون شیخ فضل الله نوری و وزیر مالیه علیه وی فعالیت می کردند و سعی داشتند که زمینه عزل او را فراهم سازند، این مطلب را می توان از گزارش های متعددی که اعضای انجمن اخوت از وضعیت تهران و دربار برای او می فرستادند دریافت کرد. ینش علی سیدمحمدخان انتظام السلطنه از اعضای اخوان در ۱۲ شعبان ۱۳۲۶ هـ ق در این باره می نویسد: «آقای احتساب الملک شرحی فرموده‌اند. زیاد و کمش به عهده خودتان است. فرموده‌اند خدمت سپهسالار بودم جناب قوام‌الدوله هم تشریف داشتند. سپهسالار رو به قوام‌الدوله کرده گفتند صفاعلی نامی تلگرافی از مازندران در باب رئیس مالیه مازندران به من کرده است... جناب قوام‌الدوله جواب این طور گفتند که آقای ظهیرالدوله ده هزار تومان در حکومت همدان خورده‌اند. بیست هزار تومان در حکومت کرمانشاه خورده‌اند! یک مبلغی هم در حکومت رشت گرفته‌اند! حالا هم معلوم نیست چقدر از مازندران مأخوذ کرده باشند! اگر من وزیر

مالیه هستم و مسئولیت مالیات با من است، من ابدأ تصویب نمی‌کنم که اختیار مالیات با آقا باشد...» (همان: ۳۹۳). بینش علی در گزارش دیگر در ۲۴ شعبان ۱۳۲۶ از همکاری قوام‌الدوله با شیخ فضل‌الله نوری علیه او خبر می‌دهد: «اخبار تازه که شنیده شد، یعنی از دو سه جای مختلف که جناب قوام‌الدوله و جناب شیخ فضل‌الله مجالس و کنکاش‌ها دارند بر ضد حضرت آقا برای انفصال از مازندران. باز کسی گفت که حضرات خیلی همراه دارند در این کار. از طرف دولتی‌ها ده پانزده روز مهلت خواسته بودند که چند روز صبر کنید آن وقت حضرت آقا را احضار خواهیم کرد» (همان: ۳۹۵).

ظهیرالدوله با ارسال تلگرافی در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۶ به واسطه شیخ فضل‌الله نوری به صدراعظم سعی کرد پرده از سخن چینی مغرضان و علت واقعی عملی نشدن خواسته دولت بردارد و در عین حال به طور ضمنی شیخ فضل‌الله را متنبه کرده، هشدار دهد که وی از اقدامات او و دیگر علیه وی خبر دارد: «به توسط حضرت مستطاب حجت‌الاسلام آقای حاجی شیخ فضل‌الله مجتهد دامت برکاته. حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع اعظم آقای مشیرالسلطنه صدراعظم دامت شوکته. تلگراف مبارک راجع به ورثه میرزا عبدالله حمزه و سیداحمد مولانا زیارت شد. نمی‌دانم در باب تسعیر چه تصورات می‌فرمایید که به محض غرض و القای شبهه مغرضین پاره‌ای اظهارات را فوراً قبول می‌فرمایید. از طرف دیگر هرچه فقیر عرض می‌کنم ابدأ پذیرفته نمی‌شود. فقیر از این که امضای احکام صادره از طرف اولیای دولت و حضرات حجج‌الاسلام دامت برکاتهم را کرده، امر به اجرای آن می‌کنم آیا تکلیف دیگر دارم؟ پس از آن که امر به اجرا شد، اگر طرف مطیع باشد، بدون صعوبت و زحمت حکم اجرا می‌شود و اگر به نحوی از آن جا متمرد شد، آن وقت زور لازم دارد و هرچه این مطلب را عرض می‌کنم، ابدأ توجه نمی‌فرمایید. فقیر با قوه ملکوتی ممکن نیست بتوانم اوامر اولیای دولت را به موقع اجرا بگذارم. وقتی هم که شرح حال خود را عرض می‌کنم، تلگراف می‌فرمایید چرا اظهار عجز می‌کنم. اظهار عجز برای این است که قوه و قدرت ندارم. سوار و سربازی در کار نیست. احکام هم بدون داشتن قوه ممکن نیست در معرض اجرا بیاید. آن وقت مجبوراً مراتب را به عرض می‌رسانم، می‌فرمایید اظهار عجز است... مقصود این است که به غرض مغرضین تصور نفرمایید در اجرای احکام و اوامر مطاع اولیای دولت



و حجج الاسلامیه قصور می‌رود، بلکه عدم نفوذ احکام فقیر به واسطه نداشتن اسباب و لوازم کار است که مکرر به عرض رسانید و توجه نفرموده‌اند» (همان: ۴۰۴).

در نهایت ظهیرالدوله با مشکلاتی که دولت و مخالفان علیه او به وجود آوردند و ناامنی و اغتشاش مازندران و تسلط نداشتن وی بر این منطقه و ناتوانی در اجرای دستورهای دولت، سرانجام در پایان ماه ذی‌حجه ۱۳۲۶ به تهران فراخوانده شد، او پس از تعیین اسماعیل خان امیر تومان سوادکوهی به عنوان نایب‌الحکومه مازندران، به تهران رهسپار شد و پرونده این دوره از حکمرانی وی بر مازندران ظاهراً با ناکامی بسته شد.

### نتیجه

صفاعلی ظهیرالدوله از دیوان‌سالارانی است که علاوه بر پیشینه سیاسی، از خاندان قاجار و حکومت‌گران محسوب می‌شد که با ورود به طریقت تصوف، در آن ترقی کرد و رهبری تصوف صفی‌علی‌شاهی را بر عهده گرفت. او طریقت و سیاست را درهم آمیخت و آن را در عرصه تحولات سیاسی عصر ناصری، مظفری و محمدعلی‌شاهی به کار گرفت. او مناصب مختلفی را از وزیر تشریفات تا حکمرانی مناطق مختلف کشور عهده‌دار بود. وی در زمانی که حکمرانی مازندران برای بار دوم منصوب شد که محمدعلی‌شاه با کودتای خود (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) علیه مجلس شورای ملی بساط مشروطه را برچیده و دوره‌ای به نام استبداد صغیر شروع شده بود. او در این دوره از حکمرانی چندان موفق عمل نکرد و در نهایت به تهران فراخوانده شد. این موفق نشدن ظهیرالدوله یا به تعبیری جدی نبودن وی در انتظام امور، عللی به شرح ذیل داشت:

- پیوستن اکثر روحانیان، تجار، بزرگان و کارگزاران مازندران به استبداد صغیر و محمدعلی‌شاه، در حالی که قبلاً از طرفداران مشروطیت بودند. این عامل باعث شد که ظهیرالدوله بر خلاف حکمرانی خود در همدان (۱۳۲۵ - ۱۳۲۴ هـ.ق) که جبهه واحدی از مردم علیه کانون زر و زور و تزویر تشکیل داده بود و تعداد بسیاری را جذب اخوان کرد، در مازندران آن‌گونه نتواند عمل کند. در عین حال نباید فراموش کرد که شرایط زمانی نیز کاملاً متفاوت و البته متضاد بود. او خود نیز در یک معرکه

ناخواسته به نام حکمرانی گرفتار شده بود و ظاهراً به حکمرانی و مخالفت با مشروطه‌خواهان تمایلی نداشت.

- در این زمان ظهیرالدوله به دلیل آن که انجمن اخوت و خانه و خانواده‌اش مورد بی‌حرمتی و تهاجم قزاقان محمدعلی شاهی قرار گرفته بود، روحیهٔ چندان وضعیتی مناسبی نداشت و در مقام سؤال و انتقاد از حکومت برآمد، تا جایی که قبل از رسیدن به مازندران خطاب به محمدعلی شاه شعر زیر را سرود:

جانب دل مانگه‌دار که سلطان / ملک نگیرد اگر سپاه ندارد (همان: ۳۴۱)

او خواهان خروج از کشور شد و برای در امان ماندن، حکمرانی مازندران را قبول کرد و به امید تغییر اوضاع و شرایط ماند. زمانی که وی در مازندران بود، گزارش‌های مختلفی از اعضای مختلف انجمن اخوت در خصوص وضعیت ایالات و ولایت دریافت می‌کرد که خبر از شکل‌گیری حرکت‌هایی می‌داد؛ از جمله می‌توان به گزارش‌های بینش‌علی، صحبت‌علی و کاشف‌السلطنه اشاره کرد. به همین دلیل وی خواهان جدیت چندانی در مخالفت با مشروطه‌خواهان و مردم و همراهی با حکومت نبود. با دقت در نامهٔ یکی از اخوان به وی این مطلب کاملاً عیان است: «دولتیان غالباً امید همراهی از حضرت آقا دارند. به هر قسم که صلاح بدانید تکلیف همراهی با ملت است» (همان: ۴۱۵).

تأثیر اعلامیه‌های آیات اعظام در عتبات عالیات در مازندران و مردم کاملاً عیان شده بود، به طوری که اعیان، تجار و روحانیون استرآباد نه تنها از پرداخت مالیات و همراهی با دولت و حکومت سرباز زدند، بلکه دیگر شهرهای ولایت مازندران را به پیوستن به این حرکت فراخواندند. از سوی دیگر نبود نیروهای نظامی لازم برای اجرای احکام حکمرانی، از دیگر دلایل بود که دست ظهیرالدوله را خالی می‌گذاشت؛ یا شاید بتوان گفت که در باطن به نیت ظهیرالدوله در عدم همراهی با حکومت کمک می‌کرد تا بتواند بهانه‌ای موجه برای نداشتن قوه و قدرت داشته باشد. مؤید این مطلب و تفکر ظهیرالدوله آن است که بعد از فتح تهران وی جشن بزرگی در انجمن اخوت برگزار کرد و مبالغی برای شهدا و مجروحان اعادهٔ مشروطیت جمع‌آوری و توزیع کرد.

- یکی دیگر از مشکلاتی که در واقع ظهیرالدوله را ناتوان ساخته بود، علاوه بر مخالفت‌های مذکور و نبودن قشون، مخالفت دربار و پایتخت‌نشینان با او بود که حتی قوام‌الدوله وزیر مالیه او را متهم به اختلاس کرد و دست او را در امور مالی بسته بود. از سوی دیگر افراد مؤثر و تأثیرگذاری در مرکز و مازندران هم چون شیخ فضل‌الله نوری با وی مخالفت کرده و زمینه عزل او را فراهم ساختند. البته مخالفت قوام‌الدوله ریشه‌ای خانوادگی و ملکی داشت که با مراجعه به خاطرات ظهیرالدوله می‌توان به آن پی برد و ضدیت شیخ فضل‌الله نوری با او نه تنها به مبنای فکری آن دو در اصلاح‌گری و مشروطیت برمی‌گردد، بلکه به شریعت و طریقت نیز مربوط می‌شود، تا جایی که روزی ابوالحسن میرزا قاجار متخلص به حیرت به مناسبت این که روزی ظهیرالدوله و شیخ فضل‌الله در مجلسی با فاصله کمی نشسته بودند، شعر زیر را سرود:

چو عکس مفتی و صوفی به صفحه‌ای دیدم / شگفتم آمد و گفتم که جای خوشحالی است  
فقیه و مرشد بنشسته در یکی مجلس / که این مقدمه بر یک نتیجه عالی است  
شریعت است و طریقت ولی هزار افسوس / که جای نقش حقیقت در آن میان خالی است  
(همان: ۸۱)

با توجه به اعتقاد و مسائل شخصی ظهیرالدوله و شرایط زمانی و مکانی مازندران، نیز مخالفت‌های محلی و مرکزی، او در این دوره نتوانست اقدامی انجام دهد و در نهایت بعد از حدود شش ماه حکمرانی به تهران فراخوانده شد که البته خود وی نیز از این عمل کرد راضی و از معزول شدن خرسند بود.

### کتاب‌نامه

- ۱- بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، شرح حال رجال ایران، ج ۲، تهران: زوار.
- ۲- در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله قاجار) به کوشش رضا آذری (۱۳۷۸)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- ۳- دیوسالار، علی (سالار فاتح) (۱۳۲۶)، یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق، به کوشش نزهت دیوسالار، تهران: بی‌نا.
- ۴- رائین، اسماعیل (۱۳۵۷)، فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، تهران: امیرکبیر.

۵- رودگر کیادار، ایرج (۱۳۲۴)، محال ثلاث (تنکابن) کلارستاق (کجور) در جنبش مشروطیت، تهران: کیانا.

۶- شاه‌آبادی، حمیدرضا (۱۳۷۸)، تاریخ آغازین فراماسونری در ایران، ج ۱، تهران: حوزه هنری.

۷- صفایی، ابراهیم (۱۳۴۳)، رهبران مشروطه، جزوه پنجم، تهران: شرق.

۸- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، تاریخ مشروطیت به روایت اسناد، تهران: ایرانیان.

۹- ظهیرالدوله، صفاعلی (۱۳۶۷)، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران: زرین.

۱۰- عرفان، محمود (بی‌تا)، «فراماسون‌ها»، یغما، س ۲، ش ۱۱ و ۱۳.

۱۱- فریدالملک، محمدعلی (۱۳۵۴)، خاطرات فرید، به کوشش مسعود فرید، تهران: زوار.

۱۲- کتاب گیلان (۱۳۷۴)، ج ۲، تهران: گروه پژوهشگران ایران.

۱۳- معیرالممالک، دوست‌علی خان (۱۳۶۱)، رجال عصر ناصری، تهران: نشر تاریخ ایران.

۱۴- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۱)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴ و ۵، تهران: علمی.

۱۵- مؤمن، ابو‌الفتح (۱۳۹۰)، دریچه‌ای به تاریخ معاصر ایران (مجموعه مقالات)، تهران: سوره مهر.

۱۶- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، «مشروطه کوچک همدان»، ماه‌نامه زمانه، س ۳، ش ۲۳، مرداد.

## نشریات

۱- روزنامه جبل‌المتین (۱۳۲۵)، س ۱، ش ۱۲۱، شعبان.

## بازتاب شخصیت‌های تاریخی در افسانه‌های مازندران

خدیجه نامدار جویباری\*

### چکیده<sup>۱</sup>

افسانه‌ها روایتی از ذهن و زبان مردم است که در برخی موارد روایتی شفاهی از تاریخ ملتی را دربردارد. این روایت شفاهی برای پژوهشگران قابل توجه است و گاه زوایای پنهان حیات ملتی را نشان می‌دهد. اقدامات، خدمات و فعالیت‌های شخصیت‌های تاریخی و پادشاهان بزرگ، همواره در ذهن مردم جای دارد، از پادشاهانی که اقداماتی مهم در منطقه‌ای خاص انجام می‌دهند همیشه به نیکی یاد می‌شود و در اذهان عمومی درباره آن‌ها افسانه‌هایی شکل می‌گیرد. ذهن روایت‌گر مردم مازندران به شخصیت‌های تاریخی و رخداد‌های دوره حیات و حکومتشان پرداخته که در قالب افسانه سینه به سینه نقل شده‌است؛ از شخصیت‌هایی تاریخی چون شاه عباس که مادری مازندرانی داشت و اقدامات مردم‌پسند انجام داده بود، چهره‌ای قابل توجه به یادگار مانده‌است. چهره او در افسانه‌ها بسیار شبیه به واقعیت تاریخی است.

در این مقاله به روش کتابخانه‌ای افسانه‌هایی از مناطق مختلف مازندران را بررسی کرده‌ایم که شخصیت‌های تاریخی و اقداماتشان در آن‌ها بازتاب یافته است. در این مطالعه نقش رجال تأثیرگذار تاریخی چون اسکندر، شاپور ساسانی، انوشیروان، شاه عباس و ناصرالدین شاه در افسانه‌های مازندران به شکل مطلوب مردم (مثبت یا منفی) دیده می‌شود. ضمن آن‌که خلاقیت‌های ذهن روایت‌گر مازندرانیان آشکار می‌شود.

**کلیدواژه:** فرهنگ عامه، جامعه‌شناسی ادبیات، افسانه‌های مازندران، شخصیت‌های تاریخی.

---

\*. کارشناس ادبیات داستانی، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان

۱. این مقاله با راهنمایی استادان گرانقدر جناب آقای دکتر حمیدرضا حسن‌زاده توکلی و جناب آقای دکتر زین‌العابدین درگاهی به سامان رسیده است.

## مقدمه

### ۱-۱- بیان مسأله

افسانه‌ها روایتی از آرمان‌ها و اندیشه‌های مردمی است که در ذهن و زبان ملتی جاری می‌شود. بسیاری از آرمان‌های اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، دینی و... مردم در افسانه‌ها نهفته است. یکی از عناصری که در این قالب ادبی به چشم می‌خورد شخصیت‌های تاریخی با چهره‌ای متفاوت از زندگی آن‌هاست. به عبارت دیگر مردم برداشت و نگاه مثبت و منفی خود را از شخصیت‌های تاریخی در قالب افسانه‌ها نشان می‌دهند. در برخی از افسانه‌هایی که رخدادهای بر محور شخصیت‌ها شکل می‌گیرد، شخصیت‌ها حاکمان و پادشاهان تأثیرگذار در مسیر تاریخ‌اند که گاه تغییر هویت پیدا می‌کنند و با معیارهای مردمی ظاهر می‌شوند. چهره‌های تاریخی و تأثیرگذار در حیات سیاسی - اجتماعی ایران مانند اسکندر، انوشیروان، شاه عباس و... در افسانه‌ها به صورت مثبت و منفی رخ می‌نمایند.

ذهن روایت‌گر مردم مازندران چهره‌ی شخصیت‌های تاریخی را در افسانه‌ها بازسازی و خدمت و خیانت آنان را بازگو کرده است. این مقاله تلاش دارد تا برخی از چهره‌های تاریخی را در افسانه‌های مازندران نشان دهد. به ویژه آنانی که در حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مازندران تأثیرگذارتر بودند، مانند شاه عباس صفوی.

### ۲-۱- هدف

هدف این مقاله بررسی بازتاب شخصیت‌های تاریخی در افسانه‌های مازندران است. به عبارت دیگر تأثیر حضور شخصیت‌های تاریخی در افسانه‌های رایج مازندران و بازتاب آن در ذهن مردم بررسی می‌شود.

### ۳-۱- سوال پژوهش

- بازتاب شخصیت‌های تاریخی در افسانه‌های مازندران چگونه است؟
- در افسانه‌های مازندران کدام شخصیت تاریخی بازتاب بیشتری یافته است؟
- چه ویژگی‌هایی برای شخصیت‌های تاریخی در افسانه‌ها ذکر شده است؟

#### ۱-۴. شیوه پژوهش

در تحلیل افسانه‌های مازندران از روش جامعه‌شناسی ادبیات استفاده کرده‌ایم. در این روش سعی می‌شود که تأثیر دوسویه جامعه و ادبیات و رنگ محلی و بومی موجود در متن بررسی شود.

#### ۱-۵. جامعه آماری

از میان کتاب‌های منتشر شده، افسانه‌هایی را که به شخصیت‌های تاریخی اشاره داشتند برگزیده و تحلیل کرده‌ایم. در افسانه‌های منتشر شده مازندران، شخصیت‌های تاریخی در ۱۹ افسانه در ۲۷ روایت، بازتاب یافته‌اند. در این میان شاه عباس بیشترین بسامد را دارد. ناصرالدین شاه، شاپور ساسانی و انوشیروان هر کدام یک افسانه دارند. درباره اسکندر سه افسانه یافتیم.

#### ۱-۶. پیشینه

در تحلیل و بررسی اثر ادبی از منظر نقد جامعه‌شناختی آثار بسیاری در ادبیات جهان و ایران منتشر شده است. برخی از شاهکارهای جهان با این دیدگاه بررسی شده‌اند. لوکاج در «جامعه‌شناسی رمان» رمان دهقانان اثر بالزاک را نقد کرده است (لوکاج، ۱۳۷۵). تحقیقات جامعه‌شناختی یا روان‌شناختی گونه‌ای دیگر از مطالعه در افسانه‌هاست. مارگریت لوفر دلاشو (Delachaus - Marguerite Loeffler) در «زبان رمزی قصه‌های پریوار» و «زبان رمزی افسانه‌ها» و برنو بتلهایم در «افسون افسانه‌ها» به تحلیل روان‌شناختی افسانه‌ها پرداختند، اما به عناصر جامعه‌شناختی نیز اشاره کردند (لوفر دلاشو، ۱۳۸۶ الف، ب؛ بتلهایم، ۱۳۸۶).

در ایران نیز پژوهش‌هایی این‌گونه انجام شده است. مصباحی‌پور ایرانیان در کتاب «واقعیت‌های اجتماعی و جهان داستان» به بررسی جامعه‌شناختی چند داستان ایرانی پرداخته است (مصباحی‌پور ایرانیان، ۱۳۵۸). جلال ستاری در «پژوهشی در دو داستان هزار و یک‌شب» به برخی ویژگی‌های جامعه‌شناختی دو داستان این کتاب اشاره کرده است (ستاری، ۱۳۸۸).

برخی از داستان‌ها و رمان‌ها نیز در مقاله‌هایی با این روش نقد شده‌اند. «نقد جامعه‌شناختی رمان سال‌های ابری، علی‌اشرف درویشیان» شرایط اجتماعی و تأثیر فرهنگ عامه کرمانشاه بر رمان را بررسی کرده است (فرزاد و پژمان‌فر، ۱۳۸۹). رمان‌های تاریخی نیز با این روش نقد و بررسی شده‌اند. در «بررسی جامعه‌شناختی رمان تاریخی اشک سبلان» وقایع تاریخی رمان و جنبش‌های اجتماعی دوره پهلوی دوم را تحلیل کرده است (راد و نظری شیخ احمد، ۱۳۹۰).

تحلیل جامعه‌شناختی فرهنگ عامه پیشینه‌چندانی ندارد. فرهنگ ارشاد در «کنندو کاوی در جامعه‌شناسی ادبیات» به نقد جامعه‌شناختی پرداخته و مبانی نظری آن را آورده است. او در بخشی که به فرهنگ عامه اختصاص داده نظریاتی را درباره‌ی پرداختن به فولکلور با دید جامعه‌شناختی مطرح کرده است. او معتقد است که «ادبیات عامیانه به منزله پایه‌ای برای انواع ادبی» است و مطالعات تطبیقی در آن ضرورت دارد. گونه‌های ادبیات عامیانه فراتر از سرگرمی صرف هستند و از مناظر گوناگون باید مورد بررسی قرار گیرند که یکی از آن‌ها مطالعات تطبیقی - تاریخی است (ارشاد، ۱۳۹۱). تاکنون درباره‌ی افسانه‌های مازندران تحلیل جامعه‌شناختی یا بررسی شخصیت‌های تاریخی در افسانه‌ها انجام نشده است.

## ۲- تحلیل جامعه‌شناختی ادبیات

جامعه‌شناسی ادبیات گونه‌ای از نقد ادبی است که مبدع آن نظریه‌پردازانی چون جرج لوکاج، لوسین گلدمن و میخائیل باختین بوده‌اند. این گونه نقد می‌خواهد روابط متقابل متن و جامعه را بررسی کند، در واقع «ابتکار جامعه‌شناسی ادبیات در برقرار کردن و توصیف روابط میان جامعه و اثر ادبی است» (ایوتادیه، ۱۳۹۰: ۱۸۳)؛ باختین در جامعه‌شناسی ادبیات به فرهنگ عامه (فرهنگ مردمی) توجه کرد. وی در بررسی رمان رابله به برخی ویژگی‌های جامعه‌شناختی آن اشاره کرد (ولک، ۱۳۸۸: ۵۲۵).

ادبیات و ادبیات عامیانه نیز با جامعه رابطه‌ای دوسویه دارند و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. آثار فولکلوریک دریچه‌ای تازه در قلمرو جامعه‌شناسی ادبیات می‌گشایند «که از روی آثار شفاهی، بدون تعلقات زمانی و مکانی صد در صد مشخص، به بررسی



و تحلیل می‌پردازد» (امیرقاسمی، ۱۳۹۱: ۳۷). باید گفت در نقد جامعه‌شناختی هر اثر ادبی - هنری محصول تجربه جمعی است و جامعه‌شناسی ادبیات با این دیدگاه به آن می‌نگرد (ارشاد، ۱۳۹۱: ۲۱۳).

افسانه‌ها گونه‌ای از فرهنگ عامه و حاصل ذهن روایت‌گر مردم هستند که در طول سال‌ها استفاده‌های متفاوتی از آن‌ها شده است. یکی از کوچک‌ترین کارکردهای این گونه ادبی سرگرمی است، اما «آن را باید به منزله واقیعی فرهنگی - اجتماعی و در بعد فضایی - زمانی آن پیگیری کرد». در واقع اشکال و روایت‌های مختلف این گونه ادبی اجزای منفرد و جدا مانده‌ای نیستند. ادبیات عامیانه حجم عظیم چند بعدی‌ای را تشکیل می‌دهد که با دیگر عناصر زندگی اجتماعی هر قوم در طول تاریخ به هم گره خورده‌اند (همان: ۲۱۵).

قصه‌ها و افسانه‌ها سینه به سینه و نسل به نسل منتقل شده‌اند و بازتاب تفکرات و مسائل اجتماعی مردم عصرهای مختلف هستند. می‌توان گفت که قصه‌های عامیانه از سه رکن تشکیل شده‌اند: «شخصیت‌ها، وقایع و رویدادها و مضمون داستان» (همان: ۲۱۳). شخصیت‌های تاریخی نیز جزئی از این سه رکن هستند. این شخصیت‌ها به ادبیات عامیانه راه یافته‌اند و مردم حب و بغض‌های خود را نسبت به آن‌ها در افسانه‌ها و قصه‌ها نشان داده‌اند. برای بررسی شخصیت‌های تاریخی مطالعه تاریخی - تطبیقی لازم است. ادبیات عامه گونه‌ای سیال است که این شخصیت‌ها را در دل خود تغییر داده و به گونه‌ای که دل‌خواه راویان بوده بازتاب داده است (همان: ۲۰۸).

### ۳- چهره‌های تاریخی و افسانه‌ها

شخصیت‌های تاریخی بخشی از افسانه‌های مردم را به خود اختصاص داده‌اند. مردم خاطرات و اقدامات خوب یا بد، پادشاهان را در دل افسانه‌ها جای می‌دهند و روایت می‌کنند. در واقع مردم در افسانه‌ها چهره‌های حاکمان و شخصیت‌های تاریخی و اقدامات آنان را به شیوه‌ای که خود می‌خواهند، به ما نشان می‌دهند. بنابراین «بدون شناخت ادبیات عامیانه، شناخت تاریخ یک ملت ممکن نیست» (همان: ۲۱۵).

در افسانه‌های رایج مازندران شخصیت‌هایی تاریخی چون اسکندر، شاپور ساسانی، انوشیروان، شاه عباس و ناصرالدین شاه دیده می‌شوند. مردم مازندران این شخصیت‌ها را به شکل مطلوب خود، تصویر کرده‌اند. اسکندر که در جست‌وجوی آب حیات است، فردی منفور توصیف شده؛ شاپور و انوشیروان، ایران‌دوست و عادل‌اند که برای ایران و ایرانی از جان می‌گذرند و به آن عشق می‌ورزند. شاه عباس نیز پادشاهی محبوب است که بیش از دیگر شخصیت‌ها در افسانه‌ها دیده شده و ابعاد مختلفی از شخصیت او نشان داده شده است. در افسانه‌های بررسی شده، هر کدام از شخصیت‌های تاریخی ویژگی‌هایی دارند که بازتاب برداشت مردم از شخصیت آن‌هاست. در این بررسی شاپور ساسانی، هفت ویژگی؛ اسکندر، شش و انوشیروان، سه ویژگی دارند. شاه عباس صفوی بیشترین بسامد را در افسانه‌ها دارد، به دلیل این که چهره شاه عباس صفوی در افسانه‌های مازندران ویژه است؛ در این مقاله فقط به ویژگی‌های او در افسانه‌های مازندران پرداخته‌ایم.

### چهره شاه عباس در افسانه‌های مازندران

نخست‌نگاهی کلی به شاه عباس صفوی خواهیم داشت، سپس به بازتاب شخصیت او در افسانه‌های مازندران می‌پردازیم.

شاه عباس سال ۹۷۸ هـ.ق متولد شد. مادرش خیرالنسا بیگم از سادات مرعشی دختر میرعبدالله‌خان، والی مازندران بود و نسبش به سیدقوام‌الدین مشهور به میربزرگ می‌رسید» (فلسفی، ۱۳۹۱: ۱/۳۵؛ پناهی سمنانی، ۱۳۶۹: ۱۲۶). نسب سید قوام‌الدین به امام علی (ع) می‌رسید، بنابراین شاه عباس از طرف مادر علوی بوده است (فلسفی، ۱۳۹۱: ۱/۳۶).

شاه عباس هم‌چون دیگر پادشاهان صفوی به امیرالمؤمنین علی (ع) علاقه بسیار داشت. وی خود را «بنده شاه ولایت عباس یا کلب آستان علی می‌خواند» (همان: ۱/۲۱۳).

مردم به شاه عباس گرایش داشتند و او خود، زمینه‌های اجتماعی را برای این گرایش ایجاد کرده بود. اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران قبل از شاه عباس بسیار بد بود، اما وی توانست سرداران و مأموران قزلباش را سرکوب کند، از طرفی دیگر استقرار قدرت مرکزی آرامش و امنیتی به مردم داد. ایجاد شهرها، احداث راه‌ها، کاروانسراها

و... به اوضاع اجتماعی سامان داد. اهمیت دادن به جشن‌ها و عیدها و سر زدن به مردم و پرسیدن احوال آنان به صورت ناشناس بر این محبوبیت افزود (پناهی سمنانی، ۱۳۶۹: ۱۵۷ - ۱۵۶؛ فلسفی، ۱۳۹۱: ۴۳۳/۱).

جاده‌هایی سنگ‌فرش در ایران که به جاده‌های شاه عباسی معروف شده بودند، از اقدامات مهم اوست که توفیق اجتماعی او را به دنبال داشت. شاه عباس شهرهای جدیدی در مازندران بنا کرد، از جمله دو شهر معروف اشرف‌البلاد [بهشهر امروزی] و فرح‌آباد؛ در این دو شهر بناهایی از او به یادگار مانده است. وی بسیاری از زمستان‌ها در مازندران به سر می‌برد.

به نظر می‌رسد شاه عباس جامع اضداد بود. او «به ظاهر بسیار ساده و بی‌پیرایه زندگی می‌کرد، در مجالس بزم و انس، مهربان و ملایم و بی‌تکبر بود، در کوچه و بازار و قهوه‌خانه با هر کسی سخن می‌گفت و اختلاط و آمیزش با مردم عادی احتراز نمی‌کرد». از طرفی دیگر خودخواه و خودرأی بود و «گاه در سنگ‌دلی کارش به ستم‌کاری می‌کشید» (فلسفی، ۱۳۹۱: ۲۵۸ - ۲۵۷).

پوشیدن لباس درویشان و سر زدن به مردم، رفتن به میان آنان و در منزل آنان یکی از عادت‌های شاه عباس بود که در منابع تاریخی آمده است: «لباس او به قدری ساده و بی‌پیرایه بود که با لباس عامه مردم تفاوتی نداشت» (همان: ۲۱۲/۱ - ۲۱۱). او به میان مردم می‌رفت و مهمان آنان می‌شد تا از اوضاعشان بیشتر بداند. «خود ناآشنا به میان مردم رفت، خود را به لباس آنان در آورد، با ایشان غذا خورد و شب را در کلبه‌هایشان بیتوته کرد. در سیمای شهروند ساده به شبکه‌های خدمات اجتماعی رسیدگی کرد و به جزئیات احوال آن‌ها آشنا شد» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۹: ۱۵۷/۱).

شاه عباس یکی از شخصیت‌های برجسته و قابل توجه در افسانه‌های ایران است. او پادشاهی «عادل و دانا است و علی‌رغم این که زنان فراوانی دارد بی‌فرزند و عقیم است» (مارزلف، ۱۳۹۱: ۴۳). وی شخصیتی مثبت و روشن در افسانه‌های مازندران دارد. شخصیت او به دلیل خدماتی که کرده بود، بازتاب خوبی در افسانه‌ها پیدا کرده است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که برای او ذکر شده، سر زدن به صورت ناشناس به

شهرها و روستاهاست که وی در آن از مشکلات مردم باخبر می‌شد و به آن‌ها رسیدگی می‌کرد. این ویژگی را در منابع تاریخی نیز می‌توان دید.

در مجموعه افسانه‌های چاپ شده، ۱۴ افسانه در ۲۲ روایت درباره‌ی وی یافتیم و این نشان از تشخیص وی در افسانه‌های مازندران دارد. در ادامه توضیح خواهیم داد که وی رابطه‌ای نزدیک با مازندران داشت و اقداماتی در این خطه انجام داده بود. هم‌چنین به بررسی ویژگی‌های شخصیت‌های تاریخی در افسانه‌های مازندران خواهیم پرداخت.

### ویژگی‌های شاه عباس در افسانه‌های مازندران

در افسانه‌هایی که چهره‌ی شاه عباس در آن بازتاب یافته، ۲۳ ویژگی اصلی استخراج کردیم. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱- سفر به صورت ناشناس (ویژگی‌های جزئی: حضور در شهرها و روستاها، گرفتاری در راه، استفاده از حرفه، بی‌خانمانی، رسیدگی به مشکلات مردم، کسب خبر از اوضاع مردم، هم‌صحبتی و همراهی با دزدان، هم‌صحبتی و همراهی با درویشان، گدایی)؛

۲- جمال‌پرستی (ویژگی‌های جزئی: خواستگاری، شرط سخت و محقق شدن آن، ازدواج)؛

۳- ظلم؛

۴- رویارویی با تقدیر (گریز از تقدیر، تسلیم تقدیر)؛

۵- پرسش؛

۶- پی بردن به حقیقت؛ (پی بردن به اشتباه)

۷- شناسایی شاه عباس؛

۸- درخواست از دیگران برای انجام کاری سخت؛

۹- بخشش؛

۱۰- محبت؛

۱۱- به دنبال حقیقت؛

۱۲- مجازات؛

۱۳- نجات شاه؛

۱۴- غیبت طولانی؛

۱۵- سرکشی به محل ساخت قصر؛

۱۶- شکار؛

۱۷- مدح حضرت علی (ع)؛

۱۸- میهمان؛

۱۹- رسیدگی به مشکلات مردم؛

۲۰- نشانه‌ای برای فرزند؛

۲۱- یافتن فرزند؛

۲۲- ساختن قصر؛

۲۳- فقیر دوستی.

با توجه محدودیت حجم مقاله و گستردگی بحث به بررسی چند نمونه که بیشترین بسامد را در افسانه‌ها دارند اکتفا می‌کنیم. برای همه موارد فقط یک مثال می‌آوریم و مثال‌های بیشتر را با هم چنین مشخص می‌کنیم.

### ۳-۱- سفر به صورت ناشناس

شاه عباس در بسیاری از افسانه‌های بررسی شده به صورت ناشناس به شهرها و روستاها سر می‌زند، از مشکلات مردم می‌پرسد و سعی می‌کند آن‌ها را حل کند. وی در این راه گرفتار مشکلاتی می‌شود که او را آزار می‌دهد، اما مانع از سرکشی به شهرها و روستاها نمی‌شود. در بسیاری از افسانه‌ها او با لباس درویشی به این کار می‌پردازد و حتی گدایی می‌کند.

باید پرسید که چرا شاه آن همه خطر و مشکل را تحمل می‌کرد و خود ناشناس به شهرها می‌رفت و از حال مردم جویا می‌شد؟ کدام نیاز او را به این سو می‌کشاند؟ چند نکته اجتماعی را در این باره می‌توان مطرح کرد. اول این که او می‌دانست که اگر با لباس شاهانه به شهر برود مردم از مشکلاتشان برای او نخواهند گفت یا برخی مشکلات را بزرگ‌نمایی خواهند کرد. در ادامه در ویژگی دیگری می‌بینیم که وقتی با لباس شاهانه به میان مردم می‌رود، چیزی دست‌گیرش نمی‌شود.

نکته دیگر این که به نظر می‌رسد شاه به نیروهای نظارتی اعتمادی راسخ نداشته، یا آن‌ها خبرهای اوضاع و احوال مردم را کامل به او نمی‌رسانند و او مجبور به این کار می‌شود. ممکن است یکی از دلایل آن ضعف دستگاه نظارتی آن دوران بوده باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که مردم از نیروهای نظارتی و حاکمان محلی می‌ترسیدند یا برای حل مشکلات به آن‌ها اعتمادی نداشتند که سختی‌ها و رنج‌هایشان را با آن‌ها در میان نمی‌گذاشتند.

در برخی افسانه‌ها آمده که شاه عباس گاهی غلامان و وزیران را با خود همراه می‌کرد، این موضوع نشان می‌دهد که رده‌های بالای حکومت از اوضاع مردم کمتر خبردار می‌شدند.

از طرفی دیگر همه این‌ها دلیل علاقه مردم به این شاه را اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که چرا درباره او آن همه افسانه روایت می‌کنند و درباره دیگر پادشاهان بسامد افسانه‌ها بسیار کم است. به عبارتی دیگر توجه او به مردم و خدمات ارزنده‌اش این علاقه را شکل داده است.

### ۳-۱-۱- حضور در شهرها و روستاها

یکی از عادت‌های شاه عباس پوشیدن لباس درویشی و سر زدن به شهرها بود: «یکی از عادت‌های شاه عباس این بود که شب‌ها جامه درویشان را می‌پوشید و به اماکن و قهوه‌خانه‌ها سر می‌زد تا از حال و احوالی که بر مملکت می‌گذرد، آگاه باشد» (میر کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۱۱؛ هم‌چنین: باوند، ۱۳۸۶: ۱/۱۲۴؛ فلاح، ۱۳۸۲: ۳۳).

او حتی با لباس درویشی مدح علی (ع) می‌خواند و مردم دورش جمع می‌شدند: «شاه عباس ماهی یک بار لباس درویشی می‌پوشید و در شهر اصفهان می‌گشت و مدح علی (ع) می‌خواند. آن قدر کلامش گرم بود که هر کلمه‌اش هزار تومان می‌ارزید. هر کس که می‌خواست یک قران در کشکولش بیندازد، یک تومان می‌انداخت» (سادات اشکوری، ۱۳۹۰: ۷۱).

### ۳-۱-۲. گرفتاری در راه

شاه عباس با لباس درویشی و بدون همراه، با مشکلاتی روبه‌رو می‌شد. برای مثال اسیر ولگردان و دزدان می‌شد: «شب‌ی به قهوه‌خانه‌ای رفت. پس از صرف شام که باب طبعش هم نبود، سه چهار نفر در لباس ولگردی، او را دوره کردند، چادرشبی به دورش پیچیدند و به زیرزمین خانه‌ای بردند» (میرکاظمی، ۱۳۷۹: ۱۱۱).

### ۳-۱-۳. بی‌خانمانی

شاه عباس حین سر زدن به شهرها و روستاها به شب می‌خورد و جایی برای ماندن ندارد، مجبور می‌شود به مسجد برود: «به ده رسیدند. غروب شده بود. پیرمرد فرما زد. درویش گفت که در مسجد می‌خوابد و راهش را از پیرمرد جدا کرد» (عمادی، ۱۳۸۲: ۲۲۹). در شرایطی که هیچ‌کس درویشی غریبه را به خانه‌اش راه نمی‌دهد، او مهمان پیرمردی فقیر می‌شود: «شب شد. از پایین تا بالای شهر رفت، اما هیچ‌کس به خانه راهش نداد. سرانجام به خانه‌ای رسید و گفت: اجازه می‌دهید امشب را در خانه شما بگذرانم؟ صاحب‌خانه گفت: ای درویش! خانه ما لیاقت شما را ندارد. بفرماید» (سادات اشکوری، ۱۳۹۰: ۲۵۰).

### ۳-۱-۴. رسیدگی به مشکلات مردم

مردم شاه عباس را با لباس درویشی نمی‌شناختند و با او سخن می‌گفتند. از مشکلاتشان می‌گفتند و با او درد دل می‌کردند. شاه عباس نیز با این راه از مشکلات آنان آگاه می‌شد و راهی برای حل آن‌ها در نظر می‌گرفت: «شاه عباس وارد آن خانه شد. همین که نشست، گفت: در این شهر همه ثروتمند هستند؛ تو چرا این همه فقیر هستی؟ آن شخص گفت: من از همه این‌ها ثروتمندتر بودم. تجارت می‌کردم. پوست سمور گران بود؛ آن‌قدر خریدم که دو اتاق پر از پوست سمور شد. می‌خواستم پوست‌ها را بفروشم که قیمت پایین آمد. با این همه پوست‌ها را فروختم و تنها دم سمور ماند. دم سمور هم که خریدار ندارد. شاه عباس گفت: خب! چرا دخترهایت را شوهر نمی‌دهی؟ [...] شاه عباس یادداشتی نوشت و در آن‌جا گذاشت و قبل از این که آن‌ها از خواب بیدار شوند، رفت.

صبح که آن مرد از خواب بیدار شد، یادداشتی دید که بر آن نوشته شده بود: اگر کسی برای خریدن دم سمور آمد، ارزان نفروش» (همان: ۲۵۱ - ۲۵۰).

### ۳-۱-۵. کسب خبر از اوضاع مردم

شاه عباس به میان مردم می‌رفت و میهمان آنان می‌شد تا از اوضاعشان بیشتر بداند. او تنها به گزارش مأموران تکیه نمی‌کرد و با این راه خود مشکلات مردم را لمس و حل می‌کرد. شاه عباس «زندگی اجتماعی و سیاسی خود را در درون کاخ و دربار محدود نکرد و سیستم خبریابی و گزارش‌گیری را تنها بر گزارش‌های مأموران رسمی متکی نساخت، بلکه خود ناآشنا به میان مردم رفت، خود را به لباس آنان درآورد، با ایشان غذا خورد و شب را در کلبه‌هایشان بیتوته کرد» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۹: ۱۵۷).

این موضوع در افسانه‌ها بازتاب یافته است. شاه عباس در سر زدن به شهرها و روستاها از اوضاع و احوال مردم باخبر می‌شد: «درویش باهوش بود. همیشه تنقلاتی همراه داشت و در چنین هنگامی بین بچه‌ها تقسیم می‌کرد البته همین‌طوری به آنان نمی‌داد. مسابقه‌ای بین بچه‌ها برگزار می‌کرد سوال‌هایی مطرح می‌شد. پرسش‌هایی که از بچه‌ها می‌کرد همه درباره خود ده بود که مثلاً آدم‌های خوب کدامند، ده دارای چند رمه گوسفند، گاو، اسب است. انواع کشت را نام ببرید. زمین‌دار بزرگ کیست، باهوش محل کیست؟ خلاصه پرسش‌های کوتاه مطرح می‌کرد پاسخ‌های کوتاه می‌شنید از آن‌جایی که گفتند حرف راست را باید از بچه‌ها شنید. درویش بی هیچ هزینه‌ای می‌دانست در آبادی‌های اطراف چه خبر است» (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۶۱).

### ۳-۱-۶. هم‌صحبتی و همراهی با دزدان

همراهی و هم‌صحبتی با دزدان یکی از نکته‌های قابل تأمل در شخصیت شاه عباس افسانه‌های مازندران است. شاه عباس در روایت‌های بررسی شده با دزدان و درویشان همراه می‌شود و به آن‌ها کمک می‌کند. او در پایان، به دزدان دارایی می‌دهد تا زندگی تازه‌ای شروع کنند و به دزدی نپردازند. به نظر می‌رسد که مردم مازندران شاه عباس را بسیار نزدیک به خود می‌دیدند. آن‌ها او را با دزدان دوست و هم‌صحبت تصور



می‌کردند و با درویشان و گدایان همراه. یکی از دلایل این همه نزدیکی را در اولین ویژگی بررسی کردیم، او ناشناس به میان مردم می‌رفت، به مشکلاتشان رسیدگی می‌کرد و با اقداماتی این‌گونه میان آنان محبوب شده بود.

شاه عباس که می‌خواهد دزدان قصر را بیابد، در بخش‌هایی از افسانه با دزدان هم‌صحبت می‌شود و از هنرهای آن‌ها می‌پرسد و از هنرهای خود می‌گوید: «به سه نفر رسید[...].» به آنان گفت: آیا من می‌توانم به شما ملحق شوم. آن‌ها گفتند باید خاصیتی داشته باشی. مثل ما که هر کدام مهارتی داریم. دزد اولی گفت: هر کسی را یک بار حتی در تاریکی بینم می‌شناسم و هرگز از یادم نمی‌رود. دزد دیگری گفت: من زبان حیوانات را می‌فهمم. سومی گفت: من با یک نگاه تمام کلیدها را از هر دری باز می‌کنم. شاه عباس گفت: خاصیت من این است که وقتی موی سمت چپ لب را بچرخانم، غرب و اگر سمت راست را بچرخانم، شرق را خراب می‌کنم» (بینایی، ۱۳۸۵: ۸۲).

### ۳-۱-۷. هم‌صحبتی و همراهی با درویشان

شاه عباس در راه سفر به درویشانی برخورد می‌کند و با آنان همراه می‌شود: «یه روزی شاه عباس لباس درویشی پوشید و در حال رفتن به مسافرت بود که سه تا درویش<sup>۱</sup> می‌بیند این سه تا درویش هم رفیق راش (راهش) می‌شن. با هم در حال رفتن بودن که شاه عباس به درویشا رو می‌کنه و می‌گه: شما سه نفرین منم یه نفر، چهار نفر. حالا بیاید بینم تو این چند سالی که زندگی کردیم چی یاد گرفتیم؟» (تاکه‌هارا و وکیلان، ۱۳۸۹: ۲۴۰). وی حتی در میان مردم به مدح حضرت علی (ع) می‌پردازد.

### ۳-۲. جمال‌پرستی

توجه شاه عباس به دختران و زنان زیبارو در منابع تاریخی دیده می‌شود، تا جایی که عشق او به پری ذکر شده است (پناهی سمناهی، ۱۳۶۹: ۱۴۱ - ۱۴۲؛ فلسفی، ۱۳۹۱: ۳۴۶/۱ - ۳۲۰). در افسانه‌های مازندران شاه عباس در مراحل از روایت با دخترانی مواجه می‌شود که با آدم‌های معمولی اندکی تفاوت دارند، آن‌ها فقیر، اما بسیار زیرک یا بسیار دانا هستند و حرف خود را به کرسی می‌نشانند. شاه عباس به این دختران توجه

می‌کند و شرط‌های سخت آنان را انجام می‌دهد. دخترانی که ویژگی خاصی داشته باشند، برای او جلب توجه می‌کنند، حتی اگر دختری از طبقه پایین جامعه باشد، اما زیرک یا زیبا باشد، از او خواستگاری می‌کند.

نکته جالب شرط‌های سختی است که دختران برای او می‌گذارند. در مواردی دختر از شاه می‌خواهد که وسایل حمام او را به حمام شهر ببرد، گاهی نیز می‌خواهد که این عمل را تا چند بار تکرار کند. در افسانه حرفه فرش‌بافی که روایت‌های مختلفی از آن در دست است، دختر شرط می‌گذارد که شاه حرفه‌ای باید بداند. حال باید پرسید که دختران مازندرانی در ازدواج آن‌قدر مستقل بوده‌اند؟ یا این که این افسانه‌ها آمال و آرزوهای آنان را بازگو می‌کند؟ پاسخ این سوال به مطالعات بیشتری نیاز دارد، اما این نکته روشن است که برای دختران پایگاه اجتماعی چندان اهمیتی نداشته است، یا این که در کنار آن دانستن حرفه، یا حرف‌شنوی بسیار اهمیت داشته است.

این ویژگی را با زیرمجموعه‌هایش در ادامه بررسی خواهیم کرد. یادآور می‌شویم که گاه شاه عباس از دختران سوالاتی می‌پرسد، پاسخ‌هایی معماگونه دریافت می‌کند و به آن‌ها علاقه‌مند می‌شود. این موضوع را در ویژگی مستقلی با نام پرسش بررسی خواهیم کرد، چرا که یکی از ویژگی‌های شاه عباس است که در ارتباط با افرادی دیگر چون وزیر، پیرمرد و... نیز دیده می‌شود.

### ۱-۲-۱-۳- خواستگاری

شاه عباس به دختران زیبارو حتی از خانواده‌ای فقیر، توجه می‌کند: «در نزدیکی مقر سلطنت شاه عباس، دختری با خانواده فقیرش زندگی می‌کرد. از قضا روزی شاه عباس که به اتفاق همراهانش از راهی برمی‌گشت، چشمش به این دختر افتاد. افراد خود را برای شناسایی‌اش مأمور کرد و سرانجام خواستگاری این دختر را از وزیرش خواست» (میرکاظمی، ۱۳۷۹: ۱۱۱).

در برخی موارد نیز وقتی از هنرهای دختران می‌شنود، از آن‌ها خواستگاری می‌کند: «روزی سه خواهر را دید که با هم نشسته و گرم صحبت بودند. خواهر اولی گفت: من دوست دارم به خانه شاه عباس بروم و یک قابلمه کوچک غذا بپزم که شاه عباس و

لشکریان او بخورند و باز غذا زیاد بیاید. خواهر دومی گفت: من دوست دارم به خانه شاه عباس بروم و یک قالیچه بگذارم تا شاه عباس و لشکریانش روی آن بنشینند و باز هم جا زیاد باشد. خواهر سوم گفت: من می‌خواهم به خانه شاه عباس بروم و دو تا بیچه که یکی موی سرش طلایی و دیگری موی سرش نقره‌ای باشد به دنیا بیاورم» (بینایی، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

شاه عباس از دختران سوال‌هایی معمولی می‌پرسد و پاسخ‌هایی معماگونه می‌شنود. وقتی پس از تلاش بسیار راز پاسخ‌های دختران را می‌فهمد، از آن‌ها خواستگاری می‌کند: «[درویش] از او پرسید با این همه هوش در ده چه می‌کند؟ دختر پاسخ داد: یعنی چه؟ [...] عجب مگر پادشاهان با اندیشه میانه‌ای دارند؟ درویش پاسخ داد: اگر داشته باشند و برایتان خواستگاری بفرستد چه خواهی گفت؟» (یزدان‌پناه، ۱۳۹۰: ۶۴ - ۶۳).

در روایتی دیگر شاه عباس پاسخ‌های معماگونه را در همان لحظه می‌فهمد و از دختران خواستگاری می‌کند: «شاه عباس روزی به شکار رفت. [...] دختری دید. پرسید: پدرت کجاست؟ دختر جواب داد: رفته دوست را از دشمن تمیز دهد. پرسید: مادرت کجاست؟ دختر جواب داد: رفته یکی را دو تا بکند. پرسید: تو چه می‌کنی؟ دختر جواب داد: من دو تا را یکی می‌کنم. شاه عباس از هوش و دانایی آن دختر در شگفت ماند و [...] به قصر برگشت، گفت: [...] بروید و او را برای من خواستگاری کنید» (سادات اشکوری، ۱۳۹۰: ۵۶).

شاه عباس در مواردی نیز با دخترانی دانا روبه‌رو می‌شود و از آن‌ها خواستگاری می‌کند: «[دختر به همه سوال‌های درویش پاسخ داد و] درویش گفت: آفرین! آفرین! و فردا به دختر پیشنهاد کرد که با او ازدواج بکند» (عمادی، ۱۳۸۲: ۲۳۰).

### ۳-۱-۲- شرط سخت برای ازدواج و محقق شدن آن

برخی از دخترانی که شاه عباس با آن‌ها روبه‌رو می‌شود، شرط‌هایی سخت برای ازدواج دارند. شاه ابتدا از انجام آن سر باز می‌زند، اما در نهایت آن را انجام می‌دهد. این شرط‌ها به دو شکل هستند: آموختن حرفه، بردن وسایل شخصی دختر به در حمام شهر. در مواردی که شرط آموختن حرفه باشد، به سرعت انجام می‌شود و در موارد دیگر شاه عباس از انجام آن سر باز می‌زند، اما در نهایت بدون آن که بداند آن را انجام می‌دهد.

شاه حرفه فرس بافی را باید بیاموزد: «دختر گفت: [...] شاه عباس باید حرفه‌ای را بداند و این حرفه، فرس بافی است. [...] شاه عباس قبول کرد» (میرکازمی، ۱۳۷۹: ۱۱۱).  
شاه باید صنعتی بیاموزد: «دختر گفت: من زن کسی می‌شوم که صنعتگر باشد. قاصدان بازگشتند و پیغام دختر چوپان را به پادشاه رساندند» (سادات اشکوری، ۱۳۹۰: ۵۶).  
دختر با کسی ازدواج می‌کند که وسایلش را به در حمام ببرد: «[پدر] دختر کوچکم می‌گوید: می‌خواهم زن کسی بشوم که لباس‌هایم را به حمام ببرد و از حمام به خانه بیاورد» (همان: ۲۵۱ - ۲۵۰).

### تحقق شرط سخت

شاه عباس فردی را به قصر می‌برد که حرفه‌ای به او بیاموزد: «روز بعد، شاه عباس نزد استاد فرس باف رفت. پس از مدتی شاگردی و کارآموزی، این حرفه را یاد گرفت و فرس باف ماهری شد. دختر که شرطش را برآورده دید، به عقد شاه‌عباس درآمد و همسر وی گردید» (میرکازمی، ۱۳۷۹: ۱۱۱).

دختری که شرطی سخت برای شاه داشت، تبعید می‌شود: «بعد دختر بزرگ پیرمرد را به عقد پسرش درآورد و دختر میانی را به عقد پسر وزیر. پس از آن دستور داد که دختر کوچک‌تر و مرد تبلی را که در آن شهر می‌زیست، به جایی ببرند که نه آب باشد نه آبادانی و نه گلبانگ مسلمانی» (سادات اشکوری، ۱۳۹۰: ۲۵۱). در نهایت این پادشاه است که ناخودآگاه شرط سخت را انجام می‌دهد: «پادشاه به درویش گفت: ای درویش! لباس‌های این خانم را ببر. خانم که این حرف را شنید، گفت: نه! دلم می‌خواهد شما این زحمت را بکشید. پادشاه لباس‌های آن دختر را برداشت و به حمام برد و پس از این که دختر از حمام بیرون آمد، پادشاه لباس‌هایش را به قصر آورد» (همان: ۲۵۲).

### ۳-۱-۲-۳ ازدواج

شاه عباس با دختری دانا ازدواج می‌کند: «[دختر به همه سوال‌های درویش پاسخ داد و] درویش گفت: آفرین! آفرین! و فردا به دختر پیشنهاد کرد که با او ازدواج بکند.

دختر که یک عمر در انتظار آدم دانا می‌سوخت، قبول کرد و چند روز بعد با هم ازدواج کردند» (عمادی، ۱۳۸۲: ۲۳۰).

شاه با دخترانی که از هنرشان می‌گفتند، ازدواج می‌کند و هر سه هنرشان را به نمایش می‌گذارند: «بعد از مدتی شاه عباس هر سه خواهر را عقد کرد و به خانه خودش برد. خواهر اولی توی قابلمه غذا درست کرد، آن قدر نمک ریخت که شور شد و میهمان‌ها غذا خوردند و زیاد هم آمد. خواهر دوم روی قالیچه آن قدر سوزن ریخت که همه جا گرفتند. نوبت خواهر سوم بود که می‌خواست بچه به دنیا بیاورد» (بینایی، ۱۳۸۵: ۱۰۴ - ۱۰۳).

### ۳-۳- ظلم

در منابع تاریخی آمده که شاه عباس جامع اضرار بود. او به ظاهر بسیار ساده و بی‌پیرایه زندگی می‌کرد، به مظاهر دنیوی و زر و زیورهای آن چندان توجهی نداشت. وی در جشن‌ها و مجالس شادی، مهربان و بی‌تکبر با اطرافیان برخورد می‌کرد. در کوچه و بازار و قهوه‌خانه با هر کسی سخن می‌گفت و با مردم برخوردی عادی داشت. از طرفی دیگر به هنگام خشم خودخواه و خودرأی بود و «گاه در سنگ‌دلی کارش به ستم کاری می‌کشید» (فلسفی، ۱۳۹۱: ۱/ ۲۵۸ - ۲۵۷).

شاه عباس در افسانه‌های مازندران چهره‌ای موجه و دوست‌داشتنی دارد، اما مردم از ظلم او نیز روایت می‌کنند. او در بخشی از افسانه به مردم ظلم می‌کند، اما در پایان روایت متوجه اشتباهش می‌شود و آن را جبران می‌کند. این نکته قابل تأمل است. راویان می‌دانند که او ظلم می‌کند، اما نمی‌خواهند قهرمانشان دچار خدشه شود، بنابراین اشتباهش را جبران می‌کنند و پایان روایت را با خوشی به پایان می‌رسانند. این اتفاق درباره اسکندر که پادشاهی مذموم است نمی‌افتد. اسکندر در پایان هیچ کدام از روایت‌ها به سرانجامی خوب نمی‌رسد، اما شاه عباس در تمام آن‌ها سرانجامی روشن و خوب دارد.

در مواردی که راویان از ظلم شاه عباس می‌گویند، شرایط را به گونه‌ای رقم می‌زنند که همه گناه آن ظلم به قهرمانشان بازنگردد. برای مثال دختری به شاه عباس گفته بود که برایش دختری موقره‌ای و پسری موطلابی به دنیا خواهد آورد، زنان شاه عباس به این دختر حسادت می‌کنند و به کمک قابله جای نوزادان را با دو توله سگ عوض

می‌کنند. شاه عباس که می‌بیند همسرش دو توله‌سگ به دنیا آورده، بسیار خشمگین می‌شود و او را به سیاه‌چال می‌اندازد: «وقتی بچه‌ها به دنیا آمدند دوقلو بودند. پسر موطلایی و دختر مونقره‌ای بود. دو تا خواهر (خاله بچه‌ها) وقتی آن‌ها را دیدند، بچه‌ها را در جعبه گذاشتند و به آب انداختند و دو تا توله‌سگ در کنار خواهر گذاشتند. قابله بیرون رفت. شاه عباس به پیرزن گفت: چه شد، چرا بچه را نیاوردی؟ گفت: من چی بگم خجالت می‌کشم. گفت: زن تو بچه آورد، ولی دو تا توله‌سگ. بعد شاه عباس گفت: همسر سومش را با دو توله‌سگ در چاه بیاندازید. آن‌ها را به سیاه‌چال انداختند» (بینایی، ۱۳۸۵: ۱۰۴). در این بخش تنها اشتباه شاه عباس قضاوت زود هنگام و اعتماد بی‌جاست و همه بار منفی روایت را خواهران به دوش می‌کشند. گویی راوی نمی‌خواهد که شخصیت قهرمان افسانه خدشه‌دار شود.

شاه عباس به مردم می‌گوید که هر که بتواند شبی در برف و سرما در هوای آزاد بماند، جایزه می‌گیرد. پسر کچلی این کار را انجام می‌دهد، اما شاه عباس جایزه‌اش را نمی‌دهد و بهانه می‌آورد: «این کچل اومد که جایزه خودشو بگیره، که شاه عباس بهش گفت: تو هیچی ندیدی؟ گفت: نه. باز شاه عباس پرسید: تو هیچ نوری ندیدی؟ گفت: نه. برای بار سوم پرسید: هیچی ندیدی؟ کچل گفت: چرا، بالای کوه دماوند یک کورسویی بود. [...] شاه عباس فوری گفت: حُب همون تورو گرم کرده، احتیاج به جایزه دادنت نیست. من به تو نمی‌تونم جایزه بدم» (تاکه‌هارا و وکیلان، ۱۳۸۹: ۳۲). در ادامه این روایت پسر شاه را به خانه‌اش دعوت می‌کند و او دعوتش را می‌پذیرد، از طرفی دیگر پسر کچل چند ساعت شاه و اطرافیان را گرسنه نگاه می‌دارد تا آن‌ها به اشتباهشان پی ببرند. به نظر می‌رسد راوی می‌خواهد اندکی از بار ظلم و گناه شاه کم کند.

شاه عباس شبی در خانه پیرمردی پینه‌دوز میهمان می‌شود و می‌بیند او بسیار شاد است. از علت شادی‌اش می‌پرسد و پیرمرد پاسخ می‌دهد که در آمد روزانه‌اش را صرف شادی می‌کند. شاه عباس دستور می‌دهد که پینه‌دوزی ممنوع اعلام شود: «صبح شد. شاه عباس در بازگشت به دربار، دستور داد کلیه بساط پینه‌دوزها، جمع شود و پینه‌دوزی موقوف گردد. پینه‌دوز که چنین دید، کوله‌پشتی برداشت و آن روز را حمالی کرد»

(میر کاظمی، ۱۳۷۹: ۱۵۱ - ۱۵۰). پینه‌دوز به شغل‌های دیگری می‌پردازد و شاه عباس دوباره با دیدن شادی او آن شغل‌ها را ممنوع می‌کند.

شاه عباس دختری را که شرطی سخت برای ازدواج دارد به همراه مردی تنبل به جایی که «نه آب باشد نه آبادانی و نه گلبانگ مسلمان» تبعید می‌کند (سادات اشکوری، ۱۳۹۰: ۲۵۱).

او وقتی می‌بیند مردم در روستاها از گاو شیر می‌دوشند، برای آن‌ها باج و خراج تعیین می‌کند: «عباس قلی بلافاصله به پایتخت برگشت. وزیران و مشاورانش را جمع کرد و گفت: چه خبر دارید از آن‌هایی که گاو خانگی دارند، شیر زیادی می‌دوشند. چرا نباید باج و خراج پرداخت کنند. از امروز برای آن‌ها مقدار معین باج و خراج سالانه در نظر بگیرید» (فلاح، ۱۳۸۲: ۳۳).

کارگری که در ساخت قصر شاه بسیار کوشا است و خوب کار می‌کند از ظلم شاه دور نمی‌ماند. کارگر با همسرش زندگی خوبی دارد و به همین خاطر با انگیزه کار می‌کند. شاه عباس از این موضوع ناراحت می‌شود: «شاه تعجب کرد و از وزیرش خواست کاری بکند که رابطه زن و شوهر سرد شود. وزیر یکی از زنان دربار را به خانه کارگر فرستاد. این زن در دو به هم زنی مهارت خاصی داشت. وزیر از زن خواست کاری کند که رابطه زن و شوهر به هم بخورد (باوند، ۱۳۸۶: ۱/۵۴).

شاه عباس از آهنگرزاده‌ای می‌خواهد که خوابش را برای شاه و وزیر تعریف کند. او انکار می‌کند که خوابی دیده باشد. شاه او را زندانی می‌کند: «وقتی که بیدار شدند شاه عباس از آهنگرزاده خواست که خوابش را برای آن‌ها تعریف کند. این بار هم آهنگرزاده منکر خواب دیدن شد. شاه عباس عصبانی شد و به وزیرش فرمان داد که آهنگر را گردن بزنند. وزیر زمین ادب بوسه زد و گفت: قبله عالم او که گناهی نکرده. بهتر است او را زندانی کنیم، شاید به درد ما بخور» (همان: ۱/۱۵۳). آهنگرزاده فردی باهوش است و در ادامه روایت به شاه عباس بسیار کمک می‌کند و داماد او می‌شود، اما هر بار خوابش را برای او تعریف نمی‌کند و زندانی می‌شود. «شاه بسیار خوشحال شد و رو به آهنگر گفت: حالا حاضری خوابت رو برای ما تعریف کنی. آهنگرزاده همان جواب گذشته را داد و شاه عباس فرمان داد که او را به زندان برگردانند» (همان: ۱/۱۶۲).

با بررسی این ویژگی می‌توان نتیجه گرفت که شاه عباس شخصیتی خاکستری در افسانه‌های مازندران دارد و نمونه‌ای از قهرمانان داستان‌های کهن نیست که کاملاً سفید و بی‌عیب توصیف می‌شوند، یا نمونه‌ای از ضدقهرمان در آن داستان‌ها که یک‌سره سیاهی و بدی هستند. شاه عباس شخصیتی همه‌جانبه و خاکستری است. قهرمانی دوست‌داشتنی است، به مردم ظلم می‌کند، در عین حال آن‌ها را می‌بخشد و با مهربانی با آنان برخورد می‌کند.

### نتیجه

شخصیت‌هایی تاریخی به شکل دل‌خواه مردم در افسانه‌ها بازتاب یافته‌اند، چهره‌هایی چون شاه عباس، شاپور ساسانی، انوشیروان، اسکندر و ناصرالدین شاه در افسانه‌های مازندران دیده می‌شوند. این شخصیت‌ها به واقعیت تاریخی بسیار نزدیک هستند.

شاه عباس بیشترین بسامد را دارد و با ویژگی‌های گوناگونی دیده می‌شود:

- شخصیتی مثبت و محبوب دارد. ویژگی ظاهر شدن شاه عباس در لباس درویشان و سر زدن به شهرها و روستاها بیشترین بسامد را در روایت‌های بررسی شده دارد.

- به صورت ناشناس به شهرها و روستاها سفر می‌کند و از اوضاع مردم باخبر می‌شود، چرا که می‌داند مردم مشکلاتشان را این‌گونه خواهند گفت، از طرفی دیگر این ویژگی ضعف دستگاه‌های نظارتی را نشان می‌دهد. توجه شاه عباس به مردم و خدمات ارزنده‌اش و دلیل علاقه مردم به او در این ویژگی مشخص می‌شود.

- با دزدان و درویشان همراه می‌شود و به آن‌ها کمک می‌کند.

- دخترانی که ثروتمند یا دانا و زیرک باشند، توجه شاه را جلب می‌کنند، حتی اگر از طبقه پایین جامعه باشند.

- نکته مهم آن است که شخصیت شاه عباس در افسانه‌های مازندران خاکستری است، علاوه بر ویژگی‌های خوب، ظلم او نیز دیده می‌شود.

- مردم مازندران در افسانه‌ها شخصیت‌های تاریخی را آن‌گونه که مطلوب آنان است باز می‌نمایند. پادشاهانی که ریشه‌ای مازندرانی داشته باشند یا اقداماتی مناسب در



مازندران انجام داده باشند، نمود بیشتری دارند و مثبت و محبوب تصویر می‌شوند. پادشاهانی که در تاریخ منفور بوده‌اند در افسانه‌ها نیز جلوه‌ای منفی و منفور دارند.

- از میان همه شخصیت‌های تاریخی شاه عباس بیشترین بسامد را دارد. شاه عباس ۲۳ ویژگی اصلی در افسانه‌های مازندران دارد. مهم‌ترین ویژگی‌های بررسی شده عبارتند از: ۱ - سفر به صورت ناشناس (ویژگی‌های جزئی: حضور در شهرها و روستاها، گرفتاری در راه، استفاده از حرفه، بی‌خانمانی، رسیدگی به مشکلات مردم، کسب خبر از اوضاع مردم، هم‌صحبتی و همراهی با دزدان، هم‌صحبتی و همراهی با درویشان، گدایی)؛ ۲ - جمال‌پرستی (ویژگی‌های جزئی: خواستگاری، شرط سخت و محقق شدن آن، ازدواج)؛ ۳ - ظلم؛ ۴ - رویارویی با تقدیر (گریز از تقدیر، تسلیم تقدیر)؛ ۵ - پرسش؛ ۶ - پی بردن به حقیقت (پی بردن به اشتباه)؛ ۷ - شناسایی شاه عباس؛ ۸ - درخواست از دیگران برای انجام کاری سخت؛ ۹ - بخشش؛

- با توجه به دلایلی که در مقاله آمده است، آنچه مردم مازندران در افسانه‌ها از شاه عباس روایت می‌کنند، به شخصیت تاریخی او نزدیک است و با مستندات تاریخی شباهت‌هایی می‌توان یافت.

### کتاب‌نامه

- ۱- ارشاد، فرهنگ (۱۳۹۱) کندو کاوی در جامعه‌شناسی ادبیات، تهران: آگه.
- ۲- امیرقاسمی، مینو (۱۳۹۱)، درباره قصه‌های اسطوره‌ای، تهران: مرکز.
- ۳- ایوتادیه، ژان (۱۳۹۰)، نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه مهشید نونهالی، چ ۲، تهران: نیلوفر.
- ۴- باوند سوادکوهی، احمد (۱۳۸۶)، افسانه‌های سوادکوه، ج ۱، ساری: پژوهش‌های فرهنگی.
- ۵- بتلهایم، برونو (۱۳۸۶)، افسون افسانه‌ها، ترجمه اختر شریعت‌زاده، چ ۲، تهران: هرمس.
- ۶- بینایی، قوام‌الدین (۱۳۸۵)، افسانه‌های مردم نور و رویان و مازندران، تهران: رسانش.
- ۷- پناهی سمنازی، محمداحمد (۱۳۶۹)، شاه عباس کبیر، مرد هزارچهره، تهران: کتاب نمونه.
- ۸- تاکه‌هارا، شین و سید احمد و کیلیان (۱۳۸۹)، افسانه‌های ایرانی به روایت دیروز و امروز، چ ۳، تهران: ثالث.
- ۹- راد، فیروز و علی نظری شیخ احمد (۱۳۹۰)، «بررسی جامعه‌شناختی رمان تاریخی اشک سبلان»، فصلنامه علمی - پژوهشی جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، س ۳، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۹۷ - ۷۵.
- ۱۰- سادات اشکوری، کاظم (۱۳۹۰) افسانه‌های دهستان اشکور، چ ۲، تهران: هراز کرمان.

- ۱۱- ستاری، جلال (۱۳۸۸)، پژوهشی در دو داستان هزار و یک شب، تهران: مرکز.
- ۱۲- عمادی، اسدالله، (۱۳۸۲)، افسانه‌های مردم مازندران، ساری: شلفین.
- ۱۳- فرزاد، عبدالحسین و صبا پژمان‌فر (۱۳۸۹)، «نقد جامعه‌شناختی رمان سال‌های ابری علی‌اشرف درویشیان»، فصل‌نامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، ش ۴، تابستان، ص ۱۷۰ - ۱۳۷.
- ۱۴- فلاح، نادعلی (۱۳۸۲)، اوسنه‌های مازنی (افسانه‌های مازندران)، آمل: وارث‌وا.
- ۱۵- فلسفی، نصرالله (۱۳۹۱)، زندگانی شاه عباس اول، به کوشش فرید مرادی، ج ۱، تهران: نگاه.
- ۱۶- لوفر دلاشو، مارگریت (۱۳۸۶ الف)، زبان رمزی افسانه‌ها، ترجمه جلال ستاری، ج ۲، تهران: توس.
- ۱۷- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶ ب)، زبان رمزی قصه‌های پریوار، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- ۱۸- لوکاچ، جورج (۱۳۷۵)، جامعه‌شناسی رمان: بالزاک، زولا، استاندال، ترجمه محمدجعفر پوینده، ج ۲، تهران: تجربه.
- ۱۹- مارزلف، اولریش (۱۳۹۱)، طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، ج ۲، تهران: سروش.
- ۲۰- مصباحی‌پور ایرانیان، جمشید (۱۳۵۸)، واقعیت‌های اجتماعی و جهان داستان، تهران: امیرکبیر.
- ۲۱- میرکازمی، حسین (۱۳۷۹)، افسانه‌های دیار همیشه بهار، قصه‌های مردم مازندران و ترکمن صحرا، تهران: سروش.
- ۲۲- ولک، رنه (۱۳۸۸)، تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب‌شیرانی، ج ۷، تهران: نیلوفر.
- ۲۳- یزدان‌پناه لموکی، طیار (۱۳۹۰)، افسانه‌های مازندران، با شرح برخی اشارات، رمزهای آیینی، طبقه‌بندی موضوعی و دیگر تعلیقات، تهران: چشمه، افسانه زخم سخن، ص ۱۲۹ - ۱۲۶.

## تأثیرات صنعت نساجی بر تحولات شهرستان شاهی (قائم شهر) در دوره پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۴ ش)

مریم نجف پور\*

الهه محبوب\*\*

### چکیده

هم‌زمان با صنعتی شدن اروپا و ماشینی شدن دستگاه‌های بافنده، صنعت پویای نساجی ایران به دلیل شرایط نامطلوب اقتصادی و سیاسی حاکم نتوانست با بازارهای جهانی رقابت کند و ناگزیر در این عرصه ضربه‌ای شدید را متحمل شد. اگرچه گذار این صنعت از سنتی (دستی) به ماشینی در عصر قاجار و به صورت محدود محقق شد، اما با فرارسیدن عصر پهلوی نساجی به نحوی چشم‌گیر مراحل رشد و ترقی را سپری کرد و پایه‌های نخست صنعت مدرن نساجی استوار شد. در این زمان شهرستان شاهی که منطقه شاهی (قائم شهر) و سوادکوه را دربرمی‌گرفت، به صورت یکی از اصلی‌ترین پایگاه‌های توسعه صنعت نساجی ایران درآمد. تأسیس کارخانه‌های نساجی در این شهر بر بافت اجتماعی و شهری و تحولات سیاسی و اقتصادی آن تأثیرات متعددی داشت، به گونه‌ای که از سویی به تأمین بخش عمده‌ای از مصارف داخلی پرداخته، از سویی دیگر موجب پیدایش طبقه‌ای از کارگران شد که غالباً از مناطق دیگر به این منطقه مهاجرت کرده بودند. این طبقه که سبب دگرگونی در بافت اجتماعی شهر شدند، چندی بعد موجبات پیدایش احزاب سیاسی را فراهم آوردند که بر تحولات سیاسی تأثیر گذاشت. این در حالی بود که با تأسیس مراکز آموزشی، تعدادی از محصلان مناطق مختلف کشور نیز جذب این منطقه شدند که این مسئله بر وضعیت فرهنگی و اجتماعی این شهرستان بی‌تأثیر نبود. پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر اسناد و سایر منابع، تأثیر تأسیس کارخانجات نساجی را بر منطقه شاهی بررسی کند.

**کلید واژه‌ها:** نساجی، شاهی (قائم شهر)، پهلوی اول

## پیشینه‌ای مختصر از صنعت نساجی ایران تا پیش از سلطنت رضاشاه

صنعت نساجی از کهن‌ترین صنایع ایران به شمار می‌رود. در کنار مراکز متعدد فعال در این حوزه، حفاری‌های صورت گرفته نشان از آن دارد که این صنعت در شهرهای حاشیه دریای مازندران نیز پیشینه‌ای بسیار قوی داشته است. در کاوش‌هایی که پروفیسور «کارلتون کن» طی سال‌های ۱۳۲۸-۲۹ شمسی در غار موسوم به غار کمر بند در نزدیکی دریای مازندران انجام داد، پارچه‌هایی به دست آمد که از پشم گوسفند و بز بافته شده بود (الوند، بی تا: ۲). قدمت این بافته‌ها را به هزاره ششم قبل از میلاد رسانده‌اند (فیوضات، ۱۳۷۴: ۴۴).

صنعت مذکور بنابر مقتضیات سیاسی و اقتصادی در ادوار مختلف روندی متغیر را پشت سر نهاد، تا این که با فرارسیدن حکومت قاجار، عوامل متعددی چون شکست‌های ایران در جنگ با روسیه، صنعتی شدن اروپا و ماشینی شدن دستگاه‌های بافنده و در نتیجه ضعف کلی ایران در رقابت با کالاهای ماشینی، قدرت ابتکار و خلاقیت را از نساجان و صنعتگران ایرانی گرفت. نساجی ایران که در این برهه زمانی در شرایط نامطلوب سیاسی و اقتصادی بود، نتوانست با بازارهای جهانی رقابت کند و ناگزیر در این عرصه نابود شد.

در این بین تعدادی از سرمایه‌داران ایرانی به منظور ورود به عرصه نساجی صنعتی کارخانجاتی را تأسیس کردند. اولین کارخانه نساجی ایران، یک دستگاه ریسندگی ۱۲۰۰ دوکی بود که صنایع‌الدوله آن را از سوئیس خریداری و در تهران نصب کرد و در سال ۱۲۸۰ بهره‌برداری از آن آغاز شد. دومین کارخانه ریسندگی نیز به اهتمام حاج رحیم آقا قزوینی در تبریز دایر شد و در سال ۱۲۸۹ نخستین محصول آن به بازار عرضه شد (صنعت نساجی در ایران، ۱۳۴۶: ۵).

تا پایان دوره قاجار صنعت نساجی جدید در ایران منحصر به همان دو کارخانه ریسندگی و بافندگی بود، تا این که در سال ۱۳۰۲ محمدحسین کازرونی کارخانه «وطن» را تأسیس کرد و از آغاز سال ۱۳۰۴ بهره‌برداری از آن آغاز شد. این نخستین کارخانه ریسندگی و بافندگی هم‌زمان مدرن بود که به کارخانه هفت دست معروف شد (محبوبی اردکانی، ۱۳۸۶: ۳/۹۴).

صنعت بیمار نساجی ایران که با سیاست‌های نابه‌جای پادشاهان قاجار، از پای درآمدہ بود (ویلسن، ۱۳۱۷: ۲۱۰)، در زمان سلطنت رضاشاه و با کوشش متخصصان، جان تازه‌ای گرفت. ورود ماشین‌آلات صنعتی این امکان را برای صنعت نساجی فراهم کرد تا به پیشرفت‌هایی برسد. این در حالی بود که ایران راهی بسیار طولانی تا صنعتی شدن در این عرصه در پیش رو داشت (الوند، بی تا: ۱۳۷).

### توسعهٔ نساجی در دورهٔ پهلوی اول

تلاش‌های رضاشاه برای هماهنگ کردن ایران با مدنیت نوین، موجب شد تا صنعت ریسندگی و بافندگی ماشینی نیز در قالب سیاست کلی دولت مبنی بر صنعتی کردن کشور مدنظر قرار گیرد. نخستین گام‌های دولت برای تشویق صنایع جدید، با تصویب قانونی در ۷ بهمن ۱۳۰۳ برداشته شد. بر اساس این قانون ورود ماشین‌های صنعتی و کشاورزی تا مدت ۱۰ سال از پرداخت حقوق گمرکی معاف شد. اعتبار قانون مزبور با مادهٔ ۱۴ قانون بودجهٔ ۱۳۱۴ تمدید شد.

قانون انحصار تجارت خارجی و قانونی که در ۱۱ مهر ۱۳۱۰ دربارهٔ اعطای پروانهٔ ورود کالا برای سرمایه‌های ایرانی در خارج به تصویب رسید، از قانون‌های دیگری بود که با همان هدف توسعهٔ صنایع اجرا شد (محبوبی اردکانی، ۱۳۸۶: ۳/۹۷). اعطای وام‌های کم‌بهره و درازمدت، محدود کردن واردات قماش و بخشودگی‌های مالیاتی از دیگر سیاست‌های حکومت پهلوی برای توسعهٔ صنعت نساجی بود. عوامل مذکور زمینه‌های توسعهٔ نساجی به دست بخش خصوصی را فراهم کرد و هم‌زمانی این تدبیرها با به میدان آمدن سرمایه‌گذاران خصوصی، موجب تأسیس تعداد زیادی کارخانه نساجی در نقاط مختلف کشور شد (صنعت نساجی ایران، ۱۳۴۶: ۵). حمایت‌های مزبور سبب شد تعداد کارخانه‌های ریسندگی بین سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ به حدود ۲۸ کارخانه برسد. این در شرایطی بود که تا سال ۱۳۱۲ تنها سه کارخانه نخ‌ریسی و نساجی در کشور وجود داشت (اردکانی، ۱۳۸۶: ۳/۷۸).

## تأسیس کارخانجات نساجی در شاهی (قائم‌شهر)

رضاشاه که متوجه ظرفیت بالای تولیدی مناطق شمال ایران و زمین‌های حاصل‌خیز آن بود، برای بهره‌برداری از آن ظرفیت، برنامه‌ریزی و تمهیدات لازم را به کار بست. وی در سفرنامه‌اش مازندران در این زمینه آورده است: «... تمام اراضی و مزارع و جوانب علی‌آباد پوشیده‌اند از محصول پنبه و برای تأمین تجارت این نقطه، فوراً باید یک کارخانه بزرگ نخ‌ریسی در آن دایر نمود» (هارون و هومن، ۱۳۸۷: ۲۳۷). وی پس از بازدید از کارخانه صنایع‌الدوله که پس از عهدنامه ترکمان‌چای تعطیل شده بود، تصمیم به ایجاد کارخانه نساجی در شاهی گرفت (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۸۲). شهرستان شاهی در دهه بیست شمسی منطقه شاهی و سوادکوه (زیراب، پل سفید، شیرگاه، آلاذشت و ورسک) را دربرمی‌گرفت (شهابی، ۱۳۹۰: ۲۹۷). این منطقه پیش از آن نیز از مناطق فعال در تولید پنبه بود. افضل‌الملک که در اواخر عصر قاجار از این منطقه دیدار کرد، در این رابطه نوشته است: «از شیرگاه به علی‌آباد [قائم‌شهر] حرکت کرده... به کوشک‌سرا وارد شدیم و در عمارت ماشین‌خانه که پنبه را از تخم جدا کرده... منزل کردیم... در بلوک علی‌آباد پنبه‌کاری زیاد می‌کنند» (افضل‌الملک، ۱۳۷۳: ۴۲-۴۱). کارخانه پنبه پاک‌کنی مذکور در حقیقت همان اولین کارخانه صنعتی در علی‌آباد بود. بنابر گزارش افضل‌الملک در این شهر فیله (پيله) و ابریشم فراوانی تولید می‌شد و چادرشب‌های ابریشمی مرغوبی می‌بافتند (همان).

با روی کار آمدن رضا شاه، شهرستان شاهی بر روی خرابه‌هایی که پیش از آن علی‌آباد نام داشت، بنا شد. شهر در ابعاد ۵۰ × ۵۰ در اطراف میدانی که از جنوب به تهران و از غرب به بابل و از شمال به ساری و از شرق به ایستگاه راه‌آهن و شهربانی قرار گرفته بنا شد. میلگرد و سیمان لازم برای ساختن میدان شهر را از شوروی آورده بودند و برای تخلیه آب‌بندان، از ۱۰ موتور آب زیمنس آلمان بهره گرفتند. بنای ساختمان‌های اطراف میدان شهر در سال ۱۳۱۲ به استادکاری میرزا یوسف به پایان رسید و پس از آن، شهر با خیابان‌های سنگفرش جلوه‌گر شد (چیستا، ۱۳۸۱: ۷۳۸). به هر شکل پس از تصمیم رضاشاه بری تأسیس کارخانه‌ای جدید که به نحوی جای‌گزین کارخانه قدیمی در این شهر بود، کارخانه نخ‌ریسی بزرگی ساخته شد.

در گزارشی دربارهٔ دلیل تأسیس کارخانه‌های نساجی در مجلهٔ اتاق تجارت آمده: «یکی از امتعه‌ای که سابقاً به ایران زیاد صادر می‌شد، پارچه‌های نخی و ریسمان بود که سالیان دراز جزو اجناس مهم وارداتی بود و در این چند سال اخیر اقدامات مجدانه‌ای برای تغییر وضعیت حاضر از طرف دولت ایران به عمل آمده، وجههٔ تهیهٔ این متاع در داخلهٔ مملکت مساعی فوق‌العاده به کار رفته است... ایران را می‌توان جزء ممالک پنبه‌خیز قلمداد نمود. از سواحل بحر خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب کارخانه‌های ریسمان‌بافی و پارچه‌بافی مشغول کار شده... که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آن در شهر شاهی مازندران، یکی از نقاط حاصل‌خیز پنبهٔ ایران است... کارخانهٔ مذکور معروف به «کارخانهٔ شاهی» [است] که از هر حیث ممتاز و قابل توجه می‌باشد» (اتاق تجارت، ۱۳۱۳-الف: ۹).

همین مجلهٔ پیش‌تر در رابطه با چگونگی تأسیس این کارخانه گزارش داده بود: «سرمایهٔ ابتدایی سهامی مزبور پانصد هزار تومان می‌باشد که دوست هزار تومان آن را اعلیٰ حضرت و دوست هزار تومان دیگر را بانک ملی ایران و صد هزار تومان دیگر از طرف سه شرکت آلمانی که در کمپانی ماشین‌سازی و یک کمپانی الکتریک می‌باشد، سرمایه گذارده شده است. کارخانهٔ نخ‌ریسی مزبور در علی‌آباد مازندران نصب خواهد شد. محل کارخانه توسط مسیو هارتمان رئیس سابق شعبه بانک ملی در بندر پهلوی تعیین می‌گردد. یک نفر متخصص آلمانی برای ورود ماشین‌آلات وارد طهران خواهد شد» (مجله اتاق تجارت، ۱۳۰۸: ۱۱-۱۰). هم‌چنین قسمت تعمیرخانه و بخارخانهٔ این کارخانه را بانک ملی از آلمان خریداری کرده بود و بقیه بدون توجه به ماشین‌های موجود و با جلب نظر متخصصان فنی و نکات اقتصادی، از انگلستان و مقداری از ماشین‌های بافندگی هم از سوئیس خریداری شد (محبوبی اردکانی، ۱۳۸۶: ۳/۱۰۱). در حقیقت شرکت مذکور اولین شرکتی بود که در قبال قوانین اقتصادی دورهٔ پهلوی و کنترل قیمت‌ها به وجود آمد (مجلهٔ اتاق تجارت، ۱۳۰۹: ۱۴).

به هر شکل علاقهٔ رضاشاه به بهره‌برداری از منابع طبیعی این منطقه موجب شد که ابتدا در شاهی یک کارخانه نخ‌ریسی و سپس پارچه‌بافی تأسیس شود. کارخانهٔ شاهی در ۲۴ بهمن ۱۳۱۰ افتتاح شد. در جشنی که به این مناسبت برگزار شد، طبقات مختلف مازندران

و عده‌ای از رجال و نمایندگان شرکت کردند و آقای «فرخ» رئیس کل صنعت وقت در این زمینه سخنرانی کرد. وی در سخنرانی خود دربارهٔ پیامدهای مثبت فعالیت این کارخانه و بازدهی آن آمارهایی را ارائه کرد: «سالی ۸۴۰ خروار نخ و ۸۰۰ هزار متر پارچه خواهد داد. تقریباً یک ششم الی یک هفتم احتیاجات مملکتی ما را رفع خواهد نمود» (مجله اتاق تجارت، ۱۳۱۰: ۵۶). این کارخانه‌ها در مراحل اولیهٔ تولید قسمت زیادی از مصرف داخلی را پوشش می‌داد (اردکانی، ۱۳۸۶: ۱۰۱/۳). تأسیس این کارخانه با توجه به ظرفیت تولیدی این منطقه (ر.ک: شایان، ۱۳۳۶: ۵۹، ۱۴۳) و نیاز کشور به تولید پارچه، از جمله سرمایه‌گذاری‌های مطلوب در آن زمان بود. تأسیس این کارخانه با سرمایه‌گذاری شخص رضاشاه، توانست سرمایه‌داران را به تأسیس کارخانه‌هایی دیگر تشویق کند (میرزاصالح، ۱۳۷۲: ۳۶۳؛ ر.ک: همایون‌فر، ۱۳۵۰: ۱۵۵؛ الوند، بی‌تا: ۱۳۷). البته رضاشاه که خود سرمایه‌گذار کارخانهٔ نساجی شاهی بود، به نظارت بر فعالیت و تولیدات این کارخانه می‌پرداخت. چنان‌چه در گزارشی دربارهٔ بازدید رضاشاه از نمایشگاه امتعهٔ ایران که در آن محصولات کارخانه شاهی نیز ارائه شده بود، آمده که وی از محصولات کارخانهٔ ریسمان‌تابی شاهی بازدید کرده و تولیدات آن را بررسی کرده، پیشنهاداتی ارائه داده بود: «پارچه‌های چلوار، گاواردین و رومیزی را ملاحظه و امر فرمودند لطیف‌تر تهیه کنید. ضمناً رومیزی و پارچهٔ کتان، مورد تشویق ملوکانه قرار گرفت. چلواری که از طرف کارخانهٔ شاهی تهیه شده بود، توجه ملوکانه را جلب و فرمودند: این چلوار را در شاهی می‌بافند، مثل چلوارهای خوب فرنگ و گویا قدری نازک‌تر باشد... به عرض ملوکانه رسید که رنگ این اجناس، ثابت و کارخانه ده تا پانزده سال ضمانت ثابت بودن رنگ آن رامی‌نماید...» در پی آن رضاشاه دستور داد به دلیل کیفیت بالای تولیدات، از آن در تهیه لباس صاحب منصبان استفاده شود (مجلهٔ اتاق تجارت، ۱۳۱۳-ب: ۱۴). بنابراین محصولات کارخانه پارچه‌بافی شاهی بیشتر فرمی بود و برای مصرف ارتش تولید می‌شد. البته علاوه بر پارچه‌های فرمی پارچه‌های متفرقهٔ دیگری مانند کرکره، پرده، حوله و پارچه‌های کتانی و اسباب سفره و... نیز در این کارخانه تهیه می‌شد.

این کارخانه تا شهریور ۱۳۲۰ بسیار منظم بود و با بیست ساعت کار شبانه‌روزی، سی هزار متر پارچه محصول داشت (شایان، ۱۳۲۶: ۸۴). رضاشاه که از فعالیت این کارخانه بسیار



خرسند بود؛ پس از بازدید از تولیدات این کارخانه اذعان داشت: «... کارخانه شاهی حقیقتاً یک کارخانه حسابی است که همه چیز دارد. من به خودم تبریک می گویم که توانستم یک همچو کارخانه ای تأسیس کنم» (مجله افاق تجارت، ۱۳۱۳-ب: ۱۴).

### آثار و پیامدهای تأسیس کارخانجات نساجی بر تحولات شاهی (قائم شهر)

تأسیس کارخانجات نساجی در نقاط مختلف موجب شد نیاز به واردات منسوجات خارجی کم شود و از خروج ارز به میزان قابل توجهی جلوگیری شود؛ به گونه ای که در حدود یک سوم از پارچه های پشمی که مصرف سالانه آن حدود ۳ الی ۳/۲ میلیون متر برآورد شده بود، با ماشین های داخلی تولید می شد (صنعت نساجی در ایران، ۱۳۴۶: ۵). حمایت شدید دولت در این زمان از محصولات داخلی موجب شد تا هر مقدار محصول که تولید می شد، به فروش برسد (معمدی، ۱۳۳۵: ۱۰).

در نگاهی کلی وضع کارخانه های نساجی ایران قبل از جنگ جهانی دوم به این صورت بود:

رشته های نساجی	تعداد کارخانه	تعداد دوک های ریسندگی	تعداد ماشین های بافندگی
پنبه	۳۰	۲۲۲/۸۴۰	۲/۴۸۷
پشم	۷	۲۴/۲۵۰	۳۸۱
ابریشم	۱	۷/۳۴۴	۲۲۰
کنف	۲	۲/۳۶۰	۱۰۰

از مجموعه کارخانجات این دوره، چهار واحد با سرمایه دولت تأسیس شده بود که عبارت بودند از:

عنوان کارخانه	نوع فعالیت	دوک های ریسندگی	ماشین های بافندگی
نساجی بهشهر	ریسندگی و بافندگی	۳۲۰۰۰	۱۰۰۰
نساجی شاهی	" "	۲۵۰۰۰	۳۵۰
گونی بافی شاهی	ریسندگی و بافندگی کنف	۱/۲۸۰	۶۰
حریر بافی چالوس	ریسندگی و بافندگی ابریشم	۷/۳۴۴	۲۲۰

(الوند، بی تا: ۱۲۶-۱۲۵؛ صنعت نساجی در ایران، ۱۳۴۶: ۵)

پس از ساخت کارخانه‌های متعدد در شاهی، تأمین نیروی کارگر برای چرخاندن چرخ‌های ماشین‌های صنعتی ضروری می‌نمود. به همین منظور حکومت پهلوی اول سیاست‌های متعددی در پیش گرفته شد. از آن جمله می‌توان به کوچ‌دادن تعدادی از ایرانیان مقیم شوروی که به زادگاه خود عودت داده شده بودند، به شاهی اشاره کرد. اولین مهاجرت در سال ۱۳۱۶ روی داد و دلیل آن این بود که در این سال تابعیت دولت شوروی اجباری شد، بنابراین کسانی که گذرنامه خود را تعویض نکرده بودند، مجبور شدند به ایران مهاجرت کنند. به همین دلیل در ایران آنان را مهاجر می‌نامیدند و رفتار دستگاه حکومتی نیز با آنان نابه‌نجار بود. بار دوم در سال ۱۳۱۷ ۳۵۰۰ نفر از ایرانیان که بیشتر آنان از ترکان آذربایجان شوروی محسوب می‌شدند، مجبور به ترک این کشور و سکونت در ایران شدند. این مهاجران بیشتر فقیر و از طبقات کارگر، راننده و مکانیک بودند. همه آنان به شوروی گرایش داشته و در ایران دستیابی به رفاه نسبی اقتصادی برای آنان امکان‌پذیر بود. از آن جا که این عده رسماً تابع ایران بودند، دولت ایران ناگزیر به پذیرفتن آنان شد. بعدها بسیاری از اعضای حزب توده از میان این دسته برخاستند (الموتی، ۱۳۷۰: ۴۱۲؛ ر.ک: آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۵۸-۳۵۷).

مهاجرت این افراد به شاهی و تأثیرات آن بر بافت اجتماعی این شهر، چنان چشمگیر بود که در رابطه با آن آورده‌اند: «این شهر، شهر مهاجرانی بود که رضاشاه از تمام ایران به شاهی آورده بود. بیشتر از آذربایجانی‌های ایرانی بودند که پدر بزرگ و یا پدرانشان برای پیدا کردن کار و کسب و تجارت به روسیه، قفقاز و آسیای میانه رفته بودند. تا دوره استالین، اغلب این ایرانیان هنوز شهروند شوروی نشده بودند. حکومت شوروی ملاحظاتی در مورد ایرانیان داشت، تا آن که معاهده‌ای بین ایران و شوروی در ۱۹۳۸م بسته شد و سپس حکومت شوروی شهروندان ایرانی را در عرض چند روز توسط نیروهای امنیتی و نظامی به شکل غیرانسانی به ایران باز گرداند» (صفوی، ۱۳۸۳: ۲۴).

عملکرد شوروی در کوچ اجباری این دسته و رنج و مرارات ناشی از مهاجرت و فشار روحی و جسمی همراه با آن، نوعی سرخوردگی و نارضایتی در این طیف ایجاد کرد که بعدها به گرایش بسیاری از آنان به حزب توده و فرقه دمکرات انجامید (همان).

اما شیوه دیگری که حکومت پهلوی برای تأمین نیروی لازم اجرا کرد، کوچاندن اجباری افرادی از نقاط مختلف ایران به شاهی بود. در این زمینه ژاندارم‌ها کارگرانی را که در تبریز، اردبیل و شهرهای مختلف آذربایجان، صبح‌گاه برای امرار معاش از خانه‌های خود خارج می‌شدند، درون کامیون ریخته و به اردوگاه کارگری شاهی تحویل دادند. کارگران مذکور پس از اشتغال در کارخانه، ناگزیر خانواده‌های خود را به شاهی منتقل کردند و در نوار کمربندی شاهی در کنار گروه‌های مهاجر دیگر، مسکن گزیدند. بدین ترتیب بود که محله‌ای جدید به نام «ترک محله» شکل گرفت (امینی، ۱۳۸۶: ۱۵۴).

به نظر می‌رسد کار در کارخانه‌های شاهی می‌توانست رضایت گروهی را دربرداشته باشد. در درخواستی از سوی زنی قزوینی آمده: «علی‌رغم این که به زندگی در شاهی علاقه‌مندیم و آنجا کاری هست برای ما و نانی هم عاید می‌شود؛ اما رییس نظمیۀ قزوین اجازه نمی‌دهد به شاهی برویم. لذا خواهشمندم... ما را به شاهی بفرستید» (نوری، ۱۳۸۶: ۲۲۸-۲۲۷).

جدای از این، عامل دیگری که موجب ایجاد تغییرات قابل توجهی در بافت جمعیتی و اجتماعی شاهی شد، وجود راه آهن سراسری در مازندران بود که همراه با هزاران کارگر کارخانه‌ها موجب شکسته شدن فضای روستایی حاکم بر مازندران شد. کوچ مهاجران کارکشته، ماهر و استادکاران قابل، رشد جامعه شهری را در این منطقه، از جمله شاهی که پایگاه توسعه صنعت عصر پهلوی محسوب می‌شد، فراهم آورد (چیستا، ۱۳۸۱: ۷۳۹).

در نگاهی کلی ورود دو دسته افراد مذکور، از نظر اجتماعی و فرهنگی بر بافت و ساختار شهری شاهی تأثیر داشت. چنانچه مهاجرانی که سالیان متمادی در شوروی و با فرهنگ و مشخصه‌های اجتماعی آنجا خو گرفته و همگون شده بودند، در محیط جدید به گونه‌ای احساس تفاوت فرهنگی با سایر ساکنان این شهر داشته، در نتیجه تلاش کردند موجودیت و داشته‌های فرهنگی خود را حفظ کنند. این نوع تفکر زمینه‌های ایجاد نوعی خرده فرهنگ در این شهر و ناسازگاری فرهنگی و اجتماعی را به دنبال داشت. در مورد دیگر اقوام نیز تا حدودی چنین اندیشه‌ای صادق بود.

در حقیقت با مهاجرت اقشار و طیف‌های اجتماعی مختلف، از ترک‌زبانان آذربایجانی گرفته تا اهالی دیگر مناطق ترک‌نشین، شاهی شاهد سکونت گروه‌های نژادی جدیدی بود که در حاشیه این شهر محله‌هایی را تشکیل داده، تلاش می‌کردند با حفظ آداب و مشخصه‌های فرهنگی‌شان، در محیط اجتماعی جدید فعالیت خویش را سمت و سو بخشند.

طبیعی است مهاجران به دلیل داشتن مشترکاتی مانند زبان و فرهنگ، غریبه بودن و... به راحتی جذب یک‌دیگر شده، با تشکیل اجتماعات و محافل قومی در قالب مذهبی، سیاسی و یا اقلیمی، در مقام آشنایی بیشتر با هم و دفاع از حقوق و اقلیت خود بر می‌آمدند. این موضوع در مورد کارگران ترک‌زبان مهاجر مقیم مازندران صادق بود و آن‌ها به دنبال اشخاص، گروه‌ها و سازمان‌هایی بودند که از حقوق صنفی و قومی‌شان دفاع کنند و به هر شخص یا جمعیتی که مدعی دفاع از کارگران ترک‌زبان بود، احترام می‌گذاشتند و در زیر پرچم آن جمع می‌شدند (شهابی، ۱۳۹۰: ۴۷).

این در حالی بود که جدای از کارگران متعلق به این شهر و کارگران آذربایجانی، تعدادی از کارگران، به‌ویژه کارگران گونی بافی این شهر، مازندرانی بودند (آوانسیان، ۱۳۷۸: ۹۴). بالطبع این دسته از کارگران بومی برای حفظ موقعیت خویش در برابر مهاجران بیگانه صف‌آرایی می‌کردند.

از آن‌جا که کارخانه‌های شاهی علاوه بر نیاز به نیروی کارگر، به تعدادی متخصص هم نیاز داشتند، دولت پهلوی اول برای تأمین نیروی مذکور، چاره‌ای دیگر اندیشید. در ابلاغی به ایالت فارس در این زمینه آمده است: «ایالت جلیله نظر به این که اداره کل فلاح و صناعت در نظر دارد جهت کارخانجات حریر و پارچه‌بافی و چیت‌سازی مازندران یک عده متخصص تهیه نماید، لذا مقتضی است اشخاصی که دارای تصدیق دوره اول متوسطه بوده و طی نظام وظیفه را کرده و یا معاف دائم باشند، فوراً اطلاع داده تا با مخارج این اداره به شاهی اعزام شده و داخل هنرستانی که دوره آن دو سال و کلیه مخارج مجانی خواهد بود بشوند. دیپلم هنرستان مزبور مطابق با دیپلم کامل متوسطه بود، شروع خدمت خود را با حقوق ۴۰۰ الی ۵۰۰ ریال خواهند بود» (س.ا.م.ا،

۱۲۰۸۹/۱-۲۹۳، ۱۳۱۶). از والی فارس خواسته شده بود که: «مفاد آن را به شاگردان فارغ‌التحصیل دوره اول که در دسترس شما باشند، اطلاع دهید و اگر داوطلب واجد شرایطی بین آن‌ها یافت شود، دستور دهید خود را به اداره جلیله ایالتی معرفی نمایند» (س. ا. م. ا، ۱۲۰۸۹/۱-۲۹۳، ۱۳۱۶). بدین ترتیب هنرستان نساجی شاهی با جذب فراگیری از نقاط مختلف، نیروی متخصص لازم را آموزش داد.

در گزارشی در مجله اتاق تجارت درباره استخدام فارغ‌التحصیلان این هنرستان در بازار کار آمده: «کارخانه حریربافی چالوس پس از تأسیس در سال ۱۳۱۶ قریب یک‌صد نفر از فارغ‌التحصیلان هنرستان نساجی شاهی را استخدام نموده و هر چه بیشتر برود، بر عده آن‌ها افزوده خواهد شد» (مجله اتاق تجارت، ۱۳۱۶: ۵-۴). این هنرستان فعالیت خود را تا سال ۱۳۲۳ نیز ادامه داد، اما با زوال نساجی شاهی در جریان سقوط پهلوی اول، این هنرستان نیز چندی بعد از آن به تعطیلی کشیده شد. در درخواستی متعلق به سال ۱۳۲۳ از سوی بخشداری شاهی آمده است: «سال جاری هنرستان نساجی شاهی منحل گردیده و وزارت بازرگانی تصمیم گرفته‌اند دستگاه‌های نساجی هنرستان را به تهران انتقال دهند. قطع نظر از این که کندن دستگاه‌های مزبور و انتقال به تهران بدون تفریط نخواهد بود، به طوری که منظور نظر اولیا امور است، از دستگاه‌ها استفاده نخواهند نمود. اگر موافقت شود که این چند دستگاه نساجی برای بهره‌برداری در اختیار کارخانه شاهی گذاشته شود، علاوه بر این که متضمن هزینه اضافه و یا استخدام کارگر جدید نخواهد بود، مقدار زیادی نیز به محصول کارخانه افزوده می‌شود» (س. ا. م. ا، ۱۲۹۰-۷۱۶۸/۴، ۱۳۲۳).

به هر شکل تجمع کارگران در شهرهای مختلف مازندران از جمله شاهی، بستر تشکیل انجمن‌های کارگری را فراهم آورد. هنگامی که سال ۱۳۰۷ ساختمان راه آهن سراسری ایران شروع شد، بلافاصله اتحادیه کارگران راه آهن شمال شکل گرفت و برای اولین بار در مازندران که عده زیادی کارگر روزمزد در آنجا فعالیت می‌کردند و تعداد آنان در کارخانه نساجی، یک‌سوم تعداد نیروهای تولیدی کلیه کارخانه‌های نساجی کشور بود (عباسی، ۱۳۸۳: ۱۶۸) و از حقوق ایام تعطیل و... بی‌بهره بودند، در سال ۱۳۱۱ دست به اعتصاب زده، موفق به رسیدن به حقوق درخواستی خود شدند، اگر چه رهبران آن دستگیر شدند.

تا سال ۱۳۱۵ تمامی کارگران شاهی، زیراب، بهشهر و دیگر نقاط مازندران، تحت رهبری تشکیلات راه‌آهن درآمدند (شهابی، ۱۳۹۰: ۴۶). با نگاهی بر عناصر تشکیل‌دهنده حزب توده و وطن در شاهی، مسلم می‌شود که چگونه تفاوت‌های قومی - فرهنگی، بر کشش‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی ساکنان این شهر تأثیر داشته است.

زمینه‌های توسعه حزب توده در این منطقه، در حقیقت توسط ترکان رانده‌شده از شوروی فراهم شد. به نظر می‌رسد دولت شوروی بنابر برنامه‌ای حساب‌شده، افراد مذکور را به ایران مهاجرت داده بود؛ زیرا اینان در شهرهای مختلف پراکنده شده و به تبلیغ نظام حاکم بر شوروی و افکار آن پرداختند و پس از تأسیس حزب توده به عضویت این حزب درآمدند (همان: ۴۴-۴۳). مهاجران مذکور کوله‌باری از تجربه مبارزات طبقات کارگری را در دوران انقلاب اکتبر در کنار سوسیال‌دموکرات‌ها به دست آورده بودند (چیستا، ۱۳۸۱: ۷۳۹) که ره‌آورد آن می‌توانست کارگران ایرانی را در تشکیل اتحادیه‌های کارگری و دست‌یابی به حقوق خویش یاری دهد.

به هر شکل به دلیل آن که بنیان‌گذاران و مؤسسان حزب توده در مازندران، از مهاجران، خصوصاً آذری و ترک‌زبان بودند و شعار دفاع از حقوق کارگران می‌دادند، به طور طبیعی نوعی رابطه خاص اقلیمی و قومی و هم‌زبانی و حرفه‌ای میان بنیان‌گذاران حزب در مازندران و کارگران آذری به وجود آمد و اولین دسته‌ای که در این استان جذب حزب توده شدند، همین کارگران و مهاجران ترک بودند؛ به گونه‌ای که مردم مازندران از نام حزب می‌ترسیدند و آن را دسته ترک‌ها می‌دانستند، زیرا تنها کارگران شاهی و بهشهر و راه‌آهن مازندران در این حزب بودند (طبری، ۱۳۸۲: ۱۳۳).

طبیعی به نظر می‌رسد که با جذب مهاجران ترک به حزب توده در شاهی، کارگران مازندرانی در جبهه مخالف قرار گیرند و در مقابل حزب توده و کارگران ترک‌زبان، موضع‌گیری کنند و در حزب «وطن» عضو شوند (رک: شهابی، ۱۳۹۰: ۸-۲۹۷، ۴۸).

این مسئله جدای از آن که بر بروز رویدادهای سیاسی تأثیرگذار بود، بر فرایند فعالیت حزب توده نیز تأثیر فراوان داشت و پیشرفت آن را کند کرد، به گونه‌ای که آوانسیان در این راستا آورده است: «قبل از همه یک بلایی گریبان‌گیر کارگران شده

بود و آن اختلاف فارس و ترک بود که اسباب زحمت و ترمزی برای نهضت بود» (آوانسیان، ۱۳۷۸: ۹۴). به علاوه پیامد دیگر این مسئله آن بود که چون پایه‌های حزب توده و شورای متحده در استان مازندران را غیربومیان گذاشته بودند و تا چند سال مدیریت حزب توده و شورای متحده با افراد غریبه بود و بیشتر اعضای حزب و شورا نیز افراد مهاجر بودند، علی‌رغم فعالیت گسترده حزب توده، این حزب از وجود افراد سرشناس و معروف محلی و بومی محروم بود (شهابی، ۱۳۹۰: ۵۲).

در حقیقت وجود تنوع قومی در شاهی و تعارضات ناشی از آن، باعث پیدایش احزاب و گروه‌های معارض سیاسی شد که در پی دستیابی به موقعیت برتر و تأمین اهداف و منافع خویش به رقابتی شدید دست زدند. از آن پس شاهی تا سال‌های متممادی شاهد کشمکش‌ها و درگیری‌های سیاسی بین طرفداران این دو حزب بود. درگیری‌های مذکور بر امنیت این منطقه تأثیر به‌سزایی داشت. در حقیقت پایه‌های بروز حوادثی از این دست، در زمانی دورتر یعنی در زمان حاکمیت پهلوی اول گذاشته شد که پس از سقوط آن نمود می‌یافت.

به عنوان نمونه چند سال پس از سقوط حکومت رضاشاه، در سال ۱۳۲۴ درگیری شدیدی بین این دو گروه روی داد. در این درگیری دسته‌های مسلح طرفدار حزب وطن به کارگران ناحیه ترک محله در شاهی حمله کردند و در اثر آن پنج تن از اعضای حزب توده کشته و پنج تن زخمی شدند. با این که تعدادی از کارگران شاهی به کمک دوستان خود آمدند، اما اعضای حزب وطن با محاصره آنان مانع از انجام عملی خاص شدند (همان: ۳۱۲-۳۱۱).

در برابر میتینگ‌های برگزار شده از سوی توده‌ای‌ها همانند آنچه در ۱۳۲۴/۱/۱۷ روی داد و در آن حدود ۳۰۰ نفر از توده‌ای‌ها و سازمان جوانان شاهی، از محل آسایشگاه هنرستان نساجی به حرکت درآمده و در جلوی بهداری به سخنرانی پرداختند. اعضای حزب وطن نیز فعالیت‌هایی را سازمان‌دهی می‌کردند، به گونه‌ای که چند روز پس از تحركات حزب توده، در ۲۹ فروردین محمدناصر (سیدرضا) رضوی از تهران وارد شاهی شد و با خان‌بابا کاوه رهبر حزب وطن و مهندس احرابی رییس کارخانه گونی‌بافی ملاقات کرد و سپس به تهران برگشت. اتحادیه کارگران مازندران

در نامه‌ای به شهربانی شاهی مدعی شد منظور از مسافرت رضوی اختلاف‌افکندن میان ترک و بومی و ایجاد تفرقه بین کارگران و اهالی شاهی بود (همان: ۳۰۷-۳۰۶).

رویدادهایی از این دست، موجبات نگرانی دستگاه حکومتی را نیز فراهم آورده بود. رییس وقت شهربانی مازندران در نامه‌ای به شهربانی کل کشور در این زمینه آورده است: «تا کنون مکرر پیشامدهایی شده است که شهربانی به نحوی از انحای جریان را خاتمه و از وقوع حادثه بزرگ‌تر جلوگیری کرده و باز هم خواهد کرد، ولی به طوری که ملاحظه شد، به واسطه تیرگی روابط حزب توده و حزب وطن، روز به روز بر وخامت اوضاع افزوده شد و پیشامدهای سوء را پیش‌بینی می‌توان کرد که منجر به ازین‌رفتن عده‌ای شود... در عین حال توجه عالی را به اوضاع کنونی شاهی معطوف و صدور دستور مقتضی است» (انور خامه‌ای، ۱۳۷۸: ۵۳).

بدین ترتیب اگرچه کارخانه‌های شاهی از نظر اقتصادی فعالیت چشم‌گیری داشت، اما از آن جایی که به طور غیرمستقیم موجب ایجاد درگیری و تنش در میان طبقه کارگر این منطقه شده بود، خود عامل ایجاد نوعی ناامنی اجتماعی برای ساکنان شاهی شده بود.

اما با پیشامدها و تغییراتی که در شهریور ۱۳۲۰ در ایران رخ داد، نساجی شاهی شاهد زوالی چشم‌گیر شد (الوند، بی‌تا: ۱۳۹). در این بین دسته‌بندی‌های بین کارگران و بروز هرج و مرج در کارخانه‌ها موجب کاهش میزان تولیدات کارخانه‌ها می‌شد. چنانچه کارخانه پارچه‌بافی شاهی از شهریور ۱۳۲۰ تا شهریور ۱۳۲۵ در حدود ۴۹ میلیون ریال ضرر داد (شایان، ۱۳۲۶: ۸۴). پیدایش این وضع بر زندگی کارگران این کارخانه‌ها تأثیر نامطلوبی داشت و به همین دلیل کارخانه‌ها با واکنش‌ها و اعتصابات از سوی کارگران مواجه شدند. در حقیقت با وجود سقوط حکومت رضاشاه، شاهی هم چنان با معضلات ناشی از فعالیت کارخانجات صنعتی در این شهر درگیر بود. اعتصاب‌های صورت گرفته در این شهر به صورت زنجیروار تحقق می‌یافت. گزارش‌های برجای مانده از شهربانی شاهی و مازندران، سیر اعتصاب‌های مذکور را به تصویر کشیده است. شهربانی مازندران بنابر گزارش شهربانی شاهی، به وزارت کشور



در ۱۳۲۸/۱۲/۲۱ گزارش داده است: «قریب صد و هشتاد نفر کارگران بافندگی به علت کمی اجرت و عدم پرداخت اضافه‌بافندگی به طور اعتصاب متحصن بودند» (س.ا.م.ا، ۱۳۲۸، ۲۹۰-۳۷۲۹/۵). سه روز بعد گزارشی جدید از شهربانی شاهی اعلام کرد: «از دیشب مجدداً در حدود صد نفر از کارگران اعتصاب کرده‌اند» (س.ا.م.ا، ۱۳۲۸، ۲۹۰-۳۷۲۹/۱۲). اعتصاب‌های مذکور تا سال ۱۳۲۹ ادامه یافت. در گزارش متعلق به ۱۳۲۹/۱/۲۴ در این باره آمده: «ساعت ده صبح هشتم ماه جاری، کارگران کارخانه نساجی شاهی به علت این که شرکت نساجی خواروبار و اجرت اضافه کارگران را از اول فروردین ۲۹ قطع کرده بودند، کارگران در تمام قسمت‌های کارخانه اعلام اعتصاب نموده و دست از کار کشیده بودند...» (س.ا.م.ا، ۱۳۲۹، ۲۹۰-۳۷۲۹/۷). به نظر می‌رسد این سلسله اعتصاب‌ها در چهارم اردیبهشت ۱۳۲۹ به اوج خود رسیده باشد. این اعتصاب به طرزی خشونت‌آمیز به مجروح شدن چند سرباز و افسر و چند کارگر و کشته شدن دو نفر از کارگران انجامید (شهابی، ۱۳۹۰: ۳۳۰).

آشفته‌گی اوضاع شهر، دستگاه حکومتی را به تکاپو واداشت. دلیل این اعتصاب نیز همان کم شدن اجرت و اضافه کار و هزینه خواروبار بود. مسئولان شاهی در توجیه عمل خود درباره کاهش حقوق کارگران در صورت جلسه ارسالی به وزارت کشور به تشریح وضع کارخانه شاهی پرداخته‌اند که: «در سال‌های ۲۴ و ۲۵ در نتیجه فشار کارگران به رؤسای وقت کارخانجات بدون رعایت صرفه و صلاح کارخانه نرخ کارمزد کارگران را بالا برده» و چون با این اوصاف امکان تعطیل کردن کارخانه نبود، برای تقلیل هزینه‌ها به «تعدیل دستمزد کارگران» پرداختند (س.ا.م.ا، ۱۳۲۹، ۲۹۰-۳۷۲۹/۱۷). چرا که کارخانه نساجی و ریسندگی بالفعل در ماه هفت میلیون ریال کسر عایدی دارد» (همان).

به هر حال به دلیل جلوگیری از گسترش اعتصاب کارگران «در شاهی مقررات حکومت نظامی اجرا می‌شود...» (همان: ۳۷۲۹/۲۰-۲۹۰، ۱۳۲۹)، اما با این وجود درگیری شدیدی بین کارگران و مأموران حکومتی شکل گرفت (همان). این رویداد چنان امنیت این منطقه را خدشه‌دار کرد که حکومت شاهی و مازندران به شدت به پیگیری این رویداد و عاملان آن پرداختند. شهربانی شاهی تمام کارگران گونی‌بافی را

که به زعم آنان به «حزب منحلّه توده» تعلق داشتند و اعلامیه پخش کرده بودند (س.ا. م. ا، ۲/۶۲۰۸-۲۹۰، ۱۳۲۹) دستگیر و به «فرمانداری نظامی شاهی تحویل» داد (س.ا. م. ا، ۵/۶۲۰۸-۲۹۰، ۱۳۲۹). به نظر می‌رسد دادگاه‌های تشکیل شده برای بررسی پرونده (س.ا.م.ا، ۱۳/۶۲۰۸-۲۹۰، ۱۳۲۹) به شدت عمل و خشونت متوسل نشدند، چرا که در گزارشی آمده که از بین ۴۸ نفر مظنونان، ۴۱ نفر تبرئه و از هفت نفر باقی‌مانده، تنها یک نفر به یک سال زندان و دیگران به دو الی سه ماه محکوم شدند (س.ا.م.ا، ۶/۶۲۰۸-۲۹۰، ۱۳۲۹). البته صاحبان کارخانه‌های نساجی که از تکرار چنین وقایعی نگران بودند، با شدت عمل بیشتری برخورد کردند و تصمیم بر آن گرفتند که کارگران مشکوک را به «سایر کارخانجات تابعه» منتقل سازند، البته آنان که به زندان محکوم شدند، به دلیل شرکت در شورش فوق، شغلشان را از دست دادند (س.ا.م.ا، ۱۵/۶۲۰۸-۲۹۰، ۱۳۲۹؛ ر.ک: ۳۱/۳۷۲۹-۲۹۰، ۱۳۲۹). تصمیم‌گیرندگان در توجیه این تصمیم خویش می‌گفتند کارگران شورشی: «هیچ احتیاجی هم ندارند، همه آن‌ها صاحب ثروت و زراعت و حتی ماشین‌سوار هم هستند و جز فتنه‌جویی هیچ کاری ندارند و توقف این چند نفر در کارخانجات دولتی به مصلحت نیست» (س.ا.م.ا، ۲۱/۶۲۰۸-۲۹۰، ۱۳۲۹). بحران‌هایی از این دست تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیوسته فضای شاهی را متلاطم می‌کرد. بدین ترتیب این شهر به عنوان یکی از شهرهای صنعتی تا سال‌ها متأثر از پیامدهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فعالیت کارخانجات بود.

## نتیجه

سیاست‌های اقتصادی دولت پهلوی اول، رضاشاه را به سمت سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری از توان بالقوه مناطق مختلفی چون شاهی (قائم‌شهر) سوق داد. در اثر این سیاست، شاهی که تا قبل از این با وجود کارخانه پنبه پاک‌کنی در مقایسه با شهرهای بزرگ این ناحیه، منطقه‌ای کم‌اهمیت محسوب می‌شد، با سرعت تبدیل به یکی از مناطق مهم صنعتی کشور شد. برنامه‌های اجرا شده در این شهر، از جمله تأسیس کارخانه‌های نساجی و تغییر شرایط جدید، پیامدهای متعددی را به همراه داشت. چنان‌چه مهاجرت طیف‌های مختلف از دیگر مناطق، به‌ویژه مناطق ترک‌نشین با

مؤلفه‌های ویژه فرهنگی به این شهر، بر بافت اجتماعی و فرهنگی این شهر تأثیر گذاشت. اینان در برابر اکثریت مازندرانی تبارهای ساکن این شهر با تأسیس محله ویژه و ایجاد همبستگی نژادی، به گونه‌ای توانستند نوعی خرده فرهنگ در حاشیه شاهی ایجاد کنند. در کنار این مسئله، مهاجرت اقشار مختلف و وجود راه آهن موجب شکسته شدن فضای روستایی حاکم بر این شهر شد. هم چنین کوچ مهاجران کارکشته، ماهر و استادکاران قابل ایرانی تبار با فرهنگ شهرنشینی از شوروی به شاهی، موجب رشد جامعه شهری در این منطقه شد. عوامل فوق در کنار تأسیس هنرستان فنی، تغییراتی چشم گیر را بر بافت اجتماعی و فرهنگی این شهر در پی داشت. تغییرات مذکور بر تحولات سیاسی این منطقه نیز تأثیر گذار بود، چنان که با پیدایش تجمع های کارگری و تشکیل احزابی سیاسی چون حزب توده، تفاوت های اجتماعی و فرهنگی به سرعت نمود پیدا کرد. بسیاری از اقلیت ترک زبان ساکن شاهی جذب این حزب شدند و این شهر به صورت مرکز اصلی فعالیت حزب توده درآمد. در مقابل، بومیان به حزب مقابل، حزب وطن گرایش یافتند. تشکیل این دو حزب و رقابت آنان به منظور دستیابی به منافع و موقعیت برتر، موجب رخ دادن درگیری های متعددی در شاهی شد که حاصل آن ایجاد ناامنی و سلب آسایش مردم این شهر بود. در کنار چنین رقابت هایی، اعتصابات کارگری که برای دستیابی به منافع اقتصادی بیشتر، به صورت پی در پی رخ داد، شاهی را پیوسته در تلاطمی قرار می داد که برآمده از فعالیت کارخانجات و صنعتی شدن این شهر بود.

## کتاب نامه

### کتاب ها

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، ایران بین دو انقلاب، مترجمان احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چ ۱۶، تهران: نی.
- ۲- آوانسیان، اردشیر (۱۳۷۸)، خاطرات سیاسی، تهران: سخن.
- ۳- افضل الملک، غلامحسین (۱۳۷۳)، رکن الاسفار (سفر مازندران و وقایع مشروطه)، به کوشش حسین صمدی، قائم شهر: دانشگاه آزاد اسلامی.

- ۴- الموتی، ضیاء‌الدین (۱۳۷۰)، فصولی از تاریخ (مبارزات سیاسی واجتماعی ایران)، تهران: چاپخش.
- ۵- الوند، احمد (بی‌تا)، صنعت نساجی ایران از دیرباز تا امروز، دانشکده پلی تکنیک، بی‌جا: جلالی.
- ۶- امینی آملی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، از خاموشی تا انقلاب، آمل: ورسه.
- ۷- انور خامه‌ای (۱۳۷۸)، سال‌های پر آشوب، تهران: فروزان روز.
- ۸- شایان، عباس (۱۳۲۶)، مازندران اوضاع جغرافیایی و تاریخی، تهران: چاپخانه باقرزاده.
- ۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۶)، مازندران جغرافیای تاریخی و اقتصادی، ج ۲، تهران: علمی.
- ۱۰- شهابی، سیف‌الرضا (۱۳۹۰)، احزاب سیاسی مازندران ۱۳۳۲-۱۳۲۰، تهران: رسانش.
- ۱۱- صفا، عطاء‌الله (۱۳۸۳)، در ماگدان کسی پیر نمی‌شود، به کوشش اتابک فتح‌الله‌زاده، تهران: ثالث.
- ۱۲- صنعت نساجی در ایران (۱۳۴۶)، تهران: دفتر اطلاعات و گزارش‌های دفتر برنامه.
- ۱۳- طبری، احسان (۱۳۸۲)، از دیدار خویشتن، به کوشش سید محمد علی شهرستانی، تهران: بازتاب نگار.
- ۱۴- عباسی، ابراهیم (۱۳۸۳)، دولت پهلوی و توسعه اقتصادی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۵- فیوضات، ابراهیم (۱۳۷۴)، توسعه صنعتی و موانع آن در ایران، تهران: چاپخش.
- ۱۶- محبوبی اردکانی حسین، (۱۳۷۶)، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۳، دانشگاه تهران، تهران.
- ۱۷- معتمدی، فتح‌الله (۱۳۳۵)، مختصری از تاریخ کار در ایران از طلوع سلطنت پهلوی، تهران: بی‌نا.
- ۱۸- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۷۲)، رضاشاه، تهران: صهبا.
- ۱۹- نوری، مصطفی (۱۳۸۶)، اسناد مازندران در دوره رضاشاه، تهران: مرکز اسناد مجلس.
- ۲۰- هومن و هارون (۱۳۸۷)، سفرهای رضاشاه پهلوی به خوزستان و مازندران، تهران: کمال اندیشه.
- ۲۱- ویلسن، ج کریستی (۱۳۱۷)، تاریخ صنایع ایران، ترجمه عبدالله فریاد، تهران: بروخیم.
- ۲۲- هدایت، مهدی‌قلی‌خان (۱۳۴۴)، خاطرات و خطرات، ج ۲، تهران: شرکت سهامی افست.
- ۲۳- همایون‌فر، فتح‌الله (۱۳۵۰)، مرد بزرگ تاریخ، تهران: فروغی.

اسناد منتشر نشده (سازمان اسناد ملی: س.ا.م.ا)

۱۳۲۸، ۲۹۰-۳۷۲۹/۵  
۱۳۲۸، ۲۹۰-۳۷۲۹/۱۲  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۳۷۲۹/۷  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۳۷۲۹/۱۹  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۳۷۲۹/۲۰  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۳۷۲۹/۲۷  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۶۲۰۸/۲  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۶۲۰۸/۵  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۶۲۰۸/۱۳  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۶۲۰۸/۶،  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۶۲۰۸/۲۱۵  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۳۷۲۹/۳۱  
۱۳۲۹، ۲۹۰-۶۲۰۸/۲۱  
۱۳۲۳، ۲۹۰-۷۱۶۸/۴  
۲۹۳، ۱۳۱۶-۱۲۰۸۹/۱

نشریات

اتاق تجارت، سال اول، ش ۱۲، ۱۳۰۸  
اتاق تجارت، سال دوم، ش ۱۳، ۱۳۰۹  
اتاق تجارت، سال سوم، شماره ۳۴-۳۵، ۱۳۱۰  
اتاق تجارت، سال ششم، ش ۱۰۲، ۱۳۱۳-الف.  
اتاق تجارت، سال ششم، ش ۹۹، ۱۳۱۳-ب.  
اتاق تجارت، سال هشتم، ش ۱۶۳، ۱۳۱۶  
چیستا، سال ۱۹، ش ۱۰، ۱۳۸۱



(کارخانه پارچه‌بافی شاهی در دوره پهلوی اول. شایان، ۱۳۳۶: ۹۳)

## مؤلف مرزبان نامه تبری کیست؟

محمدعلی نوری خوش رودباری\*

### چکیده

مرزبان نامه کتابی است مشتمل بر حکایت‌ها و تمثیل‌ها که مرزبان آن را به زبان قدیم تبرستان نوشت. در سال ۵۹۸ هـ ق محمد بن غازی ملطیوی و در نیمه نخست قرن هفتم سعدالدین وراوینی آن را به فارسی برگرداندند. عنصرالمعالی کیکاوس صاحب قابوس نامه و ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان مؤلف مرزبان نامه را مرزبان بن رستم بن شروین (سیزدهمین پادشاه سلسله باوندیه کیوسیّه) می‌دانند. اما سعدالدین وراوینی مؤلف آن را مرزبان بن شروین (شروین = پنجمین پادشاه سلسله باوندیه کیوسیّه) ذکر می‌کند. این مقاله قول وراوینی را در ذکر نام مؤلف مرزبان نامه درست می‌داند، نه قول عنصرالمعالی کیکاوس و ابن اسفندیار را.

**کلید واژه‌ها:** مرزبان نامه، مرزبان بن رستم بن شروین، مرزبان بن شروین، عنصرالمعالی کیکاوس، ابن اسفندیار، سعدالدین وراوینی.

## مقدمه

شباهت یا بهتر بگوییم یکسانی اسم‌های اشخاص در زمینه مسائلی چون مالکیت معنوی از گذشته‌های دور تا امروز مشکل ساز بوده است. آن‌چنان که می‌دانیم بیشتر اشعار منسوب به حضرت علی (ع) از شخصی است به نام علی ابن ابی طالب از اهالی قیروان که عامه مردم بدون هیچ تحقیقی در مورد زندگی سراینده، آن اشعار را به حضرت علی بن ابی طالب (ع) نسبت دادند.

این مسئله در مورد مرزبان‌نامه هم مصداق دارد. می‌دانیم که اصل مرزبان‌نامه به زبان تبری بود، از شخصی به نام مرزبان و منسوب به سلسله پادشاهی باوندیان کیوسیّه. در سلسله پادشاهی یاد شده با یک شاهزاده به نام مرزبان روبه‌رو هستیم که اصلاً مدّعی سلطنت نبود. او پسر شروین پنجمین شاه سلسله یاد شده است. هم‌چنین سیزدهمین شاه این سلسله هم مرزبان (بن رستم بن شروین) نام دارد. سعدالدین وراوینی، مرزبان نخستین را مؤلف مرزبان‌نامه می‌داند و عنصر المعالی کیکاوس و ابن‌اسفندیار مرزبان اخیر را. حال سؤال این است به راستی مؤلف مرزبان‌نامه کدام یک از این دو تن است.

## مرزبان‌نامه

مرزبان‌نامه کتابی است مشتمل بر حکایت‌ها و تمثیل‌ها و افسانه‌های حکمت‌آمیز که به سبک کلیله و دمنه از زبان وحوش، طیور، دیو و پری فراهم آمده است. اصل این کتاب به زبان قدیم تبرستانی بوده است. از نسخه اصل هیچ خبر و اثری در دست نیست، اما دو برگردان به فارسی از آن در دسترس است:

در سال ۵۹۸ هـ ق در روزگار پادشاهی ابوالفتح رکن‌الدین سلیمان‌شاه بن قلع ارسلان از پادشاهان روم شرقی، یکی از دانشمندان آن سرزمین به نام محمد بن غازی ملطیوی (منسوب به ملطیه، از شهرهای بزرگ روم شرقی) که در آغاز کار دبیر و سپس وزیر سلیمان‌شاه شد، مرزبان‌نامه را بازنویسی کرد و آن را روضه‌العقول نامید.

سعدالدین وراوینی در نیمه نخست قرن هفتم در بین سال‌های ۶۰۷ تا ۶۲۲ هـ ق مرزبان‌نامه را که به گفته خود او «به زبان تبرستان و پارسی قدیم باستان» (وراوینی،



۱۳۶۷: ۱۰) بود، بازنویسی کرد و در آن داد سخن آرایبی داد. پس تردید و تشکیک محمد روشن در وجود متن تبری مرزبان‌نامه (روشن، ۱۳۶۷: ۱۹) نارواست.

### تحقیقات گذشتگان

قدیمی‌ترین کتابی که در آن در مورد مؤلف مرزبان‌نامه اظهار نظر شده، قابوس‌نامه است. این کتاب در سال ۴۷۵ هـ ق نوشته شده است؛ چراکه مؤلف آن یعنی عنصرالمعالی کیکاوس می‌گوید: «این کتاب را آغاز اندر سنهٔ خمس و سبعین و اربع مائه (۴۷۵) کردم (عنصرالمعالی کیکاوس، ۱۳۷۳: ۲۶۳). در این کتاب مؤلف خطاب به فرزندش می‌گوید: «جدهٔ تو مادرم، دختر ملک‌زاده المرزبان بن رستم بن شروین بود که مصنف مرزبان‌نامه است، سیزدهم پدرش کابوس بن قباد بود، برادر ملک انوشیروان عادل» (همان: ۵).

محمد بنغازی ملطیوی که روضه العقول را در سال ۵۹۸ هـ ق نوشت، مرزبان‌نامه را از تصانیف اعقاب قابوس و شمگیر می‌داند (قزوینی، ۱۳۶۸: مقدمه ح). ابن‌اسفندیار که تاریخ طبرستان را در حدود سال ۶۱۳ هـ ق تکمیل کرد، مؤلف مرزبان‌نامه را «اصفهد مرزبان بن رستم بن شروین پریم» ذکر می‌کند (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۳۷). سعدالدین وراوینی که در فاصله سال‌های ۶۰۷ تا ۶۲۲ هـ ق مرزبان‌نامه را نوشت، مؤلف مرزبان‌نامه را مرزبان بن شروین و شروین را از فرزندزادگان کیوس، برادر انوشیروان عادل می‌داند (وراوینی، ۱۳۶۷: ۲۳).

### تحقیقات معاصران

پیش از همه، شفر مستشرق فرانسوی در جلد دوم از «قطعات منتخبه فارسی» که به سال ۱۸۸۵ م چاپ شده است، مؤلف مرزبان‌نامه را مرزبان بن رستم بن سرخاب بن قارن می‌داند که به سال ۳۰۲ هـ ق وفات کرد (قزوینی، ۱۳۸۶: مقدمه ه). علامه قزوینی پس از نقل عبارت شفر، اولاً تاریخ وفات مرزبان را بدون ذکر هیچ دلیل و شاهدهی از ۳۰۲ به ۲۸۲ تغییر داد، ثانیاً در مورد نام مؤلف مرزبان که شفر نقل کرد، یعنی «مرزبان بن رستم بن سرخاب بن قارن» نوشته: «این فقره با اسم جد مرزبان شروین پریم که

در قابوس‌نامه و تاریخ ابن‌اسفندیار هر دو مسطور است، نمی‌سازد و احتمال قوی می‌رود که مرزبان واضع کتاب پسر پادشاهی دیگر از ملوک تیرستان یعنی رستم بن شهریار بن شروین بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن شروین بن سرخاب بن مهر مردان بن سهراب بن باو (جد ملوک باوند) بن شاپور بن کیوس بن قباد باشد» (همان). آن‌چنان که در ادامه خواهد آمد، در قابوس‌نامه و تاریخ ابن‌اسفندیار نام مؤلف، مرزبان بن رستم بن شروین آمده است و به احتمال محمد قزوینی نام مؤلف را از ذهن نقل کرد و هنگام نوشتن آن به دو کتاب یاد شده مراجعه نکرد که دچار چنین اشتباهی شد.

نکته دیگر این که قزوینی پدر مرزبان را رستم بن شهریار می‌داند، در حالی که رستم برادر شهریار است (رازپوش، ۱۳۷۳: ۷۸۲). هم‌چنین پدر پنجم مرزبان را سرخاب ذکر کرده است که این مورد هم با آن‌چه ابن‌اسفندیار و مرعشی نقل کردند، نمی‌سازد.

نکته سوم این که سعدالدین وراوینی می‌گوید که چهارصد و اند سال متن تبری مرزبان‌نامه گمنام و ناشناخته بود. بعد از این مدت من آن را بازنویسی کردم (وراوینی، ۱۳۶۷: ۶۲). قزوینی معتقد است که فاصله بین اصل تألیف و اصلاح آن دوست و اند سال بوده است، نه چهارصد و اند سال (قزوینی، ۱۳۶۸: مقدمه ز). همین نکته را صفا در تاریخ ادبیات تکرار کرده است (صفا، ۱۳۶۸: ۱۰۰۴).

بعد از قزوینی، روشن در مقدمه مرزبان‌نامه تصحیح خود درباره مرزبان‌نامه و مؤلف آن اظهار نظر کرده است. در جایی می‌گوید که در سده ششم ادیبان و منشیان کتاب‌های ساده‌ای را که به زبان فارسی بود، بازنویسی ادبی می‌کردند، پس مرزبان‌نامه به زبان تبری وجود نداشت. آن هم مثل بقیه کتاب‌ها، کتاب ساده‌ای بود به زبان فارسی (روشن، ۱۳۶۷: ۱۹ مقدمه) و انتساب این اثر را به سلسله باوندیان کیوسیّه را بازساخته می‌داند (همان: ۲۴ مقدمه).

### اختلاف نظر در مورد نام مؤلف مرزبان‌نامه

چنان که گفتیم غازی ملطیوی درباره نام مؤلف مرزبان‌نامه اظهار نظر روشنی نکرده است. از دید عنصرالمعالی کیکاوس و ابن‌اسفندیار، مؤلف مرزبان‌نامه مرزبان بن رستم بن شروین است، اما از دید سعدالدین وراوینی، مرزبان بن شروین. شفر و قزوینی هم

مرزبان بن رستم را مؤلف مرزبان‌نامه می‌دانند، اما در ذکر نام اجداد با عنصرالمعالی و ابن اسفندیار هم نظر نیستند. محمد روشن هم ترجیح داده است که صورت مسئله را پاک کند و به حل آن نپردازد.

### حل مسئله

چون در سلسله پادشاهان باوندیه کیوسیّه و فرزندان آن‌ها با دو تن به نام مرزبان مواجه هستیم، ابتدا باید دربارهٔ این سلسله سخن بگوییم:

از آنجایی که باو (از سرداران سپاه خسرو پرویز ساسانی) بنیان‌گذار این سلسله بود، به باوندیه مشهور شدند و از طرف دیگر باو فرزند شاپور و شاپور فرزند کیوس است. کیوس برادر انوشیروان عادل است و فرزند قباد ساسانی، قباد پسرش کیوس را به حکمرانی تبرستان فرستاد و او اوضاع آشفتهٔ تبرستان و خراسان را که گرفتار یورش ترکان شده بودند، سامان بخشید (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۴۷). کیوس پس از عزیمت به تبرستان، محل سکونت و ماوای خود را «کیوس سرا» نامید. کیوس سرا به مرور زمان به «کیاسر» بدل شد. کیاسر اکنون شهری است و مرکز چهاردانگه ساری به شمار می‌آید. چون باو نوهٔ کیوس است، این سلسله به کیوسیّه هم مشهورند و در تاریخ به باوندیه کیوسیّه نام‌بردار شدند.

شاهان این سلسله از سال ۳۰ هـ ق (سال احتمالی به قدرت رسیدن باو) تا سال ۳۹۷ (سال درگذشت شهریار بن دارا، آخرین شاه این سلسله) در فریم حکومت راندند (رازپوش، ۱۳۷۳: ۷۷۹، ۷۸۲). فریم نام دشت وسیعی در بخش دودانگه ساری است و مرکز این بخش هم اخیراً به «فریم شهر» تغییر نام داده است.

شاهان پس از باو تا مرزبان عبارتند از:

سهراب بن باو، مهر مردان، سهراب بن مهر مردان، شروین، شهریار بن شروین، شاپور (یا جعفر) بن شهریار، قارن بن شهریار (برادر شاپور)، رستم بن قارن، شروین بن رستم، شهریار بن شروین، رستم بن شروین (برادر شهریار)، مرزبان بن رستم، (راز پوش، ۱۳۷۳: ۷۷۹-۷۸۲).

از آنجایی که عنصرالمعالی، کیوس یا به قول خود کابوس را پدر سیزدهم مرزبان می‌داند، می‌توان سلسله نسب یا سلسلهٔ پدر و فرزندی او را این‌گونه ترسیم کرد:

کیوس ← شاپور ← باو ← سهراب ← مهرمردان ← سهراب ← شروین ← شهریار  
 ← (شاپور یا جعفر) ← قارن ← رستم ← شروین ← (شهریار بن شروین) ← رستم  
 ← مرزبان.

از شاپور (یا جعفر) بن شهریار که برادر قارن و رستم بن شروین که برادر شهریار بود، می‌بایست چشم پوشید که پوشیدیم و آن دو را در کمانک نوشتیم، به نشانه این که در سلسله پدر و فرزندی به حساب نمی‌آیند.

طبق این نقل، کیوس پدر دوازدهم مرزبان است که با قول عنصرالمعالی کیکاوس قرابت تام و تمام دارد و اختلاف کوچکی که بین این دو قول به چشم می‌آید، امری طبیعی و مرسوم در روایت‌های تاریخی است.

حال بینیم این مرزبان بن رستم بن شروین کیست. او سیزدهمین پادشاه از سلسله باوندیان کیوسیه است. سکه‌های به دست آمده از روزگار او، نشانگر آن است که وی از سال ۳۷۱ هـ ق تا ۳۷۲ پادشاهی کرد (رازپوش، ۱۳۷۳: ۷۸۲). در روزگار پادشاهی او ابوریحان بیرونی به فریم و به دربار او آمد و کتاب «مقالید علم‌الهیته» را که درباره ستاره‌شناسی بود، نوشت و به او پیشکش کرد (صفا، ۱۳۹۰: ۱/ ۹۱). دو کتاب مرزبان‌نامه و نیکی‌نامه را به او نسبت می‌دهند و می‌گویند اولی به نثر بوده است و دومی به شعر.

سعدالدین وراوینی که در فاصله سال‌های ۶۰۷ تا ۶۲۲ مرزبان‌نامه را بازنویسی کرد، می‌نویسد: مرزبان‌نامه منسوب است به واضع کتاب، مرزبان بن شروین و شروین از فرزندان زادگان کیوس بود، برادر ملک عادل انوشیروان. (وراوینی، ۱۳۶۷: ۲۳) او در ادامه می‌گوید: شروین پنج پسر داشت. وقتی مرد، پسر بزرگ‌تر جانشین پدر شد و دیگر برادران با او بیعت کردند. پس از مدتی برادران دیگر به خاطر حسادت، هر یک مدعی سلطنت و حکومت شدند. مرزبان نمی‌خواست غبار این تهمت بر دامن او بنشیند؛ بنابراین تصمیم گرفت مهاجرت کند و در گوشه‌ای از مملکت برادر مسکن گزیند. بزرگان مملکت در این هنگام از او خواستند که چون رفتن تو از این جا محقق شد، کتابی بساز مشتمل بر لطایف حکمت. ملک‌زاده این امر را موقوف گردانید به اذن و اجازه شاه، بعد نزد شاه رفت و او را از تصمیم خود و درخواست بزرگان مملکت آگاه گردانید. شاه در این مورد به او جواب نداد و وقتی که او رفت، با وزیر خود در این باب مشورت کرد. وزیر گفت: اگر اجازه دهی او از این جا برود، کار دستی را انجام دادی،

چرا که یک دشمن از دشمنان پادشاهی تو کم می‌شود. اما اگر اجازه دهی او کتاب مورد نظر خود را بنویسد، کار درستی را انجام ندادی، چرا که مراد و مقصود او از این کار آن است که پادشاهی تو را تقبیح کند. به او دستور ده تا کتاب را نزد من و تو بخواهد تا من نقصان و فضیحت آن را بر شاه آشکار کنم. روز بعد شاه دستور می‌دهد تا بزرگان مملکت و وزیر و مرزبان حاضر شوند. مرزبان از برتری خود و ضرورت دادگری شاه و نگاه‌داشت حق مردم سخن می‌گوید و از اختلالی که در عرصهٔ ملک راه یافته است و تباهی حال رعیت و خواری خردمندان یاد می‌کند. وزیر حراست مملکت را در حفظ نظام جاری می‌داند و از گفتارهای اردشیر بابکان و قرآن کریم شاهد می‌آورد. مرزبان و وزیر هر یک برای تایید سخنان خود داستان‌ها می‌گویند. در نهایت پادشاه فهمید که ملک‌زاده صادق است و وزیر او خائن. پس وزیر را عزل کرد و به زندان افکند و به ملک‌زاده یا برادر خود گفت: می‌توانی خوش آب و هواترین منطقه از مناطق مختلف قلمرو فرمانروایی پدر را انتخاب کنی و در آن جا سکنی گزینی و «آن کتاب که خواستی نهادن، بنهی» (وراوینی، ۱۳۶۷: ۶۲ - ۲۳). وراوینی در ادامه می‌افزاید: این کتاب یعنی مرزبان‌نامه چهارصد و اند سال گمنام مانده بود، تا این که من در ایام دولت خداوند، خواجهٔ جهاندارم آن را جوان می‌گردانم (همان: ۶۲).

آن چنان که گفتیم، سکه‌های به دست آمده از روزگار مرزبان بن رستم بن شروین (سیزدهمین پادشاه از سلسلهٔ باوندان کیوسیّه) نشانگر آن است که وی از سال ۳۷۱ هـ.ق تا ۳۷۴ پادشاهی کرد (رازپوش، ۱۳۷۳: ۷۸۲). اگر مرزبان‌نامه را همین مرزبان بن رستم نوشته باشد و چهارصد و اند سال گمنام بوده باشد، می‌بایستی سعدالدین وراوینی آن را حدوداً در سال ۸۰۰ هـ.ق بازنویسی کرده باشد، در حالی که می‌دانیم قطعاً وراوینی در میان سال‌های ۶۰۷ تا ۶۲۲ آن را از تبری به فارسی درآورد. وراوینی پس از بازنویسی، آن را به ابوالقاسم ربیب‌الدین که وزیر اتابک اوزبک بن محمد بن ایلدگز (حاکم آذربایجان) بود، تقدیم کرد. اتابک اوزبک از سال ۶۰۷ تا ۶۲۲ فرمان رانده است.

اما شروین مشهور به شروین بزرگ، پنجمین پادشاه از سلسلهٔ باوندیان کیوسیّه از سال ۱۵۸ هـ.ق تا ۲۰۰ سلطنت کرد. آن چنان که قبلاً گفتیم، وراوینی مؤلف مرزبان‌نامه را فرزند همین شروین می‌داند. اگر چهارصد و اند سال خمولی و گمنامی مرزبان‌نامه تبری را به زمان سلطنت پادشاه مذکور بیفزاییم، همان تاریخ بازنویسی مرزبان‌نامه (۶۲۲ -

۶۰۷) به دست خواهد آمد. پس نتیجه می‌گیریم که مؤلف مرزبان‌نامه، مرزبان بن شروین است، مرزبان پسر شروین بزرگ. ابن مرزبان نه تنها شاه نبود، بلکه فکر سلطنت را هم در سر نداشت و مرزبان بن رستم بن شروین (سیزدهمین پادشاه از باوندیان کیوسیّه) مرزبان‌نامه را نوشت. بنابراین جعلی بودن انتساب مرزبان به سلسله باوندیان کیوسیّه که محمد روشن به آن اشاره می‌کند (روشن، ۱۳۶۷: ۲۴) اعتباری ندارد.

### نتیجه

مرزبان‌نامه از امّهات متون ادب فارسی است که از روی متن تبری به قلم غازی ملطیوی و بار دیگر به قلم سعدالدین وراوینی به فارسی درآمد. درباره هویت نویسنده تبری این کتاب از ابتدا اختلاف نظر وجود داشته است. عده‌ای او را مرزبان بن رستم بن شروین (سیزدهمین پادشاه باوندیان کیوسیّه) می‌دانند و عده‌ای دیگر او را مرزبان بن شروین می‌دانند و می‌گویند او داعیه سلطنت نداشت، اما پدرش شروین همان پادشاه پنجم باوندیه کیوسیّه است. ما در این مقاله ثابت کردیم که مؤلف مرزبان تبری، همان مرزبان بن شروین است. به عبارت دیگر سخن وراوینی را درست می‌دانیم.

### کتاب‌نامه

- ۱- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین (۱۳۶۶) تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران: پدیده.
- ۲- رازپوش، شهناز (۱۳۷۳) «باوندیان» در دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، حرف ب جزوه پنجم.
- ۳- روشن، محمد (۱۳۶۷) پیش‌گفتار بر مرزبان‌نامه، تحریر سعدالدین وراوینی، تهران: نشر نو.
- ۴- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸) تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران: فردوس.
- ۵- قزوینی، محمد (۱۳۶۸) مقدمه بر مرزبان‌نامه اثر سعدالدین وراوینی، تهران: فروغی.
- ۶- کیکاوس، عنصرالمعالی (۱۳۷۲) قابوس‌نامه، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۷- وراوینی، سعدالدین (۱۳۶۷) مرزبان‌نامه، به تصحیح محمد روشن، تهران: نشر نو.

## پیشنهادی برای بازسازی دیوار و دروازه قاجاری شهر ساری با استناد به مدارک موجود

محمد یاری\*

تقدیم به دکتر منوچهر ستوده

### چکیده

بازسازی بخش‌هایی از دستاوردهای فرهنگی که در کالبد مادی برجای مانده است، به عنوان مدارکی که روایتی حقیقی از گذشته دارند، امروزه بسیار مورد توجه پژوهشگران حوزه علوم انسانی است. در این میان استفاده از تکنولوژی و ابزارهایی خاص دوره ما که بتواند چنین داده‌هایی را برای ما روشن کند در کانون توجه است که از آن جمله ارائه طرح بازسازی بقایای مختصر از آثار معماری گذشته در قالب نرم‌افزارهایی مانند 3D MAX از این جمله است. در این مقاله با تأکید بر بازسازی دیوار و خندق دورادور شهر و هم‌چنین دروازه‌های اصلی شهر به عنوان مهم‌ترین عوامل ارتباطی شهر و هم‌چنین محورهای اصلی شکل‌گیری بازار قدیم مورد توجه قرار گرفته‌اند، به طوری که حتی امروزه در کالبد فیزیکی و جغرافیای شهری نشانه‌های کالبد قدیم مشخص است. برای انجام این پژوهش از سه دسته مدارک معتبر ذیل شامل شرح سیاحان دوره قاجار از وضعیت حصار و دروازه‌های شهر ساری، استفاده از سبک‌شناسی معماری بومی و اقلیمی شهر ساری و هم‌چنین مقایسه و الگوبرداری از دروازه‌های مازندران شهر استرآباد قدیم استفاده شده است. هم‌چنین برای ارائه تفصیل‌های بیشتر این طرح از گونه‌شناسی بقایای معماری بومی استفاده به عمل آمده است. بر اساس متون برجای مانده مشخص می‌شود که بافت شهری قدیم ساری چهار دروازه داشت که با گذشت زمان به دلایل مختلف از بین رفتند. ساختار اولیه این شهر به گونه‌ای ایجاد شد که مسیرهای ارتباطی،

تسهیل‌کننده نیازهای اصلی شهر باشد؛ بنابراین در شهر ساری دسترسی به محورهای اصلی بیرون شهر در شرق و غرب و کرانه‌های البرز و دریای مازندران، دو محور متقاطع ارتباطی اصلی شهر را تشکیل می‌دهند و کانون اصلی فعالیت‌های شهر در محل تقاطع این دو محور به وجود آمده است. به مرور بر اساس نیاز شهر در انتهای دو محور اصلی شهر چهار دروازه ساخته شده است.

**کلید واژه‌ها:** ساری، دیوار شهر، قاجاریه، سه‌بعدی‌سازی.



## مقدمه

یکی از هدف های مهم مطالعه آثار گذشته، بازسازی فرهنگ و هنر آن دوره است، چراکه با شناخت هنر جوامع گذشته می توان به فرهنگ جامعه معاصر هویت بخشید. شناخت نوع انطباق مردم هر عصر با شرایط و ویژگی های خاص هر دوره به نوعی راهبردی از کنش و تلاش بشر برای پیشرفت به جلو محسوب می شود. برخی از این دستاوردهای مهم بشری در قالب یادمان های معماری و آثار ملموس هنری باقی می ماند، بنابراین کاویدن و جستجو در این آثار به نوعی بازشناسی قدرت تفکر و خلاقیت مردمانی است که آن آثار را ایجاد کرده اند. برای رسیدن به چنین شناختی علاوه بر انجام کاوش های باستان شناسی با مطالعه متون تاریخی و سفرنامه های مسافران خارجی و داخلی، می توان فرهنگ و هنر یک شهر را بازسازی کرد. به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص شهر ساری و داشتن هویت فرهنگی، مذهبی و اقتصادی شاخص در منطقه، ساختن حصار همراه با برج و دروازه، برای کنترل رفت و آمد و جلوگیری از خطر هجوم به شهر ضروری شده بود.

مجموعه اطلاعات موجود حاکی از آن است که در تاریخ پرفراز و نشیب شهر ساری، فضای شهری به خصوص حصار و دروازه این شهر بارها تخریب شده است. با این حال حاکمان ادوار مختلف شهر به دلایل کاربردی و سیاسی این مجموعه ها، غالباً اقدام به بازسازی آن ها کرده اند. اطلاعاتی که سیاحان درباره وضعیت حصار و دروازه شهر ساری نگاشته اند، بیان می کند که مجموعه دفاعی شهر تا دوره قاجار (در دوره سلطنت آقامحمدخان قاجار و فتحعلی شاه) وجود داشته است، ولی به نظر می رسد پس از این دوره، حصار و برج های متعدد احداث یا مرمت شده این شاهان از بین رفته و تنها یکی از دروازه ها (دروازه استرآباد) و قسمتی از حصار و خندق شهر سالم باقی بوده است<sup>(۱)</sup> (۲۶۵: Stuart, ۱۸۵۴؛ رابینو، ۱۳۸۳: ۴۵۱). بنابراین در این پژوهش با کمک اطلاعات مکتوب سیاحان، اسلوب معماری بومی و الگوبرداری از دروازه مازندران استرآباد قدیم، اقدام به بازیابی سه بعدی رایانه ای تشکیلات دفاعی بافت قدیم شهر ساری شده است. به امید آن که مدل پیشنهاد داده شده، نقطه آغازی برای پژوهش در زمینه شخصیت شناسی فضای کالبدی شهر تاریخی ساری باشد.

## پیشینه و روش تحقیق

درباره معماری و شهرسازی شهرهای شمالی پژوهش‌های ارزنده‌ای انجام شده است که بیان تمام آن‌ها در این جا ممکن نیست. اما آنچه به معماری و شهرسازی شهر ساری مربوط می‌شود، تحقیقات مختصری است که در دو بخش مطالعات سفرنامه‌های سیاحان و تاریخ معماری شهر به آن اشاره می‌شود.

از نخستین کارهای مرتبط با موضوع تحقیق می‌توان به توصیفات سیاحان خارجی و داخلی که در طی دوره قاجار از شهر بازدید کرده‌اند، اشاره کرد. سیاحان در کنار توصیف فضای زندگی و اجتماعی شهر، اشارات مختصری در مورد کالبد شهری، ساری کرده‌اند. این نوشته‌ها اطلاعاتی کاملی در مورد استحکامات دفاعی شهر ساری در اختیار ما نمی‌گذارند، ولی با این حال در مکان‌یابی و شناسایی ویژگی معماری مجموعه دفاعی شهر کمک شایانی به پژوهشگران می‌کند (فریزر، ۱۳۶۴: ۴۰؛ ملگونف، ۱۳۶۴: ۸۷؛ مکنزی، ۱۳۵۹: ۸۹؛ ابت، ۱۲۶۰؛ ظل السلطان، ۱۳۶۲: ۲۷؛ راینو، ۱۳۸۳: ۹۱؛ ۲۶۵: Stuart, ۱۸۵۴؛ Napier, ۱۸۱۴, ۴۹)

از دیدگاه تاریخی نیز تحقیقات تاریخ‌نگارانه محلی مازندران مانند: منوچهر ستوده در کتاب «از آستارا تا استارباد» و هم‌چنین حسین اسلامی در کتاب‌های «تاریخ دوهزارساله ساری» و «جغرافیای تاریخی ساری» و اسماعیل مهجوری در کتاب «تاریخ مازندران» در خور تأمل است. نویسندگان این کتاب‌ها با بررسی‌های میدانی و هم‌چنین متون، اطلاعاتی در زمینه حصار و دروازه‌های شهر ساری و ویژگی‌های معماری آن را بیان کرده‌اند. هر سه نویسنده با اتکا به نوشته‌های سیاحان خارجی به شناسایی مکان‌های فعلی و مقایسه تطبیقی آن با منابع مکتوب پرداخته‌اند. نتیجه این تحقیقات تنها اشاره به وجود حصار و دروازه‌های شهر بود و هیچ مطالعات معماری روی این آثار انجام نشده است (ستوده، ۱۳۶۶: ۴۸۹؛ اسلامی، ۱۳۷۳: ۳۲۰؛ مهجوری، ۱۳۴۲: ۱۵۹). در سال‌های اخیر نیز هیچ مطالعه علمی روی استحکامات دفاعی شهر ساری نشده است؛ تنها محققان در چند دهه گذشته به دستاوردهای همین تاریخ‌نگاران محلی اکتفا کردند و به توصیف فضای بیرونی شهر پرداخته‌اند. این پژوهش بر مبنای اطلاعات موجود، به مقایسه و

شناخت و ویژگی معماری استحکامات دفاعی شهر پرداخته و سپس مدلی سه بعدی برای نتایج این تحقیقات ارائه می‌دهد.

روش تحقیق به صورت کتابخانه‌ای و مطالعه منابع تاریخی و سفرنامه‌های سیاحان انجام شده است و در نهایت این اطلاعات در غالب سه دسته مدارک معتبر ذیل، شامل شرح سیاحان دوره قاجار از وضعیت حصار و دروازه‌های شهر ساری، استفاده از سبک‌شناسی معماری بومی و اقلیمی شهر ساری و هم‌چنین مقایسه و الگوبرداری از دروازه‌های مازندران شهر استرآباد قدیم جمع‌آوری شده است. نویسندگان این مقاله با مطالعه و تطبیق متون، اطلاعاتی دقیقی از مکان دروازه‌ها و ویژگی معماری مجموعه دفاعی شهر به دست آورده‌اند و با تحلیل فضای کالبدی شهر، مدلی سه‌بعدی از مجموعه دفاعی شهر را ارائه کرده است. این تحقیق نقطه آغازی برای پژوهش‌های میدانی و تاریخی در زمینه بازسازی فضاهای کالبدی شهر ساری در دوره قاجار است. قبل از بیان روش و مبانی تحقیق، باید فضای سیاسی و امنیتی شهر در طول تاریخ مشخص شود، چراکه این امر رابطه مستقیم با آبادانی و یا نابسامانی فضای شهر دارد. بر همین اساس در بخش بعدی مقاله به این مسئله پرداخته‌ایم.

### شهر ساری در منابع تاریخی و جغرافیایی

از وضعیت بسیار قدیم شهر ساری چیزی نمی‌دانیم، ولی گفته می‌شود که شهر در کنار یکی از شهرهای قدیمی برپا شده است. در مورد این شهر قدیمی اظهارنظرهای مختلفی ابراز شده است و در این مورد به متون کتب یونانی نظر داشته‌اند. عده‌ای برآنند که این محل همان فناکه (phanaca) است، بعضی دیگر آن را زدرکرته می‌دانند و عده‌ای دیگر معتقدند که این شهر سیرنیکس (SYRINX) بوده است.

مسلم است که شهر ساری در دوران حکومت فرخان اولین اسپهبد از سلسله اسپهبدان طبرستان بنیاد نهاده شد و بعد از در خطر قرار گرفتن آمل، مرکز استان و مقر حکومتی شد. ساری بعد از اسپهبدان نیز تقریباً تا به امروز پایتخت مازندران بود و فرمانروایان طاهری، زیدی و تا ۶۳۵ هـ ق آل‌باوند در آنجا حکومت کردند (کیانی، ۱۳۷۰: ۱۰۵). دیوارهای ساری در سال ۱۷۹ هجری به وسیله عبدالملک بن مقفع مرمت

شد. شهر ساری را روس‌ها در سال ۲۹۸ هجری قمری آتش زدند و در سال ۳۲۵ هجری قمری شهر از سیل آسیب سخت دید، به طوری که مردم آن مجبور شدند به کوه‌ها پناه ببرند.

ساری در قرن هفتم هجری از سوی مغولان صدمه بسیار دید، به طوری که وقتی حمدالله مستوفی در مورد این شهر می‌نوشت، این شهر تقریباً ویرانه بود. در قرن هشتم هجری حکومت جلالیان در ساری هم‌زمان با آغاز اقتدار میرقوام‌الدین مرعشی در مازندران است. حکومت جلالیان با پیروزی مرعشیان ساقط شد و از سال ۷۶۰ هـ ق ساری مرکز حکومت سادات مرعشی در مازندران قرار گرفت. جنگ جلالیان با مرعشیان ساری را ویرانه‌ای ساخت که سید کمال‌الدین مرعشی فرزند میرقوام‌الدین اقدام به بازسازی آن کرد (اسلامی، ۱۳۷۳: ۵۹). ایشان در سال ۷۷۷ - ۷۶۹ دیواری دور شهر ساخت و آن را با خندق عمیق محصور کرد و در درون دیوار قلعه‌ای و قصری برپا ساخت و شهر را دوباره بنا کرد.

در سال ۷۹۵ هجری قمری لشکر امیر تیمور شهر را غارت کردند و فاتح مزبور به قتل عام اهالی فرمان داد و شهر در دوره حاکم جدید که جمشید بن قارن غوری نام داشت، از لطمه بهبود یافت و پایتخت مازندران باقی ماند (رابینو، ۱۳۸۳: ۹۱).

شاه اسماعیل در سال ۹۲۳ قمری به مازندران لشکر فرستاد، لیکن تصرف قطعی مازندران در زمان سلطنت شاه عباس اول صفوی صورت گرفت. شاه عباس به دلیل آن که از طرف مادر مازندرانی بود، علاقه فراوانی به آباد کردن مازندران داشت. وی علاوه بر این که امنیت را در شهر برقرار ساخت، بناهای مهمی را نیز بنیاد نهاد (ریاحی، ۱۳۸۰: ۶۶). پس از دوره صفوی، منطقه مازندران دوباره شاهد منازعات و درگیری‌هایی شد. نادر شاه در سال ۱۱۴۰ قمری برای دفع فتنه‌ها، روانه مازندران و مرکز آن ساری شد و آن‌جا را تصرف کرد. در زمان زندیه هیچ تغییری در ساری ایجاد نشد، ولی پس از مرگ کریم‌خان زند، آقامحمدخان قاجار توانست به سرعت خود را به تهران برساند و پس از آن با کمک سران ایل اشاقه‌باش در دشت گرگان، مازندران و گیلان را به تصرف خویش درآورد. سپس به این دیار آمد و در ۱۵ ربیع الثانی ۱۱۹۵ مصادف با آغاز نوروز در ساری تاج‌گذاری کرد و ساری را پایتخت خویش نهاد (اسلامی، ۱۳۷۳: ۳۰۸).

## مدارک موجود برای بازسازی سه‌بعدی

برای بازسازی حصار و دروازه‌های شهر ساری که در حال حاضر هیچ اثری از آن باقی نمانده است، نیاز به مجموعه اطلاعاتی برگرفته از موارد ذیل است:

- ۱- شرح سیاحان دوره قاجار از وضعیت حصار و دروازه‌های شهر ساری.
- ۲- معماری بومی و اقلیمی شهر ساری.
- ۳- مقایسه و الگوبرداری از دروازه‌های مازندران شهر استرآباد قدیم.

## شرح سیاحان دوره قاجار از وضعیت حصار و دروازه‌های شهر ساری

سیاحانی که از شهر ساری بازدید کردند، اطلاعات کاملی در این مورد در اختیار ما نمی‌گذارند؛ با این حال همین نوشته‌ها به عنوان سندی معتبر ما را در بازسازی حصار و دروازه‌های ساری کمک می‌کند. این منابع حکایت از این دارند که شهر ساری از زمانی که موجودیت خود را شکل داد، برج و بارو با شکل‌های متفاوتی برای ایجاد امنیت در شهر بوده است<sup>(۲)</sup> (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۸۹؛ مقدسی، ۱۳۸۱: ۶۹؛ مستوفی ۱۳۶۲: ۱۹۸؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۷۱؛ مرعشی، ۱۳۶۳: ۳۷۸).

در طول حکومت قاجار، سیاحان زیادی از شهر ساری بازدید کرده و اطلاعاتی را از فضای شهری در سفرنامه‌های خود آورده‌اند. جمیز فریزر در سال ۱۲۳۸ هـ ق ساری را شهر کهنه معرفی می‌کند و در ادامه می‌نویسد: ساری مدتی محل اقامت آقامحمدخان قاجار بود. این شهر سابقاً آبادتر و پرجمعیت‌تر بوده است. حصار و خندق آن مدت‌هاست که رنگ تعمیر به خود ندیده است. برج‌های مربع‌شکل و باروی دو آجری در فواصل مختلف ساخته‌اند و یکی دو برج برای حفظ دروازه‌ها بنا کرده‌اند (فریزر، ۱۳۶۴: ۴۰).

ابت<sup>۱</sup> در بازدید خود از شهر ساری در سال ۱۲۶۰ هـ ق چنین می‌نویسد: ما را در ساری در کاخ آقامحمدخان که مانند بیشتر از کاخ‌ها روی در خرابی دارد، جای دادند. در ادامه وضعیت شهر را این‌گونه توصیف می‌کند: فقر در ساری زیاد است، ساری

چندین دروازه نیمه‌خراب داشت و وضع دفاعی شهر نیز خراب بود، علت این خرابی را می‌گفتند از زلزله است<sup>(۳)</sup> (ستوده، ۱۳۶۶: ۴۹۰).

ملگونف<sup>۱</sup> نیز که در طی سال‌های ۱۲۷۴ تا ۱۲۷۶ هـ.ق در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار به ساری سفر کرده است می‌نویسد که مردم ساری دروازه‌ها را به نام جاهایی که بدان رفت و آمد می‌کردند، نام‌گذاری کرده‌اند و از چهار دروازه بارفروش، فرح‌آباد، استرآباد و دروازه نقاره‌خانه یا ارگ نام می‌برد (ملگونف، ۱۳۶۴: ۸۷).

چارلز فرانسیس مکنزی<sup>۲</sup> (نماینده انگلیس در شمال کشور) نیز در سفرنامه خود درباره دروازه جنوبی شهر می‌نویسد: «نزدیک جنوب ساری تپه‌هایی است. این تپه‌ها در حدود یک یا دو میل از باغ شاه درختان زیاد و شکار فراوانی دارد. روزانه شکار می‌کردند و می‌آوردند و به قیمت ارزان می‌فروختند (باغ دیگری از شاه عباس نزدیک دروازه‌ای بود که ما از آن وارد ساری شدیم). آب‌انبارهای ساری خنک و آب آن سرد است. از دروازه خراب ساری بیرون آمدیم و دوباره به جاده شاه عباسی افتادیم و کوره‌های آجرپزی طرف راست ما بود (مکنزی، ۱۳۵۹: ۸۹).

نی‌پیه<sup>۳</sup> افسرانگلیسی که در سال ۱۲۹۱ هـ.ق در ساری بوده نیز چهار دروازه آن را این‌گونه روایت می‌کند، بارفروش، استرآباد، فرح‌آباد و چهل‌دختران. او می‌نویسد در میان این چهار دروازه تنها دروازه استرآباد سالم بر جای مانده و به خوبی تعمیر شده است. این دروازه در زمان بازدید وی یک پاسدارخانه و دو برج داشته است و سقف آن به نظرش مانند سقف‌های چینی و تبتی نقاشی داشته است (Napier, ۱۸۱۴: ۴۹).

گفته‌های مسعود میرزا ظل‌السلطان می‌تواند در جایابی دروازه‌های این شهر مفید باشد، ایشان در این باره می‌نویسد: «شهر ساری چهار دروازه دارد: یکی دروازه نقاره‌خانه که هم دروازه دولت و هم دروازه باغ شاه می‌گویند. منظور از این سه اسم همان دروازه‌ایست که از خارج شهر تا خیابان طولانی که به باغ شاه از ابنیه سلاطین صفویه است، وصل می‌شود و این دروازه به طرف جنوب شهر است. دروازه دوم، فرح‌آباد است که طرف شمال شهر قرار دارد. از فرح‌آباد دریا درست یک فرسنگ است.

1. Melgunov Grigori Valerianovich

2. Charles Francis Mackenzie

3. Napier. G.C

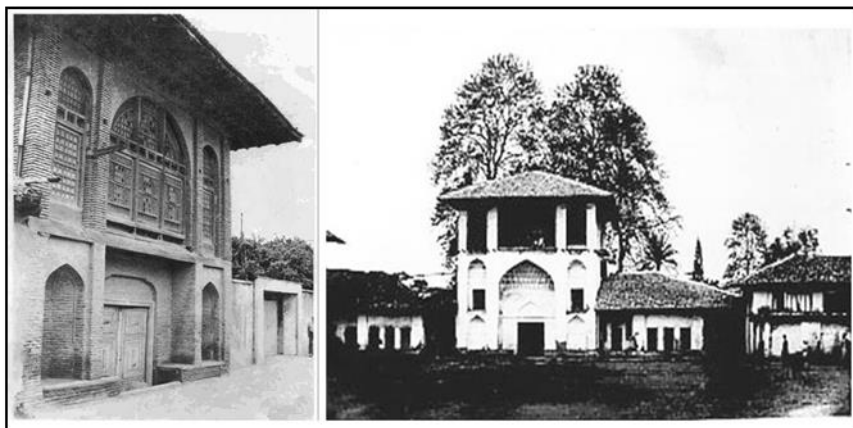
دروازه دیگر به طرف شرق است که دروازه استرآباد می گویند که به اشرف و استرآباد از این راه می روند. دروازه دیگر هم بیرون دروازه استرآباد است. آن وقت که من دیدم (۱۲۷۸ - ۱۲۸۲ هـ ق) مخروبه بود» (ظل السلطان، ۱۳۶۲: ۲۷). ظل السلطان از دروازه بارفروش در غرب ساری چیزی نمی گوید. دروازه مخروبه ای که او بیرون دروازه استرآباد نام برده، به احتمال زیاد بنای قدیمی دروازه استرآباد بوده است.

براساس سفرنامه های ذکر شده، وجود خندق، حصار، برج و دروازه در شهر ساری اثبات می شود. نوشته ها حاکی از آن است که مجموعه دفاعی شهر در زمان بازدید جمیز فریزر وجود داشته، اما اوضاع مطلوبی نداشته است. ابت و سیاحان بعد از او که وارد ساری شدند، مجموعه دفاعی شهر را مخروبه توصیف می کنند.

### معماری بومی و اقلیمی شهر ساری

اقلیم و شرایط جغرافیایی تأثیر زیادی در سبک معماری می گذارد، به خصوص در شهرهای شمالی که آب و هوای خاصی دارند. داشتن چنین آب و هوایی، سبک معماری خاصی را نیز می طلبد که تابع شرایط آب و هوایی بارانی و شرجی شمال کشور باشد. با پی جویی و شناخت سبک های بومی مناطق معتدل و مرطوب کشور می توان در بازسازی بناهای تخریب شده این منطقه قدم موثری برداشت.

به طور کلی معماری بومی این منطقه بدین صورت است: برای حفاظت اتاق ها از باران، بالکن های عریض و سرپوشیده ای در اطراف اتاق ها استفاده می شود. تهویه طبیعی بدون استثنا در تمامی ساختمان ها مشاهده می شود. بیشتر مصالح ساختمان ها با حداقل ظرفیت حرارتی بوده و در صورت استفاده از مصالح ساختمانی سنگین، ضخامت آن ها در حداقل میزان ممکن حفظ شده است. به سبب بارندگی زیاد این مناطق، بام بناها را شیب دار و اکثراً با شیب تند می ساختند. تعبیه داکت بر روی سقف ها نیز معمول بود (نیستانی، ۱۳۸۳: ۱۶) (تصویر ۱)

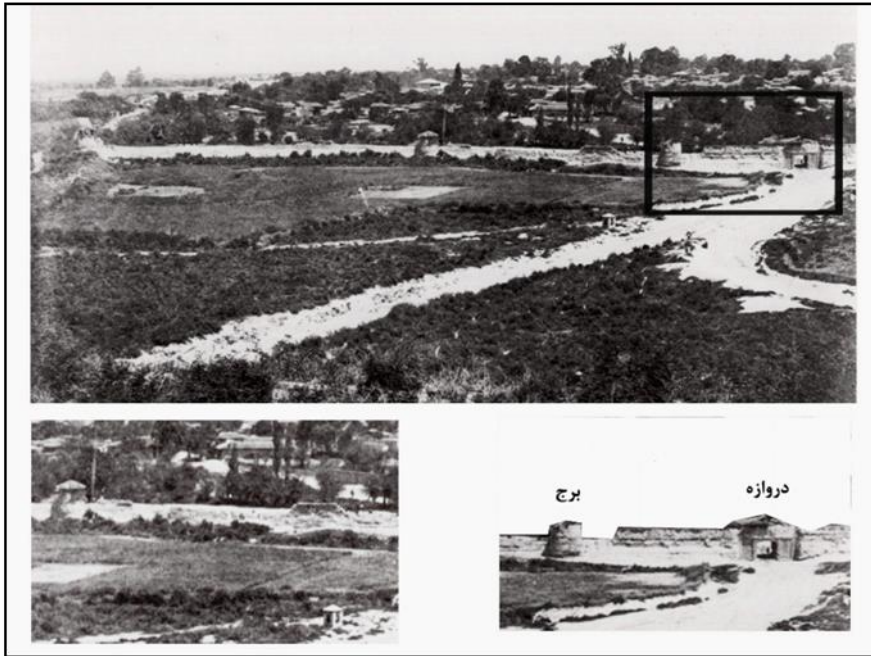


تصویر ۱: معماری قاجاریه خانه‌های قدیمی شهر ساری (منبع: آرشیو اسناد تصویری کاخ گلستان)

### مقایسه و الگوبرداری از دروازه مازندران استرآباد قدیم

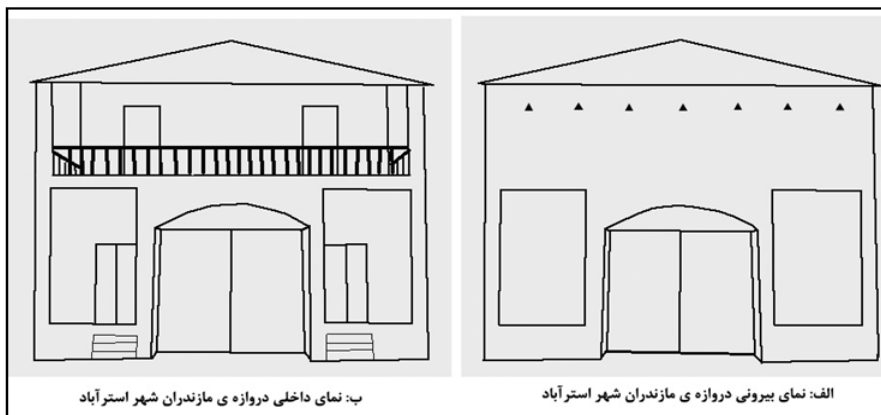
دروازه‌های باقی‌مانده در سایر نقاط ایران، آثار بارزی هستند که می‌توانند ما را در بازسازی دروازه‌های ساری کمک کنند. این بناها اغلب آجری با تزیینات آجرکاری و کاشی کاری است که دارای یک سردر اصلی با طاق‌های تیزه‌دار و یا مازه‌دار، با ارتفاع و عرض نسبتاً زیاد است و در دوسوی آن اتاق‌ها و باراندازهایی ساخته شده است. شاخص‌ترین نمونه‌ای که می‌تواند در امر بازسازی به ما کمک کند، مجموعه دفاعی شهر استرآباد است؛ چراکه حصار و دروازه استرآباد در منطقه‌ای مشابه اقلیم ساری واقع بود. سیاحان قاجار با اندکی اختلاف، محیط باروی شهر را ۵ کیلومتر دانسته‌اند. در این دوره حصار شهر کنگره‌دار و از خشت خام و گل بود و برج‌های با تزیین کاشی کاری داشته است (مکنزی، ۱۳۵۹: ۱۹). بخشی از این مجموعه در دوره قاجار از فاصله دور عکس‌برداری شده است (تصویر ۲). علاوه بر این قربان‌علی عباسی دروازه فوق را مورد بررسی و کاوش قرار داده است. وی با کاوش در محدوده این بنا و جمع‌آوری اطلاعات از کسانی که دروازه را در زمانی که آثارش به صورت مخروبه وجود داشته، مشاهده کرده بود. ساختمان دروازه مازندران شهر استرآباد را این‌گونه توصیف می‌کند: «این بنا دارای دو طبقه با دو اتاق نگهبانی و یک ورودی با طاق نما در طبقه اول و دو اتاق با مزغل و بالکن همراه با نرده چوبی در طبقه دوم بوده است» (عباسی، ۱۳۹۱: ۴۴). (شکل ۲)





تصویر ۲: دروازه شهر استرآباد (منبع: آرشیو اسناد تصویری کاخ گلستان)

سبک ساخت معماری دروازه فوق علاوه بر این که شبیه به معماری بومی ساری است، نمونه مناسبی برای الگوبرداری دروازه‌های شهر ساری نیز می‌تواند باشد. چراکه بناهای شهر ساری در دوره قاجار شباهت بسیاری به این بنا دارند.



شکل ۱: طرح نمای بیرونی و داخلی دروازه مازندران استرآباد (ترسیم: زینب فیض)

## تحلیل داده‌ها و روش‌های عملیاتی

استفاده از مدل‌های مجازی سه‌بعدی برای بازسازی آثار باستانی، رویکرد نوینی در مطالعه بنیادین تاریخ معماری و باستان‌شناسی خصوصاً پس از افزایش کاربرد رایانه در عملیات باستان‌شناسی است. فرایند عملیاتی این پروژه بر اساس منابعی که در فوق ذکر شد انجام می‌شود. برای مدل‌سازی سه‌بعدی مجموعه حصار و دروازه‌های شهر ساری نیاز به شناخت دقیق حصار و خندق شهر، برج‌ها و دروازه‌هاست.

### حصار و خندق شهر ساری

از مطالعه سفرنامه‌های مربوط به دوره قاجار، وجود حصار و خندق در اطراف شهر ساری تایید می‌شود.<sup>(۴)</sup> با توجه به تخریب این مجموعه، توصیفی روشنی از حصار و خندق شهر ساری بیان نشده است. مدلی که برای خندق و حصار ساری پیشنهاد شده بر اساس گفته‌های ایت است. ایشان در این مورد می‌نویسد: «شهر ساری خندقی باریک و کم عمق دارد و خاکریزی که روی آن دیواری کوتاه دورتا دور شهر بنا شده است» (ستوده، ۱۳۶۶: ۴۸۹).

### برج‌های حصار شهر ساری

ظل‌السلطان در کتاب خود در این زمینه می‌نویسد: «دیوار و شهر بند ساری، گلی و دارای برج‌های آجری مربع می‌باشد که محیط آن بیش از دو مایل نیست» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۲: ۱۹). گفته‌های مهجوری و فریزر حاکی از آن است که برج‌های حصار به صورت مربع ساخته شده بودند (مهجوری، ۱۳۴۲: ۱۵۹؛ فریزر، ۱۳۶۴: ۴۰). بر همین اساس مدل پیشنهادی برای برج‌های ساری به صورت مربع مدل‌سازی شده است.<sup>(۵)</sup>

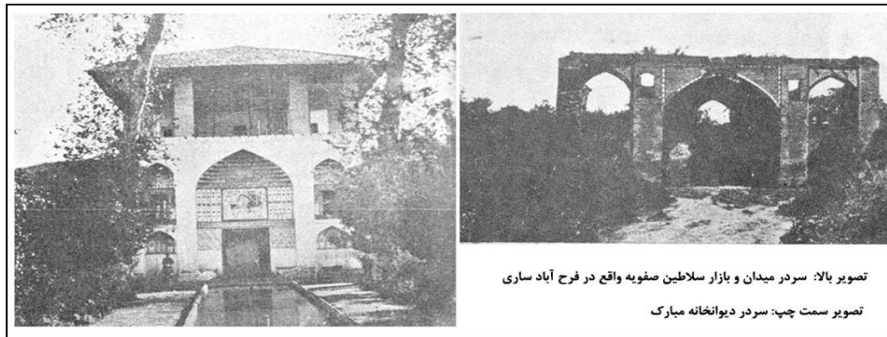
### دروازه‌های شهر ساری

در زمان بازدید سیاحان دوره قاجار از شهر ساری، چهار دروازه‌ای که این سفرنامه‌نویسان از آن‌ها نام می‌برند، هم‌زمان وجود نداشته است. تنها دروازه‌ای که در آن زمان سالم باقی مانده بود، دروازه شهر استرآباد بوده است. توصیف ناصرالدین شاه

و نی‌پیه از دروازه استرآباد مؤید این نظر می‌باشد (مهجوری، ۱۳۴۲: ۱۸۹؛ Napier, ۱۸۱۴: ۴۹).

دروازه‌ها در نقاط مختلف ایران اصولاً از دو دهانه کوچک مساوی در دو طرف و یک دهانه بزرگ میانی آن که ارابه و مانند آن عبور می‌کرد، با دو اتاق برای مأموران و عوارض گیران ساخته می‌شد. دروازه مورد مطالعه (دروازه استرآباد شهر ساری) عناصر معماری کوچکی دارد که باید بر مبنای مستندات و الگوبرداری از معماری بومی و هم‌چنین مقایسه با دروازه‌های قاجاری برجای مانده سایر مناطق، به یک مدل پیشنهادی برسیم. در ابتدا نیاز به ترسیم ساختارهای این مجموعه شامل سردر اصلی، پاسدارخانه یا اتاق نگهبانی، سقف، درها و پنجره‌ها، پله‌ها و تزیینات است (شکل ۲).

**۱- سردر اصلی:** با توجه به این که در معماری شهر ساری برای ساخت طاق، هم از طاق تیزه‌دار و هم از طاق مازه‌دار استفاده می‌شده است. ولی گویا طاق تیزه‌دار بیشتر معمول بود (تصویر ۳). بنابراین در این پروژه برای دروازه طاق تیزه‌دار پیشنهاد می‌شود. از آن‌جا که دروازه‌ها به منزله ورودی شهر بوده است. برای سهولت در رفت و آمد و نمایش عظمت، آن را بزرگ می‌ساخته‌اند.



تصویر ۳: استفاده از طاق تیزه‌دار در شهر ساری. (منبع: آرشیو اسناد تصویری کاخ گلستان)

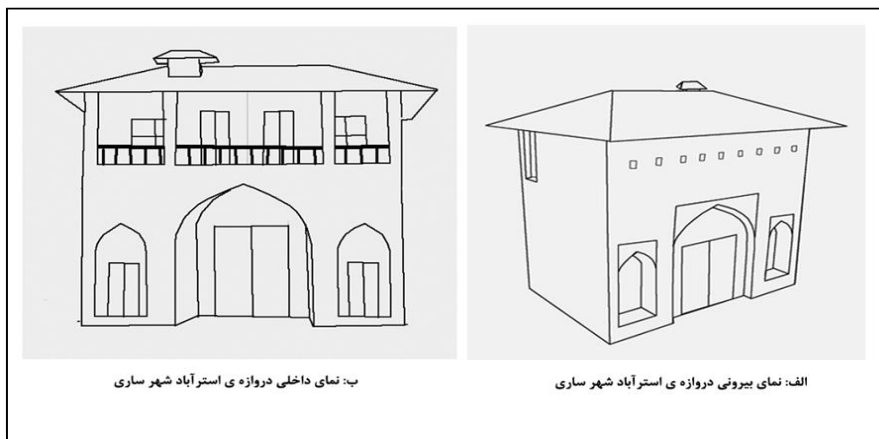
**۲- اتاق نگهبان:** با مشاهده دروازه‌های به‌جا مانده هم‌عصر دروازه‌های ساری و مستندات تاریخی مانند اشاره نی‌پیه به وجود یک پاسدارخانه و دو برج در زمان بازدید از دروازه استرآباد ساری، به دلایل کاربرد دروازه‌ها، وجود اتاق نگهبانی یا پاسدارخانه

امری مسلم است و به دلیل اهمیت ظاهری و رعایت قرینگی، اتاق پاسدارخانه در هر دو سوی سردر اصلی بنا می‌شود که ورودی اتاق‌ها در سمت داخل شهر است و باراندازهایی در پشت اتاق‌ها در سمت خارج شهر تعبیه شده است. چنین سبکی در دروازه مازندران استرآباد نیز وجود داشته است (عباسی، ۱۳۹۱: ۴۴).

**۳- طبقه دوم دروازه:** معماری بومی منطقه و هم‌چنین نیاز کاربردی طبقه دوم دروازه به جهت دیده‌بانی بهتر و قراردادن سقف شیب‌دار، وجود طبقه دوم در دروازه را ضروری می‌نماید. به نظر می‌رسد برای حفظ امنیت بنای دروازه به جهت دستیابی به طبقه دوم، پلکان‌های در داخل اتاق نگهبانی طبقه اول، تعبیه دیده‌باند؛ بنابراین برای طبقه دوم بنا دو اتاق پیشنهاد می‌شود که هر کدام جداگانه یک در و یک پنجره داشته باشد.

**۴- سقف دروازه:** اقلیم مرطوب ساری با بارندگی زیاد و معماری بومی متأثر از آن، ایجاد طبقه دوم به‌همراه ایوان و سقف شیروانی را ضروری می‌سازد. بالکن‌های عریض و سرپوشیده‌ای برای حفاظت اتاق‌ها از باران ایجاد شده است. هم‌چنین تعبیه داکت بر روی سقف‌ها بسیار معمول بوده است. احتمالاً راه‌پله‌ای از اتاق‌های طبقه پایین به طبقه بالای دروازه وجود داشته است.

**۵- درها و پنجره‌های دروازه:** با توجه به مصالح بوم‌آور، در ورودی دو لنگه‌ای اصلی، چوبی بوده است. نرده‌ها و ستون‌های بالکن و کلیه درها و پنجره‌ها نیز چوبی بوده است.



شکل ۲: طرح نمای بیرونی و داخلی دروازه استرآباد شهر ساری (ترسیم: زینب فیض)

## نتیجه

وضعیت ساخت و مرمت مجموعه دفاعی بافت قدیم شهر ساری در ادوار مختلف تاریخی این شهر متفاوت بوده است، به نظر می‌رسد با روی کار آمدن خاندان مرعشی در منطقه شمال و تأسیس دولت صفویه در ایران وضعیت دفاعی شهر مطلوب بوده است، آغا محمد خان قاجار نیز با توجه به نیاز شهر مجموعه دفاعی شهر ساری را بازسازی می‌کند، ولی پس از دوره اول سلطنت قاجار به دلیل توجه نکردن حاکمان شهر، مجموعه دفاعی تخریب و سپس از بین رفته است. توصیفاتی که سیاحان دوره قاجار از مجموعه حصار و دروازه بافت قدیم ساری نگاشته‌اند، مؤید این نظر است.

با مطالعه متون تاریخی مشخص می‌شود که بافت قدیم شهر ساری دارای چهار دروازه بوده است، ولی با گذشت زمان به دلایل مختلف تخریب و سپس از بین رفته است. ساختار اولیه این شهر به گونه‌ای ایجاد شده که مسیرهای ارتباطی، تسهیل‌کننده نیازهای اصلی شهر باشد. بنابراین در شهر قدیم ساری دسترسی به زیر حکومت‌ها در شرق و غرب و کرانه‌های البرز و دریای مازندران، دو محور متقاطع ارتباطی اصلی شهر را تشکیل می‌دهند و کانون اصلی فعالیت‌های شهر در محل تقاطع این دو محور به وجود آمده است و به مرور بر اساس نیاز شهر در انتهای دو محور اصلی شهر چهار دروازه ساخته شده است.<sup>(۶)</sup> محدوده بافت قدیم شهر با به‌جاماندن تعدادی از بناهای معماری، قابل شناسایی است. علاوه بر این با مکان‌یابی دروازه‌های قدیم شهر ساری براساس نوشته‌های سیاحان می‌توان محدوده بافت سنتی شهر را مشخص و حصار و خندق شهر قدیم ساری را بازسازی کرد (تصویر ۴)

مدل سه‌بعدی که در این مقاله پیشنهاد شد. بر اساس مستندات تاریخی (سفرنامه، عکس و مدارک باستان‌شناسی) و الگوهای معماری بومی منطقه بازسازی شده است، این مدل می‌تواند نزدیک‌ترین مدل برای حصار و دروازه‌های از بین رفته بافت قدیم شهر ساری باشد (تصاویر ۵، ۶ و ۷). نتیجه این تحقیق که به صورت مدل‌های سه‌بعدی ارائه شده، می‌تواند نقطه آغازی برای پژوهش‌های میدانی و تاریخی در زمینه بازسازی فضاهای کالبدی شهر ساری در دوره قاجار باشد.

## پی‌نوشت

۱- استحكامات دفاعی شهر در سال ۱۲۳۸ هـ ق و ۱۲۵۱ هـ ق از سوی جیمز موریه و استوارت تخریب شده توصیف می‌شود؛ استوارت در سفرنامه خود می‌نویسد: حصار و برج‌های متعدد و خندقی که در عهد آقامحمدخان قاجار، احداث یا مرمت شده بود، بر اثر مرور زمان و بی‌مبالاتی مسؤولان چنان ویران و بی‌ثمر بود که دیگر نمی‌توانست مردم ساری را از سرایلغار ترکمن‌ها برهاند، چه برسد به آن که دژ پایداری برای دلاوران مازندران در برابر هجوم لشگریان بیگانه باشد. (Stuart, ۱۸۵۴: ۲۶۵)

۲- ابن‌اسفندیار در بیان زندگی اسپهبد خورشید (۱۴۴ هـ ق) آورده است که وی دستور ساخت خندق و حصار محکم را فرموده است. او در ادامه کتاب می‌نویسد: در سال ۱۷۸ هـ ق عبدالملک بن الفعقاع دور شهر ساری، حصار می‌سازد (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۲۹، ۱۸۹). میرظهیرالدین مرعشی به‌سازی برج و بارو شهر را مربوط به سید کمال‌الدین مرعشی می‌داند (مرعشی، ۱۳۶۳: ۹۰).

۳- ایت زمان این زلزله را ۱۲۴۳ قمری می‌نویسد. از خراب‌شدن دو یا سه عمارت بزرگ یاد می‌کند (ستوده، ۱۳۶۶: ۴۹۰).

۴- برای بازسازی حصار و خندق شهر ساری تنها می‌توان از گفته‌های سیاحان استفاده کرد. مانند: توصیفات ایت که به وجود خندقی باریک و کم‌عمق و خاکریزی که روی آن، دیواری کوتاه دور تا دور شهر بوده است، اشاره می‌کند (ستوده، ۱۳۶۶: ۴۸۹).

۵- فریزر نیز در سال ۱۲۳۸ هـ ق عنوان می‌کند که برج‌های مربع شکل و باروی دوآجری در فواصل مختلف از حصار ساخته شده‌اند و یکی دو برج برای حفظ دروازه‌ها بنا کرده‌اند (همان: ۴۹۸)

۶- بنا بر روایات و مستندات تاریخی، نتیجه می‌گیریم شهر ساری چهار دروازه داشت و جایابی دروازه‌ها به صورت ذیل می‌باشد:

الف - دروازه بارفروش: دروازه غربی ساری که اهالی به سمت بارفروش (بابل) می‌رفتند. این دروازه در کنار امامزاده ابراهیم قرار داشت. امامزاده ابراهیم در حدود سال ۱۸۱۰ میلادی در زلزله خراب شد. در کنار میدان کوچکی که از دروازه بارفروش چندان دور نیست، بقعه دیگری به نام امامزاده زین‌العابدین واقع است (رابینو، ۱۳۸۳: ۹۱).

ب - دروازه استرآباد که دروازه شرقی ساری بود و بعدها با تغییر نام شهر استرآباد به دروازه گرگان معروف شد. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۲ هـ ق از این دروازه وارد ساری شد و در

یادداشت‌های خود از آن نام برده است. اسلامی مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی ساری، مکان این دروازه را در اطراف میدان شهدای فعلی می‌داند (اسلامی، ۱۳۷۳).

ج - دروازه فرح‌آباد: دروازه شمالی ساری که در نزدیکی بقعه ملامجدالدین مکی قرار داشت و گویا تا پیش از احداث شهر فرح‌آباد به دست شاه عباس صفوی، به نام دروازه ملامجدالدین خوانده می‌شد، ولی از آن به بعد به هردو نام در مستندات آمده است (همان: ۹۶)

د - دروازه نقاره‌خانه: دروازه جنوبی ساری که پیش از دوره قاجار، چهل دختران و چهل در نامیده می‌شد و پس از آن که قاجار روی کار آمد، با ساخت بناهای دیوان‌خانه و باغ‌شاه که نقاره‌خانه نیز داشت، به دروازه ارگ و باغ‌شاه و دولت و نقاره‌خانه مشهور شد. این دروازه در مکان میدان شهرداری (سبزه‌میدان) کنونی قرار داشته است (ظل السلطان، ۱۳۶۲: ۲۸).

### کتاب‌نامه

- ۱- ابن اسفندیار، محمد بن حسن (۱۳۶۶)، تاریخ طبرستان، تألیف بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار
- ۲- کاتب، به تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رضائی، تهران: پدیده.
- ۳- اسلامی، حسین (۱۳۷۳)، جغرافیای تاریخی ساری، قائم‌شهر: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۴- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۸۳)، سفر مازندران و وقایع مشروطه (رکن الاسفار)، به کوشش حسین صمدی، قائم‌شهر: دانشگاه آزاد قائم شهر.
- ۵- پیرنیا، محمد کریم (۱۳۸۰)، سبک‌شناسی معماری ایران، به کوشش غلامحسین معماریان، تهران: پژوهنده و معمار.
- ۶- دبل، گروتو (۱۳۶۳)، تصویرهای از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران: خوارزمی.
- ۷- رابینو، یاسنت لویی (۱۳۸۳)، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۸- ریاحی، وحید (۱۳۸۱)، مازندران، چ ۲، ساری: نشر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۹- ستوده، منوچهر (۱۳۶۶)، از آستارا تا استارآباد، ج ۴، تهران: نشر کوهرنگ.
- ۱۰- سلطان‌زاده، حسین (۱۳۸۵)، فضاهای شهری در بافت‌های تاریخی ایران، چ ۳، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۱۱- سیوری، راجر (۱۳۶۳)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- ۱۲- شهیدی، یحیی (۱۳۵۵)، «حصار و دروازه‌های قزوین»، مجله بررسی‌های تاریخی، س ۵، ش ۵.
- ۱۳- شیرازی، علی‌رضا بن عبدالکریم (۱۳۶۵)، تاریخ زندیه، تهران: گستره.

۱۴- ظل‌السلطان، مسعود میرزا بن ناصر (۱۳۶۲)، تاریخ سرگذشت مسعودی: زندگی‌نامه و خاطرات ظل‌السلطان، همراه با سفرنامه فرنگستان، تهران: بابک.

۱۵- عباسی، قربانعلی (۱۳۹۱)، باستان‌شناسی استرآباد، تهران: گنجینه نقش جهان.

۱۶- عمرانی راکاوندی، حمید و ق. عباسی (۱۳۹۰)، بافت قدیم استرآباد، از مجموعه مقالات باستان ایران در دوره اسلامی، بزرگداشت محمدیوسف کیانی (به کوشش محمد ابراهیم زارعی)، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.

۱۷- فلاندن، اوژن (۱۳۲۴)، سفرنامه اوژن فلاندن، ترجمه حسن نورصادقی، اصفهان: چاپخانه روزنامه نقش جهان.

۱۸- فرشاد، مهدی (۱۳۷۲)، سیستم شهرهای قدیمی و معماری سنتی ایران، مجموعه مقالات سمینار تداوم حیات در بافت قدیم شهرهای ایران، تهران: دانشگاه علم و صنعت.

۱۹- فریزر، جمیز بلی (۱۳۶۴)، سفرنامه فریزر (سفر زمستانی)، ترجمه منوچهر امیری، تهران: توس. کیانی، محمدیوسف (۱۳۷۰)، شهرهای ایران، تهران: جهاد دانشگاهی.

۲۰- مرعشی، میرظهورالدین (۱۳۶۳)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش برنهارد درن، تهران: گستره.

۲۱- مکنزی، چارلز فرانسیس (۱۳۵۹)، سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: گستره.

۲۲- ملگونوف، گریگوری (۱۳۶۴)، سفرنامه به سواحل جنوبی دریای خزر، ترجمه مسعود گلزاری، تهران: دادجو.

۲۳- مهجوری، اسماعیل (۱۳۴۲)، تاریخ مازندران، ج ۲، ساری: اثر.

۲۴- واتسن، رابرت گرنث (۱۳۵۶)، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۴، تهران: چاپخانه سپهر.

۲۵- نیستانی، جواد (۱۳۸۳)، پژوهشی در بناهای آرامگاهی مازندران مرکزی در قرن ۹ هجری، پایان‌نامه دکترای باستان‌شناسی اسلامی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

۲۶- نیکنامی، کمال‌الدین و زهرا میراشه (۱۳۸۴)، «استفاده از مدل‌های مجازی سه‌بعدی رایانه‌ای در بازسازی نیایش‌گاه‌های ساسانی بندیان درگز»، مجله باستان‌پژوهی، ش ۲، پاییز و زمستان.

27- Stuart, Charles (۱۸۵۴). *Jornnal of a Residence in northern Persia*, London.

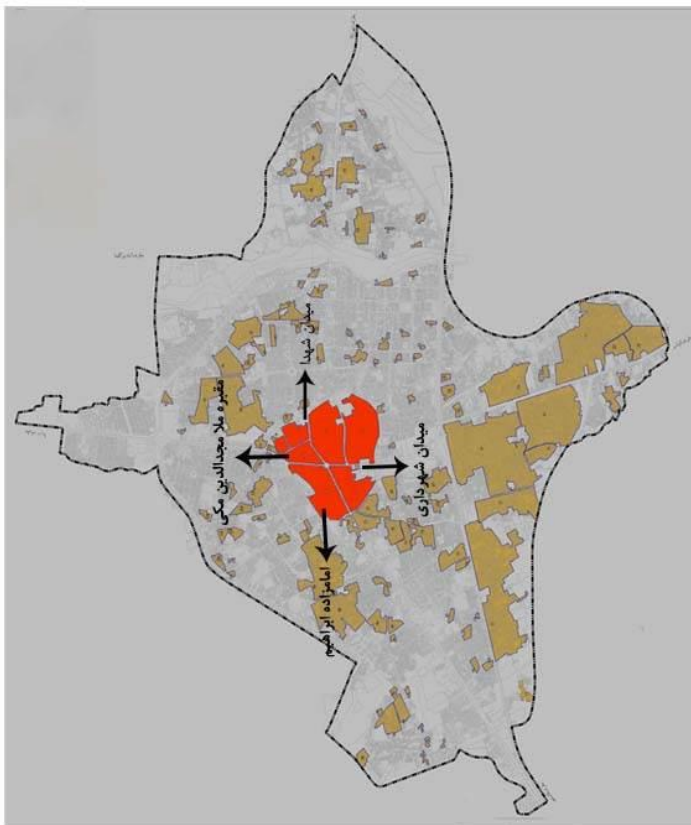
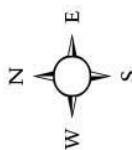


## تصاویر مدل پیشنهاد شده



تصویر بالا: محدوده ی بافت سنتی شهر ساری  
شماره ۱: دروازه ی استر آباد  
شماره ۲: دروازه ی قرح آباد  
شماره ۳: دروازه ی یار قوش  
شماره ۴: دروازه ی تقاره خانه  
(برگرفته از کتاب جغرافیای تاریخی ساری)

تصویر سمت راست: محدوده ی بافت جدید شهر ساری و مکان های  
که سیاحتان و موزهان دروازه ها را در کنار آنها جایابی نموده اند...



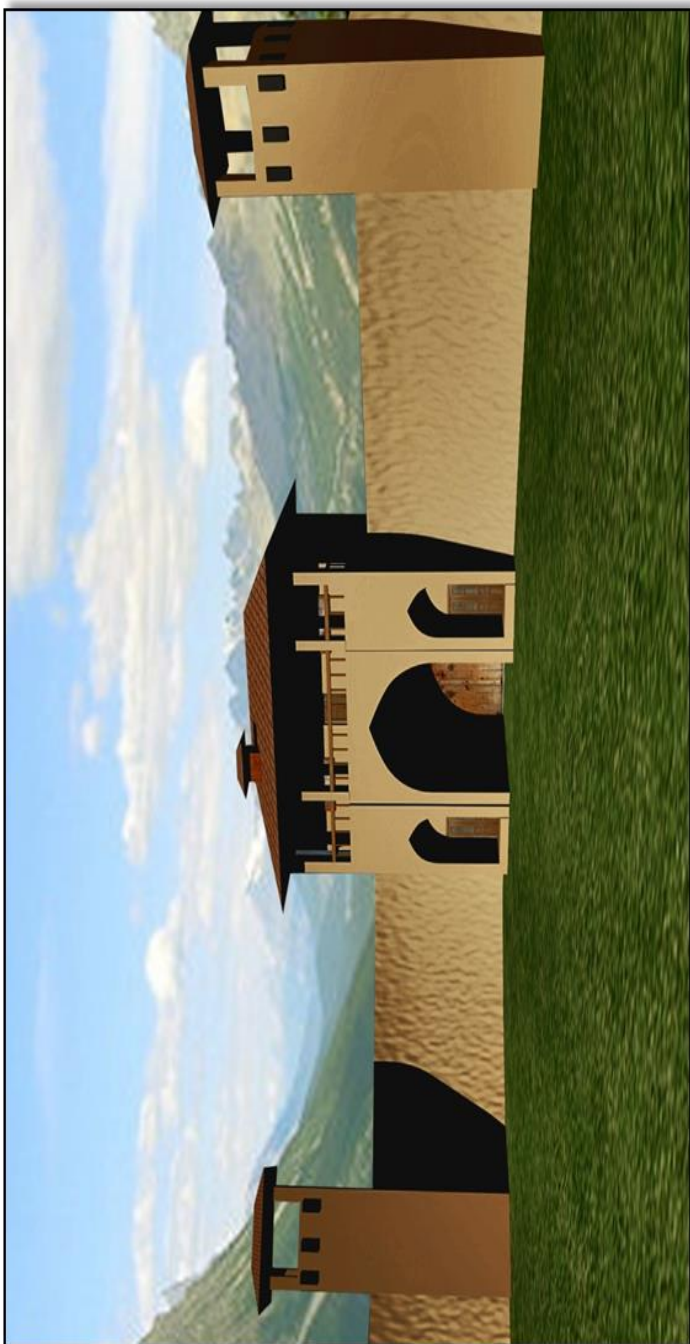
تصویر ۴: نقشه شهر ساری و جایابی بافت سنتی شهر و دروازه های شهر



تصویر ۵: مجموعه برج و باروهای بافت قدیم شهر ساری از نمای روبه‌رو (ترسیم نگارنده)



تصویر ۶: نمای شرقی بازسازی شده از دروازه استرآباد. (ترسیم نگارنده)



تصویر ۷: نمای غربی بازسازی شده از دروازه استرآباد. (ترسیم نگارنده)

## **A Suggestion for Reconstruction of Qajar wall and Gate of Sari Town with Respect to Existing Evidences**

**Mohammad yari**

### **Abstract**

Reconstruction of some parts of cultural achievements imprinted in the corporeal context is nowadays under the limelight of researchers in the Humanities as evidences which bears the real narrative of the past. The use of technology and of specific tools in our period which can provide such data is the focus of concern such as the presentation of the reconstruction plan of the remains of the past architectural works by software like 3DMAX. In this paper, emphasis is on the reconstruction of the wall and the moat around the town as well as the main gates which are considered as the most important factors of the town routes and as the chief polar axes of construction of the traditional market so that nowadays even in the physical and geographical form of the town the signs of the old context is evident. In this research, three clusters of credible evidences are used including: the description of the fences and the gates of Sari town by tourists, the use of the native architectural stylistics of Sari town and the comparison and the imitation from Mazandaran Gate of old Esterabad town. The typology of the native architectural remains is used for the bringing forward the more explanations. It is patent that based on the left texts, the old context of the old Sari town had four gates and as the time passed by it has been damaged, and then destroyed for various reasons. The primary structure of this town is made in this way that the transportation routes facilitated the basic needs of the town. For this reason, availability to the main routes outside the town in the east, west, the shores of Alborz, and the Mazandaran Sea forms two linking crossing paths of the town and the main focus of the town activities are made around these two routes and gradually on the basis of the needs of the town, four gates have been built at the end of two main routes

**Keywords:** Sari, the city walls, period, three-dimensional

## Mohammadali noori khoshrudbari

### Abstract

Marzbanname is the name of a book which includes narrations and allegories and marzban wrote it in old tabari language. Mohammad ibn Ghazi maltivi in ۶۹۸ A.H. and sadoddin varavini in the first half of seventh century translated it to farsi. Onsorolma'ali keykavos, the writer of Ghaboosname and Ibn Esfandiyar, the writer of tarikhe-Tabarestam believe that marzban ibne Rostam ibne shervin ( the ۱۳<sup>th</sup> king of Bavandiye kiyosiye chain) is the real writer of marzbanname. but sa'daddin varavini believes that marzban ibne shervin ( shervin = ۶<sup>th</sup> king of Bavandiye kiyosiye) is the writer of it.

This article believes that varavini's speech about the writer of marzbanname is correct but not of onsorolma'ali keykavoos and Ibne Esfandiyar's speech.

**Key words:** The writhter of marzbanname, marzban ibne rostam ibne shervin, marzban ibne shervin, onsorolma'ali keykavoos, Ibne Esfandiyar sa'doddin varavini.

## The effects of the textile industry on the city “Shahi” and its alternation in The Pahlavi 1st era (1925-1941)

Maryam Najafpour<sup>1</sup>  
Elaheh Mahjoub<sup>2</sup>

### Abstract

The purpose of this research is to identify the effects of the establishment of textile factory in the city “Shahi” (or Gheamshahr). During industrialization and modernization of textile machines, Iran’s textile industry which used to be dynamic, failed in global competition. In Ghajar era, textile industry marched forward limitedly; in contrast to Pahlavi era, in which this industry developed, modernized and established impressively. The town “Shahi” became the center of this modernized textile industry. The establishment of textile factory affected the social context in urban areas and modified them significantly. The immigration of many workers to this area caused this social context alternation. More importantly, this establishment caused economic and political development. It provided the bulk of domestic consumption; on the other hand, that immigration which had caused alternation in social context resulted in the emergence of political parties.

**Keywords:** textile, Shahi (GHaemshar), Pahlavi 1st

---

1. The MA student of the history of Islamic Iran from Isfahan University

2. history teacher( MA of the history of Islamic Iran from Isfahan university)

## The represent of historical characters in Mazandaranian legends

khadije namdar juybri

### **Abstract**

Legend is the narrative of people's language and mind. In some cases, it includes an oral narrative of a nation's history. This oral narrative is considerable for the researches. Sometimes, it shows the hidden layers of a nation's life. The services and the actions of the historical characters and the great kings always remain in people's mind. The kings which have done a significant activity in a specific area are reminisced in a good way and some legends about them are formed in public opinions. The narrator minds of Mazandaranian people have worked on the historical characters and the events of their lifetime and they are tolled from one person to the other. Historical characters are portrayed as remarkable characters, like Shah Abbas who has done significant actions and whose mother was from Mazandaran and he has been portrayed as historical characters in legends.

In this essay which is under the library method, we have surveyed some legend from Mazandaran which represents historical characters and their actions. We have represented the influential historical characters such as Alexander, Sasanian Shapur, Anushiravan, Shah Abbas and Naser Aldin Shah in such a way that it is ideal for the people (positively or negatively). Also, the creativity of the narrator minds of Mazandaranian people is implicitly represented.

**Keywords:** folklore, sociology of literature, the Mazandaranian legends, historical characters.



## Zahirodolle on Iran during the reign of tyranny Minor

abolfath momen<sup>1</sup>

### Abstract

Azvgay Constitutional Revolution of Iran's recent history has been very influential in Vhst. Although a few urban movement, but of all the states and provinces affected the constitutional role of each of these areas, the activity was to obtain, but the spark of hope, freedom and people, with the closed ball of the National Council by Muhammad Ali Shah turned to despair and began a period in the history of the tyranny of the minor, although it was short. But the suffering of many problems for the country, along with the restoration of constitutional by the Mujahideen of Iran, the term came to an end. In this era of states and provinces showed different responses, sometimes with confusion, Militant protest movement was accompanied by Muhammad Ali Shah. uh. According to the documents and resources, particularly documents and diary method Zahirodolle library - documentation and analytical methods to the analysis presented in this section, Tamlvm that what has been the reaction of the spectrum? How was the relationship between Tehran and Iran? And the Ayatollah Mazandaran, clerics and scholars in between what was and what is the position Zahirodolle, has asked what was his approach and finally found it

**Key words:** Muhammad Ali Shah / tyranny Minor / Safa Ali

---

1 . Contemporary historical scholarship:Zahirodolle/ Caspian/ liberals/ scholars and clerics

## **Review of Performance and Activities of the Tudeh Party in Mazandaran Province (1943-1953 AD/ 1322-1332 RIC) Case Study: Cities of Sari, Shahi and Babol**

**Mina Moeini<sup>1</sup>**

**Behnaz Ghaedsharafi<sup>2</sup>**

**Safoura Soleimani<sup>3</sup>**

### **Abstract**

Among northern provinces bordering the Caspian Sea, members of the Tudeh Party had the most influence in Mazandaran and were able to gain many fans in this area. So that, in the first Congress party which was held in Tehran in August 1944, Mazandaran had the most participants after Tehran and Azarbaijan.

Meanwhile, provinces of Shahi (Gha'emshahr), Sari and Babol witnessed the greatest presence and influence of party members. So the Tudeh members could bring Sari and Shahi under their absolute authority and locate the center of their activities in Shahi.

Why the influence of Tudeh party in these three provinces was more than other provinces of the city? By which methods did the party members encourage people to join the party and which goals did they follow?

The present paper by referring to the collection of published and unpublished documents and historical resources, while answering the above questions, is intended to review the activities of the Tudeh party and the impact they left in these three provinces.

It seems that members of the Tudeh party encouraged people to join the party by holding meetings, lectures and even armed actions and with the aim of defending the Soviet positions. Their activities against them in these three cities had no result but unrest and insecurity.

**Keywords:** the Tudeh party, Speech, Shahi, Sari, Babol, state committee

---

1 . M.A. student in History of Iran in Islamic Period, University of Isfahan

2 . M.A. student in History of Iran in Islamic Period, University of Isfahan

3 . M.A. student in History of Persian gulf, University of Isfahan

## The Reign of Dāī-e Kabīr in Ṭabarestān and Its Double Standard in Confrontation with the Opponents

Mostafa Moallemi<sup>1</sup>

### Abstract:

Governments whether righteous or not have generally some opponents. The approach in confrontation with them differs from one government to another. The tolerance threshold of the governments throughout the history in general and in the Islamic history in particular was abundantly different. Specifically in the first Islamic century we can trace two governments which observed the divine rights and humane benevolence in confrontations with their opponents: The Prophet Mohammad' reign (P.B.U.H) and Imam Ali' Reign (P.B.U.H). Among all the reigns following the Prophet' demise there were few of them which claimed to be like Prophet and Imam Ali' reign simultaneously. Of those few governments were the reigns of the Zaydīs in north of Iran in general and Ḥasan b. Zayd' (250/864–270/864) in particular. Dāī-e Kabīr had different confrontations with his opponents. This paper tries to investigate the quality of the tolerance towards the opponents under the rule of Dāī-e Kabīr with a descriptive and analytical approach. It seems that there were more than one standard in confronting the opposing groups. Obviously there was the least resemblance to the reign of the Prophet and Imam Ali (P.B.U.T).

**Keywords:** Hasan b.Zayd, 'Alids, Ṭabarestān, Husayn b. Ahmad Kawkabī, Hasan b. Muhammad 'Aqīqī

---

1 . Assistant Professor in History of Islamic Culture and Civilization, Mazandaran University of Medical Sciences.

## **Abaskun: The largest port in the southern coast of Caspian Sea**

**Mohamad mahmoodpoor**

### **Abstract**

The Port of Abaskun at the 4<sup>th</sup> and 5th centuries of Hijra was very prosperous and famous. The importance of the port was as much as that the name of the Abaskun Sea had taken from it, as told by early resources. The port that was located at the pacific and navigable bay of Gorgan, was the most important port of Gorgan province and through it the ships were traveling into Caspian Sea, Bab- Al-abvab and Gill and Daylam. Abaskun was also the nearest port to the border city (Thaghr) of Dehestan that was the last outpost of Muslim in the east of Caspian Sea. That is why the Abaskun attacked and looted Several times by the Russians and the Turks. The port due to increase of sediments of Gorgan river and seawater down, gradually fell away from the beach and then destroyed and forget, to the extent that Hamd-Allah Mustawfi in the 8<sup>th</sup> century of Hijra mistakenly believe that this port is submerged due to the rise of the river.

The name of Abaskun is repeated in the resources of mongol period in association with Alauddin Muhammad Khwarazmshah, escape and hiding. It is difficult to determine that Abaskun in these resources, match with the port of Abaskun or not. Because while some of the historians have reported Alauddin escape into Abaskun, in the geographical resources of the past ages, the name of the port is not mentioned. Therefore, it seems to be a mistake in the resources of mongol period and thereafter and an unknown island in the Sea of Abaskun, briefly has been called Abaskun. So the historians such as Juwayni, Sharaf aldin ali yazdi and Tatavi, clearly and accurately reported that Khwarazmshah fled into one of the islands of Abaskun Sea and when the news leaked out from there, he went to another island. The subject matter of this paper is to explore the history of this famous port and to review the entry of Abaskun Published in The Great Islamic Encyclopedia. In first sentence of the entry incorrectly written Abaskun has been an "island or port in the south-east of Caspian Sea". Moreover, we will refer that in this entry there are another mistakes and inconsistencies.

**Keywords:** Abaskun, Jorjan, Gorgan, Caspian Sea, Mazandaran, Enrty of Abaskun, The Great Islamic Encyclopedia

## Analytical review the resistance against the Muslim Arabs Tabarestan

Najmedin Gilani<sup>1</sup>

### Abstract

Muslim Arabs conquest of Iran, as a complete lack of resistance and opposition to the Iranian people against them. Although Iranians at the Battle Qadsia, a "national war" was For various reasons, all kind of tired of the rulers of the oppressed people have a story, Too early for failed, but in most cities and provinces of Iran, Local resistance of longer than the battle Qadsia, Was against Arabs and Muslim Arabs, it is easy to imagine that Iran failed to conquer all. One of the areas that showed much resistance against the Arabs, Tabarestan the province. Tabarestan people long before the Arabs fought and eventually win Abbasid Caliphs managed to conquer the region. The Arab conquest of the region, as of the end of resistance of and opposition Tabarestan not against them, But also during the by the Arabs occupation of the province, people continue to fighting back against the conquerors wanted, Therefore arena of the struggle of the people against Arab rule was always Tabarestan. In this article an attempt is made to sources and analytical methods Long-term resistance of and opposition to how and why people should be Tabarestan against Muslim Arabs.

**Keywords:** Tabarestan, Muslim Arabs, resistance of, Abbasid Caliphs.

---

1. PhD student of local history

## **The Survey about Customs of Mazandaran Peoples from Safavid Shah until the end of Qajars from Foreign Travelers Point of View**

**Masume goodarzi**

### **Abstract**

Iran, has a good track record in the reception of foreign travelers. Most of the passengers with the political, religious and economic aims went to Iran and engaged in writing travelogues. Itineraries are a major sources in recognition of the political, economic, social and cultural life of the community and have an important share. There are limitations associated with the use of these resources, because many foreign travelers had not enough knowledge in the Iranians culture, customs, the local language and words and they have studied various issues very light and surface . Some travelers and their governments with clothing missionaries, sent spies into Iran, and it was possible these persons had some political and religious goals. With all the shortcomings and sometimes tendentious, it looks, itineraries were successful in the recognition of corner reflection of the lifestyle and native regions. The present study aims was a cross - sectional study based on library resources, social life, temperament, manners and customs of the Mazandaran from European travelers' points of views, and to be analyzed as a case study. One of the most important findings of this study is the itineraries are a unique source for study about the history, anthropology and sociology of Iran and suggest the importance of these travel, and represent the intrinsic character and essence of folk, religious beliefs, economic status, political and represent the characteristics of each province's occupational group at Mazandaran.

**Keywords:** Itinerary, Foreign Travelers, Mazandaran, Customs.

## The Political and Economic Status of Ashuradeh for Russia Based on the Reports of European Travelers of Qajar Era

H.Kohansal

A.Panahi

S.Haddad Araghi<sup>1</sup>

### Abstract

The Island of Ashuradeh had economic and strategic significance for Russia for many years. In fact, by seizing the Island, the Russians were not only able to control the Caspian Sea trades but they could also establish a military headquarter there. The deprivation of Iran from having military forces in the Caspian Sea as a result of Turkmanchai treaty on one hand, and the incapability of Iranian government to repel the Turkmens rebellions on the other hand, caused Russia to occupy Ashuradeh under the pretext of the establishment of security and order. Furthermore, Russians' awareness of the economic and commercial significance of Ashuradeh for the export of goods as well as the importance of the Island in hunting Caviar and Salmon fish strengthened their mentality to occupy the territory which in fact existed in their minds since the ruling time of Peter the Great. Meanwhile, the presence of United Kingdom in India at that time made Russians quite sensitive. As a result, they tried to carefully observe the activities of their rival inside Iran. According to what was said, the question raised here is that: What was the importance of Ashuradeh for Russia during Qajar period? To answer the question, it should be mentioned that, the Island, due to its proper geographical status, was politically, economically, and militarily so important for Russia. In this paper, the writer, referring to travelogues and other historical as well as geographical sources, tries to analyze the significance of Ashuradeh using an analytic-descriptive method.

**KeyWords:** Ashuradeh, Qajar, Russia, Travelogue

---

1 . E-mail: Soraya.Haddad.Araghi@gmail.com

## **Geographical-historical approach to city of “Mileh” (from third century to ninth one of solar hegira)**

**Vahid Ghorbani<sup>1</sup>**

### **Abstract**

All of us are unanimous on this important point that our present Iran has a history with long and longtime antiquity. This problem holds on the same proportion for territories of southern margin of Caspian Sea (Xazar or Mazandaran). “Mileh” is a small part of this plain territory of area of Caspian Sea. Although Mileh is a small village in district of Dasht-e Sar, Amol city, at present, this paper with a geographical-historical look and based on original narrations, mixes this belief that present “Dasht-e Sar Mileh village” has been taken into account as a historical and old city in history of Tabarestan (at least from third century to seventh one of lunar hegira). Here, by resorting to the oldest sources that refer to Mileh as a city in history of Tabarestan - such as book “Hudud al- 'Alam” and works of historians like Ibn Rustah, Istakhri, Ibn Hawqal, Muqaddasi, Ibn Isfandiyar, Marashi, Oliyaaollahe, etc. – above hypothesis will be reinforced.

**Keywords:** Mileh, Tabarestan, Hudud al-'Alam, Ibn Rustah, Istakhri, Ibn Hawqal, Muqaddasi, Ibn Isfandiyar, Marashi, Oliyaaollahe

---

1. A PhD student of International Relations at Shahid Beheshti University



## The role of Mazandaran sea and it's southern Provinces in foreign trade of safavid age

Bagherali adelfar  
Rezagholi bagherizad firoozi

### Abstract

The appearance of safavide at 16<sup>th</sup> century was the sign of beginning the new period in the Iran's history safavian by creating the widespread political relations especially with Europeans, entered Iran to global relationship .Toward this goal, by appearance in the new monarchy in Russia and approaching them to the Mazandaran sea, has opened the new interrelates among the Iran and Russia. the prefac of Iran and Russia relation ,returns to the first king Tahmasb (930-984),which was contemporaneous with fourth Ivan (1533-1584). The main suggestion of this relation, were the trade and political suggestion. From one direction , the good economical situation of Iran and being Iran at the suitable way for the east trade and an other possibility is the same enemy , innuendo Ottoman government which east trade Iran and Russia closer to each other.The trade of silk was very important for first King Abbas. And then Caspian sea and Mazandaran were really active as the middleman of foreign trade between Iran, Europe ,and Russia, After the first king Abbas, because of long peace with Ottoman ,the relations of Iran and Russia became economical .

**Key Word:** , Russia , Safavide, , Trade, Mazandaran Sea ,

## **factors affecting the spread of the Party and the popularity of the masses in mazandaran In the period of (1320 – 1324)**

yaser saberi<sup>1</sup>

### **Abstract**

during the years of 1320-1324, Tudeh party succeeded to create wide organization in the cities of mazandaran and attract many fans. The Party with the help of trade unions have created a big changes. to the extent that mazandaran went ahead to the brink of relative autonomy. success of the Party in mazandaran was dependent on several factors during these years. that the presence of the Red Army in mazandaran. and all - out support from the Tudeh party, is one of the most important factors. Bad situation of the political and economic years after World War II, injustices and iniquity in the reign of Reza Pahlavi, making working class dissatisfied during the period Reza shah Pahlavi, provides context and environmental conditions suitable for accepting goals and slogans of the Tudeh Party, and ultimately extend and multiplicity of party organization and social base in mazandaran.

**Keywords:**Tudeh Party,Mazandaran,trade unions,Red Army,Working class

---

1. master of political science from Allameh Tabataba'i University

## The study of commercial relations of Mazandaran province with Russia and its impact on the local economy (1870-1941 AD/ 1287- 1360AH) Case Study: Rice and cotton trade

Behnaz Ghaedsharafi <sup>1</sup>

Mina Moeini <sup>2</sup>

Batoul Soleimani <sup>3</sup>

### Abstract

Iran was a country with an economy based on agriculture and a large part of its exports consisted of agricultural products and animal husbandry. Russia had the major part in the trade of Iran and the process of trade in northern provinces was facilitated for Russians after signing trade agreements annexed to the treaty of Turkmenchay. In the meantime, the Mazandaran state which was considered an important center of trade in northern Iran, became an important base for traders and Russian companies. Rice and cotton of Mazandaran were the most important manufactured and exported products in this province that were a matter of interest for Russians. But the export of these goods to Russia was not free from problems. Such that barriers to the export of the goods, raised the voice of protest from Russians and compelled them to take some actions. But which issues made the export of these two products difficult for them? What actions did Russians take to improve the export of the desired products? What was the impact of these actions on Mazandaran economy?

This paper tries to find answers to these questions using archival documents and library resources. Russians seem to help Mazandarani farmers and merchants to improve their business conditions and achieve their required rice and cotton.

**Keywords:** Russia, Mazandaran, Rice, cotton

---

1 .M.A. student in History of Iran in Islamic Period, University of Isfahan

2 . M.A. student in History of Iran in Islamic Period, University of Isfahan

3 . M.A. student in History of Iran in Islamic Period, University of Isfahan

## The Political, economic and cultural Tabarestan relationships with Abbasid Caliphate

Reza Shajari Qasemhkeili<sup>1</sup>  
Anahita Piri<sup>2</sup>

### Abstract

Following the Arab conquest of Iran, Tabarestan province after long time conflict, was annexed to the Islamic empire. But the local rulers and residents of this area never accept and tolerate the central government at the time, ie the Caliphate. This study is going to examine the political, economic, cultural relationships local rulers Tabarestan with the Abbasid caliphate based on historical documents and descriptive - analytical method. Analyzing the causes and reasons for the development of these relations and examining the Abbasid policies to domination of Tabarestan, is the major concerns of this essay.

This relationships has been affected by certain causes and reasons that the most important of them are: the geopolitics of the region of Tabarestan, the mood of independence and combat power of Tabarestan inhabitants, economic considerations, take refuge political and religious dissidents and opponents to Tabarestan and so on. The most important policies and activities caliphate to maintain Tabarestan are: sending agent to this area and set up garrisons, suppress popular uprising by the military or the applying deceit and deception, try to promote religion and tradition and so on.

**Keywords:** Tabarestan, local rulers, Alavi, caliphate, governors.

---

1. Assistant Prof., University of Mazandaran, Dep. Of history  
2. M A in history

**Abstract**

Necessary, using paper and making it was one of the favorite topics of the Qajar dynasty. Development of administrative and educational system and the need to use paper led the Iran government to decid about building a paper mill . Irans government in Pahlavi period press the required paper manufactured in Europe. This announcement and funding to build the plant led Esfahan businessmen to participate in this area and under the auspices of the Company and Esfahan - Germany began. At the same time, other companies like Karlshtad Swedish, Danish Atlas and Schoonman sent their proposals. According to the survey, which was conducted in two parts of the paper mill factory in Mazandaran Saby wood pulp and other plants of the straw Dorud, were prepared. The controversy over the construction of the plant in two places, the war in Europe and rising prices caused the company plans to build a factory to be blacked . In this study, the question to be answered is what measures the government to build a paper mill was not successful, and why. Documents the construction of the paper mill in the National Library of Iran show that in the course of administrative bodies, education and culture were imported into the paper. And lack of capacity and operating in the Caspian to attract investment in the exploitation of the technology has led to the paper making industry in Iran didnt develop in that time .

**Keywords:** Iran, Mazandaran ,Sweden, foreign companies, paper

**From old-fashioned school to school  
(A documentary glance to the first old-fashioned school  
and the activist of that in Ghajar era)**

**Mehdi Zamani<sup>1</sup>**

**Abstract**

This research is going to determine, How was the school in Iran, Babol ( barforosh ) and changing these school which has been done by hard struggle of 3 group of pioneer elite in the Ghajar era

**Key words:** Barforoush (babol) , progressivism , school , elite

---

1. MA in history and lecture at PNU

## **A study on the causes of deteriorating relations between Maziar son of Karen Taherid dynasty**

**Abbas Zarei Mehrvarz<sup>1</sup>**

### **Abstract**

Tabarestan province known by the greater independence movements, in comparison with other Iranian semi-independent or independent provinces, such as Khorassan and Sistan, at the beginning of the ninth century AD; therefore, the Abbasid Caliphate had a special look to it. On the other side, due to common borders with province of Khorasan, its rulers were claimed on the Tabarestan government and that caused political and military conflict in Tabarestan. The caliphate position in this regard and its support of each of the parties was not able in their weakness or strength. Mazyar son of Karen had a hereditary government in Tabarestan in this period; which although confirmed by the Caliphate, but it did not so long; because this local government was attacked by the Taherid dynasty in Khorasan.

This paper seeks to understand why feud arose between Taherid and Mazyar families, despite both being Iranian and its reasons.

In this study the author tries to explain how Maziar came to power in Tabarestan; In addition, explain his relation with the Abbasid Caliphate and Taherid family and answer the question why his relation with Taheri family tended to darkness and the role of the Abbasid Caliphate how effect on this relation.

**Keywords:** Mazyar son of Karen, Taherid dynasty, relations, Tabarestan, Khorassan, the Abbasid Caliphate.

---

1. Ph. D in history of Iran after Islam, Assistant Professor at Bu- Ali Sina University

## **In the name of God, the compassionate, the merciful**

**Rahim Roohbakhsh**

### **Abstract**

The story of Navab Safavi attack on a girl school in Sari:

Supposing on the basis of historic documents

Studying some of the references about "religious forces" in the 1320's, indicates that because of people requests, "Navab Safavi" went to "Sari" in the first days of 1327. He and his followers attacked a liquor store and then "Irandokht" girl school. In these references, there isn't any document about his motive for attacking on that school. But some years later in some documents which were published about his arrest during the time that "Mosaddegh" was prime minister (1330-1332), it was said that the arrest was because of the accusation of the crime he had done 4 years ago in Sari and during a trial that he himself was absent in it, he had received prison sentence. This judgement was obeyed in Khordad 1330 and it was disapproved by the members and followers of "Fada'eiyan-e-Eslam". This article is a descriptive research and with using books and documents, it says that the girl school which was attacked by Navab and his followers, is a bequest and has been bequeathed to the "Tol'lab". The name of this school was "Soleiman Khan" and this was probably the name of the benefactor. In "Reza Shah" monarchy period, this school like many religious schools, was occupied and donated to "Culture Organization". The article shows "Navab" and his followers' attack was to return and donate it back to the "Tol'lab".

Keywords: Navab Safavi, Irandokht girl school, Soleiman Khan religious school, protests, Sari



## Explore the Creation of Alavian Tabarestan Government with Approach to the Yahya ibn abdullah (the son of Abdullah) Uprising

Sajad Ramezani<sup>1</sup>

### Abstract

In the early histories, the name of Iran northern regions men has been associated with concepts such as bravery and prowess. Particularly those living in mountainous areas which were hard workers and had skills on fighting. They never gave up to the central government by living in areas covered by forests and mountains. This relative independence itself is provided conditions to absorb and refugee for oppositions (government opponents). Yahya was among those who take refuge to these areas. As he is one of the Fakh's event survivors, come to Tabarestan and had found many fans and engaging to invite (propaganda). Then he went to Deilam and called people to his leader. His uprising would be considered as the most effective rise against Harun and Abbasid regime.

**Keywords:** Yahya ibn Abdullah (the son of Abdullah), Harun al-Rashid, Fazl ibn Yahya Barmaki, Tabarestan, Deilam

---

1. PhD student in the history of Islam, Islamic Azad University of Tehran Science and Research Branch

## Comparative Checking Out of Mahasen-e-Isfahan And Tabarestan History

Sayyed Abolfazl Razavi<sup>1</sup>  
Mohammad Hossien Foroughi<sup>2</sup>

### Abstract

Local histories offer notable historical data which help Contemporary Historians to perceive history more accurate. Authors of this sources by being influxed by local, ethnicity and national motivation for achieve honor attend to write history. Isfahan and Mazandaran as two vital areas in throughout history of Iran were being origin of historians which attempt to pay attention to historiography by having common goals. Maforoukhi wrote Mahasen-e-Isfahan in Arabic in light of 5<sup>th</sup> century and Ibn-e-Esfandiyar wrote Tabarestan history about century later. Thence this two local histories are reflection of prevailing opinions and social and economical situations; this essay by comparative checking out of this two sources has been written to find out social, economical and cultural situation of areas and motivators which encourage to historiography. Results which have been concluded by library studying recounts: interest to Iran and dynasties of Iran and describing local honors are common between both sources but they differ in items same as language and writing, antological attitudes to history and neglecting to some of local historical events. However some of this difference were cause of different conditional history but it seems that geographical conditions were been effective too.

**Keywords:** Mahasen-e-Isfahan, Isfahan, Maforoukhi, Tabarestan, Ibn-e-Esfandiyar, Tabarestan History

---

1. Associate Professor of History in Kharazmi University. razavi\_edu@yahoo.com

2. PhD Student in History of Islam, University of Payam-e-Noor. vistygol@yahoo.com

## Introduction books and documents of Mazandaran state citygraphy in Qajar period

Dr. A.Mahdi Rajaei

### Abstract

Natural boundaries drawn around three states of Gilan, Mazandaran and Golestan, causes these lands would be politically gone independent way from the rest of Iran plateau therefore background of local governments is stronger and longer of them. These conditions cause significant citygraphies would be written in local history in these states. History of Tabarestan (Ebn-e Esfandiar, 8<sup>th</sup> AD), Zahir Aldin Marashi's writings (9<sup>th</sup> AD) and history of Khani Lahiji and Abdol-Fattah Fomani's History of Gilan (Safavid period) are examples of these brilliant careers.

Although it is lacking preceding authority, local historiography of southern edge of Caspian Sea in Qajar period through usage of educated and scientist foreign minds (Melgunov, Hyacinth Louis Rabino) had developed. On the other side Qajar kings and and courtiers every year traveled to north for refreshment and enjoying nice weather therefore remains of these trips is flourished citygraphies of northern country. Must be noted that through binding history of this land with Gorgan area and geopolitical importance for Qajar rulers causes further attention to this territory. Continual Turkoman invasion and northern neighbor's greed for this region, forced Tehran leaders be conscious of this terriroy's news. On the other side northern neighbor also wanted to be aware of what happened in southern side of Caspian Sea. Moreover southern neighbor was trying to understand what Russian rival was doing and what long-term and short-term plans were performed. Result all of these attempts and efforts is 40 impressions in citygraphy that in this paper will be introduced that works related to mazandaran state. This list tell us one researcher who works on mazandaran's local history for covering Qajar period in this region, must be use what kinds of resources.

**Key word** : Mazandaran state, Qajar period, citygraphy

## **The impact of the educational institution in Mazandaran 1941- 1953**

**Zamane hasannezhad**

### **Abstract**

As a representative of the Communist Party of trends in social and political space of the Soviet government in the years after World War II, played a leading role. Presence and influence of leftist parties in the north of Iran, during the Cold War, including local issues that are linked with national and international policies. Iran in the years after World War through economic development - social and geographical conditions Party supporters became one of the centers.

Growth of communist ideas among various sectors of the Caspian has been observed in this period, in the meantime, the LEA, the escalation of the situation is Fravrany share. Local schools and vocational training institutions to focus on the promotion and attracting devotees became Party, Vast bulk of national and local documents remains, confirmed this hypothesis deserves further information on the impact of the Tudeh Party of local institution in Mazandaran.

This article is based on the way to the Library and Archives will analyze the situation.

**Keywords:** Communist Party, Mazandaran educational institution.

## **Introduction to the local morphology of historical writing in contemporary Iranian history**

**Abolfazl hasan abadi**

### **Abstract**

This paper examines the local morphology of contemporary historical writing is defined by two components in the formation of local history and a variety of subjects. Try to get a look at local history books of local history and its status in the following categories. Methodology and description of the contents of books to explain the division was used. Research findings indicate that local history can be found in the following types of urban history, history, historical monuments, historical figures and specialized topics grouped and content in the contemporary local history. In fact, rather than being tailored to the needs of local historical societies continue the tradition of ancient writing.

**Keywords:** local history, morphology, contemporary, traditional local writing

**Zeynab tajali**

**Abstract**

The impact of Ottoman attacks on Shah Abbas's territory and construction of new cities in Mazandran .

When Shah Abbas (1587-1629) ascended the throne , he got his priorities right. Having tackled domestic problems and put an end to foreign enemy attacks, he founded political , economic, trade , and military structures of society which were followed by relative comfort and welfare of the community. These effects paved the way for the development of urbanization in Mazandran.

The aim of this article is to evaluate the effects of Ottoman attack on the Safavid community. The finding of this study, demonstrates that in addition to various factors including physical geography of Mazandran , silk trade prosperity , the European presence in Persian Gulf and their role on trade , and Ottoman attack as well were effective factors in creating new town in Mazandran, during Shah Abbas era.

**Key words:** Shah Abbas , Ottoman , Mazandran ,17<sup>th</sup> century

## Mortality of cows in Mazandaran during decade 1300 solar

Muhammad Hassan pourghanbar<sup>1</sup>

### Abstract

This article Sought to Offering a Bright picture from an unknown page of Mazandaran's history, therefore, concentrates on a Socio-economic issue in period of Contemporary. Inhabitants of Mazandaran, in decade 1300 solar(especially years 1304-1306) came across with the outbreak and incidence of a fatal animal pest in their land, that be called gavmiri because of the mortality of very many cows in north(and of course central and northwest regions) of Iran. The appearance of this ominous incident and its spread in Mazandaran, had very Destructive outcomes for people of this region and even for Iran's country, as not only troubled the living conditions of the Mazandaran's inhabitants, but was turned as a serious and tangible difficult for Iran's economy and forced the Iran's officials to solve that. this article, at first, points to process the outbreak and incidence of gavmiri in mazandaran, then studies the economic and social outcomes and even the political results of this animal pest.

**Keywords:** Mazandaran, gavmiri, decade 1300solar, economic and social crisis.

---

1. Researcher of institute for Iranian contemporary historical studies and student PhD of Shahid beheshti university

## **The causes and background of the immigration tabarestan to Alavian**

**nabiallah bagherizad ganji**

### **Abstract**

the land of Tabarestan with its natural geographic features, and although the arrival of the Arabs to the area was difficult, but the same basic feature was a factor in attracting individuals and groups that the ruling by the Board for its time were risen to oppose. The groups, including the Alawi for including the issue of conflict with the Umayyad caliphate and Abbasid caliphate have major conflicts that led to their defeat was because Alawites have to migrate through this area and Tabarestan with respect to the natural features, stay away from the center of the bitter dissatisfaction of the Arab Governors, especially in the era of Abbasi has position found. Therefore, the present research on the causes and it is up to the arrival of Tabarestan from two Alawi to later review the inner and outer factors, although these two factors have not been individually reviewed.

**Key words:** Alawites, Tabarestan, Muslim Arabs, zaidiyyah, Deylam



## Revision discussion of Eskandar chlavi,s power through comparing marashi and Timori historical resources

Rogayeh babazadeh toloti

### Abstract

After debacle of chalaviyan's local government by marashian in 1360(a.d) eskandar lived in khorasan for a long time , with sarbedari board of governors and crete people , then he joined Timor in 1381 . He got the ruler of Firoozkooch in 1388 and after defealing marashian in "mahane sar" war 1391 became the ruler of Amol. He was still a follower of Timor by that time , but in 1403 he rebelled with unknown reasons , which ended up in suppression.

The view point of marashi resources about Eskandar's biography and empowering procedure is contradictory with Timori's in many cases. Marashi shows intense hatred to chalavian dynasty , and belives that they were the couse of the seven hundred years Bavandi government's collapse and also the cause of anarchy out break of the area , together with Timori's invasion to mazandaran and the fall of marashian government , while , from the Timori resoures marashian's outhoro tarian spirit , religious differences and incorrect diplomacy were the causes of Timori's attack to this area . wrong derivation and one sidedness of historians and researchers motive negative perceptions toward Eskandar and indication of lots of misjudgments in registering historical events .

In this article , it will be end ea vored to specify his real identity and position in Mazandaran through analitical \_ historical method .

**Key words:**Eskandar chalavi,Mazandaran,Timor,Marashian,resources.

## Iranian history researcher & writer

Amir Hooshang Anvari

### Abstract

This article is about how to draw ahead of the Caspian Sea and the current provinces of Golestan, Mazandaran and Gilan in South Coast maps of the sea in the Islamic period. This means that generally maps who drew in third to the tenth and thirteenth AD centuries. This Maps presents the documentary information about the historical geography of thousands of years ago that it was no found similar to other sources. Information such as names and their evolution, the natural effects by ancient tradition, the township status, the route of the ancient ways, land and territories. . .

The paper is based on the introduction of the problem and research methodology, based on how the body of the article and the map-draw, with the main part of the World maps and the local maps are distinguished, with has been concludes. Maps are included in the attached image and will help to better understand the subject. More maps of the article is taken from old manuscripts, some of them for the first time in a printed text presented.

**Keywords:** Caspian Sea (Sea of Rasht, Gilan, Mazandaran) / Caspian (Tabarestan) / Gillan (Gill and crowbar) / Old geographical maps / Islamic civilization / Historical Geography / ancient ways

## Checking handicraft weaving and pottery In the early Islamic period to the end of the Safavid period

Zahra Alami Zavareh

### Abstract

Arts and Crafts, are One of the most valuable asset of any nation And reflect the identity and the sense of a land. Different regions of Iran from past to the present have enjoyed a universal reputation In the production of handicrafts.

Tabarestan or Mazandaran province is a territory of the regions of northern Iran Because of natural, Geographical and human talents, Has a privileged location in the production of arts and crafts In pre-Islamic period and after the arrival of Islam in Iran. Since the beginning of the Islamic period to the end of the Safavid period, Arts and crafts of Mazandaran, such as knitting Woodcraft, Pottery and metal, had continued prosperity, Along with the vicissitudes of history. After the Safavids, More Crafts of Iran and Mazandaran, Lost their former importance. Handicrafts, weaving and pottery were of most important industries of Mazandaran.

This study is intended to introduce these industries after the introduction with descriptive and analytical method during the early Islamic period to the end of the Safavid.

**Keywords:** Mazandaran, Crafts, Art, Pottery, Knitting.

## Mining the relationship of Shah Ismail safavi and Chalavy family in Mazandaran

Dr Hamid Asad pour<sup>1</sup>  
Hossein Eskandari<sup>2</sup>

### Abstract

One of the important and effective sections in Iranian history is safavi period rising, and one of the important area is mazandaran in this period. Review relations of mazandaran with safavi government is subjected to the multiple angles of mining and recognizing. For example, the position of the mazandaran during safavi period is one of subjects.

With this view, this study attempt to investigate the mazandaran position in policies and Shah Ismael actions, and they investigate family relationship such as Chalavy family with first safari's king in some new angles. Similarities and commonalities between two kings (Ismail and Chalavy) are considerable in different dimensions. Some of the debatable subjects are Shii tendencies of both sides, their attempt to obtain religious and political legitimacy. The main issue of this study are understanding the recognition of quality and quantity of research. They are based on this assumption that Chalavy family attempts to maintain independence from safavi newly power in which relies on the mazandaran geographical and historical location, religious affiliation of this family and economy power of this area.

**Keywords:** Mazandaran, Shah Ismail Safavi, Chalavy, Legitimacy

---

1. Professor of history group of Persian Gulf University - asad pour22@gmail.com

2. PHD student of the Persian Gulf University - hoes1355@gmail.com

## Mazandaran entries Encyclopedia Iranica

Mehdi Abolhasani Tarqi<sup>1</sup>

### Abstract

To study the history of civilization and culture Encyclopedia Iranica reputable relatives living in the area of land that will be published in English. The rich and valuable collection of early 1970, by and under the supervision of Professor E. Yarshater and trying to collect a wide range of authors and foreign authors to be published regularly. The number 15 is printed volumes Iranica. In addition, more than 800 articles are also available online and its users are interested.

According to the latest survey of 482 entries from this large body of scientific themes, mention the Caspian states. In general it can be divided into categories: celebrities, science, literature, politics, history, ruling dynasties, tribes and native tribes, religious sects, mystical and religious diversity of languages and dialects , customs, myths and legends, urban areas, rural and nomadic, media, research, historical, geographical, literary, geographical boundaries, rather than the species of plants and animals and crops.

The present study aims to introduce interventions and issues related to local history Mazandaran Encyclopedia Iranica, local history has been shaped according to the display. Note that, in this paper, a more general topics of the first international conference to consider the local history of Mazandaran.

---

1. Dr. history teacher, university academics, campus of martyr Bahonar.  
Email:m.abolhasanitarqi@gmail.com

## **Mazandaran in Russian sources (19<sup>th</sup> and early 20<sup>th</sup> centuries)**

**Elena Andreeva\***

### **Abstract**

This paper is an overview of Russian primary sources of the 19<sup>th</sup> and early 20<sup>th</sup> centuries (prior to 1917) on Mazandaran. It discusses the availability of the sources, their main contents and significance.

The main primary source is the archival materials held in the archive of the Ministry of Foreign Affairs, the State Archive of the Russian Federation, and the Russian State Military Archive in Moscow, as well as the Russian State History Archive in St. Petersburg. There is a broad variety of documents, such as reports by consuls in Astarabad and border commissars in Qonbat – e Qabus. Another major source of information is that of multiple Russian travelogues. Mazandaran was heavily traveled by Russians whose favorite topics were the people and resources of Mazandaran. Finally, the presenter will comment on some modern Russian scholarships dedicated to Mazandaran, such as the book by I. N. Abdullaev entitled *Astrabad i russko-iranskie otnosheniia* [Astarabad and Russo-Iranian relationship] (Tashkent, 1975) .

These Russian sources contain information on multiple topics, such as Russian commercial interests and trade in Mazandaran, fertility of the land and its “natural affinity” with Russia, Russian settlements in Mazandaran, and the condescending discourse of the people and their culture, typical of Russians in eastern lands.

These documents demonstrate an overwhelming encroachment of the Russians in the internal affairs of northern Iran, including Mazandaran, by the late 19<sup>th</sup> century. A simple glance at the routes traveled by the Russians demonstrates that Mazandaran became a de facto sphere of Russian influence long before the 1907 agreement with the British.

---

\* Professor. Department of History, Virginia Military Institute, Lexington, USA

### **Mazandaran in Russian sources prior to 1917: an overview**

Since early days of history and chronicle writing, local histories have been considered a respectable genre and received enthusiastic attention from reading audience and scholars alike. Local histories provide a fascinating venue for scholarship and also serve as a valuable mosaic piece for histories of states, regions and world history.

This goal of this paper is to contribute to the study of one such local history – that of the province of Mazandaran in Iran by surveying related Russian sources prior to the early 20th century (1917). The Russian perspective on Iran is significant because of the special role Russia played there and its dominant presence and influence throughout the 19<sup>th</sup> and early 20<sup>th</sup> centuries.

The history of relationship between Mazandaran and Russia goes back to at least the time of Peter the Great (r. 1689-1725) who initiated aggressive policies towards Iran. In 1715-18, he dispatched a young officer, ArtemiiVolynskii, to gather strategic information and promote Russian trade. (See P. P. Bushev, *Posol'stvoArtemiiaVolynskogo v Iran v 1715-1718 gg. (Po russkimarkhivam)*, Moscow: Nauka, 1978). Taking advantage over the deteriorating situation in Safavid Iran, Peter invaded the Caucasian coast of the Caspian in 1722, two months before the overthrow of Sultan Husain by the Afghans. In 1723, the envoy of Shah TahmaspII signed a treaty with Russia in St. Petersburg, according to which Iran ceded to Russia significant territories including Gilan, Mazandaran and Astarabad(FiruzKazemzadeh, "Iranian Relations with Russia and the Soviet Union to 1921,"in Peter Avery, Gavin Hambly and Charles Melville eds., *The Cambridge History of Iran*, vol. 7, Cambridge: Cambridge University Press, 1991, pp. 318-319). Though Peter was determined to annex the Caspian provinces permanently, this design ended in failure. Much of the territory of Gilan lay outside of actual Russian control, while no attempt was made to send an army to Mazandaran and Astarabad. Empress Anna (r. 1730-40) agreed to withdraw Russian troops from all Iranian territories. (Muriel Atkin, *Russia and Iran, 1780-1828*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press, 1980, p. 5.) After that, relations between Iran and Russia

remained minimal until the late 18<sup>th</sup> century when Catherine the Great (r. 1762-96) resumed the expansionist policies of Peter the Great.

In the first half of the 19<sup>th</sup> century, Russia won two wars against Iran and as a result, forced Iran to redraw the borders in the Caucasus, thus depriving Iran of its vast territorial possessions in the Caucasus and Transcaucasia. The situation became even worse for Iran in the second half of that century, after Russia lost its competition with advanced Western European powers in Europe and, in order to compensate for the military, political and physiological damage, turned its overpowering attention to Asia. In the second half of the 19<sup>th</sup> century, Russia rapidly conquered Central Asia – Iran suffered more territorial loss in its northeast (Kazemzadeh, “Iranian Relations with Russia,” 318-319). The main imperial rival in Asia was the Great Britain, but Russia had its advantages here: its geographical proximity and certain cultural affinity. Unfortunately for Iran, it turned into one of “the pieces on a chessboard upon which is being played out a game for the domination of the world” (George Curzon, *Persia and the Persian Question* (London: Longmans, Green and Co., 1982, vol. 1:3-4). As a result of this imperial rivalry, Qajar Iran in the 19<sup>th</sup> and early 20<sup>th</sup> suffered from political and economic encroachment on part of those two European powers. By the late 19<sup>th</sup> century, Russian domination of the northern areas of Iran (including Mazandaran) became the major factor in Iranian life and politics. The most extraordinary even in Iran’s relationship with Russia took place on 31 August 1907. Russia and Britain signed a convention which divided Iran in to spheres of influence: according to the Convention, the northern and central areas of Iran were resolved for Russia, while southeastern Iran came under the British sphere. The agreement confirmed the actual division of Iran into the Russian and British spheres of influence which had developed *de facto* throughout the 1880s. Mazandaran became a part of the Russian sphere of influence.

Following the signing of the Anglo-Russian Entente, Russia acted as if northern Iran was another conquered province. Russian troops occupied significant parts of the northern provinces, Russian consulates became governing bodies and the consuls sometimes even collected local taxes (Kazemzadeh, “Iranian Relations with



Russia,” 343). In the early 20<sup>th</sup> century, Russia started to colonize Mazandaran. During the World War I, Russia occupied northern Iran and tried to promote further colonization there. The Bolshevik coup of 1917 ended Russian colonial designs on Iran, at least temporarily – Russia withdrew its troops and concentrated on its internal problems.

Russian sources on Iran which deserve scholarly attention belong to three main categories: published secondary sources based on primary sources, published primary sources (mainly Russian travelogues), and archival materials. These documents have not been translated into foreign languages. Most of the primary sources are heavily biased due to the attitude of superiority Russia developed towards the people of Asia and the Middle East. Iran and its people are seen as targets of Russian imperial politics – and at the same time as beneficiaries of Russia’s “civilizing mission.”

Russian sources demonstrate that as early as in the early 18<sup>th</sup> century, Russians under Peter the Great were attracted to the resources of the Caspian provinces of Iran. N. G. Kukanova in her article “Russko-Iranskietorgovyeyotnosheniia v kontse XVII-nachale XVIII v.” (in ed. A. L. Sidorov, *Istoricheskiezapiski*, InstitutIstorii AkademiiNauk SSSR, 1957), claims that Peter intended to use the high quality cotton from Mazandaran for the young Russian manufactures (p. 251). Mazandaran was considered one of the richest provinces (together with Gilan and Shirvan) of Iran – that is why Peter the Great tried to annex Mazandaran to Russia but failed due to inadequate resources. The income of Mazandaran was estimated at 25,000 tomans and of Astarabad – at 3,000 tomans (one toman approximately was equal to 10,000 gold rubles), claims the author and quotes materials from the Central State Archive of the Ancient Documents (ЦГАДА, Центральныйгосударственныйархивдревнихактов) (p. 251)

Among significant secondary sources is the book authored by G. E. Ter-Gukasov entitled *Politicheskie i EkonomicheskieinteresyRossii v Persii* [Political and economic interests of Russia in Persia] published in 1916

(Petrograd:TipografiiaRedaktsiiperiodicheskikhizdaniimInisterstvaFinansov). The author claims that it is based on published as well as unpublished materials of three Russian Ministries: Foreign Affairs, Finances, and Trade and Industry, and also on official records of Iranian

customs, reports of Russian and foreign consular representatives in Iran and Turkey, plus some private sources (Introduction). As was typical of that period, there are no specific references to the sources. In the chapter on the natural resources, Mazandaran and Astarabad are presented as centers for cotton cultivation, possible coal deposits, and rich fishing resources. Among statistical data, value of imported and exported goods, and customs collected for Bender-e Gaz and Mashhad-e Sar are included. When the author discusses transportation agencies, newly established insurance agencies, and bank branches, he also mentions Bender-e Gaz and Mashhad-e Sar. The concluding chapter deals with the designs for railroads: in that context, the author considers benefits of construction a railroad between Bender-e Gaz and Shahrud. Overall, the information on Mazandaran in this book is not abundant but perhaps has certain value for learning about the role Mazandaran played in the Russo-Iranian trade in the late 19<sup>th</sup> and early 20<sup>th</sup> centuries.

Another book on Astarabad which is worth being mentioned is *Sotsial'no-politicheskaiabor'ba v Astrabade. Vtoraiapolovina 1911-nachalo 1912 gg. (Materialy k istorii revoliutsii 1905-1911 gg. v Irane)* [Social and political struggle in Astarabad. Second half of 1911-beginning of 1912 (Materials for history of the Iranian revolution of 1905-1911)]. It was published by A. M. Matveev in Tashkent in 1957. It is a detailed account of the events around the landing of the former shah Mohammad –Ali near Astarabad and his failed attempt to reclaim the throne. The strength of the book is that it relies heavily on the archival materials, mainly those in the Central State Archive of the Uzbek Republic (ЦГИАУзССР) and collections of diplomatic documents. Its shortcoming is the strong Marxist bias, obsession with the struggle of the peasants and workers and ridiculous quotations from Lenin.

Among secondary sources, another significant book is the one by Iusuf Negmatovich Abdullaev entitled *Astrabad i rusko-iranskiyeotnosheniia (vtoraiapolovina XIX – nachalo XX v.)* [Astarabad and Russo-Iranian relationship in the second half of the 19<sup>th</sup> and early 20<sup>th</sup> centuries] published in Tashkent in 1975 by the Institute of Oriental Studies at the Uzbek Academy of Sciences. This book is solidly based on primary sources, including archives and Russian travelogues about Mazandaran. It is not exclusively based on Russian sources but also uses

English and Iranian sources (Tadj-Bakhsh, for example, *Ravabet-i Iran va Russi adarnime-ieavvalqarn-i nuzdahom*). The Russian archives used include the Archive of Foreign policy of Russia (Архив Внешней Политики Российской Федерации): the main archive, the Asian fund, Persian desk; the Central State Military Archive (Центральный Государственный Военно-Исторический архив): Asian part; Central state archive of the Uzbek SSR (Центральный Государственный Архив Узбекской ССР), Central State archive of the Georgian SSR (Центральный Государственный Архив Грузинской ССР); and the Central State Archive of the Turkmen SSR (Центральный Государственный Архив Туркменской ССР).

The book by Abdullaev is detailed and dense with specific information, names and statistical data. It is divided into three chapters: the first one is entitled “Social and economic situation in Astarabad province of Iran in the second half of the 19<sup>th</sup> century” and deals with geography, population, local politics and economy. The second chapter is entitled “Place of Astarabad in the Russo-Iranian relationship before and during Russia’s conquest of Central Asia.” It analyzes the history of Russo-Iranian connections through Astarabad starting in the 18<sup>th</sup> century, annexation of Transcaspian Turkmenia to Russia and the Russo-Iranian relationship (with a significant part of it being dedicated to the foundation of the Russian station in 1842 on the Ashuradeh island), the influence of the Russian conquest of Central Asia on Astarabad and addressing border disputes between Iran and Russia, and the contest for power over Astarabad between the British and the Russians. The third chapter is entitled “Role of Astarabad in the Russo-Iranian relationships in the late 19<sup>th</sup> – early 20<sup>th</sup> centuries” and addresses the Russo-Iranian trade in Astarabad, influence of the Russian industrial investments in Astarabad, Russian settlements in Astarabad, and the social and political situation in Astarabad in the early 20<sup>th</sup> century (the Iranian revolution and the World War I).

The book is thorough and well researched. The only counterproductive (and annoying) feature is the persistent use of the Soviet historiographical clichés in the spirit of “Marxism –Leninism” about imperialists exploiting the working peoples of Asia (true) and the new era of freedom for the working people which opened after the “Great October Socialist Revolution” (lie). The very first part of the

bibliography lists works of the “classics of Marxism-Leninism” which include two works by Marx, five by Engels, and twelve by Lenin.

Another scholar of the relationship between Russian and Iran including Mazandaran is H. A. Ataev who dedicated three books to the political and economic connections between Iran and Russia. His first work is dedicated to the political and economic relations between northeastern Iran and Russia in the early 20<sup>th</sup> century Astarabad and Caspian trade (1900-1917) (*Politicheskie i torgovo-ekonomicheskieotnosheniasevero-vostochnogolrana i Rossii v nachale XX veka* (1900-1917), Ashgabad: Ylym, 1989) [Trade, political and economic relationship of the northeastern Iran and Russia in the early 20<sup>th</sup> century (1900-1917)]. His second book analyzes the trade and economic relationship between Iran and Russia in the 18<sup>th</sup> and 19<sup>th</sup> centuries and provides dense information by decade and by areas of Iran, including Astarabad (*Torgovo-ekonomicheskiesviazilrana s Rossiei v XVIII-XIX vv.*, Moscow: “Nauka, 1991) [Trade and economic connections between Iran and Russia in the 18<sup>th</sup> and 19<sup>th</sup> centuries]. And finally Ataev’s third work addresses political and economic relationship between the Soviet Union and northeastern Iran in the decade following the Bolshvik coup of 1917 (*Sovetsko-Iranskiopoliticheskie i torgovo-ekonomicheskieotnosheniia v 1917-1927gg.* (naprimereSevero-Vostochnogolrana, Ashgabad: Ylym, 1914)[Trade and political and economic relationship between the Soviet Union and Iran in 1917-1927 (example of northeastern Iran)]. All three books are based on primary sources including travelogues and archival materials from such archives as the Archive of the Foreign Policy of Russia, Archive of the Ministry of Foreign Affairs of the Soviet Union, Central State Historical Archive. All three books are packed with statistical data and specific information on Mazandaran but unfortunately are also polluted with multiple references to Lenin.

The next two books I would like to introduce are *Rossiiia i Iran: Istoriiaformirovaniia granits* [Russia and Iran: history of border formation] by L. M. Kulagina and E. V. Dunaeva published in 2007 in Moscow by the Institute of Oriental Studies and *Rossiiia i Iran (XIX-nachalo XIX veka)* [Russia and Iran (19<sup>th</sup>- early 20<sup>th</sup> centuries)] by Kulagina published in 2010 also by the Institute of Oriental Studies in Moscow. The chapters on border delineation between Iran and

Russia to the East of the Caspian Sea are all but identical in both books and are based mostly on archival materials. Both books explain how the Russian sea station was built on the Ashuradehisland in 1842 and how Russia won a right to maintain a squadron of military ships there (referring to the earlier work by Abdullaev). The authors talk about establishment of the Russian consulate in Astarabad in 1846 and the foundation of the Russian sea transportation company “Mercurii.” They characterize the Turcoman tribes living east from the Caspian Sea and their turbulent relationship with the Iranian authorities and explain how the Russia started to aggressively push into Central Asia in in the mid-19<sup>th</sup> century, gradually taking over Turkmenistan and landing on the shore of the Krasnovod bay (1869). The first agreement between Iran and Russia in regard to the border in this area was signed in 1869 according to which Russia defined its sphere of influence up to the Atrak. After having conquered most of Turkmenistan while Iran remained neutral, a Russo-Iranian border commission started its work in 1881 which resulted in the Convention of 1881 delineating the border along the Atrak River. Since the Yomud nomads were causing conflicts between Iran and Russia, in 1898, Russia established a Russian border commissar in Gunbat-i Qavus (50 miles north-east of Astarabad). His duties were to supervise the movements of the nomads, to prevent their raids from Iran against villages in Russian Transcaspia, and to address disputes between Russian and Iranian subjects. Additional Russian agents were posted in Iranian border cities Quchan, Bujnurd and Mohammad-Abad. Kulagina and Dunaeva further analyze the interference of the British in the Russo-Iranian dealings in the Transcaspia and further Russian expansion (to Marv and Serakhs). The rest of the border between Iran and Russian in this area was defined by the Convention of 1893 according to which Russia obtained some additional territories (village Firuzeh in exchange for a piece of land in Transcaucasia). (Kulagina and Dunaeva, pp. 53-73, Kulagina, chapter II, pp. 77-95) Analysis by these two authors presents the Russian side of the bi-lateral process and is based entirely on Russian sources, predominantly archives (Архив Внешнийполитико РоссийскойИмперии (АВПРИ), Центральный Госу

дарственны йвоенно-историческийархив (ЦГВИА), Госу дарственны йархив РоссийскойФедерации (ГАРФ)).

The next group of Russian sources is the Russian travelogues about Iran written prior to 1917 (On the Russian travelogues about Iran, see a book published by the author of this article: *Russia and Iran in the Great Game: Travelogues and Orientalism*, London: Routledge, 2007. It has also been translated into Persian though the bibliography of the Russian travelogues about Iran has been left out). There are several early travelogues related to Mazanderan penned prior to the modern era, including those written by AfanasiïNikitin in the 15<sup>th</sup> century (“Khozhdenieza tri moriaAfanasiiaNikitina,” in *KnigaKhozhdenii. ZapiskiruskikhputeshestvennikovXI-XVvekov*, Moskva:

SovetskaiaRossiia, 1984), ArtemiiVolynskii (P. P. Bushev, *Posol'stvoArtemiiaVolynskogo v Iran v 1715-1718 gg.*, (Po russkimarkhivam), Moscow: Nauka, 1987), Karl Gablits (*Istoricheskiizhurnalbyvshei v 1781 i 1782 godakhnaKaspiiskom more Rossiiskoieskadry pod koman doiuflota kapitanavtorogorangagrafaVoinovicha*, Moscow: TipografiiaSelivanovskogo, 1809), FedorSoimonov (*Opisaniemoria Kaspiiskogootust'iarekiVolgi, otprotokilarkovskoi do ust'ia r. Astravatskoi, polozheniezapadnogo i vostochnogoberegov, glubiny i gruntov i vidyznatnykhgor*, St. Petersburg: AdmiralteiskaiKollegiia, Akademicheskaiatipografiia, [1731]), and SamuilGotlivGmelin (*PuteshestviepoRossiidliaissledovaniivsekhhtrekhstsv v prirode*, vol. 3, St. Petersburg: 1785). They usually deal with a narrow topic related to the relationship between Iran (specifically including Mazandaran) and Russia, such as its strategic location and rich resources.

The absolute majority of Russian travelogues about Iran were written in the second half of the 19<sup>th</sup> and early 20<sup>th</sup> centuries. In all, more than 120 Russian travelers visited Iran during this period and published their accounts as books or articles. Among the authors were military officers (who constituted the majority), diplomats, civil servants, and several scholars of the Middle East. Most of the travelers explored the northern and northeastern provinces of Iran, which became the Russian sphere of influence according to the convention of 1907 – Mazandaran was one of the most popular destinations. Those travelogues present an exceptionally rich but at the same time strongly biased material about Mazandaran. They tell

us a lot about Mazandaran and its people – and also Russians' perceptions of the Iranians.

In order to employ the detailed information provided by the travelogues, the reader has to be fully aware of the authors' biases which distorted the picture (I talk about it in my abovementioned book on the Russian travelogues and Russian Orientalism). The complex of preconceived ideas and prejudices about the people of the Orient and the colonial practices they engendered can be defined as Russian Orientalism. Peculiar dual Russian national identity, European and Asian at the same time, resulted in multiple consequences broadly defined as Russian Orientalism. The most profound manifestation of that phenomenon was the sense of inferiority and persistent attempts to prove that the Russian Empire was as great and "civilized" as its Western European counterparts, especially the Great Britain. One way to prove their authentic Europeanness for the Russian travelers was to overemphasize the perceived inferiority of the Oriental "Other." Russians' disparagement of Iranians is overwhelming and is significantly stronger than the customary sense of superiority demonstrated by the British and other Western Europeans. This is the lens distorting most of the information about Iran: many travelers mercilessly ridicule and criticize every facet of life in Iran, including habits and traditions, people's morals and manners, their religion, culture and education. Most Russian travelers portray the "Orientals" as unable to rule over themselves, backward and in need of being "civilized" by a European power – all amounting to a standard justification for colonization, for taking over other people's resources and lands, and for interfering in their internal affairs.

Keeping this misperception of Iran and Iranians in mind, it still would be fair to state the significance of the data provided by the travelers about Mazandaran and the relationship between Russia and Mazandaran. Tens of Russian travelogues provide information about Mazandaran, ranging from a brief mention to several chapters to whole articles dedicated to it. In this paper, I shall only be able to mention the most representative, significant and informative ones. In general, the main topics addressed by the Russian authors include the following: the location of Mazandaran and its rich natural

resources, its benevolent climate suitable for cultivating many cash crops (such as cotton, rice, fruits), its proximity to Russia and natural “affinity” with Russia, its trade and in particular, its trade with Russia, Russian businesses there, Russian station on the island of Ashuradeh, relationships between Persians and Turcomans, and people’s customs, traditions, and religion. The cities of Ashref, Sari, Amol, Barforush, Mashhad-e Sar, Bander-e Gaz, and Astarabad receive a lot of attention. One popular route for the Russians was to travel north to Mazandaran from Tehran: to cross the mountains, arrive at the Caspian shore and to take a boat back to Russia. Another route was to travel along the border in Central Asia and to describe Khorasan and Mazandaran. If one reads all written by the Russian authors about Mazandaran, he will get an impression of a land of great opportunities but backward – its only opportunity lays in a closer affiliation with Russia who has extensive historical connections with this land. That is why we are dealing with multiple Russian officials going on expeditions of reconnaissance (along with Khorasan) – they study and describe in detail the roads, climate, cities, and the shore, among many other things. Sometimes implicitly, sometimes directly, many of those people expressed Russia’s aspiration to take over Mazandaran. Even S. Lomnitskii, perhaps the most open-minded and tolerant Russian author, who referred to Mazandaran as “Asian Italy, which even possesses a volcano...” lamented: “It is embarrassing to recall that under Peter the Great, we owned Mazandaran, Gaz and Gilan shores of the Caspian Sea, which were ceded to us by Persia according to a peace treaty and cost us many lives...” (S. Lomnitskii (Redzhep), *Persiia i persy. Eskizy i ocherki*. 1898-1899-1900, St. Petersburg: Tipografiia S. A. Suvorina, 1902, p. 368)

In addition to Lomnitskii, an engineer, an encyclopedic view about Mazandaran and its people is presented by such authors as Il’ia Berezin, a professional scholar of Iran (*Puteshestvie posevernoi Persii*, Kazan’: V tipografii Gubernskogo Praveniia i v Universitetskoi, 1850), by P. I. Ogorodnikov, a writer, in his two detailed books (*Na puti v Persiiu i prikaspiiskie provintsii ee*, 2<sup>nd</sup> ed., St. Petersburg: Tipografiia M. I. Pavlova, 1878; *Ocherki Persii*, St. Petersburg: Tipografiia tovarishchestva “Obshchestvennaia pol’za,” 1878), N. A. Solovkin, a medical doctor, (*Po iuzhnomu poberezh’iu Kaspiiia (Astrabad-Mazenderan-Gilan)*, Petrograd:



Tipografiia Morskogo Ministerstva, v Glavnom Admiralteistve, 1916). Among accounts dedicated to detailed geographic surveying of the southern shore of the Caspian, the book by G. Mel'gunov, a member of the Russian Geographic Society stands out (*O iuzhnom berege Kaspiiskogomoria*, in Attachment to *Zapiski Akademii Nauk* 3, no. 5 (1863). Mel'gunov traveled together with B. Dorn, a member of the Russian Academy of Sciences who also his account about that expedition ("Otchet obuchenom puteshestviipo Kavkazu i iuzhnomu beregu Kaspiiskogomoria akademika B. Dorna." *Trudy Vostochnogootdelenii Imperatorskogo Arkheologicheskogo Obshchestva* 8 (1864): 245-317). Ivan Blaramberg, a military topographer, took part in an expedition along the southern shore of the Caspian, published his diary ("Zhurnal vedennyi vovremia ekspeditsii dlia obozreniiavostochnykh beregov Kaspiiskogomoria, v 1836 godu," *Zapiski Imperatorskogo Russkogo Geograficheskogo Obshchestva* 4 (1850): 1-48) and a detailed topographical and statistical description of Mazandaran, including Astarabad ("Topograficheskoe i statisticheskoe opisanie vostochnogoberega Kaspiiskogomoria ot Astrabad skogozaliva do mysa Tiuk-Karagana," *Zapiski Imperatorskogo Russkogo Geograficheskogo Obshchestva* 4 (1850): 49-120). He also published a lengthy collection of statistical information on Iran with a special chapter dedicated to Mazandaran and Astarabad: their terrain, rivers, climate, natural resources, road, production, cities and population (Statisticheskoe obozrenie Persii sostavlennoe Podpolkovnikom I. F. Blarambergom v 1841 godu," *Zapiski Imperatorskogo Russkogo Geograficheskogo Obshchestva* 7 (1853): 1-356).

Two prominent military men, L. K. Artamonov and A. F. Benderev, were dispatched to northern Iran to reconnoiter on the ground for the army. In his formal account of the Astarabad-Sharhud region and northern Khorasan, Artamonov describes routes, tribes and population from the standpoint of their usefulness or lack of thereof for the advance of Russian troops in Iran (*Poezdkapo Persii. Astrabad-Shahrudskii raion severnyi Khorasan. Voennostatisticheskoe issledovanie*, Tiflis: Tipogr. Kants. Glavnok. Grazhd. Ch. Na Kavkaze, Loris-Melikova, 1894). In a similar way, Benderev presents the Astarabad-Bistam region. His central concern is the accessibility of

the region for Russian troops in case of their advance into northern Persia (*Astrabad-BastamskiiraionPersii. Poezdkaporaionu v 1902 godu General'nogo ShtabaPolkovnika Bendereva*, Ashkhabad: Tipografiia Shtaba 2-go Turkestanskogoarmeiskogokorpusa, 1904).

Baron Klementii Bode left a detailed dairy of his trip from Tehran to Astarabad and then to Khorasan in which he combines a detailed description of the terrain and settlements with stories about his encounters with the local people (“OcherkiTurkmenskoizemli i iugovostochnogopoberezh'iaKaspiiskogomoria,” Parts 1-3, *Otechestvennyezapiski*107, nos. 7, 8, 9).

“The peaceful conquest” of Iran through trade in sharp competition with the British trade is reflected in many travelogues. It is often connected with the theme of construction of roads and railroads in Iran. There were several authors whose missions were directly related to the Russo-Iranian trade. Among them we should mention FedorBakulin, a Russian diplomat concerned mainly with the strengthening Russian trade in the “Russian” zone, including Mazandaran (*Ocherkitorgovli s Persiieiu. Azerbaidzhan, Mazanderan, Asterabad*, St. Petersburg: Tipografiiia Ministerstva Putei Soobshcheniia, 1875), N. I. Shavrov (“Persidskoepoberezh'e Kaspiiskogomoria, egoproizvoditel'nost' i torgovlia,” *ZapiskiKavkazskogoOtdelaImperatorskogoRusskogoGeograficheskogoObshchestva* 26, no. 10. Tiflis: Tipografiia K. P. Kozlovskogo, 1913), and N. K. Zeidlits who reported on the circulation of commodities and the potential opportunities for the development of Russian trade in such port cities as Mashhad-e Sar,Zar and the Bay of Astarabad (*Ocherkiiuzhno-kaspiiskikhportov i torgovli*, Tiflis: V TipografiiGlavnogoUpravleniiaNamestnikaKavkazskogo, 1870).

There are several Russian travelogues that address the topic of the Russian colonization of Astarabad and Mazandaran in the early twentieth century. By supporting the Russian settlements there, the Russian government sought to eventually annex the territories in the northeast of Iran. The above mentioned account by Doctor Solovkin is among them. Three brochures by I. Mogilev provide information and practical advice to those interested in trading in northern Iran or migrating there (*Persidskiezemli*, Tashkent: Tipo-lit. gazety “Turk. Kur'er,” 1914; *Persidskiezemli(kakpriobretaiutzemli v severnoiPersii*,

Baku, 1916; *Persidskie zemli. Rybolovnyevodyiuzhnogo Kaspiia*, Ashgabad: Tipografiia I. I. Aleksandrova, 1916). In 1915, B. V. Bezsonov, a member of the Council of the Department of Press, went to northern Iran on the assignment from the Department of Migration at the Ministry of Agriculture and published a detailed description of each Russian village he visited, accompanied by some photographs (*Russkie pereselentsy v severnoi Persii*, Petrograd: Izdanie Pereselencheskogo Upravleniia Glavnogo Upravleniia Zemleustr oistva i Zemledeliia, 1915). In the same year, A. Sakharov, the head of the Syr Daria Department of Migration, visited Russian settlements in Astarabad and also produced a detailed account (*Ruskaia kolonizatsiia Astrabadskoiprovintsii v Persii*, Petrograd, 1915). Recently an article on the Russian colonization of northern Iran has been published by the author of this paper in collaboration with Morteza Nouraei ("Russian Settlements in Iran in the Early Twentieth Century: Initial Phase of Colonization," *Journal of the International Society for Iranian Studies*, vol. 46, no. 3 (2013): 415-442).

Many Russian travelers give preference to non-Persians in Iran, including Kurds and Turcomans which is typical for colonizers who try to ally themselves with ethnic and religious minorities against the majority (Shi'i Iranians in case of Iran). One travelogue, however, takes it to an extreme. A writer who published his account of Astarabad and Gorgan under a pseudonym of Khan-Iomudskii, devoted most of his article to the comparison between the Yomut Turcomans and Persians in which the Persians come out far worse on every account ("Astrabad i Giurgenskaia step'. (Putevyezametki)," *Sredniaia Azia* 8, 9 (1910)).

The third group of sources is the archival materials on Mazandaran in Russian archives. Some of them have been mentioned earlier as used by some Russian authors. The most important archives which contain materials related to Mazandaran include the Archive of the Ministry of Foreign Affairs, State Archive of the Russian Federation and State Military Archive in Moscow, State Archive in St. Petersburg and state archives in Tashkent and Ashgabad. I have to mention the fact that for the most part, their documents are not reflected in online sites and making copies of documents is either strictly limited or impossible.

Russian sources on the history of Mazandaran reveal valuable information on the province and its relationship with Russia in the 19<sup>th</sup> and early 20<sup>th</sup> centuries. Essentially none of them have been translated into Persian or English. The intention of the author of this paper has been to introduce them to the scholars of the history of Mazandaran. If a historian is interested in those sources, he or she has to keep in mind that many of them are biased, and either present Iran as “inferior” to “civilized” Russia or attempt to fit history in the narrow and distorting template of “Marxism-Leninism.” Also, the archives in Moscow, St. Petersburg, Tashkent and Ashgabad certainly contain many more documents on Mazandaran than Russian scholars have used so far. They would provide many additional avenues for an inquisitive and patient scholar.

### **Bibliography**

1. Abdullaevlu. N., *Astrabad i rusko-iranskietnosheniia (vtoraipolovina XIX – nachalo XX v.)*, Tashkent:Institute of Oriental Studies at the Uzbek Academy of Sciences, 1975.
2. Andreeva, E., *Russia and Iran in the Great Game: Travelogues and Orientalism*, London: Routledge, 2007.
3. Andreeva, E. and MortezaNouraei“Russian Settlements in Iran in the Early Twentieth Century: Initial Phase of Colonization,” *Journal of the International Society for Iranian Studies*, vol. 46, no. 3 (2013).
4. Artamonov, L. K., *PoezdkapoPersii. Astrabad-ShahrudskiiraionsevernyiKhorasan.Voenno-statisticheskoeissledovanie*, Tiflis: Tipogr. Kants. Glavnok.Grazhd.Ch. Na Kavkaze, Loris-Melikova, 1894.
5. Ataev, H. A.,*Politicheskie i torgovo-ekonomicheskietnosheniia severo-vostochnogolrana i Rossii v nachale XX veka (1900-1917)*, Ashgabad: Ylym, 1989.
6. \_\_\_\_\_ *Torgovo-ekonomicheskiesviazilrana s Rossiei v XVIII-XIX vv.*, Moscow: “Nauka, 1991.
7. \_\_\_\_\_ *Sovetsko-Iranskiepoliticheskie i torgovo-ekonomicheskietnosheniia v 1917-1927gg. (naprimereSevero-Vostochnogolrana)*, Ashgabad: Ylym, 1914
8. Atkin, Muriel, *Russia and Iran, 1780-1828*, Minneapolis, MN: University of Minnesota Press, 1980.
9. Bakulin, Fedor, *Ocherkitorgovli s Persiiei. Azerbaidzhan, Mazandaran, Asterabad, St. Petersburg: TipografiiaMinisterstvaPuteiSoobshcheniia*, 1875.

10. Benderev, A. F., *Astrabad-BastamskiiraionPersii. Poezdkaporaionu v 1902 goduGeneral'nogoShtabaPolkovnikaBendereva*, Ashkhabad: TipografiiaShtaba 2-go Turkestanaskogoaarmeiskogokorpusa, 1904.

11. Berezin, Il'iaa, *PuteshestvieposevernoiPersii*, Kazan': V tipografii GubernskogoPravleniia i v Universitetskoi, 1850.

12. Bezsonov, B. V., *Russkiepereselentsy v severnoiPersii*, Petrograd: IzdaniePereselencheskogoUpravleniiaGlavnogoUpravleniiaZemleustroistva i Zemledeliia, 1915.

13. Blaramberg, Ivan, "Zhurnal vedennyi vovremiae kspeditsii dliaobozreniiaavostochnykhberegovKaspiiskogomoria, v 1836 godu," *ZapiskilImperatorskogo Russkogo Geograficheskogo Obshchestva* 4 (1850).

14. \_\_\_\_\_ "Topograficheskoe i statisticheskoe koeopisanie vostochnogo beregaKaspiiskogomoriaotAstrabadskogozaliva do mysaTiuk-Karagana," *ZapiskilImperatorskogo Russkogo Geograficheskogo Obshchestva* 4 (1850).

15. \_\_\_\_\_ "StatisticheskoeobozreniePersiisostavlennoePodpolkovnikom I. F. Blarambergom v 1841 godu," *ZapiskilImperatorskogoRusskogoGeograficheskogoObshchestva* 7 (1853).

16. Bode, Klementii, "OcherkiTurkmenskoizemli i iugovostochnogo poberezh'iaKaspiiskogomoria," Parts 1-3, *Otechestvennyezapiski* 107, nos. 7, 8, 9.

17. Bushev P.P., *Posol'stvoArtemiiaVolynskogo v Iran v 1715-1718 gg. (Po russkimarkhivam)*, Moscow: Nauka, 1978.

18. Curzon, George, *Persia and the Persian Question*, London: Longmans, Green and Co., 1982.

19. Dorn, B., "OtchetobuchenomputeshestviipoKavkazu i iuzhnomubereguKaspiiskogomoriaakademika B. Dorna," *Trudy VostochnogootdeleniialImperatorskogoArkheologicheskogoObshchestva* 8 (1864).

20. Gablits, Karl, *Istoricheskiizhurnalbyvshei v 1781 i 1782 godakhnaKaspiiskom more Rossiiskoieskadry pod komandoiuflotakapitanavtorogorangagrafaVoinovicha*, Moscow: TipografiiaSelivanovskogo, 1809.

21. Gmelin, Samuil Gotlib, *Puteshestviepo Rossiidliaissledovaniiaavsekhhtrehtsarstv v prirode*, vol. 3, St. Petersburg: 1785.

22. Kazemzadeh, Firuz, "Iranian Relations with Russia and the Soviet Union to 1921," in Peter Avery, Gavin Hambly and Charles Melville eds., *The Cambridge History of Iran*, vol. 7, Cambridge: Cambridge University Press, 1991.

23. Khan-Iomudskii, N. N., "Astrabad i Giurgenskaia step' (Putevyezametki)," *Sredniaia Azia* 8, 9 (1910).
24. "Khozhdenie za tri moria Afanasiia Nikitina," in *Kniga Khozhdenii. Zapiski russkikh putestestvennikov XI-XV vekov*, Moskva: Sovetskaia Rossiia, 1984.
25. Kukanova, N. G., "Russko-Iranskietorgovye otnosheniia v kontse XVII-nachale XVIII v.," in ed. A. L. Sidorov, *Istoricheskie zapiski*, Institut Istorii Akademii Nauk SSSR, 1957.
26. Kulagina, L. M. and Dunaeva E. V., *Rossia i Iran: Istorii formirovaniia granits*, Moscow: Institute of Oriental Studies, 2007.
27. Kulagina, L. M., *Rossia i Iran (XIX-nachalo XIX veka)*, Moscow: Institute of Oriental Studies, 2010.
28. Lomnitskii, S. (Redzhep), *Persia i persy. Eskizy i ocherki. 1898-1899-1900*, St. Petersburg: Tipografiia S. A. Suvorina, 1902.
29. Matveev, A. M., *Sotsial'no-politicheskaia bor'ba v Astrabade. Vtoraiapolovina 1911-nachalo 1912 gg. (Materialy k istorii revoliutsii 1905-1911 gg. v Irane)*, Tashkent: Sagu, 1957.
30. Mel'gunov, G., *O iuzhnoberege Kaspiiskogomoria*, in *Attachment to Zapiski Akademii Nauk* 3, no. 5 (1863).
31. Mogilev, I., *Persidskie zemli*, Tashkent: Tipo-lit. gazety "Turk. Kur'er," 1914.
32. \_\_\_\_\_ *Persidskie zemli (kak priobretaiut zemli v severnoi Persii)*, Baku, 1916.
33. \_\_\_\_\_ *Persidskie zemli. Rybolovnye vodi iuzhnogo Kaspiia*, Ashgabad: Tipografiia I. I. Aleksandrova, 1916.
34. Ogorodnikov, P. I., *Na puti v Persiiu i prikaspiiskie provintsii ee*, 2nd ed., St. Petersburg: Tipografiia M. I. Pavlova, 1878.
35. \_\_\_\_\_ *Ocherki Persi*, St. Petersburg: Tipografiia tovarishchestva "Obshchestvennaia pol'za," 1878.
36. Sakharov, A., *Russkaia kolonizatsiia Astrabadskoiprovincii v Persii*, Petrograd, 1915.
37. Shavrov, N. I., "Persidskoepoberezh'e Kaspiiskogomoria, ego proizvoditel'nost' i trgovlia," *Zapiski Kavkazskogo Otdela Imperatorskogo Russkogo Geograficheskogo Obshchestva* 26, no. 10. Tiflis: Tipografiia K. P. Kozlovskogo, 1913.
38. Soimonov, Fedor, *Opisaniemoria Kaspiiskogootust'iareki Volgi, otprotokilarkovskoi do ust'ia r. Astravatskoi, polozheniezapadnogo i vostochnogoberegov, glubiny i gruntov i vidy znatnykh gor*, St. Petersburg: AdmiralteiskaiKollegiia, Akademicheskaiatipografiia, [1731].

39. Solovkin, N. A., *Po iuzhnomupoberezh'iuKaspiia (Astrabad-Mazendaran-Gilan)*, Petrograd: TipografiiaMorskogoMinisterstva, v GlavnomAdmiralteistve, 1916.

40. Ter-Gukasov, G. E.,*Politicheskie i EkonomicheskieinteresyRossii v Persii*, Petrograd: TipografiiaRedaktsiiperiodicheskikhizdaniMinisterstvaFinansov, 1916.

41. N. K. Zeidlits, N. K.,*Ocherkiuzhno-kaspiiskikhportov i torgovli*, Tiflis: V TipografiiGlavnogoUpravleniiaNamestnikaKavkazskogo, 1870

## **Mazandarani Studies In Georgia – the Past, Present and Perspectives**

**Nikoloz Nakhutsrishvili, George Sanikidze\***

### **Abstract**

Iranian studies in Georgia have nearly a century-old history. The realm of interests of Georgian Iranologists covers a lot of problems, among which are the history of Georgians residing in Iran, their mode of life and language. Research into all these problems calls for integration and correlation of Iranological and Kartvelological (Georgian Studies) investigation data.

It should be pointed out that the studies carried out along this line has been mainly focused on Georgians living in the province of Isfahan as a certain part of them retained their language in the form of so called Fereidan dialect of Georgian language up to date. The complete bibliography of books and articles about Georgians of Fereidan in Georgian language is already available in Georgia .Of less concern for Georgian scientists have been the Georgians living in some of the other regions, like those residing in Mazandaran, of which among them ,nowadays, the Georgian language is lost. Yet, neither in Georgia nor in Iran have there been comprehensive studies in Mazandarani Georgians' speech and mode of life carried out taking into account the Georgian language and its cultural factors .

In the present paper attempts are made to outline the scientific literature available in Georgia dealing with Mazandaran in general and Mazandarani Georgians in particular. With regard to this problem, there are also considered perspective trends of future researches mentioned which need close collaboration of corresponding Georgian and Iranian scientific centers.

---

\*. Professor. Ilia State University, G.Tsereteli Institute of Oriental Studies Tbilisi, Georgia



## Introduction

Iranian studies in Georgia has nearly a century-old history<sup>1</sup>. The realm of interests of Georgian iranologists covers a lot of problems and among them the history of Georgians, residing in Iran, their mode of life and language. Research into all these problems calls for integration and correlation of Iranological and Kartvelological (Georgian Studies) investigation data.

It should be pointed out that the studies carried out along this line has been mainly focused on Georgians living in Isfahan province as a certain part of them retained their language in the form of so called Fereidan dialect of Georgian language up to date. The complete bibliography of books and articles about *Georgians of Fereidan* in Georgian language is already available in Georgia; Of less concern for Georgian scientists have been Georgians living in some other regions, among them those residing in Mazandaran, who nowadays lost Georgian language. Yet, neither in Georgia nor in Iran have been carried out comprehensive studies in Mazandarani Georgians' speech and mode of life taking into account Georgian language and cultural factors .

In the present paper attempts are made to outline the scientific publications available in Georgia dealing with Mazandaran in general and Mazandarani Georgians in particular. With regard to the problem there are also considered those perspective trends of future researches which need close collaboration of corresponding Georgian and Iranian scientific centers

### Mazandaran in Old Georgian Maps

In the 18<sup>th</sup> century Georgian cartographers were already aware of "Tabarestan" and "Mazandaran," as well as the main cities of „Tabarestan,, - "Rasht "and,, Farahabad .“Three maps of the Georgian atlas compiled in 1742 by famous Georgian geographer , historian and cartographer **Vakhushti Bagrationi** (1757-1696) embrace the Kingdom of Persia. The map of the Middle East has inscriptions „Tabristan“<sup>2</sup>, „Rasht “and „Ferabat“<sup>3</sup>; The map entitled, „ *The Kingdom*

---

1. See Giunashvili, Jemshid .*Jrānšenāsīdar Gorjestān* – Našr-e Dāneš, Farvardinva Ordibehešt 1374 ,No 87, pp. 28-17

2. Tabaristan

3. Farahabad

of *Persia and Balkh, Bukhara* “makes mention of „Tabristan“, which is divided into two parts - „Gilan“ and „Mazandara“<sup>1</sup>, the cities mentioned here are: „Rasht“ and „Farabat“; One more map with the same title has inscriptions: „Tabrestan“, „Mazandara“, „Rasht“ and „Farabat“. This atlas is preserved at the Georgian National Center of Manuscripts) A, 717pp.110, 118, .(119

### **Mazandaran in Georgian Publications of the End of the 19<sup>th</sup> Century and the Beginning of the 20<sup>th</sup> Century**

A famous Georgian statesman **Vladimer) Lado) Aghniashvili** (1904-1860) traveled to Iran in 1894 in order to get acquainted with the way of life of Georgians living in Iran. The main aim of his expedition was to visit the province of Isfahan. The report of the trip was published in 1896 in the “Moambe” magazine (NN 8-2) under the title „Traveller’s Letters.“ In the same year it was published as a separate book called „Persia and its Georgian Residents)“ Aghniashvili, .(1896 The book consists of 328 pages and is one of the significant foreign-language sources about Iran in the late period of the reign of Naser-ed-din Shah) the end of the 19<sup>th</sup> century .(The first three chapters of the book, „From the Caspian Sea to Tehran ,“ „Tehran – the Capital of Persia “and „ From Tehran to Isfahan ,and the City of Ispahan “as well as the sixth chapter, „ General Survey “give a detailed description of the landscapes of Iran, the main cities on the route ,the culture and customs of the Iranians. The fourth chapter is called, „Armenians of Iran and the New Julfa ,“ whereas the fifth chapter, „Fereidan and the Georgian Population of Iran “ ) Aghniashvili,(236-1896:166 focuses on the key issue of research. The book is appended with linguistic research on Georgian-Persian language contacts and loan-words. Apart from establishing personal relationships with Georgians in Ispahan ,L.Aghniashvili obtained information on the Georgian settlements in various provinces of Iran.

---

1. It should be mentioned that the Iranian toponyms are often altered in the above maps as well as the Georgian texts mentioned below .For instance, „Mazandaran“ is often given in its correct form, but there are cases when mention is made of „Mazanderan,, ,“Mazandara,, ,“Mazanderin,, ,“Mizandar .“In certain cases Iranian personal names are quoted in their altered form as well .In translated examples all of such forms are left without correction ,in order to show their original Georgian pronunciation.

Quoting an Armenian resident of Tehran, he writes: „In **Gilan** there is a Georgian village,, **GiurjiMahala**) “Georgian district (with 400 purely Georgian households )“Aghniashvili,(1896:219

The author mentions with regret that, as he could not speak Persian, he learnt the information too late: „only when I had parted with Tehran and arrived in Rasht, I learnt about the Georgian households near Tehran and in Gilan. Had I known this while I was in Tehran, I would have visited the village and moved directly to **Barfrush**<sup>1</sup> where the second Georgian household resided .Besides, this way would be shorter than the way via Rasht “ ) Aghniashvili, .(1896:220From the story of the Georgian traveler it is obvious that he does not differentiate between Gilan and Mazandaran, although he makes separate mention of „Mazandaran“ when he argues that the grave of Prince Alexander<sup>2</sup> – the second son of the Georgian King Heraclius the Second – may be in one of the Mazandaranian villages granted to him by the Iranian Shah, and not in one of the Armenian churches of Tehran) Aghniashvili,.(58-1896:57

A famous Georgian public figure, writer and historian **Zakaria Chichinadze** (1931-1853) is the author of a book, „ *Georgians in Persia. The Persian Georgians Who Arrived in Georgia* “Chichinadze, .(1907 The book focuses on the Georgians living in Fereidan, and the author makes several mentions of Mazandaran and Georgian settlements there .In this regard he quotes AtamOnikashvili – a Georgian resident of Fereidan who arrived in Georgia in – 1871 as well as an Armenian merchant:

*„Towards Gilan Sea, before Tabriz and Tehran, there are the following Georgian villages on the road:*

*Patardzeuli 30 -households*

*Lilo 40 - households*

*Norio 30 - households*

*Apart from Atam Onikashvili, I was told about these three villages by an old-aged Armenian merchant who had travelled all round Persia, stayed in these villages for several days and talked to their Georgian residents .Prince Alexander had frequently stayed in this village .Local inhabitants greatly respected the Prince and told stories*

---

1. The author means Barforush, currently the town of Babol.

2. Iskander-Mirza

*and tales about him. Residents of these villages still speak Georgian and know a lot about Georgia)* “Chichinadze,.(23-1907:22

Quoting an Italian traveler of Safavid period Pietro Della Valle ,Z. Chichinadze writes :

*...„ Nowadays the Persian regions of **Kirman** ,**Mizandar** and the shores of the Caspian Sea abound in Georgians and Circassians. In **Farsistan** and **Mazandaran** they occupy not only entire villages but also towns and cities and constitute the entire population)*“Chichinadze,.(1907:24

Z .Chichinadze also quotes a letter sent from Persia by B. Avakyan, published in the Armenian newspaper,, Mshak ,1902,“N,, :186*By the way, I'd like to mention the following :I happened to travel in **Mazandaran** .I visited several Persian villages and, as I arrived in one big village, I asked its name.*

*A resident of the village answered:*

*This village is called **GurjiMahala**) it is a Georgian village .(Our ancestors were brought here as prisoners by Shah Abbas.*

*Indeed, in their appearance they are similar to Georgians, and the beauty of their women proves that they are of Georgian origin. Besides, they have retained Christian rites, for instance, they make a sign of a cross on the bread they bake)*“Chichinadze,.(42 :1907

In 29-1923a Georgian scholar **Ambako Chelidze** (1940-1878) visited Iran and took part in the establishing of a Soviet (Russian-Persian) bank in Tehran. In 1927he traveled in Isfahan and Fereydunshahr. His books,, FereidaniGeorgians) “Chelidze,(2011and ,,Six Years in Persia) “Chelidze, (1964represent a significant foreign source of information about Iran at the end of the Qajar epoch and the beginning of the reign of RezaShah .In the first book, mostly dedicated to the Georgians inhabiting the province of Ispahan, the author writes,, :*Some residents of Tehran claim they are descendants of Georgians, but they remember nothing of Georgia.*

*An example of such village in **Mazanderan** is **AbasAbad** .The name of the village proves that it was formed in the period of **Shah Abas**) **AbasAbad** – the village of **Abas** .(The inhabitants have forgotten the Georgian language and speak pure Iranian. Only several old-aged people remember the mother tongue to a certain extent, but they are*

*passing away .As the local residents say,,the last lady who spoke Georgian has passed away) “Chelidze,.(2011:18*

In the other book,„Six years in Persia“ A. Chelidze as an expert of industry and commerce makes several mentions of Mazandaran:

„This region, i.e. the entire **Gilian-Mazandaran** ,is the richest one in respect of raw materials .They grow cotton, rice, opium, tea, all kinds of fruit, vine etc ... .This fairy-land, where the entire land belongs to local clergy, merchants and lazy Khans, is raided by merchants and commercial travelers from the entire world. All of them speak the local language sufficiently enough to buy and sell goods. Foreign merchants flatter the owners of goods, praise their virtues and, on seeing the mountains of rice and cotton, bow their heads low and present their purses full of money ...Thus, camels, mules and horses are loaded with cargo .European merchants leave the place and the friendship ends)“...Chelidze,.(16-1964:15

„Iran suffers the shortage of water.No plants grow without watering, with the exception of **Mazandaran**) “Chelidze,.(46.:1964

The roof of the palace [„Chehel Sotoun“]is based on three huge logs of beech-tree brought from**Mazandaran** .If the walls of the building ever fall, this will be due to the weight of these logs rather than that of the roof itself) “Chelidze,.(1964:123

„Only **Mazandaran** is a region of Persia rich in forests .The region is fertile and exports a lot of rice and dry fruit to the Soviet Republics) “Chelidze,.(1964:130

### **Mazandaran in the Georgian Press of the Russian Tsarism Epoch**

“*The Bibliography of Iran - History* “compiled by Gulnara Dzneladze, Georgian iranologist) “ ,Dzneladze, ,(1981includes a list of books and articles on the history of Iran, published in newspapers and magazines from old times until 1976( 2089titles in all .(In this book,„Mazandaran “is mentioned only once) *Telegrams .Tehran. The Riot in Mazandaran District,, - Iveria“ newspaper, October 27, ) (1891* Dzneladze, ,(1981:50However, this does not mean that Mazandaran has not been mentioned numerous times in Georgian historical and scientific works and newspaper articles .Below is given a translation of the publication issued 124 years ago:

*Tehran. In one of the villages of **Mazanderin** district, people, supported by clergy, burnt down the house of general **Saadat-Quli-Khan** and killed the general as well as other 20 people. This riot is of religious nature and has not gone beyond the above-mentioned district. Today **Saadad-Daule** and an army of 500 horsemen are going to the place of the riot in order to restore the order<sup>1</sup>.*

Interestingly enough, alongside with this telegram, the paper contains telegrams from Petersburg, Vladivostok and Rio-de-janeiro.

According to our research, Mazandaran and its main cities (Sari, Ashraf, Barforush, Firuzkuh and others) have been mentioned numerous times in Georgian newspapers of the beginning of the past century. Many of these are dedicated to the issue of the Constitutional Revolution in Iran. Iranian scientific circles will definitely be interested to know how frequently and precisely Mazandaran was mentioned by the newspapers issued in Tbilisi and Batumi. Detailed information is given regarding the stay of the fugitive Mohammadali-Shah in Mazandaran and Astarabad and the clashes between the supporters of the former Shah and governmental forces in the territory of Mazandaran. Below are given translations of several examples:

**Batumi newspaper**, July, 1911, 22N7

„Astrakhan. According to Persian sources, the riot in Persia has become more violent. Trade industry in Astrabad, **Mazanderan** and other major trading places has stopped. The representatives of the Trade Houses in Astrakhan have been informed to stop the export of goods to Persia.“

**Batumi Newspaper**, August, 1911, 9N21

Persian news. „...While staying in **Sari**, Shah observes the struggle between his forces and those of the government. As soon as he learns about the defeat of his army, he will easily flee via the Caspian Sea. According to the latest telegram (Reuters), (it is clear that Shah is currently in **Sarbrusha**<sup>2</sup>. In any case, he is obviously hiding“...

---

1. During the “*Tobacco Riot*” of 1902-1901 the supporters of Seyyed Mohammad Alamgir in Kelardasht murdered Sobhan Quli Khan and not Saadat Quli Khan. Afterwards the rebels were defeated by the governmental troops headed by Saadad-Douleh (Kazembeiki). (136-2003:135)

2. Barforush

**Batumi Newspaper** ,August 17, 1911, N27

„Tehran has been informed about the seizure of **Barfrush** .The struggle in this city lasted all day. The Khans of **Mazandaran** ,who supported **Mahmed-Ali** ,have been defeated. Major clashes took place between **Firuzk**<sup>1</sup>and **Barfrush** ,with 2000supporters of **Mahmed-Ali** and 1800governmental soldiers. Several Turkmen leaders have been murdered or captured“.

It should be underlined that, while covering the events of this period ,Georgian newspapers mostly focus on Tehran ,Azerbaijan (Tabriz) and Gilan (Rasht). Broad coverage is given to the participation of Georgian revolutionaries in the riots of Tabriz and Rasht) Chipashvili, 1983; Gocheleishvili, 2013; Kelenjeridze, ,(1975 although their activities in Mazandaran are not recorded. In our opinion, thorough study of the Persian sources and research of Iranian scientists of that period will, most probably, identify such facts as well.

**Iranian-Georgian Language Contacts. Traces of Georgian Vocabulary in Mazandaranian**

At the end of the 19<sup>th</sup> century L.Aghniashvili in his above mentioned workmade certain observations concerning the speech of Fereidan. However, the scientific study of the speech of Georgians in Fereidan started later in .1922The research was initiated by VarlamTopuria and Arnold Chikobava ,and continued later by the following generations of Georgian linguists .Dozens of papers have been published, dedicated to the Fereidani dialect of the Georgian language .The texts recorded in various periods are still researched .

However, no significant steps have been made with regard to the study of the speech of Georgians residing in Mazandaran .A famous researcher of Fereidani dialect of Georgian – Darejan Chkhubianishvili – quotes a Georgian man from Najafabadnamed Ali Pashaei, who saw place rich in water springs in Behshahr village GorjiMahalleh ,called by the local population as “Qaro.”There is no doubt that this word is derived from the Georgian word “Tsqaro” meaning “water spring)” Chkhubianishvili,.(143-2012:142This definite trace of the Georgian language in Mazandaranian is also confirmed by a Mazandaranian

---

1. Firuzkuh

researcher of Georgian origin Aliakbar Ojakeh) Ojākeh, ,(1390:96 although other examples given in his research are not acceptable for us. We have been informed by Fereidani Georgians that the Georgians of Mazandaran use Georgian words in their native Mazandarani speech ,although they are not aware of the Georgian origin of these words .Unfortunately, this observation of Fereidani Georgians is not based on corresponding examples. Georgian iranologists and Iranian dialectologists should jointly research the issue of traces of the Georgian vocabulary in Mazandarani speech. Above all, a thorough study should be implemented based on all the existing dictionaries of Mazandarani-Persian. Joint field work should be implemented in the Mazandarani settlements where the population might be of Georgian origin. Such research will enable find out whether there have been cases of bilingualism or trilingualism (Mazandarani-Georgian and Mazandarani-Georgian-Persian) in Mazandaran during the past 400 years. The issue is vital, as there are no Georgian-speaking residents currently in Mazandaran, and the area of use of Mazandarani itself is restricted for various reasons. The issue of retaining and preserving the speech of Mazandaran has already been raised) Zākeri, .(1391

### **The Current State of Research of the Lifestyle of Mazandarani Georgians**

Numerous Georgian historians and iranologists have focused on the history of Georgian settlements in Iran (V.Gabashvili, V.Puturidze, D.Katsitadze ,M.Todua, J.Giunashvili, Z.Sharashenidze, K.Kutsia, G.Chipashvili, G.Beradze ,T.Natroshvili, N.Gelashvili and others). Up to date, the majority of European and Persian sources concerning the issue have been translated into Georgian .

The present paper does not focus on the analysis of sources and scientific works dedicated to Georgians living in Iran. Interested persons may find rather vast Georgian and foreign bibliography in the papers of D.Chkhubianishvili) Chkhubianishvili (177-176 :2012 ,and HamedKazemzadeh) Kazemzadeh, 2013: .(261-255 However ,there has not been any special research either in Georgia or elsewhere that would focus on Mazandarani Georgians .The only work dedicated



to the issue is written by Mazandarani Georgian AbdolaliHeydari-Gorji (Heydari-Gorji, .(1389

Recently there is obvious interest regarding the issue of Mazandarani Georgians ,namely :scientific expeditions of Georgian scholars to Iran (Mazandaran) have been implemented ;papers have been published; conferences and cultural events have been organized:

In 2008the scientific journal“ Kartvelology) ”Georgian Studies (published an article by iranologist N.Nakhutsrishvili „New Information on the Iranian Georgians (Georgians in Mazandaran) “ Nakhutsrishvili, .(2008This paper informs Georgian scientific circles about the research of Mazandarani Georgian AliakbarOjakeh,, The History of GorjiMahalleh Village) “Ojākeh, .(1382

In 2014a group of scholars from A.Tsereteli Kutaisi State University) P.Japaridze, Z. Tskhvediani, T.Demetrashvili (implemented an expedition to Mazandaran. In the same year they made a presentation“The Speech, Lifestyle and Culture of the Georgian Population of Mazandaran Province) Results of the First Scientific Expedition.”(On May 29-28, 2014St. Andrew the First-Called University of the Georgian Patriarchate held a conference “Iranian Georgians: History and Perspectives .“One of the participants , Fereidani Georgian ,MA of Isfahan University SaeedMulianipresented the paper,, Mazandarani Georgian) History and Current Reality.“(Since 2014N.Nakhutsrishvili has been implementing a project “Georgians in Mazandaran” at Ilia State University .

Within the framework of the above-mentioned project, in November 2014 the authors of this paper went to a scientific expedition in Mazandaran and visited several villages inhabited by Georgians. Prior to this visit, members of the delegation had meetings and consultations in Tehran with specialists from the Islamic Culture and Relations Organization, Academy of Persian Language and Literature, The Center for the Great Islamic Encyclopedia andSahab Geographic and Drafting Institute .Fruitful meetings were held in Sari – the administrative center of Mazandaran province. The hosts of the meetings were: The Center of Sari Studies and Mazandaran branches of the National Library and Archives of Iran. In Tehran, Neka and Gorji Mahalleh members of the

delegation met famous Mazandarani musicians of Georgian origin and recorded their performance. It should be mentioned that, upon the initiative of N. Nakhutsrishvili, in 2011 Mazandarani musicians of Georgian origin Alireza Valizadeh-Gorji and Yasser Navazandeh-Gorji participated in the fifteenth "Chveneburebi" festival in Georgia and were awarded a diploma of honor. It should be noted that this festival is dedicated to the art of Georgians living abroad, and prior to 2011 only Fereidani Georgians had participated in it on behalf of Iran. "Music Center" of Ilia State University expressed its interest in the art of Mazandarani Georgian musicians and is ready to implement a corresponding project with the assistance of Georgian iranologists.

The photographic materials obtained during the above-mentioned expedition were presented at N. Nakhutsrishvili's exhibition "Georgian Mazandaran", held at Ilia State University in December of the same year.

The article "Abdolali Heydari Gorji – Mazandarani Writer of Georgian Origin," dedicated to the analyses of his poetry, written by N. Nakhutsrishvili, will be published in the forthcoming volume of "Georgia and Middle East – VIII" issued by G. Tsereteli Institute of Oriental Studies.

### **Conclusions**

Based on all the above-mentioned, we can conclude that Mazandarani Studies may serve as a valuable source for Georgian Studies, whereas the Georgian sources and the research implemented by Georgian dialectologists and iranologists will contribute to the research of the history, ethnography, languages and dialects of Iran and its regions, including Mazandaran.

The exchange of results of research carried out by Georgian and Iranian scholars, implementation of joint cultural, historical, source study and linguistic projects by corresponding universities and institutes of Georgia and Iran, will undoubtedly be mutually favourable and will contribute to further enhancing and broadening of the longstanding Georgian-Iranian relations in diverse fields.

**References:**

1. Aghniashvili,– 1896Aghniashvili ,Lado .Sparseti da ikaurikartvelebi (Persia and it’s Georgian Community ,(Tbilisi, .1896
2. Chelidze– 1964,Chelidze ,Ambako .EkvitseliSparsetshi (Six years in Persia .(Tbilisi: Metsniereba. 1964
3. Chelidze, 2011–Chelidze, Ambako .Pereidnelikartvelebi (Fereidani Georgians .(Tbilisi: State Museum of Georgian Literature, .2011
4. Chichinadze, – 1907Chichinadze ,Zakaria .Kartvelebi Sparsetshi . Sakartveloshimosulisparselkartvelebi) Georgians in Persia. The Persian Georgians Who Arrived in Georgia ,(Tbilisi. .1907
5. Chipashvili, 1983– Chipashvili, Giorgi.SergoGamdlivili) SergoGurji) da misiiranulidghiurebi. (SergoGamdlivili - SergoGurji- and his Iranian Diaries .(Tbilisi: Metsniereba. .1983
6. Chkhubianishvili, 2012– Chkhubianishvili ,Darejan .Saenatmecniero Tserilebi (Linguistic Papers .(Tbilisi: Tbilisi State University. .2012
7. Dzeladze, 1981– Dzeladze, Gulnara .Iranisbibliographia) istoria) (Bibliography of Iran – History .(Tbilisi: Metsniereba1981 .
8. Giunashvili, 1374–Giunashvili, Jemshid .IrānšenāsīdarGorjestān– Našr-e Dāneš, FarvardinvaOrdibehešt ,1374 No 87, pp..28-17
9. Gocheleishvili, – 2013Gocheleishvili, Iago.Georgian sources on the Iranian Constitutional Revolution, 1911-1905. SergoGamdlivili’s memoirs of the Gilan resistance .In :Iranian-Russian Encounters. Empires and Revolutions since 1800.Ed. by Stephanie Cronin. London and New York: Routledge. 2013. pp..230-207
10. Heydari-Gorji, 1389- Heydari-Gorji, Abdolali.Tārikh-e Gorji-hāyelrān . Tehran: Negāh-e Bideh. .1389
11. Kazembeiki, 2003– Kazembeiki, Mohammad Ali.Society ,Politics and Economics of Māzandarān, Iran, .1914-1848New York: Routledge Curzon. 2003
12. Kazemzadeh, 2013– Kazemzadeh, Hamed.The latest status on linguistic and geographic dispersion of Iranian Georgians .In Journal: PRO GEORGIA. Journal of Kartvelological Studies.Warsaw, 2013, N 23.pp.-255 .261
13. Kelenjeridze, 1975– Kelenjeridze, Anton.Gurjebi.Kartvelebilranis 1911-1905clebisrevoluciashi) Gurjis.Georgians in 1911-1905revolution of Iran.(Tbilisi, .1975
14. Nakhutsrishvili, 2008– Nakhutsrishvili, Nikoloz . Akhaliinformaciairanelikartvelebisshesakheb.KartvelebiMazandaranshi) New information about Iranians of Georgian origine. Georgians in Mazandaran.(Journal“ Kartvelology”, 2008, N5, pp..103-100

15. Ojākeh – 1382 ,Ojākeh ,Aliakbar .Tārikhče-ye rustā-ye Gorji-mahalleh vadāstān-e Mohammad-e Jabbeh .Sāri :Našr-e Mehr-e Sājjadeh. .1382

16. Ojākeh – 1390 ,Ojākeh ,Aliakbar .Farhang-e gorji-hā) Guyeš-e ahāli-e rustā-ye Gorji-mahalleh-e Behšahr .(Sāri: Našr-e Ideh Ayyam. .1390

17. Zākeri – 1391 ,Zākeri, Mohammad Sāleh .Āyande-ye zabān-e Māzandarāni. Nešāne-hāye khatar .Tehran“ :Resāneš-e novin” . .1391

## فهرست مقالات ارسال شده به دبیرخانه نخستین همایش بین‌المللی تاریخ محلی مازندران

ردیف	نام خانوادگی و نام	عنوان مقاله
۱	اسفندیاری، فاطمه و دهنبدی، رمضانعلی	جلوهای ولایت (جستاری در تاریخ محلی مازندران)
۲	احمدی اختیار، مهدی و مسیبی قمبوانی، ولی‌الله	نگارش و نگرش در تاریخ محلی
۳	اظه‌ری لمراسکی، سید حسین	جغرافیای تاریخی کلباد
۴	اوصانلو، طوبی	بررسی فلسفه تاریخی جشن‌ها و آیین‌های مازندران
۵	ایمانپور، محمدتقی و مهرابی، طهمورث	خاستگاه و پیشینه شهر آمل و محدوده جغرافیایی آن در دوره ساسانیان
۶	آقاچانی الیزه، هاشم و مهرابی، طهمورث	خاستگاه تپوری‌ها تا تشکیل شهری تبرستان
۷	آیاتی فرد، عباس و فلاح، میثم	تأملی در چرایی و چگونگی شکل‌گیری معماری دولتی و حکومتی دوره پهلوی در بابلسر
۸	بابازاده طولوتی، رقیه	درآمدی بر وجه تسمیه مازندران
۹	بابازاده طولوتی، رقیه	بررسی عوامل مؤثر در تشکیل حکومت مرعشیان توسط سید قوام‌الدین مرعشی
۱۰	باغدار دلگشا، علی	مطالبات اجتماعی زنان ایالت مازندران در مطبوعات مشروطه (با تأکید بر نقش تاریخ محلی)
۱۱	بلندی، فاطمه	بررسی دلایل مهاجرت علویان به طبرستان و نقش آن در تشکیل اولین دولت شیعی در ایران
۱۲	بیشه کلایی، آمنه	بقعه امامزاده نوح (ع) روستای چلندر، نوشهر
۱۳	پورفولادچی، محسن	غصب اموال مالکان مازندران در دوران رضاشاه و تبعات آن
۱۴	پورفولادچی، محسن	نقش مازندران در فتح تهران
۱۵	تاجداری، زینب	مازندران از نگاه سفرنامه نویسان اروپایی در عصر صفوی
۱۶	تاجداری، زینب	جایگاه شهر اشرف در زمان شاه عباس اول صفوی
۱۷	توسلی کوپایی، مریم	مازندران در کتاب‌شناسی توصیفی تاریخ حزب توده ایران ۱۳۶۲-۱۳۲۰ ش
۱۸	جانباز قبادی، غلامرضا و دیوسالار، اسدالله و مفلوکی اوره، خدیجه	تأثیر گردشگری پایدار بر توسعه مناطق محروم (مطالعه موردی: استان مازندران، شهر جویبار)
۱۹	جعفری، فرشته	بررسی تاریخی نقش هویت و فرهنگ در شکل‌گیری محله (مطالعه موردی شهرهای ساری و اصفهان)
۲۰	جوادی، رقیه	پیامدهای نوسازی رضاشاه در زمینه ساخت راه آهن با تأکید بر مطالعه اسناد مازندران
۲۱	حاتمی، مطهره سادات	بازخوانی تاریخ محلی مازندران در اوایل عصر اسلامی به استناد سکه‌های طبرستانی
۲۲	حسینی، سجاد	مازندران به روایت دایره‌المعارف‌های عثمانی مطالعه موردی: قاموس الاعلام شمس‌الدین سامی و لغات تاریخی و جغرافیه احمد رفعت
۲۳	حسین‌زاده شانه‌چی، غلامحسین	سهم سفرنامه‌های اروپایی در تاریخ محلی با تأکید بر مازندران
۲۴	حیاتی، محمدعلی	بناهای باستانی - تاریخی ساری
۲۵	خلیلی فر، سمانه	رانکوه، غربی‌ترین ولایت مازندران در قرن چهارم
۲۶	خلیلی، مهدی و جهانسوز، رضاقلی و پناهی گرجی، صدیقه	پیکرک سفالی شتر از خرگوش تپه نکا، مازندران
۲۷	خلیلی ازنی، حامد	هزارجریب در آینه تاریخ
۲۸	خلیلی ازنی، حامد	وجه تسمیه هزارجریب، چهاردانگه و دودانگه
۲۹	خلیلی ازنی، حامد	چهاردانگه ساری در گذر زمان

۳۰	داداشی، احمد	نگاهی به ورزش باستانی و زورخانه‌های ساری
۳۱	راعی، حسین	بررسی سهم و نقش مجاهدین شمال در پایان بخشی به استبداد صغیر (۱۳۲۶-۱۳۲۷ ه.ق/ ۱۹۰۸-۱۹۰۹ م.)
۳۲	رضانژاد، حسین و لعل شاطری، مصطفی و سرافرازی، عباس	مبانی مشروعیت مرعشیان مازندران
۳۳	رضایی، فخری	ایجاد مؤسسه‌های مدنی در دوره پهلوی اول و مطالعه تطبیقی آن در اصفهان و مازندران
۳۴	رمضان‌پور، حسین	دریا، اقتصاد معیشتی و آغاز روستانشینی در پیش از تاریخ مازندران
۳۵	روح‌بخش اله‌آباد، رحیم	اسنادی از مواجهه نیروهای مذهبی با حزب توده ۱۳۳۲-۱۳۲۴ (بررسی موردی نیروهای مذهبی بابل)
۳۶	زارع خلیلی، مرضیه و خطیب شهیدی، حمید	بررسی باستانشناختی سفال‌های گُمیشان؛ غاری متعلق به عصر سنگ در بهشهر
۳۷	زینلی، بهمن	نقد و بررسی تاریخ‌نگاری محلی مازندران و گیلان (از سده هفتم تا سده دوازدهم هجری)
۳۸	ژیان‌پور، حمید و ژیان‌پور، فرزانه	تحلیل محتوای کتاب‌های درسی مطالعات اجتماعی دوره ابتدایی از منظر توجه به مؤلفه‌های آموزش تاریخ محلی با استفاده از مدل SWOT
۳۹	ساریخانی، مجید	بررسی نقش سیاسی امامزادگان در تحولات منطقه طبرستان در زمان امام هادی
۴۰	ساریخانی، مجید	پژوهشی در جغرافیای تاریخی شهرستان آمل در دوران ساسانی و اوایل اسلام
۴۱	ساریخانی، مجید	وضعیت سیاسی و جغرافیایی طبرستان در دوران ساسانی و صدر اسلام
۴۲	سلطانمادی، زهرا	تاریخ و فرهنگ مهاجران کرد در کلاردشت
۴۳	سورتیچی، زبیده و سورتیچی، رمضان و سورتیچی، طوبی	نقش مهارت‌های زبانی در تاریخ شفاهی
۴۴	سورتیچی، زبیده و عبادی، رضا و غنی‌پور ملک‌شاه، احمد	فرهنگ عامه و باورهای مردم روستای جامخانه شهرستان میاندورود ساری
۴۵	شاهمادی، سید مسعود	باوندیان اسپهبدی طبرستان و تشیع امامی (۴۶۶-۶۰۶ هجری)
۴۶	شمس‌الدین، حمید و ایرندگی، عبدالشکور	تاریخ مرعشیان مازندران با تکیه بر سیاست خارجی
۴۷	صابری، یاسر	فرهنگیان پیشرو و انقلاب اسلامی در شهرهای ساری و بابل
۴۸	صیقل، رمضان	نگاهی به زندگی و تاریخ‌نگاری سید میر ظهیرالدین مرعشی
۴۹	طاهری، مسعود	جغرافیای تاریخ ساز رویان
۵۰	ظریف خواه، صغری	لاجیم، برجی برآمده از طبیعت سبز
۵۱	عسکرانی، محمدرضا	جغرافیای تاریخی مازندران با تکیه بر محل سکونت ایل قاجار
۵۲	عظیمی، محمد	نقش نیما یوشیج در شناخت فرهنگی - تاریخی بارفروش
۵۳	علوی. نصرت خاتون	تاریخ‌نگاری محلی و جایگاه آن در احیای هویت ملی
۵۴	علی محمدی، نعمت‌الله و سراحیان، بهمن	آمل در یک نگاه، نگاهی گذرا بر تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آمل
۵۵	علیجان زاده، رکسانا	بررسی عناصر تزیینی در پوشش بومی بانوان مازندران (پیش از دوره معاصر)
۵۶	غنیمی، احسان	نگاهی به تاریخ باورها و هویت دیرینه ی مازندران (مطالعه موردی سقاتلارها)
۵۷	فدایی پور، معصومه	نگاهی به گسترش نظام نوین آموزشی و تأسیس مدارس نوین ساری از ۱۲۸۴-۱۳۲۰ ه.ش
۵۸	فرجی، آوا	مقایسه تحلیلی سردرهای منازل مسکونی از دوران قاجار تا پهلوی اول، مطالعه موردی شهر بابل؛ مازندران

۵۹	فروزانی، ابوالقاسم و حکیمی، اکبر	بررسی علل توجه ویژه جغرافی‌نگاران به ولایت طبرستان در سده‌های نخستین اسلامی
۶۰	فرهاد نژاد، سکینه	مار در باور مردمان دودانگه ساری
۶۱	فلاح، میثم	جغرافیای تاریخی محمودآباد (سرزمینی سه هزار ساله، میراث‌دار تمدن منطقه باستانی - تاریخی اهلم)
۶۲	فلاح، میثم، پروین، مریم	همزیستی مسالمت‌آمیز تاریخ و جغرافیای بومی در فریدونکنار (شکل‌گیری محوطه‌های باستانی از عصر آهن تا احداث سقانفار)
۶۳	فیضی سخا، مهدی	کیابیان چلاوی و مسأله بسط حکومت فرمانطقه‌ای در دوره صفوی
۶۴	کاردگر، کاوه	نگاهی تاریخی به موسیقی حماسی بازمانده از دوره قاجار در مازندران
۶۵	کاردگر، کاوه و میرزاپور، ندا	بررسی عوامل مؤثر بر توسعه صنایع دستی شهرستان ساری
۶۶	کریمی، علی	آثار تاریخی ناتل
۶۷	کهنسال، حسن و شفیعی، سید کمال‌الدین	ریشه و منشأ نام استان مازندران
۶۸	گودرزی، پروانه	سیر تحول گویش مازندرانی
۶۹	لعل شاطری، مصطفی و رضائزاد، حسین	سیری در زندگانی قابوس بن وشمگیر زیاری و تاثیر آن بر حمایت و گسترش علوم ادبی در گرگان و طبرستان (۴۰۳-۳۶۶ ق)
۷۰	لعل شاطری، مصطفی و رضائزاد، حسین و کیلی، هادی	آداب و رسوم نواحی شمالی ایران در دوره زیاریان
۷۱	مبینی، حسن	هزارگریب در مازندران
۷۲	محمدپور کلیجی، بابک	سوادکوه در گذر تاریخ
۷۳	مرتضایی، محمد و رمضان‌پور، حسین	بازشناسی اهداف اقتصادی صفویان در اشرف البلاد بر اساس متون اسلامی
۷۴	مسعود، محمد و یوسفیان، آرش	تحولات معماری و نوسازی در مازندران در دوره پهلوی اول
۷۵	مسیبی قمبوانی، ولی‌الله و احمدی اختیار، مهدی	محورهای اساسی تاریخ‌نگاری محلی مازندران از مغولان تا افغان‌ها
۷۶	ملک‌زاده، یاسر	مازندران ایرانی و انیرانی، مکان‌یابی سرزمین مازندران در دوره ساسانی
۷۷	مهربان نژاد کلاگری، احد و موسوی کرچائی، سید محمد	تاریخ بازار کهن ساری
۷۸	میرقربانی گنجی، سید مرتضی	فرهنگ و هویت قومی در اشعار تبری نیما یوشیج
۷۹	میرقربانی گنجی، سید مرتضی	جستاری در پیشینه زبان تبری (پیش از اسلام - بعد از اسلام)
۸۰	نظرزاده، محمد	اهمیت تاریخ شفاهی محلی در تحقیقات تاریخی
۸۱	نوربخش، مانده	جایگاه ناتل در دوران اسلامی بر اساس یافته‌های باستان‌شناختی
۸۲	نوروزی، خشایار	بازتاب اهمیت طبرستان در نامه تنسر به گشنسب
۸۳	واثق عباسی، رضا و کریمیان‌زاده، پریسا	بررسی علل گسترش تشیع در طبرستان از باوندیان تا مرعشیان
۸۴	هاشمی، سید علی و حیاتی، محمدعلی و هاشمی‌نیا، سید محمدرضا	ابن شهر آشوب ساروی
۸۵	یوسفی‌فر، شهرام و باقری‌زاد گنجی، نبی‌الله	بررسی تاریخی موقوفات امامزاده سیدنظام‌الدین (ع)